چاپ سوم

اندیشه‌های سیاسی اسلام

مسائل فرهنگی و اجتماعی

جلد سوم

دکتر حسن روحانی

اندیشه‌های سیاسی اسلام

جلد سوم: مسائل فرهنگی و اجتماعی

دکتر حسن روحانی

چاپ سوم بهار ۱۳۹۱

سرشناسه: روحانی، حسن، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور: اندیشه‌های سیاسی اسلام / حسن روحانی.
مشخصات نشر: تهران: کمیل، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۳ ج: نمودار.
شابک: ۳۱۰۰۰۰ریال؛ دوره: 978-964-95394-3-0؛ ج. ۱: 978-964-95394-0-9؛ ج. ۲: 978-964-95394-1-6؛ ج. ۳: 978-964-95394-2-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: ج. ۳(چاپ سوم ۱۳۹۱)(فیپا).
یادداشت: نمایه
مندرجات: ج. ۱. مبانی نظری.- ج. ۲. سیاست خارجی.- ج. ۳. مسائل فرهنگی و اجتماعی
موضوع: شیعه و سیاست ـ تاریخ.
موضوع: شیعه ـ تاریخ ـ مسائل متفرقه.
موضوع: اسلام و سیاست.
موضوع: اسلام و سیاست ـ ایران.
موضوع: ایران ـ تاریخ ـ انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷.
رده‌بندی کنگره: BP ۲۳۱ / ۹۳ر ۸الف ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۷۱۸۷۱

KOMAIL PUBLISHING

انتشارات کمیل
اندیشه های سیاسی اسلام
جلد سوم: مسائل فرهنگی و اجتماعی
نویسنده : دکتر حسن روحانی
لیتوگرافی، چاپ، صحافی: موسسه انتشاراتی کمیل
ناظر چاپ: محمد طاهر فاتحی
ویراستار: بهناز اسدی کیا
صفحه آرا: سعید احمدی
حروف نگار : مرجان رجبی
نوبت انتشار: سوم ، بهار ۱۳۹۱
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۳۹۴-۲-۳، شابک دوره سه جلدی: ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۳۹۴-۳-۰
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت : دوره سه جلدی ۳۱۰۰۰ تومان

مرکز پخش : تهران ، خیابان انقلاب اسلامی ، روبروی دانشگاه تهران،
مجتمع تجاری - اداری فروزنده، طبقه اول، واحد ۴۲۰
تلفن و نمابر: ۶۶۴۶۵۹۶۲، ۶۶۴۶۵۹۶۴

فهرست

مقدمه

(۱)

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، مقارن است با اوج اهمیت امور اقتصادی و حضیض جایگاه امور اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ مدرن که سخت تحت تأثیر گفتمان مارکسیستی است و مدرنیته نیز از این منظر، ماهیتی اقتصادی دارد تا فرهنگی و اجتماعی. جامعه بر بنیان مناسبات اقتصادی، شاخ و برگ می‌گیرد و شاخ و برگ‌ها ــ که همان فرهنگ و دیانت و سیاست و امور اجتماعی باشند ـ بالاصاله حقیقتی ندارند و قائم به ذات اقتصادند.

به این ترتیب در روزگار ظهور انقلاب اسلامی ایران، از یک طرف شاهد سلطهٔ گفتمان مارکسیستی هستیم و پژوهشگران سیاسی و اجتماعی را می‌بینیم که سراسیمه از این گوشه به آن گوشه می‌دوند تا

بیّنه‌ها به نفع اقتصادی بودن انقلاب اسلامی گرد بیاورند و از سوی دیگر شاهد غیبت نظریه‌های ارزنده در حوزهٔ اجتماع و فرهنگ می‌باشیم. اگرچه امثال *ماکس وبر*، نقدهای تندی بر نگرش تقدم اقتصاد وارد کرده‌اند، اما *کارل مارکس* کجا و ماکس وبر کجا! و این چنین است که فقر نظری عمیقی در تبیین انقلاب اسلامی رقم می‌خورد و تا سال‌های سال نیز ادامه می‌یابد.

تنها پس از تحولات معرفت‌شناختی و ظهور دیدگاه‌هایی که اصالت مدرنیته را به عنوان تنها سکوی فهم حقیقت زیر سؤال بردند، جوانه‌های تازه‌ای در تبیین انقلاب اسلامی روییدن گرفت و یکی از این جوانه‌ها، نظر کردن به امور اجتماعی و فرهنگی به مثابه یک سرمایه بود.

می‌دانیم که در نظرورزی‌های کلاسیک، «مدینه» به «سیاست» قوام می‌یافت، اما در دیدگاه مدرن، این اقتصاد بود که سرنوشت همه کس و همه چیز را معلوم می‌کرد؛ و به این ترتیب آنچه در حاشیه مانده بود، فرهنگ و مسائل اجتماعی بود. این ساده‌سازی مسائل جامعه، بیش از اینها تاب‌آوردنی نبود. در واقع، انقلاب اسلامی نه تنها نقطهٔ پایانی انقلاب‌های منبعث از تاریخیّتِ مارکسیستی و مادی بود، بلکه ناقوس مرگ هرگونه تاریخیّت را که مدرنیته حوالت آن را می‌داد (همچون جهان‌گیر شدن سکولاریسم) به صدا درآورد. اما اینها، تنها نوآورانگی انقلاب اسلامی نبود و شاید از اینها مهم‌تر، به عینیت درآوردن سرمایهٔ اجتماعی ایران اسلامی بود که آن را در هیئت یک انقلاب کم‌نظیر، پدیدار ساخت. به عبارت دیگر، سرمایهٔ اجتماعی ایرانی تا به آن درجه از سرشاری و لبریزی رسید که یک انقلاب عظیم در تاریخ معاصر را رقم بزنند.

نظریه‌های سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی، گام مهمی در برابر ساده‌سازی مارکسیستی (یا به طور کلی فیزیکالیستی دیدن پدیده‌های

انسانی) محسوب می‌گردد. اگرچه این نظریه‌ها در غرب تولد یافت، با این حال می‌توان پاره‌ای از حیثیات محیطی غربی را از آنها زدود و بسط جغرافیایی بیشتری برای آنها در نظر گرفت.

پیام کانونی نظریهٔ سرمایه اجتماعی بر شکل‌گیری‌های داوطلبانه مردم‌نهادهای غیروابسته به دولت تأکید دارد. هرچه یک جامعه از تشکل‌های مستقل بیشتری برخوردار باشد و مردم بتوانند در مجرای این تشکل‌ها، به صور افقی و عمودی به نحو مطلوب‌تری با یکدیگر تعامل کنند و مشکلات خود را حل‌وفصل نمایند، آن جامعه از سرمایهٔ اجتماعی بالاتری برخوردار است. نظریهٔ سرمایه فرهنگی نیز اشاره به ظرفیت تحصیلاتی، تخصصی، علمی و هنری یک جامعه به مثابه یک وجه از وجوه متعدد سرمایه اجتماعی دارد. اما چگونه سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی توانستند انقلاب اسلامی ایران را رقم بزنند؟

از منظر اجتماعی باید گفت در کشور ما همواره سرمایهٔ عظیمی در درون تشکل‌های دینی وجود داشته است. این سرمایه اگرچه با فراز و فرودهای فراوانی مواجه بوده، ولی هرگاه این تشکل‌ها توانسته‌اند با نهاد روحانیت به گفت‌وگویی مفاهمه‌ای و دوسویه دست یازند، دست به ایفای نقش‌های تاریخی زده و در روند تبادل، انرژی‌های عظیمی را آزاد نموده‌اند. *امام* خمینی (ره) توانست با رویکرد احیای دین (با اتخاذ راهبرد اصلاح‌گرایانه و همگرایانه)، این مفاهمه دوسویه را برقرار سازد. در واقع، این راهبرد و آن رویکرد به مدد سرمایهٔ عظیم اجتماعی نهفته در نهادهای مردمی ـ دینی توانست یک رویداد بزرگ را رقم بزنند. اگر بخواهیم با واژگان «ماکس وبری» سخن بگوییم، باید بگوییم در پیامد آن مفاهمه و ادراک شرایط زمان، امام خمینی (ره) نوع نگاه به جهان و تلقی از مذهب و انتظارات از آن را تغییر داد.

در اینجا قصد ندارم سایر عوامل دخیل در انقلاب اسلامی را نادیده

بگیرم و یا نقش ستم‌های اقتصادی و طبقاتی را بی‌اهمیت انگارم و از کنار آنها بگذرم؛ بلکه قصدم جلب توجه نسبت به ابعاد اصلی تأثیرگذار در رویداد انقلاب است؛ و الا ابعاد اقتصادی انقلاب اسلامی ایران، خود نکته‌ای مهم است و جای پرداختن مستقل دارد. نکته دیگری که نباید ناگفته بماند، این است که اگر حرکت *شیخ فضل‌الله نوری* ـ که به دلیل صداقت‌های اعتقادی‌اش به دار کشیده شد ـ به شکست انجامید، به این دلیل بود که هرچند وی خواستار احیای دین بود، اما چون راهبرد مختار او غیراصلاح‌گرایانه و غیرهمگرایانه بود و مقتضیات زمان و مکان را نادیده می‌گرفت، متهم به تحجر گردید و حرکت او به نتیجهٔ مطلوبی منتهی نشد. به عبارت دیگر، عدم مفاهمه با تشکل‌های دینی اجازه نداد که از سرمایهٔ عظیم اجتماعی موجود، یک قیام پدید آید؛ درحالی که امام خمینی (ره) از همین ظرفیت، یک انقلاب تاریخ‌ساز پدید آورد.

از منظر فرهنگی نیز در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی، رویدادهای بزرگی به وقوع پیوست. به دلیل رشد طبقهٔ متوسط و افزایش جامعهٔ درس‌خواندگان در مدارس و دانشگاه‌ها، میل به مشارکت در امور اجتماعی و فرهنگی بالا گرفته بود. امروزه کمتر تردیدی در این خصوص وجود دارد که آموزش‌های مدرن، با تغییر سبک زندگی، نسبت مستقیم دارد و در رأس همهٔ آن تغییرات، تشدید تمایل به مشارکت اجتماعی است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد هرچه تحصیلات یک فرد بالاتر می‌رود، میل به مشارکت در امور اجتماعی فزونی می‌گیرد. این میل فزاینده، آن چیزی نبود که رژیم گذشته برای آن آمادگی داشته یا برای پاسخگویی به آن توانمند باشد. نکتهٔ جالب توجه در آن زمان این بود که مشارکت‌خواهی، به هیچ وجه محدود به مردم نمی‌شد، بلکه حتی طبقهٔ وابسته را نیز دربرگرفته بود. شدت این خواست، به رقابت تند در درون طبقهٔ حاکم دامن زده بود و چون دربار، چنین رقابتی را ــ که هر روز

دردسرسازتر می‌شد ـ برنمی‌تابید، لاجرم به ایدهٔ حزبِ واحد فراگیر متوسل گردید تا در درجهٔ اول، جاه‌طلبی‌های وابستگان به رژیم مهار شود و در درجهٔ بعد، منفذی برای مشارکت تحصیل‌کردگان بیرون از طبقه حاکم گشوده گردد. با این همه، از آنجا که تحزّب از بالا، یک تز شکست‌خورده است، حزب *رستاخیز* نیز مرده به دنیا آمد.

تقارن این رویدادها با استراتژی اصلاح‌گرایانه و همگرایانهٔ امام خمینی (ره) باعث شد تشکل‌های دینی سنتی، زمینه جذب تحصیل‌کردگان را فراهم آورند و به این ترتیب نخستین نهال قرابت دانشگاه و حوزه (یا به عبارت صحیح‌تر، نخبگان غیرحوزوی و حوزوی) غرس شد و این چنین با در هم پیوستن دو جریان سرمایه بزرگ، فوران عظیم انقلاب اسلامی پدیدار گردید.

(۲)

دههٔ نخست انقلاب اسلامی، مصروف پاکسازی حرکت‌های ایذایی گروهک‌های رنجور از رسوبات مارکسیستی و سپس دفاع مقدس می‌گردد. با این حال سرمایه اجتماعی ایرانی ـ که عمدتاً مشتمل بر تعاملات تشکل‌های دینی و روحانیت است ـ در عبور از بحران‌های دههٔ نخست، همچنان نقش اصلی را ایفا می‌کند. در واقع، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و بسیج مستضعفان، که به مثابهٔ صورت‌های تازه‌تولدیافته از همان سرمایه‌ها بودند، به صحنهٔ انقلاب پا می‌گذارند و کارویژه‌های ارزنده‌ای را برعهده می‌گیرند.

دههٔ دوم انقلاب در شرایطی آغاز می‌گردد که هم حکومت و هم مردم، خود را برای تحقق شعارهای فروخوردهٔ توسعه آماده می‌کنند. دولت جدیدی روی کار می‌آید و توسعهٔ اقتصادی را محور کار خود قرار می‌دهد. با این حال، نظام و نخبگان متوجه می‌شوند که دردسرها،

بسیار فراتر از آن است که قبلاً فکر می‌شد. در واقع معلوم می‌شود که توسعهٔ اقتصادی با دو چالش (یک پارادوکس و یک فقدان) مواجه است: پارادوکس دولت نفتی با دولت توسعه‌گرا و فقدان سرمایهٔ اجتماعی لازم برای توسعه اقتصادی. شاید قدری توضیح در باب این دو چالش بی‌مناسبت نباشد؛ خاصه آنکه در آغاز چهارمین دههٔ انقلاب اسلامی، دو چالش مورد اشاره همچنان بی‌رحمانه، منابع را می‌بلعند و بر مسیر توسعه، سنگلاخ می‌سازند.

دولتی که مردم آن را اداره می‌کنند، با دولتی که او مردم را اداره می‌کند (و به اصطلاح خرج آنها را می‌دهد)، به لحاظ ماهوی تفاوت دارد. در واقع، دومی هرمی است بر رأس ایستاده و اولی هرمی است بر قاعده نشسته؛ و از همین مثال می‌توان عدم تعادل‌ها و تزلزل‌های ماهوی یک دولت نفتی را فهمید. در حکومتی طبیعی که دولت خرجش را از مردم می‌گیرد و به بیماری نفتی مبتلا نیست، وضعیت چنین است:

- حرکت سرمایه از پایین به بالا صورت می‌گیرد.
- دولت نیازمند اطلاع از نظر و رأی مردم است.
- فعالیت نهادهای اجتماعی، ارتباط دولت با جامعه را تسهیل می‌سازد.
- وجود سرمایه‌گذاری خصوصی توان اقتصاد ملی و قدرت مانور اقتصادی دولت را افزایش می‌دهد.
- دولت ناگزیر از پاسخگویی به مردم است.
- دولت باید ارزش‌های جامعه را رعایت کند.
- دولت در برابر تنوع سلایق در جامعه، منعطف، همگرایانه و مؤثر عمل می‌کند.
- جامعه، تولید پدید می‌آورد و جایگاه اجتماعی فرد، بستگی به میزان مشارکت در تولید اقتصادی دارد.

■ تحرک احزاب سیاسی موجب تقویت اقتدار دولت است.
■ بوروکراسی برمبنای ضرورت رشد می‌کند.
■ قابلیت‌های فردی در ارتقاء سطح اجتماعی اشخاص نقش تعیین‌کننده دارد (شایسته‌سالاری).
■ دولت راغب به فضای بانشاط و آرام است.
■ منافع ملی تعریف پایدار دارد.

اما در حکومتی که دولت، نفتی است و خرج مردم را می‌دهد، وضعیت وارونه می‌گردد؛ از این قرار:

■ حرکت سرمایه از بالا به پایین صورت می‌گیرد.
■ این مردم‌اند که نیازمند اطلاع از نظر و رأی دولت‌اند.
■ فعالیت نهادهای اجتماعی، ارتباط دولت با جامعه را مختل می‌سازد.
■ وجود بخش خصوصی، توان اقتصاد ملی و قدرت مانور اقتصادی دولت را کاهش می‌دهد.
■ مردم ناگزیر از پاسخگویی به دولت‌اند.
■ جامعه باید سلایق دولت را رعایت کند.
■ دولت دوست دارد در برابر تنوع سلایق در جامعه، خود را به لحاظ ایدئولوژیک مقتدر نشان دهد؛ اما عملاً غیرمؤثر عمل می‌کند.
■ جامعه مصرفی پدید می‌آورد و جایگاه اجتماعی فرد بستگی به میزان مشارکت در اقتدار دولت دارد.
■ بوروکراسی برمبنای امکان رشد می‌کند.
■ تحرک احزاب سیاسی موجب تضعیف اقتدار دولت است.
■ قابلیت‌های فردی در ارتقاء سطح اجتماعی اشخاص نقش تعیین‌کننده ندارد.

■ دولت راغب به فضای امنیتی است.
■ منافع ملی تعریف منعطف دارد.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، عنصر نفت نه تنها توسعه اقتصادی را به نحو معکوس تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، بلکه با ایجاد دولت‌های چاق، بلعندهٔ سرمایه‌های اجتماعی، نابودکنندهٔ تشکل‌های مردم‌نهاد، تضعیف‌کننده ارزش‌های دینی، تبلیغ‌کننده مصرف‌گرایی و تخریب‌کنندهٔ ظرفیت‌های فرد، دیانت و هویت است.

چالش دوم، عبارت بود ـ و هست ـ از فقدان سرمایه اجتماعی لازم برای توسعهٔ اقتصادی. توسعه ذاتاً مفهومی امروزی و غربی است ـ مانند استقلال قوا و انتخابات ـ که از سوی جامعهٔ دینی ما پذیرفته و با چارچوب نظریه‌های سیاسی اسلام، انطباق داده شده است. توسعه در معنای مطرح و امروزین آن هیچ‌گاه در گذشته به‌عنوان وظیفه حکومت‌ها شناخته نمی‌شده است. به عبارت دیگر همان‌طور که امروزه، حق رأی و انتخابات و تفکیک قانون گذاری و قضاوت و اجرا مورد مطالبه است، توسعه نیز مورد خواست مردم می‌باشد. البته دستیابی به موارد اخیر، کار چندان سختی نیست و پیش‌نیازها فراوان نمی‌باشند؛ با این حال در مورد توسعه، کار قدری مشکل‌تر است و پیش‌نیازها بیشتر ضرورت پیدا می‌کنند. یکی از این پیش‌نیازها، سرمایهٔ اجتماعی لازم برای توسعه است. سرمایه اجتماعی در اصل، آن دسته از ویژگی‌های یک جامعه است که هماهنگی‌ها و همکاری‌ها را برای منفعت متقابل تسهیل می‌کند و در اصل به مثابهٔ پشتوانهٔ اجتماعی برنامه‌های توسعه تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، در شرایطی که یک جامعه، فاقد سرمایهٔ اجتماعی لازم باشد، برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی از شانس اندکی برای موفقیت برخوردار خواهند بود.

قبلاً تصور می‌شد که توسعه اقتصادی، سرمایه اجتماعی لازم را فراهم می‌آورد، اما مطالعات بعدی نشان داد این امر در مورد مراحل بسیار اولیهٔ توسعه و صرفاً در مورد کشورهای بسیار عقب‌مانده[1] صدق می‌کند و عمومیت ندارد. در واقع هرچه سرمایه اجتماعی پایین‌تر باشد، هزینهٔ توسعه اقتصادی با شدت بیشتری بالا می‌رود.

اما کدام عنصر سرمایهٔ اجتماعی، نقش اصلی را در توسعه اقتصادی ایفاء می‌کند؟ پاسخ این است: اعتماد. در واقع اعتماد و تشکل‌های مردم‌نهاد داوطلبانه در روابطی ماتریسی و متقابل همچون معامله‌گرانِ سرمایه اجتماعی عمل می‌کنند. اعتماد در معنی عام باعث ایجاد تعامل افراد با یکدیگر می‌شود و روابط اجتماعی را پایه‌گذاری می‌کند و چون این اعتماد پای خود را فراتر از مرزهای افراد آشنا مانند خانواده و خویشاوندان و دوستان و همکاران و هم‌محله‌ای‌ها می‌گذارد، منجر به توسعهٔ شبکه اعتماد و شعاع اعتماد می‌شود. گسترش شعاع اعتماد به خارج از مرزهای تشکل سنتی که فرد به آن تعلق دارد، به این معنی است که او به افراد ناآشنا و غریبه اعتماد کرده و روابطی متقابل را با یکدیگر آغاز کرده‌اند. به نظر می‌رسد افزایش اعتماد به غریبه‌ها، امکان عضویت افراد در تشکل‌هایی را که خارج از حوزهٔ دولت شکل می‌گیرد، افزایش می‌دهد. بدین معنی، تشکل‌های مردم‌نهاد داوطلبانه را می‌توان محصول اعتماد افراد به یکدیگر و تعداد فراوان این‌گونه تشکل‌ها را که متشکل از افراد غریبه و فراتر از دایره افراد صرفاً آشنا می‌باشند، نشان‌دهندهٔ گسترده‌تر شدن شعاع اعتماد میان افراد یک جامعه دانست. ازاین‌رو همواره روابطی متقابل و اثرگذار و اثرپذیر میان اعتماد و تشکل‌های داوطلبانه وجود دارد. کاهش یا ضعف و افزایش یا قدرت

1. Least Developed Countries

سرمایه اجتماعی تا حدود زیادی متأثر از وضعیت اعتماد و مشارکت مردم در این تشکل‌های داوطلبانه است.

نکته مهم دیگر که اهمیت سرمایهٔ اجتماعی را ضرورت می‌بخشد، نقشی است که این عامل در ارتقاء عدالت ایفا می‌کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نهادهای اجتماعی داوطلبانه و غیردولتی، کارکردهای بسیار مؤثری در کاهش فقر، دسترسی مردم به خدمات و تقلیل نابرابری‌ها دارند. تدابیری که در راستای ارتقاء سرمایه‌های اجتماعی از طریق گسترش نهادهای اجتماعی داوطلبانه و مشارکت‌جو اتخاذ می‌شود، از ارجحیت بیشتری نسبت به تدابیر دولتی در زمینه رفع نابرابری‌ها برخوردار است.

اینک این پرسش را وامی‌رسیم که چطور سرمایهٔ اجتماعی ایرانی که توانست یک انقلاب را رقم بزند، در تحقق توسعه، با سستی و لنگش مواجه شد؟ پاسخ این است که سرمایهٔ اجتماعیِ نهادینه‌شده در جامعه ایرانی، از نوع مذهبی بوده و ـ مشابه چند کشور امریکای لاتین ـ در یک ساختار تثبیت‌شده، با سرمایه اقتصادی نوع سنتی (بازار) در تعامل است[1] و نمی‌تواند در توسعه به معنای امروزین که بسیار فراتر از اقتصاد سنتی می‌رود، ایفای نقش کند. وانگهی شبکهٔ اعتماد و شعاع اعتماد این تشکل‌ها محدود است و قادر نیست طیف وسیع بازیگران توسعه را دربرگیرد. برخی همواره اصرار دارند که تشکل‌های مردم‌نهاد داوطلبانه، لزوماً باید از معبر مسجد و حسینیه بگذرند. البته تردیدی نیست که چنانچه تشکل‌های اسلامی، تعریف نوینی از خود بدهند، احتمالاً بهتر خواهند توانست دامنهٔ خود را چنان گسترده سازند که بازیگران بیشتری از توسعه را در خود جای دهند؛ امری که البته به لحاظ تجربه تاکنون

---

۱. این تعامل در معماریِ باعظمت نقش جهان اصفهان، خود را نشان می‌دهد.

چندان کامیاب نبوده (به موجب یک مطالعه، شاخص اعتماد در میان ایرانیان در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۸۲ از نصف هم کمتر شده است)، و از جنبه گفتمانی نیز با تضاد مواجه است. در واقع، تحقق این مهم، شدنی است، اما تنها در سایه سعه‌صدرها و اصلاح‌گرایی‌های دینی و فهم نیازهای نوشوندهٔ جامعه امکان‌پذیر است و شاید اکنون زمینه‌های آن، مفقود به نظر برسد. با این همه، ارتقاء سرمایه‌های اجتماعی از هر معبری که باشد، در نهایت به بزرگ‌ترشدن دایره خودی‌ها در درون ایران اسلامی بزرگ می‌انجامد.

(۳)

دههٔ سوم انقلاب در شرایطی آغاز می‌گردد که گفتمان تقدم توسعهٔ سیاسی، به قدر کافی جا باز کرده است. بخش بزرگی از نخبگان جامعه به این نتیجه رسیده بودند که شرط غلبه بر دو چالش پیش‌گفته، آن است که تقدم به توسعهٔ سیاسی داده شود. واقعیت‌های تازه‌ای از این نگرش پشتیبانی می‌کرد و شاید مهم‌ترین آنها، رشد انفجارگونهٔ شمار دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاهی در سال‌های پس از انقلاب بود. این رشد شگفت‌انگیز، بر ارتقاء سرمایهٔ فرهنگی از یک طرف و مطالبه مشارکت از طرف دیگر، به شدت دامن می‌زد؛ خاصه آنکه بخش قابل توجه بیکاران کشور، در همین قشر قرار داشت. واقعیت‌های دیگر، تغییرات عینی و ساختاری جامعه و جوشش‌های مترتب بر آن بود، از قبیل: رشد طبقه متوسط، تغییر نگرش زنان نسبت به جایگاه خود و نگرش مردان نسبت به زنان و همسران خود، بالا رفتن تحصیلات دختران و بانوان و کاسته شدن از جمودهای سنتی در قبال مشارکت فعال زنان در امور جامعه، فعالیت اقشار وسیع‌تری در بخش‌های نوین اقتصادی و امثال اینها.

با این همه و به‌رغم واقعیت‌های مذکور، چنین به نظر می‌رسد که

نسخه فوق، بیشتر نوعی گرته‌برداری از تئوری‌های غربی بود و بیشتر به هزمان فکری پس از فروپاشی شوروی تن داده بود و شرایط بومی جامعه ایرانی را در نظر نمی‌گرفت. درست است که سرمایهٔ اجتماعی بالفعل ایرانی که منبعث از تشکل‌های مذهبی است، به قدر لازم برای پشتوانگی توسعه، آمادگی نداشت ــ و حتی در پاره‌ای موارد، با آن ناسازگاری می‌ورزید ـ با این حال، چند نقد اساسی بر این تجویز وارد بود. نخست آنکه دولت‌ها ـ به‌ویژه دولت‌های رانتیر نفتی ـ ماهیتاً توسعه‌طلب هستند و از واسطهٔ بین خود و مردم (جوامع مدنی) بیزارند. دوم آنکه کشورهای دارای سابقهٔ استبدادی، همواره با خطر جاه‌طلبی نخبگان مواجه بوده‌اند و در مواردی این جاه‌طلبی‌ها، امنیت ملی آنان را تهدید نموده و به تحکیم دوباره استبداد انجامیده است. معنای معادل این سخن آن است که رسیدن به نقطه‌ای که نخبگان بتوانند در تعامل با یکدیگر و با مردم به تقدم منافع ملی برسند، نیازمند پشت سرگذاردن فرایندی طولانی می‌باشد و این‌طور نیست که به صرف طرح شعار تقدم توسعه سیاسی بتوانیم سرمایه اجتماعی نوین را در این راستا، به چنگ آوریم.

به این ترتیب، دههٔ سوم انقلاب در شرایطی از نیمه می‌گذرد که چالش دیگری رخ می‌نماید و پرسش مهم دیگری، فرارویمان قرار می‌گیرد و آن اینکه چگونه می‌توانیم سرمایهٔ اجتماعی مورد نیاز برای توسعه و حضور در دنیای جدید را فراگرد آوریم، بدون آنکه آفات فرصت‌طلبی برخی نخبگان ـ که تقدم منافع ملی را فهم نکرده‌اند ـ بر حرکتمان گزند برساند. نکته مهم دیگری که در آن سال‌ها دل‌مشغولی دلسوزان نظام و انقلاب را سبب شد، آن بود که از یک طرف ناکارآمدی می‌تواند قویاً زمینه‌ساز گرایش‌های عرفی و سکولاریستی در جامعه گردد و از سوی دیگر تا چالش‌های پیش‌گفته از سر راه برداشته نشوند،

کارآمدی محقق نمی‌شود و منابع و عایدات نفتی ـ که از نیمه دوم دهه سوم، جهشی باورنکردنی یافت ـ نه تنها در خدمت توسعه قرار نخواهند داشت، بلکه چه بسا دستمایه دولت‌های چاق، اقتدارگرا و تبذیرگر شوند.

(۴)

ما این سخن را فراوان شنیده‌ایم که ایرانی، ظرفیت فرهنگی و تمدنی بالایی دارد؛ که البته سخن درستی است. اما به راستی فرهنگ چیست؟ شاید بهترین و ملموس‌ترین پاسخ، تشبیه فرهنگ به هواست. ما به هوا نیاز داریم و بدون آن، زندگی میسر نیست، با این حال، چیزی است که کمتر به دیده می‌آید.

اگر تحولات معرفت‌شناختی نوین را در نظر بگیریم که به زمینه‌های پیشاهستی‌شناسانه تأکید می‌ورزند، می‌توانیم (و باید) چنین بگوییم که: اساساً هیچ تفکری، بدون فرهنگ محقق نمی‌شود. غیر از این، تعابیر دیگری از فرهنگ وجود دارد که آنها نیز به اهمیت آن اشاره دارند. برای مثال می‌گویند فرهنگ، سکوی پرش ملت‌ها به سمت ایده‌آل‌ها و آرمان‌هاست. برخی نیز «مجموعه‌ای کلی از اجزای معنوی نمادی و فکری و مشخصه‌های عاطفی» را می‌بینند که «نه تنها دربردارندهٔ هنر و ادبیات است، بلکه شیوه‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را نیز شامل می‌شود»؛ و برخی دیگر فرهنگ را «عامل به فعلیت رساندن کلیه خلاقیت‌های بالقوهٔ اجتماع یا جامعه» می‌خوانند.

در همهٔ اعصار، فرهنگ نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری منش، شخصیت، رفتار و پیشرفت و توسعهٔ یک کشور داشته است. اگر به راستی چنین است و تمامی فرهنگ‌ها آمیزه‌ای از مبادلات و

دادوستدها هستند، آیا می‌توان در قبال نفوذهای فرهنگی بیگانگان بی‌تفاوت بود و اجازه داد که آنان تهدیدات امنیتی خود را در ذیل دادوستد فرهنگی به انجام برسانند؟ به این پرسش در ضمن ارائه چند نکته می‌پردازم.

نکته نخست، پیرامون گشودگی یا بستگی فرهنگی است. یکی از عواملی که به نظر می‌رسد در پیشرفت نقش داشته باشد، گشودگی فرهنگی هوشمندانه به همراه تمایل و قابلیت جذب و گوارش آنها در قالب فرهنگ خودی است. جامعه‌ای که حالت دفاعی به خود می‌گیرد و به سنت‌های عقیم تکیه دارد و همیشه از دادوستد با فرهنگ‌های دیگر نگران است و قائلان چنین تغییراتی را تحت فشار قرار می‌دهد، موقعیتش نسبت به جامعه‌ای که از لحاظ فرهنگی به خود اطمینان دارد و گشودگی از خود نشان می‌دهد، بسیار متفاوت خواهد بود. به شهادت تاریخ، ایرانیان همواره روحیه‌ای گشوده نسبت به نوآوری‌های فرهنگی (ولو از سرزمین‌های دیگر) داشته‌اند.

می‌گویند *شاهزاده بیزانس* برای معرفی چنگال در ونیز کوشش فراوان کرد، اما شکست خورد. اهل کلیسا آن را بسیار خطرناک خواندند و کار تا آنجا پیش رفت که خواستار نزول خشم خداوند بر شاهزاده شدند! عنصر فرهنگ در آنجا این چنین بود که تا اواخر سدهٔ هجدهم، کسی در اروپا نمی‌توانست از چنگال استفاده کند و تا اواخر سال ۱۸۹۷ میلادی، در نیروهای دریایی بریتانیا، استفاده از چنگال ممنوع شده بود و استفاده از آن را رفتاری غیراصولی و مخلّ انضباط تلقی می‌کردند! این در حالی است که تمدن ایرانی اسلامی، دستاوردهای علمی خود را که ریشه‌هایش بخشی به تمدن هند و آریایی بازمی‌گشت، صبورانه از همه سوی عالم اخذ می‌کرد، آن را گسترده می‌ساخت و ازاین‌سو تقدیم اروپا می‌نمود. فرهنگ ما، فرهنگ اخذ، گواردن، بسط و تقدیم بوده است.

دورهٔ رنسانس، مدیون آثار فلسفی و تکنولوژی مسلمانان است. تعلیمات *ابن رشد*، فیلسوف مسلمان سدهٔ دوازدهم میلادی، الهام‌بخش فلاسفهٔ مسیحی سدهٔ سیزدهم برای گذار از دوران تاریک قرون وسطی گردید. مطالعات جدید نشان می‌دهد آثار مسلمانان در نزدیک ساختن *گالیله* به فیزیک پسارسطویی، نقش تعیین‌کننده داشته است.

نکته دوم، موضوع قدرت فرهنگی است. قدرت فرهنگی در واقع، زیربنای همهٔ قدرت‌ها، حتی قدرت اقتصادی است. ما در زمینهٔ قدرت فرهنگی متکی به دو منبع عظیم خدادادی هستیم. منبع اول، اسلام و فرهنگ درخشان و غنی و گستردهٔ آن و منبع دوم، فرهنگ ملی ایران با غنای بسیار که ریشه در تجربه و ذوق و عرفان و دانش هزاران سالهٔ مردم این سرزمین دارد. در قرون اخیر این دو فرهنگ آن‌چنان به هم آمیخته شده که جدا نمودن آنها نه امکان‌پذیر است و نه مفید خواهد بود. در واقع هنر ما باید این باشد که در کنار این دو منبع عظیم، از دستاوردهای علمی و فرهنگی دنیای امروز استفاده کنیم و با پیوستن این سه رودخانهٔ بزرگ و مواج، دریایی عظیم پدید آوریم، خود از آن بهره جوییم و دیگران را نیز از آن بهره‌مند سازیم. ما نه از تجربه و فرهنگ ایرانی، نه از فرهنگ ژرف اسلام و نه از تجربه و دستاوردهای دنیای جدید مستغنی نیستیم. ما باید به ملیت و ایرانی بودن خود افتخار کنیم. این، نه خجالتی دارد و نه منافاتی با موازین اسلام. اینکه به دانش و تجربه دنیای غرب هم نیاز داریم، نه خجالتی دارد و نه تضادی با ارزش‌ها و اهداف ما دارد. به مسلمان بودن و تقید به احکام اسلام هم افتخار می‌کنیم و بر اجرای احکام دینی خود نیز اصرار می‌ورزیم.

نکتهٔ سوم، حوزه‌های تمدنی ایرانی و اسلامی ماست. از منظر تمدنی و فرهنگی، سه حوزهٔ بزرگ در اختیار ماست. اول، حوزهٔ تمدن ایرانی که از قفقاز و دریای سیاه گرفته تا آسیای مرکزی، شبه قاره هند و بخشی از

چین جزو این حوزهٔ تمدنی است. زبان فارسی در کانون این حوزه قرار دارد و ظرفیت فراوانی برای فعالیت و همگرایی فرهنگی در آن وجود دارد. دوم، حوزهٔ تمدن اسلامی است که از اقیانوس اطلس و مغرب عربی گرفته تا اندونزی و اقیانوس آرام ادامه دارد و شامل جمعیتی حدود یک میلیارد و پانصد میلیون نفر می‌شود؛ و بالاخره حوزه تعامل با جهان امروز که سراسر دنیای مدرن و صنعتی و کشورهای کمتر توسعه‌یافته را شامل می‌شود. ما باید از این ظرفیت‌های عظیم استفاده کنیم و جهانی شدن را به یک فرصت برای خود تبدیل نماییم.

هریک از این حوزه‌ها، اقتضائات خودش دارد و نیازهای خود را می‌طلبد. برای مثال در حوزهٔ تمدن و فرهنگ فارسی، ما باید به گسترش زبان پارسی همت گماریم و مرزهای استعمارساخته را فروریخته و به جای آن تعامل و تردد همکارانه را جایگزین سازیم. در حوزهٔ تمدن اسلامی، ما باید در اندیشهٔ بازخیزش تمدن اسلامی باشیم و چون گذشته، نقش اول را در بنای آن عهده‌دار گردیم. در حوزهٔ تمدنی مدرن نیز باید با جهان تعامل کنیم و فناوری‌های نوین را اخذ نموده و بسط دهیم.

ما باید صنایع خودمان را توسعه دهیم تا از وابستگی خود به کشورهای پیشرفته بکاهیم. باید دست به انقلاب صنعتی بزنیم؛ همان انقلابی که قبلاً یک‌بار آن را از دست داده‌ایم. ظرفیت ساخت و تولید ما، سرانجام باید به پای کشورهای پیشرفته برسد.

علاوه بر این، ما در مجموعهٔ کشورهای اسلامی باید اطمینان حاصل کنیم که جهانی شدن باعث به حاشیه راندن کشورهای اسلامی نمی‌شود؛ چنان‌که در مقطع انقلاب صنعتی اتفاق افتاد. اگر ما یک بار دیگر فرصت همراهی و همگامی با این پیشرفت‌ها را از دست بدهیم، محکوم به این خواهیم شد که برای همیشه مغلوب و تحت انقیاد و سلطهٔ دیگران باشیم.

برخی شاید گمان برند که می‌توانیم از جامعهٔ جهانی جدا شویم، اما چنین گمانی خطاست. حتی اگر بتوانیم مرزهایمان را ببندیم، نخواهیم توانست از نفوذ ارتباطات ماهواره‌ای بر جامعه‌مان جلوگیری کنیم. ما به‌عنوان مسلمان منطقی باید بکوشیم تا جهانی شدن و ضرورت آن را به خوبی درک کنیم. اگر دغدغهٔ استقلال، ارزش‌ها و دین را داریم، نباید این فرصت را تباه سازیم. اینکه جهانی شدن به سود یا زیان ما باشد، به خود ما بستگی دارد. یک‌بار دیگر این آموزه قرآنی را به یاد آوریم که «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم»[1]. خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خود، سرنوشتشان را تغییر دهند.

نکتهٔ چهارم، مسئله عقلانیت و آشتی ارزش‌هاست. «حفظ حاکمیت ملی» مستلزم توسعه فرهنگی و بسط عقلانیت است. خردورزی و نهادینه شدن ارزش‌ها و آموزه‌های دینی و هنجارهای ملی موجب بازتولید فرهنگی است و بازتولید فرهنگی در کنار مؤلفه‌های نظامی، اقتصادی و تکنولوژیکی، حاکمیت ملی ما را در جهان پرتحول، تضمین می‌کند. ما باید به «استراتژی تربیت فرهنگی» که به تربیت فرد ایرانی از دوران کودکی نظر دارد، اهمیت بدهیم. همچنین تحول در «نظام آموزش و پرورش» از دیگر اهداف این استراتژی است. نسل کنونی ایرانی، در مقابل آفت تزلزل شخصیت و آسیب‌پذیری‌های اجتماعی فاقد مکانیسم دفاعی است. نظام آموزشی به جای گام برداشتن در جهت تثبیت آن دسته از الگوهایی که ناکارآمدی خود را به اثبات رسانده‌اند، می‌باید با آینده‌نگری و سعهٔ صدر، زمینه را برای خلق شرایطی که لازمهٔ پیشرفت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، فراهم آورد. در این استراتژی، نظام خانواده و نظام آموزش و پرورش موظف به آموزش

---

۱. *قرآن مجید*، سوره رعد، آیه ۱۱.

شیوه‌های «درست اندیشیدن»، «درست معاشرت کردن»، «چگونه موافقت کردن»، «چگونه مخالفت کردن»، «به یکدیگر عشق ورزیدن در خانواده»، «شیوه‌های حفظ شخصیت و کرامت انسانی»، «ظلم‌ستیزی»، «عزت نفس و سربلندی»، «هضم نشدن در برابر موج‌ها و طوفان‌ها» و امثال اینها می‌باشند.

(۵)

همه ما این پرسش‌ها را به دفعات شنیده‌ایم که در برابر تهدیدهای مختلفی که یک جامعه با آن مواجه است، چه باید کرد؟ و چگونه باید امنیت لازم را به وجود آورد؟ و آیا نسبتی بین ظرفیت فرهنگی یک کشور و امنیت ملی آن برقرار است؟ در این فراز نیز می‌کوشم این پرسش‌ها را ذیل چند نکته پاسخ گویم.

نکتهٔ اول آن است که اگر کشوری بخواهد امنیت را توأم با استقلال کامل تأمین کند، کار مشکل‌تر و سخت‌تر خواهد بود. به‌ویژه کشوری که دارای آرمان‌ها و ارزش‌های مقدسی بوده و مایل است هویت مستقل اسلامی و ملی خود را حفظ کند.

نکتهٔ دوم اینکه ما در جریان انقلاب و دفاع مقدس، به خوبی نشان دادیم که تا چه اندازه از قدرت فرهنگی بالایی برخورداریم. ملت بافرهنگ ما برخوردار از یک حافظهٔ تاریخی قوی و بهره‌مند از تجارب گذشته، توانست از ظرفیت فرهنگی خود به‌عنوان یک سپر دفاعی و یک ترمینال مقاومت قوی در برابر دشمنان، حداکثر استفاده را ببرد.

نکته سوم، تکیه‌گاه اصلی ما در امر امنیت ملی، قدرت‌های درونی و داخلی ماست. ما نمی‌خواهیم با ورود به یک اتحادیه دفاعی، یا با برقراری روابط سیاسی ناسالم با قدرت‌های بزرگ، امنیت و منافع ملی خود را تأمین و تضمین کنیم. تکیهٔ اصلی ما در بخش فرهنگی، اقتصادی،

امنیتی و نظامی بر منابع داخلی است. در این راستا، نیروی انسانی کارآزموده، نقشی تعیین‌کننده دارد و تجربهٔ سال‌های دفاع مقدس به ما نشان داد فرهنگ ایرانی از چنان ظرفیتی برخوردار است که در هنگام خطر، نخبه‌تر و کارآزموده‌ترهایش را بی‌چشمداشت، وارد صحنه می‌نماید. ذکر خاطره‌ای را در این خصوص، مفید می‌دانم.

ایران در دوران جنگ، در عملیات والفجر ۸ بیش از ۷۵ فروند (یا حداقل به اعتراف خود دشمن، ۶۳ فروند) هواپیمای عراقی را سرنگون نمود. دوازده خلبان عراقی اسیر در این عملیات اعتراف کردند که ۶۳ فروند هواپیمای عراقی ساقط شده است. امریکایی‌ها هم مشابه این آمار را اعلام کردند. بعد از این عملیات، یک تیم از امریکا، یک تیم از شوروی و یک تیم از فرانسه برای بررسی مسئله به بغداد شتافتند. عراقی‌ها اعلام کردند نیروهای خارجی در ایران با سیستم پدافندی جدید توانسته‌اند هواپیماهای ما را ساقط کنند. در عملیات قبلی (عملیات بدر)، فقط دو فروند هواپیمای دشمن سرنگون شده بود. قبل از آن در عملیات خیبر نیز فقط یک فروند هواپیما سرنگون شده بود. ولی تعداد هواپیماهای ساقط‌شده در این عملیات، حداقل به ۶۳ فروند رسید. دلیل آن چه بود؟

نه وسیله جدیدی به دست ما رسیده بود و نه افراد جدیدی وارد این بخش شده بودند. بلکه حدود چهل نفر افسر و درجه‌دار مسلمان متعهد و ایثارگر را جمع کردیم و به آنها گفتیم همه فکرهایشان را روی هم بریزند تا بتوانند در این عملیات به نحو مناسب از رزمندگان اسلام پشتیبانی کنند. افراد مخلصی مانند *شهید بابایی* و *شهید ستاری* و دیگر ایثارگرانی که برخی از آنها زنده و مشغول خدمت‌اند، شب و روز زحمت کشیدند. همه این افراد در ایام عملیات در شبانه‌روز سه، چهار ساعت بیشتر استراحت نداشتند. ایثار، اعتماد به نفس و اتکال به خداوند

و به کارگیری فکر و دانش و تجربهٔ کاری باعث شد که به حول و قوّه الهی، آن ضربه شدید به دشمن وارد شود.

(۶)

معمولاً دربارهٔ نسبت جهانی شدن با فرهنگ پرسش می‌شود و نگرانی‌هایی ابراز می‌گردد. نگارنده معتقد است پاسخ به چنین پرسش‌هایی بستگی زیادی به سکوی انتخاب‌شده دارد، بدین معنی که اگر در این بحث دارای رویکرد انفعالی باشیم، به یک نحو مسئله را می‌بینیم و اگر رویکرد فعال و تمدن‌ساز داشته باشیم، به نحوی دیگر خواهیم دید.

اگر نسبت مستقیم فرهنگ را با تمدن، مفروض بگیریم و اگر جهانی شدن امروزین را واقعیت عینی تلقی کنیم و اگر قائل به این باشیم که تمدن امروزین غرب، با اتکاء به تمدن اسلامی پایه‌ریزی شده است؛ آیا به این نتیجه راه نمی‌بریم که با بازخیزش تمدن اسلامی و با بازآفرینی نقش ایرانیان در آن (همچون گذشته) هم می‌توانیم موقعیت انفعالی جهان اسلام را در قبال جهانی شدن به موقعیتی فعال بدل کنیم و هم فتنهٔ «اسلام‌هراسی» را که غربیان به مدد متحجرانِ به ظاهر مسلمان ساخته‌اند، به زیر بکشیم؟

می‌دانیم که اسلام عملاً بزرگ‌ترین تمدن بشری را در تاریخ ساخته است. اگر به هفتصد، هشتصد سال پیش برگردیم، مشاهده می‌کنیم که جز تمدن اسلام، هیچ تمدن دیگری در کار نبوده است. در غرب نه تنها از تمدن خبری نبود که جز خرافات و عقب‌ماندگی چیز دیگری دیده نمی‌شد. تمدن‌های پیشین مانند تمدن‌های پارس، مصر، هند، یونان و روم هم که کنار رفته بودند. یک تمدن برتر به نام تمدن اسلامی، سراسر دنیا را تحت نفوذ قرار داده بود که نظیری در اروپا، افریقا و آسیا برای آن

وجود نداشت. امریکا هم که آن زمان هنوز کشف نشده بود و در آن فقط سرخپوستانی بودند که زندگی ابتدایی داشتند و تمدن عقب‌ماندهٔ *اینکاها* نیز بود که آن هم چیزی در چنته نداشت.

برخی نظریات موجود در مطالعات جهانی شدن، بر این قائل‌اند که اسلام، نخستین جهانی شدن را پی ریخته است و آنچه ما اکنون به‌عنوان جهانی شدن مدرن می‌بینیم، در واقع دومین جهانی شدن است. می‌دانیم که در تاریخ بشر، چند رویداد جهانی‌شونده داشته‌ایم: یکی آزادسازی‌های *کوروش* (یا به تعبیر برخی بزرگان ما *ذوالقرنین*) است که البته دامنهٔ آن محدود و در جهت آزادسازی اقوامی بوده که در آن مقطع تاریخ تحت سیطره بت‌پرستان بوده‌اند. مورد دیگر، کشورگشایی‌های *اسکندر* است که اگرچه شعار جهان‌وطنی داشت، اما بسیار ستم کرد و اساساً قدرت تمدن‌سازی نداشت و بیش از دو سده در بیرون مرزهای یونان و روم تحمل نشد. رویداد بعدی، ظهور مسیح و قبول دیانت مسیح از سوی *کنستانتین* بود که در پی آن، از قرن چهارم میلادی، امپراتوری مسیحی روم شرقی و غربی پدید آمد و بر گسترهٔ وسیعی مشتمل بر کلیت اروپا و بخشی از آسیای شمال غربی تسلط یافت. با این حال تمدن مسیحی، متأسفانه مبتلابه درون‌ماندگاری و تحجر *پاپ*‌ها گردید و لذا نتوانست ابعاد گسترده جهانی پیدا کند.

در واقع این اسلام است که نخستین جهانی شدن را فراروی تاریخ بشر می‌گذارد. جهانی شدن، توسعهٔ جهانیِ مقوله‌های معنوی و مادی است که منجر به بازسازی تولیدات جدید در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده و معنای متفاوتی را در این حوزه‌ها به وجود آورده است. اسلام، با تحولات شگرفی که در ابعاد معنوی و مادی سرزمینی به گسترهٔ مرزهای چین و اندونزی از شرق تا دروازه‌های اروپا در غرب پدید آورد، دگرگونی بزرگی را برای نخستین‌بار در

نگرش افراد و در تعاملات مادی و معنوی میان خود و بین افراد با طبیعت تحقق بخشید. تحول ژرف و فراگیر در سه بُعد تجارت، علم و تکنولوژی و تفکر، دستاورد بزرگ و بی‌مانند تمدن اسلامی در تاریخ بشر است. تمدن اسلامی در کلیهٔ این ابعاد، دست به فرآوری تولیدات تازه زد و با تمدن مسیحی از آن بابت به چالش پرداخت که آن را از توقف و سکون خارج سازد.

بنابراین به شهادت تاریخ، اسلام قابلیت تمدن‌سازی قوی داشته است و هنوز هم دارد و بنابراین ما می‌توانیم روی همین ویژگی اسلام تمرکز کنیم و مبتنی بر آن، کارکردها را انتظام بخشیم و نقش فرهنگ ایرانی را از این معبر، ارتقاء دهیم. اگر قرار باشد چنین رویکردی را انتخاب کنیم، باید مراقب باشیم و همان اشتباهی را نکنیم که مسیحیت اروپا در قبال جهانی شدن اسلام کرد. جنگ‌های صلیبی کاری نکرد جز اینکه در جریان تبادل علم، تکنولوژی و تجارت مسلمین به غرب، ایجاد مزاحمت و اشکال کرد، دربار پاپ را گسترش داد و دگماتیسم دینی را تیزتر کرد. سکولاریسم اروپایی در واکنش به همین دگماتیسم و در پی شکست کلیسا در مواجه شدن با جهانی شدن اسلام پدید آمد. خشک‌مغزها و تعصبات کلیسا نه تنها فتوحاتی به دنبال نداشت که روم شرقی را ساقط کرد و پای مسلمانان را تا فراز وین گشود. جنگ‌های صلیبی با این انگیزه آغاز شد تا شرق عالَم مسیحی را از دست مسلمین خارج سازد، ولی هنگامی تمام شد که این شرق عالم، یکسره در دستان مسلمین قرار داشت. جهانی شدن اول با خود: تجارت، علم و تکنولوژی، و تفکر را آورد. هرچه مقاومت جهان مسیحی بیشتر تحلیل می‌رفت، این سهْ بیشتر راه خود را به جهان مسیحی می‌گشود. می‌گویند غرب مسیحی در توحّش کامل بود و بدون این سه ـ که رهاورد مسلمین بود ـ هیچ‌گاه به عصر رنسانس قدم نمی‌گذاشت.

با همهٔ این احوال، نباید به گذشته‌ها دل‌خوش داشت و از شکست‌های پس از قرن ۱۴ میلادی، درس نیاموخت و از کنار دلایلی که منجر به ظهور دورهٔ انحطاط مسلمین گردید، بی‌اعتنا گذشت. بزرگان ما همچون *شهید مطهری* نشان داده‌اند که گسترش اشعریّت، عقل‌گریزی، جمود، خشکِ مقدسی، چگونه اندک‌اندک ظرفیت‌های عظیم تمدن اسلامی را در خود تحلیل برد، داشته‌های خود را که می‌توانست سرمایه‌های بزرگی برای جهش‌های بعدی باشد، از کف داد و غرب با بهره‌گیری به موقع از تفکر، تجارت و فناوری مسلمین، تمدن دوران مدرن را پایه‌ریزی کرد؛ تمدنی که دین‌گریز است، از ابعاد معنوی خالی است و صرفاً به نیازها و انتظارات مادی انسان معطوف می‌باشد.

(۷)

آیا وقتی که از عظمت فرهنگ ایرانی و توانشِ بالای آن برای تمدن‌سازی سخن می‌گوییم، بدین معناست که فرهنگ ایرانی در کلیه سطوح، از عیب و نقص، خالی است؟ پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد به‌رغم برجستگی‌های فرهنگ ایرانی در مؤلفه‌هایی همچون یکتاپرستی، میانه‌روی و اعتدال‌گرایی، گشودگی، زیبایی‌گرایی، عرفان‌گرایی، انعطاف و تحمل‌پذیری، بیگانه‌ستیزی، الگوپذیری، حمایت از مظلوم، غیرت فردی، حمیّت ملی، همنوع‌دوستی، حق‌جویی، دانش‌پژوهی، انسان‌گرایی در سطح عالم و امثال اینها؛ در نقطهٔ مقابل، از ضعف‌هایی جدی رنج می‌برد، از قبیل پیش داوری و تعجیل در داوری‌ها، طایفه‌گرایی، ضعف فردیّت، خرافه‌گرایی، جمود و دگماتیسم، نگرش منفی نسبت به کار و تلاش.

آیا وقتی از ظرفیت عظیم فرهنگی ایرانی سخن می‌گوییم، منظورمان چشم‌پوشی نسبت به این نقاط ضعف نیست؟ پاسخ منفی است و به دلیل

ضرورت پیرایش همین خصوصیات منفی است که از تعبیر «مهندسی فرهنگ» سخن می‌گوییم. با این حال، لازم است نسبت به معنای این تعبیر، حساس باشیم و به ابعاد متکثر آن عنایت داشته باشیم. شاید برخی که واژهٔ مهندسی را محدود به از بنیان کندن، از بیخ صاف کردن و طرح نو در انداختن می‌بینند، کاربرد این واژه را برای فرهنگ، قدری نگران‌کننده بیابند. با این حال باید روشن باشد که مراد از این واژه در تعبیر مهندسی فرهنگ، اشاره به برنامه‌ریزی دقیق و مدبّرانه دارد و هرگز مفهوم کنترلی و خشونت‌آمیز، مطمح نظر نیست. *مقام معظم رهبری* در این خصوص می‌فرمایند:

«ما نمی‌خواهیم با نگاه افراطی به مقوله فرهنگ نگاه کنیم، باید نگاه معقول اسلامی را ملاک قرار داد و نوع برخورد با آن را بر طبق ضوابطی که معارف و الگوهای اسلامی به ما نشان می‌دهد، تنظیم کرد. برخورد افراطی از دو سو امکان‌پذیر است و تصور می‌شود. یک تفکر اینکه ما مقوله فرهنگ را مقوله‌ای غیرقابل اداره و غیرقابل مدیریت بدانیم؛ مقوله‌ای رها و خودرو که نباید سر به سرش گذاشت و به آن وارد شد. متأسفانه این تفکر در جاهایی هست و عده‌ای طرفدار رها کردن و بی‌اعتنایی و بی‌نظارتی در امر فرهنگ هستند. این تفکر، تفکر درستی نیست و افراطی است. در مقابل آن، تفکر افراطی دیگری وجود دارد که سختگیری خشن و نظارت کنترل‌آمیز بسیار دقیق است. این تفکر نیز به همان اندازه غلط است.»[1]

ایشان ضمن استعاره‌ای زیبا، مطلب را چنین تبیین می‌نمایند:

---

۱. *دیدار مقام معظم رهبری با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی*، ۲۳ دی ۱۳۸۲.

«در مقولهٔ فرهنگ، رفتار حکومت باید دلسوزانه و مانند باغبان باشد. باغبان، نهال می‌کارد، بهنگام آبیاری می‌کند، بهنگام هرس می‌کند، بهنگام سمپاشی می‌کند و بهنگام میوه‌چینی می‌کند. باید فضای فرهنگی کشور را باغبانی کرد، یعنی مسئولانه و با دقت این مقوله را دنبال نمود.»[1]

(۸)

کتابی که پیش روی شماست، مشتمل بر متون ۲۰ سخنرانی و ۶ مقاله است که قدیمی‌ترین آن به سال ۱۳۷۳ و جدیدترین آن به سال ۱۳۸۸ تعلق دارد. گرچه این سخنرانی‌ها و مقالات در طول پانزده سال گذشته و به مناسبت‌های مختلف تدوین و یا ایراد شده‌اند، اما چون هدف و روند واحدی را دنبال کرده‌اند، تلفیق آنان در کنار یکدیگر در این مجلّد به آسانی انجام گرفت. این کتاب ادعا ندارد که برای تمامی مسئله‌ها، چالش‌ها و ناسازه‌های فرهنگی و اجتماعی که جامعهٔ ایرانی با آن مواجه است و پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت، نسخه‌ای حاضر و آماده در چنته دارد؛ که نظرورزی حول مسائل بنیادین یک جامعه ـ که سرچشمه‌هایش ازیک‌سو به آغاز تاریخ یک ملت می‌رسد و از سوی دیگر چشم‌اندازی آرمانی، طلب می‌کند ـ همسانِ کوششی نیست که چه بسا در یک کار اجرایی، شاهد هستیم؛ چرا که علاوه بر بردباری و تفکر، همراهی و هم‌پُرسگی با اهل نظر را طلب می‌کند. و از همه مهم‌تر، هر تجربه‌ای را با مراجعه به نصوص دینی، بازخواندن است و خوانش جدید را در بستر همان تجربه، بازدیدن.

نگارنده، در راستای کندوکاو دقیق در مسئله‌ها و چالش‌های

---

۱. *همان.*

پیش‌گفته و تعامل نظرورزانه با دیدگاه‌های اسلام عزیز، کتاب حاضر را در پنج فصل تقدیم پژوهشگران و صاحب‌نظران مسائل اجتماعی - فرهنگی می‌نماید. *فصل نخست*، به امر تحول فرهنگی پرداخته است. در این فصل سعی شده است با عطف توجه به معنای مهندسی فرهنگ، به بسته‌ای از سیاست‌های فرهنگی برسد. سپس از نقش و اهمیت سرمایه فرهنگی و تئوری‌های مطروحه، سخن گفته، پیرامون گزینه‌های فراروی حوزه علمیه در دنیای نوشونده بحث کرده و نقاط قوّت مسلمانان در درک واقعیت‌ها و نقاط ضعف غربیان در چالش با جهان اسلام را به نقد و ارزیابی درآورده است.

فصل دوم، پاره‌ای مسائل بنیادین حوزه‌های فرهنگ و اجتماع را به بوته بحث نشانده است. در این خصوص، از نقش آموزش و پرورش در انسجام اجتماعی، از پیامدهای ناگوار تکانه‌های آسیب‌های اجتماعی (از زبان آمار) و نهایتاً از ویژگی‌های هویت ایرانی، سخن گفته شده است.

فصل سوم، کاوش در نسبت «فرهنگ» و «امنیت ملی» را بر عهدهٔ تحلیل گرفته است. این کاوش حول محیط آموزش، رسانه‌های گروهی، امنیت عمومی و توسعه، صورت پذیرفته است.

فصل چهارم، به نسبت «مسائل اجتماعی» و «اقتصاد» پرداخته و ضمن بحث از جایگاه فناوری در توسعه‌یافتگی و ضرورت توجه ویژه به توسعه اقتصادی به مثابه یک آرمان ملی، از منظر جامعه‌شناختی به کار نگریسته، اشتغال زنان را مورد توجه قرار داده، از جایگاه استاندارد در توسعه فرهنگی و اقتصادی سخن گفته و رهیافت‌های لازم را مطرح ساخته است. *فصل پایانی*، شماری از چهرگان جاویدان تفکر اسلامی را برجسته ساخته، گفتمان هریک را کاویده و آموختنی‌های ایشان را آشکار ساخته است.

نگارنده، به‌رغم همه وسواس و تأملی که در سال‌های گذشته،

مصروف مطالب این کتاب نموده، خود بیشتر از هرکس به کاستی‌های آن واقف و به نیازمندی به ارشاد اهل نظر، آشناتر است. امید که این توفیق، رفیق راه گردد. ان‌شاءالله

حامداً للّه و مصلیاً علی النبی و آله

حسن روحانی

تهران ـ رمضان المبارک ۱۴۳۰، شهریور ۱۳۸۸

فصل اول
تحول در نظام فرهنگی

مهندسی فرهنگی: از نظریه تا عمل

به منظور طراحی فرهنگ یک جامعه و تعیین سمت‌وسوی صحیح حرکت و پیشرفت آن و نیز در راستای فراهم ساختن بسترسازی‌های لازم برای رشد و شکوفایی آن، ضروری است که سامانه‌ای براساس صحیح‌ترین و مطمئن‌ترین ساختارها پایه‌ریزی شود. این سامانه باید از هرگونه آسیبی در امان باشد، در جریان تحول و تکامل آن خللی ایجاد نشود و در هر زمان و مکانی، ظرفیت ایستایی در برابر تهاجمات احتمالی را داشته باشد. دقیقاً از همین روست که ضرورت پرداختن به مقوله مهندسی فرهنگی ـ که در واقع همان طراحی سامانه فرهنگ، با حداکثر اطمینان و کارآیی و کسب بیشترین موفقیت است ـ مطرح می‌شود.[1]

اما چگونه می‌توان ساختار فرهنگی یک جامعه انسانی را طراحی نمود؟ چگونه می‌توان فرهنگ یک جامعه اسلامی را سامان بخشید؟ این طراحی بر چه مبنایی می‌تواند استوار گردد و تحت چه شرایطی به پایداری و پویایی آن می‌توان امید داشت؟ آیا الگوها و راهکارها و راهبردهای اندیشمندان و سیاست‌گذاران جوامع انسانی در طول تاریخ حیات بشر برای بنیادگذاری یک جامعه ایده‌آل و مدینه فاضله، تاکنون

---

۱. نگاه کنید به:

توانسته بشر را به هویتی متکامل و گفتمانی فراگیر و تعامل‌گر و عدالتی راستین و پیشرفت و توسعه‌ای متوازن و همه‌جانبه و پایدار رهنمون گرداند؟

در کشورهای جهان سوم، و خاصه در خاورمیانه، در خلال یکی دو سده اخیر، ایدئولوژی‌های سوسیالیستی متکی بر فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و سپس لیبرالیسم غربی، به ترتیب، مدعی درانداختن طرحی نو و ارائه الگویی پیشرفته و جهان‌شمول برای نوسازی اقتصادی و فرهنگی جوامع شده‌اند. کشور ما نیز ـ خواسته و ناخواسته ـ در مسیر این نشیب و فرازها قرار گرفته و از زمان مشروطه به بعد تا دوره *رضاخان* و سپس تا دوره *پهلوی دوم* در معرض تأثیرات و تحولات و آسیب‌های ناشی از آنها قرار داشته است.

با این حال در هیچ‌یک از دوره‌های یادشده، مهندسی فرهنگ ملت ایران برمبنای هویت‌های «فطرت‌محور»، «تکامل‌یابنده» و «تعامل‌پذیر» شکل نگرفته و انسجام نیافته و همواره در دو سوی یک طیف هویتی، سرگردان و معطل مانده است. این هویت ازیک‌سو در برهه‌هایی از تاریخ ایران، به افراط گراییده، همه خصوصیات فطری و قومی به وجود آورنده ملت ایران را نادیده گرفته و در راستای انکار و ردّ این ویژگی‌ها، کمر همت بسته و با دستاویز قرار دادن هویت ایرانی، به ترویج عقیده «پان‌ایرانیسم» و در کنار آن ترویج فرهنگ غرب و نابود ساختن هویت فطری و اصیل اقوام ایرانی اهتمام ورزیده است. و از سوی دیگر، به تفریط متمایل گشته، به کلی هویت ایرانی اقوام ساکن فلات ایران را انکار نموده و به مسیر واگرایی و دوری جستن از هویت فطری تکامل‌پذیر افتاده و تسلیم فرهنگ غرب شده است.[1] لذا در هر دوره و

---

۱. *همان*.

زمانی از تاریخ پُرفراز و نشیب ملت ایران، بحران‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی گوناگونی رخ نموده و بدین‌سان جامعه ایرانی همواره دستخوش آسیب‌های فردی و قومی و ملی و دینی ناشی از آن بحران‌ها بوده است.

بیان مسئله

فرهنگ مفهومی است جمعی، سامانه‌ای فعال، فرایندی پویا و قابل پیشرفت که حیات فردی و اجتماعی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از آنجا که جهت و مسیر و محتوای این سامانه همواره در معرض آسیب‌های جدی و دخل و تصرف عوامل متعدد انسانی و محیطی قرار دارد، بنابراین مدیریت هوشمندی لازم است که از انحراف و افول و سقوط آن پیشگیری کند و زمینه‌های رشد و شکوفایی آن را فراهم نماید.

به طور خلاصه می‌توان نتایج اقدامات نسنجیده و تدابیر شتاب‌آلود و غیرواقع‌بینانه گذشته در راستای مهندسی فرهنگ جامعه ایران اسلامی را به شرح زیر احصاء نمود:

۱. استمرار مشکل و یا حتی نوعی بحران هویت در میان جوانان؛

۲. ترویج بی‌عدالتی و فساد؛

۳. شکنندگی و آسیب‌پذیری پدیده امنیت اجتماعی؛

۴. فراهم شدن زمینه‌های تهاجم فرهنگی غرب؛

۵. عدم مشارکت فعال اکثریت مردم در امور کشور؛

۶. رواج خصلت زیان‌بار بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت فردی و اجتماعی خویش و حتی اتخاذ رویهٔ مبارزه منفی مدنی از سوی برخی از اقشار جامعه؛

۷. تداوم و افزایش درصد آسیب‌های اجتماعی از قبیل اعتیاد، طلاق، سرخوردگی و ناامیدی، مسخ فرهنگی و بزهکاری‌ها.

پیرو تأکیدات مقام معظم رهبری در سال ۱۳۸۱ بر ضرورت «مهندسی فرهنگی کشور»، اینک شاهد شکل‌گیری فضای جدیدی در حوزه فرهنگ هستیم؛ حوزه‌ای که به‌عنوان زیربنای جامعه انسانی، شکل و ماهیت حرکت جامعه را مشخص می‌نماید. مهندسی فرهنگی بستری برای دستیابی به فرهنگ مطلوب در سایه منابع و مقدورات موجود است. ترسیم ابعاد مختلف مهندسی فرهنگی جهت طراحی و اجرای صحیح، دقیق و همه‌جانبهٔ «نقشه مهندسی فرهنگی»، نیازمند تحرک افزون‌تر نهادهای فرهنگ‌ساز همچون شورای عالی انقلاب فرهنگی است.[۱] تأکیدات مکرر ایشان بر این نکته که «یکی از مهم‌ترین تکالیف ما در درجه اول، مهندسی فرهنگ کشور است» (۱۳۸۳)، نقش و رسالت دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی کشور را در این مسیر برجسته‌تر می‌نماید. ایشان در دیداری دیگر (۱۷ آذر ۱۳۸۶)، با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، مهندسی فرهنگی را بستر عدالت اجتماعی دانستند و دستیابی به اهداف فرهنگی انقلاب را مستلزم تبیین دقیق این مقوله برشمردند و با اشاره به ناکافی بودن کارهای انجام شده در این زمینه، تأکید نمودند: «باید این مسئله مهم را خیلی جدی‌تر گرفت». مقاله حاضر در صدد تبیین دقیق‌تر این مفهوم و ابعاد آن است.

تحول معنای فرهنگ

فرهنگ از ابتدای پیدایش، مفهوم واحد و مشخصی نداشته، اما ظاهراً از اواخر قرن ۱۸ در مطالعاتی که مستشرقین و تاریخ‌دانان در باب تمدن جوامع داشته‌اند، این مفهوم شکل گرفته و ظاهر شده است. البته آن مورخان، توجه چندانی به تاریخ سیاسی و نظامی نداشته‌اند، بلکه بیشتر

---

۱. نگاه کنید به: «مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی؛ ماهیت، مبانی و مسائل»، *ماهنامه زمانه*، شماره ۵۸، تیر ۱۳۸۶. ص ۴.

به روش زندگی جوامع توجه داشته و اسناد زیادی نیز درباره ادوار تاریخی جوامع شناخته‌شده، گرد آورده‌اند. آنان معتقد بودند تاریخ جهان، تاریخ پیشرفت بشریت است و مطالعه تطبیقی جوامع و تمدن‌ها آثار این پیشرفت را به خوبی نشان می‌دهد. از دید آنان، تاریخ تطبیقی باید امکان تمیز و تشخیص ادوار تاریخی جوامع را که مراحل متفاوت پیشرفت بشری را نشان می‌دهند، فراهم آورد. بدین‌منظور این محققان بایستی مقاطعی از تاریخ را که با افزایش معرفت، گسترش هنرها، آداب، رسوم و بهبود نهادهای اجتماعی همراه بوده است، مشخص می‌کردند تا بتوانند از یک دوره پیشرفت سخن برانند.

واژه کالچر[1] که هم‌معنا با واژه فرهنگ است، در قرون وسطی به معنای پرستش مذهبی و سپس به معنای پاشیدن بذر در زمین بوده است و سرانجام در قرن ۱۸ به مفهوم تربیت روح به کار می‌رفت. در این دوران در اروپا ـ از جمله آلمان ـ واژه فرهنگ در معنای بیان تکامل در پیشرفت استفاده می‌شد. در سال ۱۷۸۲، *یوهان کریستف آدلونگ* مقاله‌ای تحت عنوان «**تاریخ فرهنگ نوع بشر**» تدوین کرد و هشت مرحله تاریخی را برای انسان بیان نمود و آن را با مراحل زندگی فردی مقایسه کرد. پس از او صاحب نظران دیگری کوشیدند در تبیین واژه فرهنگ از تاریخ تمدن بهره گیرند.

در همین دوران، واژهٔ فرهنگ معنای پیشرفت فکری یک شخص را به خود گرفت؛ اما پس از آن معنایی وسیع‌تر یافت و به نحوی تمثیلی برای مشخص کردن پیشرفت فکری و اجتماعی انسان و بشریت شد و برای نخستین‌بار معنایی جمعی پیدا کرد؛ اگرچه همچنان در بطن خود، متضمن حرکت به جلو و بهتر شدن نیز بود.

---

1. Culture

با وجود اینکه *هگل* یک شخصیت فلسفی در همین ادوار بود، از این واژه در پرداخت فلسفه خود استفاده نکرد و به جای آن، واژگان «عقل» و «منطق» را به کار برد و دولت و تاریخ را محصول تجلی آنها دانست. این در حالی بود که جامعه‌شناسان با گرایش به تهیه آثاری در باب زندگی مردم، ناگزیر به استفاده گسترده از واژه فرهنگ بودند. آنان حتی به گسترش رشته‌ای به نام جامعه‌شناختی فرهنگ دامن زدند.

البته در عالم آنگلوساکسون، مفهوم کلمه فرهنگ تحولات دیگری می‌یابد. این واژه اولین‌بار توسط *تایلور*[1] در سال ۱۸۷۱، در کتاب Primitive Culture به کار گرفته شد. تایلور عناصری را که برای ساختن مفهوم فرهنگ لازم داشت، از *گوستاو کلم*[2] گرفت. او در سال ۱۸۵۲ اثر عظیم خود تحت عنوان «**تاریخ جهانی فرهنگ**» را در ده جلد منتشر کرد و به دنبال آن نیز دو جلد کتاب با عنوان «**علم فرهنگ**» نگاشت. تایلور فرهنگ را مترادف با تمدن می‌دانست. او در ابتدای کتاب خود، تعریفی از فرهنگ ارائه می‌دهد که پس از او بارها مطرح شده است: «فرهنگ یا تمدن، مجموعه پیچیده‌ای است مشتمل بر معارف، معتقدات، هنر، حقوق، اخلاق، رسوم و تمام توانایی و عاداتی که بشر به‌عنوان عضوی از یک جامعه دریافت می‌کند». این تعریف یک توصیف است و بر این مسئله تأکید دارد که فرهنگ، دیگر به معنای پیشرفت نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از امور واقع است که به‌طور مستقیم در یک مقطع زمانی خاص قابل مشاهده است و حتی می‌توان آنها را دنبال نمود.[3]

کمی بعد، مفهوم انسان‌شناختی فرهنگ متولد شد. این مفهوم در

---

1. E. B. Tylor
2. Gustav Klem
۳. نگاه کنید به: محمدرضا شاه‌حسینی، «مهندسی فرهنگی؛ بایدها و نبایدها»، *مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگ*، جلد اول، ۱۳۸۵.

ابتدا توسط *اسپنسر* و سپس توسط نخستین انسان‌شناسان انگلیسی و امریکایی مانند *سافر*[۱]، *کلر*[۲]، *مالینوفسکی*[۳]، *لوی*[۴]، *بواس*[۵] و *بندیکت*[۶] به کار گرفته شد. گفتنی است که در ایالات متحده، میان انسان‌شناسی طبیعی و انسان‌شناسی اجتماعی تفاوت قائل می‌شدند. در تحولات بعدی در اروپای قاره‌ای و به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی، جامعه‌شناسی فرانسه شروع به رشد کرد و واژه فرهنگ را از جامعه‌شناسی امریکا به عاریت گرفت. به این ترتیب واژه فرهنگ (کولتور، culture) ابتدا از فرانسه گرفته شد، سپس به آلمانی ترجمه شد، و از آنجا به دنیای آنگلوساکسون پا گذاشت و دوباره به فرانسه بازگشت و در هر بار نوعی تغییر و معنی جدید و رشته‌ای مفاهیم به آن اضافه شد تا به شکل امروزین درآمد. اکنون چنین به نظر می‌رسد که بیشتر مردم‌شناسان امریکایی اساساً با توصیف *هرسکوویتس*[۷] از فرهنگ، موافق باشند. او معتقد بود:

- فرهنگ، یاد گرفتنی است؛
- فرهنگ، ناشی از عوامل زیست‌شناختی، محیط زیستی، روان‌شناختی و تاریخ بشر است؛
- فرهنگ، ساختاری است؛
- فرهنگ، پویا (و متحول) است؛
- فرهنگ، تغییرپذیر است؛

---

1. Jane Safer
2. Janet D. Keller
3. Bronislaw Kasper Malinowski
4. Robert Henry Lowie
5. Franz Boas
6. Ruth Benedict
7. Marshal Herskovitz

■ فرهنگ شامل قواعدی است که تجزیه و تحلیل آن را به روش‌های علمی ممکن می‌سازد؛
■ فرهنگ به جنبه‌های گوناگونی قابل تقسیم است و بالاخره،
■ فرهنگ وسیله‌ای است که فرد به کمک آن با محیط خود سازگار می‌شود و برای ابراز خلاقیت خود ابزاری به وجود می‌آورد.[۱]

چند تعریف از فرهنگ

از دید تایلور، فرهنگ یا تمدن، کلیت در هم تنیده‌ای است مشتمل بر: دانش، هنر، دین، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادتی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد.

از دیدگاه *دیکسون*[۲] (۱۹۲۹)، فرهنگ عبارت است از:

الف ـ مجموعه تمامی کارکردها رسوم و باورها؛

ب ـ مجموعه فرآورده‌ها و کارکردها، نظام دینی و اجتماعی، رسوم و باورهای یک قوم که بیشتر آنها را تمدن می‌نامیم.

بندیکت[۳] (۱۹۲۹) نیز معتقد است فرهنگ، کلیت درهم‌تافته از تمام عادت‌هایی است که آدمی را چون عضوی از جامعه فرامی‌گیرند. از دیدگاه *هیلر*[۴] (۱۹۲۹)، باورها، نظام‌های فکری، فنون علمی، راه و روش‌های زندگی، رسوم و سنت‌ها و تمامی شیوه‌های کردار که جامعه بدان سازمان می‌بخشد، فرهنگ نامیده می‌شود. به موجب این تعریف، فرهنگ شامل تمامی کارکردهایی است که در جامعه از روابط میان آدم‌ها

---

۱. نگاه کنید به: نعمت‌الله اکبری، «نقش اندیشهٔ دینی در فرایند توسعه»، *نشریه علمی خبری دانشگاه شاهد*، زمستان ۱۳۷۳، ص ۳۵.

2. Dixon

3. Benedict

4. Hiller

شکل می‌گیرد، یا از یک گروه اجتماعی آموخته می‌شود، ولی رفتارهایی را دربرنمی‌گیرد که زادهٔ سرشت آدمی و یا ارثی باشند.

مالینوفسکی[1] (۱۹۴۶) نیز فرهنگ را عبارت از کلیت یکپارچه‌ای شامل ویژگی‌های اساسی گروه‌های اجتماعی گوناگون، پیشه‌ها، باورها، رسم و رسوم بشری می‌داند. به موجب نظر *کلاکن* و *کلی*[2] (۱۹۴۶) نیز فرهنگ به شکل توصیفی، به معنی گنجینه انباشته از آفرینندگی بشر است: کتاب‌ها، نقاشی‌ها، بناها و مانند آن و نیز دانش هماهنگ کردن خود با محیط انسانی و طبیعی؛ همچنین زبان، رسوم، نظام آداب، فضیلت‌های اخلاقی، دین و احکام شایست و ناشایست که با گذشت روزگاران پدید آمده است.[3]

هرسکوویتس (۱۹۴۸)، فرهنگ را در اساس، بنایی می‌داند که بیانگر تمامی باورها، رفتارها، ارزش‌ها و خواسته‌هایی می‌باشد که شیوه زندگی هر ملت را بازگو می‌نماید. فرهنگ عبارت است از هر آنچه یک ملت دارد، هر کاری که می‌کند و هر آنچه می‌اندیشد و از دیدگاه *ساپیر*[4] (۱۹۲۱)، فرهنگ یعنی مجموعهٔ به هم پیوسته‌ای از کردارها و باورها که از طریق جامعه به ارث رسیده است و بافت زندگی ما را می‌سازد. از این دیدگاه، فرهنگ آن چیزی است که از گذشتهٔ آدمیان بازمانده است، در اکنونِ ایشان عمل می‌کند و آینده‌شان را شکل می‌دهد.

بوس[5] (۱۹۲۹) معتقد است فرهنگ را می‌توان شامل رفتارهایی دانست که در میان گروهی از انسان‌ها مشترک است و از نسلی به نسلی

---

1. Malinowski
2. Kely and Kluckhohn
۳. نگاه کنید به: محمدجواد ابوالقاسمی، «مفهوم‌شناسی فرهنگ، ضرورت مهندسی فرهنگ»، مجموعه *مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی*، جلد اول، ۱۳۸۵.
4. Sapir
5. Boas

و از کشوری به کشوری راه یافتنی است و *مید*[۱] (۱۹۳۷) نیز گمان دارد فرهنگ به معنای کلیت درهم‌تنیده‌ای از رفتار ارتباطی است که نژاد بشر پرورانده و نسل به نسل نیز آموخته می‌شود. هیچ فرهنگی را به دقت نمی‌توان حدگذاری کرد. معنای آن می‌تواند اشکال رفتار قراردادی خاص یک جامعه، یک گروه از جامعه، یک حوزه و یا یک دوره خاص باشد.

رادکلیف براون[۲] (۱۹۴۹) نیز در باب معنای فرهنگ می‌گوید: واقعیتی که من آن را فرهنگ می‌نامم، فرایند ارتباط فرهنگی است؛ یعنی فرایندی که از راه آن، در یک گروه یا طبقه اجتماعی معیّن، زبان، باورها، پسندها، دانش، چیره‌دستی‌ها و انواع عرف‌ها ــ دست به دست و از شخصی به شخصی و از نسلی به نسلی ـ انتقال می‌یابد.[۳]

انواع و اجزاء فرهنگ

شناخت و مهندسی فرهنگ، مستلزم توجه به انواع و اجزاء آن است. مهندسی و مدیریتی که در کشاورزی در مورد گیاه صورت می‌پذیرد، متوجه انواع و اجزاء آن است. فرهنگ نیز در انواع و اجزاء آن قابل شناخت و مهندسی و مدیریت است. بنابراین در مهندسی فرهنگ باید:

انواع فرهنگ را در اجزاء آن، مهندسی نمود؛ بدین ترتیب که انواع فرهنگ را در وضعیت‌های آرمانی، موجود، مطلوب (هدف) براساس اجزاء آن مشخص نمود.

---

1. Mead
2. Radcliffe Brown

۳. نگاه کنید به: رضا همایی، سید علی سیادت، «بررسی سطح ادراک دانشجویان از واژه‌های مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی و نقش دانشگاه در توسعهٔ آن»، *مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی*، جلد اول، ۱۳۸۵.

اجزاء فرهنگ

فرهنگ به مثابه یک سیستم شامل لایه‌ها یا اجزاء مختلفی است و عده‌ای دو تا پنج لایه یا جزء اصلی برای آن برشمرده‌اند. این اجزاء و لایه‌ها باید بر هم استوار و هرکدام در جای خود در تعامل مؤثر با دیگر اجزاء باشند. مقام معظم رهبری به اجزاء و لایه‌های اصلی فرهنگ چنین اشاره می‌کنند:

> *«فرهنگ هم که می‌گوییم؛ اعم از مظاهر فرهنگی (مانند زبان و خط و امثال اینها) یا آنچه باطن و اصل تشکیل‌دهنده پیکره فرهنگ ملی است، مانند عقاید، آداب اجتماعی (مواریث ملی)، خصلت‌های بومی و قومی، از ارکان و مصالح تشکیل‌دهنده فرهنگ یک ملت است.»*

بدین ترتیب می‌توان گفت که فرهنگ دارای دو لایه اصلی است: الف) مظاهر و ظواهر فرهنگ؛ ب) اصول و بواطن فرهنگ.[1] البته هریک از این دو لایه یا دو جزء اصلی نیز مشتمل بر اجزای متعدد دیگری است. لازم به ذکر است که در مهندسی سیستم فرهنگ هم اجزاء فرعی و هم اجزاء اصلی باید در جای خود و در نقش و وظیفه خود قرار گیرند و در تعامل با یکدیگر در نظر گرفته شوند.

انواع فرهنگ

برای فرهنگ انواع مختلفی ذکر و مبانی متفاوتی نیز برای این تقسیم‌بندی‌ها بیان شده است. یکی از تقسیم‌بندی‌ها برمبنای دامنهٔ شمولیت زمانی و جامعه تحت پوشش محیط فرهنگی صورت پذیرفته

---

۱. نگاه کنید به: مهدی ناظمی اردکانی، «مهندسی فرهنگ، مهندسی فرهنگی و مدیریت کشور در نگاه مقام معظم رهبری»، *سایت آفتاب*، ۱۱ دی ۱۳۸۵.

است. در این تقسیم‌بندی، انواع فرهنگ عبارت است از: «فرهنگ ملی، فرهنگ عمومی، فرهنگ تخصصی، فرهنگ سازمانی»، از این قرار:

الف ـ فرهنگ ملی: فرهنگی است که چندین نسل در آن مشترک بوده است و به‌عنوان عامل مؤثر در تعیین هویت یک ملت قلمداد می‌شود.

ب ـ فرهنگ عمومی: فرهنگی است که وجوه مشترک زیادی با فرهنگ ملی دارد، ولی در مظاهر فرهنگی با تغییرات متناسب با شرایط و مقتضیات محیطی همراه است. به یک معنا می‌توان گفت فرهنگ عمومی، ظهور و نمود فرهنگ ملی در فرصت‌های زمانی کوتاه‌مدت و تحت تأثیر شرایط زمانی است. عموم افراد یک جامعه از فرهنگ عمومی مشترک برخوردارند.

ج ـ فرهنگ تخصصی: فرهنگی است که بخشی از افراد یک جامعه براساس حرفه و تخصص و حوزه شغلی خویش در آن مشترک‌اند. فرهنگ‌های تخصصی عبارت‌اند از: فرهنگ‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی و فرهنگی.

د ـ فرهنگ سازمانی: فرهنگی است که افراد یک سازمان در آن اشتراک دارند.[1]

مقام معظم رهبری نیز در بیان انواع فرهنگ، چنین گفته‌اند:

فرهنگ ملی: *«عاملی که یک ملت را به رکود و خمودی یا تحرک و ایستادگی، صبر و حوصله یا پرخاشگری و بی‌حوصلگی، اظهار ذلّت در مقابل دیگران یا احساس غرور و عزّت در مقابل دیگران، به تحرک و فعالیت تولیدی یا به بیکارگی و خمودی تحریک می‌کند؛ فرهنگ ملی است. فرهنگ*

---

۱. *همان.*

با همین تعریف ویژه محصول تعریف جمعی از یک جامعه است که خود مؤثر در همه حرکات و تحولات و تشکیل‌دهنده هویت یک جامعه است.» (۸ دی ۱۳۸۳)

فرهنگ عمومی: *«در داخل کشور، آنچه در فرهنگ عمومی ما ضعیف است، یا جایش کم است؛ عبارت‌اند از: انضباط، اعتماد به نفس ملی، اعتزاز ملی، قانون‌پذیری، غیرت ملی، فرهنگ ازدواج، فرهنگ رانندگی، فرهنگ خانواده، فرهنگ اداره و فرهنگ لباس.» (۲۶ آذر ۱۳۸۱)*

فرهنگ تخصصی: *«فرهنگی که باید در تولید، خدمات، ساختمان‌سازی، کشاورزی، صنعت، سیاست خارجی و تصمیمات امنیتی رعایت شود.» (۲۶ آذر ۱۳۸۱)*

فرهنگ سازمانی: *«فرهنگ اداره ـ رشوه بگیریم یا نگیریم، با رشوه‌گیر چه کار کنیم، کار مردم را چگونه راه بیندازیم.»*[1]

اهمیت فرهنگ در زندگی فردی و اجتماعی

با توجه به تعاریفی که از فرهنگ ارائه شد، در می‌یابیم که اهمیت آن در حیات فردی و نظام اجتماعی، انکارناپذیر است. در واقع، مجموعهٔ دانش‌ها، نگرش‌ها، عادات، رسوم و... که شکل‌دهنده فرهنگ یک جامعه می‌باشند، هم از سویی موجب انسجام اجتماعی و یکپارچگی ملی و حتی وحدت نوع بشر می‌باشد (و به همین دلیل *وایت*، کارکرد فرهنگ را ایمن و با دوام ساختن زندگی نوع بشر می‌داند)[2] و هم از سوی دیگر،

---

۱. *همان*.
۲. وایت لسلی الف، *تکامل فرهنگ*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: دشتستان، ۱۳۷۹، ص ۲۴.

همین عوامل، نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت فرد دارند. به عبارت دیگر جامعه، فرهنگ و شخصیت، آن‌چنان با یکدیگر پیوستگی دارند که به نظر می‌رسد پژوهندگان، درست هنگامی که سعی می‌کنند آنها را از یکدیگر جدا کنند، دچار اشتباه می‌شوند. از همین امر، روشن می‌شود چرا انسان را موجودی فرهنگی (بلکه تنها موجود فرهنگی) تعریف کرده‌اند و نیز چرا در مطالعات جدید، علومی همچون انسان‌شناسی فرهنگی، نضج گرفته است[۱] و مهم‌تر اینکه مشخص می‌شود چرا مقام معظم رهبری تا این حد بر مسئله فرهنگ تأکید دارند. جملات زیر، گویای دیدگاه ایشان در زمینه اهمیت این مسئله است:

«فرهنگ یک جامعه؛ اساس هویت آن جامعه است». در بیان دیگری می گویند: «فرهنگ، به‌عنوان شکل‌دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه است. اندیشیدن و تصمیم‌گیری جامعه براساس فرهنگی است که بر ذهن آنها حاکم است». همچنین گفته‌اند: «فرهنگ، به‌عنوان جهت‌دهنده به تصمیمات کلان کشور حتی تصمیم‌های اقتصادی، سیاسی و مدیریتی است. وقتی ما می‌خواهیم ساختمان بسازیم و شهرسازی کنیم؛ در واقع فرهنگی را اشاعه می‌دهیم و یا ترویج و تولید می‌کنیم».[۲]

نظام فرهنگی و کارکردهای اصلی آن

نظام فرهنگی، مجموعه‌ای از دستگاه‌های فرهنگی است که وظایف هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرای فعالیت‌های فرهنگی را برای تعیین و تبیین فرهنگ هدف برعهده دارند. از آنجا که اهداف اصلی نظام جمهوری اسلامی، اهدافی فرهنگی است؛ بنابراین نظام

---

۱. مایکل پین، *فرهنگ اندیشه انتقادی*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲، ص ۹۵.
۲. نگاه کنید به: مهدی ناظمی اردکانی، *همان*.

فرهنگی باید بر نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأثیرگذار باشد و کارکردهای سایر نظام‌ها با کارکرد نظام فرهنگی کشور، سازگار و مقوّم آن باشد.

ساختارهایی چون شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان صدا و سیما، حوزه‌های علمیه، پژوهشکده‌های علوم انسانی و صدها سازمان و نهاد پژوهشی و اجرایی در حوزه فرهنگ (اعم از دولتی و غیردولتی)، اجزاء نظام فرهنگی کشور را شکل می‌دهند. این مجموعه ساختارها هرکدام باید کارکرد خاصی برعهده داشته باشند و در تعامل با یکدیگر، کارکردهای اصلی نظام فرهنگی کشور را سامان دهند. این کارکردها در ادامه، تشریح می‌گردد:[1]

کارکرد اول

اصلی‌ترین کارکرد نظام فرهنگی، تعیین و تبیین فرهنگِ هدف است. تعیین فرهنگ هدف از طریق مهندسی فرهنگ صورت می‌پذیرد. پس از آنکه مهندسی فرهنگ صورت پذیرفت، باید این فرهنگ، تبیین و تبلیغ و آموزش داده شود. مدیریت دستگاه‌های فرهنگی چنین وظیفه‌ای برعهده دارند. تهیه نقشه‌ای مهندسی فرهنگ، کارکرد اصلی شورای عالی انقلاب فرهنگی است و دستگاه‌های پژوهشی فرهنگی نیز هرکدام اجرای بخشی از این وظیفه را به مثابه کارکرد اصلی خود برعهده دارند. از سوی دیگر، دستگاه‌های اجرایی فرهنگی نیز عهده‌دار تبلیغ، تبیین و آموزش فرهنگ هدف می‌باشند.

---

۱. نگاه کنید به: محمدامیر شیخ‌نوری، «مهندسی فرهنگی؛ راهکار مقابله با تهاجم فرهنگی»، *ماهنامه زمانه*، شماره ۵۸، تیر ۱۳۸۶.

کارکرد دوم

علاوه بر مهندسی فرهنگ، کارکرد دیگر این نظام تهیه نقشه مهندسی فرهنگی کشور است. در نقشه مهندسی فرهنگی کشور، مشخص می‌شود که مجاری جاری شدن فرهنگ هدف و مطلوب چگونه باید باشد. نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و دستگاه‌های زیرمجموعهٔ آنها و نیز سازوکارهایی که در حوزه تصمیم و اجرا قرار دارد، مجاری جاری شدن فرهنگ مطلوب محسوب می‌شوند و موجبات تحقق فرهنگ هدف را فراهم می‌سازند. اگر این راه‌ها وجود نداشته باشند و یا ناسازگار باشند، رسیدن به فرهنگ مطلوب و در نهایت به فرهنگ آرمانی میسر نخواهد بود. بدین‌ترتیب در مهندسی فرهنگی کشور، جهت‌گیری و جهت‌یابی و انسجام دستگاه‌ها برای تحقق فرهنگ مطلوب فراهم می‌شود.

کارکرد سوم

پیاده‌سازی و اجرای نقشه مهندسی فرهنگی کشور دارای یک الزام اساسی است و آن اینکه اهداف فرهنگی نظام در زمانی مشخص باید قابل حصول، کمّی و قابل ارزیابی باشد و از قابلیت فهم و درک عموم افراد جامعه برخوردار باشد. برای این منظور باید وضعیت موجود فرهنگی با شاخص‌های معیّن و متناسب و روش ارزیابی خاص، مشخص شود و با توجه به شرایط و مقتضیات محیطی، میزان رشد یا نزول نرخ شاخص‌ها اعم از مثبت و منفی، معیّن گردد. سهم تأثیر هریک از ساختارها و دستگاه‌ها در رشد یا نزول این شاخص‌ها مشخص شود و مدیران بر این اساس وظیفه‌مند شوند و اقداماتشان مورد ارزیابی قرار گیرد. در این میان، سیاست‌های پیش‌رو از اهمیت زیادی برخوردارند.

سیاست‌های پیش رو، سیاست‌هایی هستند که رسیدن از وضعیت موجود فرهنگی به وضعیت فرهنگی و نرخ‌های هدف مشخص‌شده را جهت می‌بخشند. به این ترتیب، هدف‌گذاری و سیاست گذاری و ارزیابی کلان فرهنگی از وظایف مدیریت راهبردی فرهنگی کشور محسوب می‌شود. بنابراین سومین کارکرد اصلی نظام فرهنگی، مدیریت راهبردی فرهنگی کشور خواهد بود.

اهداف و سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی

اهداف کلی فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی و نیز اهدافی که نیت و غایت آن را سیاست فرهنگی می‌سازد، به شرح زیر قابل ذکر است:[1]

الف ـ اهداف فرهنگی جمهوری اسلامی

۱. رشد و تعالی فرهنگ اسلامی ـ انسانی و دامن‌گستر نمودن پیام و فرهنگ انقلاب اسلامی در جامعه و جهان؛

۲. استقلال فرهنگی و زوال مظاهر منحط و مبانی نادرست فرهنگ‌های بیگانه و پیراسته شدن جامعه از آداب و رسوم منحرف و خرافات؛

۳. به کمال رسیدن قوای خلاقه و شایستهٔ وجود آدمی در همه شئون و به فعالیت درآمدن استعدادهای خدادادی و استحصال دفینه‌های عقول و ذخایر وجودی انسان؛

۴. آراسته شدن به فضائل اخلاقی و صفات خدایی در مسیر وصول به مقام انسان متعالی؛

۵. تحقق کامل انقلاب فرهنگی در جهت استقرار ارزش‌های مورد

---

۱. *اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، دبیرخانهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی.

نظر اسلام و انقلاب اسلامی در زندگی جمعی و فردی و پاسداری از آنها و استمرار حرکت فرهنگی برای رسیدن به جامعه مطلوب؛

۶. درک مقتضیات و تحولات زمان و نقد و تنقیح دستاوردهای فرهنگی جوامع بشری و استفاده از نتایج غیرمغایر با اصول و ارزش‌های اسلامی.

ب ـ اهداف سیاست فرهنگی

۱. تعیین و تدوین اصول راهنما و اولویت‌های لازم‌الرعایه در حرکت فرهنگی کشور و رسمیت دادن به آن، با الهام از آرمان‌ها و اعتقادات، با توجه به ظرفیت‌ها و واقعیت ها و با بهره‌گیری از تجربیات داخلی و جهانی و امکانات و ابزارهای مختلف و مناسب؛

۲. ایجاد وحدت رویه و هماهنگی فرهنگی میان دستگاه‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی و بسیج امکانات، تلاش‌ها و برنامه‌های فرهنگی در جهت پاسخگویی به نیازهای فرهنگی جامعه و هدایت تلاش‌ها و نیازهای موجود؛

۳. تکیه و تأکید بر آرمان‌ها و ارزش‌های معنوی و فرهنگ اسلامی و حفظ و ترویج فرهنگ بسیجی و تقویت روحیه ایثار و فداکاری در راه ارزش‌های مقدس اسلامی با توجه به لزوم درک مقتضیات و تحولات زمان و همچنین تقویت نقاط قوّت و رفع نقاط ضعف و مهیا شدن برای مواجههٔ صحیح و همه‌جانبه با ضرورت‌ها و تحولات؛

۴. تمهید و تدارک لازم در جهت همسویی و عدم مغایرت طرح‌ها و برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و غیرفرهنگی اما دارای نتایج فرهنگی، با سیاست فرهنگی کشور؛

۵. تسهیل و تقویت امور برنامه‌ریزی، نظارت و ارزیابی فرهنگی در عین حمایت از تعدد، تنوع و آزادی فعالیت‌های فرهنگی مردمی، مبادله و

مرابطه فرهنگی میان بخش‌های دولتی و غیردولتی در جهت افزایش تحرک، جهاد و اجتهاد فرهنگی، ارتقاء دانش و آگاهی عمومی و اعتلای روحیه تتبع، تحقیق و ابتکار.

ج ـ اصول سیاست فرهنگی

اصول سیاست فرهنگی کشور که راهنمای عمل مسئولان، مدیران، برنامه‌ریزان و کارگزاران فعالیت‌های فرهنگی خواهد بود، بدین شرح قابل تبیین است:

۱. بازشناسی و ارزیابی مواریث و سنن تاریخی و ملی در عرصه‌های مختلف دینی، علمی، ادبی، هنری، فرهنگ عمومی، نگاهبانی از مواریث اسلامی و ملی، حفظ و احیاء دستاوردهای مثبت و ارزشمند تمدن اسلام در ایران؛

۲. شناخت جامع فرهنگ و مدنیت اسلام و ایران، ترویج اخلاق و معارف اسلامی و معرفی شخصیت‌ها و نقاط عطف تاریخ اسلام و ایران؛

۳. ارتباط فعال با کشورها و ملت‌ها، تحکیم پیوند مودّت و تقویت همبستگی با مسلمانان و ملل دیگر جهان؛

۴. شناخت فرهنگ و تجربه‌های بشری و استفاده از دستاوردهای علمی و فرهنگی جهانی با بهره‌گیری از کلیه روش‌ها و ابزارهای مفید و مناسب؛

۵. تحکیم وحدت ملی و دینی با توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی و تلاش در جهت حذف موانع وحدت؛

۶. تلاش مستمر در جهت رشد علمی، فرهنگی و فنی جامعه و فراگیر شدن امر سواد و تعلیم و تربیت؛

۷. اهتمام به امر زبان و ادبیات فارسی، تقویت، ترویج و گسترش آن؛

۸. بسط زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌ها و حمایت از ابتکارات و ابداعات؛

۹. پاسداری از حریت و امنیت انسان در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، قضایی و اقتصادی؛

۱۰. فراهم ساختن شرایط و امکانات کافی برای مطالعه و تحقیق و بهره‌گیری از نتایج آن در همه زمینه‌ها؛

۱۱. تقویت تفکر و تعقل و قدرت نقادی و انتخاب در عرصه تلاقی و تعارض افکار؛

۱۲. مقابله با خرافات و موهومات، جمود و تحجر فکری، مقدس‌مآبی و ظاهرگرایی و مقابله با افراط در تجددطلبی و خودباختگی در برابر بیگانگان تحت شعار واقع‌گرایی؛

۱۳. ترویج روحیه قیام به قسط و عدالت اجتماعی؛

۱۴. ارزش دادن به کار و اهمیت بخشیدن به تلاش و کوشش در جهت استقلال و خوداتکایی در عین التزام به کفاف، قناعت و مبارزه با روحیه اتراف، اسراف و تبذیر؛

۱۵. پرورش روح و جسم با اهتمام همه‌جانبه به امر ورزش و تربیت بدنی به‌عنوان یک ضرورت مهم اجتماعی؛

۱۶. تقویت، احیاء و معرفی هنر اصیل و سازنده در تمامی عرصه‌ها و زمینه‌های سازگار با روح تعالیم اسلامی؛

۱۷. اهتمام و اقدام همه‌جانبه به منظور شناخت نیروها و نیازها و مقتضیات جسمی و روحی نسل جوان کشور و فراهم آوردن زمینه‌های مناسب و مساعد برای تکامل و تعالی شخصیت علمی و عقیدتی جوانان و مسئولیت‌پذیری و حضور مستقیم و مشارکت هرچه بیشتر آنان در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی؛

۱۸. تقویت شخصیت و جایگاه واقعی زن مسلمان به‌عنوان مادر و

ترویج و فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای ایفای نقش و رسالت اساسی وی به عنوان «مربی نسل آینده» و اهتمام به مشارکت فعال زنان در امور اجتماعی، فرهنگی، هنری و سیاسی و مبارزه با بینش‌ها و اعتقادات نادرست در این زمینه؛

۱۹. گسترش زمینه مشارکت و مباشرت مردم در امور فرهنگی، هنری، علمی و اجتماعی و همچنین حمایت از فعالیت‌ها و اقدامات غیردولتی به منظور همگانی شدن فرهنگ و توسعه امور فرهنگی با نظارت دولت؛

۲۰. اتخاذ سیاست‌های ایجابی و مثبت در امور فرهنگی، هنری، اجتماعی، ایجاد مصونیت برای افراد و جامعه، اهتمام به جاذبه و رحمت اسلامی، جامع‌نگری و دوراندیشی، شور و مشورت، پرهیز از خشونت، شتابزدگی، یک‌سونگری و استبداد رأی؛

۲۱. آموزش و تشویق تقویت روحیه اجتماعی و مقدّم داشتن مصالح جمعی بر منافع فردی، احترام گذاشتن به قانون و نظم عمومی به‌عنوان یک عادت و سنت اجتماعی و پیشقدم بودن دولت در دفاع از حرمت قانون و حقوق اشخاص؛

۲۲. تلاش برای شناخت و معرفی ارکان هویت اصیل دینی و ملی به منظور استقرار این هویت و همچنین استحکام و استمرار استقلال فرهنگی؛

۲۳. گسترش روحیه نقد و انتقادپذیری و حمایت از حقوق فردی و اجتماعی برای دعوت به خیر و همگانی شدن امر به معروف و نهی از منکر برمبنای حکمت، موعظه حسنه، شرح صدر و جدال به آنچه احسن است؛

۲۴. توسعه و اعتلای تبلیغات فرهنگی و هنری به نحو مناسب به منظور ترویج و تحکیم فضائل اخلاقی؛

۲۵. توجه به فرهنگ و هنر روستا به منظور بالا بردن سطح فرهنگی در روستاها و همچنین تقویت خلاقیت‌های اصیل و باارزش روستایی و عشایری.

دیدگاه‌های امام خمینی (ره) در مورد سیاست‌های فرهنگی

پس از انقلاب اسلامی، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) به‌عنوان بهترین شاخص و معرّف اسلام ناب محمدی (ص) و تمیز آن از انواع و اشکال مختلف اسلام‌نمایی در داخل و خارج کشور، بر سیاست فرهنگی نظام پرتوافکن شده است.

اینک، دایره معانی و مصادیق کلماتی که در متن مصوبات سیاست فرهنگی به کار می‌رود، محدود به حدودی است که از مبانی اسلامی و دینی مجسّم در خط فکری و فقهی امام و وصایای گرانقدر الهی سیاسی ایشان سرچشمه می‌گیرد و آنچه امام درباره موضوع‌هایی همچون موسیقی، فیلم، سریال، ورزش و... فرموده‌اند، تابلوی راهنمای نظام است. هنوز این کلام و پیام آن بزرگ‌مرد در باب فکر و فرهنگ بر صحیفه دل‌ها نقش است که:

«فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت است». از نظر امام، خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی، ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور آن‌چنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید. به بیان ایشان «خطر تحجرگرایان و مقدس‌نماهای احمق، کم نیست». در جمهوری اسلامی جز در مواردی که اسلام، حیثیت نظام، امنیت و منافع ملی در خطر باشد ــ آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا ـ هیچ‌کس نمی‌تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند. جایگاه فرهنگ در گفتمان امام، آنجا خود را

متجلی می‌سازد که می‌فرمایند:

«... ما اگر توانستیم نظامی بر پایه‌های نه شرقی و نه غربی واقعی و اسلام پاک و منزه از ریا و خدعه و فریب را معرفی نماییم، انقلاب پیروز شده است».[1] *«راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود».*[2] *«امیدواریم بشر به رشدی برسد که مسلسل‌ها را به قلم تبدیل کند. آن‌قدری که قلم و بیان به خدمت بشر بوده است، مسلسل‌ها نبوده‌اند... اسلام هم که امر فرموده است به اینکه جهاد بکنند... اساس بر این است که دفاع از حق بکنند و حق را و علم را جانشین مسلسل بکنند».*[3] *«تبلیغات که همان شناساندن خوبی‌ها و تشویق به انجام آن و ترسیم بدی‌ها و نشان دادن راه گریز و منع از آن، از اصول بسیار مهم اسلام عزیز است... چهارچوب اسلام ناب محمدی که در ترسیم قهر و خشم و کینهٔ مقدس و انقلابی علیه سرمایه‌داری غرب و کمونیزم متجاوز شرق است و نیز راه مبارزه علیه ریا و حیله و خدعه را به مردم و به خصوص جوانان سلحشورمان نشان دهید. این مسئله که نظام در اهداف خود جدی است... و در صورت به خطر افتادن ارزش‌های اسلامی با هرکس در هر موقعیت قاطعانه برخورد می‌نماید، باید به‌عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر برای تمامی دست‌اندرکاران و مردم تبلیغ گردد».*[4]

---

۱. خمینی (ره)، امام روح‌الله، *صحیفه نور*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ج ۲۱، ص ۲۱.
۲. *همان*، ج ۱، ص ۱۳۳.
۳. *همان*، ج ۱۳، ص ۲۲۸.
۴. *همان*، ج ۲۱، ص ۱۳۳.

ماهیت مهندسی فرهنگ

از مباحث نوینی که در طول دهه اخیر در سطح کشورهای صنعتی مطرح شده، بحث مهندسی فرهنگ است. با این حال نباید از نظر دور داشت که البته آن مفهوم در غرب بسیار اخصّ از آن چیزی است که مورد توجه این گزارش است.

با ابتناء بر بیانات مقام معظم رهبری، مهندسی فرهنگ سه وظیفه مهم یعنی: ارزیابی وضعیت موجود، تعیین فرهنگ آرمانی (یا همان وضعیت فرهنگی مطلوب) و ارائه برنامه و ارائه طریق (همان تعیین چگونگی رسیدن به وضعیت مطلوب) را برعهده دارد. ایشان می‌فرمایند:

> *«یکی از مهم‌ترین تکالیف ما در درجه اول، مهندسی فرهنگ کشور است؛ یعنی مشخص کنیم فرهنگ ملی، فرهنگ عمومی، حرکت عظیم درون زا و کیفیت‌بخشی که اسمش فرهنگ است و در درون انسان‌ها و جامعه به وجود می‌آید، چگونه باید باشد، اشکالات و نواقصش چیست و چگونه باید رفع شود؛ کندی‌ها و معارضاتش کجاست؟»*[1]

مهندسی همواره همراه با مفهوم سیستم است و سیستم نیز دارای اجزائی همچون ورودی، پردازش (تصمیم‌گیری)، خروجی و بازخورد می‌باشد. ورودی‌های یک سیستم، تقاضاها و حمایت‌های افراد جامعه است که در بخش پردازش، برای آنها سیاست و خط‌مشی اتخاذ می‌شود و این سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها به‌عنوان خروجی سیستم در سطح جامعه اجرا می‌گردد. چنانچه این سیاست‌ها و تصمیم‌ها متناسب با تقاضاها نباشد، در

---

1. www.mohandesifarhangi.com/rahbar.aspx

فرایندی دیگر دوباره بازخورد شده و به صورت تقاضا وارد سیستم می‌شود.

در مهندسی فرهنگ کشور ـ براساس آنچه در تعریف این مفهوم گذشت ـ ورودی‌های سیستم، تمامی کالاها، ابزارها و مصنوع‌ها اعم از خدمات فرهنگی و غیرفرهنگی ـ حتی سیاست‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی، و... ـ است که باید براساس فرهنگ آرمانی مورد سنجش قرار گیرند و در راستای آن بازتعریف شوند. سپس آن کالاها و خدمات آمیخته به فرهنگ آرمانی و مطلوب، به سطح جامعه وارد و چنانچه فاقد کارکرد مطلوب بود، بار دیگر مطلوب جدیدی از طریق بازخورد در فرایند سیستم قرار گیرد. هرگاه این فرایند در مورد تمامی کالاها، خدمات، فعالیت‌ها و سیاست‌های موجود در جامعه شکل گرفت، می‌توان گفت مهندسی فرهنگ صورت گرفته است. در این زمینه، سخن رهبر معظم انقلاب کاملاً روشن و هدایت‌کننده است. آنجا که می‌گویند:

«فرهنگ ما باید در تولید صنعتی ما اثر بگذارد؛ ما چه چیزی تولید می‌کنیم؟ برای چه تولید کنیم؟ دستگاه قضایی ما، اداره زندان، کیفیت زندان همه با فرهنگ ارتباط دارد و باید تحت تأثیر آن باشد.»[1] ایشان همچنین تصریح دارند: «وقتی ما می‌خواهیم ساختمان بسازیم و شهرسازی کنیم، در واقع فرهنگی را اشاعه می‌دهیم، ترویج و تولید می‌کنیم. وقتی تولید اقتصادی هم می‌کنیم، در واقع از این طریق فرهنگ آن را تولید می‌کنیم. اگر در سیاست خارجی مذاکره می‌کنیم و تصمیمی می‌گیریم، عیناً همین معنا وجود دارد.»[2]

به این ترتیب، مهندسی فرهنگ کشور، نوسازی و بازسازی کلان

---

۱. *دیدار مقام معظم رهبری با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی*، ۸ دی ۱۳۸۳.
۲. *همان*.

نظام کشور، ساختارها، دستگاه‌ها، سیاست‌ها و قوانین و سازوکارها برای تحقق فرهنگ آرمانی و فرهنگ هدف است. اگر اهداف اصلی کشور و یک نظام، اهداف اقتصادی باشد، آن کشور باید نظامات و سازمان‌های خود را مهندسی اقتصادی کند. به همین ترتیب اگر اهداف سیاسی، اهداف اصلی و غالب باشند و سلطه بر دیگر کشورها مد نظر باشد؛ آن کشور باید کلان نظام و نظامات داخلی و سازمان‌های خود را مهندسی سیاسی کند. بنابراین مهندسی فرهنگ کشور، مهندسی کلان نظام کشور، نظامات، سازمان‌ها و سیاست‌ها و قوانین و سازوکارها، مبتنی‌بر اهداف فرهنگی است.[1]

«استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بیانگر آن است که اگر اهداف اصلی کشور و حکومت و ملتی، «استقلال و آزادی» به‌عنوان اهداف فرهنگی آرمانی باشد، باید نوع مهندسی حاکم بر آن نظام «جمهوری اسلامی» باشد. در حقیقت کارکردهای اصلی ساختارِ جمهوری اسلامی، «استقلال و آزادی» است. قانون اساسی جمهوری اسلامی در حقیقت نقشهٔ معماری فرهنگی کشور در چارچوب «کارکرد»، و «ساختارِ استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» است.

حضرت امام خمینی (ره) به‌عنوان معمار انقلاب اسلامی و به تعبیر دیگر «معمار فرهنگی انقلاب» در مورد مهندسی فرهنگی کشور، چارچوبی را معرفی کرده‌اند و آن «جمهوری اسلامی» است؛ نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. این چارچوب در زمانی مطرح شد که به دلیل حاکم بودن رویکردهای دیگر در جهان، برخی سیاستمداران انواع دیگر مهندسی را برای کشور معرفی و پیگیری می‌کردند. «جمهوری اسلامی»

---

۱. نگاه کنید به: حسن غیاثوند، «مهندسی فرهنگی از دیدگاه مقام معظم رهبری»، *خلاصه مقالات نخستین همایش ملی مهندسی فرهنگی*، ۲۱-۲۰ دی ۱۳۸۵، تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ص ۴۱.

در واقع نوعی از مهندسی فرهنگی کشور است که واجد بار فرهنگی، فرهنگ و ارزش‌های اسلامی می‌باشد و قصد دارد فرهنگ آرمانی را محقق سازد.

در مهندسی فرهنگ، هدف ارائه طرح و برنامه‌ای جامع و فراگیر همراه با نگاه و دیدی فرهنگی به تمامی حوزه‌ها و فعالیت‌ها در حیطه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. همان‌گونه که مقام معظم رهبری نیز اشاره دارند: «هر طرحی باید پیوست فرهنگی داشته باشد.» این نگرش حکیمانه، متضمن آن است که در طراحی، ساخت، تهیه و تولید هر برنامه و فعالیتی ابتدا باید جایگاه ویژه و در خور شأن فرهنگ خاص و مرتبط با موضوع تعیین شود تا خروجی آن بازتاب‌دهندهٔ فرهنگ باشد.

همان‌گونه که امروزه برای ساخت هر کارگاه، کارخانه و شرکتی مجوز دستگاه‌های حفاظت محیط زیست و نیز دریافت مجوز استاندارد، به جهت تأیید کیفیت کالای تولیدشده لازم است، باید کوشید به مکانیسمی دست یافت که مقوله بحث فرهنگی نیز لحاظ گردد.[1] تنها از این طریق است که می‌توان گفت فرایند مهندسی فرهنگی به‌طور کامل و جامع اجرا شده است.

با این تفاسیر می‌توان اذعان داشت بحث مهندسی فرهنگ و موضوع پیوست فرهنگی، لازم و ملزوم یکدیگرند و این پیوست فرهنگی است

---

۱. تولید و عرضه اسباب‌بازی در این مورد می‌تواند مثال خوبی باشد. در حال حاضر ما در تولید اسباب‌بازی برای کودکان و خردسالان از شخصیت‌هایی به نام دارا و سارا استفاده می‌کنیم که این دو شخصیت در فرهنگ کشور ما دارای پیشینه و ریشه می‌باشند و بیانگر تاریخ و فرهنگ دیرینه این مرز و بوم هستند. اما اگر به جای این دو نماد فرهنگی از عروسک باربی استفاده کنیم، ضمن ایجاد نوعی ناسازه در شخصیت کودکان با دست خود زمینه اثرگذاری و اثرپذیری و به عبارتی دیگر، نفوذ فرهنگ غرب را در نهاد و اندیشه فرزندانمان فراهم ساخته‌ایم.

که ضمانت و بازوی اجرایی مهندسی فرهنگ محسوب می‌شود. تنها با جاری و ساری شدن این ایده در تمام ارکان تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا و نظارت است که نظام ما شاهد ظهور فرهنگ در تمامی ابعاد و اضلاع (اعم از ظاهر و باطن) خواهد بود.

با توجه به مجموعه مباحث پیش‌گفته، اکنون می‌توان تصویر واضح‌تری از مهندسی فرهنگ به دست داد. مهندسی فرهنگ به معنی «تدبیر کردن و سامان بخشیدن، جهت دادن و اندازه کردن امور و شئون از نوع فرهنگی، با معیارهای فرهنگی و از زاویه فرهنگ می‌باشد. در عبارت مهندسی فرهنگ، همه شئون می‌توانند متعلق تدبیر قلمداد شوند. بدین ترتیب در مهندسی فرهنگ، متعلق بسیار وسیع در نظر گرفته می‌شود و می‌تواند علاوه بر فرهنگ، بسیاری مقوله‌های دیگر را نیز دربرگیرد».

دیدگاه‌های متفاوت در مورد مهندسی فرهنگ

فرهنگ‌شناسان و مبلّغان فرهنگی وقتی در جایگاه مدیریت فرهنگی قرار می‌گیرند و با پیچیدگی‌های این وظیفه روبه‌رو می‌شوند، به سه دیدگاه متفاوت می‌رسند:

۱. فرهنگ را مدیریت‌ناپذیر می‌یابند و در نتیجه حوزه فرهنگ را به کسانی می‌سپارند که با علم و درایت و مطالعه و پژوهش در اجزاء و انواع فرهنگ و با بهره‌گیری از دانش مدیریت به بسط و توسعه فرهنگ خویش می‌پردازند.

۲. مفهوم و تعریفی محدود و ضعیف از فرهنگ می‌سازند و آن را سیستمی مکانیکی، ساده و بسته تصور می‌نمایند و رفتاری خشک و انعطاف‌ناپذیر و چه بسا غیرمعقول برای شکل‌دهی آن در پیش می‌گیرند.

۳. به فرهنگ از دیدگاه اسلامی نگاه می‌کنند، یعنی مبتنی‌بر نگاهی

که مقام معظم رهبری به فرهنگ دارند و آن را بیان فرموده‌اند.[۱]

بایسته‌های مهندسی فرهنگ

اکنون می‌توان نتیجه گرفت که برای مهندسی فرهنگ، بایستگی‌های زیر مطرح می‌شود:

- وضعیت مطلوب و آرمانی فرهنگ کشور یا همان جامعه آرمانی ما (یوتوپیای اسلام) باید با توجه به تمامی ابعاد و زوایای آن (آگاهی‌ها، اعتقادات، هنرها، اقتصاد، سیاست، معماری، لباس و...) تبیین شود.
- فرهنگ، عناصر و مقولات فرهنگی و نقش ویژه آنها را باید در شکل‌گیری فرد و جامعه به خوبی مورد شناسایی قرار داد.
- باید با نگاهی جامع، تمامی ابعاد فرهنگی (همچون دانش‌ها، نگرش‌ها، هنر، آداب، رسوم و...) و تأثیر هریک بر دیگری را مورد بررسی قرار داد.
- وضعیت موجود فرهنگ کشور باید به نحو واقع‌بینانه و مبتنی بر پژوهش‌های میدانی شناخته شود.
- نقاط ضعف فرهنگ کشور و خطرهایی که جامعه اسلامی را تهدید می‌کند و بر آن تأثیر منفی می‌گذارد، باید به خوبی مورد سنجش قرار گیرد.
- نقاط قوّت فرهنگ کشور باید به‌عنوان سرمایه‌هایی که می‌تواند دستمایه اصلی تحولات تکاملی باشد، شناخته شود.
- برای حرکت از وضع موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب، نقشه راه باید طراحی گردد.

---

۱. نگاه کنید به: بابک نگاهداری، *رصد فرهنگی ابعاد و راهکارها*، تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.

■ بایستی اقدامات عملی لازم برای اجرای گام به گام این حرکت عظیم آغاز گردد.[۱]

امکان و ضرورت مهندسی فرهنگ

برخی معتقدند کنترل عناصر فرهنگ‌ساز جامعه، امری محال و یا حداقل غیرضروری می‌باشد. مقام معظم رهبری درباره امکان ایجاد تحولات فرهنگی چنین می‌فرمایند: «فرهنگ یک ملت را می‌شود با عوامل تأثیرگذار به تدریج عوض کرد. یک ملتِ از لحاظ فرهنگی عزیز را به یک ملت ضعیف تبدیل و متقابلاً یک ملت تنبل را به یک ملت زرنگ تبدیل کرد. این رنگ ثابت لایزالی و لایزولی نیست.»[۲] درباره اهمیت و ضرورت این مسئله نیز ایشان چنین می‌فرمایند: «یکی از مهم‌ترین تکالیف ما در درجه اول، مهندسی فرهنگ کشور است» و «مهندسی فرهنگ و مهندسی و مدیریت فرهنگی دارای اهمیت، ضرورت و امکان‌پذیری است»[۳].

در اینجا توجه به یک نکتهٔ کلیدی مهم است، اینکه زیربنایی‌ترین عنصر سازنده فرهنگ، اعتقادات یک جامعه و مبانی ارزشی برخاسته از آن است. *والرشتاین* که به نحوی مبسوط به بررسی فرهنگ و منازعه‌های ایدئولوژیک در عرصه فرهنگی در نظام جهانی پرداخته است، توسعه فرهنگی را به فرایندی که با ایجاد تغییرات در حوزه ادراکات، سپس ارزش‌ها و به دنبال آن گرایش‌های انسان به وجود می‌آید، تعریف می‌کند. تردیدی نیست تعیین نظام اقتصادی، سیاسی، قضایی، ارزشی و

---

۱. نگاه کنید به: غلامحسین گرامی و میثم شریف اصفهانی، «مهندسی فرهنگی، بایسته‌ها و راهبردها»، *ماهنامه معارف*، شماره ۵۲، دی ۱۳۸۶، ص ۱۲.

2. www.farhangi.isaar.ir/HomePage.aspx?TabID=5775&Site=taavon2&Lang=fa-IR

3. www.hawzah.net/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=5647&id=55155

نظام تعلیم و تربیت و... به این بستگی دارد که انسان، مبدأ پیدایش و نقطه عزیمت او و جهان هستی را چگونه تعریف کنیم. هم ازاین‌روست که مبانی فکری و اعتقادی جامعه، زیربنای فرهنگ آن جامعه دانسته می‌شود.

انتظارات ما از مهندسی فرهنگ

درست است که با هر تعریفی از فرهنگ که ناظر به وضع موجود باشد، می‌توان از «اصلاح فرهنگ» سخن گفت؛ اما با این حال در عرصه عمل، پرسش‌های فراوانی مطرح می‌شود که بدون پاسخ به آن، اصلاحِ اساسی، پایدار و بهینه، تحقق نخواهد یافت. مراد از اصلاحات فرهنگی چیست؟ اصلاحات فرهنگی را از کجا باید آغاز کرد؟ اصلاحات فرهنگی را چگونه باید انجام داد؟ تا وقتی پاسخ به این سه پرسش روشن نشده باشد، تلاش‌هایی که با نیت اصلاح فرهنگ اعمال می‌شود، تلاش‌هایی متنافر و متعارض خواهد بود. البته هر نظریه فرهنگی پاسخ‌های متفاوت به این پرسش‌ها خواهد داد و لذا در همین‌جا ضرورت توافق بر سر نظریه فرهنگ مشخص می‌شود.

انتظاری که از «مهندسی فرهنگ» می‌توان داشت، از سویی به وضعیت کنونی منابع تولید فرهنگ و مراجع و ابزارهای تأثیرگذار فرهنگی وابسته است و از سوی دیگر به اصولی که در نظریهٔ فرهنگ مطرح می‌شود. از سوی دیگر حیطه تأثیرگذاری مهندسی فرهنگ بر گستره فرهنگی جامعه به عواملی چند وابسته است: نخست، میزان کنترل ابزارها، نهادها، مراکز و شخصیت‌های مولد فرهنگ است. طبعاً نقشه فرهنگی حاصل از مهندسی فرهنگ را تا هنگامی که همه (یا دست کم اکثر) عوامل مولد فرهنگ نپذیرند و بدان ملتزم نباشند، نمی‌توان واجد نتایج مثبت دانست. دوم، فرهنگ‌پذیران و درجه پذیرندگی آنهاست. در

واقع مراحل پیچیده‌ای که در پذیرش فرهنگ وجود دارد، مانع از آن است که بتوان اثرپذیری فرهنگ‌پذیران را به راحتی مورد تأیید قرار داد. سومین عامل، نقش عوامل درونی است. در واقع، مهندسی فرهنگی جامعه فقط از عوامل بیرونی نشئت نمی‌گیرد و آنچه در درون تک‌تک افراد جامعه می‌گذرد و برآیند خود را در نگرش‌ها و رفتارهای فرهنگی بروز و ظهور می‌بخشد، عامل بسیار مهمی در این فرایند است. چه بسا نقشه فرهنگ، مسیری را دنبال می‌کند که با برون دادهای درونی افراد جامعه همسو و هماهنگ نیست.

چالش‌های برخاسته از حیطه تأثیر مهندسی فرهنگ چنان دشوار و پیچیده است که برخی را به این نظریه سوق داده که اساساً مهندسی فرهنگ، امری محال و نامطلوب است. اما به نظر می‌رسد به‌رغم تمامی این پیچیدگی‌ها، نمی‌توان از ضرورت و امکان مهندسی فرهنگ صرف‌نظر نمود، بلکه برعکس پیچیدگی‌ها باید موجب شود که نخست، میزان انتظار از مهندسی فرهنگ را واقع‌بینانه تعیین کرد و سپس در مبانی نظری فرهنگ و آنچه به عنوان «نظریه ملی فرهنگ» باید فراهم آورده شود، این چالش‌ها در نظر گرفته شوند. دست نیافتن به اثرگذاری صد درصد مهندسی فرهنگ، هرگز نباید ما را نسبت به تأثیر نسبی آن، که در جهت‌دهی به تحول فرهنگی جامعه بسیار مهم است، غافل نماید و یا به آن ناامید سازد.

اصول حاکم بر مهندسی فرهنگ

مهندسی فرهنگ با مهندسی فرهنگی و نیز با مهندسی دستگاه‌ها و نهادهای فرهنگی متفاوت است. مهندسی فرهنگ، ترسیم نقشهٔ محتوایی و تعیین نسبت اجزایی است که کلّیت فرهنگ را شکل می‌دهد؛ نقشه‌ای که ناظر به وضع موجود باشد و در عین حال گام‌های حرکت به سمت

مطلوب را ترسیم نماید. در این نقشه، اجزاء و لایه‌های نگرشی، ارزشی و رفتاری فرهنگ به تفصیل مورد توجه قرار می‌گیرد و نسبت میان آنها، میزان تأثیرگذاری هریک بر سایر اجزاء و لایه‌ها (مثبت یا منفی) در وضع موجود و مطلوب مشخص و شبکه تعامل آنها ترسیم می‌شود. اما مهندسی فرهنگی جامعه، بخشی اساسی و مهم از مهندسی اجتماعی است که در رابطه‌ای متقابل، ضلع فرهنگی جامعه را در میان کارکردهای مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بخش‌های گوناگون، مورد توجه قرار می‌دهد و برای مراقبت و تقویت آن، مجموعه‌ای منسجم از راهکارها را ارائه می‌کند.

مهندسی فرهنگی، فقط ناظر به دستگاه‌های فرهنگی نیست؛ بلکه همه برنامه‌ها، دستگاه‌ها، نهادها و بخش‌هایی را که می‌توانند بازتاب یا کارکردی فرهنگی داشته باشد، بررسی می‌نماید و بایستگی‌هایی را تعیین می‌کند که همهٔ بخش‌ها مخاطبان آن هستند. اما مهندسی فرهنگ، اساساً ناظر به دستگاه‌ها یا بخش‌ها نیست، بلکه در آن، فرهنگ جامعه و کارکرد آن نقد و بررسی می‌شود، کاستی‌ها و آسیب‌های آن شناسایی و با توجه به وضع مطلوبی که برای اجزای گوناگون فرهنگی تعریف شده است ـ و نیز روابط درونی این اجزا، تقدم و تأخر آنها و ارتباط ذاتی و کارکردی آنها با یکدیگر ـ نقشه اصلاح فرهنگ ترسیم می‌گردد.

باید توجه داشت که مهندسی دستگاه‌ها و نهادهای فرهنگی مقوله سومی است که با هر دو مفهوم مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی ـ اگرچه با هر دو مرتبط می‌باشد و نسبت به هر دو متأخر است ـ متفاوت است. در حقیقت مهندسی دستگاه‌های فرهنگی، ساماندهی و متناسب‌سازی دستگاه‌ها، بخش‌ها و عرصه‌های گوناگون فرهنگی به منظور بهینه‌سازی برنامه‌ها، اقدامات و فعالیت‌های آنهاست که موجب می‌شود زمینه تحقق کامل‌تر اهداف، و اصلاح و تکمیل

تلاش‌های فرهنگی فراهم آید.

بررسی و داوری درباره امکان این هر سه مقوله، با توجه به جوهر و ماهیت فرهنگ، به نسبت‌های گوناگون، به مبانی و دیدگاه‌هایی وابسته است که در باب فرهنگ ارائه می‌شود. مهندسی فرهنگ، اساساً تابع نظریهٔ ما در باب فرهنگ است. اما مهندسی فرهنگی و نیز مهندسی دستگاه‌های فرهنگی ـ اگرچه ماهیتی سیاست گذارانه، عملیاتی و اجرایی دارند ـ بدون تعیین تکلیف بسیاری از مباحث نظری در باب فرهنگ یا دست کم بدون توافق بر سر یک رشته اصول و چارچوب‌های نظری، تحقق نمی‌یابند. در اینجا به شماری اصول لازم‌الرعایه اشاره می‌شود که بایستی قبل از تدوین نقشه مطلوب برای مهندسی فرهنگ، مطمح نظر قرار گیرند:[1]

۱. جامعیت/ تخصص

جامعیت در تهیه نقشه‌ای که محصول مهندسی فرهنگ خواهد بود، اهمیت به سزایی دارد. مراجع و منابع مختلف فرهنگ‌ساز، مبادی ورودی فرهنگ، ریشه‌ها و سرچشمه‌های تولید یا تحول فرهنگ و نیز الگوها، روش‌ها، ابزارها و... باید در این نقشه جایگاه خود را تعیین و تبیین نمایند. با این حال، رعایت اصل جامعیت نباید تخصص علمی درباره هر بُعد از فرهنگ را تحت‌الشعاع خود قرار دهد، بدین‌معنی که بایستی هرکدام از لایه‌ها و ابعاد فرهنگ در این نقشه، مستند و متکی به دانش تخصصی مربوط مطرح شود و از اتقان و استحکام علمی برخوردار باشد.

---

۱. نگاه کنید به: علی ذوعلم، «اصول و فرایند مهندسی فرهنگ»، *ماهنامه زمانه*، شماره ۵۸، تیر ۱۳۸۶.

۲. آرمان‌گرایی/ واقع‌بینی/ آینده‌نگری

در مهندسی فرهنگ قطعاً، پیش از هرچیز، بایستی نسبت به وضعیت مطلوب فرهنگ به‌عنوان الگو و معیار توافق حاصل کرد. این مهم در جریان تدوین «نظریه ملی فرهنگ» تحقق پذیرد. کاملاً واضح است که آرمان‌گرایی و توجه به وضع مطلوب، نباید ما را از واقع‌بینی غافل سازد. باید وقوف داشت که بدون در اختیار داشتن نمایی جامع، صحیح و عمیق از امکانات و سرمایه‌های فرهنگی، کاستی‌ها و چالش‌ها، نقاط قوّت و ضعف، تهدیدها، محیط پیرامونی و همه عواملی که در وضع موجود فرهنگ جامعه مؤثرند، و نیز بدون ارزیابی واقع‌بینانه از لوازم، امکانات، نیروها، سرمایه فکری و اجتماعی و... که در بهبود و اصلاح وضع موجود مورد نیاز است؛ نمی‌توان نقشه مورد نظر را ترسیم کرد.

در کنار آرمان‌گرایی و واقع‌بینی، آینده‌نگری نیز از اصول مهم در مهندسی فرهنگ است. البته تحلیل‌ها و بررسی‌های آینده‌نگرانه، کاملاً برخاسته از مبانی نظری و دریافت‌های فلسفیِ پذیرفته شده است و بنابراین «نظریه ملی فرهنگ» در چگونگی سمت‌وسوی آن بسیار مؤثر خواهد بود.

مبانی نگرش توحیدی و فرهنگ اسلام ناب، اگر مبنای نظری آینده‌نگری در مهندسی فرهنگ باشد، چشم‌اندازی روشن پیش روی خواهد گشود که در ارائه راهکارهای اساسی، مفید خواهد بود. تلفیق مناسب و رعایت همزمان سه رکن آرمان‌گرایی، واقع‌بینی و آینده‌نگری از اصول اساسی مهندسی فرهنگ شمرده می‌شود.

۳. مشارکت/ اجماع

اجماع دست‌اندرکاران بر سر نقشه، عامل اساسی در توفیق آن خواهد

بود. قطعاً منظور از مهندسی فرهنگ، تولید یک طرح یا سند علمی و پژوهشی محض ـ اما ناکارآمد و غیرمؤثر ـ نیست؛ بلکه تلاش جهت دستیابی به طرحی راهگشا و جهت‌بخش است که بتواند در سطوح مختلف، چگونگی اصلاح و ارتقاء فرهنگ را رقم بزند. بنابراین طراحی آن باید به گونه‌ای انجام شود که بالاترین حد توافق و اجماع را جلب نماید و در عین ابتناء بر مبانی و اصول معتبر و مقبول ــ که مشروعیت این نقشه را تأمین خواهد کرد ــ از اعتماد و توجه مجریسان و تدوین‌کنندگان هم برخوردار باشد. شرط لازم برای تحقق این اصل، جلب مشارکت و حضور همه صاحب‌نظران، فعالان، نخبگان، مدیران و کارشناسان در فرایند مهندسی فرهنگ است. توجه به نیازها، مطالبات، شرایط و امکانات نرم‌افزاری و محتوایی فرهنگی مناطق، قشرها و اقوام و به کار گرفتن همه دیدگاه‌ها، و تحلیل‌ها و زمینه‌سازی برای حضور فعال و اثربخش مراکز پژوهشی، فرهنگی، آموزشی و علمی جامعه در این فرایند، می‌تواند زمینه مشارکت حداکثری را فراهم آورد. همچنین طراحی سازوکارهایی که بتواند آحاد جامعه را ــ که مخاطبان نهایی مهندسی فرهنگ هستند ـ درگیر این موضوع نماید و تعامل و تعاطی فکری همه قشرها را برانگیزد، و نیز اطلاع‌رسانی گسترده و کافی در مجموعه فرایند مهندسی فرهنگ، امر مهمی است که باید لحاظ شود. بدون رعایت اصل مشارکت و تحقق اجماع حداکثری در طراحی نقشه اصلاح فرهنگ، نمی‌توان به نتیجه مورد نظر، امید داشت.

۴. *انسجام/ استناد*

یکپارچگی و انسجام از اصول و شرایط لازم برای مهندسی فرهنگ است؛ در عین حال رهنمودها و راهکارهای ارائه‌شده باید به مبانی نظری و یافته‌های پژوهشی مستند باشند. مشهورات و استدلال‌های تمثیلی و

خطابی، نباید در این امر مهم جایگاهی داشته باشند. ازاین‌رو روش‌شناسی مهندسی فرهنگ و ترسیم و تعیین قواعد و اصولی که در فرایند مهندسی فرهنگ می‌تواند و باید مبنا و چارچوب قرار گیرد، اهمیت خاصی دارد. گام نخست برای رعایت اصل استناد، تنقیح منابع و روش‌های دستیابی به راهبردهای اساسی و راهکارهای کلانی است که نتیجه این فرایند خواهد بود. اصل انسجام و یکپارچگی نیز تا حدود زیادی تابع اصل استناد است، ولی توجه به آن (به‌عنوان یک اصل مستقل) برای پرهیز و پیشگیری از گسست و پراکندگی ضروری خواهد بود.

۵. مراتب متکامل/ اکمال متقابل

مهندسی فرهنگ امری است دارای مراتب، مراحل و گام‌های تکامل‌یابنده. نقشه اصلاح فرهنگی نمی‌تواند طرحی مطلق و دفعی باشد؛ بلکه، طرحی است که مرحله به مرحله ارائه می‌گردد و در هر مرحله، بازخوردهای برآمده از مراحل پیشین به کار بسته می‌شود. چه بسا در نخستین مرحله، اجرای آزمایشی طرح توصیه شود و پس از حصول اطمینان نسبی از درستی و کارآمدی، اجرای آن تعمیم یابد. اصل اکمال متقابل اقتضا می‌کند طراحان، رابطه اصلاح و ارتقاء هر جزئی از اجزای فرهنگ را با سایر اجزاء و نوع آن رابطه بررسی کنند و در ارائه راهبردهای کلان و راهکارهای اساسی به آن توجه نمایند. این اصل فراتر و عمیق‌تر از اصلِ انسجام است و فقط ناظر به پیوند بخش‌های مختلف این نقشه نمی‌باشد، بلکه تأثیرات متقابل ایجابی یا سلبی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. این اصل، فرایند مهندسی فرهنگ را به صورت فرایندی حلقوی و به هم پیوسته و نه فرایندی خطی ترسیم می‌کند. در حقیقت در هر حلقه از این فرایند، همه مراحلی که برای تدوین نقشه اصلاح

فرهنگ لازم است، به صورت تکامل‌یابنده و اصلاح‌شونده تکرار می‌شود و گام‌های مختلف بعدی را رقم می‌زند.

فرایند مهندسی فرهنگ

فرهنگ، یک سیستم و دارای اجزایی است که این اجزاء در تعامل با هم می‌باشند. مهندسی فرهنگ، مهندسی سیستم فرهنگ است. سیستم‌ها از ساده به پیچیده طبقه‌بندی می‌شوند. سیستم فرهنگ، سیستم پیچیده‌ای است که سیستم‌های انسان، سازمان‌های اجتماعی و حوزه‌های ناشناخته را دربرمی‌گیرد. هر اندازه سیستم‌ها، پیچیده‌تر شوند، مهندسی آنها (یعنی طراحی، نوسازی و بازسازی آنها) نیز پیچیده‌تر می‌شود.

فرهنگ، سیستمی نیست که بدون سابقه وجود داشته باشد؛ بلکه سیستمی است که هم‌دوره با حیات سیستم انسان و سازمان‌های اجتماعی است. بنابراین مهندسی فرهنگ به طراحی مجدد و یا نوسازی و بازسازی آن مربوط خواهد شد.

برای نوسازی و بازسازی یک سیستم، باید سیستم طراحی‌شدهٔ کامل را مد نظر قرار داد و بر آن اساس، ضعف‌ها و نارسایی‌ها را در سیستم موجود مشخص و سپس نسبت به برطرف کردن آن اقدام کرد.

در یک سیستم مهندسی‌شده، نقش و وظیفه هریک از اجزاء به خوبی مشخص شده و تعامل هریک از اجزاء با دیگر اجزاء نیز مشخص می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که این سیستم، کارکرد لازم را داشته باشد و به هدف خود دست یابد.

برای مهندسی سیستم‌ها نیز انواع و اجزاء هر سیستم را مد نظر قرار می‌دهند و با بهره‌گیری از روش‌های تجزیه و تحلیل، مهندسی سیستم را به انجام می‌رسانند. از سوی دیگر، اصول و مبانی موجود در روش‌های مختلف، با توجه به نوع سیستم، متفاوت است. در مهندسی سیستم‌های

ساده از روش‌های تجزیه و تحلیل مبتنی‌بر منطق کلاسیک بهره گرفته می‌شود، ولی در مهندسی سیستم‌های پویا و پیچیده (مانند سیستم فرهنگ) باید از روش‌های علمی غنی‌تر مبتنی‌بر منطق فازی[1] و نظریه‌های آشوب[2] بهره گرفت.

در فرایند مهندسی فرهنگ، ترسیم روند دقیق و عملیاتی و حتی زمان‌مند و مرحله‌بندی شده ضروری است. پیش‌بینی مراحلی که به عنوان ایستگاه‌های اصلی تدوین طرح لازم است، اجمالاً به شرح زیر می‌باشد:

۱. پژوهش‌های مورد نیاز در زمینه نیازسنجی، آسیب‌شناسی، اولویت‌گذاری و...؛

۲. کارشناسی و استنباط سازنده و مفید از نتایج پژوهش‌ها؛

۳. تدوین و تولید راهبردها، الگوها و راهکارها، و ارائه پیشنهاد برای تصمیم‌های جانشین‌پذیر و تبدیل‌پذیر (تصمیم‌سازی)؛

۴. نظرخواهی و اعتبارسنجی تصمیم‌های پیشنهادشده و گزینش اجزای پذیرفتنی در نقشه مورد نظر؛

۵. تعیین راهبردها و راهکارهای مطلوب؛

۶. اجرای آزمایشی و ارزیابی نتایج؛

۷. اصلاح و تعمیم اجرای طرح و بازخوردسنجی و مطالعه مجدد برای مرحله بعدی.

برای اجرای هریک از مراحل فوق؛ مراجع مربوط، دستگاه‌ها، مراکز و مؤسسات مسئول باید به تفکیک مشخص شوند و وظایف هرکدام متناسب با لایه‌ها و عرصه‌های فرهنگ تعیین شود؛ به‌ویژه برای مرحله تصمیم‌سازی، باید تیم فعالی متشکل از صاحب نظران و طراحان فرهنگی تشکیل گردد.

---

1. Fuzzy

2. Chaos

اجرای درست این فرایند، مستلزم شکل‌گیری ساختاری متناسب و مدیریتی توانمند و درعین‌حال مشارکت‌پذیر است که زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی وظایف محوله را به انجام برساند.

متولیان مهندسی فرهنگ

مهندسی فرهنگ در هر کشوری با توجه به قوانین حاکم و شرایط خاص آن کشور، متولی خاص خود را دارد. در کشور ما این مهم برعهده شورای عالی انقلاب فرهنگی گذارده شده است. مقام معظم رهبری در این باره می‌گوید: «شورای عالی انقلاب فرهنگی را در واقع باید اتاق فرمان فرهنگی کشور یا ستاد عالی فرهنگی و علمی دستگاه‌های کشور اعم از دستگاه‌های فرهنگی و سایر دستگاه‌ها و مرکز مهندسی فرهنگی کشور به حساب آورد». ایشان همچنین می‌فرمایند: «مهندسی فرهنگی کشور منحصراً توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی امکان‌پذیر است».

این سؤال مطرح است که آیا با توجه به سازواره‌های بزرگی همچون مجلس شورای اسلامی، دولت یا مجمع تشخیص مصلحت؛ باز هم باید مهندسی فرهنگی را از شورای عالی انقلاب فرهنگی طلب کرد؟ معظم‌له در این زمینه می‌گویند: «این مجموعه (شورای عالی انقلاب فرهنگی) در کشور، بی‌بدیل است. در مدیریت راهبردی فرهنگی، ما به غیر از این مجموعه، هیچ مرکزی را در کشور نداریم. بخش‌های مختلف، چه دولت، مجلس، و حتی مجمع تشخیص مصلحت وظایفی دارند، اما هیچ‌کدام وظیفه‌ای را که این شورا برعهده دارد، برعهده ندارند.»

به لحاظ وجود چنین جایگاهی و ایفای مأموریت مهندسی فرهنگی کشور است که می‌توان به «انقلاب فرهنگی» معنا و مفهوم بخشید و این‌گونه است که مفهوم انقلاب فرهنگی را می‌توان با مفهوم مهندسی

فرهنگ کشور روشن ساخت و به خوبی دریافت که تحقق انقلاب فرهنگی با هیچ اقدام دیگری قابل حصول نمی‌باشد.[1]

رویکرد درست در مهندسی و مدیریت فرهنگ

معظم له رویکرد مهندسی فرهنگ را این چنین توضیح می‌دهند: «ما نمی‌خواهیم با نگاه افراطی به مقوله فرهنگ نگاه کنیم، باید نگاه معقول اسلامی را ملاک قرار داد و نوع برخورد با آن را بر طبق ضوابطی که معارف و الگوهای اسلامی به ما نشان می‌دهد، تنظیم کرد. برخورد افراطی از دو سو امکان‌پذیر است و تصور می‌شود. یک تفکر اینکه ما مقوله فرهنگ را مقوله‌ای غیرقابل اداره و غیرقابل مدیریت بدانیم؛ مقوله‌ای رها و خودرو که نباید سر به سرش گذاشت و به آن وارد شد. متأسفانه این تفکر در جاهایی هست و عده‌ای طرفدار رها کردن و بی‌اعتنایی و بی‌نظارتی در امر فرهنگ هستند. این تفکر، تفکر درستی نیست و افراطی است. در مقابل آن، تفکر افراطی دیگری وجود دارد که سختگیری خشن و نظارت کنترل‌آمیز بسیار دقیق است. این تفکر نیز به همان اندازه غلط است.» (۲۱ دی ۱۳۸۲)

وی به مدد استعاره‌ای، مطلب را به خوبی می‌شکافند: «در مقولهٔ فرهنگ، رفتار حکومت باید دلسوزانه و مانند باغبان باشد. باغبان بهنگام، نهال می‌کارد، بهنگام آبیاری می‌کند، بهنگام هرس می‌کند، بهنگام سمپاشی می‌کند و بهنگام میوه‌چینی می‌کند. باید فضای فرهنگی کشور را باغبانی کرد، یعنی مسئولانه و با دقت این مقوله را دنبال نمود.» (۲۳ دی ۱۳۸۲)

این استعاره هرگونه ابهامی را در رویکرد مهندسی و مدیریت

---

۱. نگاه کنید به: گرامی و شریف اصفهانی، پیشین، ص ۱۴.

فرهنگی کشور می‌زداید و روشن می‌کند که در مهندسی و مدیریت فرهنگی کشور، هرگونه نگاه متصلّب، مکانیکی و آمرانه از بالا به پایین مردود است.

مدل فرهنگی اسلامی

اگر اسلام را به‌عنوان «نظام فکری مورد پذیرش» در نظر بگیریم، می‌توان مدل فرهنگی زیر را با اقتباس از مدیریت خداوند متعال بر جهان هستی، مدلی اسلامی و منطبق با ویژگی‌های فطری انسان دانست. این مدل فرهنگی (که می‌توان آن را نظام رحمانی خواند) از دو رکن اصلی تشکیل شده است:

الف ـ رشد

رشد، واژه‌ای است که در متون اسلامی گاهی مترادف با واژه مدیریت و رهبری با تمام گستردگی آن به کار می‌رود. در اصطلاح عرفی، رشد صفتی است که به اندام بدن نسبت داده می‌شود، اما در اصطلاح قرآنی و فقه اسلامی، رشد به نوعی بلوغ فکری اطلاق می‌شود. به‌عنوان مثال گفته می‌شود کودک پس از بلوغ جسمی باید به حدی از بلوغ فکری برسد که بتواند مدیریت صحیحی بر اموال خود داشته باشد.[1] به عبارت دیگر،

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۶. «و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم امولهم و لا تأکلوا اسرافا و بدارا ان یکبروا من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف فإذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم و کفی بالله حسیبا»، «چون یتیمان به حدّ بلوغ رسیدند، آنها را بیازمایید. اگر در آنها رشد کافی یافتید اموالشان را به خودشان بدهید؛ و اموالشان را از روی اسراف نخورید؛ و افراد بی‌نیاز (از برداشت حق‌الزحمه) احتراز نمایند و افراد نیازمند به‌طور شایسته از آن استفاده نمایند؛ و زمانی که اموالشان را به آنها برمی‌گردانید شاهد بگیرید. خداوند برای محاسبه کافی است.

رشد عبارت است از «شایستگی و لیاقت برای نگهداری و بهره‌برداری صحیح از سرمایه‌های زندگی».

قرآن کریم درباره پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «این پیامبر که در تورات و انجیل از او یاد شده است، چیزهای پاکیزه را حلال می‌کند و بدی‌ها را حرام می‌سازد و بار سنگین را از دوش‌ها برمی‌دارد و زنجیرها را از (دست) مردم باز می‌نماید».[1] این راهبرد پیامبر (ص) که نیروهای بسته را آزاد می‌کند، استعدادها را شکوفا می‌سازد و از ضعیف‌ترین افراد، قوی‌ترین ملت‌ها را می‌سازد؛ مبتنی‌بر چند امر است:

۱. سرمایه‌های انسانی هر اجتماع، بزرگ‌ترین سرمایه‌های آنهاست. اسلام به این سرمایه اهمیت فراوانی داده است؛

۲. این سرمایه‌ها نیازمند اکتشاف و استخراج است؛

۳. انسان‌ها دارای قوانین خاص خود هستند و اگر بخواهیم برای آنان برنامه‌ریزی فرهنگی کنیم، لازم است آنان را بشناسیم. به بیان دیگر، قوانین حاکم بر رفتار انسانی را باید همچون قوانین فیزیک و شیمی کشف کرد؛ نه وضع.

نکته دیگر اینکه قرآن کریم مدل حکومتی *فرعون* را رشد نمی‌داند. این در حالی است که فرعون از لحاظ فناوری و پیشرفت ظاهری در سطح بالایی قرار داشته است. از اینجا می‌توان مهم‌ترین قواعد نظریه رشد را به شرح زیر برشمرد:

- صرف پیشرفت و افزایش تأثیر فرهنگی بر دیگران، نشانه رشد مدل فرهنگی نیست.
- لازمه مدل فرهنگی رشد، توجه ویژه به انسان‌ها و ابعاد وجودی

---

۱. *همان*، سوره اعراف، آیه ۱۵۷. «الرسول النبی الأمی الذی یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم».

آنها است.

■ مدل فرهنگی رشد، مدلی است که رشد مادی و معنوی انسان‌ها را همزمان ارائه کند.[1]

ب ـ رحمت

از آنجا که ارائه نقشه فرهنگی مطلوب، فرع بر شناخت انسان است و این ضعف شناخت منجر به ارائه الگوهای غلطی از سوی برخی اندیشمندان می‌شود، لازم است برای دستیابی به الگوی صحیح، به نحوه تدبیر خداوند متعال بر جهان هستی مراجعه و اصول مورد نیاز برای مدل فرهنگی را از این منبع اقتباس کنیم.

این مدل فرهنگی مبتنی‌بر اصل رحمت است که به‌عنوان راهبردی‌ترین محور اعمال مدیریت خداوند، شناخته می‌شود. ربوبیت خداوند که همان مدیریت و مدبّر بودن اوست؛ براساس «رحمت سابقه» خداوند شکل گرفته و قواعد و اصول مدیریت اسلامی نیز باید بازتابی از «رحمت واسعه» او باشد. به این ترتیب طراحی نقشه فرهنگی باید به گونه‌ای باشد که مواردی همچون برائت، حسن ظنّ، کرامت و مغفرت که زیرمجموعه اصل رحمت هستند، در آن لحاظ شود.[2]

نسبت مدیریت رحمانی و نظریه رشد

شاید بتوان گفت این دو نظریه اسلامی به ضمیمه یکدیگر، نوعی مدل فرهنگی اسلامی را ارائه می‌دهند. در این زمینه «رُشد» را می‌توانیم به‌عنوان هدف، و «رحمت» را به‌عنوان استراتژی مدّ نظر قرار دهیم. چه بسا بهترین بیان برای نسبت میان این دو نظریه، آن کلام نورانی باشد

---

۱. نگاه کنید به: گرامی و شریف اصفهانی، پیشین، ص ۱۳.

۲. *همان*.

که در قرآن مجید بیان می‌دارد: «ربّنا آتنا مِن لدُنکَ رحمة و هیّئ لنا مِن أمرنا رَشَداً»[۱] پروردگارا! از سوی خودت ما را رحمتی عطا کن و برایمان راه رشد را فراهم ساز. با این بیان روشن می‌سازد که این دو نظریه در طول یکدیگر قرار می‌گیرند و اصول مدل فرهنگی مورد نظر اسلام را رقم می‌زنند.

در مهندسی سیستم فرهنگ، هم اجزای اصلی و هم اجزای فرعی باید در جایگاه خود و در تعامل با یکدیگر قرار گیرند. همچنین در مهندسی فرهنگ لازم است محورهای زیر مورد توجه خاص قرار گیرد:

۱. **شناخت اصول و مبانی و عقاید و ارزش‌ها و مظاهر فرهنگ آرمانی**؛ رابطه فرهنگ و دین و به خصوص اسلام راستین در تعیین این فرهنگ به‌عنوان اصلی‌ترین عامل مورد توجه خواهد بود.

۲. **شناخت فرهنگ موجود**؛ آن فرهنگی که امروز محیط فرهنگی جامعه را می‌سازد و براساس آن، جامعه و افراد آن رفتار می‌نمایند (و به‌عنوان فرهنگ معمول نام برده می‌شود) مورد شناسایی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و با توجه به فاصله آن از فرهنگ آرمانی، مشخص شود.

۳. **تعیین فرهنگ مطلوب (هدف)**؛ اصلاح فرهنگ موجود با عطف توجه به مقتضیات، قوّت‌ها و ضعف‌های موجود در جامعه و همچنین توجه به شرایط سایر کشورها و دیگر محیط‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امکان‌پذیر خواهد بود. بنابراین در تعریف فرهنگ هدف یا مطلوب، آن میزانی که در فرهنگ موجود امکان اصلاح وجود دارد، مشخص می‌شود.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره کهف، آیه ۱۰.

سخن آخر

۱. مهندسی فرهنگ پیش از هرچیز مستلزم تدوین و توافق بر سر «نظریهٔ ملی فرهنگ» است. بدون تعیین مبانی و چارچوب‌های نظری فرهنگ و توافق مراکز و مراجع مرتبط بر سر تعریف دقیق فرهنگ، نمی‌توان وارد مقولهٔ مهندسی فرهنگ شد و آن را عملی ساخت. مهندسی فرهنگی کشور و مهندسی دستگاه‌های فرهنگی نیز متأخر بر مهندسی فرهنگ است.

۲. برون‌داد مهندسی فرهنگ، نقش‌های کلان خواهند بود که راهبردهای اساسی و راهکارهای کاربردی برای اصلاح و ارتقاء فرهنگ را ترسیم و مراحل و مراتب آن را تعیین می‌نمایند. برای دستیابی به این حاصل، اصول و فرایند کار را باید تعیین و ترسیم کرد.

۳. شورای عالی انقلاب فرهنگی موظف به تحقق این امر خطیر است و باید به تدوین و تصویب آن اقدام کند. اصول لازم‌الرعایه و مراحلی که برای این فرایند بیان شد، زمینه تدارک و تصویب برنامه و طرح عملِ مورد نیاز را فراهم خواهد ساخت. اتقان و استحکام مهندسی فرهنگ، مستلزم توجه جدی به این امر مهم و ایجاد سازوکارهای مناسب برای دستیابی به مقصود است.

درآمدی بر سرمایه‌گذاری فرهنگی

موضوع‌های علوم انسانی نوعاً به مثابه توابعی از مجموعه متغیرها در نظر گرفته می‌شوند که در صورت بروز تغییر و تحول در متغیرها دچار دگرگونی می‌گردند. این منظر واقعیات انسانی را فراتر از موضوعات انتزاعی، به عنوان واقعیاتی ملموس و عینی، در نظر تحلیلگر متجلی می‌سازد تا بتواند درکی منسجم، هندسی و ریاضی‌وار از آنها یابد و به تبع آن، تحولات را پیش‌بینی‌پذیر و تا حدی قابل کنترل سازد. طبعاً آنچه در این میان بروز و ظهور می‌یابد، هیچ‌گاه به معنای حداکثر دقت ممکن در تحلیل نیست؛ زیرا چه بسا متغیرهای جزئی که به جهت خرد بودن در موضوع تحلیل مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرند و چه بسا متغیرهای کلان که به دلیل کم‌تحرک و کم‌تغییر بودن، ثابت فرض می‌شوند. به هر صورت، فرایند اندیشه در علوم انسانی مستلزم تصور موضوعات در قالب واقعیاتِ تابع ممکن می‌شود و همواره لازم است متغیرهای این توابع مدنظر قرار گیرند.

سرمایه‌گذاری فرهنگی از جمله موضوعات آمیخته و پردامنه‌ای است که در حد فاصل میان چند حوزهٔ مهم بین‌ِرشته‌ای، مورد دقت نظر قرار می‌گیرد. در حقیقت این مفهوم، جلوه‌ای از مفاهیم هم‌خانواده و نزدیک، مانند سیاست‌گذاری فرهنگی، اقتصاد فرهنگ، جامعه‌شناسی فرهنگ و معرفت عامه و صنایع فرهنگی را شامل می‌شود. هنگامی که

این موضوع در فضای عینی کشور ما مورد تحلیل قرار می‌گیرد، لاجرم باید پرسش‌ها و تعاریف مشخصی از اقتصاد، سیاست، سیاست‌گذاری، صنعت و فرهنگ در ایران به دست داد تا نوری بر ابهام و پیچیدگی این مفهوم تابیده شود.

اقتصاد فرهنگ ایران

اقتصاد ایران، اقتصادی کماکان متمرکز است و گردش سرمایه در آن، برخلاف کشورهای توسعه‌یافته از بالا به پایین صورت می‌گیرد. برای توضیح بیشتر کافی است این نکته در نظر گرفته شود که در جوامع صنعتی و پساصنعتی، دولت تمامی هزینه‌ها و بودجه‌های لازم خود و نیز پشتوانه اقتصادی مدیریت بوروکراتیک، نظامی و اداری‌اش را غالباً از طریق مالیات بر درآمدها تأمین می‌کند. به عبارت دیگر، وجود اقتصاد تولیدی در جامعه و مالیاتی که دولت برای آن در نظر می‌گیرد، نحوه حضور دولت و میزان شتاب در روندهای سیاست‌گذاری را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، در این کشورها تولید، مقدّم بر سیاست است.

در ایران، مهم‌ترین منبع اقتصاد را صادرات نفت و گاز و مواد پتروشیمی تشکیل می‌دهد. درآمد حاصل از فروش این‌گونه مواد اولیه، دولت را به قدر کافی ثروتمند می‌سازد و مالیات بر درآمد در حقیقت بودجه‌ای فرعی و کمکی برای دولت به حساب می‌آید. این چنین است که دولتِ ثروتمند به تقسیم و ساماندهی درآمد اصلی خود می‌پردازد و به همین جهت روندی معکوس آنچه در جوامع صنعتی و پساصنعتی بروز و ظهور دارد، در ایران به چشم می‌خورد.[1]

---

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد نگاه کنید به:
ـ محمدعلی (همایون) کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و

در ساختار اقتصادی برخوردار از مشخصات پیش‌گفته، طبیعی است که دولت منشأ اصلی سرمایه و ثروت به شمار می‌رود و به همین جهت، نظارت و دخالت بیشتری را بر تمامی عرصه‌ها اعمال می‌کند. در این شرایط، تعریف دولت از خودْ بر سرتاسر عرصه‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی تأثیر می‌گذارد. دولت دو گونه تعریف را برای نحوه نقش‌آفرینی خود در پیش رو دارد: نخست آنکه به اختیار خود و به گونه‌ای خودخواسته، میزان حضور و تأثیر خود را می‌کاهد و صرفاً به سیاست‌گذاری راهبردی و نظارت می‌پردازد (در کشورهای توسعه‌یافته، دولت‌ها به تبع ساختار اقتصادی‌شان ناگزیر از ایفای چنین نقشی هستند و اساساً گزینه دیگری پیش رو ندارند. حال آنکه ساختار اقتصادی دولت در ایران فی‌نفسه دخالت‌افزاست)؛ و دوم آنکه دخالت خود را به نحو آگاهانه افزایش می‌دهد، سرمایه‌گذاری‌ها را در مسیرهای مورد علاقه خود جاری می‌سازد.

اقتصاد فرهنگی به طور طبیعی مبتنی‌بر بازار فرهنگی است؛ بازاری که مصرف‌کنندگان در آن کالای فرهنگی مورد علاقه خود را انتخاب و تهیه می‌کنند. تبادل نظام‌مند میان عرضه و تقاضا و تأثیرگذاری متقابلِ مصرف‌کننده و تولیدکننده فرهنگی در این حالت به شکلی بی‌واسطه رخ می‌دهد. آن‌چنان که در یک بازار سنتی اتفاق می‌افتد: تولیدکننده، محصولی را بیش از سایر محصول‌ها تولید می‌کند که متقاضی بیشتری داشته باشد. هر اندازه دخالت دولتی در بازار فرهنگ بیشتر باشد، نقش

کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
ـ مسعود کارشناس، *نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران*، علی‌اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: گام نو، ۱۳۸۲.
ـ قدیر نصری، *نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

مصرف‌کننده، نقشی انفعالی‌تر و کمرنگ‌تر خواهد بود.[1] این حالت مانند آن است که فردی برای تغذیهٔ خود به رستورانی برود که فهرست غذاهای آن تنها یک یا دو غذا را شامل می‌شود؛ گرچه در هر حال یکی از آن دو غذا را سفارش خواهد داد، اما مایل است در رستورانی غذا صرف کند که تنوع غذایی بیشتری داشته باشد.

در بازار آزاد، سلیقه، ذائقه و خواست مصرف‌کننده، عنصر تعیین‌کنندهٔ عرضهٔ کالاست و به تناسب میزان وابستگی سرمایه بازار به دولت، طبعاً خواست دولت بر خواست مصرف‌کننده پیشی می‌گیرد و عرصهٔ سیاست گذاری فرهنگی به نسبت، فراخ‌تر خواهد بود تا جایی که می‌توان نام نوعی مهندسی فرهنگی را بر آن نهاد.

در بازار فرهنگی ایران، همواره دولت به نحو مشهود حضور داشته است. نظارت دولتی بر محصولات فرهنگی از جمله جلوه‌های این خواست و تأثیر به حساب می‌آید که به ترتیب پیش‌گفته، ریشهٔ اقتصادی دارد. آنچه تاکنون به چشم خورده، بازتاب‌دهندهٔ سیاست گذاری‌های محتواگرایانه بوده است که میزان این محتواگرایی به فراخور تفکرات و گرایش‌های نیروهای سیاسی داخل دولت در دوران‌های مختلف، متفاوت بوده است.

دولت از طریق تزریق سرمایه در مسیرهای مورد علاقه خود، در حقیقت بازار کار و سرمایه را به سمت مواضع دلخواه خود هدایت می‌کند. در چنین شرایطی، سرمایه‌گذاری مستقل و مردمی به شدت تضعیف می‌شود و مجال بروز نمی‌یابد. به همین سبب، سلایق مصرف‌کننده و در حقیقت تمایلات فرهنگی افکار عمومی نسبت به محصولات و کالاهای این عرصه تا حد زیادی پنهان می‌ماند. واقعیت

---

۱. نگاه کنید به: مجید محمدی، *جامعه‌شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز*، تهران: قطره، ۱۳۷۷، صص ۱۷۰-۱۲۲.

امر آن است که دولت برای سیاست‌گذاری و سرمایه‌گذاری، نیاز و الزامی به جهت اطلاع از تمایلات افکار عمومی (در زمینه کالاهای فرهنگی) ندارد. ازاین‌روست که ماهیت سیاست‌گذاری در ایران مبتنی بر هدایت جامعه از سوی دولت شکل می‌گیرد و دولت آنچه برای هدایت جامعه مفید می‌داند، مبنای سرمایه‌گذاری‌های خود قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، شعور دولت فراتر از شعور عمومی قرار می‌گیرد و دولت‌محوری، اصالت می‌یابد. دولت در ایران بخش‌های زیادی از هزینه تولید را می‌پردازد، سیاست گذاری می‌کند، تولیدگران کالاهای فرهنگی را عمدتاً تحت کنترل و اختیار دارد، نظارت می‌کند، خود یک توزیع‌کنندهٔ بزرگ است و در مواردی خود مصرف‌کننده نیز هست.[1]

مهم‌ترین ابزار توزیع تولیدات فرهنگی تحت اختیار دولت را می‌توان فرستنده‌های تلویزیونی و رادیویی دانست که به طور مستقیم سیاست‌ها و تفکرات دولت را نمایندگی می‌کنند. در عین حال تمرکز اقتصاد فرهنگ در دولت موجبات انتقال بازار کار را به این مراکز فراهم می‌آورد؛ به طوری که اساساً بازار کار فرهنگی در صورتی بازدهی و جذابیت کافی را برای نیروی مولد فرهنگی خواهد داشت که به طریقی به دولت و منابع اقتصادی آن متصل باشد. این امر تمایلات خودجوش بازار کار و مصرف‌کنندگان فرهنگی را رفته‌رفته در پس انگیزه‌های اقتصادی، محو و پنهان می‌کند. بنابراین ارائه برآوردی از تمایلات فرهنگی عمومی را ـ چه در بازار سرمایه، چه در بازار کار و چه در میان مصرف‌کنندگان ـ با دشواری جدی روبه‌رو می‌سازد.

---

۱. *همان*، صص ۳۹۳-۳۸۹.

سرمایهٔ فرهنگی

سرمایهٔ فرهنگی شکلی از سرمایه‌های کیفی است که به صورت عینی به چشم نمی‌آید. ازاین‌رو می‌توان سرمایه فرهنگی را گونه‌ای از اقسام سرمایه اجتماعی دانست.

هنگامی که در علوم اقتصادی، جامعه‌شناسی و حقوق از مفهوم «سرمایه» سخن به میان می‌آید، مطابق تعریف کلاسیک، سرمایه دارای چهار ویژگی است:

۱. واحدهای سرمایه، دارای مالک هستند و حقوق مالکیت، ضمانت اجرایی دارد.

۲. سرمایه تنها در صورتی به‌عنوان سرمایه عمل می‌کند که کارکرد آن سودی دربرداشته باشد.

۳. هدف مالک از سرمایه‌گذاری کسب سود است.

۴. استفاده از سرمایه منجر به تقلیل آن می‌شود و برای بازتولید سرمایه و سودآوری آن، بخش‌هایی از سود به دست آمده باید برای نگهداری و تجدید آن هزینه شود.

جالب آن است که بدانیم در مقولهٔ «سرمایهٔ اجتماعی» هیچ‌یک از چهار معیار فوق صدق نمی‌کند و به همین جهت، قلبِ ماهیت سرمایه امری بدیهی است؛ زیرا اول اینکه سرمایه‌های اجتماعی صاحب و مالک مشخصی ندارند و حتی مالک جمعی آنها نیز به لحاظ حقوقی دارای هیچ‌گونه حقی که ضمانت اجرایی را الزامی سازد، نیستند. دوم، سرمایه‌های اجتماعی احتمالاً سودآور هستند، اما سود آنها به نحوی است که از پیامدهای جانبی آنها ناشی می‌شوند و نه از انگیزه‌ای که به ایجاد سرمایه اجتماعی منجر می‌گردد. سوم، در سرمایه‌های اجتماعی، سرمایه‌گذاری غیرعمدی شکل می‌گیرد و موجودی سرمایه با اقدام فردی

یا جمعی عمداً ایجاد نمی‌شود، بلکه یا به صورت میراث، از پیشینیان به دست می‌رسد و ریشه‌های آن در زمان گذشته پنهان است و یا از طریق مراقبت و مهندسی ایجاد می‌گردد؛ و چهارم، برخلاف سرمایه‌های فیزیکی، پس از بهره‌برداری کاهش نمی‌یابد، بلکه ممکن است افزوده نیز شود.

وجوه اشتراک مفهومی میان «سرمایه اجتماعی» و «فرهنگ» در این تحلیل بسیار حائز اهمیت است. به همان اندازه که سرمایه اجتماعی پدیده‌ای غیرعینی و نامشهود است و در مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی تعریف می‌شود، فرهنگ نیز امری فراتر از نمودهای بارز عینی و تمدنی است.[1] ویژگی مهم و مشترک این دو مفهوم آن است که فاقد کمیت‌های دقیقاً قابل برآورد هستند و غالباً در کمبود خود، رخ‌نمایی می‌کنند. اعتماد اجتماعی به مثابهٔ نوعی از سرمایهٔ اجتماعی قابل مشاهده و احساس است و پژوهشگر علوم اجتماعی برای ریشه‌یابی فقدان آن تلاش می‌کند؛ حال آنکه وجود اعتماد اجتماعی اساساً چنان نامشهود و طبیعی است که کمتر جلب توجه می‌کند. فرهنگ نیز چنین است؛ بی‌سامانی آن محسوس بوده، اما سامان آن به توجه خاصی نمی‌انجامد؛ گذشته از اینکه اغلب مصادیق سرمایهٔ اجتماعی در قالب فرهنگ و سرمایه فرهنگی قابل تبیین و ارزیابی است.

افزون بر این، عبارت «سرمایهٔ فرهنگی» در درون خود نوعی اثبات ارزش‌داورانه را حمل می‌کند، به گونه‌ای که بار مثبت آن در بیان نحوه بازتولید آن حضور دارد و به همین سبب هیچ‌گاه فرضاً گسست فرهنگی، یک سرمایهٔ فرهنگی به شمار نمی‌رود. این بار مثبت تا بدانجا پیش می‌رود که حوزهٔ سرمایهٔ فرهنگی عمدتاً خارج از ابعاد فرهنگی

1. Geertz C., *The Interpretation of Cultures*, NewYork: Basic Books, 1973, pp. 42-48.

ساختارهای اقتصادی و سیاسی قرار می‌گیرد. اما این بدان معنی نیست که فرضاً گسترش تولید اقتصادی و رقابت، جنبه‌های فرهنگی کاملاً تبلیغاتی را در پی می‌آورد و این امر لاجرم به تنوع‌طلبی عمومی مردم و تکثیر نگرش مصرف‌گرایانه منتهی می‌شود. این پیامد فرهنگی در اغلب موارد سرمایه فرهنگی به حساب نمی‌آید؛ زیرا در حوزه فرهنگ، نوعی تخریب را به ذهن متبادر می‌کند.[۱]

در اغلب موارد آنچه به افزایش و بازتولید سرمایه فرهنگی یاری می‌رساند، خود فرهنگ است و نه سایر حوزه‌های کلان اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی. به درستی مشخص است که سیاست و اقتصاد، بنیان‌ها و تعاملات ویژه‌ای با فرهنگ دارند و نگرش تمامی حوزه‌های انسانی از این دست، نگرش ابزاری به فرهنگ است. در مقابل، در اکثر اوقات، غایت سرمایه‌گذاری فرهنگی، فرهنگ است و نه سیاست یا اقتصاد. به همین سبب، آنگاه که نگرش راهبردی، سیاسی یا اقتصادی به سرمایهٔ فرهنگی صورت می‌گیرد، باید تبعات ثانویهٔ رشد یا کاهش سرمایهٔ فرهنگی را مد نظر قرار داد. به عبارت دیگر در این رویکرد، تمامی ابعاد زیست اجتماعی، تابعی از فرهنگ به شمار می‌رود.[۲]

بدین ترتیب معنایی دوسویه از سرمایه‌گذاری فرهنگی به دست می‌آید. یک‌سوی این معنا به نحوهٔ برنامه‌ریزی اقتصادی در حوزه فرهنگ دلالت می‌کند و سوی دیگر آن به نحوه بهره‌گیری از بنیه فرهنگی بالقوه جامعه برای تولید سرمایه فرهنگی اشاره دارد. این دو مفهوم با یکدیگر لزوماً تعارض ندارند، اما در صورت نگرش یک‌سویه به هریک از دو

1. Pierre, Van Den Berghe, *The Ethnic Phenomenon*, New York: Elsevier, 1981, pp. 60-72.

2. Rolan Bart, *Culture and Society in an Omani Town*, Baltimore, Johns Hopkins University Press, 1983, p. 55.

معنا، غفلت از معنای دیگر پدید می‌آید. بر این اساس می‌توان گفت: رویکرد جامع به سرمایه‌گذاری فرهنگی شامل این پرسش بنیادین است که چگونه می‌توان منابع اقتصادی را به نحو کارآمد در جهت کشف و بهره‌گیری از بنیه فرهنگی بالقوه و بالفعل جامعه برای تولید سرمایه فرهنگی به کار گرفت؟ چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این پرسش نیز امر و منتهای غایی، فرهنگ است.

مطابق تقسیم‌بندی *پی‌یر بوردیو*[1]، جامعه‌شناس فرانسوی، سرمایه فرهنگی در سه شکل قابل بررسی است: نخست در حال «متجسّم»[2]، که شامل خصایل دیرپای فکری و جسمی افراد جامعه می‌شود. دوم در حالت «عینیت‌یافتگی»[3] در قالب کالاها و صنایع فرهنگی، اعم از تصاویر، کتاب‌ها، لغتنامه‌ها، ادوات، ماشین‌آلات، میراث فرهنگی، ادوات و اشیای موجود در موزه‌ها؛ و سوم در حالت نهادینه‌شده که در واقع گونه‌ای از عینیت‌یافتگی است. اما باید این دو را تفکیک نمود، زیرا به‌عنوان نمونه در مورد مدارک تحصیلی، نهادینگی‌ها خواص اصلی خود را کاملاً به سرمایه فرهنگی ـ که نهادها ضمانت‌کننده آن هستند ـ واگذار می‌کنند.[4]

طبق مطالب پیش‌گفته بر این تقسیم‌بندی می‌توان گونه چهارمی را به اقسام سرمایه فرهنگی افزود که شامل «سلایق محرک» می‌باشد. سلایق محرک آن دسته از امیال و خواست‌های فرهنگی را شامل می‌شود که بر تقاضای فرهنگی بازار، تأثیر می‌نهد. به‌عنوان مثال، نوعی از موسیقی ایرانی در قریب به اتفاق موارد، حول مفاهیم حماسی و یا مرثیه،

---

1. Pierre Bourdieu
2. Embodied
3. Objectified
۴. پی‌یر بوردیو، «شکل‌های سرمایه»، *مجموعه مقالات سرمایه اجتماعی*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه، ۱۳۸۴، ص ۱۳۷.

دور می‌زند و این ویژگی فراتر از علایق مخاطب به نوع موسیقی است؛ زیرا در انواع دیگر موسیقی نیز همین مضامین گاهی تکرار می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت: سلایق محرک موسیقی در ایران به سمت حماسه، تغزل و مرثیه گرایش دارد. در مقام مقایسه، انواع موسیقی غرب حاوی مضامین بسیار متنوعی از تجربیات ساده روزمره تا تأملات فلسفی است. بنابراین در مؤلفه «سلایق محرک»، خاصیتی وجود دارد که فراتر از فرم‌های علایق مخاطبان است و به یک خصلت مشترک میان اقشار گوناگون مصرف‌کنندگان فرهنگی اشاره دارد.

مهم‌ترین ویژگی حالت تجسّم سرمایه فرهنگی، اتحاد آن با کالبد است و شامل آموزش و پرورش در معنای گسترده آن می‌شود. در این حالت، آموزه‌ها همان روندی را طی می‌کنند که در گوارش، جذب و هضم صورت می‌پذیرد. در این حالت، فرایند اخذ و اکتساب، فعالیتی است که فرد برای خود انجام می‌دهد. تمامی آنچه حول رفتارهای اجتماعی تعریف می‌شود و مصداق‌های عینی ارتباطی فرهنگ است، در این حوزه قرار می‌گیرد. در شکل متجسم سرمایه فرهنگی، هزینه‌های لازم بیش از هرچیز از جانب فرد و به‌خصوص در شکل صرف وقت پرداخته می‌شود.

پی‌یر بوردیو معتقد است این سرمایه متجسم و این ثروت برونی را ـ که به جزء جدانشدنی وجود شخص و محدوده اعمال «عادت‌گونه»[1] او تبدیل شده ـ نمی‌توان فوراً ـ برخلاف پول، حقوق مالکیت یا حتی القاب اشرافی ـ با هدیه یا خرید یا مبادله انتقال داد. از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که استفاده و بهره‌برداری از سرمایه فرهنگی، مسائل خاصی را برای صاحبان سرمایه‌های اقتصادی یا سیاسی پدید می‌آورد؛ خواه در

1. Habitus

قالب مشتریان خصوصی باشند و خواه برعکس، کارآفرینانی باشند که مدیرانی مستعد و صاحب صلاحیت فرهنگی خاصی را در استخدام خود دارند. براساس نظر بوردیو، سرمایه فرهنگی را بسته به دوره زمانی، جامعه و طبقه اجتماعی و در غیاب هرگونه القائات عمدی و به صورت ناآگاهانه می‌توان به اندازه‌های مختلف به دست آورد. این شکل از سرمایه همواره علامت ممیز شرایط اولیه استحصال است؛ استحصالی که از طریق نشانه‌های کمابیش قابل رؤیتی که بر جای می‌نهد ــ از قبیل لهجه‌ها یا طرز تلفظهای ممیزهٔ یک طبقه یا منطقه ـ معلوم ساختن ارزش خاص آن را یاری می‌دهد.[1]

در عین حال باید توجه داشت که در نگرش فردی، نمی‌توان سرمایه فرهنگی متجسّم را فراتر از ظرفیت‌های متناسب با یک فرد، انباشت کرد؛ بلکه برعکس همراه حامل خود و ظرفیت‌های بیولوژیکی حافظه (و غیره)، اندک‌اندک کاسته می‌شود و می‌میرد. به دلیل آنکه سرمایه فرهنگی متجسم به لحاظ قرابتِ زیست‌شناختی از راه‌های متعددی با شخص پیوند دارد و در معرض انتقال وراثتی است، همواره به شدت پنهان و نامرئی است و گرچه موروثی است، اما اکتسابی نیز می‌باشد. در این چهره از سرمایه فرهنگی می‌توان کارکرد این پدیده را در جهت آمیختن شأن خصایل ذاتی با فضیلت‌های اکتسابی مشاهده نمود و همچنین ازآن‌رو که شرایط اجتماعی انتقال و تولید آن در مقایسه با شرایط سرمایه اقتصادی پنهان‌تر است، دارای این قابلیت پیشینی است که سرمایه نمادین قرار گیرد؛ به این معنا که نه صرفاً به عنوان سرمایه، بلکه به عنوان صلاحیتی مشروع و در مقام شکلی از اقتدار شناخته شود که به‌طور ناخودآگاه اعمال می‌گردد. به عنوان مثال در زمینه ازدواج که

---

۱. *همان*، ص ۱۴۰.

تبادل سرمایه اقتصادی به صورت مشخص اعتراف نمی‌شود و در مواردی نظیر مؤسسات خیریه، نذرها، مجموعه‌های هنری، بنیادهای بزرگ فرهنگی و فعالیت‌های مرتبط با رفاه اجتماعی، سرمایه فرهنگی به نحوی با ایثار و بذل و بخشش آمیخته است. هرگونه صلاحیت مفروض فرهنگی (نظیر توانایی خواندن و نوشتن در میان افراد بی‌سواد) خاستگاه نوعی ارزشِ کمیاب می‌شود که موقعیت آن به لحاظ توزیع سرمایه فرهنگی تعریف می‌گردد و برای دارنده خود، ویژگی و تمایزی را پدید می‌آورد. در حقیقت میزانِ سوددهی سرمایه فرهنگی است که موجب می‌شود افرادی با خاستگاه‌های اجتماعی و شرایط اقتصادی متفاوت در جهت ارتقاء سطح تحصیلی و دانش عمومی خود، هزینه‌های اقتصادی بپردازند و در اینجا صرفاً شکل‌گیری و رشد نیروی کار و بهره‌وری، تنها هدف متقاضیان سرمایه فرهنگی نیست، بلکه گاهی هدف اصلی، تمایز است.[1] ساختار عرصه تبادلات سرمایه فرهنگی مستلزم توزیع نابرابر سرمایه است و اساساً کارآمدی و سودآوری سرمایه در این حوزه، ناشی از نابرابری توزیع آن است.

مهم‌ترین قانون حاکم بر کارکرد نمادین سرمایه فرهنگی ـ به تعبیر بوردیو ـ «منطق انتقال» آن است که از سویی عمدتاً فرایند در اختیار گرفتن آن عینیت یافته و زمان انتقال آن به مجموعه سرمایه فرهنگی موجود در نهادهای اولیه نظیر خانواده بستگی دارد و از سوی دیگر، انباشت ابتدایی سرمایه فرهنگی پیش از هر شخص بدون اتلاف وقت برای فرزندان خانواده‌های دارای سرمایهٔ فرهنگی قوی آغاز می‌شود. بدین ترتیب مدت زمان انتقال سرمایه فرهنگی برابر با مدت زمانی است که فرد، جامعه‌پذیری خود را کامل می‌کند؛ این مدت، غالباً دوران کودکی

---

۱. ژاک هلک، *سرمایه‌گذاری برای آینده*، ترجمه عبدالحسین نفیسی، تهران: مدرسه، ۱۳۷۱، صص ۳۳۰-۲۸۵.

و نوجوانی را دربرمی‌گیرد. در عین حال می‌توان مشاهده کرد که همبستگی میان سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی از طریق میانجی‌گری زمان لازم برای اکتساب برقرار می‌شود. تفاوت‌های سرمایه فرهنگی مورد تملک خانواده، ابتدا حاکی از وجود پاره‌ای اختلافات دیگر است. طبعاً در سنینی که فعالیت‌ها و فرایندهای انتقال و انباشت سرمایه فرهنگی در آن صورت می‌پذیرد، عامل محدودکننده زمان قابل دستیابی از نقطه‌نظر بیولوژیکی (میزان ساعات دارای کشش ذهن)، مستلزم مهار شدن حداکثر زمان آزاد برای به حداکثر رساندن سرمایه فرهنگی متجسم است. به همین ترتیب، متغیر نیازهای فرهنگی نیز در این امر دخیل است؛ چنان که اگر فرد در روند جامعه‌پذیری خود اساساً نیازهای فرهنگی شخصی را احساس نکند، طبعاً امکان کمتری برای اخذ سرمایه فرهنگی خواهد داشت. به عبارت دیگر وقت آزاد و زمان فراغت از نیاز اقتصادی، پیش‌شرط انباشت مقدماتی سرمایه فرهنگی در درون فرد است.[1]

در صورت دوم، سرمایه فرهنگی با نوع عینیت‌یافتگی سرمایه مواجه می‌شود. در عین حال اَشکال عینیت‌یافتهٔ سرمایه فرهنگی صرفاً در نسبت با شکل تجسم‌یافته آن قابل تعریف است. سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته در قالب اشیای مادی و رسانه‌های نوشتاری، نقاشی‌ها، ابنیه تاریخی، کالاهای سمعی و بصری و غیره، عینیت می‌یابند و در مادیت خود، قابل انتقال می‌باشند. به بیان دیگر، کالاهای فرهنگی را از سویی می‌توان به صورت مادی و از طریق سرمایه اقتصادی به مالکیت درآورد و از سویی می‌توان به صورت نمادین، صاحب آنها شد که مستلزم برخورداری از سرمایه فرهنگی متجسّم است. به‌عنوان مثال هنگامی که یک تابلوی نقاشی مشهور یا یک نسخه خطی از کتابی قدیمی یا فیلم

---

۱. بوردیو، *همان*، ص ۱۴۱.

اجرای یک سمفونی مشهور خریداری می‌شود، در بُعد مالکیت جسمانی آن، سرمایه اقتصادی دخیل است، اما هنگامی که فرد آشنا، جزئیات آن تابلو یا نسخه خطی یا اجرای سمفونی را به تحلیل می‌نشیند، برمبنای سرمایه فرهنگی پیش‌داشتهٔ خود، سرمایه‌ای نمادین را از آن کالا استخراج می‌کند که مالکیت آن نیازمند تمامی آن سرمایه‌های فرهنگی پیش‌داشته در قالب شناخت و تخصص حرفه‌ای است. بدین‌ترتیب یک فرد با سرمایه فرهنگی اندک (فاقد تخصص) می‌تواند یک تابلو نقاشی را صاحب شود، اما سرمایه نمادین مندرج در آن تابلو برای او قابل استفاده نیست؛ زیرا سرمایه فرهنگی کافی را در اختیار ندارد و بهره‌برداری از این سرمایه نمادین صرفاً قابلیت فرد متخصص است. بوردیو درباره این شکل از سرمایه فرهنگی می‌نویسد:

> «*سرمایه فرهنگی در حالت عینیت‌یافتگی خود با همه نمودهای یک جهان مستقل و منسجمی ظاهر می‌شود که گرچه محصول کنش تاریخی است، اما قوانین خاص خود را دارد که از امیال و اراده‌های فردی به‌طور استعلایی فرامی‌گذرد و همان‌طور که مثال زبان به خوبی نشان می‌دهد، به آنچه هر عامل یا جمعی از عاملان قادرند تصرف کنند، تقلیل‌ناپذیر می‌ماند. [یعنی به سرمایه فرهنگی متجسّم در هر عامل یا حتی گروهی از عاملان]. با این حال نباید فراموش کرد که این سرمایه به‌طور نمادین و از لحاظ مادی فعال [فقط] به صورت سرمایه مؤثر وجود دارد. به بیان دیگر تا جایی که سخن از تصرف آن به وسیله عوامل است، همچون یک سلاح در میادین مبارزه·تولید فرهنگی [عرصه‌های هنری، علمی و غیره] مورد کاربرد و سرمایه‌گذاری قرار می‌گیرد و فراتر از آنها در عرصه طبقات اجتماعی ــ یعنی*

عرصه مبارزه‌ای که در آنها عوامل، نیروی خود را به کار می‌برند و منافعی متناسب با سهم خود از سرمایه عینیت‌یافته کسب می‌کنند ـ و خلاصه به قدر اقتضای سرمایه متجسّم‌شان توفیق می‌یابند، می‌توان موجودیت آنها را محرز شمرد».[1]

در شکل سوم، سرمایه فرهنگی حالتی نهادینه‌شده را با خود حمل می‌کند. مدارک و مدارج آموزشی، بخشی از سرمایه فرهنگی است که در عین حال که به فرد تعلق دارد، با موجودیت جسمانی او فاصله دارد. عینیت یافتن سرمایه فرهنگی در قالب نهادینه‌شده آن ویژگی را دربردارد که تفاوت بین سرمایه خودآموخته را که می‌توان آن را زیر سؤال برد، با سرمایه پشتیبانی‌شده و ضمانت‌شده از سوی نهادهای اجتماعی را مشخص می‌کند. در حقیقت از این طریق، صلاحیت فرهنگی اذعان‌شده و ضمانت‌شده از سرمایه فرهنگی مرتباً نیازمند اثبات، متمایز می‌شود. کسب مدارک تحصیلی یا اعطای تمایز نهادی به سرمایه فرهنگی خاصی که در تملک فرد خاصی قرار می‌گیرد، این امکان را پدید می‌آورد که افراد برخوردار از این صلاحیت‌ها با یکدیگر مقایسه و حتی از طریق جایگزین کردن یکی به جای دیگری تبادل گردند. اصل اساسی سرمایه فرهنگی که در نحوه انتقال آن معنا می‌شود، در این مورد کاملاً مشهود است؛ زیرا ارزشمندی مدارک تحصیلی دانشگاهی تابعی از کمیابی و ندرت آنها به شمار می‌رود. به این ترتیب می‌توان دریافت که چگونه سرمایه فرهنگی نهادینه‌شده می‌تواند به سرمایه اقتصادی تبدیل شود.

صنایع فرهنگی

«صنعت فرهنگی» اصطلاحی است که برای نخستین‌بار در کتاب

---

۱. *همان*، ص ۱۴۵.

«**دیالکتیک روشنگری**» توسط *آدورنو* و *هورکهایمر*، دو اندیشمند مکتب فرانکفورت مطرح شد. این توضیح لازم است که صنعت فرهنگی اساساً محصول دوران مدرنیته و دستاورد فرایندی است که *والتر بنیامین* آن را «تکثیر مکانیکی» می‌نامد. در عصر سنت، یک اثر نقاشی یا یک اثر هنری، پدیداری یگانه بود؛ به‌طوری‌که فرضاً مشاهده تابلوی «**شام آخر**» اثر *داوینچی* تنها از طریق مسافرت و رسیدن به حضور اثر هنری در فلورانس ممکن می‌شد. همین امر در مورد تمامی آثار هنری معماری در ایران که مورد توجه مستشرقین بود نیز صدق می‌کند. کتاب‌ها و رسائل نیز همین ویژگی را داشتند و تنها در صورتی تکثیر می‌یافتند که فردی علاقه‌مند به بازنگاری و رونویسی دستی آن می‌پرداخت. با اختراع ماشین چاپ و امکان چاپ و تکثیر انبوه و نیز بعدها امکان عکاسی و چاپ رنگی، اثر هنری و جانمایه‌های فرهنگ از یگانگی خارج شده و به سهولت در اختیار قرار گرفتند. والتر بنیامین این فرایند را «تکثیر مکانیکی» می‌نامد. صورت پیشرفته تکثیر مکانیکی، در قالب صنعت فرهنگی رخ می‌نماید. در حالت عمومی هنگامی گفته می‌شود صنعت فرهنگی در جریان است که مجموعه‌ای از کالاها و خدمات فرهنگی در قالب صنعت و تجارت، تولید، بازتولید، انبار و توزیع شوند. بنابراین تعریف صنعت فرهنگی بیش از آنکه پای در سپهر فرهنگ داشته باشد، ریشه در وادی اقتصاد دارد.[1]

صنایع فرهنگی گوناگون‌اند. برخی از صنایع فرهنگی، مستلزم وجود کالای تولیدشده‌ای هستند که حاصل فعالیت یک صنعتگر است. صنایع دستی از این جمله به شمار می‌آیند. برخی دیگر با استفاده از فرایندهای ماشینی و صنعتی در مقیاس گسترده تکثیر می‌شوند. نوارها و CDهای

---

۱. نگاه کنید به: یونسکو، *صنایع فرهنگی*، ترجمه مهرداد وحدتی، تهران: نگاه معاصر (با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها)، ۱۳۸۰، صص ۲۹-۲۸.

موسیقی و فیلم، کتاب‌ها و نسخه‌های چاپی آثار هنری از این مقوله هستند. همچنین پاره‌ای نشانه‌ها دال بر آن است که اساساً وجود ابعاد مکانیکی و تکثیر انبوه حتی در شرایط خلق آثار فرهنگی نیز تأثیر جدی نهاده است.

از یک دیدگاه، صنایع فرهنگی مسیری ناگزیر برای دموکراتیک ساختن فرهنگ فراهم آورده است؛ به‌طوری‌که خواه ناخواه بخش عظیمی از مردم با فرآورده‌های گوناگون و متکثر فرهنگی ارتباط برقرار می‌کنند و به مصرف آنها ناگزیر می‌شوند. از دیدگاه دیگر اساساً فرهنگ اصیل همواره از آن نخبگان است، ازاین‌رو عمومی شدن یا اصطلاحاً تبدیل فرهنگ به «فرهنگ عمومی (توده‌ای)»[1] موجب انقراض وجوه خاص آن می‌گردد. از منظر دیدگاه نخست، وجود صنایع فرهنگی، دموکراتیک ساختن فرهنگ را به‌عنوان پدیده‌ای عینی و واقعی درآورده است و پیروان نظریه دوم نیز در حقیقت درصدد ایجاد راهکارهایی برمی‌آیند که حیات خاص فرهنگی را در کنار این بُعد فراگیر، ممکن سازند. از دیدگاه قائلان به نظریه نخست، سال‌های آخر قرن بیستم، واقعیاتی را دربرداشته که بیانگر سیر صعودی دموکراتیک‌سازی فرهنگ است:

الف ـ چند برابر شدن پولی که بابت فرهنگ خرج می‌شود؛

ب ـ رکورد استفاده مردم از نهادهای فرهنگی با وجود افزایش هزینه‌ها؛

ج ـ هزار برابر شدن تماس مردم با کارهای هنری در نتیجهٔ استفاده از محصولات صنایع فرهنگی.[2]

این سه پدیدهٔ همزمان، به مثابه چالشی برای سیاست گذاران فرهنگی مطرح می‌شود؛ زیرا منظور از تمامی سیاست‌های فرهنگی در

---

1. Popular Culture

۲. *همان*، ص ۳۳.

سرتاسر جهان، افزایش دستیابی عمومی به فرهنگ است و در زمینه فرهنگ، محوریت سیاست‌ها بر مدار دموکراتیک‌سازی و تمرکززدایی بنا می‌گردد. قائلان نظریه نخست معتقدند دموکراتیک‌سازی فرهنگی پدیده‌ای است که در نسبت مستقیم با فناوری قرار دارد. هرقدر فناوری پیشرفته‌تر می‌شود و امکان خلق شخصی اثر را فراهم می‌آورد، می‌توان گفت: فرهنگ، دموکراتیک‌تر شده است. به عنوان مثال، تا هنگامی که فناوری عکاسی و فیلمبرداری از طریق دستگاه‌های مخصوص محقق می‌شد، نوعی نخبه‌گرایی در نوع ابزار هنری این رشته‌ها مستتر بود و اکنون که از طریق تلفن‌های همراه و دوربین‌های کوچک شخصی این امکان فراهم آمده است ـ خواه ناخواه ـ این عرصه دموکراتیک‌تر شده است. به همین ترتیب، اینترنت، فضایی را برای خلق عمومی نوشته‌های شخصی و عرضه آنها در وبلاگ‌ها فراهم ساخته و شکلی از نویسندگی را که از الگوی پیشین آن عمومی‌تر و دموکراتیک‌تر است، ارائه می‌دهد. بر این مبنا، ابزار ـ فارغ از هر نوع محتوایی ـ به صرف ابزار بودن خودْ فرهنگ را در ابعاد درونی آن متحول می‌سازد.

هرگاه آریستوکراسی فرهنگی و روند آن از سویی و پیشرفت ابزارهای فرهنگی از سوی دیگر، به موازات یکدیگر رخ دهند، تعارض جدی فرهنگی پدید می‌آید. در حقیقت، متغیر مداخله‌گر در این میان فناوری نیست و آنچه باید تحت شرایط متفاوت، شکل متفاوت یابد، سیاست‌گذاری فرهنگی است. تفاوت اساسی سیاست‌گذاری فرهنگی در کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای درحال‌توسعه در این نکته است که هر اندازه سیاست‌های کشورهای توسعه‌یافته در جهت دموکراتیک ساختن فرهنگ پیش می‌رود، در کشورهای درحال‌توسعه این خصلت، ابعاد آریستوکرات می‌یابد. به عبارت دیگر نخبه‌گرایی سیاسی به شکلی کنترل‌شده از آریستوکراسی فرهنگی ناشی می‌شود که حوزه «آریستو» یا

نخبگان نیز در آن از سوی نیروی سیاسی حاکم تعریف مشخصی دارد و این تعریف بیش از آنکه ماهیت فرهنگی داشته باشد، ویژگی سیاسی دارد. بنابراین به میزانی که کشورهای توسعه‌یافته در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی خود، سویهٔ فرهنگ را مدنظر دارند، کشورهای درحال‌توسعه به سویهٔ سیاست، گرایش پیدا می‌کنند. ازاین‌رو در کشورهای درحال‌توسعه، فرهنگ به نحوی ناخودآگاه، سیاسی است و عکس آن چندان صادق نمی‌باشد.

البته در غرب نیز روند دموکراتیک‌سازی فرهنگ، با معضلات و مخالفانی جدی روبه‌روست. هسته اصلی این معضلات و مخالفت‌ها در این پرسش نهفته است که آیا صنعت فرهنگی اساساً نقشی در فرهنگ دارد یا فرهنگ را به سوی استحاله و تغییر شکل پیش می‌برد؟ تاکنون غرب در زمینه برخی از سیاست‌های فرهنگی تدوین‌شده در جهت دموکراتیک‌سازی به علل گوناگون، شکست خورده است. این روند در اروپا و امریکا برمبنای برخورداری محروم‌ترین بخش‌ها و دورافتاده‌ترین آنها از فرهنگ، شکل گرفته و با این منظور، بودجه‌های رو به فزونی قابل پیش‌بینی است. این در حالی است که به نظر مخالفان، سطح سلیقه زیباشناختی عمومی نسبت به محصولات فرهنگی نه‌تنها تفاوتی نداشته، بلکه تنزل کرده است.[1]

صنایع فرهنگی ارتباط زیادی با فرهنگ توده‌ای یا مصرف انبوه فرهنگ دارد. امروزه با وجود تنوع وسایل پخش و ارتباطات (از قبیل کتاب، نوار، CD، رادیو، تلویزیون و سینما)، می‌توان اشتراک مهمی را میان این تنوع تشخیص داد و آن این است که تمامی گونه‌های متنوع محصولات فرهنگی در محل تلاقی آفرینش هنری گروهی و روش‌های

---

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
بابک احمدی، *حقیقت و زیبایی*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.

تکثیر و انتشار آنها واقع شده‌اند. بر این اساس می‌توان اقسام صنایع فرهنگی را از یکدیگر متمایز ساخت. در برخی از صنایع فرهنگی، محصول کار هنری آفریننده بعداً با استفاده از روش‌های صنعتی به شکل نسخه‌های فراوان کتاب، کپی آثار هنری یا CD، تکثیر می‌شود. به این‌گونه صنایع، صنایع انتشاراتی گفته می‌شود. در سایر صنایع، کار آفرینش یک اثر، عملاً از ابتدا به معنی یک محصول اساساً صنعتی است و از طریق تکثیر ازدیاد نمی‌یابد. نمونه این‌گونه صنایع که به صنایع تولید برنامه معروف هستند، سینما و تلویزیون است. در نمونه‌های دیگری از صنایع فرهنگی، اساساً حوزه اقتصادی کالاهای غیرفرهنگی، هدف قرار می‌گیرد که این خصلت به صنعت تبلیغات (از قبیل تبلیغات تجاری) مربوط می‌شود.[1]

به هر صورت آنچه در کشورهای توسعه‌یافته مورد انتقاد جامعه فرهنگی است، نگرش اقتصادی مدیران و سیاست‌گذاران نسبت به فرهنگ است و این البته جامعه منتقدان و فرهنگیان را از دخالت دولت در امر فرهنگ و به تبع آن اقتصادی شدن نگرش فرهنگی بیمناک می‌کند.

در کشورهای درحال توسعه، به‌ویژه کشورهایی که از مواد خام و منابع طبیعی برخوردارند، عملاً نگرش اقتصادی به فرهنگ وجود ندارد و صنایع فرهنگی ـ خواه ناخواه ـ بیش از آنکه از بُعد اقتصادی نگریسته شوند، از بُعد سیاسی نگریسته می‌شوند. نظارت دولت بر محصولات فرهنگی و ارتباطات فرهنگی سطوح گوناگون جامعه ـ که در کشورهای درحال توسعه اعمال می‌شود ـ نمونه این پدیده است. عامل اصلی این نحوه سیاست‌گذاری فرهنگی، حضور کنترل‌نشده فرهنگ امریکایی و

---

۱. یونسکو، *همان*.

اروپایی در سرتاسر جهان است که به نحو اعلام‌نشده و فراگیر، در سرتاسر جهان سوم اعمال می‌شود. بر این اساس صنایع فرهنگی در غالب کشورهای درحال‌توسعه، تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌هایی قرار دارد که ماهیت تدافعی دارند و برمبنای پرهیز و سلب فرهنگ فراگیر لیبرالیسم غرب طراحی می‌شوند. این رویه، رفته‌رفته موجب شده که غالب کشورهای درحال‌توسعه، بیش از آنکه به منابع فرهنگی خود و امکان بازتولید و توسعه آنها بیندیشند، به حساسیت‌هایی که نسبت به فرهنگ مهاجم دارند، بپردازد. همواره اشکال کلی تدافع محض در فراموش کردن ویژگی‌های فعال و تهاجمی در فرهنگ خودی است و حاصل آن در هر صورت انفعال فرهنگی است. بنابراین نحوه برخورد صحیح با فرهنگ غرب، هدایت صنایع فرهنگی ملی با رویکردی فعال و پویاست، نه محدود شدن به تدافع و انفعال.

سرمایه‌گذاری فرهنگی در ایران

سرمایه‌گذاری فرهنگی در ایران را می‌توان دارای دو بُعد متفاوت دانست: نخستین بُعد به روش تخصیص منابع مالی به حوزه فرهنگ مربوط می‌شود و دیگری به تبدیل منابع فرهنگی به بازار فرهنگی ارتباط می‌یابد. منابع مالی حوزه فرهنگ به دلیل تک‌منبعی بودن بخش عمده‌ای از اقتصاد و این واقعیت که دولت، منشأ اصلی اثر حتی در سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی است و یکسره ـ به اشکال مختلف ـ از نهاد ناظر تأمین می‌شود. در واقع دولت، نقشی همه‌جانبه در صنایع فرهنگی ایفا می‌کند که گاه تمامی چرخه تولیدات فرهنگی در درون دولت بسته می‌شود. مهم‌ترین آفت این رویه، آن است که به‌طور کلی، اطلاع از سلایق و علایق مخاطب در ایران به درستی و دقت کافی، میسر نمی‌شود. مخاطب و مصرف‌کنندهٔ فرهنگی، در اغلب موارد به مثابه

پدیده‌ای شکل‌پذیر و انفعالی تعریف می‌شود که در هر صورت، نیازمند تشخیص صحیح دولت برای استفاده از کالاهای فرهنگی است. در این حالت شعور دولت فراتر از شعور مصرف‌کننده قرار می‌گیرد و تا حد امکان سعی می‌شود برای مخاطب تصمیم گرفته شود که چه چیز را استفاده کند و در مواردی که دخالت دولت حضور ندارد، نوعی ناگزیری توأم با اجازه دولت همراه آن است. در هر صورت دولت به واسطه آنکه نقش مقسّم سرمایه ملی را عهده‌دار است، طبعاً بدون اجازه آن، آزادی‌ها بروز پیدا نمی‌کنند و این خود وضعیت انفعالی را در سطح ملی پدید می‌آورد.

از سوی دیگر سرمایه فرهنگی ملی به طور کلی رو به افزایش است. ارتقاء متوسط سطح تحصیلات در جامعه، چند برابر شدن ظرفیت دانشگاه‌ها، گسترش رسانه‌ها و سطح استفاده از آنها تماماً بر افزایش سرمایه نهادینه‌شده فرهنگی در ایران دلالت دارد. آنچه امکان تبدیل شدن این سرمایه را به یک بازار جدی با معضل مواجه می‌سازد، نخستْ ساختار اقتصادی است و دیگر بی‌اعتمادی نهادهای رسمی به بخشی از نوآوران و مبتکران هنری و فرهنگی. نوآوری و ابتکار در این حوزه ممکن است در هر حالت، شکل سیاسی نیابد، اما فراهم ساختن جریان بازتولیدات فرهنگی، عملاً محدود به سرمایه‌های انسانی فرهنگی با نوع نگرش خاص می‌شود.

دولت در ایران ترجیحاً نیروهای مورد نیاز خود را از میان سرمایه‌های فرهنگی دینی و مورد اعتماد، انتخاب می‌کند. از سوی دیگر، سرمایه فرهنگی دینی به لحاظ کیفی رو به ارتقاء و تزاید است. تضارب آرا و میدان آزاد مباحثه در میان نخبگان دینی برای واکاوی وجوه مختلف دین و به کار گرفتن آن در زندگی اجتماعی روندی امیدوارکننده را موجب شده که به غنای تفکر دینی و بازتولید اندیشه‌ها منجر گردیده

است. جایگاه روحانیت به‌عنوان یک قشر نخبهٔ مرجع در ایران به لحاظ کیفی سیر صعودی را پیموده و به قابلیت‌های بسیاری در عرصه‌های مختلف رسیده است؛ به طوری که می‌توان نقش مؤثر و پُررنگ آن را در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مثال زد. در عین حال دین در حوزه عمومی و در میان سطوح مختلف جامعه متأثر از سوگیری‌های روحانیت می‌باشد و روحانیت را می‌توان تأثیرگذارترین قشر اجتماعی در میان توده مردم دانست.

به‌رغم این مزیت‌ها و روندهای فزاینده و مطلوب باید گفت که در ایران، سرمایه فرهنگی در قالب اخلاق اجتماعی در زیرساخت‌های خود با دشواری‌هایی مواجه است. تحول در شکل اقتصادی، زیست اجتماعی و در عین حال تحولات گفتمانی ناشی از گذار نسل‌ها، مسئله جهانی شدن، فروریختن دیوارها و آشنایی عموم مردم با فرهنگ سایر ملل، اخلاق اجتماعی را با تشویش در الگوها مواجه ساخته است؛ بدین‌معنا که نقش‌های اجتماعی که در روابط بین افراد از جانب عرف و سنت تعریف می‌گردد، رفته‌رفته رنگ‌باخته، نقش‌های تازه‌ای پدید می‌آیند. این امر صرفاً به حوزه انحرافات مربوط نیست و حتی در اشکال غیرانحرافی مناسبات اجتماعی نیز قابل تشخیص است. در این حالت آنچه در نسل‌های پیشین با پیروی از الگوهای تعریف‌شده به مثابه یک سرمایهٔ تجسم‌یافتهٔ فرهنگی مطرح می‌شد، از شکل سابق خود خارج و در قالب‌های نوینی رخ‌نمایی می‌کند. در این حالت ویژگی‌ها و حفظ مناسباتی که قابل قبول تلقی می‌شود، نه به‌عنوان سرمایهٔ فرهنگی، بلکه گاه به مثابه نوعی ضدسرمایه مطرح می‌گردد. در صورت تداوم و گستردگی این رویکرد، لاجرم تمامی الگوی اخلاقی جامعه نیازمند بازتعریف می‌شود و شکاف نسل‌ها به شکاف زیست جهان اخلاقی و سرمایه فرهنگی می‌انجامد.

فرجام و پیشنهادها

۱. بازتعریف سرمایه فرهنگی در ارتباط با اهداف و سیاست‌های فرهنگی نظام؛

۲. حرکت به سوی عدم تمرکز فرهنگی و مشارکت دادن حوزه عمومی و نهادهای مستقل و مردمی فرهنگی با رعایت اصل نظارت عالی و کلی دولت؛

۳. ضرورت نگاه کلان و سیستمی دست‌اندرکاران فرهنگ کشور و عدم دخالت در جزئیات فرآورده‌های فرهنگی و هنری؛

۴. تربیت علاقه‌مندان عرصه فرهنگ و هنر و تشویق ایشان به نوآوری فرهنگی و تولید بومی از طریق حمایت‌های مادی و معنوی دولت؛

۵. اعتماد بیش از پیش به اهالی فرهنگ و هنر و فعال کردن ایشان جهت نقش‌آفرینی مؤثر در عرصه فرهنگ؛

۶. بازتعریف سبد فرهنگی جامعه و توزیع متناسب کالاهای فرهنگی در میان اقشار مختلف اعم از نخبگان، عموم مردم، جوانان، کودکان، میانسالان، زنان و...

۷. بازنگری در کیفیت انتقال فرهنگی در کتاب‌های درسی؛

۸. تقویت آموزه‌های فرهنگ دینی و ملی؛

۹. بازتعریف موقعیت جامعه و کشورمان در حوزه جهانی و طراحی نحوه مواجهه سیاستمداران، تصمیم‌گیران و نخبگان فرهنگی جامعه در برابر امواج جهانی شدن؛

۱۰. بازتعریف زیست فرهنگ اسلامی ـ ایرانی در برابر فرهنگ‌های وارداتی؛

۱۱. تلاش در جهت خودکفا نمودن مولّدان معنوی جامعه

(فرهنگ‌سازان، هنرآفرینان و...) و تدارک سازوکارهای لازم در این زمینه؛

۱۲. هشیاری درباره خروج بی‌ضابطه سرمایه‌های فرهنگی کشور و پیش‌بینی راهکارهای ارتقاء منزلت این‌گونه سرمایه‌ها در حوزه داخلی و معرفی آنها به حوزه‌های فراملی جهت آشنا ساختن آنان با فرهنگ اسلامی ـ ایرانی و تأثیرگذاری در فرهنگ جهانی؛

۱۳. زدودن عنصر خشونت و برخوردهای غیرفرهنگی با صاحب‌نظران فرهنگ و هنر؛

۱۴. دخالت دادن صاحب‌نظران فرهنگ و هنر در عرصه تصمیم‌گیری‌های فرهنگی کشور؛

۱۵. تفکیک کارکردهای حوزه‌های فرهنگی و تمایزبخشی آن نسبت به مقولات تبلیغی؛

۱۶. ایجاد تناسب و توازن در اعطای تسهیلات برای حوزه‌های مختلف فرهنگی و اجتناب از فربه نمودن یک حوزه به هزینه تضعیف سایر حوزه‌ها؛

۱۷. ضرورت شناخت مخاطبان، مشتریان و بهره‌وران حوزه فرهنگ و هنر؛

۱۸. ارزیابی و نقد عملکردهای فرهنگی کشور در حوزه هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری و اجرا؛

۱۹. توجه به ابعاد معرفتی محصولات فرهنگی و هنری و رجحان آن نسبت به ابعاد عاطفی و زودگذر و مقطعی؛

۲۰. تناسب تولید انبوه فرهنگی با میزان مخاطبان و مشتریان آن؛

۲۱. رفع تبعیض از دریافت‌کنندگان تسهیلات مادی و معنوی در حوزه فرهنگی و هنر؛

۲۲. تقویت احساس عمومی صاحبان فرهنگ و هنر مبنی بر اینکه دولت کمترین دخالت را در تولیدات فرهنگی و هنری می‌نماید و صرفاً

نسبت به آن نظارت کلی و عمومی دارد.

۲۳. اغماض از برخی خطاهای جزئی و عدم بزرگ نمایی برخی اشتباهات اهالی فرهنگ و اجتناب از التهاب‌آفرینی در مواجهه با فرهنگ‌آفرینان و تولیدات آنان؛

۲۴. توجه به حساسیت‌های دینی و ارزشی مردم و عدم تحریک گرایش‌ها و احساسات قابل احترام ایشان در برابر تولیدات فرهنگی (ارائه تولیدات مطلوب با رعایت ارزش‌ها، سنت‌ها، باورداشت‌ها، اسطوره‌ها و تصورات تاریخی فرهنگ عمومی)؛

۲۵. تعامل و گفت‌وگوی مثبت مسئولین عرصه فرهنگ و هنر با اهالی فرهنگ و هنر، و کوشش در راستای اعمال نظارت به شیوه بحث و اقناع؛

۲۶. تنظیم اولویت اهداف فرهنگی کشور متناسب با نیاز مخاطبان، شرایط ملی، منطقه‌ای و جهانی؛

۲۷. کوشش در راستای بسط ثبات و اجتناب از تزلزل و نوسانات عمیق در عرصه فرهنگ و هنر (امنیت فرهنگی).

نگاهی به سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی

تا پیش از مطرح شدن مضامین «سرمایه اجتماعی» و «سرمایه فرهنگی»، نگاه به مؤلفه‌های توسعه و عوامل دخیل در آن، محدودتر از امروز بود. بنیان گذاران نظریه‌های سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی، چشم‌اندازهای نوینی را گشوده‌اند که بر عملکرد مؤسسات و نهادهای حکومتی، تأثیرات شگرفی داشته است. اگر در گذشته، پس از عبور از دوران تأکید بر سرمایه‌های مادی و فیزیکی، بر سرمایه انسانی تأکید می‌شد، امروزه بر ارتقاء سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی تأکید می‌شود و تحقق توسعهٔ انسانی به‌ویژه از جنبهٔ عدالت عمیقاً در گرو توسعه اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌گردد. در نوشتار حاضر تمرکز اصلی بر روی نظریهٔ سرمایه فرهنگی است و قصد آن است که با ارائه شرحی در این زمینه، تعریف آن تدقیق شود و تصویری از کارکردهای آن نیز ارائه گردد. چنین به نظر می‌رسد که این نظریه می‌تواند برای لایه‌های تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر حوزهٔ توسعه و اقتدار ملی که تأکید بر ابعاد وحدت و عدالت دارند، مفید باشد.

سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی

پیش از همه، این *روبرت پوتنام*[1] بود که برای نخستین‌بار به عنوان

---

1. Robert Putnam

دستاورد یک پژوهش بیست‌ساله در ایتالیا، از سرمایهٔ اجتماعی در قالب یک نظریه سخن گفت. پوتنام در مطالعات خود متوجه شد که نواحی مختلف ایتالیا ـ به رغم برخورداری از یک دولت، یک زبان و یک نظام حقوقی و اجتماعی ـ از جهت توسعه‌یافتگی با هم تفاوت دارند. پرسش از چرایی این رویداد، انگیزه اصلی پوتنام گردید و سرانجام او را به ایدهٔ سرمایه اجتماعی، رهنمون ساخت. این دانشمند امور سیاست و جامعه، در کتاب خود[1] حاصل پژوهش‌های جامع کیفی ـ کمّی خود را که از سال ۱۹۷۰ آغاز کرده بود، منتشر ساخت و نشان داد که تأثیر دولت‌های محلی، وابستگی زیادی به سطح سرمایه اجتماعی هر منطقه دارد. در شمال ایتالیا که شهروندان به طور فعالی در سازمان‌های مدنی ـ مردمی، لیگ‌های فوتبال، انجمن‌های اختیاری و... مشارکت دارند؛ دولت‌های محلی در اقدامات داخلی، خلاقیت و ابتکارات، بسیار کارآمدتر هستند؛ درحالی‌که برعکس، در قسمت جنوبی ایتالیا که الگوهای مداخلات مدنی بسیار ضعیف‌تر می‌باشند، دولت‌های محلی کمتر کارآمد بوده و حتی با فساد مواجه هستند. یافته‌های پوتنام روشن می‌سازد که سرمایه اجتماعی، شهروندان را در راستای منافع متقابل به مشارکت با یکدیگر قادر می‌سازد، ضمن اینکه بر معماهای[2] منطوی در عمل جمعی، غلبه می‌نماید.[3] شهروندانی که در مناطقی زندگی می‌کنند که دارای سطح

---

1. *Making Democracy Work*

2. Dilemmas

۳. ذکر این نکته در این مجال بی‌مناسبت نیست که از نقطه‌نظر فلسفه اجتماعی، همواره متفکران بر سر دوراهی «تفرّد» و «جمع‌گرایی» قرار داشته‌اند. این قیاس ذوحدی یا معما، ناظر به این نکته مهم است که درغلطیدن به جمع و منافع جمعی، به معنای پایمال شدن حقوق فردی بوده و عکس آن، متضمن ازالهٔ منافع جمعی است. چنین به نظر می‌رسد که *پوتنام* با نظریه سرمایه اجتماعی خود، برای نخستین‌بار گریزگاهی از این معما یافته باشد.

بالای سرمایه اجتماعی می‌باشند، بسیار متمایل به اعتماد کردن به یکدیگر هستند و به ارزش‌های «وحدت» و «عدالت» گرایش بیشتری دارند.

سرمایه فرهنگی اصطلاحی جامعه‌شناختی است که از زمانی که پی‌یر بوردیو در سال ۱۹۷۳ آن را مطرح ساخت، کاربرد گسترده‌ای پیدا کرد. او به همراه *ژان کلود پاسرون*[1] برای نخستین‌بار عبارت «بازتولید فرهنگی و بازتولید اجتماعی»[2] را در عنوان اثر خود به کار بردند. در این اثر، بوردیو کوشید تفاوت درآمدهای ناشی از فعالیت آموزشی در فرانسه را در دهه ۱۹۶۰ تبیین نماید. او بعدها دیدگاه خود را بسط داد و در قالب کتاب‌های «**صورت‌های سرمایه**»[3] و «**اصالت دولت**»[4]، نگرورزی‌های تازه‌تری را پیش کشید. از دیدگاه بوردیو، سرمایه آن چیزی است که به‌عنوان یک رابطهٔ اجتماعی در درون یک سازواره از تعاملات، عمل می‌نماید و دامنه آن بدون هیچ تمایزی به تمامی کالاها، اشیاء و نشانه‌هایی که خود را به‌عنوان چیزهای کمیاب و ارزشمند، عرضه می‌دارند ـ و در یک ساختار مشخص اجتماعی، مورد تقاضا هستند ـ کشیده می‌شود و سرمایه فرهنگی به مانند یک رابطه اجتماعی درون‌سازواره‌ای از تعاملات که مشتمل بر دانش فرهنگی انباشته عمل می‌کند، منتهی به قدرت و منزلت می‌گردد.[5]

1. Jean Cloude Passeron
2. Cultural Reproduction and Social Reproduction
3. *The Forms of Capital*
4. *The State Nobility*
5. Harker R., "Education and Cultural Capital", in: Harker، R. Mahar C. and Wilkes C. (eds.), *An Introduction to the Work of Pierre Bourdieu: The Practice of Theory*, London: Macmilan Press, 1990, p. 13.

تعریف فرهنگ

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۷، حقوق فرهنگی را به‌عنوان حقوق بشر اعلام کرد و تعریفی کلی از آن ارائه داد. با وجود این، حقوق فرهنگی در مقایسه با حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی و اجتماعی تا سال‌های طولانی، مقوله‌ای فرعی و فراموش‌شده باقی ماند.

هالینا نیک یکی از دلایل این غفلت را ابهام در تدقیق معنای فرهنگ می‌داند. ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر اشعار دارد: «هرکس آزادانه حق مشارکت در زندگی فرهنگی جامعه را دارد». ظاهراً انتزاعی و کلی بودن مفهوم فرهنگ، اجرای جهان‌شمول این ماده را ـ حتی به فرض تضمین ضمانت اجرای آن ـ دشوار نموده است. تعابیری همچون «برابری در شأن و حقوق»، «حق آزادی و امنیت»، «اصل برائت»، «مصونیت حیثیت و آبرو و حریم خصوصی»، «آزادی فکر، وجدان، دین، عقیده، قلم، نشر افکار» و غیره، اگرچه متضمن واژه‌هایی انتزاعی هستند، اما از آنجا که قابلیت اجماع جهانی آنها بیشتر است، منازعه و اختلاف نیز درباره آنها کمتر است. اما در مورد فرهنگ، موضوع تا اندازه‌ای فرق می‌کند.

۲. در آنچه به فرهنگ و همچنین به دین مربوط می‌شود، به شهادت رخدادهای گوناگون، تاکنون عملاً اجماع با مشکل مواجه بوده است. اگر به قول *مایکل پین*، فرهنگ اصطلاحی با کاربردی نامحدود است که شامل هر آنچه آفریدهٔ انسان و نه طبیعت است می‌شود (و در واقع همه آزادی‌های مصرح در اعلامیهٔ حقوق بشر ذیل مقوله فرهنگ قرار می‌گیرد)،[1] اما دین به سبب پیوندی که با سنت دارد، صرفاً یکی از

---

۱. بری ریچاردز، *روانکاوی فرهنگ عامه*، ترجمه حسین پاینده، تهران: طرح نو، ۱۳۸۲، ص ۱۸.

عناصر بی‌شمار متشکله فرهنگ نیست، بلکه همان‌گونه که *تی. اس. الیوت*[1] تصریح می‌کند: دین ملازم با فرهنگ است. تلازم دین و فرهنگ تنها ازآن‌رو نیست که به لحاظ کمّی، بخش عمده‌ای از تاریخ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها (آیین‌ها، اساطیر، مقدسات اقوام و آثار ناشی از این اعتقادات) می‌باشد، بلکه این تلازم از آنجاست که کارکرد فرهنگ، بنیان پیوستگی هویت‌بخش یک جامعه را می‌سازد.[2]

دانیل بل[3] بر آن است که: «قوّت دین از هیچ کیفیت سودجویانه‌ای (از نفع فردی یا نیاز فردی) برنخاسته است، دین نه قراردادی اجتماعی است، نه نظامی تعمیم‌یافته از معانی جهان‌شناسانه. نیروی دین برخاسته از این واقعیت است‌که دین قبل از ایدئولوژی‌ها یا صورت‌های دیگر اعتقاد سکولار، ابزار گردآورنده‌ای بوده است که مفهوم امر مقدس را در قالبی نیرومند و واحد ریخته است؛ یعنی همان‌چیزی که به‌عنوان وجدان جمعی مردم به‌گونه‌ای مشخص وجود دارد.»[4]

تی. اس. الیوت، دیدگاه *آرنولد*[5] را ازآن‌رو قابل ایراد می‌داند که آرنولد فرهنگ را شامل‌تر از دین دانسته و دین را یکی از عناصر فرهنگ پنداشته است. وی «قاطعانه» بر آن است که «هیچ فرهنگی نمی‌تواند جز در رابطه با مذهب، پدیدار شود یا گسترش یابد». به عقیدهٔ الیوت، توازن وحدت و کثرت «یعنی توازن عمومیت آیین با خصوصیت کیش و مراسم عبادی» و خطّه‌گرایی (یا تحقق در یک محل و موقعیت خاص) را در زمرهٔ شرایطی می‌داند که بدون آنها فرهنگ ماندگار نمی‌ماند، بلکه رو

---

1. Thomas Stearns Eliot

2. Alfered Tymon and Joe Stump, "Cultural Capital", *Journal of Cultural Economics*, Springer Netherlands, Vol. 23, No. 1-2, 2003, p. 9.

3. Daniel Bell

۴. *همان*، ص ۸

5. Arnold

به زوال و نابودی می‌رود.[۱]

از آنجا که بررسی انتقادی و احراز صحت و سقم نظر فوق، ما را از بحث خارج می‌کند، به همین بسنده می‌شود که: اولاً دین، آیین، هویت و آنچه به روح جمعی معروف است، حتی اگر همبستهٔ فرهنگ نباشد، جانمایهٔ اصلی آن است؛ و ثانیاً در نظریهٔ تلازم فرهنگ و دین باید توجه نمود که دین به مفهومی بسیار گسترده یعنی به مفهوم قلمروی امر نمادین به کار می‌رود.

۳. *تری ایگلتون* که فرهنگ عقل‌مدار غرب را فرهنگ والا می‌داند، تحقق این فرهنگ را در گروی نیروی آیین‌ساز عقلی فرافرهنگی و امری جهانی قلمداد می‌کند؛ «بدین‌معنا، خود فرهنگ، گونه‌ای نماد رمانتیک است، همچون امر نامتناهی که تحققی محلی می‌یابد. فرهنگ، کانون ساکن و آرام جهانی است که در آن زمان و ابدیت، احساسات و روح و حرکت و سکون تلاقی می‌کنند».[۲]

البته ادعای والایی فرهنگ غرب جای چون و چرا دارد، با این حال می‌توان پذیرفت که فرهنگ، برحسب آثار آن در شیوه زندگی یک ملت، سنجیدنی و نیروی آیین‌ساز و قلمرو نمادین آن، غیرقابل انکار است. به عنوان مثال در فرهنگ ما نام‌های مقدسی چون *امام علی* (ع) و *امام حسین* (ع) صرف نظر از ابعاد و فراز و نشیب‌های حیات تاریخی خود، اسوه‌هایی فراتاریخی هستند که نوعی پیوستگی در احساسات مشترک پدید می‌آورند. به قول الیوت، «توسعهٔ فرهنگ و توسعهٔ مذهب را در جامعه‌ای که هیچ تأثیری از خارج نپذیرفته است، نمی‌توان به روشنی از یکدیگر جدا کرد و این بستگی به گرایش ناظری دارد که تهذیب

---

۱. ساموئل هانتینگتون، لارنس هریسون، *اهمیت فرهنگ*، ترجمه انجمن توسعه و مدیریت ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ۸۹.
۲. *همان*، ص ۷۹.

فرهنگی را عامل پیشرفت در مذهب بداند، یا پیشرفت در مذهب را عامل تهذیب فرهنگی فرض کند. شاید به علت تاریخ تأثیرگذاری دین مسیح بر فرهنگ یونانی ـ رومی است که تاکنون بیشتر به مذهب و فرهنگ به صورت دو چیز مختلف پرداخته‌ایم».[۱]

فرهنگ‌شناسانی چون *تایلور*[۲]، *ویسلر*[۳]، *لووی*، *کلاکن*[۴] و *کلی*[۵]، *کروبر*[۶]، *هرسکوویتس* و *اتو کلاین‌برگ*[۷] نیز فرهنگ را با تأکید بر عناصر متشکله و اجزای آن تعریف کرده‌اند. با این حال تعریف *سر ادوارد برنت تایلور*، انسان‌شناس انگلیسی، در آغاز کتاب «**فرهنگ بدوی**»[۸] وی، نه تنها تنها نخستین تعریف علمی (۱۸۷۱) بلکه غالباً به عنوان تعریفی جامع و مانع محسوب می‌گردد: «فرهنگ، کلیت درهم‌تافته‌ای شامل دانش، دین، هنر، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادتی‌است که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد.»[۹]

تایلور در مقام انسان‌شناسی تکامل‌گرا قائل به درجات ابتدایی، پیشرفته و پیشرفته‌تر فرهنگ است. او در عین اینکه عناصر متشکلهٔ فرهنگ را در تعریف خود می‌گنجاند، به پرسش فرهنگ چیست، پاسخ می‌دهد. به بیانی دیگر، کثرت اجزای فرهنگ، الزاماً باعث نمی‌شود که

---

۱. نگاه کنید به: محمود روح‌الامینی، *زمینه فرهنگ‌شناسی*، تهران: انتشارات عطار، ۱۳۶۸، ص ۲۳.

2. Edward Burnett Tylor

3. Caroline Wisler

4. Clyde Kluckhon

5. Gail M. Kely

6. Alfred Kroeber

7. Kleinberg

8. *Primitive Culture*

۹. نگاه کنید به: داریوش آشوری، *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲.

تعریفی توتولوژیک و همان‌گویانه ارائه بدهیم و بگوییم «فرهنگ، فرهنگ است دیگر»! نه تایلور و نه هیچ فرهنگ‌شناس دیگری نتوانسته تک‌تک این عناصر را در تعریف خود بگنجاند و نه اساساً قادر به چنین کاری هست. در عوض تایلور به مدد همان نیرویی که زادبنِ فرهنگ و انسانیت است، همهٔ عناصر را در مفاهیم انتزاعی، کلی و نمادین (چون دانش، دین، هنر، اخلاقیات، آداب و رسوم) و انتزاعی‌تر از این (چون توانش و عادات مکتسب آدمی در مقام عضو یک جامعه) گنجانده است.

تعریف انواع سرمایه، با تأکید بر سرمایه فرهنگی

۱. اصطلاح سرمایه به ثروت انباشته (به خصوص آنچه برای تولید ثروت بیشتر به کار می‌رود) اطلاق می‌شود.[1] سرمایه، موجودیِ پول متعلق به یک فرد و یا مؤسسه است که ممکن است برای کسب درآمد و نه به قصد استهلاک آن به کار برده شود.[2] سرمایه ثروتی است مولّد، یا منبعی که شخص می‌تواند جهت ایجاد درآمد یا منابع اضافی دیگر به کار برد.[3] بوردیو سرمایه را کار انباشته تعریف می‌کند و از این نظر تا حدودی به تعریف مارکسیستی وفادار است. با این حال درک بوردیو از سرمایه، وسیع‌تر از معنای پولی سرمایه در اقتصاد است، سرمایه یک منبع عام است که می‌تواند شکل پولی و غیرپولی و همچنین ملموس و غیرملموس به خود گیرد. بنابراین به نظر بوردیو، سرمایه هر منبعی است که در عرصهٔ خاصی اثر بگذارد و به فرد امکان دهد که سود خاصی را از

---

1. *Merriam Webster Dictionary*, Retrived Sep. 8, 2008. www.meriam-webster.com.

۲. درک فرنچ، و هیثر سارود، *فرهنگ مدیریت*، ترجمه محمد صائبی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران: ۱۳۷۱، ص ۸۷

3. Wogget, Gabriele, "Social Capital", *Rural Sociology*, No. 63, 1993, p. 29.

طریق مشارکت در رقابت بر سر آن به دست آورد.[1] البته وقتی واژهٔ سرمایه را در عرصه‌های دیگر به کار می‌بریم، چیزی دیرپا یا ماندگار را می‌رساند. واژهٔ سرمایه در عین حال رساننده چیزی است که هویت خود را حتی پس از استفادهٔ مکرر حفظ می‌کند، چیزی است که می‌توان بارها به کارش بُرد، نابودش کرد و یا بهبود بخشید. پرسش‌هایی که نوعاً در بارهٔ سایر اَشکال سرمایه پیش می‌آید، از این قرار است:

الف ـ چه خدماتی از طریق سرمایه حاصل می‌شود؟

ب ـ چه کسی سرمایه را کنترل می‌کند، یا سرمایه کجا قرار می‌گیرد؟

ج ـ خدمات سرمایه چگونه اندازه‌گیری و ارزیابی می‌شود؟[2]

۲. اشکال مختلف سرمایه در سراسر تاریخ تجارت وجود داشته است. با وجود این در طی زمان، اهمیت نسبی هریک از آنها تغییر یافته است. سرمایه و کار به‌عنوان مهم‌ترین عوامل محسوب می‌شدند و چندین دهه در دنیای اقتصاد آزاد به‌عنوان عناصری بودند که باید کسب و مدیریت می‌شدند. سرمایه در دهه ۱۹۰۰ نوعاً به معنی منابع مالی مورد استفاده (هزینه) برای خرید زمین، وسایل تولید، تجهیزات، مواد خام و مواردی از این قبیل بود. سرمایه به عنوان تجمیع کالاهایی که برای تولید سایر کالاها اختصاص می‌یافت، اندازه‌گیری می‌شد و سرمایه به شکلی که بتوان آن را به صورت پول در هر شکل نگه داشت، نسبتاً کم بود و بازار اقتصاد آزاد این را به مدیر دیکته می‌کرد که سرمایه را سازماندهی نماید.

زمانی که بازارهای مالی رشد یافتند و استفادهٔ جایگزین از سرمایه

---

1. Stones, Roy, *Key Sociological Thinkers*, McMillan Press Ltd. U.K., 1998, p. 221.
2. Argen, Lareau, "Social Class Differences", in: *Sociology of Education*, Vol. 60, No. 11, 1999, pp. 73-85.

معمول شد، صفت مالی اضافه شد تا سرمایهٔ پولی را از سرمایه فیزیکی (مانند زمین، کارخانه، ابزار و غیره) متمایز نماید. با رشد اقتصاد خدماتی (جایی که نیاز به داشتن زمین، موجودی انبار و ابزار، درصد کمی از دارایی‌های سازمان را تشکیل می‌دهند) اقتصاددانان و حسابداران، مفهوم سرمایه انسانی را معرفی کردند. شاید این تعریف ساده‌ای از نیروی کار بود، ولی اصطلاح سرمایهٔ انسانی، تمایز مهمی را در استفاده‌ای که قبلاً از نیروی کار می‌شد، ایجاد نمود. سرمایهٔ انسانی به‌عنوان مزیتی برای تعقیب اهداف فردی در نظر گرفته شد و در نتیجه، دیگر به سرمایهٔ انسانی سرمایه‌گذاری‌شده و نیروی کار، مانند گذشته نگریسته نشد.

اینک سه شکل سنتی سرمایه که در اقتصاد نوین، طی چند سال اخیر مفاهیم عام‌پسندی شده‌اند، عبارت‌اند از:

الف ـ سرمایه بازار،

ب ـ سرمایه فکری،

ج ـ سرمایه دانشی.

سرمایه بازار، ارزشی است که به یک شرکت براساس سهم تجاری و تعداد سهامداران نسبت داده می‌شود. از زمانی که اقتصاد به تکنولوژی اطلاعات و کارکنان دانشی وابسته‌تر شد، دو شکل از سرمایه ظاهر گردید که متفاوت از سرمایه انسانی هستند، یعنی سرمایه فکری و سرمایه دانشی. این دو نوع سرمایه قبلاً وجود داشت، ولی به‌عنوان سرمایهٔ کسب و کار اندازه‌گیری نمی‌شدند. اما در حال حاضر تکنولوژی‌ها، کپی‌رایت‌ها، علائم و نام‌های تجاری، حق اختراع‌ها و... در زمرهٔ سرمایه فکری هستند، و کتاب‌ها و کتابخانه‌ها و دیگر مخازن، سرمایهٔ دانش محسوب می‌شوند. امروزه استفاده از دانش برای اداره و مدیریت کسب و کار، توسعه‌یافته و مهارت فکری برای حل مشکلات کسب و کار افزایش یافته است.

۳. سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی، تعابیری جدید هستند و به عبارت دیگر قرن ۲۱ در شرایطی آغاز شد که شاخص‌های این سرمایه‌ها مورد توجه قرار گرفت و در برنامه‌ریزی‌های مؤسسه‌ای، بخشی، ملی و جهانی دخالت یافت. بوردیو در کتاب «**صورت‌های سرمایه**»، سرمایهٔ اجتماعی را متشکل از منابعی می‌داند که مبتنی بر عضویت در تشکل‌ها، روابط و شبکه‌های تأثیرگذاری است. از دیدگاه بوردیو، سرمایهٔ اجتماعی را عنوان عملی و ظرفیتی منابعی می‌داند که با یکدیگر مرتبط می‌شوند تا یک شبکهٔ دیرپای کم و بیش نهادینه‌شده از جنبهٔ روابط داد و ستدی و بازشناسیِ متقابل را عرضه نمایند. وی سرمایهٔ فرهنگی را نیز چنین تعریف می‌کند: «صورت‌هایی از دانش، مهارت‌ها، آموزش و مزایایی که یک انسان واجد آن است و به او اجازه می‌دهد که یک جایگاه بالاتری در جامعه کسب کند». از دیدگاه بوردیو، پدران و مادران به فرزندان خود (با انتقال نگرش‌ها[1] و معرفت‌هایی که در سیستم آموزشی جاری، به موفقیت آنان کمک می‌کند) سرمایه فرهنگی می‌بخشند.[2]

به عقیدهٔ بوردیو در هر میدانی، میان بازیگران یا گروه‌های اجتماعی، چهار نوع سرمایه رد و بدل می‌شود که عبارت‌اند از:

الف ـ سرمایه اقتصادی، یعنی ثروت و پولی که هر بازیگر (کنشگر) اجتماعی در درست دارد و شامل درآمدها و بقیهٔ انواع منابع مالی است که در قالب مالکیت جلوهٔ نهادی پیدا می‌کند.

ب ـ سرمایه اجتماعی، یعنی شبکه‌ای از روابط فردی و گروهی که هر فردی در اختیار دارد و آن شامل همهٔ منابع واقعی و بالقوه‌ای است

---

1. Attitudes

۲. نگاه کنید به:

Pierre Bourdieu, “The Forms of Capital”, in: J. G. Richardson, *Handbook for Theory and Research for Sociology of Education*, 1986, pp. 241-258.

که می‌تواند در اثر عضویت در شبکه اجتماعی کنشگران یا سازمان‌ها به دست آید.

ج ـ **سرمایه فرهنگی**، یعنی قدرت شناخت و قابلیت استفاده از کالاهای فرهنگی در هر فرد و آن در برگیرندهٔ تمایلات پایدار فرد است که در خلال اجتماعی‌شدن در فرد انباشته می‌شوند.

د ـ **سرمایهٔ نمادین**، یعنی مجموعه ابزارهای نمادین، حیثیت، احترام و قابلیت‌های فردی در رفتارها (کلام و کالبد) که فرد در اختیار دارد. سرمایهٔ نمادین جزئی از سرمایهٔ فرهنگی است و به معنای توانایی مشروعیت دادن، تعریف کردن و ارزش گذاردن است.[1]

به باور تیلور، سرمایهٔ فرهنگی از مؤلفه‌های بسیاری تشکیل شده است، برای مثال در یک فرهنگ غربی شاخص‌های زیر، جهت سرمایه فرهنگی مطرح می‌شود که مؤلفه‌هایی نازل به نظر می‌رسند:

الف ـ دانش، زبان، سلایق و سبک‌های زندگی؛

ب ـ آنچه به آن فرهنگ فرهیختگان می‌گویند؛

ج ـ شمار و دامنه فرهنگ واژگان افراد؛

د ـ توانایی افراد در شناخت و تشخیص غذاها و نوشیدنی‌های اشرافی؛

هـ ـ انتخاب بازی راگبی به جای فوتبال.

اما بوردیو موضوع را قدری ژرف‌تر می‌بیند و تنها به تأثیرات طبقهٔ اجتماعی بر سلایق فرهنگی مردم نمی‌پردازد، بلکه همچنین نقشی را که فرهنگ در بازه تولیدِ روابط طبقاتی در جامعه ایفا می‌کند، مورد توجه قرار می‌دهد. او مدعی است افراد می‌توانند موقعیت مربوط به طبقهٔ اجتماعی خویش را نه تنها با مالکیت سرمایهٔ اقتصادی (ثروت/ رفاه) که

---

۱. نگاه کنید به: ناصر فکوهی، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۰.

با دارا بودن آنچه وی سرمایهٔ فرهنگی می‌نامد، بهبود بخشند. دلالت سرمایهٔ فرهنگی از نظر بوردیو، به مجموعه‌ای از توانمندی‌ها، عادت‌ها و طبع‌های فرهنگی، شامل دانش، زبان، سلیقه یا ذوق و سبک زندگی است. انتقال سرمایهٔ اقتصادی از نسلی به نسل دیگر و از طریق ارث و میراث صورت می‌گیرد، درحالی که انتقال سرمایهٔ فرهنگی امری پیچیده‌تر است. مفهوم کلیدی این فرایند مفهومی است که بوردیو عادت‌وارهٔ قالب‌مانندی از حساسیت‌ها، ارج‌شناسی‌ها و کنش‌ها می‌نامد.[۱]

عادت‌واره شامل تمایز میان سلیقه خوب و بد، فرهنگ والا و روشنفکرانه و فرهنگ پست و عوامانه و از این قبیل است. در این فرایند، کودکان طبقهٔ حاکم فرامی‌گیرند به فرهنگ طبقهٔ خویش ارج نهند و فرهنگ عامه‌پسند طبقهٔ کارگری را به مثابه امری پست و فرومایه بنگرند. افزون بر این باز هم برای نمونه، والدین طبقهٔ متوسط سعی می‌کنند تا کودکان خود را به خواندن کتاب‌های «خوب» و تماشای برنامه‌های «مناسب» تلویزیون سوق دهند. کودکان طبقهٔ متوسط نیز بیشتر به سمت بازدید از گالری‌های هنری و ابنیهٔ تاریخی و یا تماشای تئاتر تمایل دارند.[۲]

از سوی دیگر، *هایس*[۳] اصطلاح سرمایهٔ فرهنگی را بازنمای جمع نیروهای غیراقتصادی مانند زمینهٔ خانوادگی، طبقه اجتماعی، سرمایه‌گذاری‌های گوناگون و تعهدات نسبت به تعلیم و تربیت، منابع مختلف و مانند آنها دانست که بر موفقیت آکادمیک (علمی یا تحصیلی)

---

1. Flora, Alice, "Cultural Capital and Other Capital", Nuffield College Oxford, 2005, www.soc.sagepub.com.

2. Taylor, P., "Investigating Culture and Identity", quoted in: *Communication Studies: The Essential Resource, Cultural, Communication and Context*, London: Collins, 1997, pp. 199-200.

3. Elaine Hayes

تأثیر می‌گذارد. سرمایه فرهنگی به‌عنوان صلاحیت در فرهنگ پایگاه‌ها، گرایشات و ایده‌ها تعریف می‌شود که اغلب یک مکانیسم مهم در بازتولید سلسله‌مراتب اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. تمرکز اصلی تئوری سرمایه فرهنگی این است که فرهنگ از طریق سیستم آموزشی که بازتاب فرهنگ طبقه حاکم است، انتقال می‌یابد و تشویق می‌شود و در نهایت موجب بازتولید همان فرهنگ خواهد شد. همچنین *ریچارد زوئینگهافت*، سرمایه فرهنگی را انواع گوناگون دانش‌ها و مهارت‌ها می‌داند و *برکس*[1] و *فولک*[2] واژه سرمایه فرهنگی را برای اشاره به قابلیت‌های انعطاف‌پذیر جوامع انسانی برای پرداختن به محیط زیست و اصلاح آن به کار می‌برند.[3]

چنین می‌توان برداشت نمود که سرمایه فرهنگی به مثابه نوع خاص سرمایه در زمرۀ ارزش‌ها و هنجارهای والای جامعه است و طوری نیست که شخص یک‌شبه (مثل سرمایه اقتصادی) آن را کسب کند و یا انتقال دهد و یا اینکه قابل خرید و فروش باشد. بوردیو سرمایه فرهنگی را به مثابه دانشی (شناختی) می‌داند که افراد را قادر به تفسیر کدهای فرهنگی گوناگون می‌کند. با این حال برخی آن را با طبقات مسلط، مرتبط می‌دانند و برخی آن را با زبان، در پیوند می‌یابند. *آشافنبرگ*[4] و *ماس*[5] (۱۹۹۷) ویژگی‌های اصلی سرمایه فرهنگی را مهارت و آشنایی با رمزهای فرهنگی و اعمال طبقات مسلط می‌دانند. *دومایس*[6] (۲۰۰۲)

---

1. Brex
2. Volk

۳. دیوید تراسبی، *اقتصاد و فرهنگ*، ترجمه کاظم فرهادی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲، صص ۷۴-۶۸.

4. Aschaffenburg
5. Mass
6. Dumais

اشاره می‌کند که سرمایهٔ فرهنگی مشتمل بر کفایت زبانی و فرهنگی و مهارت در فرهنگ طبقات بالاتر است. موضوع زبان مناسب و «فرهیخته» به‌عنوان جزئی مهم از تعریف سرمایه فرهنگی به وسیلهٔ *سولیوان*[1] (۲۰۰۱) ارائه شده است. نهایتاً اینکه سرمایه فرهنگی ناظر بر این ادعاست که شخص براساس منش برتر فرهنگی جامعه، جامعه‌پذیر می‌شود. بوردیو ضمن بحث از سرمایه فرهنگی که منجر به بازتولید فرهنگ طبقه مسلط می‌شود، اشاره به این امر دارد که چون طبقات مسلط دارای امکانات مادی بیشتری هستند و دسترسی بیشتری به انواع مثلاً موسیقی‌ها، ورزش‌ها و غذاها دارند، می‌توانند ذائقه‌های خود را مستقر سازند. به عبارت دیگر بوردیو هر آنچه جزو علایق خاص طبقه مسلط است، به‌عنوان معیار سنجش سرمایه فرهنگی در نظر می‌گیرد.

به نظر بوردیو، سرمایه فرهنگی برآیند ترکیبی از سرمایه اقتصادی و به کارگیری عادت‌واره‌هاست[2]. *ریتزر* در توضیح نظریهٔ سرمایه فرهنگی بوردیو می‌نویسد: «این سرمایه بیشتر از خاستگاه طبقه اجتماعی مردم و تجارب آموزشی‌شان سرچشمه می‌گیرد. در این بازار، انسان‌ها سرمایه‌شان را جمع می‌کنند و آن را یا برای بهبود جایگاه اجتماعی‌شان هزینه می‌کنند و یا جایگاهشان را از دست می‌دهند و باعث می‌شود که جایگاهشان در چارچوب اقتصاد فرهنگی وخیم‌تر شود».[3] برخی دیگر چون *گولد*[4] اظهار می‌کنند که از نظر آنها سرمایه فرهنگی جزئی از سرمایه اجتماعی است؛ که البته چندان با آنچه مدنظر بوردیو است،

---

1. Sullivan

2. Habitus

۳. جرج ریتزر، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴، ص ۷۲۸.

4. Guold

همخوانی ندارد. با این حال، پاتنام نگاه دقیق‌تری دارد و سرمایه اجتماعی و فرهنگی را به لحاظ تعلق در مقابل هم می‌بیند. سرمایه فرهنگی متعلق به فرد و سرمایه اجتماعی نزد اعضای یک گروه است. سرمایه اجتماعی را می‌توان مجموعه‌ای از ارزش‌ها یا هنجارهای غیررسمی مشترک میان گروهی از افراد دانست که با همدیگر همکاری می‌کنند. اگر اعضای این گروه انتظار داشته باشند که همگی به طرزی صادق و معقول رفتار کنند، آنگاه می‌توان گفت که اعضای این جامعه به همدیگر اعتماد دارند.[1]

ارتباط سرمایه‌های گوناگون

نزد محققان مسائل اجتماعی، همواره این پرسش مطرح بوده که چه ممیزه‌هایی انواع سرمایه‌ها را از یکدیگر جدا نموده و علاوه بر آن، چه پیوندهایی بین این سرمایه وجود دارد. دستامد پژوهش‌های *تایمون* و *استامپ* (جدول شماره ۱) و *فلورا* (شمای ۱) کوشیده است تا این پرسش را پاسخ گوید.

جدول شماره (۱): انواع سرمایه و ویژگی‌های نسبی اشکال مختلف سرمایه

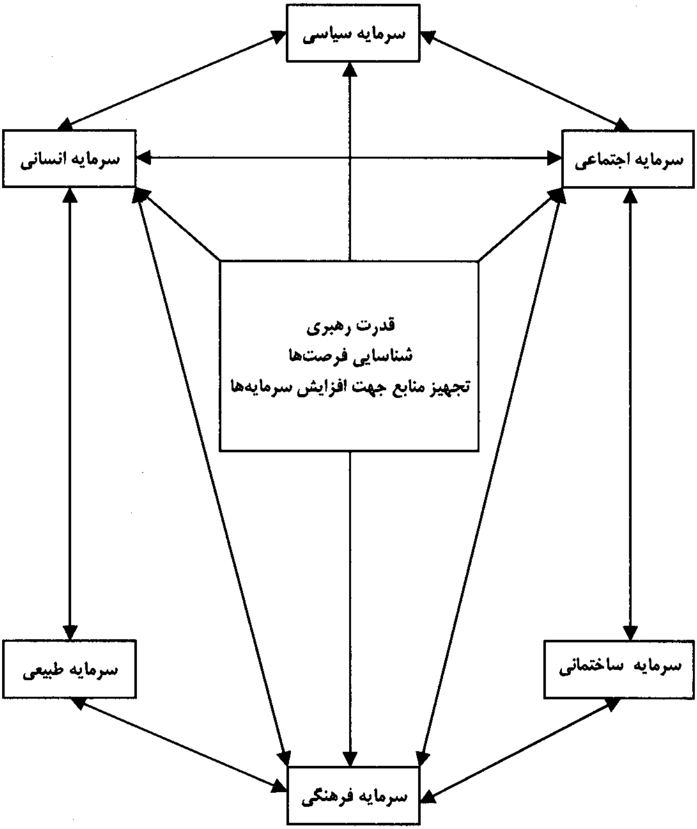
	فیزیکی	مالی	انسانی	بازار	فکری	دانش	اجتماعی
انتقال‌پذیری	بالا	بالا	معمولی	معمولی	معمولی	بالا	پایین
قابلیت کنترل	بالا	بالا	معمولی	پایین	معمولی	بالا	پایین
قابلیت تعویض	پایین	بالا	معمولی	معمولی	معمولی	معمولی	پایین
آنتروپیک	معمولی	معمولی	بالا	معمولی	پایین	پایین	بالا
هم‌افزایی	پایین	بالا	بالا	پایین	معمولی	معمولی	بالا

برگرفته از: تایمون و استامپ، ۲۰۰۳[2]

---

۱. ساموئل هانتینگتون و لارنس هریسون، پیشین، ص ۲۰۵.
2. Tymon and Stump, *Ibid.*, pp. 3-12.

شمای (۱): پیوند بین انواع سرمایه‌ها



برگرفته از: فلورا، ۲۰۰۵[1]

1. Alice Flora, *Cultural Capital and Other Capital*, Nuffield College Oxford, 2005, Retrieved at: www.soc.sagepub.com.

یکی از اصول مطروحه توسط فلورا، استناد و استمداد از نهادها و سازمان‌ها با الگوی یادگیری مداوم می‌باشد، به نوعی که تمامی سرمایه‌ها تا وقتی که قابل اندازه‌گیری نباشند، در سیستم اطلاعاتی برنامه‌ریزی قابل ارائه و استناد نمی‌گردند.

همان‌طور که در شمای (۱) دیده می‌شود و بیشتر محققان علوم اجتماعی نیز معتقدند، سرمایه‌های موجود در جهان، همگی به نحوی قابل تبدیل به یکدیگر می‌باشند. در این راستا، تحقیقات متعددی انجام شده است که از آن جمله می‌توان به کار *باتلر* و همکارانش در ترسیم چگونگی تغییرات سرمایه‌ای مختلف اشاره نمود. باتلر به همراه شماری از محققین به منظور نمایش سرمایه‌های موجود و همچنین نحوهٔ ارتباط آنان در راستای ارتقاء توسعه اقتصادی جوامع، الگویی را مطابق با جدول شماره (۲) ارائه می‌دهد که ضمن معرفی مفاهیم سرمایه‌های مختلف، فرایندهایی را که می‌تواند در ارتقاء توسعهٔ اقتصادی سرمایه قابل ارزیابی باشد، مطرح می‌کند و همچنین شاخص‌های اجرایی در متن جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد. طبق این الگو در سه بخش «زمینه»، «فرایند» و «نتیجه» می‌توان ارتباط موجود بین سرمایه‌های مختلف را جهت ارتقاء توسعه اقتصادی جوامع به نمایش گذارد.[1]

1. Cornelia Butler, *Community Capitals*, North Central Regional Center for Rural Development, Iowa State University, 2005.

جدول شماره (۲): الگوی سه‌بخشی باتلر

نتیجه	فرایند	زمینه
تغییرات در سرمایه طبیعی شاخص‌ها: سلامتی محیط زیست با سود چندگانه اجتماع اندازه‌گیری: فرصت‌های گشت و گذار، کیفیت آب و خاک و هوا، میزان آلودگی، حیات وحش، سیاست توسعه زمین	سرمایه‌گذاری در سرمایه طبیعی حفظ، نگهداری، بازسازی و ارتقاء عوامل محیطی	سرمایه طبیعی کیفیت هوا، آب، منابع طبیعی، تنوع زیستی زمین و خاک
تغییرات در سرمایه فرهنگی شاخص: آگاهی و هوشیاری فرهنگی اندازه‌گیری: تشکیل فستیوال‌های جدید	سرمایه‌گذاری در سرمایه فرهنگی تسهیم هویت فرهنگی (میراث فرهنگی، تاریخ، قومیت...)	سرمایه فرهنگی ارزش‌ها، شناخت و آشنایی با مراسم و میراث فرهنگی
تغییرات در سرمایه انسانی شاخص: به‌کارگیری افراد ماهر و کارآمد، (مدیریت بحران، نوآوری، حل مشکل)، افزایش ابتکار عمل، مسئولیت‌پذیری و نوآوری اندازه‌گیری: ارتقاء نیروهای آموزش‌دیده، توسعه نیروی کار، توسعه سلامتی	سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی بهره‌مندی از نیروی کار متخصص	سرمایه انسانی جمعیت، آموزش، مهارت، خلاقیت، تنوع جمعیتی
تغییرات در سرمایه اجتماعی شاخص: افزایش شبکه‌ها و اجتماعات، اعتماد و مشارکت اندازه‌گیری: افزایش گروه‌های توسعه اقتصادی، رهبران جدید، حضور بیشتر مردم محلی در سازمان‌ها	سرمایه‌گذاری در سرمایه اجتماعی پذیرش خطرات احتمالی بروز عقاید گوناگون، مشارکت جوانان و سازمان‌ها در توسعه اقتصادی، افزایش گروه‌های تصمیم‌گیرنده	سرمایه اجتماعی اعتماد، روابط متقابل، ساختار شبکه‌ای، گروه‌های مشارکت، اشتراک هدف، رهبری، جمع‌گرایی، پذیرش راهکارها، تنوع راه‌حل

تغییرات در سرمایه سیاسی	سرمایه‌گذاری در سرمایه سیاسی میزان و حدود وابستگی گروه‌های خواستار توسعه اقتصادی با حکومت مرکزی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای	سرمایه سیاسی حدود سازمان‌های اجتماعی که از حکومت استفاده می‌کنند، توانایی دولت در بهره‌مندی از منابع انباشته
شاخص: افزایش توانایی منابع امنیتی در خصوص مقامات اجتماعی انتخاب‌شده		
اندازه‌گیری: اجتماعات جدید و ارتباطات حکومتی در سطوح مختلف		
تغییرات در سرمایه مالی	سرمایه‌گذاری در سرمایه مالی نوع حمایت‌های منطقه‌ای و خارجی از برنامه توسعه اقتصادی، مکانیسم‌های حمایتی مالی از بدهی به دارایی کشور	سرمایه مالی وضعیت مالیات، عوارض، سرمایه‌گذاری، معافیت، کمک‌های بشردوستانه، اوراق قرضه، فقر
شاخص:اقتصاد متنوع و زنده و پویا اندازه‌گیری: کاهش فقر، توسعه نهادهای حمایتی مالی، توسعه تجاری و بازرگانی و زیربنایی		
تغییرات در سرمایه ساختمانی	سرمایه‌گذاری در سرمایه ساختمانی تلاش‌هایی در راستای ایجاد فعالیت‌های زیربنایی توسعه اقتصادی	سرمایه ساختمانی خانه‌سازی، حمل و نقل، ارتباطات زیربنایی و سخت‌افزاری، ساختمان‌ها، تسهیل‌کننده‌هایی چون آب، برق، تلفن و...
شاخص: اقتصاد متنوع و زنده و پویا اندازه‌گیری: راه‌اندازی مراکزی چون: فرودگاه، آموزشگاه و...		

صورت‌های سرمایه فرهنگی

سرمایه فرهنگی ممکن است ملموس باشد، یعنی به شکل بناها، محل‌ها، مکان‌ها، مناطق، آثار هنری مثل نقاشی‌ها و مجسمه‌ها، مصنوعات و نظایر آنها باشد؛ با این حال سرمایه فرهنگی محدود به میراث فرهنگی ملموس نیست. چنین سرمایه‌ای واجد همان ویژگی‌های ظاهری سرمایه مادی یا انسانی است؛ یعنی مانند سرمایه فیزیکی (مادی) که به وسیله فعالیت انسانی به وجود می‌آید، برای دوره‌ای از زمان می‌پاید، اگر دوام نیابد، می‌تواند از بین برود، به مرور زمان موجب جریانی از خدمات شود، می‌تواند از طریق سرمایه‌گذاری منابع جاری در تولید آن افزایش یابد و معمولاً می‌تواند خرید و فروش شود و دارای ارزش مالی قابل اندازه‌گیری باشد. در واقع می‌توان ارزش فرهنگی آن را ـ خواه به صورت موجودی یا جریان ـ با استفاده از انواع نماگرها تعیین نمود. در عین حال باید اشاره کرد که سرمایه فرهنگی ممکن است ناملموس باشد، یعنی به صورت سرمایه معنوی به شکل ایده‌ها، اعمال، عقاید و ارزش‌هایی باشد که در یک گروه، مشترک است. این صورت از سرمایهٔ فرهنگی مطابق با تفسیر و نگرش سازنده از فرهنگ است. این صورت از سرمایهٔ فرهنگی به شکل آثار هنری از قبیل موسیقی و ادبیات نیز وجود دارد که در زمره کالاهای عمومی است. در این معنا، موجودی سرمایه می‌تواند بر اثر بی‌توجهی از بین برود یا از طریق سرمایه‌گذاری جدید افزایش یابد. این موجودی هم به مرور زمان موجب پیدایش جریانی از خدمات می‌شود. همچنین حفظ سرمایه موجود و هم آفرینش سرمایه جدید از این نوع، نیازمند منابع است.

برای خلاصه کردن بحث، می‌توان هم سرمایه فرهنگی مادی و هم

سرمایه فرهنگی غیرمادی موجود در یک زمان مفروض را به‌عنوان موجودی سرمایه‌ای در نظر گرفت که هم بر حسب شرایط اقتصادی و هم بر حسب شرایط فرهنگی به نوبه خود به عنوان یک دارایی، ارزش‌گذاری می‌شود. این موجودی، موجب پیدایش جریانی از خدمات سرمایه‌ای می‌شود که ممکن است مستقیماً مورد مصرف نهایی قرار گیرد یا ممکن است با دیگر نهاده‌ها ترکیب شود تا کالاها و خدمات بیشتری را تولید نماید که هم ارزش اقتصادی دارد و هم ارزش فرهنگی. ممکن است این کالاها و خدمات، بیشتر خودشان مورد مصرف نهایی قرار گیرند یا به نوبهٔ خود با نهاده‌های بیشتری ترکیب شوند، و به همین ترتیب در هر مرحله از این توالی تولید، ممکن است کالاها و خدمات فرهنگی تولیدشده، به موجودی سرمایه افزوده شوند و سطح یا ارزش آن را در ابتدای دوره بعدی بالا ببرند. به همین منوال، موجودی سرمایه ممکن است به مرور زمان از بین برود و حفظ کردن آن نیاز به صرف منابع داشته باشد. تأثیر خالص همه این جمع و تفریق‌ها از موجودی سرمایه در یک دوره زمانی مفروض، نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری/ سرمایه‌برداری در سرمایه فرهنگی طی آن دوره است که هم بر حسب شرایط اقتصادی و هم بر حسب شرایط فرهنگی قابل اندازه‌گیری است و ارزش اولیه موجودی در ابتدای دوره بعدی را معیّن می‌کند.[1]

اکنون از نزدیک‌تر به ارزش اقتصادی و فرهنگی و رابطه میان آنها، در زمینه سرمایه فرهنگی، نگاه کنیم. یک مورد از سرمایهٔ فرهنگی ملموس تعریف‌شدهٔ پیشین (مانند یک بنای تاریخی) را در نظر بگیرید.

---

۱. نگاه کنید به: تراب‌علی ایزدی، *سیری در سرمایه اجتماعی*، تهران: نشر داریان، ۱۳۸۶. *تراسبی* نیز در تقسیم‌بندی مشابهی سرمایه فرهنگی را به دو صورت طبقه‌بندی می‌کند: ملموس و غیرملموس. بنگرید به: دیوید تراسبی، پیشین، صص ۷۰-۶۸.

این دارایی ممکن است دارای ارزشی اقتصادی باشد که صرفاً از وجود فیزیکی آن به‌عنوان یک بنا (صرف نظر از ارزش فرهنگی آن) ناشی شود؛ ولی ارزش اقتصادی این دارایی می‌تواند، (شاید تا حد زیادی) به دلیل ارزش فرهنگی آن افزایش یابد. بنابراین می‌توانیم یک رابطهٔ علّی مشاهده کنیم: ممکن است ارزش فرهنگی، موجب ارزش اقتصادی شود. بنابراین، برای مثال ممکن است افراد تمایل داشته باشند که برای محتوای فرهنگی تجسم‌یافتهٔ این دارایی، مبلغی را بپردازند که بیشتر از قیمتی است که فقط برای وجود فیزیکی آن می‌پرداختند. به عبارت دیگر، ممکن است یک بنای تاریخی، ارزش فرهنگی (خالص) را مطابق یک یا تعداد بیشتری از معیارهای پیشنهادی قبلی مجسم کند و در عین حال به عنوان یک دارایی، واجد ارزشی اقتصادی باشد که هم از محتوای فیزیکی آن ناشی می‌شود و هم از محتوای فرهنگی آن. ارزش دارایی دیگر شکل‌های سرمایهٔ فرهنگی ملموس را می‌توان به همین ترتیب تفسیر کرد. برای مثال، آثار هنری از جمله نقاشی‌ها ممکن است بخش عمده‌ای از ارزش اقتصادی را از محتوای فرهنگی خود به دست آورند، زیرا ارزش فیزیکی (مادی) خالص آنها (تکه‌هایی از بوم، قطعاتی از چوب) احتمالاً چشم‌پوشیدنی هستند.[1]

از طرف دیگر، سرمایه فرهنگی ناملموس، رابطه متفاوتی میان ارزش فرهنگی و اقتصادی دارد. برای مثال، موجودی (ذخیره) عقاید و آداب و رسوم فرهنگی یا موجودی موسیقی و ادبیات، یا موجودی زبان، ارزش فرهنگی زیادی دارند، ولی هیچ‌گونه ارزش اقتصادی ندارند، زیرا نمی‌توانند به‌عنوان دارایی مورد داد و ستد قرار گیرند، مگر زمانی که حقوق مربوط به عایدات آتی (برای مثال حق امتیاز ادبی یا هنری) خرید

---

۱. ایزدی، *همان*.

و فروش شود. در عوض، این موجودی‌ها موجب پیدایش جریان‌های خدمات می‌شوند که هم ارزش اقتصادی و هم ارزش فرهنگی دارایی‌ها را به وجود می‌آورند. در اینجا نیز بخشی از ارزش اقتصادی چنین جریان‌هایی در چارچوب‌های کاملاً فیزیکی یا مکانیکی وجود دارد، یعنی در قالب کالاهای عمومی که بنا به دلایل کاملاً اقتصادی مورد تقاضا هستند، برای مثال کارکرد فایده‌گرایانهٔ زبان، یا استفاده از موسیقی. ولی در اینجا نیز احتمال دارد که ارزش اقتصادی جریان خدمات حاصل از این دارایی‌های فرهنگی، در اکثر کاربردهایشان، به عنوان نتیجهٔ ارزش فرهنگی آنها زیاد شود.

این بررسی‌ها نشان می‌دهند که میان ارزش فرهنگی و اقتصادی اقلام سرمایهٔ فرهنگی، همبستگی وجود دارد، اما این رابطه به هیچ‌وجه رابطهٔ کاملی نیست.[1]

بوردیو از سه‌گونه سرمایه فرهنگی سخن می‌گوید:

الف ـ متجسّم:[2] که مشتمل بر هر دو گونهٔ مکتسبات آگاهانه و میراث‌بری‌های منفعلانهٔ یک شخص می‌باشد.[3] نکته‌ای که بوردیو بر آن تأکید می‌گذارد، آن است که سرمایه فرهنگی به صورت خودانگیخته (همچون کادو) منتقل نمی‌گردد، بلکه دستامدی است که در طول زمان خود را در یک شخص (شخصیت و نحوه تفکر) مجسّم می‌سازد. بوردیو همچنین از سرمایهٔ زبانی[4] نام می‌برد و آن را نوعی از انواع سرمایهٔ

---

۱. نگاه کنید به: زاهد مدنی، *نگاهی نو به سرمایه دانش: ضرورت قرن ۲۱*، نشر اکابیر، ۱۳۸۶.

2. Embodied

۳. میراث در اینجا، اشاره به ارث‌بری خونی ندارد، بلکه دریافتی‌های یک شخص در طول زمان است که از فامیل و خانواده به صورت جامعه‌پذیری، فرهنگ و سنت کسب می‌نماید.

4. Linguistic Capital

فرهنگی مضمون می‌خواند که یک معنای ارتباط و خودعَرضه داشتن یک فرد را از فرهنگ پیرامون او متبادر می‌سازد.[۱]

ب ـ **عینیت‌یافته:**[۲] که سرمایه‌های فرهنگی است که به صورت اعیان فیزیکی به تملک درآمده است (مانند ابزارهای اندازه‌گیری علمی یا آثار هنری).

ج ـ **نهادینه‌شده:**[۳] گونه‌ای سرمایه فرهنگی است که اغلب به صورت اعتبارها یا کیفیات علمی یک فرد شناخته می‌شود. بوردیو از دامنهٔ سرمایه فرهنگی نهادینه‌شده مثال می‌زند و می‌گوید وجود این سرمایه، باعث می‌شود که تبدیل سرمایه فرهنگی به سرمایه اقتصادی (به واسطه خدمت اکتشافی که به فروشندگان می‌دهد تا سرمایه خود را به خوبی توصیف کنند و به خریداران می‌دهد تا نیاز سرمایه‌ای خود را به خوبی تبیین نمایند) با سهولت بیشتری صورت پذیرد.[۴]

در خصوص سرمایه فرهنگی عینیت‌یافته، باید گفت که این نوع از سرمایه فرهنگی چند خصوصیت دارد که فقط در رابطه با سرمایه فرهنگی در شکل مضمون (یا شامل) آن به تعریف درمی‌آید. سرمایهٔ فرهنگی که به شکل اشیاء مادی و رسانه‌هایی چون نوشته‌ها، نقاشی‌ها، بناهای تاریخی و ابزارها عینیت پیدا می‌کند، در حالت مادیت خود قابل انتقال است. برای مثال، مجموعه‌ای از تابلوهای نقاشی را می‌توان درست همانند سرمایه اقتصادی (اگر نگوییم بهتر از آن، زیرا انتقال سرمایه در

---

۱. بنگرید به:

P. Bourdieu and J. C. Passeron, *Reproduction in Education, Society, and Culture*, London: Sage Publications Inc. 1990.

2. Objectified

3. Institutionalized

4. P. Bourdieu, *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*, Cambridge: Harvard University Press, 1977, p. 42.

اینجا نهانی‌تر است) منتقل کرد. در واقع کالاهای فرهنگی را می‌توان هم به طور مادی به تملک درآورد (که مستلزم سرمایه اقتصادی است) و هم به طور نمادین (که مستلزم سرمایه فرهنگی است). این بدان‌معناست که مالک ابزار تولید باید راهی بیابد که یا سرمایه مضمون را که پیش‌شرط یک مالکیت مشخص است از آن خود کند یا خدمات صاحبان این سرمایه را.

در زمینه تعاملات سرمایه فرهنگی نظراتی وجود دارد که در ادامه به شماری از آنها اشاره می‌شود:

الف ـ سوروکا (۲۰۰۴) می‌نویسد: «کسب سرمایه فرهنگی ضروری است، اما شرط کافی برای داشتن سطح بالایی از سرمایه اجتماعی نیست»؛ اما همان‌طور که دیدیم، بوردیو (۱۹۸۶) اظهار می‌دارد همه اشکال سرمایه به هم وابسته‌اند؛ به عنوان مثال، سرمایه اجتماعی می‌تواند به سرمایه اقتصادی تعبیر شود، اگر پیوندهای شخصی به یک تاجر، جهت بستن یک قرارداد مهم کمک کند. سرمایهٔ اجتماعی می‌تواند به سرمایه فرهنگی تعبیر شود، اگر آگاهی و شناخت شخص، او را برای مثال با جهان تئاتر آشنا سازد. با این حال، سرمایه فرهنگی برعکسِ سرمایه اقتصادی نمی‌تواند به ارث برده شود و یا به صورت خیلی ملموس در تصرف و مالکیت فرد باشد، بلکه به طور ضمنی و طی فرایند جامعه‌پذیری انتقال پیدا می‌کند. به عبارت اُخری می‌توان گفت سرمایه فرهنگی دائماً خود را بازتولید می‌کند. آزاده (۱۳۷۹) می‌نویسد: «بدین ترتیب اگرچه افراد در طول زندگی خود، دائماً مجهز به ابعاد فرهنگی جدیدی می‌شوند که به گونه‌ای آزادانه از بین تجربیات مطلوب برمی‌گزینند، ولی این انتخاب‌ها تنها از بین جنبه‌هایی از فرهنگ صورت می‌گیرد که با جهت‌گیری و عادات وی منطبق باشد. بنابراین تنها چیزهایی را می‌آموزند که شبیه عادات و سلایق آنان می‌باشد و تغییر

چندانی در سرمایه فرهنگی آنان ایجاد نمی‌کند.»[1]

ب ـ با عطف نظر به ابعاد مادی سرمایه فرهنگی، مصرف کالاها و فرآورده‌های فرهنگی می‌تواند به‌عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی این سرمایه می‌باشد. کالاهای فرهنگی شامل آن دسته از کالاها خواهد بود که تعریف‌کنندهٔ شیوه متمایزی از زیست می‌باشد و لذا دربرگیرنده اندیشه ویژه‌ای نیز خواهد بود. ازاین‌رو می‌توان به مصرف مدل‌های پوشش، وسیله‌های تزئینی بدن، رفتن به فضاهای منتشرکننده تفکری ویژه همچون قهوه‌خانه‌ها، سینماها، فرهنگسراها، سالن‌های ورزشی، کتابخانه‌ها، مساجد و دیگر فضاهای معروف به اماکن فرهنگی اشاره کرد.

ج ـ کالاهای فرهنگی به دلیل برخورداری از بار نمادین بسیار قدرتمند می‌توانند طبقه‌بندی و سلسله‌مراتبی بودن اعضای جامعه را در فضاهای تعاملی اجتماعی مشخص سازند. زمانی که نسبت تقاضا و برآورده شدن مصرف این نوع از کالاهای فرهنگی در اعضایی از جامعه بالا رفت، می‌توان گفت این افراد دارای سرمایه اجتماعی بالاتری می‌باشند. تهیه کردن کالاهای فرهنگی، سرمایه مادی را می‌طلبد. اما قطع نظر از بُعد مادی سرمایه فرهنگی، بُعد عینی ـ ذهنی آن را می‌توان در انواع مهارت‌ها مشاهده نمود. از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی هرچه تعداد و کیفیت مهارت‌های یک فرد بیشتر باشد، جایگاه و موقعیت اجتماعی او نیز افزایش می‌یابد؛ چرا که افراد بیشتری برای برخورداری و رفع نیاز به وی رجوع خواهند کرد و او خواهد توانست فضای ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد و شروع به آفرینندگی در شیوه‌های مخصوص به خود در میدان فعالیت‌های فرهنگی نماید. در عین حال، کسب

---

۱. نگاه کنید به: محمد کیاسی، *بررسی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری اعتماد اجتماعی*، تهران: نشر بام روز، ۱۳۸۷، ص ۴۵.

مهارت‌ها (در اکثر موارد) نیاز به مصروف داشتن زمان و منابع اقتصادی دارد که چه بسا، بسیاری از آن محروم باشند و نتوانند آنها را کسب نمایند.

د ـ بُعد ذهنی سرمایه فرهنگی شامل دانش، اطلاعات و فایل‌هایی در ذهن می‌باشد که می‌تواند به طور مستقل و بدون توسل به سرمایه‌های فرهنگی مادی دست به آفرینش و ایجاد شیوه‌های جدیدی در روند زندگی جمعی بزند و یا حداقل با در دست داشتن خزانهٔ اطلاعاتی در مواقع حساس و یا موقعیت‌هایی که برای آن، واکنش از قبل تعریف‌شده‌ای، تعیین نگردیده است، اقدام به واکنشی مناسب و یا با هزینه کم بنماید.

هـ ـ چرخش کنونی سرمایه‌های فرهنگی به سوی بُعد اطلاعاتی آن لزوم ایجاد ارتباطات بسیار گسترده را نشان می‌دهد. کنشگران اجتماعی تنها با افزایش دایرهٔ فعالیت‌ها و افزایش محدودهٔ شبکه‌های ارتباطی است که می‌توانند به تولیدکنندگان دانسته‌ها دست یابند. البته پیش‌شرط و پیش‌نیاز سرمایه‌های فرهنگی معنوی، تهیه و تدارک سرمایه‌های فرهنگی مادی است. به عبارت دیگر، همان لوازم معیشت پایدار است که رویکرد «توسعه انسانی» سازمان ملل متحد آنها را شامل «درآمد»، «سواد» و «بهداشت و سلامتی» می‌داند.[1]

و ـ بوردیو و پاسرون در تحقیقی که مبتنی‌بر فرض عدم تساوی سرمایه فرهنگی نزد افراد، چنین نتیجه‌گیری کردند که نابرابری فرهنگی فقط با بررسی رفتار و اعمال فرهنگی مقدور برای افراد و گروه‌ها مشخص می‌شود. از دیدگاه این دو، تئاتر رفتن، مجله و روزنامه خواندن، سینما رفتن، دوربین عکاسی داشتن و امثال آن می‌تواند به عنوان نشانه‌ها

---

۱. ایزدی، *همان*.

و امکانات سرمایه فرهنگی به شمار آید؛ امکاناتی که به طور یکسان در دسترس همه نیست. بوردیو در تحقیقی که در سال ۱۹۶۶ درباره بازدیدکنندگان موزه‌های اروپا انجام داد، نوشت که علاقه به هنر و کیفیت دلبستگی به آثار هنری، ارتباط نزدیکی با موقعیت و امکانات خانوادگی و طبقاتی افراد دارد.[1]

وقتی یک کارگر نمایشگاه نقاشی را تماشا می‌کند، غالباً نیاز به یک راهنما دارد که برای او تابلوها و سبک‌ها و ریزه‌کاری‌ها را توضیح دهد، ولی یک تحصیل‌کرده نیازی به راهنما ندارد. وی نتیجه می‌گیرد کشش و علاقه افراد و گروه‌ها از منبع و میراثی بهره می‌گیرد که مانند یک سرمایه اختصاصی و خانوادگی حفظ شده است. سرمایه اجتماعی مانند گروه همفکران سیاسی و اجتماعی، گروه دوستان و هم‌کلاسان قدیم، گروه هم رزمان و امثال آن در شمار عوامل تشکیل‌دهنده سرمایه فرهنگی است. در سرمایه‌گذاری فرهنگی، کاری که دولت برای آموزش نظریه‌ها و تکنیک‌ها در مدارس و دانشگاه‌ها می‌کند، همانند سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، قسمتی از ثروت و ذخیره مملکت محسوب می‌شود که افراد به‌عنوان تولیدکننده و مصرف‌کننده به آن دسترسی دارند.[2]

درنگی در نسبت سرمایه اجتماعی و فرهنگی

همان‌طور که گذشت، دو مضمون سرمایهٔ اجتماعی و سرمایهٔ فرهنگی توسط پوتنام و بوردیو مطرح شد و به عبارت دیگر هرکدام از منظری، به آن پرداختند و به همین جهت، همپوشانی‌هایی را نیز از جانب این دو در قبال تعریف این دو گونه سرمایه شاهد هستیم. با این حال، ضروری به نظر می‌رسد تا تدقیق بیشتری از این تعاریف صورت بپذیرد و

---

۱. روح‌الامینی، *همان*، ص ۱۱۶.

۲. *همان*، ص ۱۱۷.

مرزبندی‌های روشن‌تری از این دو به دست داده شود.

همان‌گونه که *لوئیجی گیزو*[1] و همکاران نشان داده‌اند، کانونی‌ترین مؤلفه‌ای که در تعریف سرمایه اجتماعی شاهد هستیم، مسئله اعتماد است. گیزو و همکاران با عطف توجه به این مؤلفه ـــ به‌عنوان بنیادی‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی ـ نشان داده‌اند که چگونه فقدان این عنصر، منجر به عقب‌ماندگی اقتصادی در بخش جنوبی ایتالیا در مقایسه با بخش شمالی آن شده است. آنان ترس از معاملات غیرنقدی، اصرار بر معاملات نقد، نگرانی از تبادل چک و دیگر ابزارها و اسناد مالی، کم بودن اعتبار افراد و مؤسسات و... را محصول فقدان اعتماد اجتماعی، و ریشه اقتصاد عقب‌مانده‌تر جنوب ایتالیا را در همین نکته دانسته‌اند. آنان در مقدمه تحقیق خود به گفته‌ای از *آرو*[2] (اقتصاددان) اشاره می‌کنند که می‌گوید: «به نحو اجتناب‌ناپذیری قائل به این هستم که عقبگرد اقتصادی هر جامعه در دنیای امروز، با فقدان اعتماد متقابل آحاد آن جامعه، توضیح دادەشدنی است.»[3] محققان مذکور همچنین به تعبیری از وی تحت عنوان «فامیل‌گرایی غیراخلاقی» اشاره می‌کنند که منعکس‌کننده اعتماد زیاد در داخل طایفه، قوم یا فامیل خودی است (و پارتی‌بازی‌های آن‌گونه را به دنبال دارد) و بی‌اعتمادی در خارج از این دایره را منعکس می‌سازد. لوئیجی گیزو با قبول فاکتورهایی که پوتنام از سرمایه اجتماعی می‌دهد (مانند مشارکت در مؤسسات مردم‌نهاد، مشارکت در انتخابات‌ها، نسبت روزنامه‌خوان‌ها، تعداد مؤسسات خیریه و...). نهایتاً با یک کار آماری جالب نشان داده که نقش این عامل بر عقب‌ماندگی اقتصادی،

1. Luigi Guiso
2. Arrow
3. Kenneth, Arrow, "Gifts and Exchanges", in: *Philosophy and Public Affairs*, 1979, pp. 343-362.

قاطع است. یک عامل مشخص که توجه این محققان را به خود جلب نموده، کاسته شدن اعتماد و کاهش چرخش اقتصادی منطقه جنوب ایتالیاست.[1]

بوردیو وقتی از سرمایه اجتماعی سخن می‌گوید، به امتیازات و فرصت‌هایی اشاره می‌کند که از رهگذر عضویت مردم در اجتماعات به دست می‌آید؛[2] که نسبت به تعریفی که پوتنام به دست می‌دهد، دامنه محدودتری را می‌پوشاند. اما در تعریف سرمایه فرهنگی، بوردیو در درجه نخست به معلومات کسب‌شده مانند با فرهنگ بودن، دست داشتن در حوزه خاصی از دانش و... اشاره دارد و در درجهٔ بعد به عینیت‌یافته‌های فرهنگی مانند اموال فرهنگی از قبیل تابلوها، کلکسیون‌های مختلف، اجناس عتیقه و... و نهایتاً به اَشکال نهادینه‌شده مانند مدارک تحصیلی و موقعیت‌های شغلی همچون معلم، پزشک، کشیش، شهردار و... می‌پردازد. البته شکل اخیر سرمایه فرهنگی است که می‌تواند سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و نمادین را با خود به همراه بیاورد و بعضاً شکل سوداگرانه‌اش مورد انتقاد جدی قرار گرفته است.

نگاه اسمیت به سرمایه فرهنگی، متوجه منش عادتی آن است و آن را شامل ابعادی همچون: دانش عینی درباره هنرها و فرهنگ، سلیقه‌ها و ترجیحات فرهنگی ویژگی‌های صوری (مانند داشتن مدارج دانشگاهی و گذراندن آزمون‌های موسیقی)، مهارت‌ها و بلد بودن فرهنگی (مانند

---

۱. نگاه کنید به:

L. Guiso, P. Sapienza, L. Zingales, *The Role of Social Capital in Financial Development*, www.faculty.chicagobooth.edu/finance/papers/trust.pdf. Retrieved: Oct 29, 2009.

2. Bourdieu, The Forms of Capital, *Ibid.*, p. 249.

توانایی نواختن آلات موسیقی) و توانایی تمیز و تشخیص «خوب» و «بد» می‌داند.

بوردیو سرمایه فرهنگی را بعدی از یک منش عادتی گسترده‌تری می‌بیند که بازتابانندهٔ محل اجتماعی صاحب آن سرمایه است. وی در یک پژوهش نشان می‌دهد طبقات و گروه‌های شغلی خاصی در جامعه فرانسه (از قبیل کارگران، دانشگاهیان، تکنسین‌ها) گرایش به سلایق متمایزی در موسیقی، هنر، غذا و غیره دارند. این گفته، مؤید نظر وی است مبنی بر اینکه سرمایه فرهنگی (که سلیقه تنها یکی از شاخص‌های آن است) به وسیله محل اجتماعی شکل می‌گیرد. در عین حال بوردیو استدلال می‌کند که گروه‌های نخبه تعیین می‌کنند چه چیزی پذیرفتنی یا سرمایه فرهنگی باارزش است و چه چیزی بی‌ارزش است.

در اینجا موضوع مهم، نحوه و چرایی برتری دادن به «فرهنگ والا» در برابر فرهنگ مردمی است، آن هم از راه تمایزگذاری میان امر باارزش و امر مبتذل. از نظر اسمیت، گروه‌های نخبه با تعریف مشروع و نامشروع، ارزش مهارت‌ها و دانش خاص خودشان را محفوظ نگه می‌دارند و از این طریق منزلت یا شأن خود را تحکیم می‌بخشند. فرهنگ والا که پالوده، روشنفکرانه، پایدار و جدی است در تقابل با فرهنگ مردمی (که مبتذل و زودگذر است) قرار می‌گیرد.[1]

دقت در تعاریف سرمایه‌های پیش‌گفته، مؤدی به این است که اول، سرمایه اجتماعی عمدتاً در پیوندهای اجتماعی و به طور مشخص در اعتماد اجتماعی تجلی و بروز پیدا می‌کند و تأثیرات آن در توسعه اقتصادی، بسیار تعیین‌کننده است. دوم اینکه ما مجاز هستیم تا به تأسی از شیوه کار بوردیو، سرمایه اجتماعی را در سه شکل مضمون، عینی و

---

۱. فیلیپ اسمیت، *درآمدی بر نظریهٔ فرهنگی*، ترجمه: حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۴.

نهادینه‌شده نیز در جامعه بیابیم و تعاریفی از آنها به دست بدهیم؛ و سوم، در تعریف سرمایه فرهنگی، نخست اینکه از جنبه سلبی بهتر است آن را از ابعادی همچون سلایق، خالی کنیم (چرا که دچار بی‌معیاری می‌شویم، ضمن آنکه دلیلی برای مبنا قرار دادن سلایق لایه‌های فرادست جامعه به‌عنوان سرمایه‌های بالاتر فرهنگی در اختیار نداریم) و دوم اینکه از جنبه ایجابی بهتر است آن را در ظرفیت‌ها، هنجارها و توانش‌های معقول فرهنگی افراد و جوامع، خلاصه کنیم. این نحوه نگرش، ما را از گم‌گشتگی در تعاریف و بازشناسی مؤلفه‌ها، مانع می‌گردد.

سرمایه اجتماعی و تعلیم و تربیت

عطف توجه به مفهوم سرمایه فرهنگی، این امکان را به وجود آورده است تا دستاورد آموزشی نابرابر کودکان برخاسته از طبقات متفاوت اجتماعی تبیین شود؛ آن هم با ارتباط برقرار کردن میان توفیقات دانشگاهی و توزیع سرمایه فرهنگی در بین طبقات و اقشار اجتماعی. این نقطه عزیمت، گسستی بود بر پیش‌داوری‌های ذاتی عرف عام که توفیق یا ناکامی تحصیلی را معلول استعدادهای طبیعی می‌داند. مطالعات بیکر (۱۹۶۴) و همکارانش درباره ارتباط میان قابلیت تحصیلی و سرمایه‌گذاری دانشگاهی نشان داد آنان آگاهی ندارند که قابلیت یا استعداد، خود محصول سرمایه‌گذاری بر روی سرمایه فرهنگی است.

تعجبی ندارد که بیکر و همکارانش وقتی می‌کوشیدند تا فواید سرمایه‌گذاری آموزشی را ارزیابی کنند، کاری از دستشان برنمی‌آمد، جز اینکه سوددهی هزینه‌های آموزشی برای جامعه را در کلیت آن (نرخ بازدهی اجتماعی) یا فایده اجتماعی آموزش را از طریق سنجش تأثیرات

آن بر بهره‌وری ملی محاسبه کنند. این تعریفِ نوعاً کارکردگرایانه از کارکردهای تعلیم و تربیت، سهم و نقشی را که نظام آموزشی در بازتولید ساختار اجتماعی ادا می‌کند، نادیده می‌گیرد. از جمله، از این واقعیت غفلت می‌کند که بازده آموزشی، به عمل آموزشی برخاسته از سرمایه‌گذاری فرهنگی مصروفه به وسیله خانواده بستگی دارد و این دستاورد مهمی است که ملهم از بسط نظریه سرمایه فرهنگی به دست می‌آید و می‌تواند برای مسئولان و برنامه‌ریزان توسعه، جالب توجه باشد.

فرجام

۱. مضامین و نظریه‌های سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی که توسط پوتنام و بوردیو ارائه شده‌اند، افق‌های نوینی را در امر توسعه و به‌ویژه در فراهم آوردن بنیان‌های عدالت اجتماعی گشوده‌اند. این رویکردها به‌خصوص بر نقش و اهمیت این سرمایه‌ها تأکید ویژه می‌گذارند.

۲. دیدگاه‌های مطروحه، مؤید این معنا هستند که انواع سرمایه‌ها اعم از اقتصادی (متشکل از سرمایهٔ بازار، سرمایهٔ فکری و سرمایهٔ دانشی) اجتماعی، فرهنگی و نمادین، همانند انواع انرژی‌ها در حوزه فیزیک و مهندسی، قابل تبدیل به یکدیگر می‌باشند.

۳. پوتنام و بوردیو، سرمایه اجتماعی را متشکل از منابعی می‌دانند که بر عضویت در تشکل‌ها، روابط و شبکه‌های تأثیرگذار مبتنی است. بوردیو ضمن تقسیم سرمایه فرهنگی به اَشکال مضمون، عینیت‌یافته و نهادینه‌شده، در درجه نخست به معلومات کسب‌شده (مانند فرهنگ‌مندی، برخورداری از دانش در حوزه‌های خاص و...) اشاره می‌کند. با این حال وقتی از تبدیل سرمایه‌ها به یکدیگر سخن می‌گوییم، رویکرد درست آن است که در تدقیق و شفاف‌سازی

مرزبندی‌های این سرمایه‌ها بکوشیم.

۴. دقت در تعاریف سرمایه‌های پیش‌گفته مؤدی به این است که اول، سرمایه اجتماعی عمدتاً در پیوندهای اجتماعی و به طور مشخص در «اعتماد اجتماعی» تجلی پیدا می‌کند و تأثیرات بسیار تعیین‌کننده‌ای بر روند توسعه دارد (که البته ما هر روز شاهد ضعف بیشتر آن در جامعه خود می‌باشیم). دوم، در تعریف سرمایه فرهنگی از جنبه ایجابی بهتر است آن را در هنجارها و توانش‌های فرهنگی و دانشی افراد و جوامع، ردیابی کنیم.

۵. عطف توجه به مفهوم سرمایه فرهنگی، این امکان را پدید آورده تا بتوان شناخت بهتری نسبت به بی‌عدالتی‌های حوزه تعلیم و تربیت به دست آورد. این توجه، منعکس‌کننده این نکته حیاتی است که بازده آموزشی به عمل آموزشی برخاسته از سرمایه اجتماعی مصروفه توسط خانواده بستگی دارد.

۶. درباره کارکردهای سرمایه فرهنگی باید گفت اولاً کسب مشروعیت از طریق بقیهٔ سرمایه‌ها منوط به تبدیل شدن آنها به سرمایه فرهنگی است؛ یعنی کسی که به واسطه سرمایه فرهنگی منزلت دارد، می‌تواند روایت و برداشت خود را از دنیای اجتماعی بر دیگران تحمیل کند. ثانیاً داشتن سرمایه فرهنگی بدان‌معناست که فرد می‌تواند خود را از الزامات زندگی روزمره جدا کند و نوعی گزینش دلخواه در عرصهٔ فرهنگ انجام دهد. به بیان خود بوردیو، «زیبایی‌شناسی محض، از اخلاق یا همان خلق و خوی فاصله گرفتن گزینشی از الزامات دنیای طبیعی و اجتماعی منشأ می‌گیرد»؛ و درباره اثرات کمبود سرمایه فرهنگی باید گفت: از دیدگاه انسان‌شناسی مخرب‌ترین کمبود سرمایه (در مقایسه فقدان سرمایه‌های محیطی، فیزیکی، مالی)، کمبود سرمایه‌های اجتماعی ـ فرهنگی و به تعبیری انسان‌شناسانه‌تر، سرمایه انسانی می‌باشد.

۷. میزان مصرف کالاها و فرآورده‌های فرهنگی به‌عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی تعیین سرمایه فرهنگی می‌باشد. کالاهای فرهنگی شامل آن دسته از کالاها خواهد بود که تعریف‌کنندهٔ شیوهٔ متمایزی از زیست هستند و لذا دربرگیرنده اندیشه ویژه‌ای نیز می‌باشند. می‌توان به مصرف مدل‌های پوشش، وسیله‌های تزئینی، داشتن ابزارها و تکنولوژی‌ها (وسایل خانگی، وسیله‌های ارتباطی و...)، رفتن به فضاهای منتشرکننده افکار (سینماها، فرهنگسراها، قهوه‌خانه‌ها، سالن‌های ورزشی، کتابخانه‌ها و دیگر فضاهای معروف به اماکن فرهنگی و یا اماکن دینی و مذهبی مانند مساجد، مراکز زیارتی، حسینیه‌ها) و امثال آنها اشاره کرد. کالاهای فرهنگی به دلیل داشتن بار نمادین بسیار قدرتمند، می‌توانند طبقه‌بندی و سلسله مراتبی بودن اعضای جامعه را در فضاهای تعاملی اجتماعی مشخص سازند. زمانی که نسبت تقاضا و مصرف این نوع از کالاهای فرهنگی در اعضایی از جامعه بالا رفت، می‌توان گفت این افراد دارای سرمایه بالاتری می‌باشند. در عین حال تهیه کردن برخی از کالاهای فرهنگی، سرمایه‌های مادی را می‌طلبد. طبقات کم‌درآمد اجتماع به دلیل کمبود سرمایه‌های مادی نمی‌توانند شماری از کالاهای فرهنگی را به دست آورند.

۸. در ابعاد عینی ـ ذهنی، سرمایه فرهنگی را می‌توان در انواع مهارت‌ها ردیابی کرد. از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، هرچه تعداد (فراوانی تجمعی) و کیفیت مهارت‌های یک فرد بیشتر باشد، جایگاه و موقعیت اجتماعی او نیز افزایش می‌یابد؛ چرا که افراد بیشتری برای برخورداری و رفع نیاز به وی رجوع خواهند کرد و او خواهد توانست فضای ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد و شروع به آفرینندگی در شیوه‌های مخصوص به خود در میدان فعالیت‌های فرهنگی کند. در این مورد نیز کسب مهارت‌ها (در اکثر موارد) نیاز به هزینه کردن زمان و

منابع اقتصادی دارد که طبقات کم‌درآمد از آن محروم‌اند و لذا نمی‌توانند درصدد کسب آنها برآیند.

بُعد ذهنی سرمایهٔ فرهنگی شامل دانش، اطلاعات و فایل‌هایی در ذهن می‌باشد که می‌تواند به طور مستقل و بدون توسل به سرمایه‌های فرهنگی مادی، دست به آفرینش و ایجاد شیوه‌های جدیدی در روند زندگی جمعی بزند و یا حداقل با در دست داشتن خزانه اطلاعاتی در مواقع حساس یا تنش‌زا و یا موقعیت‌هایی که برای آن واکنش از قبل تعریف‌شده‌ای، تعیین نگردیده است، اقدام به واکنشی مناسب و یا با هزینه بسیار کمی کند. چرخش کنونی سرمایه‌های فرهنگی به سوی بُعد اطلاعاتی آن، لزوم ایجاد ارتباطات بسیار گسترده را نشان می‌دهد. کنشگران اجتماعی تنها با افزایش دایره فعالیت‌ها و افزایش محدوده شبکه‌های ارتباطی است که می‌توانند به تولیدکنندگان دانسته‌ها دست یابند. در این مورد نیز به دلیل فقر در انواع سرمایه‌ها نزد طبقات کم‌درآمد و نبود مراکز و افراد درگیر در شبکه‌های جدید اطلاعاتی در محله‌های آنان، افراد از این بُعد ذهنی سرمایه فرهنگی نیز محروم می‌مانند و به این ترتیب محرومیت از سرمایه‌های فرهنگی مادی آغاز می‌شود و سرمایه‌های فرهنگی معنوی را نیز دربرمی‌گیرد.

آنچه حتی ممکن است از اطلاعات نیز تأثیرگذارتر باشد، عدم دسترسی به تجارب دیگر انسان‌ها از دیگر جوامع، از زندگی یا تجارب زیسته[1] است؛ یعنی محرومیت از درک «فرهنگ‌های دیگر» که در داخل خود، اندیشه‌ها، اندوخته‌ها و نهایتاً سرمایه‌های مادی و معنوی فراوانی دارند.

تنها با فراهم کردن سرمایه‌های فرهنگی معنوی (اگرچه بسیار هم

1. Lived Experiences

اهمیت دارند) نمی‌توان طبقات کم‌درآمد را از این سرمایه بهره‌مند ساخت، چرا که تهیه و تدارک سرمایه‌های فرهنگی مادی یا به عبارتی، لوازم معیشت پایدار نقش پیش‌نیاز را در رویکرد «توسعه انسانی»، (شامل «درآمد»، «سواد» و «بهداشت و سلامتی») ایفا می‌کند.

بایستگی آموزش مهارت‌های زندگی در آموزش و پرورش

آموزش مهارت‌های زندگی، بحثی است که نه تنها در بین متولیان آموزش و پرورش بلکه در بین دست‌اندرکاران امور اجتماعی، فرهنگی و بهداشت روانی جامعه نیز جایگاه یافته است و هرازگاهی اخبار یا تحلیل‌هایی در خصوص آن ارائه می‌گردد.

طرح آموزش مهارت‌های زندگی، نخستین‌بار در سال ۱۳۸۳ با تلاش برخی دست‌اندرکاران وزارت آموزش و پرورش و همکاری برخی دستگاه‌های دیگر به اشکالی در مناطق مختلف کشور اجرا شد، ولی بعدها به دلایلی از جمله فقدان تطبیق این نوع آموزش‌ها و روش‌ها (که گفته می‌شد عمدتاً از روش زندگی غربی اقتباس شده است) با فرهنگ عمومی جامعه ایرانی مورد نقد قرار گرفت. تردیدی نیست که روش‌های عرضه‌شده در هر کشور نباید صرفاً مبتنی بر الگوهای وارداتی و بدون توجه به نیازهای اجتماعی داخلی عرضه گردد. با این حال تجربه نشان داده است (به‌ویژه در حوزه آموزش و پرورش) اعمال سلیقه‌ها، برداشت‌های شخصی و گرایش‌های فرهنگی و حتی اقتصادی افراد و در پیش گرفتن رفتارهای غیرکارشناسی که برخی شاخص‌های مؤثر را نادیده می‌انگارند، پیامدهای نگران‌کننده‌ای به همراه داشته است. تجربه مخالفت‌ها و یا موافقت‌ها با طرح‌های

پیشین آموزش و پرورش (مانند آموزش جهانی جمعیت)، یا طرح سومین مطالعه بین‌المللی ریاضیات و علوم و همچنین طرح موسوم به ABC در آموزش و پرورش نشان داد که تا چه حد تمایلات، نگرش‌ها و برداشت‌های شخصی از مسائل آموزش مدرن، در نتایج پروژه‌ها مؤثر بوده است.

آموزش مهارت‌های زندگی (فارغ از آنکه در ایران چگونه تدریس شده و یا می‌شود) در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته و یا درحال‌توسعه با عناوین مختلف و به روش‌های گوناگون تدریس می‌شود. این آموزش‌ها برآمده از نیازهای اجتماعی دوران حاضر (به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی)، توجه به روش‌های جدید آموزش مدرن و انتظارات جدید از آموزش و پرورش رسمی است. با گسترش آموزش رسمی و انتظار از آن به عنوان نهادی که عهده‌دار تربیت کودکان و نوجوانان است، آموزش و پرورش مسئول انباشت دانش و تربیت آحاد جامعه گردید، تا آن میزان که افراد بتوانند بر چالش‌های فراروی خود، غلبه نمایند.[1] این وظیفه با رشد و گسترش روانشناسی تربیتی و روانشناسی شناختی[2] و کاربرد گسترده آنها در نظام آموزشی، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت.[3]

به‌رغم نقش مهم مدرسه و خانواده در دوران کودکی و نوجوانی، با

---

۱. صندوق کودکان سازمان ملل متحد (UNICEF) نیز به این مقوله توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد و پرداختن به ابعاد مختلف آموزش مهارت‌های زندگی را پیگیری می‌نماید.

2. Cognitive Psychology

۳. آموزش مهارت‌های زندگی نه تنها بر تجربه صرف که بر فلسفه تعلیم و تربیت استوار است. برخی از دیدگاه‌های مرتبط با این بحث را می‌توان در نظریه‌های بازسازی اجتماعی و یا دیدگاه‌های افرادی که مدارس مسئله‌محور را مطرح می‌کنند، جست‌وجو نمود. برای اطلاع بیشتر از این دیدگاه‌ها نگاه کنید به:
جرالد ال گوتک، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمدجعفر پاک‌سرشت، تهران: سمت، ۱۳۸۴.

رشد فرد، تعاملات اجتماعی وی نیز بیشتر می‌شود و تأثیرپذیری وی محدود به خانواده و یا مدرسه نمی‌گردد. اکنون نقش همسالان در کنار نقش خانواده و یا مدرسه با واسطه‌های دیگری مانند تلویزیون و ماهواره، شبکه اینترنت و ارتباطات نوین و بازی‌های کامپیوتری و ویدیویی و نظایر آن تقسیم شده است و با رشد فرد، نقش دوستان و محیط اجتماعی نیز پررنگ‌تر می‌شود. اگرچه تأثیرات خانواده و مدرسه به دلیل مقطع تأثیر، نسبتاً پردوام و در مقایسه با واسطه‌های دیگر، پایدار هستند؛ با این حال نباید تأثیرات واسطه‌های تربیتی فوق را اندک انگاشت و لازم است کودکان را در برابر آسیب‌های واسطه‌های مذکور (که به دلیل ماهیتشان، امکان نظارت دقیق و یا کامل بر آنها وجود ندارد) آگاه و توانمند ساخت.

به اعتقاد برخی محققان، امروز عوامل مختلفی بر ایجاد و شیوع اختلالات روانی و همچنین ترغیب به رفتارهای ناهنجار از جمله اعتیاد در نوجوانان و جوانان نقش دارند. این محققان، عوامل مؤثر بر این روند را به چهار دسته اصلی: خُرده‌سیستم، سیستم میانی، سیستم‌های بیرونی و سیستم‌های کلان تقسیم می‌کنند. در این تقسیم‌بندی، خُرده‌سیستم‌ها شامل روابط پیچیده میان فرد و محیط مستقیم وی می‌گردد. خانواده، همسایگان و حتی مدرسه برای یک فرد جوان و یا نوجوان، در این چارچوب جای می‌گیرد. سیستم میانی، عبارت است از شبکه ارتباطی میان خُرده‌سیستم‌های گوناگون یک فرد. یک خُرده‌سیستم و یک سیستم میانی، ممکن است در دو سوی مخالف حرکت کنند؛ به طور مثال ارزش‌های والدین با گروه همسالان مطابقت نکند. در این صورت ارزش‌ها می‌توانند حاصل چالش بین این دو گروه و یا برآیند این دو مختلف‌الجهت باشند. سیستم‌های بیرونی از دید محققان، عبارت است از سیستم‌های واسطه‌ای و میانی که ساختارهای اجتماعی رسمی و

غیررسمی مشخص دیگری را دربرداشته باشند. این ساختارها وضعی را که فرد در حال رشد در آن قرار دارد، شامل می‌شود. نوجوان، مستقیماً در تصمیم‌گیری‌های سیستم بیرونی شرکت نمی‌کند، اما تصمیم‌گیری این سیستم‌های بیرونی، اثرات مستقیم و غیرمستقیم (از طریق والدین و مدرسه) بر نوجوان دارد. رسانه‌های گروهی، مراکز مذهبی، سازمان خدمات اجتماعی و غیره مثال‌هایی از مؤسسات اجتماعی‌اند که بخشی از سیستم‌های بیرونی را به وجود می‌آورند. سیستم‌های کلان نیز شامل یک زیربنای فرهنگی وسیع است که بنیان ساختار نهادهای یک جامعه را شکل می‌دهد.

توجه به هر چهار سیستم مطروحه نشان می‌دهد نقش مدرسه تا چه اندازه در پیوند تعاملی با سیستم‌ها و در نتیجه برای دانش‌آموز مهم است. به عبارت بهتر، به‌رغم حضور رسانه‌های پُرقدرت، جانشین شدن برنامه‌های کامپیوتری و بازی‌های ویدیویی به جای بازی و ارتباط با گروه‌های همسال و...، همچنان مدرسه از اهمیت زیاد در انتقال ارزش‌ها برخوردار است. اگر ارزش‌ها و هنجارهای فرد را متأثر از چهار عامل مهم خانواده، دوست، مدرسه و محیط اجتماعی بدانیم، نقش مدرسه در دوران نوجوانی و جوانی در انتقال ارزش‌ها و هنجارها و تأثیر آن بر سایر متغیرهای تأثیرگذار بر محیط کودک و یا نوجوان، کاملاً مشخص و بارز است؛ نقشی که در شرایط فعلی زندگی و ارتباط کمتر پدر و مادر با فرزند، حتی پُررنگ‌تر از همیشه است.

شیوع افسردگی در بین دانش‌آموزان کشورمان، رشد تعداد دانش‌آموزان معتاد، اختلالات روانی و رواج مشکلات رفتاری از قبیل خشونت و پرخاشگری به‌ویژه بین نوجوانان و جوانان (درحالی‌که گروه‌های اخیر، سال‌ها در معرض تعلیمات آموزشی دوران پس از انقلاب اسلامی و روش‌های تربیتی ویژه در مدارس بوده‌اند) نشان از آن

دارد که زمان تجدید نظر در روش‌های تربیتی مدارس فرارسیده است. نظام آموزشی کشور چنانچه به غیر از تحویل شماری «تست‌زن حرفه‌ای» به نظام آموزش عالی، هدف مهم‌تری به‌ویژه از نوع تربیتی برای خود متصور می‌داند، می‌بایست بتواند در نظام جدید جهانی و رشد چشمگیر جوامع مجازی و ارتباطات نوین، افرادی را به جامعه تحویل دهد که توان مقابله با چالش‌های جدی فراروی را داشته باشند. بررسی‌های موجود نشان می‌دهند نظام آموزشی کشورهای غربی نیز این چالش‌ها را تجربه کرده و برای بهبود وضعیت خود و پویایی حوزه تربیتی نظام آموزش (رسمی و غیررسمی) به رهیافت‌هایی از قبیل آموزش مهارت‌های زندگی روی آورده‌اند.

انسان امروز به لحاظ وسعت و پیچیدگی تغییرات زندگی با چالش‌های فراوانی روبه‌روست. از جمله این چالش‌ها، می‌توان به مواجهه با ناسازه «جهانی شدن و بومی ماندن؛ بحران سلامتی و تغذیه؛ فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ اخلاقیات و مشکلات خانوادگی؛ ابزارهای چندرسانه‌ای و... اشاره کرد. هریک از این چالش‌ها بر چگونگی زندگی افراد و رفتارهای اجتماعی آنها تأثیر می‌گذارد. چگونگی رویارویی با مسائل فوق، پیش‌بینی‌ها و برنامه‌ریزی‌های خاص خود را می‌طلبد و در این میان، نظام آموزش و پرورش، نقشی کلیدی و بنیادین برعهده دارد.[1]

در کشور ما که کودکان و نوجوانان در معرض هجوم بی‌سابقه و لجام‌گسیخته تصاویر و اصوات برنامه‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی

---

۱. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:
علیرضا کیامنش و بابک دربیکی و جاوید سرایی، *گزارش ارزشیابی طرح آموزش مهارت‌های زندگی، پایه اول راهنمایی مدارس دخترانه شهر تهران*، تهران: سازمان آموزش و پرورش شهر تهران، ۱۳۸۴.

و فضای رایانه‌ای قرار دارند و نظارت و برنامه‌ریزی در مورد آنها نیز (به دلیل مشکلات فنی، محدودیت‌های مالی و ساختار اقتصادی و فرهنگی خانواده‌ها) بسیار مشکل است و سرعت رشد و تنوع رسانه‌ها که بیشتر اوقات با آموزه‌ها، عرف و فرهنگ جامعه، منافع ملی و فضای مطلوب حاکمیت و حتی امنیت ملی در تعارض است، آموزش مهارت‌های زندگی می‌تواند کمک شایانی بر کم کردن بار منفی در فضایی باشد که گریز از آن نیز به نظر ناممکن می‌رسد.

از نظر نگارنده، آموزش مهارت‌های زندگی در کنار برنامه آموزش رسمی کشور در مدارس بسیار ضرورت دارد؛ چه اینکه تربیت افراد کارآمد و شهروندان فعال از وظایف نظام آموزش و پرورش رسمی کشور است. چنین به نظر می‌رسد که نظام آموزش رسمی کشور (که این مهم را در سطوح محدود، تجربه نموده است) تنها مرکز ذی‌صلاح از لحاظ در اختیار داشتن امکانات و منابع و مهم‌تر از همه، فرصت جوانی افراد است. این نوشتار می‌کوشد تا به این پرسش بنیادین پاسخ گوید که این آموزش از کجا و کدام مبنای نظری سرچشمه می‌گیرد؛ همچنین به آبشخورهای فکری آموزش مذکور در سایر کشورها اشاره می‌کند و به بازخوانی یک تجربه در کشور خودمان می‌پردازد.

چیستی آموزش مهارت‌های زندگی

براساس دیدگاه‌های متخصصان امر آموزش و پرورش و روانشناسی تربیتی، آموزش مهارت‌های زندگی باید بتواند آن نوع توانایی‌های شناختی و عاطفی را که برای موفقیت و احساس شادکامی در زندگی روزمره مورد نیاز است و فرد را برای غلبه بر تنش‌ها و مشکلات پیش‌رو در جامعه آماده می‌کند، به وی بیاموزد. ازهمین‌رو و با توجه به اینکه هدف از این آموزش، تنها آگاهی دادن به فرد نیست، بلکه وجه عملی

به‌کارگیری این شناخت است، می‌توان مهارت‌های زندگی را به‌عنوان مجموعه‌ای از توانایی‌هایی تعریف نمود که زمینه سازگاری و رفتار مثبت و مفید را فراهم می‌آورد و فرد را قادر می‌سازد مسئولیت نقش اجتماعی خود را بپذیرد و بدون لطمه زدن به خود و دیگران با خواست‌ها، انتظارها و مشکلات روزانه، به‌ویژه در روابط با دیگران به شکل مؤثری برخورد کند. اگرچه این آموزش‌ها در محیط‌های مختلف می‌توانند تفسیرهای متفاوت و در نتیجه روش‌ها و کارکردهای متفاوتی داشته باشند، اما اهداف این آموزش‌ها در بین هواداران و در بین متخصصان امر تعلیم و تربیت مورد توجه هستند. از این منظر، آموزش مهارت‌های زندگی باید شخص را قادر سازد تا دانش، نگرش و ارزش‌های وجودی خود را به توانایی‌های واقعی و عینی تبدیل نماید تا بتواند در استفاده صحیح‌تر از نیروهای خود از آنها بهره گیرد و زندگی مثبت و شادابی را (که از دیدگاه مکاتب مختلف می‌تواند تفاسیر مختلفی داشته باشد) برای خویش فراهم سازد.

از نگاه متخصصان تعلیم و تربیت (و قطع نظر از محیط زندگی فرد که می‌تواند مصادیق متفاوتی را عرضه کند) شخصی که مهارت‌های زندگی را در ارتباط با دیگران به کار می‌گیرد، توانمندی‌های زیر را از خود نشان خواهد داد:

- تحمل نسبت به نظرات مخالف؛
- انجام به موقع کار با توجه به شرایط زمان و مکان؛
- برنامه‌ریزی و کوشش در امور مفید و پرهیز از کار بی‌فایده؛
- رازداری و کنترل گفتار؛
- برداشت واقع‌بینانه از تحولات جهان و عبرت‌آموزی از وقایع گذشته؛
- تقویت خودپنداری مثبت و اعتماد به نفس؛ و

■ استفاده از ظرفیت‌ها و کنش‌های هوش (مهارت‌های کلی شناختی هر فرد).

از دیدگاه برخی صاحب‌نظران این حوزه، مهارت‌های زندگی همچنین بر کاهش آسیب‌های فردی و اجتماعی تأثیر می‌گذارند و با ایجاد نگرش‌های اصولی و علمی در انتخاب بهترین روش و انجام بهینه هر فعالیت، نقش مؤثر خود را ایفا می‌نمایند.[1]

در آثار مربوط این صاحب نظران، برخی مهارت‌ها بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این مهارت‌ها مشتمل‌اند بر: نحوه رویارویی با مسائلی مانند کیستی انسان، ارزش‌های شخصی، خانوادگی و اجتماعی، توانایی برقراری ارتباط با دیگران، حقوق و مسئولیت‌ها، تعیین اهداف زندگی (و هدفمند بودن در طول زندگی)، تصمیم‌گیری مناسب در موقعیت‌های گوناگون، پرهیز از خشونت در هر زمینه‌ای از فعالیت و یا ارتباط سلامت روانی فرد و سلامت اجتماعی.[2]

مسائل بنیادین مورد توجه مهارت‌های زندگی

با پیشرفت روانشناسی شناختی و توجه بیشتر به روانشناسی تربیتی و علوم تربیتی، حوزه‌های مهمی در بحث مهارت‌های زندگی مورد توجه قرار گرفته‌اند که به یک معنا می‌توان از آنها به مثابه اصول بنیادین در این قلمرو یاد کرد. این اصول عبارت‌اند از: خودشناسی؛ تصمیم‌گیری؛ حل مسئله؛ تفکر خلاق؛ تفکر انتقادی؛ انعطاف پذیری؛ روابط مؤثر اجتماعی؛ پرهیز از خشونت؛ و همدلی و مسئولیت‌پذیری.

---

۱. نگاه کنید به: پروانه محمدخانی، *مهارت‌های زندگی*، تهران: سازمان بهزیستی کشور، ۱۳۷۵.

۲. نگاه کنید به: محرم آقازاده، *آموزش مهارت‌های زندگی برای دختران*، تهران: سازمان بهزیستی کشور، ۱۳۷۹.

خودشناسی

خودشناسی موضوعی است که در اکثر حوزه‌های علوم انسانی از مکاتب فکری گرفته تا روش‌های مشاوره‌ای و روان‌درمانی در مباحث روان‌شناختی و حتی پیش از آنها، در مکاتب الهی (به‌ویژه اسلام) مورد بحث قرار داشته است. در اسلام، افراد به تفکر در خویشتن فراخوانده شده و در متون دینی، خودشناسی، مقدمه خداشناسی دانسته شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد یکی از مهم‌ترین مسائلی که انسان‌ها از گذشته‌های دور بدان توجه نشان داده‌اند، همانا خودشناسی است. گرچه خودشناسی با توجه به خاستگاه اندیشه‌ای و مکتبی می‌تواند مسیرهای متفاوتی را برگزیند و یا به نتایج متفاوتی ختم گردد، اما به هرحال، این امر در حوزه‌های مختلف زندگی بشر، جایگاهی حیاتی داشته و دارد.

خودشناسی از دیدگاه روانشناسی و مکاتب تعلیم و تربیت، مقدمه ارتباط مؤثر با دیگران قلمداد می‌شود. فرد با درک درست از خویشتن می‌تواند با فهم حقیقی توانمندی‌ها، احساس حقارت[1] را در خود از بین ببرد. حذف احساس حقارت از زندگی بشر، زمینه‌های بروز اضطراب را می‌خشکاند و باعث تقویت اعتماد به نفس می‌شود.[2] در چنین حالتی، اعتماد به نفس منبعث از توان فرد، او را به واکنش و برخوردهای اصولی با موقعیت‌های جدید امیدوار خواهد ساخت و از رهگذر همین تعامل‌ها، زمینه‌های رشد و تعالی شکل خواهد گرفت. اگر بپذیریم عدم استفاده از توانمندی‌های انسان ناشی از عدم آگاهی اوست، به جایگاه مشاوره و نقش داده‌هایی که بهینگی رفتارها را به وجود می‌آورند، بیشتر پی می‌بریم و بر

---

1. Inferiority

۲. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:
Mihaly, Csikszentmihalyi, *Flow: The Psychology of Optimal Experience*, NY: Harper and Row, 1990.

اهمیت برنامه آموزش مهارت‌های زندگی، وقوف بیشتری پیدا می‌کنیم.

تصمیم‌گیری

وجه ممیزه انسان با سایر موجودات، استفاده از قوه عاقله در رفتارهای خود است. رفتارهایی که خود، علت رشد انسان می‌شود و مطلوب‌ترین روش برای دستیابی به اهداف تلقی می‌گردد.

به اعتقاد بسیاری از روانشناسان (به‌ویژه با خاستگاه روانشناسی شناختی و از منظر روانشناسی تربیتی)، ایجاد مهارت در تصمیم‌گیری یکی از پایه‌ای‌ترین مهارت‌های زندگی به شمار می‌رود. زندگی در جوامع پیچیده امروزین با گسترش ارتباطات، انتخاب‌های فزاینده را در مقابل افراد قرار داده است. انتخاب رشته تحصیلی، شغل و همسر از جمله موارد مهم تصمیم‌گیری در زندگی هستند که می‌توانند موجبات سعادت و شادکامی و یا تیره‌روزی افراد را فراهم آورند. تصمیم‌های صحیح و عقلایی در این موقعیت‌ها، نتیجه‌ای مؤثر در زندگی فرد بر جای خواهند گذاشت و از تعارضات و تنش‌های روانی فرد خواهند کاست. به عبارت دیگر، هرچند تصمیم‌گیری‌های غیرمنطقی و نادرست، باعث اضطراب و افسردگی خواهند گردید، به همان اندازه نیز تصمیم‌گیری عاقلانه، آینده‌ای روشن را به وجود و اطمینان و آرامش را در زندگی فرد پدید می‌آورند. هرگاه برای تصمیم‌گیری مطلوب به توانایی‌های خاص از جمله افزایش خودآگاهی، درک ارزش‌های فردی و خانوادگی، مهارت‌های انتخاب هدف و روابط مطلوب بین فردی و... نیاز باشد، ولی تصمیم‌گیرنده، واجد اطلاعات لازم، موقعیت مناسب و قدرت استنتاج کافی نباشد، نیاز به مشاوره و آموزش در صدر امور قرار می‌گیرد. در واقع، هدف از آموزش مهارت‌های زندگی معمولاً تلاش برای انتقال دانسته‌های لازم به تصمیم‌گیرنده است تا او بتواند نتایج

احتمالی فعالیت را پیش‌بینی نماید. از سوی دیگر این آموزش‌ها سعی می‌کنند فرد را در فضایی واقعی و حقیقی قرار دهد و از اثرات تنش‌زای لحظه‌های بحرانی بکاهد تا محیطی آرام برای تصمیم‌گیری عاقلانه فرد فراهم شود.[۱]

حل مسئله

در تعریف «مسئله» به شکل ساده می‌توان گفت: هرگاه فردی خواسته‌ای داشته باشد، ولی نتواند به خواست یا هدف خود برسد، «مسئله» پدید می‌آید. حل مسئله، نوعی یادگیری بسیار پیچیده است که مورد توجه روانشناسان و فعالان امر تعلیم و تربیت بوده است.

حل مشکلات فراروی انسان، تأثیر سازنده‌ای در ایجاد اعتماد به نفس و کسب آرامش دارد و به انسان، نیرو و انگیزه برای مواجهه قدرتمندانه با مشکلات هدیه می‌کند. برای دستیابی به قابلیت حل «مسئله» که از منظر برخی اندیشمندان در بالاترین سطح فعالیت‌های شناختی انسان قرار دارد، نیاز به شماری قابلیت‌های تخصصی و برخورداری از توانمندی‌های شخصیتی است. برخی مسائل رو در روی آدمی دارای راه‌حل‌های ساده هستند و برخی دیگر راه‌حل‌های روشنی ندارند. راه‌حل‌های ساده، متأثر از تجربیات و دانسته‌های قبلی آدمی است؛ اما وجود آن دسته از مسائل که به سادگی قابل حل نیستند، مؤید این حقیقت است که چه بسا یافتن راه‌حل فراتر از حوزه دانش و تجربه فرد است. لذا باید اطلاعات جدیدی فراهم آید و فهمی صحیح از مشکل ارائه گردد. لازم است در صورت مسئله، کاوش شود و در راستای حل

---

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب‌های روانشناسی تربیتی مراجعه شود؛ از جمله: گلاور (و) برونینگ، *روان‌شناسی تربیتی؛ اصول و کاربرد آن*، ترجمه علی‌نقی خرازی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵.

مشکل، عمیق نگریسته شود یا از اطلاعات پیشین ــ در ترکیبی تازه و متناسب با موقعیت جدید ـ بهره گرفته شود.[۱]

تلاش برای رسیدن به هدف از مسیرهای خاص، یافتن بهترین راه و استفاده از راهبردهای مفید و مؤثر در حل مسئله، چارهٔ کار در مسائلی دانسته می‌شود که راه‌حل زیاد روشنی ندارند. بدین‌ترتیب باید ابتدا زمینه‌های مناسب برای درک و فهم سؤال یا مسئله را فراهم آورد و به فرد کمک نمود تا اطلاعات لازم را (از طریق مجاری مناسب) برای حل مشکل، کسب و اطلاعات اصلی و کمکی را از اطلاعات جنبی یا فرعی (که یاریگر او نیستند) جدا نماید. در این مرحله فرد باید ترغیب شود تا به راه‌حل‌های متفاوت بیندیشد و برای هر راه‌حل نتایج نهایی را پیش‌بینی کند. انتخاب بهترین روش و بازبینی فعالیت پسندیده در حل یک مسئله از دیگر اقدامات در دستیابی به موقعیت بهینه است. روش حل، خود بیانگر آن است که بهتر است این روش‌ها در دوران کودکی و نوجوانی به طور منظم به افراد آموزش داده شوند تا در بزرگسالی و در زمان تعاملات اجتماعی بیشتر، از آسیب‌های فردی و اجتماعی به دور باشند.[۲]

تفکر خلاق

با رشد روانشناسی تربیتی (به‌ویژه از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد که با رشد روانشناسی شناختی همراه بود)، ایجاد تفکر خلاق در دانش‌آموزان

---

۱. برای مطالعه در خصوص تعریف، ترمینولوژی و الگوهای حل مسئله، نگاه کنید به:
Hidetoshi Shibata, *Problem Solving: Definition, Terminology, and Patterns*, 1998, www.mediafrontier.com/article/ps/ps.htm

۲. برای اطلاعات بیشتر از فرایند حل مسئله در انسان و همین‌طور رهیافت‌های علم‌گرایانه دیویی، نگاه کنید به: گلاور (و) برونینگ، *همان*، فصل ششم.

بسیار مورد توجه قرار گرفت. به این جهت در نظام آموزش و پرورش رسمی کشورهای پیشرفته (به‌ویژه کشورهایی مانند ژاپن و حتی کشورهای اسکاندیناوی)، فرایند یادگیری به اندازه محصول یادگیری در کانون توجه نشست و خلاقیت و پرورش تفکر خلاق، جایگاه ویژه‌ای یافت. «خلاقیت» پدیده‌ای عمومی است که به درجات مختلف، همه افراد از آن برخوردارند. لذا باید به افراد کمک کرد تا با خودشناسی لازم، اطمینان و اعتماد به نفس، به این توانمندی نائل آیند و از این موهبت الهی به نحو احسن استفاده کنند.

غنی بودن محیط آموزش و پرورش، توسعه اطلاعات و افزایش سرعت واکنش افراد نسبت به محرک‌های محیطی، از جمله مؤلفه‌هایی هستند که بر کیفیت خلاقیت می‌افزایند. به دیگر تعبیر، اگر بتوان قدرت تصمیم‌گیری و مهارت حل مسئله را تلفیق و تقویت نمود، به حصول تفکر خلاق، کمک شایانی می‌شود و زمینه‌های لازم برای پرورش خلاقیت فراهم می‌آید. قدرت تفکر خلاق از نگاه آدمی از فراسوی تجارب و خارج کردن خود از بن‌بست‌ها و محدودیت‌ها ریشه می‌گیرد و فرد را از حالت خشک و قالبی گذشته به سوی اندیشه‌های آزاد و طرح نظریه‌هایی متفاوت سوق می‌دهد. بدین‌ترتیب این برنامه آموزشِ مهارت‌های زندگی است که افکار، راهکارها و راهبردهای لازم را برای کسب اطلاعات و دانش لازم در اختیار فرد می‌گذارد و محیط مساعد برای بروز خلاقیت فرد را فراهم می‌آورد.

روابط مؤثر اجتماعی

ارتباط، مهم‌ترین بخش زندگی بشری است. سراسر زندگی اجتماعی بشر، تحت تأثیر عناصر ارتباطی قرار دارد. از مهم‌ترین انواع ارتباط، ارتباط میان افراد است. نگاهی اجمالی به جامعه نشان می‌دهد که افراد

زیادی از ضعف در مهارت‌های ارتباطی (به‌ویژه ارتباطات اجتماعی و میان‌فردی) رنج می‌برند و این موضوع مشکلات زیادی را در جامعه به وجود آورده و می‌آورد. رفتار اجتماعی مؤثر و موفق، بدون ارتباط‌های صمیمی و دوستانه غیرممکن و بعید به نظر می‌رسد. قدرت برقراری و حفظ ارتباطات انسانی در بهداشت روانی و رفتارهای اجتماعی اشخاص تأثیر زیادی دارد.

یکی از عوامل مهم ارتباط میان‌فردی، توانایی یا ناتوانی شخص در ابراز وجود است. ابراز وجود، باعث گرفتن حق خود و ابراز عقاید و احساسات و افکار خویش به طور مستقیم و صادقانه است، به نحوی که در این حق‌خواهی و تکاپو برای رسیدن به خواسته‌های خود، حقوق دیگران را نیز محترم بشمارد.[1]

در برنامه‌های آموزش مهارت‌های زندگی، به ارتقاء مهارت‌های ارتباطی افراد، توجه زیادی نشان داده می‌شود. معمولاً در برنامه‌هایی که برای دانش‌آموزان تدارک دیده می‌شود، تأثیرات زیر در روابط اجتماعی دانش‌آموزان مورد نظر قرار می‌گیرد:

۱. توانایی فرد به تشخیص حقوق و منافع خود تا براساس آن عمل خود را سازمان و سامان دهد.

۲. فرد بتواند بدون ترس و واهمه و بدون اضطراب بر حق خود پافشاری کند.

۳. فرد بتواند احساسات و عواطف واقعی خود را بیان نماید.

۴. در همه حال، فرد بدون فراموش کردن حق دیگران، به مطالبه حق خود اقدام نماید.

---

۱. *گیدنز* در کتاب مشهور خود به این موضوع توجه نشان می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:
آنتونی گیدنز، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳.

همدلی؛ حقوق و مسئولیت‌ها

همدلی از اهمّ امور در حفظ ارتباطات اجتماعی و میان افراد است. تلاش برای فهم موقعیت زندگی دیگران و زمینه‌سازی برای پذیرش خود در میان دیگران، بخشی از مهارت‌های زندگی از منظر همدلی است. هرجا به همیاری و مشارکت افراد نیاز باشد، همدلی، موتور محرکه این حرکات خواهد شد و کارآیی رفتارها را مضاعف خواهد نمود. در فرهنگ سنتی ایرانیان نیز بر این موضوع تأکید بسیار شده است و همدلی، شاخص دوستی و عامل پایداری دوستی‌ها (ارتباطات) خوانده می‌شود.

افراد تنها زمانی می‌توانند به همدیگر کمک کنند که عواطف و تجربه‌های یکدیگر را دریابند. دوستانی که در روابط خود با دیگران احساس رشد می‌کنند، هنگامی به این امر واقف خواهند شد که بدانند دوستشان چه احساساتی دارد. هرگاه عضوی از جامعه انتظار داشته باشد که دیگران او را با تمام ویژگی‌ها و خصلت‌ها بپذیرند، خودش نیز باید قادر به فهم عقاید، باورها و احساس دیگران باشد.

متأسفانه فقدان مهارت در همدلی و توجه نکردن به مجموعه فضای شناختی و عاطفی دیگران، سرچشمه بدفهمی‌های فردی و بدتر از آن بروز خصومت‌های نژادی و قومی است. فقدان همدلی در نوجوانان باعث متوسل شدن به روش‌های انحرافی بیان می‌شود، به گونه‌ای که گاهی در تضاد با ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرد.

آموزش مهارت‌های زندگی می‌تواند با بیان واقعی موقعیت‌ها، به همیاری و مشارکت افراد به عنوان زمینه‌های رشد اجتماعی اقدام نماید، در متعادل کردن عواطف نقش مؤثری ایفا کند و افراد را به کسب تجارب مختلف متمایل نماید. این امر همچنین می‌تواند به فرد کمک کند

تا با روش بررسی و تحلیل در فهم عقاید موفق باشد، باورها را به ثبوت برساند، انگیزه‌های مناسب رفتاری را فراهم آورد، در شناخت دیگران پیشقدم شود و با تکیه بر استعداد و توانمندی‌های خود به ارتباط مؤثرتر کمک کند.[1]

انعطاف‌پذیری

نه تنها از دیدگاه اندیشمندان حوزهٔ روانشناسی و امر تعلیم و تربیت که از منظر بسیاری از انسان‌های معمولی دنیادیده، دوره جوانی و نوجوانی، دورهٔ جوشش هیجانات تلقی می‌گردد. بنابراین بسیار مهم و حیاتی است که نوجوانان و جوانان، راه‌های تشخیص هیجان را در خود و دیگران بیاموزند و روش‌های مقابله با هیجانات و کاهش تأثیرات این پدیده‌ها را در رفتار، تمرین کنند.

خشم، اندوه، نفرت، پرخاشگری و نظایر آنها درصورتی که کنترل نشوند، بهداشت روانی فرد و بالتبع جامعه را تهدید می‌نمایند. پذیرش و در عین حال مدیریت صحیح این فشارهای روانی، نمونه‌ای از مهارت‌های زندگی به شمار می‌روند. زندگی کردن در جوامع صنعتی و توسعه‌یافته و محیط‌های پرتراکم شهری و ارتباطات پیچیدهٔ متأثر از شرایط زندگی نوین، نیازمند تصمیم‌گیری‌های بی‌شماری در امر تحصیل، شغل، ازدواج و ده‌ها متغیر دیگر است و فرد جوان را در فشار روانی قرار می‌دهد. تداوم این فشارها، فرد را از حالت طبیعی و تعادل روحی خارج می‌سازد. یأس، ناامیدی، اضطراب مزمن و افسردگی از نتایج قرار گرفتن در محیط‌های پرتنش و پرفشار است. برنامه آموزشی مهارت‌های

---

۱. نگاه کنید به: گروه نویسندگان، *کتاب جامع بهداشت عمومی*، الهه میرزایی، آموزش بهداشت و ارتقاء سلامت، تهران: سازمان بهزیستی کشور، ۱۳۸۴، به نقل از سایت: www.elib-hbi.ir

زندگی باید به فرد کمک کند تا منابع و زمینه‌های فشار روانی را شناسایی کند تا پس از شناخت شیوه‌های اثرگذاری بر فشارهای روانی، در کنترل آثار مخرب این نیروها موفق باشد.

پرهیز از خشونت

امروزه افرادی که برای ثبت‌نام فرزندانشان به نهادهای آموزشی مراجعه می‌کنند، بیشتر به آمار قبولی در کنکور ورودی دانشگاه‌ها و به دبیران مشهور به قبولی در کنکور (مبتنی‌بر تست‌زنی) توجه می‌کنند. کمتر افرادی هستند که شیوه‌ای جز انتقال انبوه اطلاعات را (که گاه با آموزش مبتنی بر تست‌زنی کنکوری به انبوهی مفاهیم و اطلاعات بی‌معنی و ناکارآمد تبدیل می‌شوند) برای نهادهای آموزشی ــ به‌ویژه دبیرستان‌ها ـ به کارویژهٔ دیگری قائل‌اند. اتکاء به این شیوه آموزشی، فرصت یادگیری مهارت‌های زندگی همچون حل مسئله، چگونگی بیان خواسته‌ها و نیازها و ارضای آنها، چگونگی مذاکره برای خود و طرف مقابل، ایجاد و حفظ ارتباطات انسانی، پیش‌بینی پیامدهای اقدامات فردی و گروهی، تصمیم‌گیری و غیره را از دانش‌آموزان سلب می‌کند. در واقع بسیاری از افراد، مهارت‌های زندگی را تنها و به شکلی ناخودآگاه از والدین، خویشاوندان، دوستان و همکاران تقلید می‌کنند. اما فردی که مهارت‌های زندگی را به صورت صریح، مستقیم و مستدل یاد گرفته است، در مقایسه با کسی که شیوه زندگی اطرافیان خود را الگو قرار می‌دهد، تمایل کمتری به استفادهٔ از خشونت به عنوان راه‌حل مسائل فراروی خود خواهد داشت. از طریق یادگیری صریح و آموزش مستمر مهارت‌های زندگی، خردگرایی و تأکید بر شکیبایی فرد تحت تأثیر قرار می‌گیرد و گستره و شدت خشونت‌طلبی را در سطح جامعه کاهش می‌دهد. این در حالی است که شیوه مسلط آموزش کنونی ما

نمی‌تواند کمکی به کسب مهارت‌های زندگی به صورت مستقیم و مستدل بنماید.

انتظار از آموزش مهارت‌های زندگی

براساس آنچه تاکنون گفته شد، شاید بتوان مدعی شد که در مجموع، یادگیری موفقیت آمیز مهارت‌های زندگی، احساس یادگیرنده را در مورد خود و دیگران تحت تأثیر قرار می‌دهد. علاوه بر آن، با تغییراتی که کسب این مهارت در افراد به وجود می‌آورد، برداشت و نگرش دیگران را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. یادگیری مهارت‌های زندگی در دوران نوجوانی و جوانی، اثرات نسبتاً پایداری بر ساخت شخصیت افراد خواهد داشت و انتظار می‌رود رفتارهای تحصیلی آنان مؤثر، آینده‌نگری آنان مثبت و انگیزهٔ کاری آنان مضاعف شود. از منظر اندیشمندان و مجریان این گونه طرح‌ها، برنامه آموزش مهارت‌های زندگی می‌تواند:

الف ـ یکی از عوامل گسترش بهداشت روانی باشد؛

ب ـ ظرفیت‌ها و کنش‌های هوش (مهارت‌های کلی شناخت فرد) را ارتقاء بخشد؛

ج ـ از رفتارهای خشونت‌آمیز و مخرب فرد جلوگیری کند؛

د ـ تقویت خودپنداره مثبت و اعتماد و اتکاء به نفس را سبب شود؛

هـ ـ آسیب‌های فردی و اجتماعی را از بین ببرد؛

و ـ دانش و نگرش واقعی را پیش روی فرد قرار دهد؛

ز ـ ارتباطات اجتماعی فرد را گسترش دهد؛

ح ـ قدرت تفکر خلاق و انتقادی را در افراد به وجود آورد؛ و

ط ـ زمینه‌ساز ابراز وجود و کسب خودشناسی شود.

بررسی یک تجربه[۱]

در سال ۱۳۸۴ برنامه‌های آموزش مهارت زندگی در مدارس راهنمایی پایه اول، توسط معاونت آموزش و پرورش عمومی با همکاری امور بانوان سازمان آموزش و پرورش شهر تهران (به صورت آزمایشی و با شکل کارگاهی) اجرا شد. براساس آمار ارائه‌شده از سوی سازمان آموزش و پرورش تهران، در سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳ تعداد مدارس تحت پوشش طرح ۵۶ مدرسه، ۱۸۴ کلاس و ۵۸۳۰ دانش‌آموز بوده است. برخی سازمان‌های آموزش و پرورش در استان‌ها نیز با استفاده از کتاب و در قالب تدریس درسی تحت نام «مهارت‌های زندگی» در مدارس اهتمام ورزیدند. ارزیابی عملکرد این طرح (هم درباره دانش‌آموزان و هم مربیان مدارس و اولیای دانش‌آموزان مشمول طرح) نشان از آن داشت که در نزد دانش‌آموزان، دبیران و مربیان و اولیا این طرح، موفق و تأثیرگذار ارزیابی شده است. مجریان این طرح، اهداف آن را چنین تعریف کرده بودند:

- افزایش توانایی برقراری ارتباط مؤثر در نوجوانان؛
- توسعه مهارت‌های مورد نیاز در زمینه‌های فرهنگی و هنری؛
- آموزش روش‌های حفظ سلامتی جسم و روان به نوجوانان؛
- توسعه توانایی شناخت مهارت‌ها و توانایی‌های دانش‌آموزان؛
- آموزش چگونگی بیان احساسات ناخوشایند (مانند خشم و ترس) و خوشایند (مانند شادی و رضایت)؛
- آماده ساختن نوجوانان برای یک زندگی موفق و پویا؛
- کمک به فراهم‌سازی موجباتی که نوجوانان رابطه بین تحصیل،

---

۱. این تجربه از گزارش زیر بازخوانی شده است:
علیرضا کیامنش و بابک دربیکی و جاوید سرایی، پیشین.

حرفه و زندگی را کشف کنند؛

■ کمک به روبه‌رو ساختن فعالانه نوجوانان با مسائل زندگی خود و ارائه راه‌حل؛

■ فراهم ساختن زمینه‌های لازم برای ایجاد یک مدرسه بانشاط و تأمین بهداشت روانی دانش‌آموزان؛ و

■ توانمندسازی نوجوانان در تصمیم‌گیری‌های مناسب.

با وجود اینکه اهداف فوق، بسیار کلی و تفسیربردار در قالب‌های زمان و مکان، فرهنگ، شرایط اجتماعی و نگرش بود، با این حال در محتوای دروس آموزشی و روش‌های مورد استفاده، نگرش و روح حاکم بر این طرح تجلی یافت.

در کنار اهداف فعالیت‌های اجرایی طرح در پایه اول راهنمایی مدارس دخترانه شهر تهران پیش از آغاز سال تحصیلی و در طول سال تحصیلی به شرح زیر تدوین گردیده بود:

■ نوشتن طرح آموزش مهارت‌های زندگی؛

■ تشکیل هیئت علمی برای بررسی، تهیه و تنظیم محتوا؛

■ توجیه کارشناسان مسئولان مناطق نوزده‌گانه شهر تهران؛

■ ارسال بخشنامه به مناطق برای انتخاب مدارس واجد شرایط؛

■ توجیه مدیران مدارس واجد شرایط؛

■ توجیه مربیان مدارس واجد شرایط؛

■ تشکیل جلسه مشترک با مدیران و مربیان پرورشی و انجام یک فعالیت مشابه با برنامه مهارت‌های زندگی و گروه‌بندی آنها در مورد تصمیم‌گیری برای اجرای طرح؛

■ تهیه محتوای آموزش ضمن خدمت براساس نیازسنجی به عمل آمده از مدیران و مربیان پرورشی؛

■ برگزاری سه دوره ضمن خدمت برای مربیان پرورشی، ناظران،

مدرسان آموزش اولیا و دبیران؛

■ نظارت از مدارس تحت پوشش به منظور شناسایی مشکلات برای کاهش و رفع آنها و بهبود کیفیت آموزش؛

■ آموزش کلیه کارکنان مدارس برای تسهیل آموزش و تغییر نگرش معلمان و تقویت مهارت‌های ارتباط؛

■ آموزش اولیای دانش‌آموزان تحت پوشش برای تسهیل آموزش و تغییر نگرش آنها و تقویت مهارت‌های ارتباطی آنها؛

■ تشکیل جلسات ماهانه آموزشی برای رفع اشکالات تدریس مربیان و نحوه ارزشیابی از فرایند آموزش با حضور اساتید؛

■ سخنرانی برای اولیای دانش‌آموزان؛ و

■ تهیه منابع برای مخاطبان.

از دیدگاه مجریان این طرح، شخصی که از مهارت‌های زندگی در ارتباط با دیگران کمک می‌گیرد، نهایتاً دارای توانمندی‌های زیر خواهد بود:

الف ـ قدرت تحمل نسبت به نظرات مختلف و احساس امنیت نسبت به گفتار دیگران؛

ب ـ انجام به موقع کار با توجه به شرایط زمان و مکان؛

ج ـ برنامه‌ریزی و کوشش در امور مفید و دوری از هر کار بی‌فایده؛

د ـ رازداری و کنترل گفتار؛

هـ ـ برداشت واقع‌بینانه از جهان و عبرت‌آموزی از وقایع تاریخ گذشته؛

و ـ تقویت خودپندارهٔ مثبت و اتکاء به نفس؛ و

ز ـ استفاده از ظرفیت‌ها و کنش‌های هوش.

در ارائه این طرح، مجریان تأکید کرده بودند مهارت‌های زندگی، تأثیر مناسبی در جهت کاهش آسیب‌های فردی و اجتماعی خواهد داشت

و با ایجاد نگرش‌های اصولی و علمی در انتخاب بهترین شیوه، نقش مؤثر خود را ایفا می‌کند.

مجریان طرح معتقد بودند جنبه عملی کلاس‌ها و استفاده از روش‌های یاددهی ـ یادگیری فعال و مشارکتی، مهم‌ترین ویژگی به شمار می‌آید. این دو جنبه، فضای آموزشی را از حالت خشک، یکنواخت و فاقد انگیزه بیرون آورده و آن را به محیطی شاد و برانگیزنده تبدیل کرده بود.

براساس گزارش‌های ارزشیابی از اجرای این طرح (بدون توجه به مبانی نظری و بحث‌های روان‌شناختی مهارت‌های زندگی)، در بررسی تفکیکی چهار گروه: مدیران مدارس، مربیان پرورشی کلاس‌های آموزش مهارت‌های زندگی، دانش‌آموزان و اولیای دانش‌آموزان، تفاوت محسوسی نسبت به طرح به چشم می‌خورد؛ دانش‌آموزان به شدت از طرح استقبال کرده و جملگی از برگزاری دوره آموزش مهارت‌های زندگی ابراز رضایت نمودند. آنان تأکید کردند که شرکت در کلاس مهارت‌های زندگی، تأثیرات مثبتی در اخلاق و نوع رابطه آنها با پدر و مادر و دوستان داشته و باعث شده است تا شرایط زندگی پدر و مادر را درک و خود را با آنها سازگار کنند. اولیای دانش‌آموزان نیز طرح را «بسیار موفق» و «موفق» دانستند. تغییر مثبت در اخلاق و رفتار فرزندان در خانواده، حتی منجر به علاقه‌مندی اغلب والدین برای پی بردن به علت و ریشه این تغییر رفتار و آشنایی هرچه بیشتر با طرح آموزش مهارت‌های زندگی شد. اولیا تأکید کردند اجرای طرح، تغییرات محسوس و قابل توجهی در رفتار، یادگیری و عواطف فرزندانشان ایجاد کرده است. آنان بر تأثیرات آموزشی، تأثیرات فردی و اجتماعی، تأثیر در ارتباط دانش‌آموزان با دیگر اعضای خانواده و تغییر رفتار آنها در منزل، تمرکز داشته‌اند.

می‌توان گفت استقبال دانش‌آموزان و اولیا، بسیار مثبت، اما استقبال مربیان پرورشی و مدیران مدارس اندکی کمتر، اما همچنان مثبت است. در واقع مربیان پرورشی بر تأثیر مثبت اجرای طرح بر دانش‌آموزان در موقعیت‌های مختلف و حوزه‌های مختلف ارتباطی به‌ویژه در مسائلی نظیر ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان، ارتقا و بهبود روابط با دیگران، اعتماد به نفس، احترام به دیگران و حقوق آنها، افزایش فضای صمیمی میان دانش‌آموزان، افزایش قدرت استدلال و نظایر آن صحه گذاشته‌اند. مربیان پرورشی بیشترین تأثیر اجرای طرح را در دانش‌آموزان و در مرحله بعد بر خودشان می‌دانند. آنها تأثیر آموزش مهارت‌های زندگی را در شیوه مدیریت کلاس و ارتباط با دانش‌آموزان، ارتباط با همکاران در مدرسه، رفتارها و احساسات شخصی و ارتباط با همسر و فرزندان به طور خاص مورد توجه قرار دادند.

با این حال، مدیران مدارس، استقبال کمتری از طرح نشان دادند. هرچند آنان تأثیر اجرای طرح را بر دانش‌آموزان مثبت ارزیابی نمودند، اما نسبت به تأثیرات مثبت طرح بر مربیان پرورشی و خودشان با احتیاط برخورد کردند. مدیران ضمن تأکید بر تأثیرات آموزشی، فردی و اجتماعی طرح و تأثیر آن در ارتباط دانش‌آموزان با مسئولان مدرسه و اعضای خانواده، معتقد بودند تأثیرات واقعی و ماندگار طرح‌هایی مانند آموزش مهارت‌های زندگی تنها پس از گذشت چندین و چند سال از اجرای طرح می‌تواند جلوه‌گر شود.

بدین‌ترتیب به نظر می‌رسد هرچه ارتباط فرد با طرح آموزش مهارت‌های زندگی، بیشتر، مستمرتر و مستقیم‌تر بوده، استقبال نیز بیشتر بوده است.

با این همه، گزارش‌های موجود نشان می‌دهد اجرای طرح از دیدگاه دانش‌آموزان، مربیان، اولیا و مدیران مدارس دارای نکات منفی نیز

بوده است: عدم تغییر رفتار و روحیه دیگر دبیران مدرسه (به جز مربیان پرورشی)، بی‌تجربه بودن بعضی از مربیان پرورشی در شیوه برگزاری کلاس‌های آموزش مهارت‌های زندگی، مشکل فضای آموزشی و سیستم گرمایش و سرمایش مدارس برای اجرای کارگاهی طرح و کمرنگ بودن فعالیت‌های مذهبی و احکام از دیدگاه دانش‌آموزان، از نکات منفی اجرای طرح تلقی می‌شود.

کم بودن تعداد جلسات دوره آموزش توجیهی برای مربیان پرورشی، ضعف در هماهنگی و زمان‌بندی جلسات دوره آموزش توجیهی، جا نیفتادن برخی مطالب (مثل مبحث ارزشیابی) برای اغلب مربیان، طولانی بودن زمان برگزاری جلسات آموزش ضمن خدمت و کم بودن تعداد جلسات، عدم استفاده از منابع سمعی و بصری (مانند فیلم‌های آموزشی) در آموزش ضمن خدمت، یکی بودن وظیفه تدریس مهارت‌های زندگی و فعالیت پرورشی در مدرسه، عدم دسترسی به منابع مطالعاتی و کمک آموزشی، مشکل فضای آموزشی و ایجاد سروصدا و مزاحمت برای کلاس‌های دیگر و عدم برگزاری همزمان آموزش اولیا و کلاس‌های دانش‌آموزان، از نکات منفی اجرای طرح بوده است که از سوی مربیان پرورشی مطرح گردید.

نکات منفی طرح از نگاه مدیران مدارس نیز در ضعف در برنامه‌ریزی، هماهنگی و اطلاع‌رسانی طرح آموزش مهارت‌های زندگی، کم بودن تعداد جلسات دوره آموزش توجیهی و بی‌توجهی به بُعد مسافت برای مدیران مناطق مختلف، دیر واریز شدن هزینه مدارس، مشکل فضای آموزشی مناسب برای طرح مهارت‌های زندگی، آموزش محدود مربیان، اولیا و مدیران و کم بودن زمان کلاس آموزش مهارت‌های زندگی خلاصه شد.

از نگاه اولیا نیز نکات منفی طرح عبارت بود از آشنایی اندک اولیا با

طرح و نقص در اطلاع‌رسانی، ضعف در توزیع بروشور آشنایی اولیا با آموزش مهارت‌های زندگی و زمان نامناسب برگزاری کلاس‌های آموزش خانواده و فشرده بودن آن.

نقدها و مخالفت‌ها

همان‌گونه که از اهداف طرح و استقبال از آن توسط افراد ذی‌نفع برمی‌آید، اجرای طرح در مجموع، جالب، کاربردی و مؤثر بوده است. در واقع بیشتر نکات منفی به امور اجرایی و هماهنگی باز می‌گردد که الزاماً ارتباطی با خود طرح نداشته و در هر طرح دیگری نیز امکان بروز آن وجود داشته است. پس سؤال مهم این است که با توجه به اهداف طرح‌هایی نظیر آموزش مهارت‌های زندگی که از منظر نظری اجرای آنها در سطح جامعه و به‌ویژه در بین کودکان و نوجوانان توجیه‌پذیر و دارای مبانی نظری ظاهراً قوی و مبتنی بر یافته‌های روان‌شناختی و علوم تربیتی و ماحصل تجربیات اندیشمندان این دو حوزه است و از بُعد عملی نیز (به‌رغم کاستی‌های اجرایی) براساس ارزیابی‌های موجود، در مجموع راضی‌کننده به نظر می‌رسد؛ چرا با مخالفت روبه‌رو شده تا آنجا که دستور توقف کلیه فعالیت‌های مربوط به آن صادر شده است؟

پاسخ را می‌توان در شرایط عمومی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جست وجو کرد. از بُعد سیاسی، این‌گونه مخالفت‌ها با طرح‌های دیگری هم که خاستگاهی خارجی داشته و در نظام آموزش و پرورش مورد استفاده قرار گرفته، همواره وجود داشته است. به هرحال باید پذیرفت که انقلاب اسلامی از همان ابتدا نسبت به آموزش و پرورش حساس بوده و ازهمین‌رو پس از پیروزی انقلاب، تغییرات گسترده‌ای در نظام آموزشی کشور اعم از ساختار و محتوای آموزش، صورت گرفته است و وارثان این تغییرات نیز از دستاوردهای این تغییرات ـــ در مبانی و بنیان‌های

فکری ـ پاسداری می‌کنند. در واقع ترس از نفوذ خارجی همواره در نگاه سیاسی به آموزش و پرورش وجود داشته است. با این حال، دامنه ترس، گسترده و نه محدود به نگرانی از نفوذ خارجی در آموزش و پرورش است و شامل نگرانی از استحاله نظام سیاسی از درون (منبعث از تحولات در آموزش و پرورش) نیز می‌باشد؛ ترسی که ناشی از نگاه به آموزش و پرورش به‌عنوان ابزار نظام سیاسی می‌باشد؛ نگاهی که جایگاه آموزش و پرورش را در نظام اجتماعی تا حد ابزار سیاسی (ابزار سیاسی دست دولت‌ها و دولتمردان) تنزل می‌دهد. این در حالی است که (همان گونه که برخی دست‌اندرکاران آموزش و پرورش نیز بدان توجه کرده‌اند) نظام آموزش و پرورش باید جایگاهی به مراتب بالاتر داشته باشد و نظام آن براساس نیازهای اجتماعی داخلی و تحولات جهانی تدوین شود. پیامد همان ترس‌ها، اینک موقعیت را به اینجا رسانده که رویه‌های موجود در آموزش و پرورش نه تنها آموزشی را در پی نداشته، بلکه به اجرای آزمون‌هایی در سطوح دروسی مانند ریاضی و علوم، محدود شده است و نقد این رویه‌ها نه تنها به عنوان هشدار و راهگشای شناخت مشکلات آموزشی تلقی نمی‌گردد، بلکه به عنوان زیر سؤال بردن مسئولان وقت آموزش و پرورش شناخته می‌شود و طبعاً با واکنش منفی مسئولان ذی‌ربط روبه‌رو خواهد شد.

مشکل دیگری که در اجرای طرح‌هایی نظیر آموزش مهارت‌های زندگی وجود دارد، مشکلی اجتماعی و فرهنگی است. با مطالعه گزارش ارزیابی این طرح (در بخش مصاحبه با والدین، مربیان پرورشی، مدیران و دانش‌آموزان) می‌توان تا حد زیادی به این موضوع واقف شد. ترس از تناقض محیط اجتماعی با دروس کلاس‌ها از جمله این حساسیت‌هاست که افراد را به مخالفت با اجرای چنین طرح‌هایی (و یا حداقل، آوردن اما و اگرهای متعدد) وادار می‌کند. از جمله، نگرانی به این شکل عنوان

می‌شود که با توجه به تدریس شفاف بودن، صریح بودن در این کلاس‌ها و خواستن از بچه‌ها برای «نه» گفتن به آنچه مخالف اعتقاداتشان است، چگونه می‌توان تضاد موجود در جامعه با رایج نبودن این ارزش‌ها در محیط اجتماعی را برای کودک و یا نوجوان توضیح داد؟ آیا کودک و یا نوجوان، توان درک دوگانگی رفتار در محیط‌های اداری را با محیط‌های خصوصی یا کوچه و بازار دارد یا خیر؟ آیا در شرایطی که چنین رفتارهایی در محیط اجتماعی عرف شده و دوگانگی شخصیت افراد، در عرف (عملی) ضدارزش تلقی نمی‌گردد ـ بلکه به منظور حفظ منافع شخصی به صورت ضمنی از سوی برخی والدین تشویق نیز می‌شود ـ آیا می‌توان از کودک خواست که چنین رفتارهایی را طرد کند و رفتارهایی مخالف با آنچه در جامعه و در زندگی پدر و مادر خود می‌بیند، به اجرا درآورد؟ همین موضوع است که برخی مخالفان و یا منتقدان را وادار می‌کند تا ناکارآمدی این نوع طرح‌ها را مطرح نمایند. برخی از معلمان و اولیا معتقد بودند آموزش مهارت‌های زندگی تا حد زیادی نوجوانان را گستاخ کرده است. برخی افراد نیز در لفافه این‌گونه طرح‌ها را در جهت افزایش مطالبات اجتماعی افراد در آینده می‌دانند؛ نگرانی ای که چه‌بسا از گسترش مشارکت واقعی مردم در اداره جامعه سرچشمه می‌گیرد.

با این حال، آن‌گونه که گزارش ارزیابی بیان می‌کند، هرچه ارتباط فرد با طرح آموزش مهارت‌های زندگی، بیشتر، مستمرتر و مستقیم‌تر بوده، انتقاد به وجوه منفی طرح نیز کمتر بوده است؛ اگرچه نمی‌توان به راحتی از انتقادهای بجای منتقدان گذشت. ازهمین‌رو لازم به نظر می‌رسد طرح‌هایی از این دست، در رفع نگرانی‌ها و بالتبع مخالفت‌های اجتماعی و فرهنگی بکوشند.

چند نکته و راهکار

۱. اجرای طرح‌هایی از قبیل طرح آموزش مهارت‌های زندگی، به‌رغم تفسیرمندی نسبت به زمان و مکان و شرایط اجتماعی و فرهنگی، از منظر نظری و عملی برای بهبود بخشیدن به رفتارهای اجتماعی شهروندی و همچنین کمک به افراد برای غلبه بر مشکلات پیش رو در جامعه و افزایش توانایی‌های فردی در حل مسائل و افزایش خلاقیت و در نهایت بهداشت روانی جامعه، امری ضروری است.

۲. با توجه به مشکلات عدیده در جامعه، اجرای این طرح‌ها باید بتواند به تناقض‌های متعدد آموزش‌ها با رفتارها در جامعه پاسخ دهد.

۳. اجرای این طرح‌ها زمانی کارآمدی بیشتری خواهد داشت که افراد بیشتری در جامعه با آن درگیر شوند. به عبارت بهتر، شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه نشان از آن دارد که این طرح نه تنها در مدارس و در تمام سطوح آموزشی، بلکه باید در سطح اولیای دانش‌آموزان، مربیان و کلیه دست‌اندرکاران آموزش و پرورش و همچنین ادارات و نهادهای مختلف و محیط‌های کارگری نیز برگزار شود. تنش‌های اجتماعی و فردی موجود در جامعه ــ که تنها با نگاهی به وضعیت افراد اطراف خود و توجه به تعدادی از آمارهای افسردگی‌ها، اعتیاد، مشکلات جنسی، جنایات، درگیری‌های خیابانی و... می‌توان آن را دریافت ـ ضرورت اجرای چنین طرح‌هایی را فراتر از منافع گروه‌های خاص به میان می‌کشد و نیاز به آن را در جامعه پُرتلاطم امروز به همگان یادآور می‌گردد.

۴. جهت جلوگیری از اعمال سلیقه‌ها و ابزاری شدن طرح‌ها و رفع نگرانی‌های اجتماعی و فرهنگی و تحقق کارآمدی اجرای این‌گونه طرح‌ها، لازم است نهادهایی فراتر از دولت (شورای انقلاب فرهنگی،

مجمع تشخیص مصلحت، مجلس شورای اسلامی) شرایط را برای سیاست‌گذاری در این حوزه در سطحی گسترده آماده سازد تا هر مسئولی با رویکرد و سلیقه خود نتواند به راحتی از اجرای چنین طرح‌های کارآمدی جلوگیری کند و یا بر طبق امیال خود محتوای آن را دچار دگرگونی‌های اساسی غیرکارشناسانه نماید.

۵. طبیعی است بومی‌سازی و تقویت وجوه مختلف ارزش‌های دینی و ملی که خود از غنای لازم برای ارائه به کودکان و نوجوانان ایرانی برخوردارند ـ البته با استفاده از روش‌های جدید و کارآمد مبتنی‌بر آخرین دستاوردهای علمی ـ براساس شناخت واقعی از فضای جامعه و معضلات و مشکلات آن، گام نخست در ارائه این آموزش‌هاست.

رویکردهای مختلف حوزه‌های علمیه؛
ضرورت نگاهی جدید

پس از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) و به‌خصوص بعد از دوران حضور ائمه هدی (ع) شرایط برای کسب دانش و تفقّه و تبلیغ و ترویج فرهنگ والای اسلام چندان آسان نبود؛ اما در مجموع، در قرون سوم، چهارم و پنجم کارهای بسیار بزرگی انجام گرفت. نخستین کار مهمی که از زمان پیامبر (ص) آغاز شد و ادامه یافت، در زمینهٔ ثبت و ضبط کلمات، حالات و زندگی پیامبر اسلام و صحابهٔ معروف و بزرگوار آن حضرت و همچنین ائمه هدی (ع) بود که اقدامات نسبتاً وسیعی صورت گرفت. گردآوری و ثبت آنها با امکانات محدود آن زمان، کاری بسیار مهم بود. امروز، سرمایهٔ اصلی ما در تحقیقات اسلامی همان‌هاست.

امروز، سرمایهٔ اصلی ما متن قرآن مجید و سنت پیامبر اسلام (ص) است که توسط شخصیت‌های پرتلاش و دلسوز در آن شرایط سخت برای ما گردآوری شده است. البته بعدها روی این سرمایه، کارهای فراوانی انجام شد؛ از تحلیل و تفسیر و تبیین آنها گرفته، تا منضم کردن آنها به قواعد عقلی و حتی عرفی و عقلایی و تألیف صدها هزار جلد کتاب تحقیقی و علمی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی.

خوشبختانه وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، مراکز مهم علوم و تحقیقات اسلامی در قرون سوم و چهارم در شهرهای بزرگ جهان اسلام

به چشم می‌خورند؛ از مکه، مدینه، کوفه، بصره و بغداد گرفته تا سرخس، مرو، نیشابور، استرآباد، طبرستان، همدان، اصفهان و به‌ویژه قم و ری. این شهرها مراکز اصلی و بزرگی بودند که در آنها علوم اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت.

یاقوت حموی در «**معجم‌البلدان**» وقتی به کتابخانه‌های مرو اشاره می‌کند، می‌گوید «کتابخانه عزیزیه» مرو دارای ۱۲,۰۰۰ جلد کتاب بوده است. به گفتهٔ وی، در مرو، ده کتابخانهٔ موقوفه بزرگ وجود داشته است؛ از جمله «خزانة العزیزیه»، «خزانة الکمالیه»، «شرف‌الملک»، «خزانة الکتب»، «کتابخانه عمیدیه»، «کتابخانه مجدالملک» و «کتابخانه ضمیریه» و دو کتابخانه از خاندان سمعانی.[1] این همه کتابخانه در یک شهر، نشانگر آن است که از همان قرون اولیه، تألیف کتاب‌های مختلف به نحو گسترده انجام گرفته و اگر آن کارها انجام نشده بود، امروز دست ما خالی بود.

اهمیت دوران جوانی

من در این محضر محترم و در این فرصت محدود، بحثی را به‌صورت فشرده مطرح می‌کنم و البته روی سخن من در این بحث، عمدتاً طلاب جوان است؛ آنهایی که امروز به این حوزه وارد شده‌اند و می‌خواهند توشهٔ ارزشمندی برای آینده برگیرند.

به‌راستی این سال‌ها، سال‌های بسیار پرنشاطی است. من خودم وقتی به گذشته بازمی‌گردم و به یاد می‌آورم دوران جوانی و سال‌هایی را که در حوزهٔ علمیه قم مشغول تحصیل بودم، هنوز هم خاطرات آن دوران برای من نشاط‌آور است. من به‌عنوان طلبه‌ای با شما صحبت

---

۱. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۸، ج ۵، ص ۱۱۲.

می‌کنم که حدود یازده سال در حوزه علمیه، چند سال در محیط دانشگاه داخل کشور و مدتی هم در دانشگاه‌های خارج کشور بودم و همهٔ این محیط‌های متنوع و مختلف را تجربه کرده‌ام. به شما می‌گویم که هیچ محیطی دلپذیرتر، مفیدتر و ارزنده‌تر از محیط حوزه‌های علمیه نیست. شما در حوزه‌های علمی و دینی، فرصت بسیار ارزشمندی دارید. قدر این روزها، ساعت‌ها و ماه‌ها و سال‌ها را بیش از آنچه تاکنون دانستید، بدانید و مطمئن باشید که پایه‌های اساسی علوم در دل و جان انسان در همین دوران استقرار می‌یابد. فکر نکنید که عالم شدن مربوط به سنین چهل و پنجاه سالگی است، بلکه سنگ بنای آن مربوط به همین دوره‌های نوجوانی و جوانی است. البته محصول و میوه‌های آن در سنین میانسالی به دست می‌آید.

به کتاب‌های عرفانی، اخلاقی، فقهی و سیاسی امام خمینی (ره) نگاه کنید، می‌بینید ایشان بیشتر آنها را در سال‌های ۲۵ تا ۳۰ سالگی تألیف کرده‌اند. دوران ۱۴ تا ۲۵ سالگی، دوران جوانی و نشاط است که جایگزینی ندارد و بسیاری از مطالب مهم را باید در این دوران کسب کرد و توشهٔ آینده خود قرار داد. بسیاری از افراد با استعداد در سنین بین ۲۰ تا ۲۵ سالگی به مقام اجتهاد رسیده‌اند. البته نوابغی هم بوده‌اند که قبل از سنّ ۲۰ سالگی به این مقام دست یافته‌اند.

نگاه حوزه‌ها به اسلام

سخن اصلی من این است: ما که به‌عنوان رسالت دینی و اسلامی در حوزه‌های علمیه، کنار هم جمع می‌شویم و درس می‌خوانیم و بحث می‌کنیم، باید همواره این دغدغه را داشته باشیم که دنبال چه هدف یا اهدافی هستیم و باید تلاش کنیم تا پاسخ دقیق و عالمانه‌ای برای این پرسش خود بیابیم.

یک دورانی بر حوزه‌های علمیه گذشته است که نگاه به اسلام به‌عنوان یک فرهنگ گسترده و جامع بوده است. دوره‌هایی هم بر حوزه‌های علمیه گذشت که به اسلام، بالاتر از یک فرهنگ، یعنی به عنوان منبع یک تمدن بزرگ بشری و انسانی نگاه می‌شد. زمانی هم به اسلام، در کنار یک فرهنگ و تمدن، به عنوان یک قدرت سیاسی نگاه می‌شد. در مقاطعی هم اسلام را به عنوان یک مکتب نجات‌بخش برای کل بشریت تلقی می‌کردند. در عین حال باید گفت که دوران تأسف‌باری نیز بر حوزه‌ها گذشته است؛ دورانی که به اسلام صرفاً در حدّ مناسک و احکام عبادی و احوال شخصیه (به‌عنوان عام کلمه) نگاه می‌شده و محدودهٔ درس و بحث حوزه‌های علمیه صرفاً مقداری آموزش ادبیات عرب و سپس درس فقه بوده است.

البته این شاید ابتدایی‌ترین نوع نگاه به کارکرد یک حوزه باشد. نکته مهم اینکه متأسفانه مباحث فقه نیز عمدتاً در زمینهٔ مسائل و احکام مربوط به وظایف فردی و عبادات و مختصری هم معاملات و برخی مسائل مربوط به روابط افراد در جوامع کوچک، منحصر بود. این وضع، مصادف با دورانی بود که چنین شرایطی به دلیل اوضاع اجتماعی ــ سیاسی خاص بر حوزه‌ها تحمیل شده بود. در واقع، برای اینکه تحرکی باشد و حرکتی ایجاد شود، فضای مناسبی وجود نداشت و نگاه به این سمت بود که سایر مسائل مورد ابتلا نیست تا مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

تنگ‌نظری‌ها

در همان رویکرد ابتدایی، زمانی بر حوزه‌ها گذشت که اخباریون حتی دلایل عقلی و مباحث اصولی را طرد کرده بودند و می‌گفتند ما و فقط منقول؛ منقول هم به معنای متن قرآن و روایاتی بود که به دست ما

رسیده است. حتی نسبت به فهم قرآن هم باید صرفاً به روایات مراجعه شود. می‌گفتند ما حجّة دیگری نداریم و کار دیگری هم نمی‌توانیم انجام دهیم. بعد هم نسبت به قرآن می‌گفتند ظنّی الدلالة و نسبت به روایات هم می‌گفتند ظنّی السند! به این ترتیب یک اسلام محدود ظنّی درست شده بود.

اگر بزرگانی چون *وحید بهبهانی* در برابر اخباریون نمی‌ایستادند و آنها موفق می‌شدند تسلط خود را بر حوزه‌های دینی ادامه دهند، فاجعه‌ای همانند فاجعه «انسداد باب اجتهاد» در میان اهل سنت برای شیعه اتفاق می‌افتاد. می‌دانید که انسداد باب اجتهاد مطلق از اوایل قرن چهارم اتفاق افتاد که این نظریه در قرن هفتم (۶۵۵ هـ. ق) و پس از سقوط بغداد استحکام بیشتری پیدا کرد. گرچه در نیمه قرن ششم، *ابوالفتح شهرستانی* برای باز کردن باب اجتهاد قیام کرد و آن را مورد اعتراض قرار داد و در قرن هشتم، *ابواسحاق شاطبی (ابراهیم بن موسی بن محمد)* و در قرن دهم، *جلال‌الدین سیوطی* از *شهرستانی* پیروی کردند و سدّ باب اجتهاد را مورد نکوهش قرار دادند و همچنین در قرون سیزدهم و چهاردهم، *سید جمال‌الدین اسدآبادی*، *سنوسی (محمد بن علی بن سنوس)*، *محمد عبده* و *رشید رضا*، عالمان را به اجتهاد فراخواندند، ولی با وجود همه این تلاش‌ها همچنان آثار منفی تفکر «سدّ باب اجتهاد» را در میان حوزه‌های اهل سنت شاهدیم. اگر ما به تاریخ اسلام مراجعه کنیم، می‌بینیم که از همان صدر اسلام یکی از آموزه‌های پیامبر به اصحاب خود، اجتهاد بود که روایت منقول از پیامبر اسلام (ص) خطاب به *معاذ بن جبل* در موقع اعزام به یمن در این زمینه، مشهور و معروف است.

یک مورد از این یک سونگری‌ها در خصوص نگاه به قرآن و سنت اتفاق افتاد تا جایی که گروهی عملاً از قرآن فاصله گرفتند و فقط به

سنّت تمسک جستند و عده‌ای از مسلمانان نیز بدون توجه به روایات، صرفاً به آیات قرآن استناد می‌کردند.

مسئله دیگر، پالایش احادیث جعلی از احادیث صحیح بود که هنوز هم برخی از استنادات به احادیث غیرمعتبر مشکل‌آفرینی می‌کند. در این زمینه، بحث مرحوم *علامه طباطبایی* در جلد پنجم «**تفسیر المیزان**» جالب توجه است. وی ابتدا از اینکه گروهی نقل احادیث ائمه هدی (ع) را طرد و در زمان امویان نقل احادیث را از آنان ممنوع کردند، بسیار اظهار تأسف می‌کند و سپس این‌چنین ادامه می‌دهد:

«امام باقر و امام صادق (ع) در یک برهه‌ای از زمان ــ یعنی در دوره انتقال حکومت از بنی‌امیه به بنی‌عباس ــ قیام نمودند و آنچه از احادیث پدران بزرگوارشان به‌دست فراموشی سپرده شده بود و آنچه از معارف اسلام مندرس گشته بود، برای مردم بیان کردند. گرچه مع‌الاسف احادیثی که آن دو بزرگوار و سایر امامان از پدران خود نقل نموده و در اختیار امت اسلام نهادند، از دسیسه و دستبرد سالم نماند. همان‌طور که در کلمات رسول خدا (ص) دست بردند، کلمات آن حضرات نیز مورد دستبرد قرار گرفت. به شهادت اینکه خود آن دو بزرگوار به این معنا تصریح نموده و چند نفر از وضّاعین و جعّالان حدیث را برای مردم نام بردند، مانند مغیرة بن سعید و ابن ابی‌الخطاب.

ائمه هدی (ع) بسیاری از روایاتی را که از رسول خدا (ص) و از خود آنان روایت می‌شد و در میان مردم شایع بود، انکار نموده و به شیعیان خود فرموده بودند هر حدیثی از ما برای شما نقل می‌شود، بر قرآن عرضه کنید. آنچه موافق با قرآن است، بگیرید و آنچه مخالف است، رها کنید. اما بسیاری از مردم به این

*دستور عمل نکردند و به‌خصوص روایاتی را که در مسائل غیرفقهی بود، بدون عرضه آنها بر قرآن پذیرفتند. رفتار عامه مردم شیعه در قبول هر سخنی که جنبه حدیث داشت، مشابه رفتار عامه مردم سنی در مورد احادیث نبوی بود؛ حتی عامه شیعه در این امر آن‌چنان افراط کردند که جمعی به این قائل شدند که ظواهر قرآن حجت نیست، ولی کتاب‌های دیگری از قبیل **مصباح الشریعه** و **فقه الرضا** و **جامع الاخبار** حجت است! و افراط را از این حد نیز گذرانده و به جایی رساندند که گفتند حدیث هرچند مخالف صریح قرآن باشد، می‌تواند قرآن را تفسیر کند و این حرف نظیر و هم‌سنگ سخنی است که بیشتر اهل سنت گفته‌اند و آن این است که حدیث اصلاً می‌تواند قرآن را نسخ کند.»*[1]

علامه طباطبایی در ادامه می‌افزاید:

«به نظر می‌رسد قضاوتی که دانشمندان درباره رفتار امت اسلام کرده‌اند، قضاوت درستی باشد. آنها گفته‌اند: اهل سنت کتاب را گرفتند و عترت را رها کردند و سرانجام کارشان بدانجا کشیده شد که کتاب هم از دستشان رفت؛ و شیعه، عترت را گرفته، کتاب را رها کردند و سرانجام کارشان بدینجا کشیده شد که عترت هم از دستشان رفت. پس می‌توان گفت که امت اسلام برخلاف دستور صریح رسول خدا (ص) که فرموده: «انی تارک فیکم الثقلین...» هم قرآن را از دست دادند و هم عترت را، هم کتاب را و هم سنت را. این راهی که امت در مورد حدیث پیش

---

۱. طباطبایی، علامه محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج ۵، صص ۲۷۶–۲۷۵.

گرفت، یکی از عواملی است که در قطع رابطه علوم اسلامی از قرآن کریم اثری بسزا داشت.»[1]

رویگردانی از عقل

یک مورد دیگر از این یک‌سونگری‌ها به تعطیل جایگاه عقل مربوط می‌شود. در حالی‌که آیات قرآن مجید و روایات فراوانی به استفاده از «عقل» و حجیت عقل در زمینهٔ مسائل دینی دلالت دارند؛ باید پذیرفت دیری است ما با نظریه ضعف شدید نقش عقل و خرد، دست به گریبان هستیم. در آن روایت معروف امام هفتم فرمود: خداوند حجة ظاهره و حجة باطنه برای شما دارد، «ان الله علی الناس حجتین، حجة ظاهرة و حجة باطنة، فامّا الظاهرة فالرسل و الانبیاء و امّا الباطنة فالعقول».[2] می‌بینیم که سخن انبیا را در کنار عقل قرار داده است؛ یعنی همان‌گونه که قرآن و روایات حجة هستند، حکم عقل نیز حجة است. به تعبیر *راغب اصفهانی* که می‌گوید: «الحکم المنکشف بالعقل، حکم بلّغه الرسول الباطن الذی هو شرع من داخل کما ان الشرع عقل من خارج».[3] عقل، شرع داخل است و شرع، عقل خارج است. خداوند، عقل، وحی و راهنمایی انبیا و رسل را در اختیار ما گذاشته است و این دو در کنار هم می‌توانند یکدیگر را شکوفا نمایند. به مدد عقل، ما به اعماق وحی می‌رسیم و با وحی است که عقل راحت‌تر و سریع‌تر، مسیر هدایت را به ما نشان می‌دهد. از این‌رو، آنها در کنار یکدیگر بارور می‌شوند.

مورد دیگر ـ و شاید مهم‌ترین مورد ــ ضعف جایگاه بحث و

---

۱. *همان*.
۲. *تحف العقول*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۳۸۳.
۳. *فرائد الاصول جدید*، ص ۱۹، به نقل از: راغب اصفهانی، *تفصیل النشئتین و تحصیل السعادتین*، ص ۵۱.

بررسی پیرامون قرآن بود. در آن دوران، حوزه‌های ما به دلیل مشکل اساسیِ کم‌توجهی به مسئله تفسیر قرآن رنجور گردید و متأسفانه، در دورانی طولانی این رنجوری همچنان باقی ماند و می‌توان گفت که با نهضت امام خمینی (ره) قدری به کانون توجه کشانده شد. در این خصوص نیز علامه محمدحسین طباطبایی می‌گوید:

«اگر درباره علومی که در حوزه خوانده می‌شود، دقت به خرج دهید، خواهید دید که طوری تنظیم شده که پیداست گویی احتیاج چندانی به قرآن ندارد! حتی ممکن است یک محصل همهٔ آن علوم را فرابگیرد، متخصص در صرف و نحو، بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول بشود و همه این درس‌ها را به‌صورت مبسوط بخواند و قهرمان این علوم گردد و حتی به پایه اجتهاد نیز برسد، ولی در پی فهم قرآن نبوده و به عبارتی اصلاً دست به قرآن نزده باشد و قرآن را صرفاً برای ثواب بخواند، پس معلوم است که رابطهٔ چندانی میان علوم حوزوی و قرآن وجود ندارد.»[1]

مسئله غفلت تاریخی حوزه‌ها نسبت به قرآن تا حدی است که حضرت امام در وصیت‌نامه خود با تعابیری جانگداز دربارهٔ آن سخن می‌گوید:

«اینجانب از روی جِدّ، نه تعارف معمولی، می‌گویم... ای فرزندان برومند اسلام، حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را از توجه به شئونات قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن بیدار کنید. تدریس قرآن در هر رشته‌ای از آن را محطّ نظر و مقصد اعلای خود قرار دهید. مبادا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف پیری بر شما

---

۱. *تفسیر المیزان*، ج ۵، ص ۲۷۶.

هجوم کرد، از کرده‌ها پشیمان و تأسف بر ایام جوانی بخورید؛ همچون نویسنده.»[۱]

البته باید بگویم مشکل کم‌توجهی حوزه‌ها به قرآن، اختصاص به مذهب خاصی ندارد. متأسفانه تمامی مذاهب اسلامی با این مشکل مواجه‌اند و نتوانسته‌اند آن‌چنان که شایسته است، از این بحر عظیم استفاده کنند.

شهامت در فتوا

یکی دیگر از موارد یک‌سونگری‌های تاریخی حوزه‌های ما ـ که از همان دوران‌های اولیه موجود بوده و همچنان کم و بیش وجود دارد ـ این است که در حوزه‌های تشیّع، گاهی آرای بزرگان فقاهت، نقطهٔ توقف تلقی و گفته می‌شود نباید برخلاف آرای بزرگان، به‌خاطر شأن بزرگ آنان، در مسائل فقهی اظهار نظر نمود. معمولاً اظهار نظریه اجتهادیِ خلاف مشهور با مشکلاتی مواجه است. این مسئله، یکی از دلایل ناروزآمدی حوزه‌هاست.

در دوران معاصر، خوشبختانه شهامت در اجتهاد و بیان نظرات فقهی خلاف مشهور کم و بیش مشاهده می‌شود. امام خمینی (ره) در زمینه مسائل فقه حکومتی با طرح «اصل زمان و مکان» و تبیین حکم حکومتی به‌عنوان حکم اولیه، قدم بسیار بلندی برداشت. متأسفانه پس از ایشان انتظار می‌رفت حوزه‌ها آن راه را به خوبی ادامه دهند، ولی در سال‌های اخیر یا حرکتی در آن مسیر مشاهده نمی‌شود و یا حرکت بسیار کُند است. لازم به ذکر است گروهی متحجر هم در پی عقبگرد و بازگشت به دوران پیش از امام (ره) هستند.

---

۱. *صحیفه نور*، ج ۲۰، ص ۲۰.

به‌هرحال در آن مقاطع، حوزه‌های علمیه ما عمدتاً با مباحث فقهی و عبادی و مقداری هم مباحثی مربوط به روابط افـراد در جامعـه در بحـث معاملات، ازدواج و طلاق، و مباحث عبادی شخصی از طهـارت، صـلاة، حج و صوم گرفته تا مسئولیت در امانت و عاریه، و مباحثی نظیر خمـس و زکات، و بخشی از مسائل اقتصادی اسلام مواجه بودند و در عین حـال درگیر یک‌سونگری‌هایی بودند که برشمردم. برخی از آن یک‌سونگری‌هـا هنوز هم کم و بیش گریبانگیر حوزه‌های مـا اعـم از اهـل سـنت و تشیّع می‌باشد.

دوران شکوفایی حوزه‌ها

روشن است که اگر ما به اسلام بـه‌عنـوان مجموعـه احکـام و مناسـک عبادی و تا حدی روابط افـراد بـا یکـدیگر نگـاه کنـیم، بـه یـک نحـو حوزه‌هـا و آینـدهٔ خودمـان را مـی‌بینـیم و رسـالت خودمـان را ترسـیم می‌کنیم، اما اگر به اسـلام تنهـا بـه‌عنـوان فقـه و مسـائل حقـوقی و یـا به‌عنوان عبادات نگاه نکنیم، بلکه اسلام را به‌عنوان یـک فرهنـگ جـامع مطرح نماییم ـ که البته یک بخش مهم آن هم فقه اسـت، ولـی همـهٔ آن نیست، یعنی تفسیر هم جای خودش را دارد؛ اخـلاق و عرفـان و کـلام هم جای خودشان را دارند؛ سیاسـت، اقتصـاد، تـاریخ، جامعـه‌شناسـی، روانشناسی و سایر علوم اجتماعی نیز جای خودشان را دارند؛ و فلسـفه هم جای خودش را دارد ـ آن را بسیار متفاوت خواهیم دید. ایـن نگـاه دیگری است و در سایه چنین نگاهی است که مباحث مختلف فلسـفی، عرفانی و حتی ریاضی، نجوم، جغرافیا، شیمی و طب هم در حوزه‌هـای دینی رشد پیدا می‌کنند.

احمد بن عبدالله مروزی، *محمد بن موسی خوارزمی*، *ابونصر فـارابی* (معلم ثانی) و *ابوالوفاء محمد بوزجـانی* از ریاضـیدانان معـروف و دارای

ابداعات فراوان در این دانش بودند و در همین حوزه‌های علمیه پرورش یافته بودند.

محمد بن زکریای رازی، *ابوالحسن علی بن سهل طبری* و *ابوعلی سینا* (مؤلف کتاب معروف «**القانون فی الطب**» که آثارش قرن‌ها در اروپا مورد استفاده و محل مراجعه و تدریس بود)، از دانشمندان معروف طب و پزشکی هستند که در داروشناسی، جراحی، روانپزشکی و ده‌ها رشته دیگر ابداع و نوآوری‌های فراوانی داشتند که هنوز هم مراکز علمی جهان از نظرات آنان بهره می‌برند.

در زمینهٔ نجوم نیز دانشمندانی چون *محمد الفزاری*، *ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی*، *شرف‌الدین محمد مسعودی مروزی* و *محمد بن جابر حرّانی*، آثار ارزشمندی را در این رشته خلق کردند و در زمینهٔ فیزیک و مکانیک هم *بنوموسی شاکر*، *ابوالفتح عبدالرحمن خازنی*، *ابوریحان محمد بن احمد بیرونی*، *ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (ابن سینا)* و *ابن هیثم*، تألیفات مهم و شایان توجهی داشتند. در علم شیمی یا به قول قدیمی‌ها، علم کیمیا که بنیان‌گذار آن شاگرد معروف امام صادق (ع)، *جابر بن حیان* بود و دانشمندان معروفی چون *زکریای رازی*، *ابونصر محمد بن طرخان فارابی*، *ابن سینا*، *خوارزمی*، *عراقی*، *غیاث‌الدین طبیب کاشانی* و *جنیدی* در این زمینه نوآوری‌های فراوانی داشتند.

در سایر رشته‌ها نظیر تاریخ، جغرافیا، کشاورزی، ادبیات، شعر و لغت نیز تحقیقات و تألیفات مهمی توسط دانشمندان مسلمان و عالمان بزرگ خلق شد. همهٔ این دانشمندان بزرگ در حوزه‌های علمیه پرورش یافتند. وقتی می‌گوییم علم شیمی را شخصیتی مثل جابر بن حیان، شاگرد امام صادق (ع) بنیان گذاری کرده، معلوم می‌شود مکتب امام صادق (ع) تنها فقه نبوده، بلکه فرهنگ جامع اسلام بوده است. فرهنگ اسلام میدان بسیار وسیعی را دربرمی‌گیرد و شامل همه بخش‌هایی می‌شود که برای

سعادت و کمال انسان لازم و مفید است.

اسلام سیاسی

حال اگر وظیفهٔ حوزه را از این هم فراتر ببینیم و اسلام را نه فقط به‌عنوان منبع فقه و حقوق؛ و نه تنها به منزلهٔ یک فرهنگ وسیع و جامع، بلکه به‌عنوان منشأ یک قدرت سیاسی بدانیم، اسلام به‌عنوان یک فرهنگ قدرت‌ساز، آن هم منبع قدرتی که ساختار سیاسی برای ادارهٔ جامعه دارد، ظاهر خواهد شد و این نگاه سومی است که امروزه لازم است حوزه‌ها با این نگاه به بحث و تحقیق بپردازند. از این منظر که نگاه می‌کنیم، دیگر اسلام تنها یک فرهنگ نیست، بلکه به‌عنوان یک قدرت که عهده‌دار مسئولیت مدیریت جامعه است و می‌تواند ادارهٔ آن را متکفل شود و چارچوبی برای مدیریت جامعه، تعریف و مشخص نماید، دیده خواهد شد.

از این منظر، اسلام دارای سیستم مدیریت است؛ دارای برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است، و تنها محدود و منحصر به بیان احکام اقتصادی و یا احکام سیاسی نمی‌باشد. حال به این بحث نمی‌پردازیم که بعضی می‌گویند اسلام نسبت به مسائل سیاسی ـ اجتماعی فقط دارای معیارها و اصولی است و بیش از آن نیست، چرا که وقتی به اعماق فرهنگ اسلام نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که در آن بیش از اصول و موازین و بیش از احکام فرعی، نکات فراوانی مطرح است. حتی به اعتقاد برخی، اسلام دارای سیستم اقتصادی است. البته اگر سیستم را به معنای ارتباط ارگانیک بدانیم، در اقتصاد اسلام چنین رابطه‌ای را می‌بینیم.

به‌هرحال کمی مشکل بتوان گفت اسلام فقط پاره‌ای کلیات و موازین را بیان نموده و در مسائل مهم اجتماعی، سایر موارد را به علم

بشری و تجربهٔ انسان‌ها واگذار کرده است و دارای سیستمی نیست. آنچه مسلّم است اینکه اسلام در طول قرن‌ها منشأ قدرت سیاسی بوده و توان ادارهٔ جوامع بزرگ را واجد بوده است. البته این بدان معنا نیست که علم و دانش تکامل نیابد و از عقل و تجربه بشری استفاده نشود.

اگر بپذیریم که اسلام برای ادارهٔ جامعه برنامه دارد و یکی از اهداف اسلام را ساخت بنیان قدرت سیاسی برای مدیریت جامعه در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که در اسلام برای فرهنگ، سیاست و اقتصاد و سایر مسائل و نیازمندی‌های اجتماعی، اصول، مقررات و برنامه لازم وجود دارد.

از منظر حضور در حوزه عمومی و نهادسازی نیز قابلیت‌های فرهنگ‌سازی و برنامه‌مند بودن اسلام به‌طور طبیعی زمینه را برای حضور سیاسی فراهم می‌کند؛ بدین معنی که این ظرفیت‌ها قابل ترجمه به یکدیگر هستند و این همان است که در دنیای امروز از آن به‌عنوان اسلام سیاسی نام می‌برند. اسلام به دلیل همان ظرفیت‌هایی که برشمردم، همواره با سیاست بوده و از سیاست جدا نبوده و تاریخ اسلام شاهد و دلیل آن است.

پیامبر اسلام در کنار خلق آن فرهنگ بزرگ با ابلاغ وحی الهی و بیان احکام اسلام، چه از طریق ابلاغ متن وحی الهی به مردم و چه از طریق تبیین و تفسیر آنها با بیان خود که البته «ما ینطق عن الهوی، إن هو الا وحی یوحی»[1]، جامعه را اداره و با جهان ارتباط برقرار می‌کرد. ضرورتاً در آن شرایط، پیامبر اسلام، مبانی لازم برای ساخت یک قدرت سیاسی را حداقل در عمل تبیین کرده بود.

اگر به اسلام به‌عنوان یک قدرت سیاسی نگاه کنیم، بسیاری از

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نجم، آیه ۳.

مسائل تغییر می‌یابد و در این صورت حوزه‌های علمیه وظایف سنگین‌تری را برعهده دارند. دیگر این پذیرفتنی نیست که در حوزهٔ علمیه، صرفاً فقه و اصول بخوانیم، ولی در زمینهٔ مدیریت جامعه و پیرامون علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و یا راجع به حقوق (به معنای عام کلمه) بحثی نشود. برای مثال، نمی‌توان نسبت به حقوق اساسی که اساس ساختار قدرت سیاسی است، بی‌توجه بود. حوزه‌های علمیهٔ ما دیگر نمی‌تواند از اقتصاد و علوم اقتصادی بی‌خبر باشد و یا از جامعه‌شناسی، جرم‌شناسی، کیفرشناسی، روانشناسی و سایر علوم اجتماعی که در جهان امروز ده‌ها رشته علمی دارند، سخنی به میان نیاورد.

اگر بنا بر این باشد که حوزه طلبه‌هایی را تربیت کند و عالمانی را پرورش دهد که به جامعه برگردند و فقط احکام فقهی آن هم عمدتاً عبادی را برای مردم بیان کنند، شاید همین درس‌های معمول حوزه‌ها کافی باشد؛ اما اگر قرار باشد حوزه‌های علمیه، نیروهایی را تربیت کنند که بتوانند جوامع را مدیریت نمایند و قدرت سیاسی بسازند و جامعه مستقلی را در برابر قدرت‌های محارب و معاند حفظ و اداره کنند، در این صورت بار سنگین‌تری بر دوش حوزه‌ها خواهد بود.

اسلامِ تمدن‌ساز

حال اگر هدف بالاتری را مورد توجه قرار دهیم و اسلام را به‌عنوان یک قدرت تمدن‌ساز بشری مطرح نماییم که تمام ابعاد یک تمدن بزرگ را پدید آورده ـ به این معنی که اسلام توان علمی و عملی آن را داراست و صرفاً به جنبه تئوریک تمدن‌سازی آن توجه نداریم ـ در این صورت نیز وظایف حوزه‌ها سنگین‌تر می‌شود و باید یک گام جلوتر بگذاریم و این نگاه چهارم، شکل جدیدی به حوزه‌ها می‌دهد.

همان طور که می‌دانیم، اسلام عملاً بزرگ‌ترین تمدن بشری را در تاریخ ساخته است. اگر به هفتصد، هشتصد سال پیش بازگردیم، آیا جز تمدن اسلام، تمدن دیگری در جهان بوده است؟ در غرب نه تنها از تمدن خبری نبود که جز خرافات و عقب‌ماندگی چیزی دیده نمی‌شد. تمدن‌های پیشین مانند تمدن‌های پارس، مصر، هند، یونان و روم هم که کنار رفته بودند. لذا یک تمدن برتر به نام تمدن اسلامی، سراسر دنیا را تحت نفوذ قرار داده بود که نظیری در اروپا، افریقا و آسیا برای آن وجود نداشت. امریکا هم که آن در زمان هنوز کشف نشده بود و ساکنان آن فقط سرخپوستانی بودند که زندگی ابتدایی داشتند و تمدن عقب‌ماندهٔ اینکاها نیز بود که آن هم چیزی در چنته نداشت.

برخی نظریات موجود در مطالعات جهانی شدن، قائل به این هستند که اسلام، نخستین جهانی شدن را پی ریخته است و آنچه ما اکنون به‌عنوان جهانی شدن مدرن می‌بینیم، در واقع دومین جهانی شدن است. در تاریخ بشر چند رویداد جهانی‌شونده وجود داشته است: یکی آزادسازی‌های *کوروش* (یا به تعبیر برخی بزرگان ما *ذوالقرنین*) است که البته دامنه آن محدود و در جهت آزادسازی اقوامی بوده که تحت سیطره بت‌پرستان بوده‌اند و در آن مقطعِ تاریخی روی داده است. مورد دیگر، کشورگشایی‌های *اسکندر* است که اگرچه شعار جهان‌وطنی داشت، ولی قدرت تمدن‌سازی نداشت و بیش از دو سده در بیرون مرزهای یونان و روم ادامه نیافت. رویداد بعدی، ظهور مسیح و قبول دیانت مسیح از سوی *کنستانتین* بود که در پی آن، از قرن چهارم میلادی، امپراتوری مسیحی روم شرقی و غربی پدید آمد و بر گسترهٔ وسیعی مشتمل بر کلیت اروپا و بخشی از آسیای شمال غربی تسلط یافت. با این حال، متأسفانه تمدن مسیحی مبتلا به درون‌ماندگاری و تحجر پاپ‌ها گردید و لذا نتوانست ابعاد گسترده جهانی پیدا کند.

در واقع این اسلام است که نخستین جهانی شدن را فراروی تاریخ می‌گذارد. جهانی شدن، توسعه جهانی مقوله‌های معنوی و مادی است که منجر به بازسازی تولیدات جدید در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود و معنای متفاوتی را در این حوزه‌ها به وجود می‌آورد. اسلام، با تحولات شگرفی که در ابعاد معنوی و مادی سرزمینی به گسترهٔ مرزهای چین از شرق تا دروازه‌های اروپا در غرب پدید آورد، دگرگونی بزرگی را برای نخستین بار در نگرش افراد و در تعاملات مادی و معنوی میان خود و بین افراد با طبیعت، تحقق بخشید. تحول ژرف و فراگیر در سه بُعد تجارت، فناوری و تفکر، دستاورد بزرگ و بی‌مانند تمدن اسلامی در تاریخ بشر است. تمدن اسلامی در کلیه این ابعاد، دست به فرآوری تولیدات تازه زد و با تمدن مسیحی از آن بابت به چالش پرداخت که آن را از توقف و سکون خارج سازد.[1]

---

۱. نمی‌توان از کنار مؤلفه‌های بارز تحولات مربوط به جهانی شدن اسلام که در سده‌های میانه روی داد، به آسانی گذشت و بایستی پیرامون آنها اندیشید و پژوهش کرد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف ـ در صحنه تقابلات جهانی شدن اول، در یک‌سو فشار فنّاوری، تجارت و تفکر و ثروت عظیم جهان اسلام وجود داشت و در سوی مقابل، عقب‌ماندگی و تحجر و فقر جهان مسیحیت بود. جنگ‌های صلیبی، مقاومت ایدئولوژیک در برابر جهانی شدن اول بود.

ب ـ هرچند جهانی شدن اول برای اروپاییان، بهروزی دنیوی داشت، اما در عین حال مسیحیان مجبور بودند با مسلمانان بجنگند. همین پارادوکس بود که سرنوشت نهایی جنگ صلیبی را رقم زد. ونیزی‌ها به دلیل تجارت شیرین با جهان اسلام، کارشکنی و قرارداد حمل صلیب‌ها را به جبهه شرق باطل کردند. آنها حتی به مسلمانان ساز و برگ هم رساندند و البته برای همیشه در تکفیر پاپ ماندند!

ج ـ درست است که با تحریک پاپ، تعصبات دینی مسیحی می‌جنبید و به اصطلاح جهاد با کفار آغاز می‌شد، با این حال مسیحیان همیشه پشت سر پاپ نمی‌ماندند؛ چرا که با منافعشان سازگار نبود. تاریخ حتی شاهد چندین فقره قیام مسیحیان علیه جنگجویان صلیبی به دلیل زندانی کردن زوّار و تجّار و سیاحان مسلمان بوده است. عکس این روند در شرق عالم در جریان بود. *خاقان* چین که بهره‌مند از تعامل با مسلمانان بود، هیچ گاه به تقابل جدی با آنان نپرداخت و هرگز به درخواست‌های پاپ

به شهادت تاریخ، اسلام قابلیت تمدن‌سازی قوی داشته است و هنوز هم دارد و بنابراین ما می‌توانیم بر همین ویژگی اسلام تمرکز کنیم و مبتنی بر آن، کارکرد حوزه‌ها را انتظار داشته باشیم. بدیهی است که در این حالت نیز، کارکرد حوزه‌ها با رویکردهای سه‌گانه پیشین که برشمردیم، متفاوت خواهد بود.

اسلام با رسالت جهانی

حال اگر یک گام دیگر برداریم و این بار اسلام را در گستره‌ای جهانی

برای اتحاد با صلیبی‌ها وقعی ننهاد.
د ـ تحریم تجارت با مسلمانان از سوی پاپ، بنادر اروپا را فقیر و سوت و کور ساخته بود. با افول لشکرکشی‌های صلیبی، بنادر ونیز، ژنوا و پیزا که وابسته به بنادر مصر و عکا بودند، رونق یافتند و با رونق آنها، رابطه تجار مسلمان و مسیحی نزدیک‌تر و تضادهای درونی صلیبی‌ها افزون‌تر گردید.
هـ ـ جنگ‌های صلیبی کاری نکرد جز اینکه در جریان تبادل علم، فنّاوری و تجارت مسلمانان به غرب، ایجاد مزاحمت و اشکال کرد؛ دربار پاپ را گسترش داد و دگماتیسم دینی را تیزتر کرد. سکولاریسم اروپایی در واکنش به همین دگماتیسم و در پی شکست پاپ‌ها در مواجه شدن با جهانی شدن اسلام پدید آمد. خشک‌مغزی‌ها و تعصبات پاپ‌ها نه تنها فتوحاتی به دنبال نداشت که روم شرقی را ساقط کرد و پای مسلمانان را بر فراز وین گشود. جنگ‌های صلیبی با این انگیزه آغاز شد تا شرق عالم مسیحی از چنگ مسلمانان نجات یابد، ولی هنگامی تمام شد که این شرق عالم یکسره در دستان مسلمانان قرار گرفت. جهانی شدن اول با خود تجارت، فنّاوری و تفکر را آورد. هرچه مقاومت جهان مسیحی بیشتر تحلیل می‌رفت، این سه بیشتر راه خود را به جهان مسیحی می‌گشود. می‌گویند غرب مسیحی در توحّش کامل بود و بدون این سه ـ که رهاورد مسلمانان بود ـ هیچ‌گاه به عصر رنسانس قدم نمی‌گذاشت. در عین حال نباید از کنار دلایلی که منجر به ظهور دورهٔ انحطاط مسلمین گردید نیز بی‌اعتنا گذشت. بزرگان ما همچون *شهید مطهری* نشان داده‌اند که گسترش جمود و خشکِ مقدسی، چگونه اندک‌اندک ظرفیت‌های عظیم تمدن اسلامی را در خود تحلیل برد، داشته‌های خود را که می‌توانست سرمایه‌های بزرگی برای جهش‌های بعدی باشد، از کف داد و غرب با بهره‌گیری به موقع از تفکر، تجارت و فنّاوری مسلمانان، تمدن دوران مدرن را پایه‌ریزی کرد؛ تمدنی که دین‌گریز است، از ابعاد معنوی خالی است و صرفاً به نیازها و انتظارات مادی انسان، معطوف می‌باشد.

ـ حتی فراتر از حوزه تمدنی‌اش ـ ببینیم و آن را به‌عنوان دیانتی برای ادارهٔ گستره‌ای جهانی مد نظر قرار دهیم، در این حالت، با یک تحول ماهوی در حوزه‌ها مواجه می‌شویم که با رویکردهای چهارگانهٔ پیشین بسیار متفاوت خواهد بود. از این منظر، اسلام به‌عنوان رسالت جهانی و منجی همه انسان‌ها در سطح کرهٔ زمین مطرح می‌باشد. اگر به اسلام به‌عنوان مکتب نجات‌بخش همه انسان‌ها بنگریم، آنگاه وظیفه بسیار سنگین‌تری بر دوش همه ما به‌ویژه حوزه‌های علمیه است.

در این نگاه، حوزه علمیه، نه برای کوچه‌های قم و نه برای خیابان‌های تهران و نه حتی برای کشورهای اسلامی، که برای کل جهان و همه بشریت باید برنامه داشته باشد. آنگاه مکاسب و بیع و خیارات با شرایط امروز باید نگریسته شوند؛ اجاره و مضاربه و مساقات با شرایط جهان گستردهٔ امروز باید دیده شوند؛ قوانین جزایی اسلام با توجه به نیازهای جوامع مختلف بشری امروز باید بازنگری شوند. در زمینه مسائل سیاست خارجی، ساختار دولت اسلامی، اقتصاد، مسائل پولی و بانکی، روابط ملت‌ها و صدها مسئله مهم اجتماعی دیگر باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد و نسخه‌های لازم پیچیده شود.

اسلام‌ستیزی

نکته مهم دیگری که لازم است به آن اشاره کنم، برنامه غرب و دشمنان نسبت به اسلام است. اسلام در گذشته در سه مقطع به‌صورت قدرت سیاسی با رسالتی جهانی و تمدن‌ساز نمایان شد. یک برهه مربوط به قرون اولیه است که اسلام از طریق آندلس، تا پشت دروازه‌های فرانسه پیش رفت. در آن دوران شمال افریقا، بخش اعظم آسیا و به‌ویژه خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز و بخش قابل توجهی از اروپا تحت سیطره اسلام بود. در جهان آن روز، اسلام به‌عنوان یک قدرت فرهنگی،

سیاسی، تمدنی و حتی قدرت نظامی، ظهور و بروز پیدا کرد.

اگر به پیشینهٔ واژه‌ای به نام اسلام‌هراسی و یا اسلام‌ستیزی[1] مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که این بحث از آن دوران شروع شد. گرچه این واژه در دهه‌های اخیر بیشتر رایج شده است، ولی موضوع آن به همان سده‌ها بازمی‌گردد و پایان آن، جنگ‌های خونین صلیبی بود که در جریان آن، با وجود آنکه مسلمانان در تمام مراحل، با اخلاق و انسانیت با غربی‌ها رفتار کردند و غربی‌ها از علم و دانش و تمدن مسلمان‌ها بهره بردند، اما آنها با شمشیر و خشونت با مسلمان‌ها رفتار نمودند.

برخلاف تبلیغاتی که می‌کنند و می‌گویند اسلام دین خشونت است، به گواه اکثر مورخان سده‌های میانه، این غربی‌ها بودند که با خشونت با مسلمان‌ها رفتار نمودند. جنایاتی که در جنگ‌های صلیبی علیه مسلمانان به وقوع پیوست، واقعاً چهرهٔ تاریخ را سیاه کرد. در دوران جنگ‌های صلیبی بود که غرب، اسلام‌ستیزی خشونت‌بار خود را آغاز کرد. درست در همان دوران که تاریخ، شاهد شکوفایی تمدن اسلامی بود و غربِ اسیرِ خرافات و علم‌ستیز، در برابر تمدن اسلامی، دست به اسلحه برد؛ تمدن اسلامی از نظر علوم و معارف از علوم دقیقه تا معارف دینی در اوج به سر می‌برد.

تمدن اسلامی، پایه‌گذار جبر، ریاضیات، شیمی، نجوم و طب و ده‌ها رشته علمی دیگر بود. بسیاری از کتب اسلامی ترجمه شد و در اروپا مورد استفاده قرار گرفت. هنوز هم بسیاری از متفکران مسیحی به برتری دانش و اندیشه اسلامی و نقش آن در رنسانس اروپا اذعان دارند.

همان‌طور که اشاره شد، اروپاییان در جریان جنگ‌های صلیبی با فرهنگ و تمدن اسلامی آشنا شدند و جریان انتقال دانش از جهان اسلام

---

1. Islamophobia

به غرب آغاز گردید. در واقع همین دانش بود که بعدها سنگ بنای رنسانس و سپس صنعتی شدن اروپای مدرن را پی‌ریزی کرد. با این حال کینه‌توزی غرب به آنها اجازهٔ زندگی مسالمت‌آمیز با مسلمانان را نداد و با وجود کسب بهرهٔ فراوان از تمدن اسلامی، به اسلام‌ستیزی و دشمنی با مسلمانان پرداختند.

برههٔ دوم، شامل قرن‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم است. یعنی مقطعی که دولت عثمانی، قدرتمند شد و شهر قسطنطنیه را فتح نمود. اوایل قرن شانزدهم در دوران *سلطان سلیم*، سرزمین وسیعی از الجزایر تا قزاقستان و مجارستان تا بخش اعظم خاورمیانه جزو امپراتوری عثمانی بود. جمعیت آن زمان قلمروی عثمانی پنجاه میلیون نفر بود، درحالی‌که انگلیس در آن زمان فقط پنج میلیون نفر جمعیت داشت.

در همین زمان بود که وحشت، سر تا پای غربی‌ها را دربرگرفت و بار دیگر اسلام‌ستیزی را آغاز کردند؛ یعنی از آن هنگام که عثمانی‌ها بر تپه مشرف به شهر وین تسلط پیدا کردند. اکنون هم در اتریش، این تپه را در کنار شهر وین می‌توانید ببینید که مرکز تفریحی این شهر است و بالای آن تپه، ساختمان یک مسجد از آن دوران باقی مانده است. مسلمان‌ها تا بالای آن تپه آمدند و آنجا مسجد ساختند که هنوز هم آن مسجد به‌عنوان یک اثر تاریخی از آن دوران باقی مانده است.

در دوران کنونی نیز اسلام‌ستیزی غربی‌ها بار دیگر آغاز شد و غرب با توطئه‌های مکرر خود سرانجام در جنگ جهانی اول انتقام خود را گرفت. در اوایل قرن بیستم، دولت عثمانی را قطعه‌قطعه کردند و آن ابرقدرت را از بین بردند و بر بسیاری از کشورهای کوچکی که ایجاد شده بود، مسلط شدند. بعدها نیز یک شخص ضداسلام به نام *آتاتورک* را در رأس حکومت در مقر عثمانی‌ها مسلط کردند.

برهه سوم، مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. پیروزی

انقلاب اسلامی، یک مبدأ حرکت بزرگ برای جهان اسلام است. انقلاب اسلامی نه انقلاب شیعه است و نه انقلاب ایران. هرچند مبدأ ظهور و بروز آن از لحاظ جغرافیایی ایران است، اما این انقلاب، نه تعلق به مذهب خاص و نه تعلق به سرزمینی خاصی دارد. انقلاب، یک انقلاب اسلامی است. امام خمینی (ره)، تنها رهبر شیعیان یا ایرانیان نبود. امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر همهٔ مسلمان‌ها و احیاگر اسلام بود. او مُحیی‌الدین و مُحیی‌الاسلام بود. او مجدِّد دین بود و اسلام را زنده کرد و ابعاد مختلف آن را تبیین نمود.

من در سفری که در سال ۱۳۶۸ مصادف با ایام میلاد پیامبر عظیم‌الشأن (ص) به کشور گینه بیسائو در افریقا داشتم، شاهد بودم که در ایام میلاد، چه جشن‌های مفصلی دارند. آنها به این مناسبت، به مدت یک هفته تمام جشن می‌گیرند و همه شهرها را چراغانی می‌کنند. من در یکی از این برنامه‌ها در مسجد بزرگ شهر که جمعیت بسیار عظیمی در آنجا گرد آمده بودند، حضور داشتم. امام جماعت آن مسجد ایستاد، سخنرانی کرد و خطاب به هیئت ایرانی گفت: امام خمینی (ره) مظهر غیرت الهی بود. او سپس داستان *سلمان رشدی* را مطرح کرد و گفت تنها شخصیتی که در برابر اهانت به رسول اعظم اسلام (ص) خروشید و قیام کرد، فریاد زد و هیچ چیز هم برایش مهم نبود و به ما یاد داد که باید انسان‌های غیوری باشیم و نباید کسی به خودش اجازه دهد که به پیامبر اسلام توهین کند، امام خمینی (ره) بود.

پیامبر ما «رحمة للعالمین»[1] بود. او بود که همه چیز را برای سعادت بشر آورد و غرب مدیون فرهنگ و تمدن اسلامی ماست. این پیامبر بود که به همه انسان‌ها راه زندگی را آموخت و به آنها حیات واقعی داد. امام

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

خمینی (ره)، مظهر غیرت اسلامی عصر ماست. او رهبر و امام همه ماست. من ده‌ها نمونهٔ مشابه را در کشورهای اسلامی از نزدیک شاهد بوده‌ام. امام با انقلاب اسلامی نشان دادند که به راستی محیی اسلام بودند.

چالش غرب با انقلاب اسلامی

آیا هیچ توجه کرده‌ایم که در این برهه، اسلام از کدام منظر دیده می‌شود؟ اسلام نه فقط به‌عنوان فقه یا فرهنگ و نه تنها به‌عنوان یک قدرت سیاسی، بلکه به‌عنوان یک تمدن بزرگ و بلکه مکتبی که دارای یک رسالت جهانی است، مطرح می‌باشد. امروزه انقلاب اسلامی و آثار آن در سطح منطقه، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های غرب محسوب می‌شود و روند اقدامات غرب علیه ایران اسلامی، نشانگر چنین وضعیتی است. غرب نه تنها با پیام و نفوذ و گسترش انقلاب اسلامی مبارزه می‌کند، بلکه هرگونه مقاومت اسلامی در سراسر جهان را به مثابهٔ چالشی عمده تلقی می‌نماید.

در سال‌های اخیر، کشورهای غربی همهٔ توان خود را به کار گرفته‌اند تا اسلام را تروریست‌پرور و مقاومت اسلامی را تروریسم جلوه دهند و تحت لوای مبارزه با تروریسم به مبارزه با اسلام و مقاومت اسلامی بپردازند. بسیار مهم است که ما وظیفه خود را چگونه ترسیم کنیم؟ آیا آشنایی با فقه و بیان آن برای مردم را وظیفه خود بدانیم؟ یا اسلام را به‌عنوان یک فرهنگ جامع ترسیم کنیم؟ و یا اسلام را به‌عنوان یک تمدن بزرگ و یا یک قدرت سیاسی و یا حتی به‌عنوان یک مکتب با رسالت جهانی ببینیم؟ ما باید به این پرسش محوری پاسخ دهیم که اسلام را برای محدوده‌های کوچک و مسائل کوچک می‌بینیم یا برای عرصه‌ای جهانی و برای نجات نوع بشر؟ آیا ما اسلام حداقلی را

می‌خواهیم و یا اسلام حداکثری را؟

روشن است که ما دیگر نمی‌توانیم اسلام منزوی را بپذیریم. انقلاب اسلامی، اسلام را از انزوا خارج کرد. امام خمینی (ره) به مسلمان‌ها عزت داد. چه کسی جرئت می‌کرد روبه‌روی امریکا و شوروی بایستد؟ فقط اسلام بود که این کار را کرد. امام، دست‌پرورده مکتب اسلام بود. او هرچه داشت از قرآن و اهل بیت (ع) و اسلام داشت. اسلام قدرت‌آفرین است. اسلام نجات‌بخش است و این انقلاب اسلامی بود که این عزت را محقق ساخت.

فرهنگ عزت‌آفرین

امروز اگر مردم عراق در برابر امریکا ایستاده‌اند و نسبت به حضور اشغالگران معترض هستند، به دلیل قدرت اسلام است. همین قراردادی که دیروز امضا شد،[1] هفت بار تجدید نظر و تعدیل شد و تغییر کرد. امریکایی‌ها اشغالگر هستند و عراق اشغال‌شده است، هرگز سابقه نداشته است که کشور اشغال‌شده این همه چانه بزنند و بگوید من این قرارداد را قبول ندارم و باید تغییر کند! بیش از ۱۰۰ مورد در این قرارداد تغییر کرد. این قدرتی است که اسلام به مسلمانان داده است. درست است که باز هم این قرارداد ایرادات و اشکالات مهمی دارد، ولی هنوز هم مردم عراق ـ اگرچه پارلمان عراق آن را تصویب کرده ـ آن را رد می‌کنند و ناراضی و نگران هستند و آن را قبول ندارند. ما نباید آنها را با خودمان مقایسه کنیم، آنجا کشور اشغال‌شده است، سربازان امریکایی در همه جا حضور دارند، فضای عراق در اختیار امریکایی‌هاست، تنها هواپیما و هلی‌کوپترهای امریکایی است که در فضای عراق پرواز می‌کنند! با وجود

۱. اشاره به توافق‌نامه امنیتی عراق و امریکا که در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸ توسط پارلمان عراق تصویب شد.

این، اینکه هفت بار این قرارداد را تغییر دادند، حائز اهمیت است.

بوش چندین نوبت برای *آیةالله سیستانی* نامه نوشت و البته ایشان هیچ نامه‌ای را پاسخ ندادند. امریکایی‌ها خیلی متکبر و مغرور هستند. با این حال بوش به آیةالله سیستانی پیغام داده و گفته بود به ایشان بگویید: «من هم خدا را قبول دارم، من هم خدا را عبادت می‌کنم، من هم کتاب آسمانی‌مان انجیل را می‌خوانم!» می‌بینید که چگونه همین متجاوزان متکبر، ناچارند در برابر مرجعیت شیعه تواضع کنند. درست است که این حرف‌ها از چهرهٔ ستمگرانه و متجاوزانه آنها چیزی نمی‌کاهد، اما به‌هرحال آنها درک می‌کنند که با قدرت بزرگی روبه‌رو هستند. قدرتی که آیةالله سیستانی، یک پیرمرد در نجف دارد از کجاست؟ این قدرتِ مرجعیت به‌خاطر اسلام و قرآن است و این برای ما بسیار مهم و برای دشمن بسیار نگران‌کننده است.

نگاه غرب به اسلام

نقطهٔ کانونی و مهم سخنم این است که: ما امروز در شرایطی هستیم که دنیا با چنین دیدی به اسلام نگاه می‌کند. دشمنان اسلام به‌ویژه غرب و امریکا، اسلام را امروز به‌عنوان یک فقه نمی‌بینند، حتی به‌عنوان یک فرهنگ هم نمی‌بینند، بلکه به اسلام به‌عنوان یک قدرت سیاسی، یک تمدن بزرگ و به‌عنوان یک رسالت جهانی نگاه می‌کنند و بر آن مبنا علیه ما برنامه‌ریزی می‌نمایند؛ آن وقت ما خیلی متضرر خواهیم بود که دشمن این‌گونه برنامه‌ریزی کند، و ما غافل از تمام اینها در حوزه‌ها صرفاً به بحث پیرامون احکام عبادی بپردازیم. البته من نمی‌خواهم ارزش این بخش را کم جلوه دهم، فقه بسیار مهم است، عبادات بسیار ارزشمند هستند، اما اسلام فقط فقه نیست. دشمن در برابر اسلامِ حداکثری و علیه آن برنامه‌ریزی می‌کند و ما در حوزه‌ها در پیِ اسلامِ حداقلی هستیم.

امروزه مسلمان‌ها تحت فشار زیادی هستند. شما خود شاهد هستید که این روزها در غزه بر مردم چه می‌گذرد. آیا ما می‌توانیم ساکت باشیم؟ آیا غیرت اسلامی به ما اجازه می‌دهد که دست روی دست بگذاریم؟ عراق اشغال باشد، افغانستان تحت اشغال باشد، پایگاه‌های بزرگ قزاقستان و قرقیزستان و تاجیکستان در اشغال امریکایی‌ها باشد، امریکایی‌ها در آذربایجان و گرجستان و در همه کشورهای اطراف ما حضور داشته باشند، پایگاه‌های آنها در آن سوی خلیج فارس در قطر، بحرین، امارات، عربستان و کویت فعال باشد و عمان پایگاه انگلیس باشد، آن وقت آیا ما می‌توانیم دست روی دست بگذاریم؟

رسالت امروز ما بسیار سنگین است. دشمن به ما و حوزه‌های علمیه به‌عنوان مبلّغ اسلام سیاسی، قدرت سیاسی، تمدن و رسالت جهانی نگاه می‌کند و علیه ما برنامه‌ریزی و اقدام می‌کند، آن‌وقت تحصیلات، تحقیقات، پژوهش‌ها، فعالیت‌ها و عناوین درس‌های ما منحصراً فقه و اصول، و مختصری تفسیر، کلام و فلسفه باشد! آیا این رویکردی صحیح است؟ بی‌تردید در یک چنین شرایطی، باید رویکرد و فعالیت حوزه‌های ما بسیار بالاتر و وسیع‌تر از اینها باشد.

اسلام‌ستیزی جدید

امروز، اسلام‌ستیزی بار دیگر از سوی غرب آغاز شده است و ما باید خودمان را آماده کنیم. در جریان واقعه ۱۱ سپتامبر و وقایع پس از آن، کاری که بعضی از این گروهک‌ها نظیر القاعده انجام دادند، ضربه‌های بسیار سختی بر پیکر اسلام وارد کرد. اسلام را در دنیا به‌عنوان دین ترور و خشونت معرفی کردند. اینها جنایت بزرگی نسبت به مسلمان‌ها و اسلام مرتکب شدند. شما ببینید پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و بعد از مسائل ترورها و انفجارهایی که در کشورهای مختلف رخ داد، چه وضعی در

افکار عمومی نسبت به اسلام به وجود آمد. دشمنان، فرصت را غنیمت شمردند و اسلام را به‌عنوان دین خشونت و ترور معرفی کردند!

اینکه پس از ۱۱ سپتامبر بوش گفت جنگ صلیبی آغاز شده است، این حرفی حساب‌شده‌ای بود. یعنی اسلام‌ستیزی روز اول، مشابه آنچه در دوران جنگ‌های صلیبی بود، بار دیگر شروع شده است. بوش اشتباه نکرده بود. چون اعلام کردند و گفتند صبغ لسان شده، درحالی‌که صبغ لسان نشده بود. متن همهٔ نطق‌هایی که ایراد می‌کنند، قبلاً نوشته می‌شود و آنها از روی نوشته می‌خوانند. اشتباهی در کار نبوده است. اینها در واقع، اسلام‌ستیزی را دوباره شروع کردند و شما دیدید که با تخریب‌هایی در کاریکاتورها و فیلم‌ها و اهانت‌هایی که پس از آن نسبت به پیامبر اسلام (ص) در کشورهای مختلف غربی شروع کردند، چه اتهامات ناروایی علیه اسلام مطرح نمودند.

رسالت حوزه‌های علمیه

با توجه به آغاز اسلام‌ستیزی مجدد از سوی غرب، بایستی خودمان را برای مبارزهٔ فرهنگی و تمدنی آماده کنیم. اینکه *هانتینگتون* گفته جنگ تمدن‌ها شروع شده است، بی‌حساب نبود. این مطلب را در سال ۱۹۹۳، یعنی چندین سال پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گفته است. اینکه *فوکویاما*، اسلام را متهم می‌کند که تنها مکتبی است که در دنیا به‌طور سیستماتیک تجاوزگر می‌سازد و تروریست پرورش می‌دهد، بدون نقشه و برنامه نیست و روشن است که جنگ علیه اسلام را دیری است که شروع کرده‌اند. پس آیا می‌شود در یک جنگ فرهنگی و تمدنی که آنها علیه ما آغاز کرده‌اند، ما دست روی دست بگذاریم؟

حوزه‌های علمیه، قلب تپندهٔ فرهنگ اسلام هستند که هم رسالت علمی و هم رسالت تبلیغی بر دوش دارند و می‌توانند نقش مؤثری در

مقابله با اسلام‌ستیزی ایفا کنند. امروز رسالتی سنگین بر دوش همه ماست. نمی‌توانیم بی‌تفاوت و ساکت باشیم. شیعه و سنی، مرد و زن، پسر و دختر، طلبه، اندیشمند، دانشمند و پژوهشگر باید همه دست به دست هم بدهیم تا از اسلام عزیز دفاع کنیم و به درک صحیح افکار عمومی جهان از اسلام کمک نماییم. باید امروز، این رسالت سنگینی را که بر دوش داریم، درک کنیم، به صحنه بیاییم و بدانیم حتی اگر یک نفر را نجات دهیم و هدایت کنیم، پاداش بزرگی به دست آورده‌ایم. چنانچه پیامبر می‌فرماید: «یا علی! لان یهدی الله بک رجلاً خیر لک من الدنیا و ما فیها».[1] نجات یک نفر از همهٔ دنیا برتر و بالاتر است. پس اجر و پاداش بلند، فراروی ماست و رسالت سنگین بر دوش ما.

۱. ملا محسن فیض کاشانی، *المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۹.

واقع‌بینی مسلمانان در عرصه فرهنگ و تنگ‌نظری غرب

با مرور سریع تاریخ هزار سال گذشته درمی‌یابیم که تا حدود پانصد سال پیش، فرهنگ اسلام به عنوان یک فرهنگ عظیم، مسلط، فراگیر و فزاینده در سراسر جهان مطرح بوده است و مسلمانان با آگاهی که در سایه تعالیم نورانی اسلام یافته بودند، حرکت فرهنگی عظیمی را در دنیای اسلام و در سراسر گیتی به وجود آوردند. مسلمانان «طلب علم» را واقعاً به‌عنوان فریضه می‌دانستند. جمله «طلب العلم فریضة»[1] یک شعار نبود، بلکه یک دستورالعمل مهم و سرمشقی بود که همه به آن عمل می‌کردند. در طول قرون اولیه، ضمن آنکه سربازان سلحشور اسلام، قدرت‌های نظامی دیگر کشورها را در هم می‌شکستند و جغرافیای سیاسی اسلام را گسترش می‌دادند؛ عالمان و اندیشمندان مسلمان ضمن بیان و تشریح احکام نورانی اسلام، همه علوم و فنون کشورهای فتح‌شده را می‌آموختند و آنها را با معارف اسلامی می‌آمیختند و این ترکیب زیبا را به عنوان علم و دانش و ارمغان نو، مفید و سازنده به سراسر جهان عرضه می‌کردند و منتشر می‌ساختند.

---

۱. شیخ کلینی، *اصول کافی*، صحّحه و علّق علیه علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۳۰.

خدمات فرهنگی مسلمانان

در ارزیابی مرکز علمی بغداد در دوران خلفای عباسی می‌بینیم که آنچه در دانشگاه بغداد به‌عنوان مرکز علمی ـ اسلامی آن زمان تدریس می‌شد و همه علاقه‌مندان به علم نیز به آن مرکز روی می‌آوردند، مجموعه‌ای بود از شریعت، وحی، سنت، تفسیر و تطبیق آنها با شرایط زمان و خلاصه فرهنگ اسلام از یک طرف و همه آنچه مسلمانان از ایران، شمال افریقا، شمال مدیترانه به‌ویژه یونان و سایر مناطق جهان آموخته بودند از طرف دیگر؛ همه این علوم و تجربیات، در آنجا مورد بررسی و تدریس قرار می‌گرفت و تقریباً همه کتب مهم علمی و ادبی جهان در آن مقطع، به‌ویژه کتب یونانی و ایرانی توسط مسلمانان به زبان عربی برگردانده شد.

این مسائل نشانگر آن است که اسلام دین علم است و مسلمانان سهم عمده‌ای در تکامل علوم بشری به عهده داشته‌اند. مسلمانان در پی انواع علوم و دانش بشری بودند و خوشبختانه همه علوم و فنون آن عصر را پرورش و رشد و توسعه دادند. برای آنکه بدانیم مسلمانان چه نقش مهمی را در این زمینه ایفا کرده‌اند، باید فلسفه یونان را با فلسفه اسلامی مقایسه کنیم تا ببینیم اندیشمندان و فلاسفه اسلامی چه سهم بزرگی را در تکامل آن ایفا نموده‌اند. **اسفار** را با آثاری که از *ارسطو* و *افلاطون* و امثال آنها به جای مانده است، مقایسه کنید. سخنان *بوعلی* را با آنچه در یونان مطرح بوده است، در نظر بگیرید. اینها نشانگر آن است که مسلمانان به علم و دانش عشق می‌ورزیدند و علوم و فنون را از اقصی نقاط عالم می‌آموختند و آنها را پرورش می‌دادند و منتشر می‌کردند.

اگر بگوییم دنیای غرب همه علوم و فنونی را که در اختیار دارد،

حتی سبک و متد دانشگاه‌های خود را از مسلمانان اقتباس کرده است، سخن گزافی نگفته‌ایم. حتی سبک ساختمان دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج به سبک حوزه‌های دینی ماست. وقتی وارد دانشگاه کمبریج یا آکسفورد می‌شوید، احساس می‌کنید که به حوزه علمیه قم و مدرسه فیضیه رفته‌اید. همان شکل و شمایل، اتاق‌ها به شکل حجره‌های مدارس و دانشجویان همانند طلبه‌ها در کنار دانشکده‌ها و مَدرس‌ها سکونت دارند. حتی این نکته جالب توجه است که همان‌طور که مدارس و حوزه‌های دینی قدیم ویژه مردان بود و معمولاً زن‌ها در مدارس دینی به‌عنوان طلبه مشغول تحصیل نمی‌شدند و در واقع حوزه‌های علمیه، ویژه آقایان بود؛ در دانشگاه آکسفورد و کمبریج هم ورود زن ممنوع بود. تا دهه ۷۰ میلادی یعنی تا چند سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ورود زن به دانشگاه کمبریج ممنوع و این دانشگاه مخصوص پسران بود. یعنی تا این حد، فرهنگ غرب تابع بوده است. وقتی به کتابخانه‌ها، آثار قرن‌های گذشته، حتی سبک ساختمان مراکز علمی آنها نگاه می‌کنید، روشن می‌شود دانشمندان اسلامی چه انقلاب بزرگی را در جهان به وجود آوردند و در علوم و فنون تا چه حد متبحر بودند.

بنابراین اسلام، دین علم، دین تعلیم و تربیت و دین پژوهش و تحقیق است. در طول حدود ده قرن اولیه از تاریخ اسلام ما این ویژگی را می‌بینیم که مسلمانان به‌عنوان حامل فرهنگ بزرگ جهانی به راحتی توان جذب علوم، دانش‌ها و تفکرهای مختلف اجتماعی و فلسفی را داشتند و مسلمانان جذب همه علوم و فنون، هضم آنها، پرورش و توسعه و سپس انتشار آنها را وظیفه خود می‌دانستند. متأسفانه یک وقفه، سکون و سکوت و یا به عبارت دیگر، یک عقبگردی در این سیصد، چهار صد سال اخیر در جوامع اسلامی حتی در حوزه‌ها مشاهده می‌شود.

مسلمانانی که دارای جاذبه بسیار قوی بودند و همه علوم و فنون را از اقصی نقاط جهان به خوبی جذب می‌کردند، همه هنرها و تجارب بشری را جذب، تصحیح، پرورش و رشد می‌دادند و سپس همه آنها را به صورت تکامل‌یافته، تحویل جوامع بشری می‌دادند؛ یک مرتبه در یک مقطعی این جذب فراموش می‌شود و یک حالت گریزی از دانش و علوم تجربی و حتی نوعی حالت انزواطلبی مشاهده می‌گردد. حتی کار به جایی می‌رسد که در بعضی از مقاطع، در حوزه‌های دینی ما حتی درس فلسفه هم ممنوع و حرام می‌شود. درس عرفان هم که اساس و ریشه معرفت و قرب به حق است، منزوی می‌شود. البته دلایل این عقبگرد و علل و ریشه‌های آن نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد. بنابراین، قرن‌ها اسلام به‌عنوان یک فرهنگ فراگیر و رشددهندهٔ همه علوم و فنون و هنر مطرح بود، ولی مسلمانان در سه چهار قرن اخیر با یک ایستایی و حتی نوعی عقبگرد مواجه شدند.

رابطه علم و فرهنگ

به طور طبیعی هر ملتی که تفوق علمی دارد، خود به خود نوعی تفوق فرهنگی هم دارد. درست است که فرهنگ معادل علم نیست و عرصه فرهنگ بسیار گسترده‌تر است، اما به‌هرحال آن ملتی که دارای دانش و تکنولوژی بالاتری است، خود به خود بخشی از فرهنگ را هم تصاحب کرده است. شما نمی‌توانید از نساجی دنیای خارج استفاده کنید، ولی از طراحی‌های آنها به هیچ عنوان استفاده نکنید! ممکن است بگویید از پارچه غرب باید استفاده کرد، ولی با طراحی‌های غرب باید مبارزه نمود. اما به صورت طبیعی وقتی پارچه اروپایی به سمت شرق سرازیر شد، طراحی لباس آنها هم به ما تحمیل گردید.

وقتی ظروف غذا در کشور دیگر برای ما ساخته می‌شود، نوع

غذای سفره ما هم به تدریج تغییر خواهد کرد؛ هرچند مدتی هم مقاومت شود. چقدر برخی از علما با قاشق و چنگال مبارزه کردند! ولی موفق نشدند و بالاخره قاشق و چنگال پیروز شد. برای اینکه نمی‌توان جلوی این‌گونه تحولات را گرفت. به هرحال قدم به قدم سنّتِ غذا خوردن با دست عقب‌نشینی کرد و قاشق و چنگال به پیروزی رسید. ممکن است بگویید مسئله قاشق و چنگال اهمیتی ندارد، بهداشت از یک سمت، و راحت‌طلبی از سمت دیگر مردم را به قاشق و چنگال کشانده است، ولی به هرحال شما وقتی ظرف غذا و وسیله پخت غذا از غرب گرفتید، کم‌کم نحوه غذا خوردن و حتی نوع غذا هم به شما تحمیل خواهد شد. این همه ساندویچ‌فروشی و انواع نوشابه غربی از کجا آمده است؟ زمانی بود که در همین تهران مردم از ساندویچ و سوسیس و کالباس بدشان می‌آمد، ولی امروز یک غذای معمولی و عادی شده است. اینجا بحث حلال و حرام مطرح نیست، بحث تسلط یک فرهنگ مطرح است.

بنابراین، وقتی کشوری از لحاظ علم و تکنولوژی و اقتصاد تفوق پیدا می‌کند، تفوق فرهنگی هم در بسیاری از بخش‌ها خواهد داشت. همین سالن، صندلی و تریبون را فرهنگ غرب به ما تحمیل کرده است. ما که قبلاً نه به این صورت سالن داشتیم، نه تریبون و نه بلندگو. همه اینها از غرب آمده است. حتی کلمه سمینار، سالن و تریبون را هم غرب به ما تحمیل کرده است. تشکیل این سبک جلسات را هم آنها به ما تحمیل کرده‌اند. شما نمی‌توانید بگویید من زیر بار نمی‌روم. در شعار ممکن است بگویید زیر بار نمی‌رویم، ولی در عمل همه زیر بار رفته‌ایم و خواهیم رفت.

یک مقداری ضرورت تحولات اجتماعی است. آن کشوری که مرکز علم و دانش، دانشگاه و مراکز تحقیقاتی است، به طور طبیعی بخشی از

فرهنگ خود را صادر و به ما تحمیل می‌کند. وقتی دانشجویان خودمان را به خارج اعزام می‌کنیم تا در دانشگاه خارج از کشور تخصص پیدا کنند، آنها وارد محیطی می‌شوند که دارای پیشرفت‌های علمی است؛ کم و بیش تحت تأثیر فرهنگ آنجا قرار خواهند گرفت. اگر مراکز علمی جهان در کشور ما هم بود، بی‌تردید افرادی که برای تحصیل علم به این کشور می‌آمدند؛ تحت تأثیر فرهنگ اجتماعی ما قرار می‌گرفتند. الان بسیاری از مسائل حکومتی، حقوقی و سیاسی ما تحت تأثیر غرب است. همین پارلمان، دولت، رأی اعتماد، استیضاح، آیین‌نامه داخلی مجلس و بخش بزرگی از قانون اساسی، همه و همه تحت تأثیر فرهنگ سیاسی و حقوقی غرب است، و الاّ در فرهنگ ما نه پارلمان بود، نه هیئت وزیران و نه رأی اعتماد. فرهنگ غرب است که همه اینها را به تدریج به ما تحمیل کرده است.

تعامل فرهنگی

بنابراین اصل بر این است که کشور یا ملتی که دارای تفوق علمی و تکنولوژیک است، خود به خود یک نوع تفوق فرهنگی هم خواهد داشت. به هرحال ما نمی‌توانیم رادیو، تلویزیون، دوربین، صنعت، سیاست و حقوق را از غرب بگیریم، ولی نحوه استفاده اصطلاحات و تعبیرات را از آنها نگیریم. وقتی علم و تکنولوژی را از آنها می‌گیریم، خود به خود بسیاری از تعبیرات، اصطلاحات و حتی بسیاری از رفتارها را به ناچار از آنها اقتباس می‌کنیم و این اقتباس به طور طبیعی انجام می‌شود. البته در بسیاری از موارد هم بد نیست، بلااشکال و حتی مفید است. باید در اینجا در حدّ ضرورت از آنچه باید اجتناب شود، اجتناب کرد، و الا تحریم‌های بیجا صحیح نیست. ما نمی‌توانیم از دنیا جدا باشیم. ما نمی‌توانیم تأثیر و تأثر دنیای امروز را منکر شویم. حتی اگر

دروازه‌های کشور را ببندیم، حتی اگر هیچ فرد خارجی را به کشور راه ندهیم، امواج از ما اجازه نمی‌گیرند و وارد می‌شوند و مردم ضرورتاً یا عادتاً و یا به هر دلیل دیگر رادیو را روشن می‌کنند و صدای مورد علاقه خود را گوش می‌دهند و منتظر اجازه ما و شما نمی‌مانند. حتی آن کشورهایی که رادیوی یک موج و دو موج درست کردند، نتوانستند دوام بیاورند. این دیوارها در آنجا هم فروریخت. این نوع دیوارها نمی‌تواند مقاومت کند. تاکنون امواج رادیویی از ما اجازه نمی‌گرفتند؛ از این به بعد کم‌کم امواج تلویزیونی هم از ما اجازه نمی‌خواهند و بدون اِذن وارد می‌شوند. یک زمانی آنتن رادیو که نیاز به آنتن پشت بامی داشت، ممنوع بود. یک زمانی تلویزیون ممنوع بود و مردم مسلمان و متشرع و مذهبی از آن پرهیز می‌کردند، اما اینها همه فرو ریخت. حتی اگر انقلاب اسلامی هم اتفاق نمی‌افتاد، باز هم این دیوارها فرو می‌ریخت. نمی‌توان در برابر موج عظیم و بنیان کن علمی و صنعتی ایستاد. این شدنی نیست. کما اینکه در طول این دو قرن شدنی نبود. در این چند قرن نتوانستیم متأثر نباشیم. شاید این خاصیت قدرت است، یعنی قدرت علمی و تکنولوژی.

این اختلاط و امتزاج و نزدیکی ملت‌ها کار را مقداری سخت‌تر کرده است. در گذشته با رفت و آمد افراد، آداب و رسوم و سنن هریک به صورت بسیار محدود به دیگری منتقل می‌شد؛ اما امروز ماهواره، امواج رادیویی و تلویزیونی کار را بسیار ساده کرده است. اگر کسی بگوید اسلام به ما دستور داده است تا در برابر فرهنگ بیگانه، اصلاً متأثر نباشیم و هیچ چیز از آنها یاد نگیریم و اقتباس و جذب نکنیم و اساساً دارای جاذبه و هاضمه‌ای نباشیم، این سخن نه صحیح است و نه عملی. اصل جذب و اقتباس و یادگیری نه تنها بد نیست که مطلوب است؛ منتهی مسئله گزینش و انتخاب یک اصل مسلّم اسلامی است، نه تنها در

برابر فرهنگ بیگانه، بلکه حتی در برابر سخن دوست هم یک وظیفه است: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»[1] یعنی دستور اسلام همواره گزینش بهترین‌هاست.

اصل جذب و دفع در عرصه فرهنگ

البته برخی از علما و متفکران ما برای حفظ فرهنگ اسلامی دنبال این طرح بودند که مسلمان‌ها را داخل یک قلعه بسته ببرند. دور مردم یک دیوار بلند بکشند و بگویند مدرسه ممنوع، دبیرستان ممنوع، دانشگاه ممنوع، رادیو ممنوع، تلویزیون ممنوع، قاشق و چنگال ممنوع، کت و شلوار حرام و... اینکه این فکر درست بود یا غلط؟ اسلامی بود یا نه؟ بحث دیگری است؛ اما به هرحال در عمل این طرح شکست خورد و ناموفق بود. البته اساس فکر هم ناصحیح و غیراسلامی بود. اساساً در صدر اسلام چنین تفکراتی نبوده است. بسیاری از احکامی که در اسلام داریم، احکام امضایی است، یعنی احکامی که قبلاً در میان مردم رایج بوده و اسلام آنها را امضا کرده است. تجارتی که ما در فقه اسلام داریم، بسیاری از مسائل اجتماعی که در اسلام داریم، همه آنها که متن وحی نیست. قسمت اعظم آنها توسط وحی امضا شده و وحی اجازه عمل داده است. البته اسلام بخشی از آنها را اصلاح و یا اضافه و کم کرده است.

این مسئله به همان نکته برمی‌گردد که جاذبه اسلام بسیار قوی بوده است. هر ملتی که جاذبه‌اش قوی نباشد، خیلی چیزها به او تحمیل خواهد شد. اگر جاذبه درست باشد، توأم با شامّه، باصره و ذائقه درست، آن وقت می‌توان آنچه لازم است گرفت و آنچه لازم نیست، طرد کرد.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره زمر، آیه ۱۸.

هر آنچه هم که نیاز به اصلاح دارد، می‌توان اصلاح نمود. هرجا هم که عین آن برنامه لازم است، می‌توان عیناً آن را اجرا کرد. اما اگر بگوییم ما در برابر هر تحولی مقاومت می‌کنیم و دیواری دور خود می‌کشیم و به کسی کاری نداریم، این فکر عملی نیست و در نهایت، این دیوار فرو می‌ریزد و آنگاه بد و خوب به ما تحمیل می‌شود. البته در عمل شدنی هم نیست، دلیل آن هم تاریخ است. دلیل روشن آن، تاریخ گذشتهٔ خود ایران است.

بنابراین از یک طرف باید در برابر فرهنگ بیگانه، جاذبه درستی داشته باشیم. یعنی باید بتوانیم بخش‌هایی از فرهنگ بیگانه را که مفید و یا ضروری و لازم است و با اصول ما منافات ندارد، جذب و منتقل کنیم. اسلام به ما توصیه می‌کند از تجربه و دانش دیگران بهره‌برداری و استفاده کنیم. فرهنگ خوب دیگران را باید جذب و اقتباس کنیم. بسیاری از کارهایی که امروز جزو فرهنگ ما شده، از فرهنگ بیگانه آمده است و هیچ اشکالی هم ندارد. یک زمانی، حتی در برابر تریبون هم مقاومت می‌کردیم و می‌گفتیم حتماً باید منبر باشد، اما کم‌کم تریبون به ما تحمیل شد و قبول کردیم. اصلاً مقاومت درست نبود. چه لزومی دارد ما در برابر فرهنگ غریبه، آنجایی که با اصول ما منافات ندارد، ایستادگی کنیم؟ چرا از نکات مثبت آن استفاده نکنیم؟ مگر بخشی از قانون اساسی ما که امام آن را امضا کرد، رهبر معظم انقلاب آن را امضا کرد، از غرب اقتباس نشده است؟ بخش بزرگی از سیستم حکومتی ما از فرهنگ غرب اقتباس شده است: وزارتخانه‌ها، نحوه اداره آنها، وزیر، معاون وزیر، مدیر کل و همه اینها اقتباس از غرب است. پادگان سپاه با یک پادگان ارتش هیچ فرقی ندارد. اسلحه، آموزش، لباس، رژه، کلاس درس، مواد آموزشی و... همه آنها مثل ارتش است. بسیاری از برنامه‌های ارتش هم اقتباس از غرب است.

آیا ما به طور مطلق در برابر فرهنگ غریبه باید بایستیم و مقاومت کنیم؟ آیا این طرز تفکر اساساً اسلامی است؟ اسلام به ما گفته است که مقاومت کنیم؟! یا به عکس، به ما گفته است که از فرهنگ، هنر، دانش و علم دیگران استفاده کنید؟ مرحوم *شهید مطهری* می‌فرمود در بعضی امور مرزبندی مفهوم ندارد و غلط است. دین، علم، هنر و فن مرز نمی‌شناسند. اساساً این امور مرز ندارند. اینها طبعاً بین‌المللی هستند. اگر مرزی برای آنها درست کنیم، کار نادرستی است. مرز تصنعی دوام نخواهد داشت. این گونه تحرکات، حرکت قَسری و غیرطبیعی است و ادامه نخواهد داشت. پس ما می‌توانیم از فرهنگ غیرخودی استفاده کنیم و قوه جاذبه داشته باشیم. در برابر آنچه برای ما مفید نیست و یا خطرناک است و به عنوان فرهنگ ناسالم است و نمی‌تواند باعث رشد و توسعه و اعتلا و تعالی ما باشد، بایستیم و مقابله کنیم. البته باید با فرهنگ ناسالم چه از داخل باشد و چه از خارج، مقابله کرد.

عقبگرد فرهنگی

متأسفانه آن نقطه انحرافی که در یک مقطع از تاریخ اسلام اتفاق افتاد، این بود که اندیشمندان و دانشمندان اسلامی به جای آزادی و اجازه در جذب فرهنگ‌های مفید بیگانه و تصحیح و تکمیل آن و طرد آنچه مورد نیاز نبود و یا مضر بود؛ یک نوع فرمان مقابله و ایستادگی غیرمنطقی و حساب‌ناشده در برابر فرهنگ‌های رقیب، بیگانه و غیرخودی صادر کردند؛ که این فرمان اجرا نشد و عملی هم نبود. متأسفانه غرب هم متقابلاً همین اشتباه را در شرایط کنونی تکرار می‌کند و در برابر فرهنگ غیرغربی مخصوصاً اسلامی مقاومت می‌کند. بی‌تردید این تفکر غرب هم تفکر غلطی است و عملی نخواهد بود. غرب به‌ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به شدت با ترس، هراس و دستپاچگی در برابر فرهنگ

اسلام ایستاده است و با تبلیغات مسموم، تهمت و افترا می‌خواهد در برابر آن مقاومت کند.

ریشهٔ بسیاری از بحث‌هایی که امروز به‌عنوان بحث‌های سیاسی مطرح است، در بحث‌های فرهنگی است. مشکل ما هم با غرب به‌ویژه امریکا قبل از آنکه سیاسی باشد، فرهنگی است. مشکل غرب با اسلام قبل از اینکه سیاسی باشد، فرهنگی است. اساس وظیفه ما هم مبارزه فرهنگی است. جنگ فرهنگ‌ها همیشه در تاریخ بوده و همواره تقابل و برخورد بوده و در عمل هم گاهی این فرهنگ و گاهی آن فرهنگ پیروز می‌شده است. متأسفانه غرب برای ترویج فرهنگ خود دارای ابزار بیشتری است، البته معنی این برتری آن نیست که وظیفه از گردن ما ساقط شده، بلکه به عکس، رسالت ما سنگین‌تر شده است. حتی غرب امروز از ابزارهای سیاسی هم برای منافع فرهنگی استفاده می‌کند. سازمان ملل متحد و شورای امنیت، همه ابزارهای سیاسی هستند که در بسیاری از موارد برای مقاصد فرهنگی استفاده می‌شوند. تنها مسئله سلمان رشدی نیست. بسیاری از مسائلی که به عنوان حقوق بشر، تروریسم، دموکراسی و امثال اینها علیه کشورهای اسلامی مطرح می‌شوند، حتی مجازات‌هایی از قبیل حصر اقتصادی، انزوای سیاسی و ایجاد محدودیت‌های تکنولوژیک هم وقتی ریشه‌یابی شوند، به مسئله تقابل فرهنگی برمی‌گردد.

غرب دارای سعه صدر نیست و فرهنگ غریبه را تحمل نمی‌کند. فرهنگ مارکسیسم را تحمل نکرد، البته فرهنگ مارکسیسم ماندنی نبود، حتی اگر غرب هم آن را تحمل می‌کرد. فرهنگی که با طبیعت و خواست بشر منطبق نباشد، ماندگار نخواهد بود. در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنم که اسلامی که توسط متحجران معرفی می‌شود، یعنی اسلامی که دین زندگی و حل معضلات جامعه و حکومت نیست، آن

اسلام هم ماندگار نخواهد بود. هر فرهنگی که با خواست منطقی بشر منطبق نباشد، جاودان نخواهد بود. البته این خواست بشر به مفهوم نیازهای طبیعی و منطقی است که خداوند در بشر قرار داده است. این خواست‌ها توسط خود بشر به وجود نیامده، بلکه از طبیعت انسان برخاسته است؛ ناشی از ساختار روح و جسم انسان و ساختار خلقت خداوند است. هر دین، آیین و فرهنگی که به خواست طبیعی انسان‌ها پاسخگو نباشد، نمی‌ماند؛ البته خواست طبیعی و نه خواست مصنوعی. ممکن است گاهی یک خواست مصنوعی به وجود آید، در واقع نیاز تحمیلی که با خواست طبیعی انسان منطبق نباشد که به طور طبیعی همیشگی نخواهد بود و با رفع آن فشار مصنوعی، آن خواست هم از بین خواهد رفت.

اسلام، آیین زندگی

اسلام، دین زندگی است. پیامبر فرمود: «بعثت علی الشریعة السمحة السهلة».[1] اصولاً چرا اسلام این‌قدر طرفدار و پیرو پیدا کرد؟ چون پیامبر در کنار سعادت آخرت، دنیای مردم را هم آباد کرد. به تعبیر امیرالمؤمنین: «انّ الله بعث محمدا (ص) نذیراً للعالمین و امیناً علی التنزیل و أنتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار منیخون بین حجارة خشن و حیات صمّ تشربون الکدر و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون ارحامکم الاصنام فیکم منصوبة و الآثام بکم معصوبة»[2]، خداوند پیامبر را به رسالت مبعوث ساخت، درحالی که شما عرب‌ها بدترین آیین را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید. در میان سنگ‌های خشن و

---

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، بیروت: مؤسسهٔ آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۱۰.
۲. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، خطبه ۲۶.

مارهای خطرناک و آب‌های آلوده و غذاهای ناگوار؛ خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید. بت‌پرست بودید و گناهان سراسر زندگی شما را فراگرفته بود. یعنی پیامبر آمد و دین بحق را آورد تا هم آیین و افکار غلط را از بین ببرد و هم زندگی سخت و ناپسند شما را درست کند. یعنی اسلام هر دو را حل کرد: هم راه سعادت را به شما نشان داد و تفکر و اعتقادات شما را اصلاح کرد و هم زندگی شما را راحت و توأم با رفاه نمود.

اگر زندگی مسلمانان را در زمان پیامبر با زندگی جاهلی آنان قبل از اسلام مقایسه کنیم، می‌بینیم در زمان پیامبر هم دنیای بهتری و هم آیین و سنن و اخلاق بهتری داشتند. اسلام دین زندگی است. اسلام دین دنیای بهتر و آخرت بهتر است، نه دنیای خراب و آخرت آباد؛ آن‌چنان‌که برخی از افراد بی‌اطلاع تبلیغ می‌کنند. اسلام با این ویژگی به میدان فرهنگ‌های دیگر آمد. آن فرهنگی می‌ماند که فرهنگ زندگی است. حضرت امام (ره) به بعضی از فضلا و علما که نسبت به احکام اسلام برداشت ناصحیح داشتند، با تأکید فرمودند که اسلام با تمدن جدید مخالف نیست. امام خطاب به یکی از فضلای حوزه علمیه قم می‌فرماید:

«اینجانب لازم است از برداشت جنابعالی از اخبار و احکام اظهار تأسف کنم. بنابر نوشته جنابعالی، زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکر آن رفته و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است، راهی نیست و «رهان» در سبق و «رمایه» مختص است به تیر و کمان و اسب‌دوانی و امثال آن که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده و امروز هم تنها در همان موارد است؛ و انفال که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی

جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه باعث حفظ و سلامت محیط زیست است، نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ‌کسی هم حق نداشته باشد مانع آنها باشد. منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن؛ و بالجمله آن‌گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.»[1]

روح کلام امام این است که مگر می‌شود ما به اسم اسلام، تمدن، زندگی و نظم جامعه را به هم بریزیم. یعنی اسلام دین حکومت، دین زندگی و دین سیاست است. پس اگر شما دیدید کسی به نام اسلام می‌خواهد کل نظامات را به هم بریزد، باید نسبت به او تجدید نظر کنید که او احکام اسلام را درست نفهمیده است و استنباط ناصحیح و غلط از اسلام دارد.

اصل زمان و مکان

تعبیر بسیار مهم حضرت امام که در واقع یکی از مهم‌ترین یادگارهای امام راحل است و هنوز هم کسی جرئت نکرده آن را درست توضیح دهد، مسئله «اصل زمان و مکان» در اجتهاد است که امام آن را مطرح فرمود که هیچ فقیهی در قرون اخیر با این وسعت و صراحت آن را مطرح نکرده است. در واقع حیاتِ اسلام به اجتهاد است و پویایی و حیاتِ اجتهاد نیز به اصل زمان و مکان است. اگر تاریخ اسلام را ورق بزنیم، موارد فراوانی در این زمینه مشاهده می‌کنیم. برای مثال پیامبر (ص)

---

۱. امام خمینی، *صحیفه نور*، ج ۲۱، ص ۳۴.

زکات را در نُه چیز اعلام فرمود، اما امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت خود موارد جدیدی را به آنها افزود. مثلاً برای اسب، زکات معیّن فرمود: «وضع امیرالمؤمنین (ع) علی الخیل العتاق الراعیة فی کل فرس فی کل عام دینارین و جعل علی البرازین دیناراً».[1] پس درحالی که پیامبر (ص) از اسب زکاتی نگرفت، امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت خود لازم دید که از اسب هم زکات گرفته شود. در واقع طبق یک نظر، زکات بر خیلی چیزها بوده است، اما پیامبر در دوران حکومت خود به غیر از نُه چیز، بقیه موارد را عفو کرده بود. یعنی این عفو دائم و همیشگی نیست و مربوط به دوران حکومت پیامبر (ص) بوده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «فرض الله عزوجل الزکاة مع الصلاة فی الاموال و سنّها رسول الله (ص) فی تسعة اشیاء و عفا عما سواهن: فی الذهب و الفضة و الابل و البقر و الغنم و الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و عفا عما سوی ذلک».[2] البته عمل امیرالمؤمنین (ع) نشان می‌دهد مقصود از این عفو دائمی و همیشگی نیست و مربوط به دوران خاص است.

از مسئله زکات استفاده می‌کنیم که برخی از امور شرعی مرتبط به شرایط زمان و مکان است که در اجتهاد باید به این مسئله توجه شود. البته هرکسی نمی‌تواند اجتهاد کند. اجتهاد با در نظر گرفتن زمان و مکان مربوط به رده بالای مجتهدین مانند امام (ره) و امثال ایشان و مراجع و علمای بزرگ است. حیات و نشاط و شور مذهب شیعه نیز به دلیل اجتهاد مستمر است. اگر اجتهاد را از شیعه بگیرید، چیزی باقی نمی‌ماند. بدیهی است اسلامِ غیرپویا و غیرمتحرک بعد از ۱۴ قرن نمی‌تواند ادامه حیات بدهد. اسلام با اجتهاد خود همیشه نو و زنده مانده و توانسته است در همه زمان‌ها و شرایط مختلف، حلاّل همه مشکلات باشد.

---

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۴، ص ۵۱.
۲. *همان*، ص ۳۴.

اگر اجتهاد پویا نباشد، بسیاری از دستورات و سنن پیامبر در شرایط فعلی غیرقابل اجرا و یا غیرمفید خواهد بود. برای مثال همین بحث «سبق» و «رمایه» که به کلام حضرت امام (ره) اشاره شد، مربوط به مسابقه اسب‌دوانی و تیراندازی است. اسلام برد و باخت را تحریم کرده، ولی در مسابقه اسب‌دوانی و مسابقه تیراندازی آن را استثنا کرده است. اگر بخواهیم به الفاظ و اعمال زمان پیامبر جمود کنیم، پس این سنت پیامبر که برای جهاد و تقویت نیروهای مسلح امت اسلامی بوده است، در زمان ما بی‌خاصیت خواهد بود؛ درحالی که این سنت پیامبر باید در همه زمان‌ها همان آثار و خواص زمان پیامبر را در جامعه داشته باشد. یعنی هدف اصلی رسیدن به آیه شریفه: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوّة»[1] است. هدف اسلام آن است که مسلمانان در همه زمان‌ها حداکثر قدرت و نیرومندی را داشته باشند. در واقع اسب‌دوانی و تیراندازی شکل اجرایی این آیه شریفه است. یعنی اسلام برای «سبق» و «رمایه» اصالت قائل نیست، بلکه برای قدرت مسلمانان اصالت قائل است. اجتهاد و تفقّه در دین آن است که لبّ مسائل را بیابد و برای هر زمانی شکل اجرایی مناسب را پیشنهاد کند.

نمونه دیگر آن مسئله خضاب است که پیامبر اسلام بر خضاب محاسن مردان تأکید می‌نمود. در برخی روایات، علت خضاب زینت و ایجاد جاذبه لازم برای جنس مخالف ذکر شده و آمده است همان زینت‌هایی که مردان دوست دارند، متقابلاً زنان هم علاقه دارند. ولی برخی از روایات این تأکید را مرتبط با جهاد و قدرت مسلمانان می‌دانند و لذا وقتی خدمت امیرالمؤمنین (ع) عرض شد که چرا شما محاسنتان را خضاب نمی‌کنید؟ مگر پیامبر نفرموده که «غیرو الشیب»، یعنی موی

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انفال، آیه ۶۰.

سفید را رنگ کنید، فرمود این دستور مربوط به صدر اسلام بوده است، چون در آن زمان تعداد مسلمانان کم بود و در میان سربازان اسلام پیرمرد زیاد بود و اگر دشمن با محاسن سفید مسلمانان مواجه می‌شد، روحیه‌اش قوی می‌شد، لذا پیامبر فرمود ریش‌ها را رنگ کنید تا دشمن به پیری شما پی نبرد. پس این تأکید مربوط به آن زمان است، ولی اکنون که تعداد مسلمانان افزایش یافته و در میان سربازان تعداد پیرمرد کم است، نیازی به اجرای این دستور نیست. پس آنچه اصالت دارد، رنگ کردن ریش نیست، بلکه جلوگیری از تقویت روحیه دشمن است و شکل آن در زمان‌های مختلف متفاوت خواهد بود.

این همان اجتهادی است که امیرالمؤمنین (ع) و امام صادق (ع) به ما یاد داده‌اند. امام راحل (ره) به ما یاد داده است؛ یعنی اجتهاد در کنار اصل زمان و مکان که امام مطرح فرمود. پس اسلام دین زنده است. دینی است که با اجتهاد مستمر و با اصل زمان و مکان همواره حیات دارد و حیات‌بخش و نجات‌بخش است. اسلام به مفهومی که امام برای ما مطرح کرد، نه اسلام به آن مفهومی که متحجرین مطرح می‌کنند. اسلام زنده و حیات‌بخش می‌تواند جاذبه لازم را داشته باشد. اگر اسلام را به عنوان دین زندگی، فرهنگ متعالی و فراگیر معرفی کنیم که مردم احساس کنند در سایه اسلام، دنیا و زندگی‌شان بهتر می‌شود و توأم با سعادت، معنویت و شرافت، و آخرت آباد است؛ بی‌تردید این اسلام گسترش می‌یابد و همه‌جا را فرامی‌گیرد.

امروز پس از آنکه تفکرهای نوع شرقی در برابر غرب فروریخته است (چون با طبیعت انسان سازگار نبود)، غرب در برابر فرهنگ اسلام ایستادگی و مقاومت می‌کند و حاضر به تحمل آن نیست. این اشکال اصلی غرب، در مسائل فرهنگی است. اشکال غرب این است که یک فرهنگ جدید، یک فرهنگ غریبه را در برابر خودش تحمل نمی‌کند و با

آن می‌جنگند. در بحث سلمان رشدی هم بحث حقوق یک شهروند غربی مطرح نبود. اساساً بحث یک فرد نبود. حتی بحث محتوای کتاب هم نبود که غرب بگوید خوب است و ما بگوییم بد است. جنگ، جنگ فرهنگی بود. آنها می‌گویند فرهنگ دموکراسی و آزادی به مفهومی که ما می‌گوییم باید ترویج و تثبیت شود و چون فرهنگ دینی شما آزادی را محدود می‌کند و دموکراسی را هم در چارچوب خاصی قرار می‌دهد، با تفکر ما سازگار نیست، پس در برابر اسلام می‌ایستیم. اگر سلمان رشدی هم فردا بمیرد، یا کشته شود، دعوا تمام نخواهد شد، بلکه دعوای ما در یک جای دیگر شروع می‌شود. بحث این نیست که در کشور ما آزادی تشکیل احزاب هست یا نیست، حقوق زنان به آن‌گونه‌ای‌که آنها می‌گویند هست یا نیست؛ بلکه دعوا و جنگ، جنگ دو فرهنگ است.

دو تحول مهم

خوشبختانه در مقطعی که قرار گرفته‌ایم، دو حادثه بسیار مهم اتفاق افتاده است. حادثه اول اینکه در برخی از کشورهای اسلامی و یا در برخی از کشورهای جهان سوم در طول دهه‌های گذشته، بسیاری فکر می‌کردند که در سایه سوسیالیسم می‌توانند مبارزه‌ای را در برابر استعمار و استثمار غرب شکل بدهند. در کشورهای عربی از مصر گرفته تا عراق و سوریه و بسیاری از کشورهای افریقایی و همچنین در امریکای جنوبی ــ که متأسفانه هنوز هم آن تفکرات به‌عنوان حزب بعث و احزاب کمونیست و سوسیالیست کم و بیش وجود دارد، گرچه دیگر رنگ و بویی ندارند ــ راه نجات را در این‌گونه مکاتب می‌دانستند و فکر می‌کردند که سوسیالیسم مشکل‌گشا و نجات‌بخش آنهاست و در سایه آن می‌توانند با غرب و فرهنگ غرب و استعمار غرب مبارزه کنند. یا در بعضی از

کشورها مسئله ناسیونالیسم را مطرح می‌کردند. برای مثال *جمال عبدالناصر*، مرتب اتحادیه‌های عرب به وجود می‌آورد و *قذافی* هم بعد از او مدتی دنبال این کار بود و هرچند صباحی یک اتحادیه با چند کشور درست می‌کرد و بعد از مدتی هم به هم می‌خورد. بحث اتحاد عرب و بحث قومیت و نژاد بود که خوشبختانه اینها هم رنگ باختند و معلوم شد که اینها نمی‌توانند تز مناسبی برای نجات مردم باشند و برای نجات این کشورها در برابر تهاجم گسترده غرب، از ایسم‌های مختلف کاری ساخته نیست و تقریباً در این اواخر همه مأیوس شده‌اند.

حادثه دوم، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود. این پیروزی یک تحول بسیار عظیم و بزرگ بود. که برای اولین‌بار، پس از قرن‌ها اسلام حاکم شد. به تعبیر اسرائیلی‌ها در بحث‌های کنفرانس بین‌المللی دانشگاه تل‌آویو در سال ۱۹۸۴، حکومت اسلامی در کشورهای دیگر و در مقاطع دیگر بوده است، ولی برای اولین‌بار در انقلاب اسلامی ایران، حکومت فقه و فقهاء به ثمر رسید:

> *«آنچه امام خمینی (ره) در مباحثات اسلامی مطرح کرد، نوعی حکومت اسلامی نبود؛ قبل از او حکومت‌های بسیاری وجود داشتند که خود را از نظر قانونی، اسلامی می‌دانستند و حتی بعضی از آنها، مانند ایران بعد از انقلاب به‌عنوان جمهوری اسلامی معروف بودند. در اجرای قانون اسلامی، موضوعات جدیدی مطرح نشده بود، زیرا بنیادگرایان سنی مذهب در سراسر جهان اسلام، رأساً چنین خواسته‌ای را مطرح کرده بودند و علمای شیعه قبل از امام خمینی چنین درخواستی داشتند. امام خمینی با طرد نفوذ بیگانگان و تسلط قدرت‌های بزرگ، یک اعتراض سیاسی را که در همه‌جای دنیای اسلام متداول بود،*

تکرار کرد. آنچه در انقلاب، امام خمینی به اندیشه سیاسی اسلامی افزود، عبارت است از مفهوم ولایت فقیه یا حاکمیت فقاهت.»[1]

آنچه از حکومت اسلامی برای دشمن خطرناک‌تر است، حکومت فقه، فقها و حکومت عالمان اسلامی است. یعنی اولین‌بار بود که پس از قرن‌ها و پس از مجاهدت‌ها و تلاش‌های فراوان، حکومت اسلامی به معنای واقعی کلمه به ثمر نشست. این مسئله‌ای بود که دنیا را به وحشت انداخت، آن هم در یک مقطعی که دنیا تصور می‌کرد دوران اسلام و اساساً دوران دین سپری شده است. حاکمیت اسلام برای آنها وحشت‌آور و یادآور قدرت اسلام در قرون گذشته است. الان وقتی می‌گوییم ولایت فقیه، برایشان ترس‌آور و یادآور خلافت اسلامی گذشته است. مخصوصاً وقتی از وحدت جهان اسلام و امت واحده اسلامی سخن به میان می‌آید، از این کلمات بسیار متوحش می‌شوند.

تقویت ناتو در پوشش خطر اسلام

بنابراین پیروزی انقلاب اسلامی یک نوید و یک امید بود و یأس از ایسم‌ها هم، یک زمینه بسیار خوب برای پذیرش انقلاب به وجود آورد. اما در کنار این زمینه مناسب، باید بدانیم ما در برابر یک فرهنگ قوی مهاجم با همه ابزار مدرنْ به نام فرهنگ غرب قرار دادیم. گرچه برخی از ادعاهای غرب نسبت به خطر اسلام برای منافع آنها عاری از حقیقت است، ولی واقعاً از اسلام به عنوان یک فرهنگِ عظیم و بزرگ و قوی و نجاتگر و بیدارگر در وحشت‌اند. البته اینکه می‌گویند بعد از جنگ سرد،

---

۱. نگاه کنید به: *تشیع، مقاومت و انقلاب: مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی دانشگاه تل‌آویو*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۱۲-۱۱.

ناتو را به دلیل بنیادگرایی اسلامی حفظ کرده‌ایم، این ادعا دروغ و خلاف واقعیت است. آنها تا زمانی که موشک‌های بالستیک شوروی وجود دارد، ناچارند ناتو را حفظ کنند. هنوز اعتماد کافی به شوروی، اوکراین و سایر کشورهای مشترک‌المنافع که صاحب موشک‌هایی با کلاهک‌های اتمی هستند، ندارند. بنابراین ناتو را برای آنها نگه داشته‌اند، ولی برای خام کردن دیگران و عدم تحریک شوروی می‌گویند شوروی دیگر برای ما خطر نیست و مسئله بنیادگرایی اسلامی را برای حفظ و تقویت ناتو بهانه قرار داده‌اند. در پشت پرده، نگرانی‌های فراوانی بیش از مسئله بنیادگرایی دارند، ولی اصل ترس و وحشت از قدرت اسلام یک واقعیت است.

رسالت مسئولین فرهنگی کشور

در مقطع فعلی، رسالت سنگینی بر دوش همه ماست. از یک طرف هر آنچه در فرهنگ دیگران ارزشمند و مفید است، باید جذب و به داخل منتقل کنیم، یعنی سفرای فرهنگی ما فکر نکنند وظیفه آنها فقط صدور انقلاب است. البته همه فرهنگ‌ها دنبال صدور فرهنگ خود هستند، منتهی ما حرف می‌زنیم و شعار می‌دهیم، ولی دیگران عمل می‌کنند. غرب هم دنبال صدور انقلاب خود است. هیچ ملت صاحب فرهنگی را نمی‌یابید که دنبال صدور فرهنگ و تفکر خود نباشد. همه در پی صدور هستند و هرکس هم که منکر آن باشد، دروغ گفته است. منتهی ما در این زمینه بیش از حد لزوم حرف می‌زنیم و مرتب اعلام می‌کنیم، ولی دیگران کمتر حرف می‌زنند و حتی گاهی هم شعار مخالف آن را می‌دهند و می‌گویند معتقد به آزادی و انتخاب مردم هستند، ولی در عمل با سرعت زیاد می‌تازند.

بنابراین در بحث صدور انقلاب و فرهنگ، همه ملت‌ها و از جمله

ما دنبال صدور انقلاب هستیم، ولی ما باید در کنار این وظیفه مهم، بخش‌های مثبت و ارزشمند فرهنگ‌های دیگر را نیز جذب و منتقل کنیم. این یک رسالت دینی و ملی ماست. علم، هنر، آداب و رسوم خوب و همه نکات مثبت را باید اقتباس و جذب کنیم و هر آنچه با معیارها، آرمان‌ها و اصول اسلام منافات ندارد و برای مردم مفید است، به کار گیریم. از طرف دیگر، دنیای امروز نسبت به حکومت اسلامی اطلاعات زیادی ندارد. بسیاری از مسائل برای افکار عمومی مفهوم نیست و وظیفه تبیین و تشریح آن به عهده شماست. البته باید اصول فرهنگ اسلام و انقلاب را تشریح کنیم و خیلی وارد فروع و مسائل جزئی نشویم. فروع قابل تغییر است و کم و زیاد می‌شود، اما اصول ثابت و ماندگار است و باید به آنها بپردازیم. به هرحال این رسالت سنگین به دوش شما به‌عنوان سفرای انقلاب اسلامی است.

کمترین وظیفه‌ای که بر دوش همه ماست اینکه لااقل برخی از تهمت‌ها و تحریف‌ها نسبت به انقلاب اسلامی را بزداییم. فرهنگ ایران اسلامی را به دنیا و علاقه‌مندان، معرفی، تبیین و تشریح کنیم. این یک رسالت بزرگ دینی و اسلامی ماست. باید پرده تهمت‌ها و افتراها را که بر روی چهره منور اسلام آویخته‌اند، کنار بزنیم. اگر اسلام را به آن مفهوم واقعی و درست به دنیا عرضه کنیم، نیاز به تبلیغ بیشتری نیست.

البته در برخی از موارد، ظاهر فعالیت‌های ما ممکن است با مقررات بین‌المللی یا حتی در دنیای سیاست با قواعد بازی منطبق نباشد، در این‌گونه موارد احتیاج به توضیح بیشتری است. یکی از اشکالاتی که غرب به ما دارد، این است که می‌گوید بسیاری از برنامه‌ها و تصمیمات ما فراملی است. اساساً هرچه به نام دفاع از فرهنگ اسلام می‌گوییم، قاعدتاً می‌شود فراملی. بسیاری از احکام اجتماعی اسلامی مانند دفاع، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، در بسیاری از موارد محدود به ایران

نیست و معمولاً مربوط به همه مسلمانان است. این یکی از اشکالات آنهاست. یکی از فشارها به ما این است که می‌گویند ایران چه حقی دارد که برای کشورهای دیگر و ملت‌های دیگر نسخه بپیچد. البته خودشان برای همه نسخه می‌پیچند، ولی آنها زبان و بیان مناسب‌تری در این زمینه دارند و به گونه‌ای سخن می‌گویند که آن اشکالات حقوقی که برای ما مطرح می‌کنند، بر خودشان وارد نباشد. ما مسائل را رُک و صریح می‌گوییم و گاهی بی‌جهت به استقبال اشکالات می‌رویم؛ ولی آنها با بسته‌بندی مناسب‌تر عرضه می‌کنند.

راجع به سلمان رشدی هم این اشکال از دیدگاه آنها وجود دارد که چرا نسبت به یک فرد که تبعه یک کشور دیگر است، حکمی صادر شده است. از دید آنها این دستور پذیرفتنی و قابل قبول نیست. البته پاسخ ما این است که فتوا، یک نظریه فقهی است و مخصوص حضرت امام نیست. همه فقها، علما و دانشمندان اسلامی اعم از سنی و شیعه این فتوا را نسبت به فرد مرتد و کسی که نسبت به پیامبر اسلام (ص) سبّ کرده و سابّ‌النبی محسوب می‌شود، دارند. ما که به‌عنوان دولت دستور کشتن این فرد را نداده‌ایم تا شما بگویید این خلاف مقررات بین‌المللی است؛ بلکه ما می‌گوییم این وظیفه مسلمانان است. این وظیفه را هم خداوند تعیین کرده و مخصوص ایران هم نیست، بلکه همه دانشمندان اسلامی این فتوا را بیان کرده‌اند. بنابراین فتوا اختصاص به حضرت امام ندارد و این نظریه، فتوای همه علماست. اصلاً معنای فتوا این است که این حکم، دستور الهی است نه دستور عالم و مرجع و رهبر. مُجری فتوا هم همه مسلمانان هستند که وُظیفه شرعی آنهاست که اگر قدرت دارند، اجرا کنند. ما هم به‌عنوان دولت ایران لشکری نفرستادیم که بگوییم می‌خواهیم شهری را فتح کنیم یا فردی را دستگیر و یا اعدام کنیم.

سلطه صهیونیسم بر منطقه

نظیر این اشکال در مباحث دیگر هم مطرح است. برای مثال در سیاست خارجی، بزرگ‌ترین اشکالی که به ما دارند، در مسئله فلسطین است. در اعلامیه سران هفت کشور (G7) صنعتی در توکیو، مهم‌ترین مسئله‌ای که راجع به ایران تأکید می‌شود، مسئله مخالفت ایران با روند به اصطلاح صلح خاورمیانه است. می‌گویند سال‌ها در منطقه خاورمیانه، آشوب، بلوا و ناهنجاری بوده و امروز شرایط برای استقرار صلح مساعد شده و همه با این صلح موافق‌اند و فقط یک کشور در دنیا با صلح مخالف است و آن جمهوری اسلامی ایران است! اساساً یک اشکال کلی به ما دارند و می‌گویند شما در ایران، برای لبنان، فلسطین، مصر، تونس، الجزایر و سایر کشورهای اسلامی فتوا صادر می‌کنید. یعنی آن اشکال حقوقی که در مسئله سلمان رشدی است، به صورتی دیگر در سایر مسائل مهم نیز از دید آنها وجود دارد. می‌گویند چرا شما برای همه دنیا نسخه می‌پیچید؟ به‌ویژه مسئله اسرائیل که برای آنها بسیار مهم است، چون می‌خواهند این مسئله را به صورتی حل کنند تا به اهداف دیرینه‌ای که سال‌ها به دنبال آن بودند، برسند. البته قبلاً هدف، استقرار اسرائیل بود، ولی الان دنبال این هدف نیستند و در واقع از این مرحله گذشته‌اند و بحث سلطه اسرائیل بر کل منطقه مطرح است. یعنی به بهانه مسئله صلح، دنبال این هدف هستند که اسرائیل تبدیل به بزرگ‌ترین کشور منطقه از لحاظ علمی، تکنولوژیکی شود و تبدیل به مرکز صادرات صنایع گردد و پول عرب‌ها را جذب کند. از همین حالا با کشورهای عربی در حال مذاکره هستند که چه پروژه‌هایی در کویت، در عربستان، در امارات، در مصر و در کشورهای دیگر در اختیار اسرائیلی‌ها قرار گیرد تا منطقه را جولانگاه خودشان کنند و یک سلطه علمی، نظامی و سیاسی،

تکنولوژیکی بر کل منطقه پیدا کنند و به آن آرزویی که اسرائیل در پی آن بود، یعنی «من النیل الی الفرات»، در آیندهٔ نزدیک راحت‌تر و با یک شرایط سهل‌تری برسند.

امروز غرب در پی سلطه صهیونیسم بر کل منطقه است. مانع اصلی را هم جمهوری اسلامی ایران می‌دانند و در فشار به ایران، امریکا و اروپا کاملاً مشترک هستند. در مسئله مبارزه با قدرت اسلامی، دیگران هم با امریکا و اروپا هم عقیده‌اند. اخیراً فعالیت روس‌ها را علیه بوسنی و هرزگووین دیدید دوستان قدیمی شوروی در کنفرانس غیرمتعهدها بیشتر از همه مخالفت می‌کردند. چینی‌ها هم مخالفت می‌کردند. در شورای امنیت، به همان اندازه که کشورهای غربی در مسئله بوسنی و هرزگووین مخالف با مسلمانان هستند، به همان اندازه یا بیشتر، روس‌ها و چینی‌ها هم مخالف هستند. یعنی هنگامی که بحث اسلام پیش می‌آید، چین و روس و هند و دیگران هم حساس‌اند. اروپا و امریکا هم حساس‌اند. چون اسلام تنها فرهنگی است که می‌تواند در برابر فرهنگ غرب مقابله کند و الان هم ایستادگی می‌کند و فرهنگ دیگری در جهان در برابر آنها نیست. به همان نسبت که دشمنی‌ها نسبت به اسلام شدید است، وظیفه ما هم برای دفاع سنگین‌تر است.

فصل دوم
مسائل فرهنگی و اجتماعی

نقش آموزش و پرورش در انسجام اجتماعی

تکانه‌های آسیب‌های اجتماعی و پیامدهای ناگوار

نهضت خدمت‌رسانی از شعار تا کردار

چشم‌انداز هویت ملی و دینی ایرانی

نقش آموزش و پرورش در انسجام اجتماعی

امروزه حجم عظیم، دست‌وپاگیر و گمراه‌کنندهٔ اطلاعات ــ به طور غیرمستقیم ولی مؤثر ـ مشخص‌کنندهٔ رفتارها و آگاهی‌ها در جهت گیری افراد برای انتخاب و به کار بردن داده‌های علمی و تکنولوژیکی است. ایدهٔ کلی آموزش نمی‌تواند فقط محدود به آینده‌نگری و دادن شناخت و پرورش ذوق تحصیلی باشد، بلکه باید در عین حال رفتارها و آگاهی‌ها را شکل دهد و در جهت‌گیری زندگی معنوی فرد مؤثر باشد و رفتارهایی همچون تعقل، حس مسئولیت، روحیه کار جمعی، انضباط، قانون‌گرایی، جوانمردی، حساسیت، روح استقلال و صلاحیت فکری، انسجام اصولی، تمیز بین هدف و وسیله، تشخیص بین علت‌ها و معلول‌ها را ایجاد کند.

اهمیت روزافزون نگرش‌ها، رفتارها و استعدادها با بهره‌مندی از معیارهایی همچون تحرک، تحول بازار کار و میزان مشکلاتی که باید حل شوند، آشکار می‌شود. این فشار وارده از خارج از نظام، با فشار دیگری از همان نوع از داخل ترکیب می‌شود. شاگردان، والدین و بخشی از آموزگاران که قادرند فراتر از افق خود حرکت کنند، بیش از پیش به یادگیری‌هایی در مورد مفاهیم اساسی، رفتارها، آگاهی‌ها، تخصص و غنی‌تر شدن شناخت نیاز پیدا می‌کنند و این گرایش‌ها قبل از هرچیز به وسیلهٔ علل غایی و اهداف آموزشی قابل توجیه است. این گرایش‌ها و

تمایلات تحت فرمول‌های مختلف ولی در جهت هدف، به وضوح قابل توجیه هستند.

در اینجا یادآور می‌شویم که شاخه‌های مشترک آموزش و پرورش اجباری که از سوی برخی دولت‌های توسعه‌یافته برقرار شده، فرصتی است که به طرف ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارها و آموزش معنوی جهت گیری کند. به‌عنوان مثال، در اسناد مربوط به برنامه‌های آموزشی ژاپن که در سمینار آموزش و پرورش سال ۱۹۷۴ تحت عنوان «جهت یابی تحصیلات دوره‌ای در چشم‌انداز آموزش و پرورش دائمی» به یونسکو ارائه شد، الگوی معنوی و اجتماعی بر آموزش‌های علمی و شناختی پیشی گرفته است.[۱]

مطابق نظر اغلب نظریه‌پردازان شاخهٔ آموزش و پرورش در آینده؛ ارزش‌ها، شکل‌گیری نگرش‌ها (جوانمردی، حس مسئولیت، حساسیت اخلاقی و زیبایی‌شناختی و غیره) باید جایگاهی بس مهم در آموزش و پرورش داشته باشند. در اولویت قرار دادن ارزش‌های معنوی نباید بدان معنی باشد که اطلاعات مفید و تشویق حس خلاقیت نادیده گرفته شود. بنابراین مدرسه، به طور سنتی فرایند آموزش و فراگیری را در پرتو یک نظام کلاسیک از اهداف آموزشی مورد توجه قرار می‌دهد؛ نظامی که دستیابی به شناخت را ارج می‌نهد و هرجا که آزمون و کنکور برای ارزیابی کمیت و یکدستی شناخت‌های به دست آمده، در نظر گرفته شده است، خود را به شکل استواری نمایان می‌سازد.[۲]

---

۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
یونسکو، *تفکر درباره تحولات آینده آموزش و پرورش*، محمدعلی امیری، تهران: مدرسه، ۱۳۶۹، صص ۱۵۵-۶۲.

۲. نگاه کنید به: محمدطاهر معیری، *مسائل آموزش و پرورش*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶، صص ۱۲۹-۶.

چنانچه اهداف نظام آموزشی مدرن را در قالب کلاسیک، به ترتیب «شناخت»، «مهارت» و «آگاهی» در نظر بگیریم، در نظام‌های متأخرتر این اهداف سه‌گانه معکوس شده، «آگاهی» در اولویت قرار گرفته است. سلسله‌مراتب جدید بدون آنکه بخواهد اطلاعات فزایندهٔ موجود در سطوح مختلف اجتماعی را نادیده بگیرد، با تحول دانش و اثرات آن بر جامعه و زندگی افراد نیز مطابقت دارد. امروزه مشخص است که کسی برای یادگیری و تجدید مهارت‌های حرفه‌ای و فرهنگی خود بهتر آمادگی دارد که دارای پشتوانه‌ای محکم از انگیزه‌ها باشد و به عبارت دیگر، برای تغییرات و نوآوری‌ها تمایل داشته از روحیه‌ای نقاد و موافق با همبستگی و احساس مسئولیت برخوردار باشد و در صورت لزوم بداند چگونه اطلاعات جدید را در کتابخانه‌ها و رایانه‌ها بیابد. این نکته حائز اهمیت است که انگیزه‌ها و قابلیت‌ها در طی مراحل کسب و به‌کارگیری دانش به وجود می‌آیند.[1]

در برخی از کشورهای توسعه‌یافته این سلسله مراتب جدید چیزی بیش از یک تمایل قوی محسوب می‌شود و به‌عنوان عقیده‌ای راسخ و نوعی ایمان در نزد رهبران اقتصادی و مراجع آموزش‌دهنده و مراجع ارزشیابی‌کننده مطرح است و با آن همچون روشی از کار و فعالیت برخورد می‌شود، اما در کشورهای دیگر بیشتر به منزله تغییراتی است که درخواست شده یا در شرف وقوع است. آشکار است که چنین تحولاتی تنها با سخت‌کوشی و تلاش مداوم و با شیوه‌ای اصولی در چارچوب نظام آموزشی به حقیقت می‌پیوندد. تحولات مورد اشاره از این قرارند:

---

۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
محمدرسول گلشن‌فومنی، *جامعه‌شناسی آموزش و پرورش*، تهران: شیفته، ۱۳۷۵، صص ۲۲۷-۲۲۴.

الف ـ پایه‌ریزی جدید اهداف عملی آموزش و ترغیب فلسفه و دیدگاه نوین آن؛

ب ـ گزینش و سازماندهی محتویات با در نظر گرفتن اهداف جدید؛

ج ـ تطابق و غنی‌سازی کتاب‌های درسی، روش‌های یادگیری، شیوه‌های تدریس، شیوه‌های ارزشیابی، وسایل و امکانات مدارس و غیره؛

د ـ بازآموزی مستمر آموزگاران به صورت دوره‌ها، مطالعات شخصی، نمایش‌های علمی، به‌کارگیری و تمرین روش‌ها به صورت گروهی یا فردی و غیره؛

هـ ـ بازآموزی مراجع ارزشیابی‌کننده مدیران و غیره.[1]

این‌گونه تحولات در طول دوره‌های پنج تا هفت ساله انجام می‌گیرد، ولی در پایان آن، معلم ابراز رضایت می‌کند، (البته اگر فردی تعلیم‌دیده و سازنده عمل کند، نه چون شخصی خسته از قید و بند انتقال اطلاعات) و به عبارت دیگر معلمان به نسبت آزادی عملی که دارند و با توجه به اهداف نوین، قادر به بازسازی مسیر آموزش و یاددهی هستند.

آموزش و پرورش و جامعه‌پذیری

در جوامع ساده و ابتدایی، آموزش و پرورش از دیگر فعالیت‌های زندگی قابل تشخیص نیست. در این‌گونه جوامع، کانون‌های آموزش و پرورش عبارت‌اند از: خانواده، قبیله و دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی که فرد در آنها پرورش می‌یابد. در جامعهٔ امروزین، گرچه مدرسه واسطهٔ عمدهٔ انتقال دانش و مهارت فنی است، اما تأثیراتی که بر افراد می‌گذارد، از این

---

۱. *همان*، ص ۲۲۶.

وظیفه فراتر می‌رود. علاوه بر آن، مدرسه ضمن اجتماعی کردن افراد، به همسازی آنان با اخلاق اجتماعی از طریق انتقال ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های اجتماعی مطلوب و مناسب، توجه خاصی دارد. همساز کردن افراد با اخلاق اجتماعی، ممکن است آن‌چنان‌که در نظام آموزش و پرورش اتفاق می‌افتد، صریح و تعمدی باشد یا چنان‌که غالباً در سطح نظام آموزش عالی رخ می‌دهد، غیرعمدی و ضمنی باشد. به عبارت دیگر مدارس از لحاظ تغییر دادن افراد، نقش و کارکرد مهمی به عهده دارند. اگر بتوان مدرسه را با یک کارخانه صنعتی قیاس کرد، می‌توان آن را سازمانی دانست که مواد خام (دانش‌آموزان) را می‌گیرد، می‌پرورد و محصولی معیّن (فارغ‌التحصیلان و افرادی با انواع و میزان معیّنی آموزش و پرورش) بیرون می‌دهد.[1]

جامعه‌پذیری به معنای همسازی و همنوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است و فراگردی است که به واسطهٔ آن، فرد دانش و مهارت‌های لازم اجتماعی را برای مشارکت مؤثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی کسب می‌کند.[2]

بخش عمده‌ای از جامعه‌پذیری اعضای یک جامعه در نظام آموزش و پرورش اتفاق می‌افتد. اهداف این روند عبارت‌اند از:

۱. آموزش قواعد و نظام‌های اساسی، از آداب و عادات و رفتار روزمره تا روش‌های علمی: رفتار نامنظم و خلاف قاعده معمولاً از انگیزه ناگهانی یا محرک آنی ناشی می‌شود؛ چنین رفتاری نتایج و ناخشنودی‌های آتی را در مقابل رضامندی‌های آنی و گذرا نادیده می‌گیرد. درحالی‌که رفتار مبتنی‌بر نظم و انضباط، برای کسب پذیرش

---

۱. آنتونی گیدنز، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳، صص ۴۶۱-۴۵۶.

۲. *همان*، صص ۸۸-۸۴.

اجتماعی یا به منظور دستیابی به یک هدف آتی، خشنودی‌های آنی و گذرا را به تعویق می‌اندازد و آنها را اصلاح، تعدیل و تحدید می‌کند؛ انضباطی که طی فراگرد جامعه‌پذیری در نظام آموزش و پرورش در رفتار برای انتظام اجتماعی و کمال فردی ضروری است، اما فرد را در داخل گروه‌های اجتماعی معیّنی نگه دارد یا چشم‌اندازهای وی را محدود کند. در نتیجه، فرد از تحقق بخشیدن به قابلیت‌های بالقوه خویش باز ماند.[۱]

۲. اعطای آرزوهای مشروع: فراگرد اجتماعی کردن به همان اندازه که عادات و رفتارهای فرد را در نظام آموزش و پرورش مطابق هنجارهای اجتماعی تحت نظم و انضباط درمی‌آورد، به وی امید و آرزو می‌دهد، زیرا انضباط به خودی خود و درصورتی‌که برای فرد شاق و بی‌پاداش باشد، تحمل‌سوز است. تحمل و رعایت انضباط هنگامی به درستی میسّر است که فرد آن را وسیله‌ای برای تحقق هدف‌های خویش ببیند. هر جامعه‌ای به تدریج در هریک از اعضای خود، خواست‌ها و آرزوهای متنوعی در خور پایگاه‌هایی که فرد با توجه به جنس، سن، وابستگی گروهی یا منشأ خانوادگی خود اشغال خواهد کرد، القا می‌کند. در جوامع سنتی گذشته، مثلاً یک پینه‌دوز کوشش داشت که در پسر خود علاقه به پینه‌دوزی، شرکت در مراسم رایج و احترام به والدین را ایجاد کند و آرزوی تبدیل شدن به یک پینه‌دوز ماهر و سرانجام به شهرت رسیدن در این صنف را در سر بپروراند؛ یا یک دختر آمالی می‌یافت که به موجب آن فردی باورمند، زنی خانه‌دار و مادر و همسری وفادار و صادق بار بیاید. بنابراین، هرچند که نظام آموزش و پرورش برخی امیال و سلایق درونی افراد را به نفع اجتماعی شدن کمرنگ می‌سازد، اما در

---

۱. آلبرت باندورا، *نظریه یادگیری اجتماعی*، ترجمه فرهاد ماهر، شیراز: راهگشا، ۱۳۷۲، ص ۱۹۸.

مقابل به ازای رعایت کردن قواعد اجتماعی پاداش‌هایی را به افراد هدیه می‌کند.

۳. هویت‌سازی: جامعه‌پذیر ساختن افراد در نظام آموزش و پرورش از طریق برآوردن خواست‌ها، آرزوها، امیدها و سوداهای فردی یا بازپس راندن وی از دست یافتن به آنها برای او هدایت می‌آفریند. برای مثال در نظام آموزش و پرورش سنتی اروپا بسیاری از فرزندان طبقهٔ اشراف، زمانی آداب و معاشرت مربوط به طبقهٔ خود را از خدمهٔ مخصوصی می‌آموختند، اما دانستن این آداب معاشرت نمی‌توانست خدمه را چه از نظر خود و چه از نظر دیگران در شمار اشراف‌زادگان و نجبا درآورد. آنان با اینکه به خوبی و به درستی آداب و رسوم این طبقه را می‌دانستند، اما هویت یک اشراف‌زاده را نداشتند.

مفهوم هویت اجتماعی در جوامع امروز از طریق آموزش و پرورش همگانی رفته‌رفته تحول یافته است. به همین جهت عمدتاً مفهوم هویت اجتماعی از خاستگاه فرهنگی ـ و نه خاستگاه اقتصادی ـ برمی‌آید. در جامعهٔ صنعتی معاصر، آمال و آرزوها کمتر از جامعهٔ سنتی، پایدار و ثابت است. در این جامعه ظاهراً احساس هویت فردی نه تحت تأثیر گذشته فرد، بلکه بعدها و طی زندگی حاصل می‌شود؛ زیرا در این جریان، افراد آزادی عمل و اختیار بیشتری دارند و فراگرد اجتماعی شدن کمتر به عواملی نظیر جنس، وابستگی قومی و پایگاه خانوادگی متکی است.[1]

۴. ایجاد نقش اجتماعی: فراگرد جامعه‌پذیری در نظام آموزش و پرورش، نقش‌های اجتماعی و نگرش‌ها، انتظارات و گرایش‌های وابسته به آن نقش‌ها را به فرد می‌آموزد. نقش‌های اجتماعی، آمال و آرزوها، هویت‌ها و قواعد و نظامات رفتاری با هم روابط متقابل نزدیکی دارند.

---

۱. *همان*، ص ۱۱۰.

برای مثال معلم شدن آرزوی معنوی و شغلی است، قواعد و هنجارهای معیّنی دارد، نوعی هویت شخصی است و بالاخره یک نقش اجتماعی نیز محسوب می‌گردد. به طور سنتی، معلم از احترام و مسئولیت معنوی خاصی در جامعه برخوردار است که فراخور آن باید نگرش، گفتار، رفتار و کردار معیّنی در قبال اجتماع و در برابر افرادی که با وی سروکار دارند، داشته باشد؛ هرچند که احساسات شخصی وی مغایر با آن گرایش‌ها باشد. البته این بدان معنا نیست که گرایش‌ها و ارزش‌های وابسته به نقش اجتماعی صرفاً به صورت آداب و قواعد ظاهری آموخته می‌شود. یک نهاد اجتماعی کارساز و کارآمد باید بتواند در افرادی که تربیت می‌کند، شماری از گرایش‌ها، عواطف و احساسات درونی‌شده و پایدار بیافریند؛ به گونه‌ای که اعتبار آنها در عملکرد این افراد آشکار گردد. هرگاه نقش‌های اجتماعی به صورت عملکردهای مکانیکی درآیند، دال بر ضعف سازمان اجتماعی و جامعه‌پذیری سطحی در نظام آموزش و پرورش است.

۵. **آموختن مهارت‌ها:** هدف دیگر فراگرد جامعه‌پذیری در نظام آموزش و پرورش، یاد دادن مهارت‌ها به افراد است. صرفاً با اکتساب و آموختن مهارت‌هاست که افرادی می‌توانند در جامعه منشأ اثر واقع شوند. در جوامع گذشته، امور سنتی از طریق تقلید و تکرار و ضمن زندگی روزمره از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد؛ اما در جوامع امروزین القای مهارت‌های انتزاعی خواندن و نوشتن و امر یادگیری به وسیله آموزش و پرورش رسمی، اساسی‌ترین وظیفهٔ نظام آموزش و پرورش در جهت اجتماعی کردن اعضای جامعه است.

۶. **ایجاد زمینه برای جامعه‌پذیری سیاسی:** واژهٔ آموزش سیاسی بر کوششی برنامه‌ریزی شده و مستقیم در روند جامعه‌پذیری دلالت دارد که هدف آن انتقال گرایش‌ها و نگرش‌های سیاسی است. آموزش سیاسی

معمولاً به وسیلهٔ نهادهای خانواده، مدرسه و بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی انجام می‌گیرد. برخلاف روش‌های تقلید و اَشکال پیش‌بینی‌شدهٔ جامعه‌پذیری، در آموزش سیاسی ابتکار عمل در دست دیگران است و نه فرد یا افرادی که هدف جامعه‌پذیری هستند.

در غالب جوامع، برای آموزش مستقیم ارزش‌ها و رفتارهای سیاسی و ترویج اصول آن از کانال‌های رسمی و غیررسمی استفاده می‌شود. شیوه‌های پیاده‌سازی چنین آموزشی مختلف و متنوع است؛ یک گردهمایی تبلیغاتی در یکی از میادین شهر قاهره، افتتاح یک حزب سیاسی در افریقای شرقی، دستکاری در کتب تاریخ یک کشور کمونیستی، تدریس درسی در علم سیاست در انگلستان، برپا کردن نمایش انتخاباتی در امریکا برای تشویق مردم برای شرکت در انتخابات، اجرای سرود ملی فرانسه در یک مدرسهٔ روستایی فرانسه، راه انداختن سیرک‌های سیاسی در کشور گینه و... کوشش‌هایی هستند که برای ترویج ارزش‌ها و عادات سیاسی مورد تأیید نظام‌ها صورت می‌گیرد.

اهمیت آموزش سیاسی، مسئله‌ای پذیرفته شده است. در درجه اول، شهروندان نیازمندند و باید از حداقل اطلاعاتی که آنها را از وظایف، تعهدات و حقوق سیاسی و اجتماعی خود آگاه می‌سازد، برخوردار شوند و از جنبه‌های مختلف نظام سیاسی و جریاناتی که در درون آن می‌گذرد، مطلع باشند. همچنین برای اینکه دولت‌ها بتوانند به نحو مؤثرتری وظایف خود را انجام دهند، شهروندان باید به بسیاری از قوانین و مقررات، از جمله قوانین مربوط به پرداخت مالیات‌ها و تعهداتی چون انجام خدمت نظام وظیفه و قوانین مربوط به حفظ اموال خود و دیگران، و بسیاری از حقوق اجتماعی و مسائل مربوط به آن آشنا باشند. شهروندانی که فاقد چنین اطلاعاتی هستند و به وظایف، و حقوق سیاسی و اجتماعی خود آگاهی لازم را ندارند، نه می‌توانند مشکلات

خود را حل کنند و نه قادرند که باری از دوش دولت و کلیت نظام و ملت بردارند. بر این اساس انتظار می‌رود هر جامعه‌ای حداقل امکانات و وسایل را به منظور آموزش سیاسی شهروندان نوجوان و جوان خود فراهم آورد و آنها را با وظایف و مسئولیت‌های سیاسی خود آشنا سازد. همزمان با فراهم ساختن این‌گونه آموزش‌های اولیه، نظام سیاسی بایستی اطلاعات گسترده‌ای را دربارهٔ دولت، عملکرد آن و اهدافی که در زمینه‌های مختلف تعقیب می‌کند، در اختیار شهروندان قرار دهد.

نظام آموزش و پرورش از طریق آموزش سیاسی، احساس وفاداری به نظام، احساس میهن‌پرستی، وابستگی به نهادها و ارزش‌های سیاسی را در شهروندان تقویت می‌کند و با بالا بردن سطح مشروعیت نظام سیاسی برای آن تولید پشتیبانی می‌کند و اساس آن را استحکام می‌بخشد. در بسیاری از مدارس و تعداد کثیری از نهادهای کشوری و لشکری، ضمن مواد درسی، مراسمی مانند سوگند وفاداری به نظام، سلام بر پرچم، ستایش از قهرمانان تاریخی، ملی و مذهبی و بسیاری آیین‌های دیگر را برگزار می‌کنند که هدف اساسی همهٔ آنها تقویت روابط عاطفی ــ احساسی کودکان و نوجوانان کشور است.

برنامه‌ریزی در آموزش سیاسی در حال حاضر در کشورهایی که از دههٔ ۱۹۳۰ تاکنون در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به استقلال رسیده‌اند، از جملهٔ اساسی‌ترین مسائل آموزش و پرورش محسوب می‌گردد. بسیاری از این کشورها فاقد سوابق تاریخی و نهادهای سیاسی هستند و دارای یک فرهنگ سیاسی تثبیت‌شده نمی‌باشند. بنابراین آنها نیازمند خلق چنین فرهنگی هستند و ازاین‌رو آموزش رسمی و برنامه‌ریزی‌های سیاسی در این کشورها وظیفهٔ مهم و خطیری را برعهده دارد. مدارس ابتدایی و طبقات نوجوان هدف عمدهٔ چنین برنامه‌ریزی‌هایی را تشکیل می‌دهند. آنها ازیک‌سو وظیفه دارند که نهادها و ساخت‌های سیاسی

موجود را به مردم معرفی کنند و به آنها بقبولانند و از سوی دیگر با خلق یک ساماندهی ارزشی سیاسی و نمادین، احساس وابستگی‌های عاطفی و ذهنی را در مردم به وجود آورند و سبب تحکیم، ثبات و مشروعیت هرچه بیشتر آنها شوند.[۱]

آموزش و پرورش و نشانگان عدم انسجام اجتماعی

به طور کلی در تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های گوناگون در مسائل اجتماعی، دو نظریه کلی را می‌توان مشخص کرد؛ البته جدا کردن این دو نظریه از یکدیگر به سادگی صورت نمی‌گیرد و شاید منطقی هم به نظر نرسد. با وجود این، از جهت سهولت در بررسی و درک آسان‌تر معضلات و مسائل اجتماعی این تفکیک لازم است؛ به خصوص که همواره عدم انسجام اجتماعی به معنای سازمان‌ناپذیری اعضای جامعه و رشد رفتارهای انحرافی دانسته می‌شود. در واقع نمی‌توان و نباید این دو مفهوم را از یکدیگر جدا کرد، اما شاید بتوان گفت رفتارهای انحرافی و یا عدم انسجام اجتماعی هریک می‌توانند هم به‌عنوان متغیر مستقل و هم متغیر وابسته به حساب آیند.

به این ترتیب که در شرایطی خاص، رفتارهای انحرافی نقش متغیر مستقل را ایفا می‌کنند و به عکس. بنابراین بحث از تقدم هریک از این دو مفهوم بر دیگری، در حکم بحث از «ترجیح بلامرجح» است.

«عدم انسجام اجتماعی» و «رفتارهای انحرافی» دو مفهوم متفاوت، اما جدایی‌ناپذیر هستند. در عین حال برخی معتقدند که اصولاً «نظام‌گسیختگی» وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد، وقوع دگرگونی در ساختارهای اجتماعی است. به عنوان مثال، برخی برای تعریف سازمان‌ها

---

۱. نگاه کنید به: هرمز مهرداد، *زمینه‌های جامعه‌شناسی سیاسی: جامعه‌پذیری سیاسی*، تهران: پاژنگ، تابستان ۱۳۷۶، صص ۱۶۸-۱۴۱.

و ساختارهای اجتماعی موقعیت‌هایی را در نظر می‌گیرند، از جمله اینکه در درجه اول معتقدند بایستی اساساً سامان اجتماعی وجود داشته باشد و هنگامی سامان اجتماعی وجود دارد که الگوهای تثبیت‌یافته و هنجارهایی برای رفتارها وجود داشته باشد و اشخاص (اعضای گروه‌های خرد اجتماعی) بدانند چگونه باید رفتار کنند. (البته گاه رفتارها حالات مختلفی دارند و شخص می‌تواند بدون آنکه هنجارها به هم بخورند، یکی از آن حالات را انتخاب کند). به طور خلاصه از جمله نشانگان سامان‌مندی اجتماعی این است که رفتارها دارای زمان و مکان مشخصی باشند و این اصل، اساس و پایه سازماندهی اجتماعی است.

به عبارت دیگر، هرگاه نقش‌ها تعیین‌شده باشند، سازمان اجتماعی وجود دارد و در غیر این صورت، نظام‌گسیختگی یا عدم انسجام اجتماعی پدید آمده است و رفتار اجتماعی بهنجار به راحتی شناخته و تعریف نمی‌شود؛ یعنی معلوم نیست چه کسی، کجا، چه وقت، چه رفتاری باید از خود نشان دهد.

هرگاه کنش متقابل وجود داشته باشد، امکان به وجود آمدن گسیختگی نیز وجود خواهد داشت. می‌توان گفت عدم انسجام اجتماعی عکس سامان‌مندی اجتماعی است و بنابراین مقدمه‌ای برای ایجاد دگرگونی اجتماعی به شمار می‌رود. با توجه به این امر، بعضی از نظام‌های اجتماعی نظارت‌هایی بر نگهداری سازمان خود ندارند و ازاین‌رو ممکن است نظام موجود بر هم خورد و نظام جدیدی جایگزین آن شود و یا حتی با بر هم خوردن نظام قدیم، هیچ‌گونه نظام جدیدی جای آن را نگیرد.

نظریهٔ *هگل* نیز از جهتی بر این نکته انگشت می‌نهد که هرگاه وضعیتی برخلاف هنجارهای نظام موجود به وجود آید، مقدمه تغییر نظام اجتماعی فراهم می‌آید و در این صورت، نظام جدیدی در مقایسه با

آنچه موجود بوده است، جایگزین خواهد شد. قابل ذکر است که برخی نظام‌های اجتماعی دارای سازوکار تجدید سازمان هستند و می‌توانند سازمان در هم ریخته را شکل دهند. به عنوان مثال، چنانچه کارمندی به درستی وظایف خود را انجام ندهد و باعث بر هم خوردن سازمان اجتماعی خاصی شود، می‌توان با نشاندن شخص دیگری به جای آن، سازمان را دوباره سامان بخشید و یا از طریق جریان پاداش و «تنبیه»[1] سازمان به هم خورده را سامان داد.

نظام آموزش و پرورش از جمله نهادهای اجتماعی است که حافظ انسجام است. به عبارت دیگر نقش کنترل‌کننده و ثبات‌بخش در جهت تبیین رفتارهای بهنجار را دارد. تعیین اقسام رفتارهای نابهنجار و شکل دادن به ساختار ارزشی جامعه از جمله کارکردهای نظام آموزش و پرورش است. به دلیل نقش کلیدی آموزش و پرورش در روند جامعه‌پذیری افراد در جامعه، از سویی می‌توان به کمک این نظام، نقاط پیوند بخش‌های مختلف جامعه را مشخص ساخت و از سوی دیگر می‌توان الگوهای فراگیر ارزشی و هویتی را اشاعه داد.

نشانگان عدم انسجام اجتماعی بیانگر وجوه غیرکارکردی یک جامعه است که خصوصاً شامل نظام آموزش و پرورش می‌شود. هنگامی جامعه‌ای «کارکردی»[2] و «کارآمد» دانسته می‌شود که تمام بخش‌های آن به درستی وظایف خود را انجام دهند و منظور از جامعهٔ «غیرکارکردی»[3] نیز جامعه‌ای است که یک یا چند بخش آن از وظایف عرفی خود تخطی نمایند. عدم انسجام اجتماعی زمانی پدید می‌آید که چند بخش از جامعه، دچار حالت عدم کارکرد صحیح شوند. عوامل اساسی به وجود آورندهٔ

1. Sanction
2. Functional
3. Dysfunctional

نظام‌گسیختگی یا عدم انسجام اجتماعی را می‌توان به ترتیب زیر بیان نمود:

الف ـ هرگاه در یک اجتماع، اجتماعی کردن افراد به درستی صورت نگیرد و نهادهای اصلی در این زمینه (یعنی خانواده و آموزش و پرورش) ضعیف باشند، عدم انسجام اجتماعی امکان بروز می‌یابد. به عنوان مثال هرگاه در یک اجتماع، مهاجرت‌های بسیاری رخ دهد، به طوری که نقش‌ها به درستی ایفا نشوند و اجتماعی کردن دچار اشکال گردد، به ناچار نظام‌گسیختگی یا عدم انسجام اجتماعی، فرصت بروز می‌یابد.

ب ـ هرگاه در یک نظام اجتماعی، ناراحتی‌های موجود هیچ راهی جهت تخفیف نیابند، امکان بروز گسیختگی اجتماعی تقویت می‌شود. در برخی اجتماع‌ها، با روی آوردن افراد به ورزشی‌هایی نظیر مشت‌زنی و کشتی، کشش‌های روانی حاصل از تیرگی روابط و شکاف‌های اجتماعی که خود می‌تواند موجب بروز گسیختگی اجتماعی گردد، تخفیف می‌یابد. به این ترتیب در عکس این حالت (یعنی در وضعیتی که هیچ راهی برای تخفیف کشش‌های روانی وجود نداشته باشد)، نظام‌گسیختگی امکان بروز خواهد یافت. یک نظام آموزش و پرورش بسته که تمامی قوای جسمانی و بیرونی اعضای خود را سرکوب می‌کند، غالباً جامعه را به سمت عدم انسجام پیش می‌برد.

ج ـ هرگاه نظام اجتماعی با محیط همخوانی نداشته باشد، ممکن است عدم انسجام اجتماعی پدید آورد. به‌عنوان مثال اسکان عشایر به دلیل اینکه وضعیتی ناهمخوان با کل فلسفه وجودی زندگی عشیره‌ای است، خصوصاً اگر با زور تحمیل گردد، به آسانی ممکن است موجبات گسیختگی اجتماعی را فراهم سازد.

د ـ در یک نظام اجتماعی که هدف‌های آن مشخص است، اما همه اعضا امکان دست یافتن به هدف‌های تعیین‌شده را ندارند، عدم انسجام بروز می‌کند.

هـ ـ در جوامعی که ارتباط کافی میان گروه‌های اجتماعی وجود ندارد، امکان نظام‌گسیختگی افزایش می‌یابد. جدایی مراکز شهری از مراکز روستایی درصورتی‌که هر دو عضو یک جامعه واحد باشند، مثالی برای این‌گونه عدم ارتباط میان بخش‌های مختلف اجتماع است.

و ـ هنگامی که پایگاه‌های مختلف اجتماعی افراد با یکدیگر تناسب و همخوانی نداشته باشد و از این لحاظ فشارهای مختلفی بر افراد وارد شود و آنها از درک این نکته که در هر پایگاه چگونه باید رفتار کنند، عاجز شوند و این وضعیت در مورد بسیاری از افراد آن اجتماع صادق باشد، در این صورت بروز عدم انسجام اجتماعی محتمل است.[1]

انسجام اجتماعی و آموزش و پرورش

انسجام اجتماعی از جمله موضوعات اساسی است که از دیرباز مورد توجه صاحب‌نظران علوم اجتماعی بوده است. انسجام اجتماعی گرچه موضوعی دیرینه است، اما با توجه به اهمیت راهبردی آن، نه تنها موضوعیت خود را از دست نداده، بلکه با توجه به تحولات جهان معاصر بیش از گذشته در کانون مطالعات قرار دارد. در این راستا، مفاهیمی نظیر انسجام اجتماعی، نظم اجتماعی، ساختار اجتماعی، آرایش اجتماعی، زیست جهان، منظومهٔ اجتماعی و وفاق اجتماعی همگی از یک خانواده‌اند. به عبارت دیگر تمامی این نوع مفاهیم دارای ارتباط

---

۱. ژاکلین رودلف، «تعریف نظام گسیختگی اجتماعی»، *نامهٔ علوم اجتماعی*، ترجمه طوبی و قمر پیله‌ور، دورهٔ قدیم، شماره ۷، زمستان ۱۳۵۶، ص ۱۲۹.

مفهومی و منطقی با یکدیگرند، گرچه بدیهی است که حوزه و معنای مفهومی هرکدام متفاوت است.[1]

هرچند که عناصر تشکیل‌دهنده و مؤلفه‌های انسجام اجتماعی رابطه‌ای انفکاک‌ناپذیر با یکدیگر دارند، با وجود این از لحاظ تحلیلی می‌توان این عناصر را به طور جداگانه این چنین احصاء نمود:

۱. نوعی توافق اجتماعی؛

۲. مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی؛

۳. تعامل؛

۴. احساس مشترک.

چنانچه بخواهیم این عناصر را ـ که کم و بیش به صورت ضمنی در مفهوم انسجام اجتماعی مندرج‌اند ـ به نحو صریح در یک تعریف بگنجانیم، می‌توان گفت انسجام اجتماعی عبارت است از «پیوند میان اعضای یک جامعه که از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی که در یک "میدان تعاملی اجتماعی"[2] که خود موجد انرژی عاطفی است، حاصل می‌شود». انرژی عاطفی همزمان نتیجه و موجد انسجام اجتماعی است.

پیش از آنکه اهمیت انسجام اجتماعی برای بعضی از جنبه‌های اساسی اجتماعی مانند توسعه اجتماعی، ثبات سیاسی، اعتماد اجتماعی، تعاون اجتماعی، برخورد فعالانه و انتخابی با نفوذ فرهنگ خارجی و نظام شخصیتی و اختلالات روانی و غیره مطرح شود، لازم است توضیحاتی دربارهٔ مفهوم نظم اجتماعی داده شود.

با توجه به جهانی شدن فزایندهٔ پدیده‌های مختلف اجتماعی مانند اقتصاد و سیاست و ارتباطات جمعی و علوم و تکنولوژی و انقلاب

---

۱. گیدنز، *همان*، ص ۱۶۸.

2. Communal Interaction Field

اطلاعاتی، برخی از جامعه‌شناسان تا آنجا پیش‌رفته‌اند که مدعی حذف مقولهٔ «جامعه» شده‌اند. با نگاه دقیق به تحولات جاری جهان، می‌توان به اهمیت ماهیت نظم برای هر کشور در چارچوب دولت ـ ملت‌ها پی برد. با عنایت به فرایند جهانی شدن، می‌توان با اندکی تعمق به این نکته مهم و حساس رسید که چگونه حتی اهمیت حد و مرز جغرافیایی جای خود را به اهمیت حد و مرزهای اجتماعی و فرهنگی سپرده است؛ حد و مرزی که دیگر تسلیحات نظامی قادر به نگهداری آن نیست، بلکه ماهیت و میزان استحکام نظم اجتماعی می‌تواند به پاسداری و حفاظت از آن بپردازد. به تعبیر دیگر، تعاریف مربوط به مقولات اجتماعی و سیاسی نه در مؤلفه‌های مادی دولت ـ ملت، بلکه در مؤلفه‌های معنوی و غیرمادی آن صورت می‌پذیرد. چالش فرهنگ و هویت در عصر جهانی شدن از آنجا نشئت می‌گیرد که پدید آمدن یک هویت جهانی واحد، رفته‌رفته موجب کمرنگ شدن هویت ملی و برجسته‌سازی شکاف‌های درون دولت ـ ملت‌ها شده است.

حفظ انسجام اجتماعی از سوی نهادهایی نظیر آموزش و پرورش، به مثابهٔ بازتعریف هویت فرهنگ ملت‌ها حائز اهمیت است؛ زیرا بایستی احساس پیوند با یک ملت واحد را به افراد القا نماید و از سوی دیگر، هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های غالب رسمی و غیررسمی را تحکیم بخشد. این احساس انسجام در عالی‌ترین شکل خود به نوعی احساس افتخار از اطاعت از ارزش‌های رسمی منتهی می‌شود. انصافاً آموزه‌های پیش‌بینی‌شده برای نظام آموزش و پرورش هنگامی در جهت انسجام پیش می‌رود که به همان ترتیب که در حوزه کلان فکری، تکثرها و قومیت‌ها را کمرنگ می‌سازد، در حوزهٔ خرد به شناخت و سپس اطاعت از هنجارها ختم گردد. هنجارهایی که معیار انسجام اجتماعی‌اند، در قالب نظم اجتماعی قابل تبیین هستند.

«نظم اجتماعی»[1] را می‌توان در دو گونهٔ متمایز طبقه‌بندی کرد: نخست «نظم بیرونی»[2] یا نظم سیاسی است و دیگری «نظم درونی»[3] یا نظم فرهنگی. در نظم سیاسی، نظم اجتماعی به صورت بیرونی و از بالا به پشتوانهٔ قدرت اعمال و مستقر می‌شود. اعضای جامعه در این نظم با توجه به منافع خود به سازگاری بیرونی تن می‌دهند. در چنین نظمی، انسجام اجتماعی بسیار ضعیف و شکننده است. به طریق اولی در چنین نظمی، «اعتماد اجتماعی متقابل تعمیم‌یافته»[4] و تعهد درونی تعمیم‌یافته و «وابستگی عاطفی تعمیم‌یافته»[5] یا ضعیف است و یا وجود ندارد. در این حالت می‌توان شاهد نوعی «خلأ جامعه‌شناختی»[6] بود که میان سطح گروه اولیه و سطح جامعهٔ ملی وجود دارد و می‌توان آن را به ضعف جامعهٔ مدنی نسبت داد که به صورت متعارف در میانه شهروند و دولت واقع است. این‌گونه از نظم، در آموزش‌های رسمی نظام آموزش و پرورش از طریق آموزش‌های مستقیم و اعمال تشویق برای جلوه‌های بیرونی نظم گسترش می‌یابد.[7]

در نظمی که مبتنی بر انسجام اجتماعی تعمیم‌یافته باشد، اجتماع عام (ملی) انحصار منابع و پاداش‌های ارزشمند را اساساً خود در اختیار می‌گیرد و ازاین‌رو مرزهای اجتماعی بیشتر مسدود و به تبع آن قدرت مانور نیروهای گریز از مرکز، (اعم از اخلالگران نظم اجتماعی و

---

1. Social Order
2. External Order
3. Internal Order
4. Generalized Emotional Attachment
5. Generalized Inner Commitment
6. Sociological Vacuam
۷. دیوید لاک وود، «ملاحظاتی دربارهٔ نظام اجتماعی»، در: پیتر ورسلی، *جامعه‌شناسی مدرن*، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپخش، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۴۶۷–۴۶۵.

منحرفان یا نیروهای مخالف سیاسی) کمتر می‌شود. به علت وجود انسجام اجتماعی حفظ طراوت فرهنگی به صور مختلف از جمله از طریق فرایند قدسی شدن متناوب ارزش‌ها ـ ارزش‌ها بی‌آنکه مشخصاً قدسی معرفی شوند، دارای نوعی قداست در اذهان شهروندان می‌شوند ـ و به دنبال آن کنترل و مدیریت جریان انرژی عاطفی در جامعه به راحتی میسر می‌گردد. تأثیرات انسجام اجتماعی در میزان نظم که هر دو برآمده از خاستگاه آموزش و پرورش هستند، از این قرار است:

الف ـ انسجام اجتماعی موجبات ثبات سیاسی را فراهم می‌کند.

ب ـ انسجام اجتماعی دو مشکل بنیانی را که هر نظم اجتماعی بالقوه با آن دست به گریبان است، یعنی پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای اجتماعی و تعاون اجتماعی را حل می‌کند.

ج ـ با حل دو مشکل فوق و به دلیل ظهور اعتماد اجتماعی متقابل، زمینه برای همکاری اجتماعی و مشارکت اجتماعی که خود پیش‌شرطی برای اصلاح و توسعهٔ اجتماعی است، فراهم می‌گردد.

د ـ با وجود انسجام اجتماعی گسترده و تعمیم‌یافته و هویت‌های جمعی بارز و نسبتاً یکپارچه، جامعه در برخورد با فرهنگ‌های بیگانه و فرایند انتشار فرهنگی، هر آن در ابعاد مختلف، تحرک بیشتری کسب می‌کند؛ ضمن اینکه می‌تواند در مقابل عوامل مخرب از خود مصونیت بیشتری نشان دهد و همزمان به صورت فعالانه با آنها برخورد نماید و به صورت گزینشی برخی از عناصر آنها را به نفع خود جذب کند.

ه ـ از جمله راه‌های کاهش میان اخلاق نظری و اخلاق عملی، تقویت انسجام اجتماعی عام و تعمیم‌یافته است. در نظام اجتماعی که براساس انسجام اجتماعی عام و تعمیم‌یافته استوار است، از نظام آموزش و پرورش انتظار می‌رود که نظام شخصیتی مطلوب را واجد تمایلاتی نظیر وابستگی عاطفی تعمیم‌یافته به اجتماع و هویت جمعی تعمیم‌یافته و

تعهد درونی تعمیم یافته و خردگرایی و سوگیری عام‌گرایانه نسبت به موضوعات اجتماعی و فرهنگی تنظیم نماید. در این‌گونه نظام آموزش و پرورش، همهٔ افراد و موضوعات اجتماعی به یک چشم نگریسته می‌شوند.

به عبارت دیگر، همهٔ کنشگران دیگر از «ما»ی تعمیم‌یافته یا «اجتماع عام» هستند و نه از غیر«ما» و یا از «ما»های کوچک‌تر، مانند خانواده و گروه‌های قومی. ازاین‌رو نظام آموزش و پرورش، احساس تکلیف نسبت به تمامی اعضای «ما»ی عام را طبق قواعد اخلاقی (اخلاق نظری) درونی‌شده، به یکسان تبلیغ می‌کند. به عبارت دیگر احساس تکلیف و رعایت حقوق دیگران (اخلاق عملی) در روابط اجتماعی با اخلاق نظری مطابقت دارد. به عکس هر قدر «ما»ی عام یا «اجتماع عام» که مبتنی‌بر انسجام اجتماعی تعمیم‌یافته است، ضعیف‌تر گردد و «ما»های کوچک‌تری مانند خانواده، گروه‌های اولیه دوستی و قومی ـ زبانی قوی‌تر شوند، شکاف اخلاق نظری و اخلاق عملی، عمیق‌تر می‌شود.

در نظم انسجامی، نظارت اجتماعی بیشتر براساس خجالت و تقصیر است تا احساس ترس و بیم؛ زیرا در چنین نظمی سلوک و منش افراد براساس تعهد درونی و تمایل به «خودتنظیمی»[1] صورت می‌گیرد. بدین ترتیب هرگاه انسجام اجتماعی عام و تعمیم‌یافته وجود داشته باشد، احتمال انحراف از قواعد اجتماعی کاهش می‌یابد. نظم مورد نظر در آموزش و پرورش هر اندازه به سمت آموزه‌های خودکنترلی پیش رود، بر انسجام اجتماعی تأکید بیشتری دارد. در حقیقت نظام آموزشی مبتنی بر نهی و تنبیه بایستی هرچه بیشتر به سمت تبیین و انگیزه‌بخشی‌های ارزشی پیش رود. در این حالت اخلاق تعلیم‌داده شده در نظام آموزش و

---

1. Self-Control

پرورش وجه غالب درونی می‌یابد و هرچه بیشتر به وجوه عام اخلاق در چارچوب «ما»ی تعمیم‌یافته می‌پردازد. مفاهیم اخلاقی مورد تدریس در این صورت، علاوه بر تأکید بر ارزش‌های نظام اجتماعی و سیاسی، به تبیین حسن و قبح فی‌نفسه در اعمال می‌پردازد.

و ـ انسجام اجتماعی علاوه بر نشانگان قابل معاینه و مشاهدهٔ آن گویای نوعی احساس یا «عاطفه»[1] است. غالباً این اتفاق نظر وجود دارد که عاطفه موضوعی کاملاً خصوصی است که منبعث از دستگاه اعصاب خودکار است که حتی از ارادهٔ آگاهانه فرد نیز خارج است، اما نباید این واقعیت را هم از نظر دور داشت که غالباً این روابط اجتماعی هستند که اعصاب را تحریک می‌کنند. در تحلیل جامعه‌شناختی می‌توان پنج «احساس منفی»[2] یعنی تقصیر، خجالت، اضطراب، افسردگی و عصبانیت را موجد روابط اجتماعی دانست. به همین ترتیب، روابط اجتماعی در دو بُعد قابل تبیین‌اند که شامل بُعد قدرت و بُعد منزلت می‌شود. بُعد رابطهٔ قدرت حاوی زورگویی، اجبار، تهدید، تنبیه سلطه‌یابی و غیره است. بُعد رابطهٔ منزلتی حاوی ایثار، حمایت عاطفی، دوستی، تمجید و غیره است.

نظام آموزش و پرورش در جهت حفظ و بازتولید انسجام اجتماعی بایستی بر رابطهٔ منزلتی با دانش‌آموزان تأکید نماید. هنگامی که سامانه آموزش و پرورش با اجزای خود رابطه‌ای منزلتی را شکل دهد، طبعاً دانش‌آموزان نیز هرچه بیشتر خواهند کوشید این نوع رابطه را در میان خود بازتولید کنند. این امر همواره بایستی با آگاهی سامانه و با تعریف «دیگری» شکل گیرد. آموزش و پرورش در متون درسی و نیز در نوع روابط نظام مند خود بایستی برای تعریف «دیگری»ها تلاش نماید و در

---

1. Emotion
2. Distressful Emotions

این روند، ناهنجاری‌ها و ضدارزش‌ها را تبیین کند. رشد روابط قدرت به تحریک احساسات منفی می‌انجامد، به عنوان مثال، احساس تقصیر زمانی بروز می‌کند که فرد اذعان داشته باشد رفتار او برای مثال با دیگران، مطابق با ارزش‌های اخلاقی درونی‌شده نیست. وقوف به این امر باعث برانگیخته شدن احساس تقصیر در فرد می‌شود. احساس تقصیر برانگیخته شده می‌تواند خود شخص را هدف قرار دهد و درون‌فکن گردد. به این ترتیب، تقصیر به صورت تأسف و پشیمانی و تمنا برای رهایی از «درد روانی»[1] حس می‌شود. هنگامی می‌توان این احساس را موجب بر هم خوردن انسجام اجتماعی دانست که فراگیر شده باشد. هنگامی که نظام آموزش و پرورش به تعریف هنجارها و نه صرفاً ارزش‌های عمومی و کلی توجه کافی نشان نداده باشد، احساس تقصیر نهادینه‌شده مدلول دال‌های متعددی خواهد بود که رفته‌رفته انسجام شخصیتی و سپس انسجام اجتماعی را مورد آسیب قرار خواهد داد.

از سوی دیگر، زمانی که در روابط قدرت در نظام آموزش و پرورش عدم توازن وجود داشته باشد، کنشگری که در روابط دارای قدرت کمتری است، نسبت به تخطی و تجاوز فرد قدرتمند آسیب‌پذیر است و انتظار اینکه دیگری از قدرت استفاده خواهد کرد، موجد اضطراب می‌شود. به عبارت دیگر، زمانی که اضطراب درون‌فکن می‌شود، کسری قدرت، موجد حس بیم و مجازات قریب‌الوقوع خواهد شد که اغلب با اضطراب همراه است. در نظم بیرونی که فاقد انسجام اجتماعی کامل است، روابط ابزاری غالب است و پشتوانهٔ تنظیم چنین روابطی به طور عمده، قدرت است. ازاین‌رو اضطراب و بیم از سویی

---

1. Psychic Pain

اسباب کنترل اجتماعی از طریق سازگاری بیرونی است و از سوی دیگر نتیجهٔ روابط ناموازن قدرت می‌باشد. روابط ابزاری در آموزه‌های نظام آموزش و پرورش بایستی هرچه بیشتر نفی شود؛ به‌ویژه آنکه افزایش نظم بیرونی و روابط قدرت منجر به گسترش عدم تعادل روانی در بُعد کلان است.

راهبردها

۱. جهت ایجاد انسجام اجتماعی بیشتر، نظام آموزش و پرورش بایستی احترام به تمامی نمادهای هویت ملی را توسعه دهد. این نمادها عبارت‌اند از: پرچم، سرود ملی، زبان و خط رسمی و همچنین دین و مذهب رسمی، رهبری، نظام (دولت)، پول رایج و میراث فرهنگی.

۲. موفقیت‌ها و افتخارات ملی گذشته در طول تاریخ، احساس تعلق به ملت واحد را تقویت خواهد کرد و احساس افتخار را در دانش‌آموزان نسبت به ملیتشان برخواهد انگیخت. تشریح شجاعت‌ها و رشادت‌ها و مدیریت رهبران بزرگ دینی و به‌ویژه در پیروزی انقلاب اسلامی و سرداران و سربازان ایرانی در جنگ‌ها و مبارزات مختلف، به‌ویژه هشت سال دفاع مقدس، پیوند اجتماعی لازم را که مسبوق به حافظهٔ تاریخی واحد است، ارتقا خواهد بخشید.

۳. سیاست‌گذاری آموزشی علیه شکاف‌های قومی از مهم‌ترین مؤلفه‌های انسجام در نظام آموزش و پرورش است. با توجه به اقتضائات عصر جهانی شدن، بایستی ذکر آموزه‌های مبتنی‌بر احساس ملت واحد به موازات تکریم و به رسمیت شناخته شدن تمامی قومیت‌ها و اقلیت‌های زبانی و فرهنگی صورت پذیرد. متون درسی و غیردرسی و نیز فعالیت‌های فوق برنامه مدارس باید دانش‌آموزان را با قومیت‌ها و نمادهای فرهنگی آنها، مانند لباس، زبان، غذاها و سنت‌ها و باورها و

جلوه‌های هنری‌شان از قبیل آوازها و صنایع دستی آشنا سازد. همچنین افتخارات هر قوم در طول تاریخ باید یادآوری شود و نقش اقوام در حوادث بزرگ تاریخی ایران زمین مورد اشاره قرار گیرد. این فرایند جذب دیگران و انسجام‌بخشی، افراد آینده اجتماع را در پذیرش تفاوت‌های زیبای درون ملی آماده‌تر می‌سازد. به‌ویژه آنکه احساس در حاشیه‌ماندگی و عدم توجه را از قومیت‌ها و اقلیت‌های فرهنگی سلب خواهد نمود.

۴. سرودهای دسته‌جمعی همواره در تمامی ملت‌ها موجب یکپارچگی اجزای جدا از هم در جامعه می‌شود. خواندن سرودهای رزمی و میهنی در ایران نیز سابقه‌ای طولانی دارد. لازم است نظام آموزش و پرورش به فراخور گروه‌های سنی مختلف، سرودهای میهنی تولید و دانش‌آموزان را به خواندن دسته‌جمعی آنها تشویق کند تا پیکره یکپارچه ملت و احساس تعلق به آن تقویت گردد.

۵. سیاست‌گذاری آموزشی در جهت نشاط بخشیدن به فضای آموزش و پرورش، به افزایش تعلقات دانش‌آموزان به وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی آنها منتهی خواهد شد و زمینه شکل‌گیری رابطه منزلتی را فراهم خواهد ساخت. فراهم آوردن زمینه‌های نشاط، به جهت القای آموزه‌های رسمی لازم است. همواره القای مستقیم آموزه‌ها نتایج تصنعی و ناخوشایندی را به بار آورده است. بنابراین چنانچه زمینه‌های ترغیب و آماده‌سازی برای پذیرش تعلیمات مربوط به ارزش‌ها و هنجارها شادمانه‌تر باشد، احتمال ثمردهی آن بالا خواهد رفت.

۶. بایستی در سیاست گذاری آموزشی، مناطق دوزبانه را مورد توجه خاص قرار داد. زبان رسمی کشور که از رسانه‌های ملی تبلیغ می‌شود، برای ترویج و تحکیم نیازمند آموزش به نحو احسن است.

طبعاً مناطق دوزبانه چه به لحاظ مکانیسم‌های یادگیری و چه به لحاظ علایق طبیعی قومی دارای ویژگی‌هایی هستند. امکان ادامه حیات زبان‌ها و لهجه‌های بومی در چارچوب‌های رسمی باید فراهم شود، به نحوی که تفاوت زبان رسمی و زبان‌های بومی نه تنها به بخشی از یک شکاف اجتماعی بدل نشود، بلکه به تنوع چشم‌نواز فرهنگ‌ها دَرّ کشورمان نیز کمک کند.

۷. نقش‌های اجتماعی باید به نحو سامان‌مند و در قالب متون جذاب به دانش‌آموزان آموخته شود. این امر شامل مسئولیت‌ها و تعهدات اجتماعی نیز هست؛ چنانچه این آموزه‌ها فارغ از عناصر قومی و مذهبی آموخته شود و به‌عنوان آموزه‌های خالص در نظر گرفته شود، مؤثرتر خواهد بود.

۸. نظام آموزش و پرورش باید به آرزوآفرینی و ایجاد چشم‌اندازهای موفقیت شغلی و تحصیلی دانش‌آموزان توجه خاصی نشان دهد. محصول این توجه، آموزش این امر است که پیروی از چارچوب‌های هنجاری و ارزشی جامعه، بی‌پاداش نیست و همواره راهی برای رسیدن به آرزوها از طرق کاملاً معقول و قانونی وجود دارد. در عین حال آموخته شود که تخطی از اصول و هنجارهای انسجامی جامعه، کدام امکان‌ها و خوشبختی‌ها را مسدود خواهد ساخت.

۹. مهارت‌های خرد عملی در دانش‌آموزان هر قدر تقویت شود، امکان همیاری و همکاری اجتماعی افزایش خواهد یافت. در تمامی نظام‌های آموزش و پرورش در سراسر جهان، مهارت‌های زندگی در قالب تقسیم وظایف در مدرسه یا اردوهای تفریحی و حتی در قالب کتب جداگانه یا ترکیب‌شده با سایر کتب درسی، آموزش داده می‌شود.

۱۰. تعریف «دیگری» و «ما»ی تعمیم‌یافته اجتماعی از طریق متون آموزشی است؛ و این تعریف، به سادگی می‌تواند شهروند خوب را در

قالب رویه‌های آموزشی تبیین نماید. اَشکال این تعریف می‌تواند از نمونه‌های کاملاً روزمره که کودکان و نوجوانان در سنین خود با آن مواجه می‌شوند، آغاز شود و مطابق هاضمه هر گروه سنی، ارزش‌ها و هنجارهای «ما»ی اجتماعی و ضدارزش‌های «دیگری» اجتماعی بیان گردد. این گونه آموزش‌ها از طریق رسانه‌هایی چون کتاب، نوار، CD و نمایش‌های مدرسه‌ای نیز ممکن است.

۱۱. در سیاست‌گذاری آموزشی همواره باید ایسن نکته را مد نظر قرار داد که فرآورده‌های نظام آموزش و پرورش در هر منطقه پس از اتمام تحصیل چه کارکردی خواهند داشت. امروزه بخش اعظمی از جمعیت کشور ساکن روستاها و شهرهای کوچک‌اند و به همین جهت به حوزه کشاورزی تعلق دارند. تنظیم دروس فراگیر در کتب درسی، به نحوی که به کار مردم مناطق روستایی نیاید و با زیست جهان ایشان تناسبی نداشته باشد، طبعاً انگیزه‌های تحصیلی افراد را در این قبیل مناطق از میان خواهد برد. چنانچه بتوان از کتب کمک‌درسی یا کتب درسی خاص در این‌گونه مناطق بهره برد، به نحوی که به آینده اجتماعی و کاری ساکنان مناطق روستایی در آن توجه شده باشد، می‌توان از سویی آموزش را فراگیرتر ساخت و از سوی دیگر میان مناطق جغرافیایی مختلف، پیوند بیشتری برقرار نمود.

تکانه‌های آسیب‌های اجتماعی و پیامدهای ناگوار

موضوع این سمینار، «آسیب‌های اجتماعی، ریشه‌ها و پیامدها»، در این مقطع از موضوعات بسیار مهم و حساس برای کشور ماست. این موضوع از ابعاد مختلف اجتماعی، روانشناختی، علوم تربیتی، حقوق و کیفرشناسی و همچنین از زوایای اطلاعاتی، انتظامی، امنیتی، قضائی، سیاسی و اقتصادی قابل بحث و بررسی است.

مسئله آسیب‌های اجتماعی برای همه جوامع و همه نظام‌های حکومتی یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی دولتمردان محسوب می‌شود، به‌ویژه برای کشور و انقلاب ما که یکی از اهداف مهم آن، استقرار نظام اخلاقی و معنوی در جامعه بوده است. بنابراین، طرح این مبحث برای جامعه ما دارای اهمیت خاص و ویژه‌ای است. معمولاً در هر جامعه‌ای، وسعت آسیب‌های اجتماعی، نرخ رشد و نحوه تراکم آنها، سه علامت مهم هشداردهنده تلقی می‌شوند. اگر آسیب‌های اجتماعی دارای گستره وسیع، تراکم و نرخ رشد بالایی باشند، نه تنها آرامش و امنیت جامعه را به مخاطره می‌افکنند، بلکه حتی ممکن است امنیت ملی یک کشور را نیز مورد تهدید قرار دهند.

مسئله بسیار مهم در شرایط فعلی برای جامعه ما علاوه بر مسئله نرخ جرایم و مفاسد اخلاقی، شکاف‌های گوناگون اجتماعی است. در واقع امروزه در کشور، شاهد گسل‌های فراوان اجتماعی هستیم که این

گسل‌ها، هم خود آسیب و هم آسیب‌ساز می‌باشند؛ از قبیل فاصله ارزشی و هنجاری بین نسل‌ها که به نظر می‌رسد این شکاف‌ها در مسیر پیشروی و نهادینه شدن می‌باشند. در بحث فاصله ارزشی بین نسل‌ها، شکاف بین نسل انقلاب و دو نسل بعد از آن، از اهمیت خاصی برخوردار است.

آسیب‌های اجتماعی از زبان آمار

در مقدمهٔ این بحث به یک آمار و سپس به یک نظرسنجی اشاره می‌کنم تا ابعاد مسئله آسیب‌های اجتماعی در جامعه روشن‌تر گردد. طبق آمار تیر ۱۳۸۱، تعداد زندانیان کشور نسبت به تیر سال قبل، ۱۷/۲۴ درصد افزایش یافته است.[1] افزایش بیش از ۱۷ درصد آمار زندانیان، زنگ خطری است که به صدا درآمده است. معمولاً ملاک، یک به هزار است.[2] اگر در میان یک جمعیت ۱۰۰٫۰۰۰ نفری، ۱۰۰ نفر زندانی باشند، نسبتاً قابل قبول است. یعنی اگر از هر هزار نفر یک نفر زندانی باشد، نسبتاً جامعه متعادل است. اما متأسفانه آمار تعداد زندانیان کشور نشان می‌دهد تعداد زندانیان ما بسیار بیشتر از این نُرم است.[3]

اگر آمار زندانیان کشور را از سال ۱۳۶۰تا ۱۳۷۰ مقایسه کنیم، در طول این ده سال، تعداد زندانیان به بیش از دو برابر و از سال ۱۳۷۰ تا

---

۱. به نقل از سایت سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور.
www.iranprisons.org

۲. کشور روسیه بالاترین نرخ زندانیان را به نسبت جمعیت دارد (از هر ۱۰۰٫۰۰۰ نفر جمعیت، ۶۸۵ نفر) و کشورهای امریکا (۶۴۵)، بلاروس (۴۹۵) و قزاقستان (۴۶۵) به ترتیب دارای بیشترین زندانی نسبت به جمعیت می‌باشند. کشور اندونزی پایین‌ترین نرخ زندانیان را نسبت به جمعیت دارد (از هر ۱۰۰٫۰۰۰ نفر جمعیت، ۲۰ نفر) و سپس کشورهای هندوستان (۲۵)، کامبوج (۲۵)، آلبانی (۳۰) و بوسنی و هرزگوین (۳۰) به ترتیب دارای کمترین زندانی نسبت به جمعیت هستند.
(www.google.com) population + world + prison

3. www.iranprisons.org

۱۳۸۰ یعنی در دهه دوم بعد از انقلاب، آمار زندانیان به حدود دو برابر افزایش یافته است.[۱] آمار زندانیان و جرائمی که باعث زندانی شدن آنها شده است، به ما نشان می‌دهد که بیشتر در چه ابعادی باید به بحث آسیب‌های اجتماعی بپردازیم. ۴۷/۶۰ درصد زندانیان به دلیل مواد مخدر، ۱۹/۳۲ درصد زندانیان به دلیل سرقت، و ۱۱/۷۷ درصد زندانیان مربوط به جرائم علیه اموال است. بنابراین، جرائم مربوط به مواد مخدر و مسائل اقتصادی، ۸۰ درصد زندانیان کشور را تشکیل می‌دهد. این آمار به روشنی نشان می‌دهد وضع جامعه ما چگونه است و در چه زوایایی بیشتر آسیب‌پذیر هستیم. دلیل روی آوردن جوانان به مواد مخدر عمدتاً بیکاری، افسردگی، طرد از خانواده، عدم برنامه‌ریزی برای اوقات فراغت، یأس نسبت به آینده و امثال اینهاست. البته دست‌های خارجی و توطئه آنان نیز در این بحث مطرح است که اشاره خواهم کرد.

این آمار نسبت سواد را با جرم آشکار می‌سازد. ترکیب زندانیان نشان می‌دهد عمدهٔ زندانیان یا بی‌سوادند و یا تحصیلات آنان زیر دیپلم است. همچنین ۷۰ درصد زندانیان کشور، ۲۰ تا ۴۰ ساله هستند. که این رابطه سنّی با جرائم نشان می‌دهد که متأسفانه ناهنجاری‌های اجتماعی بیشتر در میان نسل جوان ما زمینه دارد. از نظر تأهل و تجرّد، ۷۲ درصد از زندانیان مواد مخدر متأهل هستند. در موضوع سرقت، ۵۰ درصد زندانیان مجرد و ۴۷ درصد متأهل هستند. در مسائل مربوط به خلاف عفت عمومی تقریباً مجرد و متأهل نسبت مساوی دارند، یعنی ۴۷ درصد متأهل و ۴۸ درصد مجرد هستند. این آمار نشان می‌دهد مسئله عفت عمومی تنها با بحث تأهل قابل حل نیست.[۲]

---

۱. گزارش سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰. به نقل از سایت سازمان زندان‌ها:
www.iranprisons.org

۲. *همان.*

نتیجه یک نظرسنجی

در کنار این آمار، اگر به نتایج یک نظرسنجی نگاه کنیم، وضعیت احساس مردم کشور نسبت به بحث امنیت اجتماعی و هنجارهای اجتماعی، بیشتر روشن می‌شود. از دیدگاه علوم اجتماعی و روانشناسی اجتماعی در یک جامعه مطلوب، مردم باید احساس آسایش، رفاه و رضایت نمایند. احساس امنیت غیر از امنیت است. احساس مردم، بسیار حائز اهمیت است.[1] گاهی احساس نسبت به مسائل اجتماعی از واقعیت آنان مهم‌تر است، یعنی ممکن است امنیت در جامعه باشد، ولی مردم احساس امنیت نداشته باشند. در آن صورت همین احساس، خود عاملی برای بی‌ثباتی و عدم آرامش جامعه خواهد بود. احساس امید برای آینده، عدالت، دوستی و همبستگی در جامعه، عزت و احترام، اعتماد و تعیّن اجتماعی، همه اینها جزو عواملی هستند که نشان می‌دهد جامعه در حال تعادل مطلوب است یا خیر.

این نظرسنجی در اواخر سال ۱۳۷۹ انجام شده که وزارت ارشاد آن را در سال ۱۳۸۰ منتشر کرده است. در این نظرسنجی می‌توان احساس مردم را نسبت به موارد مهم هنجارهای اجتماعی ملاحظه کرد.[2] برای مثال از مردم راجع به صداقت و یا انصاف سؤال شده است که آیا در جامعه احساس صداقت و راستگویی و یا انصاف می‌کنند یا نه؟ پاسخ مردم در این موارد بسیار جالب است. این آمار مربوط به ۲۸ استان کشور است و آنچه در اینجا مطرح می‌شود، جمع‌بندی و میانگین نظرسنجی استان‌های

---

1. Peter Abell, "Sociological Theory and Rational Choice Theory", in: *Social Theory*, edited by Bryan Turner, New York: Blackwell, 1998, pp. 252-277.

۲. یافته‌های پیمایش در ۲۸ استان کشور، *ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر طرح‌های ملی، پاییز ۱۳۸۰، جلد اول، ویرایش اول.

مختلف کشور است، چون آمار در هریک از استان‌ها متفاوت است.

یکی از موضوعات مورد سؤال، «صداقت» بود. از مردم سؤال کرده‌اند که آیا در جامعه احساس صداقت می‌کنند و یا نه؟ ۵۰ درصد پاسخ‌دهندگان جواب منفی داده و گفته‌اند صداقت در جامعه وجود ندارد و یا خیلی کم است. این مسئله بسیار مهم است که ۵۰ درصد افرادی که در این نظرسنجی مورد سؤال قرار گرفته‌اند، پاسخ داده‌اند در جامعهٔ ما صداقت نیست و یا خیلی کم است. ۳۱ درصد گفته‌اند که صداقت و راستگویی در جامعه ما در حد متوسط است و فقط ۱۷ درصد مردم گفته‌اند نسبت به موضوع صداقت و راستگویی، وضع جامعه ما مطلوب است.[1]

در موضوع «انصاف»، ۵۳ درصد مردم پاسخ داده‌اند در جامعه ما انصاف اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم است. ملاحظه می‌کنید اگر اکثر مردم جامعه معتقد به انصاف نباشند، چه تأثیرات مخربی را در رفتار و عکس‌العمل آنها به وجود خواهد آورد! ۲۹ درصد پاسخ داده‌اند انصاف در حد متوسط وجود دارد و فقط ۱۶ درصد گفته‌اند که مردم جامعه ما منصف هستند. احساس مردم بسیار مهم است. ما باید بدانیم که مردم کشورمان دارای چه نوع احساس و قضاوتی هستند.[2]

---

۱. صداقت

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۷/۲	۱۷/۱	۲۶/۴	۳۱/۳	۱۲/۴	۳/۸	۱/۹

نگاه کنید به: ص ۵۲.

۲. انصاف

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۱۱/۳	۱۶/۹	۲۵/۵	۲۹/۶	۱۱/۹	۳/۲	۱/۵

نگاه کنید به: ص ۵۱.

راجع به موضوع «امانتداری»، ۳۸ درصد پاسخ‌دهندگان اظهار نموده‌اند در جامعه ما امانتداری نیست و یا بسیار کم است. ۳۵ درصد پاسخ داده‌اند در حدّ متوسط است و فقط ۲۶ درصد مردم گفته‌اند که مردم ما امانتدار هستند. واقعاً جای تأسف است، اگر مردم ما، افراد جامعه خودشان را امانتدار ندانند و احساس خیانت از طرف دیگران نمایند، همواره زندگی آنها با اضطراب و نگرانی توأم خواهد بود.[1]

در موضوع «گذشت»، ۴۷ درصد پاسخ‌دهندگان گفته‌اند در جامعه ما گذشت نیست و یا خیلی کم است. ۲۹ درصد گفته‌اند در حدّ متوسط شاهد گذشت هستند و فقط ۲۲درصد گفته‌اند در جامعه ما «گذشت» وجود دارد.[2] بنابراین، احساس جامعه این است که آستانه تحمل‌پذیری مردم بسیار پایین است و مردم آماده عکس‌العمل‌های تند و شدید هستند و معمولاً اهل عفو و گذشت نیستند و کمتر بزرگواری در مردم مشاهده می‌شود.

در بحث «خیرخواهی و کمک»، ۳۶ درصد پاسخ‌دهندگان اظهار داشته‌اند حسّ کمک و نوع‌دوستی بسیار کم است. ۳۴ درصد گفته‌اند در حد متوسط است و فقط ۲۲ درصد گفته‌اند که شاهد خیرخواهی و کمک مردم در حد مطلوب هستند. مردم ایران که از لحاظ فرهنگی همواره

۱.

امانتداری

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۵/۲	۱۱/۹	۲۱/۷	۳۵/۲	۱۸/۶	۵/۱	۲/۳

نگاه کنید به: ص ۵۱.

۲.

گذشت

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۶/۱	۱۵/۶	۲۵/۸	۲۹/۵	۱۶/۷	۴/۹	۱/۳

نگاه کنید به: ص ۵۱.

نوع‌دوست و اهل احسان و کمک و دستگیری افراد گرفتار و نیازمند بوده‌اند، متأسفانه در شرایط فعلی، اکثریت مردم چنین احساسی را در جامعه ندارند.[1]

در زمینه «پایبندی به قول و قرار» در جامعه، فقط ۲۹ درصد گفته‌اند پایبندی مردم به قول و قرار خودشان مطلوب و خوب است. ۴۲ درصد پاسخ داده‌اند که وضع ما بسیار بد است و ۳۷ درصد نیز گفته‌اند وضع ما متوسط است.[2]

نسبت به صفات منفی، نتایج نظرسنجی معکوس است و اکثریت مردم احساس می‌کنند که متأسفانه این صفات به فراوانی در جامعه وجود دارند. برای مثال نسبت به موضوع دورویی و تظاهر، ۶۴ درصد مردم پاسخ داده‌اند در جامعه ما نفاق و دورویی خیلی زیاد است. فقط ۲۰ درصد مردم گفته‌اند تظاهر و نفاق کم است و ۱۴ درصد پاسخ‌دهندگان آن را در حد متوسط ارزیابی کرده‌اند. وقتی اکثریت مردم به سخنان و رفتار مردم جامعه اعتماد ندارند و آن را توأم با نفاق و دورویی می‌دانند، پیداست نحوه رفتار مردم چگونه تنظیم می‌شود.[3]

---

۱. خیرخواهی و کمک

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۴/۵	۱۱/۱	۱۸/۷	۳۴/۸	۲۱/۵	۷/۲	۲/۱

نگاه کنید به: ص ۵۲.

۲. پایبندی به قول و قرار

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۵	۱۳	۲۴/۱	۳۷/۲	۱۴/۵	۴/۲	۲

۳. دورویی و تظاهر

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۳	۵/۱	۱۲/۷	۱۴/۳	۳۲/۴	۲۶/۱	۶/۳

نگاه کنید به: ص ۵۲.

نسبت به موضوع «تملق و چاپلوسی»، ۶۵ درصد مردم گفته‌اند چاپلوسی در جامعه بسیار زیاد است و فقط ۱۷ درصد پاسخ‌دهندگان گفته‌اند تملق کم است و ۱۷ درصد نیز گفته‌اند در حد متوسط است.[1]

نسبت به موضوع «کلاهبرداری»، ۷۰ درصد پاسخ‌دهندگان معتقدند کلاهبرداری زیاد و فقط ۱۷ درصد مردم گفته‌اند کم است. ۱۳ درصد نیز پاسخ داده‌اند در حد متوسط است.[2] اگر ۷۰ درصد مردم، افراد جامعه خودشان را دزد و کلاهبردار می‌دانند، پیداست در این جامعه، اعتماد و دوستی و صمیمیت وجود نخواهد داشت و همه در اطراف خودشان احساس می‌کنند با افراد کلاهبردار و دزد مواجه هستند.

با توضیح این بخش از این نظرسنجی، می‌توان نسبت به وضع روحی جامعه تصویر بهتری داشت. اینکه احساس مردم با واقعیت جامعه دقیقاً منطبق باشد و یا نباشد، بحث دیگری است. اما خود احساس مردم، بسیار مهم است. اینکه مردم احساس کنند در جامعه ما صداقت، راستگویی، گذشت و عدالت هست و یا نه، و یا احساس کنند در جامعه توجه به امانتداری و قول و قرار وجود دارد و یا نه، بسیار حائز اهمیت است.

---

۱. تملق و چاپلوسی

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۴	۴/۲	۹/۸	۱۷/۳	۳۱/۱	۲۴/۴	۹/۱

نگاه کنید به: ص ۵۳.

۲. تقلب و کلاهبرداری

اصلاً	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	کاملاً
۴/۴	۴/۲	۹/۳	۱۳/۱	۲۹/۸	۲۹/۱	۱۰/۱

عناوین مهم آسیب‌های اجتماعی

تعداد عناوین آسیب‌های اجتماعی بسیار زیاد است. بحث صدها عنوان است، حتی بعضی محققان معتقدند حدود ۱۶۰۰ عنوان جرم در قوانین و مقررات کشور ما وجود دارد. در اینجا با اشاره به برخی از عناوین مهم آسیب‌های اجتماعی، وسعت این بحث روشن می‌شود:

۱. آسیب‌های خانوادگی مانند اختلافات خانوادگی، طلاق و کودکان فراری و خیابانی؛

۲. نرخ ناهنجاری‌های خطرناک مانند قتل، سرقت، سرقت مسلحانه، تجاوز و امثال اینها؛

۳. منازعات و تضادهای اجتماعی اعم از منازعات و اختلافات قومی یا منازعات و تضادهای منطقه‌ای؛

۴. تمایل به مهاجرت، میزان مهاجرت و مهاجرت‌های غیرقانونی؛

۵. کاهش احساس سعادت و خوشبختی در جامعه؛

۶. عدم امید به آینده و تاریک بودن افق آینده زندگی؛

۷. نگرانی‌های اجتماعی، عدم رضامندی و عدم آرامش اجتماعی؛

۸. عدم اطمینان از ثبات منزلت و موقعیت اجتماعی؛

۹. سطح میزان عواطف متقابل مردم به یکدیگر؛

۱۰. سطح اعتقاد و اعتماد به یکدیگر؛

۱۱. سطح همبستگی اجتماعی؛

۱۲. تعداد گروه‌ها و تشکل‌های اجتماعی؛

۱۳. تعداد سلاح‌های گرم موجود در جامعه؛

۱۴. تعداد اراذل و اوباش و افراد شرور در جامعه؛

۱۵. تعداد باندهای خلافکار؛

۱۶. میزان پایبندی مردم به قانون؛

۱۷. نقش نهادهای هنجارساز، از قبیل خانواده، مدرسه، صدا و سیما و مراجع سنتی مردم؛

۱۸. نرخ بیکاری؛

۱۹. تعداد زندانیان و مراجعه‌کنندگان به مراکز انتظامی و قضایی؛

۲۰. اوقات فراغت جوانان؛

۲۱. میزان تحصیلات افراد؛

۲۲. سرعت برخورد انتظامی و اطلاعاتی و جایگاه آنها در جامعه؛

۲۳. سنّ ازدواج؛

۲۴. میزان آموزش مردم در خصوص مسائل اجتماعی؛

۲۵. میزان همکاری مردم با پلیس؛

۲۶. میزان استانداردهای حفاظتی و فرهنگی در مجتمع‌های مسکونی، اداری و عمومی؛

۲۷. میزان امر به معروف و نهی از منکر و نحوهٔ اجرای آنها؛

۲۸. میزان مصرف مواد مخدر؛

۲۹. میزان مشارکت اجتماعی در صحنه سیاسی و اجتماعی؛

۳۰. اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی؛

۳۱. بحران هویت در میان جوانان؛

۳۲. اختلال هنجاری: بر هم خوردن نظم هنجاری و یا شکسته شدن هنجارها؛

۳۳. انشعاب گفتمان مذهبی و پیدایش قرائت‌های جدید؛

۳۴. بحران اقناع‌سازی در افکار عمومی؛

۳۵. به وجود آمدن افراطی‌گری و پرخاشگری گروه‌های اجتماعی؛

۳۶. تعمیق شکاف‌های اجتماعی و شکاف‌های اجتماعی متراکم؛

۳۷. گسست ارزشی و ناهماهنگی ارزشی در محیط‌های مختلف اجتماعی؛

۳۸. تعارض نسل‌ها (نسل انقلاب و نسل‌های بعد از انقلاب)؛
۳۹. فاصله آرمان‌ها و واقعیت‌های جامعه؛
۴۰. نحوه رویکرد با تحولات جهانی و تکنولوژی ارتباطات.

مهم‌ترین عناوین آسیب‌ها در مقطع فعلی

در میان عناوین مختلف آسیب‌های اجتماعی که به برخی از آنها اشاره شد، چهار عنوان در شرایط فعلی جامعه ما بسیار اهمیت دارد که عامل اصلی بسیاری از آسیب‌های اجتماعی است.

اول، تضعیف باورهای اعتقادی، که متأسفانه هم روشنفکران غرب‌زده و مرعوب و هم متحجرین از دو طرف، روز به روز به تضعیف این باورها کمک می‌کنند.

دوم، بحران هویت، که به تدریج نسل جوان ما از هویت ایرانی — اسلامی خود فاصله می‌گیرد.

سوم، مسئله اعتیاد که متأسفانه به‌رغم همه تلاش‌های نظام، روز به روز این فاجعه رو به افزایش است و بخش قابل ملاحظه‌ای از جوانان ما را مبتلا کرده است.

چهارم، مسئله فساد و ابتذال فرهنگی است.

در اینجا، پس از اشاره به آسیب‌هایی که در سال‌های اخیر بیشتر با آن مواجه شده‌ایم، به بحث عوامل و راهکارها می‌رسیم. شاید در سال‌های اولیهٔ انقلاب کمتر با این آسیب‌ها مواجه بودیم، ولی در دهه سوم بعد از پیروزی انقلاب شاهد گسترش این نوع آسیب‌ها هستیم.

۱. *اختلال هنجاری*

اختلال هنجاری یکی از آسیب‌های جدی جامعه‌ای است که دگرگونی‌های وسیع و شتابان را تجربه می‌کند. به عبارت دیگر از مسائل

و آسیب‌پذیری‌های جامعه در حال گذار، بر هم خوردن نظم هنجاری و شکسته شدن هنجارهای سنتی است. اختلال هنجاری می‌تواند به صورت قطبی شدن هنجاری، تضاد هنجاری، ضعف هنجاری و یا عدم علاقه نسبت به قواعد اجتماعی باشد.

در شرایط امروز کشور، انواع اختلالات هنجاری قابل درک و لمس است. در این میان قطبی شدن هنجارها مهم‌ترین آسیبی است که وجود دارد. قطبی شدن هنجارها به انشقاق‌های اجتماعی دامن زده و موجبات به وجود آمدن گروه‌های اجتماعی متضاد و متخاصم را فراهم آورده است. قطب روشنفکر و متحجر، پایین‌شهری و بالاشهری، حزب‌اللهی و بی‌بندوبار، فقیر و غنی، نسل جوانِ متجدد و نسل میانسالِ سنتی، نمونه‌هایی از این قطب‌بندی‌هاست. این قطبی شدن، جامعه را به شقوق مختلف و متضاد تبدیل می‌کند، به نحوی که هریک از این شقوق با دیگری، بیگانه و حتی سر جنگ و ستیز دارند.[1] متأسفانه جامعه امروز ما از شکسته شدن وحدت هنجاری به‌ویژه در کلان‌شهرها دچار رنج است و ازاین‌رو همدلی و همنوایی و انسجام ملی کشور می‌تواند با خطرات جدی روبه‌رو شود.

۲. *کثرت‌گرایی دینی*

انشعاب و جدایی از گفتمان مذهبی غالب و مسلّط و پیدایش نحله‌های جدید فکر دینی در بستر دگرگونی‌های اجتماعی، محصول شرایط نوین است. کثرت‌گرایی دینی و معرفت‌شناختی ناشی از ضعف تولید افکار دینی متناسب با شرایط زمان از طرف حوزه‌های علمیه و روحانیت و نارضایتی از تفسیر و قرائت سنتی از دین است. تغییرات اجتماعی

---

۱. نگاه کنید به: و. ت. جونز، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، جلد دوم: قسمت اول، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۲، صص ۲۷ تا ۲۹ و ۱۲۱.

موجب پیدایش و نشو و نمای تفکرات جدید دینی شده است که برداشت‌های جدیدی را از دین ارائه می‌دهند. متأسفانه دین در قرائت‌های جدید به طور عمده، فردگرایانه، غیرسیاسی و معنویت‌گراست. یعنی درست نقطه مقابل پایه‌های فکر دینی که از سال ۱۳۴۱ تبیین شده بود و اساس ایدئولوژی نهضت و انقلاب اسلامی را تشکیل می‌داد که آن، عدم جدایی دین از سیاست بود؛ امروز با هجمهٔ وسیع موج روشنفکری جدید مواجه شده است. گرچه ظاهر بحث قرائت‌های مختلف جدید، لزوم کثرت‌گرایی در فهم دینی است، اما نتیجه‌ای که عاید ما خواهد نمود، دین فردی و اسلام غیرحکومتی است.

بررسی ظهور تفکرات جدید دینی و گرویدن به باورداشت‌های غیرسنتی و پدیدار شدن سنت‌های نوین حائز اهمیت است. همچنان‌که نتایج و اثرات اجتماعی این گرایشات نو و قرائت‌های جدید نیز قابل تأمل است. اگرچه باورهای جدید عمدتاً گذرا، غیرعمیق، شعاری و بعضاً دنباله‌روی نحله‌های فکری رایج در غرب است و بی‌تردید پایدار نخواهند ماند.

تجربه حکومت دینی در دو دهه گذشته، رشد عقلانیت، هجمه واردات فکری جهان غرب، روند توسعه، کثرت‌گرایی و جهانی شدن از اهم عللی است که موجبات شکسته شدن برداشت‌های سنتی از دین شده است. در کنار شک و تردیدهایی که ذهن جوانان ما را فراگرفته است، برای برون‌رفت از بن‌بست‌های اندیشه‌ای و معرفتی عملاً به قرائت‌های جدید و چشم‌اندازهای نو روی خواهند آورد. در این چشم‌اندازها، دین رابطه خود را با پیرامونش مورد بازنگری قرار می‌دهد، متأسفانه دین غیرسیاسی و غیرحکومتی و برداشت‌های فردگرایانه را می‌توان از مهم‌ترین نتایج تغییرات جدید دانست. بر این اساس، فقه

حکومتی و حکومت دینی هر دو با مشکلات و معضلات جدیدی روبه‌رو خواهند شد.

۳. ناتوانی در اقناع‌سازی

بحران اقناع‌سازی افکار عمومی به مفهوم عدم اعتماد کافی مردم به توجیهات و توضیحات نظام سیاسی درباره مسائل، حوادث و رویدادها و عدم اعتماد مردم به نظام اطلاع‌رسانی دولت می‌باشد. اگر حکومت‌ها برای عملکرد خود توجیهات قابل قبولی ارائه ننمایند و یا با عدم پذیرش مردم روبه‌رو شوند، آنگاه در چالشی بزرگ با افکار عمومی قرار می‌گیرند، به نحوی که ذکر هرگونه دلیل و اقامهٔ هر نوع استدلال و برهان ممکن است چون هیزمی، آتش بی‌اعتمادی را شعله‌ورتر کند. سیستم ضعیف اطلاع‌رسانی و عدم پاسخ‌گویی صحیح و به موقع به مردم، نظام را با بحران اقناع‌سازی روبه‌رو می‌سازد. اطلاع‌رسانی قطره‌ای، دیرهنگام و یا متناقض که به مسائل جناحی و گروهی هم آلوده شده باشد، نظام را با مشکل مشروعیت روبه‌رو خواهد کرد. ازاین رو نسبت میان مشروعیت و میزان توانایی نظام در اقناع‌سازی افکار عمومی نسبتی مستقیم است و لذا مسئله اقناع‌سازی دارای اهمیت زیادی می‌باشد.

از پیامدهای عدم اقناع‌سازی، دست‌کم، روی آوردن مردم به پیام‌ها و امواج رادیوهای بیگانه می‌باشد که در نتیجه به بحران هویت منجر خواهد شد و به لحاظ روان‌شناختی، محیط را آماده پذیرش هرگونه شایعه می‌کند. از سویی قانع نشدن مردم در برابر توضیحات، نشانی از بی‌اعتمادی و در واقع پایین بودن مشروعیت سیاسی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، یکی از علائم بی‌اعتمادی، میزان مقاومت افکار عمومی در برابر توجیهات نظام است. ازاین‌رو بین اعتماد و مقاومت مردم برای

عدم پذیرش، رابطه‌ای معکوس وجود دارد.[1]

۴. رادیکالیزه شدن بخشی از گروه‌های آرمان‌گرا

پافشاری بر آرمان‌گرایی از سوی دو طبقه افراطی از گروه‌های سیاسی، آنها را به تعارض با وضع اجتماعی موجود می‌کشاند. افرادی که نمی‌توانند وضعیت اجتماعی و فرهنگی موجود را تحمل کنند، لاجرم به سمت افراطگرایی کشیده می‌شوند؛ به نحوی که برای اصلاح جامعه جز پرخاشگری و برخورد قهرآمیز راهی نمی‌یابند.[2] خلق انتظارات بالا و تصویر منفی و منحط و عقب‌مانده از روند جامعه، مرز تخاصم و تعارض را پررنگ می‌کند و راه هرگونه آشتی را می‌بندد. رفتارهای تند خارج از ضوابط قانونی، نظم اجتماعی را با خطر جدی روبه‌رو می‌کند. ایجاد فاصله بین گروه‌های افراطی با سایر طبقات اجتماعی زایندهٔ انواع آسیب‌هایی است که نه تنها پیام‌آور هرج و مرج و خشونت است که موجبات افسردگی، پرخاشگری و تندخویی را نیز فراهم می‌آورد. بدبینی و برداشت‌های منفی از جامعه، آنان را به جزیره‌های مستقل و تنها می‌کشاند و در نهایت، انزوا و بیگانگی اجتماعی آنان را افزایش می‌دهد.[3]

بدبینی و انزوای اجتماعی به تعارض میان نیروهای افراطی با

---

1. William Gamson, "Media Discourse as a Framing Resource", in The Psychology of Political Communication, ed. Ann N. Crigler, University of Michigan Press, 1996.

۲. نگاه کنید به:
Crigler Ann, (ed). *The Psychology of Political Communication*, Ann Arbor: University of Michigan Press, 1998, pp. 111-132.

۳. نگاه کنید به:
Snador Halbesky, *Mass Society and Political Conflict*, Cambridge: Cambridge University Press, 1976, pp. 123-132.

گروه‌های معتدل و حتی به تعارض با نظام سیاسی منتهی می‌شود و لذا کشمکش‌ها و ستیزه‌های پیدا و پنهان آغاز می‌گردد. گروهی که بدبینی مفرط و عمیق نسبت به پروسه توسعه و نوسازی و اصلاحات دارند، معتقدند دارای رسالتی تاریخی هستند تا در برابر کژروی‌ها و انحراف‌ها (انحراف طبق تعریف خودشان) ایستادگی کنند. و به عکس، گروه‌هایی که مدینه فاضله خود را لیبرال دموکراسی غرب می‌دانند و هرگونه محدودیت در چارچوب سنت‌های دینی و اجتماعی را برنمی‌تابند،[1] در نهایتْ تندخویی و پرخاشگری علیه نظام و ساختار موجود را از وظایف خود می‌دانند. بدین ترتیب نظم اجتماعی از طرف هر دو گروه افراطی مورد تهدید قرار می‌گیرد.

۵. رشد گرایش‌های منفعلانه

گروهی از نیروهای انقلابی به دلیل تناقضات حل‌نشده و طرح مسائل غامض و پیچیده در حوزه اندیشه و عمل، احساس فاصله بین آرمان‌ها و واقعیت‌های جامعه می‌کنند و سرخورده و منزوی می‌شوند. تجربه تلخ و رویارویی در برابر واقعیت‌ها، ممکن است تردید و شک را در میان آنان نسبت به بعضی آرمان‌ها دامن بزند و نسبت به افرادی که در اعتقادات خود مستحکم‌تر و ثابت‌ترند، فرار به درون و دوری جستن از جامعه،[2] از پیامدهای این بن‌بست‌ها خواهد بود.

تقویت آرمان‌گرایی‌های دست‌نیافتنی، فزونی یافتن عاطفه و

---

۱. نگاه کنید به:
Marvin Zonis, *The Political Elite in Iran*, Princeton: Princeton University Press, 1971, p. 51.

۲. نگاه کنید به: سید جواد طباطبایی، *تأملاتی در رویارویی فرهنگ ایران و غرب*، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۲، ص ۳۲.

احساس بر عنصر عقلانیت و واقع‌بینی، چیزی جز فاصله بیشتر نیروهای انقلابی افراطی با جامعه را به همراه ندارد. درحالی‌که وحدت ملی و وفاق نیروهای اجتماعی ـ سیاسی در گرو تقویت تعادل است. جدایی و انشقاق گروه‌ها و نیروها تحت عنوان‌های مختلف، جامعه را با گسست و شکاف‌های پی در پی و مخرب روبه‌رو می‌کند. بالاخص آنگاه که فرهنگ تحمل و اغماض پایین باشد، خشونت و نابردباری فزونی می‌گیرد و در نتیجه نظم اجتماعی و آرامش و امنیت نیز مخدوش می‌شود و کناره‌گیری بخشی از نیروهای انقلاب از متن جامعه و گریز از مشارکت، فرایند توسعه سیاسی را با مشکلات جدی مواجه خواهد کرد.

۶. *تعمیق شکاف‌های اجتماعی*

در همه جوامع، شکاف‌های متعدد اجتماعی وجود دارد؛ شکاف‌هایی که به حکم وضع اجتماعی، جنسیت، تبار، زبان، قومیت و امثال اینها به وجود می‌آیند. در جوامع توسعه‌یافته و مدرن، شکاف‌های سنتی اغلب جای خود را به شکاف‌های جدید ناشی از تحول نظام اداری، سیاسی و اقتصادی می‌دهند. گاهی شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تقویت می‌کنند و بر روی یکدیگر انباشته می‌شوند. در این حالت شکاف‌های اجتماعی متراکم، جامعه را به قطب‌های متضاد با پتانسیل کشمکش و برخورد اجتماعی تبدیل می‌کنند. متأسفانه در شرایط فعلی، جامعه ما با شکاف‌های متعدد اجتماعی از جمله شکاف‌های دینی، قومی، فرهنگی، نسلی و غیره روبه‌رو است. در پاره‌ای موارد، این گسست‌ها بر هم انباشته می‌شود و تهدیدی جدی برای همبستگی سیاسی، نظم اجتماعی و حتی یکپارچگی سیاسی فراهم می‌آورد. از پیروزی انقلاب تاکنون، شکاف مذهبی شدت بیشتری یافته و مردم را حول شعارهای جدیدی

تقسیم نموده است. رویارویی هریک از این قطب‌های مختلف می‌تواند تهدیدی برای وحدت ملی تلقی شود.

از لحاظ تاریخی و به طور سنتی همواره شکاف‌هایی در جامعه ما وجود داشته است: بحث اختلافات طایفه‌ای، منطقه‌ای، بحث این شهر و آن شهر، نژادهای مختلف، اقوام مختلف، زبان‌های گوناگون[1] و امثال اینها شکاف‌هایی است که در جامعه ما از دیرباز مطرح بوده است، اما متأسفانه در شرایط فعلی با شکاف‌های فرهنگی و با شکاف‌های نسلی، سیاسی، حزبی و مانند اینها تراکم یافته است. وقتی این شکاف‌ها روی هم قرار می‌گیرند، وضعیت خطرناکی پدید می‌آید و باعث می‌شود جامعه به سمت نوعی گسست و یا گسل کشانده شود که می‌تواند برای ثبات اجتماعی و حتی نظام سیاسی خطرناک باشد.

۷. بی‌اعتمادی

اعتماد به مثابه سرمایهٔ اجتماعی بسیار اساسی است و پایه نظام سیاسی و ساختار اجتماعی را تشکیل می‌دهد. اعتماد، جوهره و اساس روابط اجتماعی است و در مقابل، بی‌اعتمادی، انسجام و همبستگی اجتماعی را با مخاطرات و پیامدهای منفی روبه‌رو می‌کند. حوزه اعتماد در جوامع سنتی معمولاً در حد خانواده و یا اقوام گسترش می‌یافت، درحالی که در جامعهٔ امروزی باید اعتماد تا سطح کل جامعه، نهادها و سازمان‌ها تعمیم یابد. همیاری، همکاری و مشارکت اجتماعی و سیاسی نیز مشروط به گسترهٔ اعتماد است.

در شرایط فعلی، جامعهٔ ما بنا به داده‌های تحقیقات میدانی، به دلیل کاهش اعتماد مردم، با آسیب‌های جدی روبه‌روست. از رهگذر

---

1. Anthony Richmond, "Ethnic Nationalism: Social Science Paradigms", *International Social Science Journal*, No. 1, 1987.

بی‌اعتمادی به‌وجود آمده، اهداف و ارزش‌های ملی و همبستگی اجتماعی دچار تنش‌ها و کشمکش‌های فراوانی شده است. در این شرایط، همدلی کاهش می‌یابد و منافع فردی، خانوادگی و یا باندی بر مصالح عمومی و منافع ملی ترجیح داده می‌شود. بی‌اعتمادی از سه بُعد حائز اهمیت است: بی‌اعتمادی مردم نسبت به نظام سیاسی، بی‌اعتمادی نظام سیاسی نسبت به مردم، و بی‌اعتمادی مردم نسبت به یکدیگر؛ که هریک از این وجوه بی‌اعتمادی، تأثیرات مخربی بر ساختار سیاسی و تعاملات اجتماعی می‌گذارد.

۸. گسست ارزشی

فضاهای مختلف زندگی از قبیل فضای خانوادگی، مدرسه و محیط کار باید دارای هماهنگی، نظم و تعادل باشد. ناهماهنگی ارزشی و یا گسست ارزشی بین فضاهای زندگی، مردم را از تعادل و هماهنگی بیرون می‌آورد.[1] هویت‌های چندگانه و داشتن چهره‌های متضاد و برعهده گرفتن نقش‌های متناقض از سوی افراد در محیط‌های متفاوت، بار سنگینی را بر دوش او می‌نهد و به صورت بازیگری می‌ماند که در یک لحظه در چند نقش متضاد بازی می‌کند. افسردگی، اضطراب، دلواپسی و نگرانی و دیگر آسیب‌های روانی ازیک‌سو و پیامدهای اجتماعی مانند فریبکاری و دوچهره‌گی، پایه‌های اجتماعی جامعه را سست و لرزان می‌نماید. در این میان، وضع کودکان و نوجوانان سخت‌تر و حساس‌تر است؛ چرا که کودک باید بیاموزد در هر محیط چه کنش‌های قابل قبولی را ارائه دهد و چگونه خود را با این تفاوت‌ها منطبق سازد.

---

1. Steven Conner, "Post - Modernism: Negation of Meta-Narratives", in: *Blackwell Companion to the Cultural Theory*, Oxford: Packwell, 1997, pp. 425-432.

متأسفانه ارزش‌های مختلف در فضای جامعه آن‌چنان از هم فاصله گرفته که گاهی شاهد رفتارهای متناقض هستیم. افراد در یک جمع، یک نوع رفتار و در جمع دیگر، رفتاری کاملاً متضاد دارند. در اداره، یک نوع رفتار، در مسجد رفتار دیگر و در فضای تفریحی رفتار سومی دارند. در واقع رفتارهای متناقض، نشانه اضطراب و دلواپسی مردم است که منجر به نفاق و ریاکاری و فریبکاری می‌شود. در این شرایط، وضع نوجوانان و جوانان کاملاً روشن است که نظاره‌گر این همه رفتارهای متفاوت و منافقانه هستند. بی‌تردید نتیجهٔ آن، دوچهره‌گی و چندچهره‌گی در جامعه است که بسیار خطرناک خواهد بود.

گسست ارزشی، توان، ظرفیت و قابلیت‌ها را در هم می‌شکند و زندگی را برای افراد سخت می‌گرداند. زیرا تضاد ارزشی، «ظاهرسازی» و چند چهره بودن را بر افراد تحمیل می‌کند و انسان‌ها مجبورند چهره‌ای از خود نشان دهند که واقعاً آن نیستند. «تضاد ارزش‌ها» در واقع یک مرحله از فرایند تغییر ارزش‌هاست. در صورت تداوم جدال بین نظام‌های ارزشی، بین نیروهای اجتماعی، پیکار و ستیز در خواهد گرفت و در نتیجه انسجام و همبستگی اجتماعی و یکپارچگی فرهنگی و ارزشی با خطر روبه‌رو خواهد شد.

۹. *تعارض نسل‌ها*

شکاف بین نسل‌ها و تعارض آن، محصول فرایند تغییرات وسیع و فزاینده‌ای است که تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی را در هم نوردیده و حاصل تغییر و تحول در خانواده و نوگرایی، تنازع بین سنت و تجدد و پروسه تکثر و حضور ارزش‌های متعدد متفاوت و متعارض است. هرچه روند دگرگونی‌های اجتماعی گسترده‌تر شود، شکاف بین‌نسلی نیز افزایش می‌یابد. بر هم خوردن نظم سنتی، سست شدن وفاق ارزشی و

کاهش همبستگی از پیامدهای این پدیده است. علاوه بر جریان دگرگونی و تحولات اجتماعی که جدایی و تعارض ارزشی نسل‌ها را دامن می‌زند، شاهد دست کم دو تجربه متفاوت نسلی با ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت هستیم؛ دو تجربه‌ای که دوگونه هویت فرهنگی و گفتمان را آفریده است. هریک از این گفتمان‌ها دارای ویژگی‌های متفاوت است و شناخت دقایق گفتمان‌ها بسیار اهمیت دارد.[1] تعارض میان نسل انقلاب و نسل بعد از انقلاب به خوبی مشهود است. ما اکنون نیازمند گفتمان سامان‌بخشی هستیم که گسست نسلی را کاهش دهد و بین دو نسل پیوندی ایجاد نماید.

در جامعه ما، نسلی که در انقلاب بوده و قبل از پیروزی انقلاب در صحنه مبارزه فعال بوده، نسلی که در دفاع مقدس حضور داشته، با نسلی که امروزه در صحنه حضور یافته است، فاصله زیادی دارند و یک ضرورت امروز، نزدیک کردن این دو نسل است. باید دید چگونه می‌توان افکار و آرمان‌ها و اهدافشان را به هم نزدیک ساخت. نسل جدید ما با ارزش‌های جدید و قرائت‌های نو از زندگی، جهان و حتی از دین، فرهنگ و واقعیت‌های اجتماعی مواجه است. گفت‌وگوی بین دو نسل (نسل اول و دوم)، بین دنیای نسل اول و دنیای نسل دوم می‌تواند به کاهش گسست بین آنها کمک کند. تعارض نسل‌ها، موجبات انقطاع فرهنگی را فراهم می‌آورد و در نتیجه، پیوستگی و انسجام فرهنگی را با چالش جدی روبه‌رو خواهد ساخت.

عوامل مهم آسیب اجتماعی

یکی از مباحث بسیار مهم در زمینه آسیب‌های اجتماعی، عوامل و دلایل

---

۱. نگاه کنید به: گی روشه، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۰.

مهم به وجود آمدن این آسیب‌هاست. عوامل این آسیب‌ها بسیار زیاد است و فرصت بیان همه آنها نیست. در اینجا به ده عامل مهم و اصلی از عوامل آسیب‌ساز اشاره می‌شود:

۱. تحولات و تغییرات اجتماعی در دو دهه اخیر به‌ویژه مسئله نرخ رشد جمعیت؛

۲. ضعف نهادهای اقتصادی و وجود مشکلات فراوان اقتصادی به‌ویژه مسئله بیکاری و تورم؛

۳. عدم وجود برنامهٔ صحیح برای اوقات فراغت به‌ویژه برای نسل جوان که مشغول کار و یا تحصیل است. آیا برای پر کردن ساعات فراغت آنها پس از پایان ساعت کار و یا پایان کلاس درس، فکری شده است؟

۴. گذر از جامعه سنتی به مدرن و تأثیر مدرنیسم در هنجارهای اجتماعی به‌ویژه تکنولوژی ارتباطات؛

۵. بحران هویت در میان جوانان،[1] که متأسفانه در شرایط فعلی به تدریج ممکن است به این بحران نزدیک شویم؛

۶. تضعیف باورهای اعتقادی به دلیل ضعف نهادهای دینی، فرهنگی و آموزشی کشور و تعارض نهادهای مسئول فرهنگی. گاهی شاهد آن هستیم که نهاد دینی طرحی دارد و نهاد فرهنگی درست نقطه مقابل آن است که متأسفانه نتوانسته‌ایم بین این نهادها هماهنگی لازم را به وجود آوریم.

۷. عدم توافق حاکمان نسبت به اصل مفهوم آسیب، حد خطر این آسیب‌ها و شیوه برخورد با آنان. متأسفانه ارگان‌های مختلف نسبت به آسیب‌های اجتماعی و خطر آنها نظر واحدی ندارند. حتی بین

1. Burk. P., *American Social Review*, 1997, Vol. 62, p. 134.

مجلس، دولت و دستگاه قضایی هم نظر واحدی وجود ندارد. برخی از مسئولین آسیب‌ها را خیلی خطرناک می‌دانند، درحالی‌که برخی دیگر آنها را خطری برای سلامت جامعه ارزیابی نمی‌کنند. همچنین در اینکه کدام آسیب مهم است نیز اختلاف نظر وجود دارد و نسبت به اولویت‌بندی آسیب‌ها نظر واحدی وجود ندارد. حتی نسبت به برخی از این آسیب‌ها، بعضی معتقدند نه تنها آنها آسیب نیستند، بلکه موجب نشاط جامعه نیز می‌باشند. یعنی توافق مفهومی و نظری در بحث آسیب‌های اجتماعی وجود ندارد.

۸. نداشتن برنامه برای فضای بعد از جنگ. نسل قبل، هشت سال در فضای دفاع مقدس بوده و برای مقطعی که این جنگ خاموش می‌شود، برنامه‌ای از قبل نداشت. حتی بعد از جنگ نیز بلافاصله یک برنامه‌ریزی فوری انجام نگرفت تا این خلأ را از لحاظ فرهنگی پُر کند.

۹. کاهش اعتماد عمومی بین خود مردم و بین مردم و حکومت؛ و

۱۰. توطئه‌های خارجی.

در میان این ده عامل مهم برای آسیب‌های اجتماعی، در مورد چهار عاملی که اهمیت بیشتری دارند، توضیحاتی ارائه می‌دهم:

۱) تحولات تکنولوژیکی به‌ویژه در زمینه ارتباطات؛ ۲) تحولات و تغییرات اجتماعی در دو دهۀ گذشته؛ ۳) معضل کارآمدی نظام ۴) و بالاخره توطئه‌های خارجی.

۱. *تحولات تکنولوژیکی در زمینه صنعت الکترونیک*

در سال‌های اخیر (از سال ۱۹۸۰ به بعد) با پیشرفت علم و تکنولوژی، انقلاب وسیعی در عرصۀ صنعت الکترونیک به وقوع پیوست که در نتیجۀ این انقلاب تکنولوژیکی، چهرۀ دنیا تغییر یافت. دانشمندان

می‌گویند رشد تکنولوژی در ۳۰ سال آخر قرن بیستم بیش از ۳۰۰۰ سال قبل از آن بوده است. نتیجه این رشد، تولد رایانه، ارتباطات جدید، نرم‌افزار، ارتباطات ماهواره‌ای و... بود که اثرات اجتماعی این تغییرات کمتر از اثرات تکنولوژیکی آن نیست.[1] از اوایل دهه هشتاد، گروهی از نظریه‌پردازان مانند *تافلر*[2] سعی کردند قالب‌های اجتماعی برای این تغییرات را در قالب نظریات دهکدهٔ جهانی، دنیای تک‌قطبی و موج سوم ارائه نمایند. آنچه مسلّم است اینکه انقلاب تکنولوژیک در تغییرات سیاسی و ژئوپلیتیک جهان مانند فروپاشی شوروی و بلوک شرق، ایجاد اروپای واحد و... بی‌تأثیر نبوده و شاید بیشترین وزن را داشته است.

در سال‌های آینده و اساساً در قرن ۲۱ شاهد اثرات سیاسی ــ اجتماعی رشد تکنولوژی خواهیم بود. سازوکارهایی از قبیل تجارت الکترونیک[3]، دولت الکترونیکی[4] و اساساً تمامی حوزه‌های الکترونیکی مانند پزشکی، آموزشی و کار از راه دور، بدون شک اثرات بسیار زیادی در رفتارها و روابط اجتماعی ــ سیاسی ملت‌ها و کشورها خواهد گذاشت.

در این میان مهم‌ترین مسئله، تحول در مقوله ارتباطات مثل ماهواره و اینترنت است. اگرچه اولین ماهواره‌ها در دهه ۶۰، در مدار کره زمین قرار گرفت، ولی تا سال‌های دهه ۸۰ استفادهٔ عمومی از ماهواره نمی‌شد. دلیل این امر مشکلات تکنولوژیکی و گرانی بیش از حد این تجهیزات بود.

---

۱. نگاه کنید به:
Karl Deutsch, "Social Mobilization and Political Development", *American Political Review*, 1961, pp. 493-497.

2. Alvin Toffler

3. E-Commerce

4. E-Government

در سال‌های اخیر ضمن ارزان شدن تجهیزات مورد نیاز، ظرفیت ماهواره‌ها نیز افزایش یافته است. برای مثال ماهواره‌های قدیمی حداکثر ۴ ترانسپوندر حمل می‌کردند، درحالی‌که ماهواره‌های جدید قادرند تا ۱۲۰ ترانسپوندر حمل کنند. همچنین با استفاده از تکنولوژی فشرده‌سازی، حجم اطلاعات بر روی ترانسپوندرها افزایش یافته است. به‌عنوان مثال در گذشته بر روی یک ترانسپوندر، یک کانال تلویزیونی ارسال می‌شد، ولی در حال حاضر در ماهواره‌های دیجیتالی، ۱۶ کانال ارسال می‌گردد که به زودی این عدد به ۶۴ کانال خواهد رسید.

تجهیزات دریافت و ارسال ماهواره، ارزان و در دسترس همه قرار گرفته است. در گذشته، تجهیزات ماهواره بسیار گران و استراتژیک بود، اما در حال حاضر عمومی شده است و به ارزانی در اختیار همه قرار دارد. به عنوان مثال LNB دیش ماهواره اسدآباد همدان ابعادی به اندازه یک اتاق داشت، ولی در حال حاضر LNBهای کوچک و تجاری، به آسانی در تمامی بازارها به فروش می‌رسد. می‌توان گفت تجهیزات ماهواره نسبت به ۳۰ سال گذشته، صدها برابر کارآتر و ده‌ها برابر ارزان‌تر شده است، به طوری‌که در حال حاضر، راه‌اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای در توان شرکت‌های تجاری نه چندان بزرگ نیز می‌باشد.

تقریباً تمامی ماهواره‌ها، دارای آنتن‌های Global بوده و اساساً مشکل پوشش از بین رفته است. با این تفاوت که برمبنای موقعیت و سیگنال، قطر دیش تغییر می‌کند. به عنوان مثال ماهواره ترکیه در ایران با یک دیش یک فوت نیز قابل دریافت است. در حال حاضر ده‌ها و در آینده نزدیک صدها شبکه ماهواره‌ای از کشورهای مختلف جهان خاک جمهوری اسلامی ایران را تحت پوشش قرار داده‌اند که بر روی برخی از این ماهواره‌ها صدها کانال تلویزیونی به طریق دیجیتال پخش می‌شود.

اینترنت در کشور ما از سال ۱۳۷۵ توسط یک خط ۳۶ k راه‌اندازی

شد. تعداد مشترکین پرظرفیت مخابرات در سال ۱۳۷۹، ۱۹۵ مشترک و در سال ۱۳۸۰، ۷۰۰ مشترک بود که پیش‌بینی ۱۵۰۰۰ مشترک در سال جاری می‌شود. در حال حاضر حداقل بیش از ۱۰۰ نقطه تماس بین‌المللی و ۷۰۰ توزیع‌کننده اینترنت (ISP) در کشور وجود دارد.

پیشرفت صنایع ارتباطی، جهان را تحت تأثیر خود قرار داده است. ارتباطات در کشورهای پیشرفته حرف اول را در توسعه، اقتصاد و مسائل اجتماعی می‌زند. چالش اصلی ما تطابق مسائل اجتماعی ـ فرهنگی و اعتقادی مردم با سازوکارهای جدید می‌باشد. به نظر می‌رسد از هم‌اکنون می‌بایست گروه‌هایی مسائل تکنیکی، اجتماعی و سیاسی آنها را مورد بررسی قرار دهند. آنچه مسلّم است در آینده نزدیک ارتباطات با سرعت بالا (۵۰ Mbps) به سادگی در منازل در دسترس عموم خواهد بود. این بدان‌معناست که با یک زوج سیم، هرکس می‌تواند به دنیای خارج (اینترنت، تلفن، فاکس، ارتباطات شبکه‌ای کامپیوتری و حتی تلویزیون‌های کابلی) دسترسی پیدا کند.

تحولات چشمگیر و باورناکردنی در صنعت ارتباطات و دسترسی مردم به ماهواره و اینترنت آثار خاص سیاسی و فرهنگی خود را خواهد داشت که هم از لحاظ فرهنگی و هم از لحاظ سیاسی برای ما اهمیت دارد. اکنون تحولی دیگر هم در حال وقوع است که فعلاً بعضی از کشورها از جمله ایران با آن مخالفت کرده‌اند و آن بحث باند UHF برای پخش برنامه‌های تلویزیونی است که اگر این ماهواره‌ها با این تکنولوژی فعال شوند، دیگر نه دیش ماهواره‌ای می‌خواهد و نه دستگاه دریافت‌کننده. هر تلویزیون معمولی قادر است مستقیم از ماهواره برنامه را دریافت کند، که یک تحول بسیار شگرف خواهد بود و خود به خود آسیب اجتماعی فراوانی هم به همراه خواهد داشت. ما باید خود را برای آن روز آماده کنیم و برای آن راه‌حل پیدا کنیم. مسلماً آنچه تا امروز دنبال

می‌شده، ممانعت مردم از دریافت برنامه‌های ماهواره بوده است. اگر بر فرض این طرح برای کوتاه‌مدت کارساز باشد، بی‌تردید برای بلندمدت کارساز نخواهد بود. ما باید بتوانیم در جامعه، آمادگی لازم فکری و فرهنگی را ایجاد کنیم و آن چنان نسل جوان خود را واکسینه نماییم که بتواند در برابر این امواج، ایستادگی و تحمل کند و هویت اسلامی و ایرانی خود را از دست ندهد و از طرف دیگر با ساختن برنامه‌های متنوع تلویزیونی و گسترش آن و اشاعه اطلاعات لازم و مفید، نسل جوان را اشباع نماییم.

۲. *تحولات و تغییرات اجتماعی طی دو دهۀ اخیر*

جمعیت کشور طی دو دهه گذشته به دو برابر افزایش یافته و جامعه به شدت جوان شده است. جامعۀ جوان نیاز و مقتضیات خاص خود را دارد که در نگرش‌ها، تمایلات، انتظارات و رفتار آنان قابل مشاهده است. بدون شک تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور از این متغیر متأثر می‌شود و می‌بایست سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌ها با توجه به آن تدوین شوند.

یک تحول بزرگ، نرخ رشد نسل جوان جامعه ماست. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۴، رشد جمعیت کشور ما حدود ۳/۹ بوده است. اگر جمعیت کشور را در آن زمان حدود ۳۷ میلیون نفر در نظر بگیریم، سالانه حدود یک و نیم میلیون نفر به جمعیت کشور اضافه شده است. کودکان آن زمان هم به جوانان امروز تبدیل شده‌اند، که همۀ آنها شغل، مسکن، وسایل زندگی و دیگر مطالبات را خواهند داشت. این مسئله خود می‌تواند به یک معضل بزرگ در جامعه تبدیل شود.

طی دو دهه گذشته، سطح سواد در کشور به شدت افزایش یافته و طبق اعلام رسمی در سال ۱۳۷۵، به ۷۹ درصد رسیده است. این در

حالی است که در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی کمتر از نیمی از مردم از نعمت سواد برخوردار بودند. در کنار رشد کمّی جمعیت باسواد، رشد کیفی نیز با افزایش چشمگیر توسعهٔ آموزش عالی کشور همراه بوده است. درحالی که تعداد دانشجویان کشور در سال ۱۳۵۵ محدود به ۱۵۰٫۰۰۰ نفر بوده، در سال ۱۳۸۰ این رقم به حدود ۱/۴ میلیون نفر افزایش یافته است. افزایش سطح تحصیلات ضمن اینکه دانشجویان را با اندیشه‌ها، تئوری‌ها، گفتمان‌ها و نگرش‌های متفاوت آشنا می‌سازد، خود دانشجویان نیز عامل بسیار مؤثری برای ترویج و انتشار این اندیشه‌ها در سطح جامعه می‌باشند.

با توجه به این سیل عظیم جوانان که وارد دانشگاه و از دانشگاه خارج می‌شوند، اگر آموزش عالی کشور برنامه باکیفیتی در دانشگاه داشت، می‌توانست فرصت بسیار خوبی برای نظام باشد که این همه جوان در محیط دانشگاه‌ها با فرهنگ اسلامی ـ ایرانی آشنا شوند و به‌عنوان متخصصِ متعهد و مسلمان و وطن‌پرست از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل گردند. از آنجا که ما آمادگی کافی نداشتیم، نسل جوان ما در دانشگاه با افکار وارداتی و با تئوری‌های جدید و متأسفانه ناقص و ترجمه‌ای مواجه شده است. دانشجویان نیز واسطه‌ای بین نخبگان جامعه و توده مردم عادی کشور برای انتقال یافته‌های خود در دانشگاه بوده‌اند که این خود موجب تحولی جدید در جامعه امروز ما شده است. بنابراین، می‌توان تأکید کرد افزایش تعداد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و همچنین افزایش نرخ سواد در کشور، تحولات ساختی کاملی را در جامعه پدید آورده که خود منشأ بسیاری از تحولات، روابط و تفکرات و اندیشه‌های جدید در میان اقشار مختلف جامعه شده است.

همچنین طی دو دهه گذشته، شاهد افزایش چشمگیر جمعیت به‌ویژه جمعیت شهرنشین بوده‌ایم. صرف نظر از علل و پیامدهای

جامعه‌شناختی این گونه مهاجرت‌ها، افزایش جمعیت شهرنشین، بروز کلان‌شهرهای با جمعیت‌های میلیونی، رشد تعداد شهرها و رشد نسبت جمعیت شهرنشین، ساختار اجتماعی کشور را به شدت از این موضوع متأثر و آثار اجتماعی خاصی در جامعه پدید آورده است.

به طور مداوم روستاها تخلیه می‌شوند و به شهرستان‌ها روی می‌آورند، شهرستان‌ها تخلیه می‌شوند و به کلان‌شهرها پناه می‌برند. یک نفر روستایی که پنج سال پیش در یک روستای کوچک زندگی می‌کرد، در شهر بزرگ میلیونی، با ده‌ها مسئله جدید از قبیل جدایی از خانواده و طایفه، گمنامی و ده‌ها مشکل دیگر مواجه می‌شود. زمانی که در روستا زندگی می‌کرد، همه افراد روستا همدیگر را می‌شناختند، ولی در شهر بزرگ با یک فضای جدیدی مواجه می‌شود و در واقع از چتر نظارتی همسایه، اقوام و هم‌روستایی خارج می‌شود؛ با فرصت‌های جدید اجتماعی، وضع مسکن، آپارتمان‌ها، افراد متنوع، وضع خیابان‌ها، پارک‌ها، سینماها و بسیاری از مسائل مختلف مواجه می‌شود. تعداد کلان‌شهرها که معضلات خاص خودشان را نیز دارند، روز به روز در حال افزایش است. مرتب شهرهای بزرگ، بزرگ‌تر و روستاها تخلیه می‌شوند، که علاوه بر معضلات فراوان اقتصادی و سیاسی در جامعه، موجب آسیب‌های اجتماعی نیز می‌گردند.

بنابراین پیچیدگی و تنوع روابط و مناسبات اجتماعی، جایگزین شدن روابط ثانویه به جای روابط چهره به چهره، ارتقاء سطح دسترسی‌های اطلاعاتی و تنوع نگرش‌ها همه از آثار رشد و گسترش شهرنشینی در یک جامعه است. ارتقاء نرخ شهرنشینی را باید یکی از تحولات بزرگ ساختی جامعه‌شناختی ایران دانست که به کلی روابط و مناسبات اجتماعی را دچار دگرگونی کرده است.

نکته دیگر، افزایش شتابنده حضور زنان در عرصه عمومی به‌ویژه در

حوزه آموزشی کشور است. طبق اعلام آموزش عالی کشور در سال ۱۳۸۰، نسبت دختران پذیرفته‌شده در دانشگاه به پسران، ۶۲ درصد در مقابل ۳۸ درصد بوده است. این شرایط، به کلی روابط و مناسبات قبلی اجتماعی که زنان را بیشتر در عرصه خصوصی و خانواده نگاه می‌داشت، دچار دگرگونی خواهد کرد. با افزایش سطح سواد و نقش‌پذیری اجتماعی زنان، جامعه شاهد طرح مطالبات حقوقی جدید از سوی زنان است که روابط جدیدی را بر جامعه تحمیل خواهد ساخت.

شرایط حضور زنان در صحنه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، کاملاً وضع را نسبت به گذشته متفاوت کرده است. هیچ‌گاه مطالبات و توقعات زنان مانند امروز نبوده است. حضور این همه زن در دانشگاه‌ها تحول بزرگی است. این همه دانشجوی دختر که وارد دانشگاه می‌شوند و با سطح تحصیلات عالی از دانشگاه خارج می‌گردند، توقعات جدیدی را مطرح می‌کنند. اینها خواهان روابط جدید و نظام جدید اجتماعی می‌باشند و هنجارهای گذشته را تغییر می‌دهند. در کنار این مسئله، گروه‌های اجتماعی مانند سازمان، حزب و جمعیت با هدف فرهنگی، سیاسی و یا صنفی توسط زنان ایجاد شده است که هرکدام پرچم، تفکر و ایده‌ای را همراه دارند. همه اینها می‌خواهند هنجارهای سنتی قدیم را بشکنند و هنجار جدیدی را در جامعه ترویج کنند؛ در حالی آن قبلی تخریب می‌شود که این جدید به وجود نیامده است. حال در این شرایط چه عدم تعادل هنجاری در جامعه ما به وجود خواهد آمد!

بنابراین، از این نظر نیز جامعه ما دچار تکان‌های شدید ساختاری می‌شود و تحولات ژرف و عظیمی را تجربه خواهد کرد. در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات اجتماعی باید این متغیر به‌عنوان یک متغیر کلیدی مد نظر قرار گیرد. قطعاً نمی‌توان زنان را که حضور آنها در عرصهٔ عمومی به شدت در حال افزایش است، مجبور به پذیرش قواعد و

مناسباتی کرد که در یک جامعه سنتی و ساده قابل اجرا بوده است.

یک تحول جدید در جامعه امروز ما، ظهور گروه‌های متعدد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... است. به‌رغم اینکه ممکن است میزان سازمان‌های غیردولتی در عرصه‌های متعدد آن‌چنان‌که با نیازهای اجتماعی منطبق باشد، گسترش نیافته باشد، اما دامنه این گروه‌ها رشد قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد و عرصه‌های گوناگون ورزشی، هنری، سیاسی و اجتماعی میدان حضور آنها شده است. گروه‌های اجتماعی که امروزه تحت عناوین متعدد، زنان، جوانان، کارگران، دانشجویان، دانش‌آموزان و صنوف به فعالیت مشغول‌اند، توانسته‌اند درصدی از اقشار اجتماعی را متوجه نگرش‌ها و دیدگاه‌ها و فعالیت خود کنند. گروه‌ها و احزاب سیاسی با نام‌های متعدد بروز یافته‌اند و در تلاشی مستمر در جهت جذب، اثربخشی و ایجاد سازماندهی اقشار متعدد اجتماعی هستند.

احزاب سیاسی می‌توانند در نهادینه شدن ارزش‌ها، جهت‌دهی به مطالبات اجتماعی، توجه و تأکید بر منافع ملی و جلب تعهدات جمعی، نقش بی‌بدیلی داشته باشند. اما احزاب سیاسی کشورمان به دلیل بی‌تجربگی در مسائل حزبی، توجه بیش از حد به مسائل باندی و قدرت‌طلبی، معضلات فراوانی را برای جامعه به وجود آورده‌اند. قواعد، هنجارها و ضوابط رفتاری سنتی توسط این گروه‌ها مورد چالش قرار گرفته است، بدون آنکه الگوهای جدیدی شکل گرفته باشد که بتواند جامعه را در سطحی بالاتر سامان دهد و به انسجام جمعی بینجامد.[1] لذا تا رسیدن به مرحله انسجام، با فروپاشی هنجارها و قواعد سنتی، جامعه دچار نوعی نابسامانی و اختلال‌های رفتاری می‌شود که مهم‌ترین آن

---

۱. نگاه کنید به:
Charles Jencks, "What is Post-Modernism", in: W. T. Anderso, *The Fortana Post Modern Reader*, London: Fontana, 1996, pp. 26-30.

اختلال در سطح ارزش‌ها و هنجارهاست. با وقوع این پدیده است که جوامع در حال گذار انواع نابسامانی‌ها را تجربه می‌کنند. لذا باید با شناخت مناسب این فرایند بتوان این مرحله را به زودی پشت سر گذاشت. عدم شناخت و عدم برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری مناسب می‌تواند جامعه را به سوی فروپاشی اجتماعی سوق دهد.

۳. عدم کارآمدی نظام

دولت ضعیف به سرعت اعتماد عمومی را نسبت به ساختارهای سیاسی ـ اجتماعی از دست خواهد داد. ما نیازمند یک دولت مقتدر هستیم. یک نظام مقتدر باید دارای انسجام درونی در داخل حاکمیت باشد که متأسفانه ما در این زمینه، با مشکل مواجه‌ایم. باید با توجه به اصل شایسته‌سالاری، مسئولیت‌های مهم و کلیدی را در اختیار افراد کاردان و متعهد قرار داد که قدرت درک ضرورت‌های مصالح و منافع ملی را داشته باشند و آن را فراتر از مصالح فردی و جناحی و گروهی خود قرار دهند و علاوه بر آن دارای دانش و تجربه کافی برای مسئولیت مورد نظر باشند.[۱]

از طرف دیگر حجم دولت باید کوچک شود؛ همان تصمیمی که ده‌ها سال در کشورهای پیشرفته اجرا شده است، ولی متأسفانه در کشور ما حجم دولت روز به روز بزرگ‌تر می‌شود.[۲] همچنین تصدی‌گری دولت باید کاهش یابد و کارها به مردم واگذار شود. یکی از راه‌های اساسی

---

۱. نگاه کنید به:
C. B. Macpherson, *Democratic Theory: Essays in Retrieval*, London: Oxford University Press, 1976, p. 27.

۲. نگاه کنید به:
K. Delbeare and P. Delbeare, *American Ideologies*, Chicago: Rand McNally, 1973, p. iii.

مبارزه با مفاسد اداری و اقتصادی همین است. دولت باید برنامه‌ریز و ناظر باشد و نه مجری طرح‌های اقتصادی.[1]

اصل برنامه‌ریزی‌های واقع‌بینانه نیز بسیار حائز اهمیت است. متأسفانه در این زمینه هم با مشکل مواجه‌ایم. اگر دنبال برنامه‌ریزی درست اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بودیم، امروز شاهد این همه مشکلات و آسیب‌های اجتماعی نبودیم. حل معضلات اجتماعی از دست یک دولت کارآمد و یک نظام مقتدر برمی‌آید. باید همه تلاش کنیم تا دولت مقتدرتری داشته باشیم. دولت امروز ما با توان فعلی در برابر این مشکلات کم می‌آورد. بنابراین باید کاری کنیم که اقتدار دولت را بالا ببریم و دارای نظامی کارآمد باشیم.

۴. توطئه‌های خارجی

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون همواره با توطئه‌های خارجی مواجه بوده‌ایم. ولی در سال‌های اخیر بیش از گذشته شاهد این توطئه‌ها هستیم، که حتی گاهی به صورت مستقیم در اغتشاشات و تظاهرات داخلی کشور مداخله و گاهی فرماندهی می‌کنند. *براون بانک* و *لانتوس*، نمایندگان کنگره امریکا می‌گویند: «جمهوری اسلامی ایران به سوی انفجار اجتماعی ـ سیاسی پیش می‌رود. باید شرایطی را فراهم کنیم تا مخالفان، قدرت را به دست گیرند و خمینی‌گراهای تندرو را کنار بگذارند».[2] امروزه استکبار همه توان خود را برای ناآرامی‌های داخل

---

۱. نگاه کنید به:
Milton Friedman, *Capitalism and Freedom*, Chicago: University of Chicago, 1962, pp. 15-16.

۲. *خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران*، ۱۴ مرداد ۱۳۸۱؛ به نقل از *روزنامه نیویورک تایمز*.

کشور به کار گرفته است و فکر می‌کند از این طریق می‌تواند به یک حکومت دست‌نشانده در تهران برسد. *مایکل روبین* از اینکه در تهران بشقاب‌های ماهواره‌ای را جمع می‌کنند، بسیار عصبانی است و از آن به شدت انتقاد می‌کند.[۱]

اخیراً *نتانیاهو*، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، در مجلس نمایندگان امریکا گفت با ارسال برنامه ماهواره‌ای که رژیم ایران آنها را انحرافی می‌داند، می‌توان رژیم را سرنگون کرد. با پخش برنامه‌هایی که در آن زنان زیبا با بدن‌های برهنه ظاهر شوند و پرداختن به امور دنیوی از قبیل زندگی تجملی و صحنه‌های جنسی می‌توان در ایران، انقلابی را به راه انداخت.[۲] تقریباً کمتر معضلی در کشور هست که خارجی‌ها دخالت مستقیم و یا غیرمستقیمی در آن نداشته باشند.

به عنوان مثال با استقرار امریکایی‌ها در افغانستان، انتظار این بود که نیروهای غربی مانع گسترش مواد مخدر شوند، ولی آنچه امروز در افغانستان انجام می‌دهند، این است که تولید مواد مخدر و کشت خشخاش را کاملاً آزاد گذاشته‌اند، ولی جلوی تبدیل تریاک به مرفین و هروئین را گرفته‌اند. می‌دانید مرفین و هروئین در ایران مصرف ندارد و قاچاقچی‌ها آنها را ترانزیت می‌کنند. در اروپا و امریکا مرفین و هروئین مصرف دارد، ولی در داخل ایران، تریاک مصرف دارد و معمولاً تریاک در اینجا رسوب می‌کند. تریاک را آزاد گذاشته‌اند، ولی جلوی مرفین و هروئین را گرفته‌اند. امریکایی‌ها تمام مرزهای جنوبی پاکستان را با گشت قایق و ناوچه بسته‌اند. در شمال افغانستان هم مسیر ترانزیت مواد مخدر

---

۱. *واحد مرکزی خبر*، ۲۲ خرداد ۱۳۸۱؛ به نقل از آخرین شماره *هفته‌نامه پانوراما* چاپ ایتالیا.

۲. سخنان *نتانیاهو* در برابر اعضای کمیته اصلاحات دولتی مجلس نمایندگان امریکا، *خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران*، ۲۲ شهریور ۱۳۸۱.

را بسته‌اند، ولی سمت غرب را آزاد گذاشته‌اند. نتیجه اینکه همه مواد مخدر به سمت ایران سرازیر می‌شود. در این ماجرا، توطئه غرب کاملاً آشکار است. به ظاهر می‌گویند با مواد مخدر مبارزه می‌کنند، در جنوب و در پاکستان و در شمال مبارزه می‌کنند، اما سمت ایران و غرب افغانستان را کاملاً بازگذاشته‌اند. از این طرف آزمایشگاه‌ها را از بین می‌برند که تریاک تبدیل به مرفین و هروئین نشود، از طرف دیگر تولید تریاک و صادرات آن را آزاد گذاشته‌اند. کاملاً مشهود است که در تمام این برنامه‌ها یک توطئه حساب‌شده علیه منافع و امنیت ملی ما طراحی شده است.

راه‌حل‌ها

در برابر این همه آسیب‌هایی که روبه‌روی ماست، باید چه کنیم؟ در فرصت باقی‌مانده به این مهم به صورت فهرست‌وار اشاره می‌کنم:

۱. باور نمودن آسیب‌های اجتماعی به‌عنوان یک معضل اجتماعی و ضرورت چاره‌جویی برای آنها

اولین مسئله این است که باید مسئولین نظام به این مسئله اهمیت لازم را بدهند. متأسفانه دست‌اندرکاران و نهادهای مسئول کشورمان آن‌چنان به مشاجرات و منازعات سیاسی و جناحی سرگرم شده‌اند که معضلات اجتماعی به فراموشی سپرده شده است. این اولین گام است: توجه لازم به مسئله آسیب‌های اجتماعی. اگر پیام این سمینار همین نکته باشد که مسئولین باید به این مسئله اهمیت لازم را بدهند و به حاکمان و کارگزاران نظام اعلام کنیم که آسیب‌های اجتماعی به مرحله خطرناکی رسیده و پیدا کردن راه چاره یک ضرورت فوری است، کار مهمی انجام شده است؛ مخصوصاً برای کشور و انقلابمان که یک انقلاب فرهنگی

بوده و با ایثار و فداکاری جوان‌های مؤمن پیروز شده است. دفاع مقدس با فرهنگ جهاد و ایثار و با فداکاری جوان‌های مؤمن پیروز شده است. امروز هم حفظ این نظام بر دوش جوان‌های مؤمن و مخلص ماست.

به این سخن نتانیاهو باید دقت شود که گفت با برنامه‌های ماهواره‌ای و برنامه‌های ضداخلاقی و فاسد باید نظام اسلامی را از بین برد. تعبیر نسنجیده او این بود که با برنامه‌های مبتذل می‌توان در ایران یک انقلابی به پا کرد. البته این‌گونه طراحی‌ها نشان از بی‌خبری این افراد از جوانان پرشور، مؤمن و مخلص و نهادهای مذهبی و دینی و آموزشی کشور ماست. به هرحال دشمن به آسیب‌های اجتماعی امید زیادی بسته است و می‌خواهد از طریق همین آسیب‌ها نظام ما را هدف قرار دهد. بنابراین اولین مسئله این است که بحث آسیب‌های اجتماعی در فهرست اولویت‌های کشور قرار گیرد و از فراموشی و بی‌تفاوتی خارج شود.

در شرایط امروز جامعه، اگر مدعی شویم به سمت آشفتگی اجتماعی پیش می‌رویم، مبالغه و اغراقی نکرده‌ایم. رشد ناهنجاری‌های اجتماعی، تعارضات فرهنگی و فکری در جامعه، رشد بدبینی و بی‌اعتمادی، افزایش فزاینده مطالبات، کاهش احساس امنیت اجتماعی و رشد جنبش‌های اجتماعی و ده‌ها عامل دیگر جامعه ما را به سمت یک آشفتگی اجتماعی ـ سیاسی به پیش می‌برد. باید قبل از هرچیز اهمیت مسئله برای حاکمان ما روشن شود.

۲. لزوم اجماع نظر مسئولین در شیوه کار

اگر دولت، مجلس، قوه قضائیه، ائمه جمعه، دانشجویان و همه و همه خطر را مثل هم نبینند، نمی‌توان با این معضل مقابله کرد. اگر کسی بگوید آزادی به صورت موجود خیلی خوب است؛ دیگری بگوید آزادی به این صورت، خیلی خطرناک است؛ یکی بگوید برنامه ماهواره و

اینترنت موجب رشد و شکوفایی جامعه است؛ دیگری بگوید بسیار خطرناک است، نمی‌توان برای رفع این معضلات راه حل پیدا کرد. بدون آنکه مسائل مختلف اجتماعی به خوبی تجزیه و تحلیل شود و به راه حل صحیح و جامعی رسید، نمی‌توان با آسیب‌ها مقابله کرد. متأسفانه بیشتر طرح‌هایی که در این زمینه اعلام می‌شود، به شعار بیشتر شباهت دارد تا به برنامه. ما طراحی درستی در زمینه معضلات اجتماعی نداریم. زمانی به این نتیجه می‌رسیم که هیچ‌کس در کشور نباید ماهواره داشته باشد؛ همین الان هم قانون ما همین است، ولی در عمل هیچ توفیقی به دست نیاورده‌ایم. اگر در کنار ممنوعیت ماهواره، چند کانال تلویزیونی کشورمان را اختصاص به پخش برنامه‌های مفید ماهواره‌ای می‌دادیم و به شرکت‌های خصوصی اجازه می‌دادیم تا برنامه‌های مفید و ارزشمند و یا لااقل غیرمضر پخش‌شده از طریق ماهواره‌ها را پخش کنند و جلوی عطش جامعه را می‌گرفتیم، بی‌تردید بیشتر موفق بودیم. باید در پی راهکار اجرایی و عملی باشیم و راهکارهای صحیح را پیدا کنیم و مهم‌تر از همه، به یک اجماع نظر برسیم. با وجود اختلافات و نظرات گوناگون به نتیجه نخواهیم رسید.

۳. برنامه‌ریزی لازم در زمینه مسائل اقتصادی فرهنگی و اجتماعی

مسئله سوم، برنامه‌ریزی لازم برای مسائل اقتصادی و فرهنگی است. تا بیکاری در جامعه ما حل نشود و تا زمانی که این سیل بیکاران روز به روز بیشتر می‌شود و تا قدرت خرید مردم افزایش نیابد، نمی‌توانیم با آسیب‌ها مبارزه کنیم. بدون حل معضلات اقتصادی مردم، نمی‌توانیم با بخشنامه و دستورالعمل و یا مجازات، معضلات را حل کنیم. در کنار کار فرهنگی و فعالیت فرهنگی و آموزشی باید برنامه صحیح اقتصادی نیز داشته باشیم. بنابراین ما نیاز به برنامه‌ریزی داریم. برای حل معضل

بیکاری که ریشه بسیاری از معضلات اجتماعی است، راهی جز رونق اقتصادی، امنیت برای سرمایه‌گذاری، جذب سرمایه خارجی، خصوصی‌سازی، احیای صنعت توریسم و امثال اینها نیست. به این نکته هم توجه داشته باشیم که بیشتر بیکاران را جوانان تشکیل می‌دهند. سهم گروه سنی ۱۵ تا ۲۹ ساله از جمعیت بیکار کشور ۷۹ درصد است. این جمعیت جوان بیکار حدود ۲/۴ میلیون نفری فعلی، ظرفیت بالقوه‌ای برای ایجاد هرگونه ناهنجاری و حتی بحران در کشور است. ۵۵/۵ درصد از جمعیت بیکار کشور دارای تحصیلات زیر دیپلم و یا بی‌سواد هستند. نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از ۴/۷ درصد در سال ۱۳۷۵ به ۱۲/۶ درصد در سال ۱۳۸۰ رسیده است. مشکل بیکاری نه با توصیه حل می‌شود و نه با وام. راه حل، رونق تولید است. ما نیاز به تصمیمات بزرگ و کلان در کشور داریم و باید شهامت این تصمیم‌گیری‌ها را داشته باشیم و نباید اسیر شعار باشیم.

۴. مشارکت عمومی مردم

مشارکت عمومی یک ضرورت برای حل معضلات اجتماعی است. دولت به تنهایی قادر به حل آنها نیست. باید همه دست به دست هم دهیم. مردم باید وارد صحنه شوند؛ همچنان‌که در کشورهای پیشرفته و غربی چنین است. هنجارهای اجتماعی در کشورهای غربی چگونه سامان یافته است؟ این امر به معروف و نهی از منکر که ما فقط شعار آن را می‌دهیم، غربی‌ها به آن عمل می‌کنند. در اروپا، اگر کسی از چراغ قرمز رد شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ پلیس در آنجا حضور ندارد، ولی همان مردم عادی، شمارهٔ ماشین متخلف را یادداشت می‌کنند و گزارش می‌دهند. فردی که پشت فرمان است، کسی که به‌عنوان عابر عبور می‌کند، کسی که در کنار مغازه ایستاده، همه با چهرهٔ عبوس و عصبانی با این متخلف

برخورد می‌کنند و همه آنها سریع به پلیس اطلاع می‌دهند. به این صورت امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌شود. آن چیزی که آنها معروف می‌دانند، همه را به آن تشویق می‌کنند و هر آنچه منکر می‌دانند، همه با آن مقابله می‌کنند. البته ممکن است آنها چیزی را منکر بدانند، ولی ما منکر ندانیم و یا به عکس که این بحث دیگری است. آنچه آنها معروف و منکر می‌دانند، نسبت به آن حساس‌اند و مردم در صحنه حضور دارند.

متأسفانه ما فقط شعار امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهیم، بدون آنکه جامعه ما در عمل مشارکتی داشته باشد. در این مشارکت، نقش نهادهای دینی و مذهبی و غیردولتی مانند حوزه‌های علمیه، مساجد، احزاب و تشکل‌ها بسیار مهم است. البته اجتماعات روز جمعه یعنی نمازهای جمعه و ائمه جمعه نیز نقش بسیار مهمی را می‌توانند ایفاء کنند.

نقش نماز جمعه

در بحث مقابله با معضلات اجتماعی، نماز جمعه از دو دیدگاه اهمیت دارد. یکی اینکه چهارصد امام جمعه در سراسر کشور با یک‌صدایی می‌توانند تأثیرگذار خوبی بر کارگزاران نظام باشند. اگر صدا واحد باشد، قطعاً کارگزاران نظام را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا هم آسیب‌ها را جدی بگیرند و هم در پی راه چاره باشند. از طرف دیگر، خود مردم که در نمازها حضور می‌یابند که در مجموع تعداد قابل ملاحظه‌ای هستند، آگاهی آنان نیز می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد.

البته امام جمعه با دست خالی و دست تنها نمی‌تواند به صورت مطلوب در این صحنه ظاهر شود. باید از همه‌نظر حمایت شود؛ مخصوصاً کمک‌های علمی، فکری و اطلاعاتی. یعنی شورای

سیاست‌گذاری ائمه جمعه در آینده باید تبدیل به یک نهادی شود که بتواند همه اطلاعات لازم را به ائمه جمعه بدهد. کافی نیست که مطالبی به صورت بخشنامه و یا جمع‌آوری اخبار و حداکثر پیشنهاد محورهایی برای خطبه‌ها، برای ائمه جمعه ارسال شود. اگر ائمه جمعه بخواهند در حل معضلات اجتماعی به صورت فعال وارد شوند ــ چه معضلات سیاسی، چه معضلات فرهنگی و چه آسیب‌های اجتماعی ـ به یک کمک فکری و اطلاعاتی مداوم از یک مرکزیت جامع، نیاز دارند. البته نهادهای دیگر هم می‌توانند به شورای سیاست‌گذاری کمک کنند. همه باید دست به دست هم بدهیم تا خطبه‌ها را پُربارتر، جذاب‌تر و تأثیرگذارتر کنیم. آسیب‌های اجتماعی که موضوع این سمینار است، متأسفانه در شرایط فعلی به نقطه بحران نزدیک شده است. اگر چاره‌جویی فوری نشود و همه، با کمک هم انجام اقدامات جدی را مدنظر قرار ندهیم، بی‌تردید به مراحل خطرناکی خواهیم رسید.

در طرح بسیاری از مباحث مهم اجتماعی ما نیاز به دسترسی به مطالب علمی داریم که از طرف اندیشمندان و دانشمندان داخلی یا خارجی تدوین شده است. نیاز به نتیجهٔ نظرسنجی‌های لازم در این زمینه داریم. نیاز به اطلاعات لازم از فعالیت نهادهای ذی‌ربط کشورمان داریم. و بالاتر از آن نیاز به یک طراحی جامع برای رفع معضل داریم. باید مرکزیتی، مسئولیت را بین نهادهای رسمی، نهادهای غیردولتی، مراکز دینی و تشکل‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تقسیم کند، تا سریع‌تر به اهداف دست یابیم.

نهضت خدمت‌رسانی از شعار تا کردار

در قرون گذشته، صرفاً حفظ امنیت جامعه، حراست از کشور در برابر تجاوز بیگانگان، ایجاد راه‌های ارتباطی، امنیت تجارت و تأمین نیازهای اولیه جامعه جزو وظایف اصلی حکومت‌ها به شمار می‌آمدند. اما از دورانی که مفهوم دولت و ملت به وجود آمد (که البته در فرایندهای بعدی در طول دهه‌های گذشته به دولت ـ ملت تبدیل شد)، وظیفه دولت در زمینه خدمت‌رسانی، دامنه‌های گسترده‌تری یافت.

امروزه دولتی را سراغ نداریم که حداقل در ظاهر، ادعای خدمت‌رسانی به مردم را نداشته باشد. همه دولت‌ها در مقام برنامه اعلامی و شعار، وظیفه خود را خدمت‌رسانی به مردم اعلام می‌کنند. در جوامع پیشرفته، دولت به عنوان یک نهاد ضروری منتخب، دارای یک وظیفه اصلی است و آن خدمت به مردم است. به تعبیر مرحوم *مدرس* (ره)، همه ما باید نوکر مردم باشیم. ایشان در مجلس شورای ملی دوران مشروطه مکرراً می‌گفت: «همه ما باید نوکر مردم باشیم. شاه، حجةالاسلام، وزیر، وکیل؛ همه ما نوکر این مردم هستیم و من هم نوکرم.» نقل شده است که یکی از نمایندگان مجلس به نام *سردار معظم* از روی اعتراض برمی‌خیزد و می‌گوید: آقای مدرس چرا می‌گویید نوکر؟ آخر همه که نوکر نیستند! مرحوم مدرس نیز پاسخ می‌دهد که: «من به زبان خودم حرف می‌زنم. آن چیزی که من می‌فهمم، انبیا هم نوکر خلق

بودند. انبیا آمدند تا نوکری خلق کنند. خدمت به مردم کنند. وظیفه انبیا هم خدمت به مردم بود».[1] این تعبیر، تعبیری رسا در یک بیان زیبا و ساده است، با این پیام شفاف که دولت و همهٔ مسئولین، افتخارشان باید خدمتگزاری به مردم باشد. تعبیر مشابه را حضرت امام (ره) داشتند، آنجا که فرمودند: «به من خدمتگزار بگویید بهتر است تا رهبر». یا در جای دیگر فرمودند: «اسلام، حکومت به آن معنی ندارد؛ اسلام خدمتگزار دارد... شما خودتان را حاکم مردم ندانید. شما خودتان را خدمتگزار مردم بدانید. این ثوابش پیش خدا بیشتر از این است که خودتان را حکومت بدانید. حکومت همان خدمتگزار است».[2] و یا اشاره کردند: «حکومت اسلامی، حکومت خدمت است. پیغمبر اکرم خدمتگزار مردم بود، با آنکه مقامش آن بود، ولی خدمتگزار بود».[3]

اصولاً یکی از عناوینی که منعکس‌کننده دیدگاه اسلام در زمینه حقوق مردم در نظام اسلامی است، عنوان «اجیر» است؛ یعنی خدمتگزار. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «الا و انی انا ابوکم، الا و انی انا مولاکم، الا و انی انا اجیرکم»[4] آگاه باشید که همانا من پدر شما هستم، آگاه باشید که همانا من زمامدار شما هستم، آگاه باشید که من اجیر (خدمتگزار) شما هستم.

امیرالمؤمنین (ع) در بیان وظایف حاکمان و حکومت و دولت، به مسئله رضایتمندی جامعه در قبال حکومت اشاره دارد و بر این نکته کلیدی که اساساً عامه مردم به‌عنوان ستون دین تلقی می‌شوند و دولت‌ها

---

۱. *نطق مدرس دربارهٔ مادهٔ چهارم برنامهٔ دولت*، جلسهٔ ۳۱، شهریور ۱۳۰۰.
۲. *صحیفه نور*، ج ۱۳، ص ۷۷.
۳. *همان*، ص ۱۹۰.
۴. شیخ مفید، *الامالی*، با تحقیق حسین استادولی و علی‌اکبر غفاری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۵۳.

نسبت به ادارهٔ مردم و کمک به مستضعفین، وظیفه حتمی برعهده دارند، تأکید می‌فرماید. ایشان به *مالک* می‌فرماید: «و اجمعها لرضی الرعیّة»[۱] یعنی «کاری را انجام بده که برای مردم دلپذیرتر باشد». خشنودی و رضایتمندی مردم به عنوان یک اصل، هدف مهمی است که همه حکومت‌ها و حاکمان ـ و مخصوصاً یک دولت اسلامی ـ باید نسبت به آن حساس باشد. در فرازی از نامه امام (ع) به مالک، حساسیت رضایتمندی مردم را چنین می‌خوانیم: «و بدان‌که هیچ چیز به اندازه نیکی کردن به مردم و سبک کردن بار مشکلاتشان و وانداشتن آنها به کارهای تحمیلی بی‌سابقه، خاطر مدیر را از جانب مردم آسوده نمی‌سازد، پس در آنچه گفتیم باید تلاش کنی که این کار، به تو اطمینان خاطر می‌بخشد و رنجی سنگین را از دل تو برمی‌دارد و هر آینه از کسی می‌توان انتظار خیر داشته باشی که در حق او خوبی کرده باشی».[۲]

در تعبیری دیگر، امیرالمؤمنین (ع)، عامه مردم را به‌عنوان عماد (ستون) دین و مایه همبستگی امت و قدرت دفاعی کشور اعلام می‌کند و می‌فرماید: «و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العدّة للأعداء العامّة من الامّة».[۳] بنابراین آن ندایی که توجه همه باید به سوی آن باشد، امورِ عامهٔ مردم است که به تعبیر امیرالمؤمنین پایه و ستون دین و وسیلهٔ اجرای احکام و وسیلهٔ حفظ دین تلقی می‌شود. در همین خصوص، حضرتش نسبت به توجه به طبقهٔ سفلی به‌عنوان مبرم‌ترین وظیفه حکومت تأکید می‌ورزد و می‌فرماید: «ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لاحیلة لهم».[۴] ایشان همواره نسبت به نیازمندان و تهیدستان که باید

---

۱. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، نامه ۵۳.
۲. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، نامه ۴۵.
۳. *همان*.
۴. *همان*.

بدون پرسش و درخواست آنان، به آنها کمک شود، تأکید و سفارش می‌فرمود.

خدمت‌رسانی؛ پایه مشروعیت نظام

ممکن است در برداشت اول، مفهوم خدمت‌رسانی به‌عنوان یک وظیفه اجتماعی در قبال رفاه مردم تلقی شود، اما با قدری دقت آشکار می‌شود که بحث خدمت‌رسانی بسیار دامنه‌دارتر از مسئله رفاه مردم است. مفهوم خدمت با توجه به خاستگاه آن، طیف وسیعی از اقدامات رفاهی، حمایتی، امنیتی و فرهنگی تا حتی اطلاع‌رسانی و نظایر آن را شامل می‌شود. در زمینه خدمت‌رسانی، حاکمیت وظیفه دارد برای ایجاد شغل و ایجاد امنیت فردی و اجتماعی، تا برخورد با تهدیدهایی که کرامت، هویت دینی و یا ملی را مورد تهدید قرار می‌دهد، برنامه داشته باشد. در دنیای امروز، اساساً امنیت ملی، رشد و توسعه و حتی حفظ نظام به نحوی با مسئله خدمت‌رسانی قرابت و اشتراکات فراوانی دارد. امروزه خدمت‌رسانی با مشروعیت، کارآمدی و کارآیی دولت، پیوندی دوسویه دارد.

تعاریفی که امروز از امنیت ملی می‌شود، دیگر برمبنای قدرت دفاعی و نظامی نیست، بلکه قبل از بحث قدرت نظامی و دفاعی، مسئله امنیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی (به عنوان محورهای مهم در بحث امنیت ملی) مطرح می‌شوند. اینک رویکردهای جدیدی از امنیت ملی مطرح شده است تا جایی که مباحث زیست‌محیطی مانند گازهای گلخانه‌ای، افزایش حرارت جوّ و تغییرات آب و هوایی کره زمین، نیز در زمرهٔ مباحث امنیت ملی مطرح می‌شود. مبتنی بر نگرش‌های نوین، خدمت به مردم و مسئله خدمت‌رسانی، اساساً پایه‌ای برای ایجاد امنیت و همچنین پایه‌ای برای تداوم مشروعیت دانسته می‌شود. توجه داشته باشیم

که در اینجا مشروعیت به مفهوم دینی آن (که معمولاً در ذهن‌ها مطرح می‌شود) مراد ما نیست، بلکه به مفهوم سیاسی آن توجه می‌شود. البته شاید بتوان مشروعیت دینی را مشروعیت اولیه، و مشروعیت سیاسی را مشروعیت ثانویه نامید. هر حکومت مشروعی ممکن است از نظر مردم به تدریج، مقبولیت خود را از دست بدهد و بدیهی است چنانچه مقبولیت خود را از دست دهد، از منظر سیاسی، مشروعیت خود را از دست داده است.

تردیدی نیست که مشروعیت ثانویه یک نظام به مسئله خدمت‌رسانی و رضایتمندی مردم وابسته است. ضریب تقارن و نسبت دو مفهوم خدمت‌رسانی با امنیت ملی مخصوصاً در کشورهای جهان سوم بسیار بالاست و همنشینی این دو، عاملی بنیادین برای حیات و بقای نظام محسوب می‌شود. در این حالت، بقای نظام به امنیت ملی یک کشور بستگی داشته و امنیت ملی نیز وابسته به خدمت‌رسانی است. مفهوم توسعه نیز کاملاً با خدمت‌رسانی مرتبط است. در دنیای امروز، توسعه صرفاً توسعه اقتصادی نیست. امروزه رویکردهای جدیدی در بحث توسعه مطرح است و در کنار توسعه اقتصادی بر توسعه اجتماعی، توسعه انسانی و توسعه فرهنگی تأکید جدی می‌شود. در نگرش‌های جدید، توسعه در مفهوم بهبود کیفیت زندگی مردم متبلور است و بنابراین فقرزدایی، بسط تأمین اجتماعی، عمومی کردن آموزش و بهداشت، از جمله پایه‌های توسعه در مفهوم نو و در شرایط نوین بین‌المللی مطرح شده است.

پیش‌شرط‌های خدمت‌رسانی

توفیق یک حکومت در خدمت‌رسانی به کارآمدی آن حکومت وابسته است. وقتی دولت کارآمد و یا دولت کارآ در میان نباشد، سخن گفتن از

خدمت‌رسانی در آن جامعه، عبث خواهد بود. می‌گویند مؤلفه کارآمدی و کارآیی در تمام جوامع ـ حتی در جوامع موفق ـ ممکن است مبتلا به افت و کاهش گردد؛ بنابراین در هر مقطعی دولت‌ها باید نسبت به برنامه‌های گذشته خود تجدید نظر کنند، تا با برنامه‌های نوینی بتوانند اشکالات کارآمدی نظام خود را حل نمایند. حتی گفته می‌شود وظیفه یک حکومت این است که مواظبت کند تا در هر مقطعی نسبت به گذشته، از نظر کارآمدی ارتقاء پیدا کند؛ به عبارت دیگر، افزایش کارآمدی به‌عنوان یکی از وظایف حکومت و تداوم مشروعیت یک حکومت محسوب می‌شود. دولتی می‌تواند خدمت‌رسان باشد که در به کارگیری منابع، چه منابع مادی و چه منابع انسانی، در برنامه‌ریزی، در مدیریت، در نظارت و در کنترل موفق باشد. اگر در هریک از این موارد، دولت ناموفق باشد، قطعاً نخواهد توانست وظیفه اصلی خدمت‌رسانی خود را به انجام برساند.

بنابراین، نخستین پیش‌شرط در بحث خدمت‌رسانی برای دولت، کارآمدی و کارآیی است. دولت کارآمد به دولتی اطلاق می‌شود که قادر باشد در چارچوب اهداف کلان حرکت کند و دولت کارآ، دولتی است که در حرکت به سمت هدف، کمترین هزینه را مصروف سازد. کارآمدی دولت پیش‌شرط خدمت‌رسانی است و اگر دولتی کارآمد نباشد و در راستای اهداف خود گام برندارد، نخواهد توانست خدمت‌رسانی به جامعه داشته باشد و نمی‌تواند رضایت جامعه را کسب نماید.

دومین پیش‌شرط خدمت‌رسانی برای یک دولت، سلامت اداری است. اگر نظام اداری، بوروکراتیک و دیوانی یک دولت، دچار بیماری و فساد باشد، قادر به خدمت‌رسانی نیست؛ چرا که دولت‌ها ناگزیرند این خدمات را از بازوی کارگزاران خود ارائه نمایند. اهمیت این طبقه دیوانی

و کارگزاری به حدی بالاست که فارابی، فیلسوف بزرگ ایرانی مسلمان، در آثار متعددی همچون **سیاسة المدینة** و **آراء اهل المدینة الفاضلة** مکرراً به نقش و اهمیت این لایه میانی که همانا واسطه حاکمیت و توده‌های مردم هستند، اشاره می‌کند و معتقد است که «بیشترین مسئولیت جامعه برعهده کارگزاران است» و بر سلامت رفتار آن تأکید می‌ورزد.[1] در کتب روایی مختلف آمده است که عمل کارگزاری امانت است نه طعمه. *علی* (ع) در نامه‌ای که به *اشعث بن قیس*، عامل آذربایجان می‌نویسد، چنین می‌فرماید: «کارگزاری تو طعمه‌ای نیست ولکن امانتی است در گردنت و تو مورد نگاه کسی هستی که فوق توست. در شأن تو نیست که در میان رعیت به استبداد عمل نمایی و کاری بدون وثیقه انجام دهی. در دست توست مالی از مال خدای بزرگ و تو از کلیدداران آن هستی».[2] نظام اداری فاسد نه تنها تمایلی به خدمت به مردم ندارد، بلکه اگر هم بخواهد، قادر به خدمت نیست و برای مردم مشکل‌آفرین می‌شود.

سومین پیش‌شرط در بحث خدمت‌رسانی آن است که محیط جامعه، محیط سالمی باشد. اگر محیط و جوّ جامعه، از لحاظ روانی و اخلاقی واجد سلامت نباشد؛ جامعه‌ای که در آن تشتّت، دودستگی؛ تهمت زدن و رودرروی یکدیگر ایستادن؛ افشاگری گروه‌ها علیه یکدیگر و آبرو بردن از یکدیگر؛ معمول باشد ـ که متأسفانه این‌گونه کج‌فکری‌ها و انحراف‌ها بر آلودگی جامعه بیشتر و بیشتر دامن می‌زند ـ در چنین جوّی نمی‌توان خدمت‌رسانی کرد. اگر دولتی بخواهد خادم مردم باشد ـ که البته مقصود از دولت، در اینجا هیئت وزیران نیست، بلکه کل نظام اعم از قوه قضائیه، قوه مقننه و مجریه است ـ تنها در یک جوّ آرام می‌تواند این مهم را به انجام برساند. در یک جوّ متشنج و در فضایی که همهٔ اذهان و افکار و

---

۱. ابونصر محمد بن محمد، فارابی، *سیاسة المدینه*، قم: بوستان، ۱۳۶۹، ص ۱۸۵.
۲. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، نامه پنجم، ص ۳۶۶.

فرصت‌ها، صرف درگیری و چنددستگی است، خدمت‌رسانی در چنین جامعه‌ای بسیار سخت و گاه غیرممکن است.

راه‌حل اساسی برای خدمت‌رسانی

در کنار پیش‌نیازهایی که برای خدمت‌رسانی مطرح است، راه‌حل مطلوب و اساسی برای خدمت‌رسانی چیست؟ آیا خدمت‌رسانی به گفتن و توصیه کردن است؟ آیا کافی است بگوییم و تأکید کنیم که امسال، سالِ نهضت خدمت‌رسانی است؟ البته توصیه، لازم است، اما صرفِ توصیه، چارهٔ کار و مشکل‌گشا نیست. اگر دولت بخواهد در این زمینه گامی بردارد، راه‌حل بنیادین در این زمینه چیست؟ و چه کارهایی باید انجام دهد؟ راه‌حل بنیادین در بحث خدمت‌رسانی، طراحی، سازماندهی و برنامه‌ریزی جدید و بالاخره کاربرد مدیریت نوین برای خدمت‌رسانی به جامعه و مردم است.

اگر دولت بخواهد به مردم خدمت کند، اولین گام باید این باشد که خود به اصطلاح رژیم لاغری بگیرد. دولت فربهی که آن‌قدر متورم است که قدرت حرکت ندارد، نمی‌تواند خدمت‌رسانی کند. دولت هرچه فربه‌تر شود، کار خدمت‌رسانی مشکل‌تر می‌شود. بنابراین دولت باید با یک برنامه‌ریزی فوری برای کاهش تصدی‌گری‌های خود، سطح آن را به موارد ضروری تقلیل دهد. حتی در قبال وظایفی که ما به‌عنوان وظیفه دولت می‌شناسیم نیز باید تلاش در جهت کوچک کردن آن نهادها (از طریق اقدامات لازم در نظام اداری و ردیف‌های شغلی) صورت پذیرد.

چه دلیلی دارد اگر فردی برای انجام کار خود به اداره‌ای مراجعه می‌کند، به جای یک ساعت، چند ساعت معطل شود؟ اگر کار او را برای مثال سه نفر انجام بدهند، ممکن است در یک ساعت، کار به نتیجه برسد، اما وقتی قرار می‌شود کار او را ده نفر انجام بدهند، طبیعی است

همه آنها نمی‌توانند در یک ساعت، یک پرونده را مطالعه و نسبت به آن اظهار نظر کنند. ادارات ما اگر کوچک نشوند و ابعاد بهینه پیدا نکنند، نخواهند توانست نسبت به وظایفی که برعهده دارند، به خوبی خدمت‌رسانی کنند.

یکی از وزارتخانه‌ها (وزارت بازرگانی) در گزارش خود می‌گوید با بررسی‌های انجام‌شده، روشن شده که از ۲۳٫۰۰۰ ردیف شغلی، فقط ۹٫۰۰۰ ردیف شغلی، ضروری است و مابقی را می‌توان حذف کرد که البته در این جهت هم مشغول هستند. آشکار است که تورم کارمند و قرار گرفتن اتاق‌های اداری متعدد در کنار یکدیگر، چه مشکلاتی را برای مردم پدید می‌آورد. اگر ما می‌گوییم دولت باید خدمت‌رسانی کند و امسال (سال ۱۳۸۲) به عنوان سال نهضت خدمت‌رسانی معرفی شده است، اگر دولت بخواهد این وظیفه مهم را انجام برساند، باید ساختار خود را بهینه کند. البته وظیفه خدمت‌رسانی همیشگی است؛ منتهی امسال که به این عنوان اعلام شده، برای این است که بیشتر فکرها و برنامه‌ها در این خصوص تمرکز پیدا کند و راه‌حل‌های لازم برای آن در نظر گرفته و پایه‌های لازم برای این موضوع بنیان نهاده شود، و الا تردیدی نیست که هر روز و هر سال، روز و سال خدمت‌رسانی به مردم است.

نقش برنامه‌ریزی صحیح

بدیهی است که وظیفه روحانیت و علماء، عمدتاً ارشاد، تبلیغ، نصیحت و فعالیت فرهنگی است؛ اما وقتی مخاطب یک موضوع، دولت است؛ دولت دیگر نمی‌تواند از شیوه نصیحت و توصیه استفاده کند و از کارمندان و کارگزاران خود بخواهد که به مردم خدمت کنند! دولت باید از طریق مدیریت و سازماندهی، این وظیفه مهم را انجام دهد. برای مثال وقتی دولت به مردم به صورت حضوری و با مراجعه ایشان، خدماتی را

ارائه می‌دهد، اگر این خدمت از طریق پست انجام شود، تسهیل مناسبی برای مردم خواهد بود. یعنی به جای اینکه ساعت‌ها از وقت مردم در تردد به یک اداره صرف شود و با مواجه شدن با کارمندان متعدد، خدای ناکرده مسئله فساد در آنجا مطرح باشد، با ارتباط پستی، رابطه مراجعه‌کننده با کارمند قطع می‌شود. با این برنامه، هم با فساد احتمالی مبارزه شده است و هم خدمت‌رسانی، تسریع می‌شود و کار مردم سهولت بیشتری پیدا می‌کند.

در دنیای امروز که جهان ارتباطات و رایانه است، بسیاری از خدمات به مردم در خانه خودشان ارائه می‌شود. مردم با یک کامپیوتر شخصی از حساب بانکی برداشت می‌کنند، به حساب خود واریز می‌کنند، بدهی آب و برق و تلفن را پرداخت می‌کنند و حتی تجارت و معامله را با همان کامپیوتر انجام می‌دهند. املاک، مؤسسات و کالا از این طریق خریداری یا فروخته می‌شوند. حتی ارتباط شاگرد با معلم، دانشجو با استاد از طریق همان کامپیوتر کوچک شخصی انجام می‌شود. در دنیای امروز تجارت الکترونیکی[1]، بانکداری الکترونیکی[2] و آموزش الکترونیکی[3] و حتی دولت الکترونیکی[4] بسیار پیشرفت نموده است. ما باید سیستم‌های قدیمی را تغییر دهیم و از فناوری‌های نوین استفاده کنیم تا بتوانیم خدمت‌رسانی را بهتر به انجام برسانیم. همچنین در بحث نظارت دولت بر عملکردها، اگر سیستم نظارتی دقیق‌تری داشته باشیم، و از فناوری‌های نوین بیشتر استفاده کنیم، دولت راحت‌تر می‌تواند در خدمت‌رسانی گام‌های بلندتری بردارد.

---

1. E-Commerce
2. E-Banking
3. E-Learning
4. E-Government

اگر شعار، خدمت‌رسانی باشد، اما در بودجه‌بندی سالانه، هر سال ارقام مربوط به بودجه جاری بر بودجه عمرانی سبقت جوید، این یک شعار توخالی خواهد بود. متأسفانه در سال‌های اخیر، کم‌کم به این سمت می‌رویم که بودجه جاری به ۷۰ درصد و بودجه عمرانی به ۳۰ درصد رسیده است. با این روند، ممکن است در سال‌های بعد این ۳۰ درصد کمتر هم بشود. بودجه عمرانی است که برای مردم، راه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه، نیروگاه، سدّ و امثال اینها می‌سازد. همه اینها از طریق بودجه عمرانی امکان‌پذیر است، وقتی بودجه عمرانی کاهش می‌یابد و بودجه جاری متورم می‌شود، امکان خدمت‌رسانی نیست و به عبارت دیگر، مترادف با توقف خدمت‌رسانی است. یکی از راه‌های خدمت‌رسانی آن است که چه کار کنیم تا بودجه جاری تقلیل و بودجه عمرانی افزایش یابد. البته وصول به این هدف، کار آسانی نیست، اما به هرحال، اجتناب‌ناپذیر است. اگر دولت می‌خواهد خدمت‌رسانی کند، باید در خصوص سهم بودجه‌های جاری و عمرانی خود حساس باشد.

لزوم دستیابی به اجماع نظر

در اینجا لازم است مختصراً به دو نکته مرتبط به بحث خدمات‌رسانی اشاره شود. نخست آنکه یک مسئله مهم در بحث خدمت‌رسانی، دستیابی به اجماع نظر بین مسئولان از یک طرف و دستیابی به اجماع نظر بین مسئولان و مردم از سوی دیگر است. این امر، بدان معناست که اگر بین حاکمان و مردم فاصلهٔ فکری و یا حتی فاصلهٔ ارزشی ایجاد شود، ممکن است دولت، کاری را به انجام برساند و آن را خدمت تلقی کند، درحالی‌که اساساً مردم آن را خدمت نخوانند. دولت ممکن است در موضوعی با افرادی برخورد کند و تصور کند که به مردم خدمت فرهنگی کرده، درحالی‌که مردم اصلاً آن را خدمت ندانند و بگویند این

کار، توهین به ما و زیر پا نهادن کرامت انسان‌هاست. اینکه در این گونه موارد، حق با مردم است یا با دولت، بحث دیگری است؛ آنچه مهم است اینکه اگر این اختلاف وجود دارد، در درجه اول، باید این اختلاف را حل کنیم. یعنی با برنامه‌ریزی، آموزش و تبلیغات صحیح، باید افکار عمومی را برای آن خدمتی که در خصوص آن با مردم اتفاق نظر نداریم، آماده سازیم.

گاهی اختلاف نظر این گونه نیست، بلکه محصول ناسازگاری است که بین خود مسئولین و دولتمردان وجود دارد. ذکر مثالی در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد. اگر ما بخواهیم به مردم در موضوع اقتصاد، خدمت‌رسانی کنیم، یک راه اصولی این است که از طریق بالا بردن سطح تولید، در جامعه رونق اقتصادی ایجاد نماییم؛ چرا که اگر تولید، رشد نکند و عرضه کمتر شود یا ثابت بماند، به دلیل رشد طبیعی تقاضا، کالاها گران و تورم ایجاد می‌شود. این گزاره، از اصول اولیه اقتصاد است. ما باید عرضه و تولید را بالا ببریم. برای دستیابی به این هدف، چه باید کرد؟ تولید چگونه بالا می‌رود؟ راه آن، جذب سرمایه و امنیت سرمایه‌گذاری است. بنابراین اگر کسی به سرمایه و سرمایه‌گذار حمله کرد (حتی به قصد خیر و طرفداری از عدالت و کاستن از فاصله طبقاتی) و عنوان زالوصفت و تروریست اقتصادی را به آنان داد، نتیجه چه خواهد شد؟ من به خاطر دارم زمانی را که مرحوم *شهید بهشتی* در سال ۱۳۵۹ در سخنرانی قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران گفت: ما از سرمایه‌دارِ مؤمن حمایت می‌کنیم. فردای آن روز، گروهک‌ها و حتی شماری از انقلابیون در روزنامه‌ها به آن بزرگوار حمله کردند که ایشان چرا گفته سرمایه‌دارِ مؤمن! اگر مؤمن است که سرمایه‌دار نیست و اگر سرمایه‌دار است که مؤمن نیست. اساساً، سرمایه‌دار مؤمن نداریم!

ما روزگاری را شاهد بوده‌ایم که یک چنین تفکراتی در جامعه ما

حاکم بوده است و چه بسا اکنون نیز چنین افکاری (نه البته به غلظت آن روزگاران، بلکه رقیق‌تر و شاید هم به صورت و شکلی دیگر) وجود داشته باشد. اگر می‌خواهیم ثروت را مهار کنیم، این مهار فقط با قوانین خاص اقتصادی ـ و نه مسیر دیگر ـ امکان‌پذیر است. چنین شعارهایی حاصلی جز ضرر نصیب ما نمی‌کند. اگر بناست سرمایه‌گذار در کشور ما، مالیاتش بالاتر از حدّ معمول باشد؛ باید در قوانین، مالیات تصاعدی برای آن وضع کنیم. الان در برخی کشورهای اروپایی، یک کارمند به طور متوسط حدود ۳۰ درصد مالیات می‌دهد، اما کارمند دوم در یک خانواده (یعنی برای مثال، علاوه بر مرد، همسر او هم کار کند)، نفر دوم خانواده حدود ۶۰، ۷۰ درصد باید مالیات بدهد. اشکالی ندارد که برای شرایط خاص، مالیات بالاتری وضع کنیم، اما در همه حال فقط قانون است که باید وظایف سرمایه‌دار را مشخص کند، نه فی‌المثل گروه‌ها و دسته‌جات. همه باید از سرمایه‌گذاری و سرمایه‌دار حمایت کنیم و در عین حال قوانین هم باید سرمایه را در حد بهینه در خدمت اقتصاد ملی قرار دهد و آن را مهار کند و این امر شدنی نیست، جز آنکه تنها از طریق قانون و مقررات رسمی کشور، به‌عنوان مالیات و یا هر عوارض قانونی دیگری تحقق بپذیرد.

در کشورهای توسعه‌یافته هم بحث عدالت اجتماعی به جدّ مطرح است. دچار این توهّم نشویم که بحث عدالت اجتماعی فقط مربوط به جامعه اسلامی است. در اروپا و امریکا هم، دستیابی به عدالت اجتماعی مطرح است. آنها هم به این مسئله می‌اندیشند و می‌کوشند عایدات طبقات اجتماعی را به هم نزدیک‌تر کنند و فاصله‌ها را تقلیل دهند. منتهی در غرب می‌گویند ابتدا باید سرمایه‌دار را تشویق کنیم تا سرمایه‌گذاری کند، آنگاه از طریق مالیات با نرخ‌های رایج یا تصاعدی، عدالت اجتماعی را برقرار می‌سازیم. اما ما به جای این رویکرد، از همان اول حمله

می‌کنیم تا سرمایه‌گذار با سرمایه‌اش بگریزد! کاری می‌کنیم که او به جای اینکه در اینجا سرمایه‌گذاری کند، راهی دبی، ترکیه یا اروپا شود و سرمایه‌اش را در آنجا به کار اندازد.

در حال حاضر روند توسعه کشور با دو معضل مواجه است: فرار سرمایه و فرار مغزها؛ که هر دو برای ما خطرناک است. به اعتقاد من، چه این گروه و چه آن گروه، چه گویندگان آن شعار و چه مخالفان آن شعار، هر دو دارای حسن‌نیت هستند؛ ما باید این اختلاف نظرها را حل کنیم و با بهره‌مندی از تجارب دنیای امروز، شیوه‌های مطلوب را مبنای عمل خود قرار دهیم.

مثال دیگر در این زمینه مسئله اشتغال است. گفته می‌شود در کشور، نرخ بیکاری بالاست و بسیاری از جوانان شغل ندارند. در این سخن برحسب آمار موجود، تردیدی نیست؛ اما شغل چگونه ایجاد می‌شود؟ شعار دادن و پرداخت کردن وام، راه اصولی نیست. کاری که اخیراً دولت انجام داد و برای اشتغال، وام پرداخت نمود، چیزی جز قرص مُسکّن برای کوتاه‌مدت نبود. راه‌حل، ایجاد رونق اقتصادی، سرمایه‌گذاری و فعال کردن بخش تولید است.

در سال گذشته، درآمد صنعت توریسم جهان بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار بوده است. ما باید حداقل از این درآمد یک درصد سهم داشته باشیم. یعنی از ۵۰۰ میلیارد دلار، لااقل ۵ میلیارد آن باید مربوط به کشور ما باشد. درحالی که درآمد ما اکنون از توریسم، نیم میلیارد دلار هم نیست. توریسم می‌تواند یک منبع خوب درآمدی برای کشور ما باشد. البته برای اینکه صنعت توریسم در یک کشور فعال شود، باید ابتدا زیربناهای آن ایجاد شود. انجام امور زیربنایی و همچنین فعالیت‌های فرهنگی وسیع و برنامه‌ریزی دقیق، پیش‌نیاز احیای این صنعت در کشور است.

در یک کلام، اگر این فعالیت‌ها صورت نپذیرد، ما نمی‌توانیم به رونق اقتصادی و به اشتغال واقعی برسیم. بنابراین، در بحث خدمت‌رسانی، یک مسئله حائز اهمیت، رسیدن به اجماع در نظرات است. بایستی دقت لازم در نتیجه امور و ثمرات اصلی فعالیت‌ها داشته باشیم و این همانا «تدبیر امور» است. به بیان دیگر تدبیر امور چیزی نیست مگر هم‌فکری مسئولین و از میان برداشتن فاصله‌هایی که بین حاکمان و مردم از یک طرف و همچنین بین اعضای حکومت از طرف دیگر وجود دارد.

ارتقاء جایگاه ایران در منطقه

یک بحث مهم دیگر در موضوع خدمت‌رسانی به مردم (که بزرگ‌ترین وظیفه دولت نیز هست) آن است که دولت بتواند جایگاه کشور و ملت را ارتقاء ببخشد. ایران باید جایگاه مناسب خودش را در منطقه و جهان پیدا کند. اگر این هدف تعقیب نشود، هرچه هم به مردم خدمت کنیم، و تسهیلات لازم را فراهم سازیم؛ قضاوت نهایی مردم، محکومیت حاکمان و دولت است. اما اگر مردم چند سالی هم از رفاه محروم و دچار مشکلات باشند، در نهایت چون می‌بینند کشور جایگاه خودش را پیدا کرده و به کشوری پیشرفته و به قلب منطقه و دنیای اسلام و به مرکز تمدن در این منطقه و یکی از مراکز تمدنی بزرگ جهان تبدیل شده است، احساس رضایت خواهند نمود و بر دامنه پشتیبانی‌های خود از نظام خواهند افزود.

ایران باید جایگاه خودش را به دست آورد. دستیابی به این جایگاه و ارتقاء موقعیت کشور، بزرگ‌ترین وظیفه دولت ازیک‌سو و بالاترین خدمت به ملت از سوی دیگر است. خوشبختانه چشم‌انداز ۲۰ ساله می‌تواند مبنای عمل خوبی در این زمینه باشد. درونمایه اصلی چشم‌انداز

در این یکی دو سطر جلوه‌گر است: «ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، الهام‌بخش در جهان اسلام و دارای تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل.» ما در حال حاضر کشوری درحال‌توسعه هستیم، اما می‌خواهیم تا دو دهۀ آینده به کشوری توسعه‌یافته، تبدیل شویم. بی‌تردید این گام بلند، الزامات و لوازمی دارد و برای رسیدن به این چشم‌انداز، باید به لوازم آن ملتزم باشیم. ما اقتدار ملی می‌خواهیم و کشوری می‌خواهیم که در منطقه حداقل از لحاظ علمی، اقتصادی و فناوری حرف اول را بزند و جایگاه نخست را داشته باشد.

اختلاف اصلی ایران با امریکا

با این حال و در واقع یکی از اختلافات اصلی بین ما و امریکا در همین موضوع نهفته است. در درس‌های طلبگی می‌آموزیم که اول محل نزاع را مشخص کنیم و بعد به بحث بپردازیم. بسیار مهم است که در مرحلۀ نخست، محل نزاع با امریکا را روشن کنیم. محل نزاع کجاست؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند محل اصلی نزاع ما با امریکا به نوع رفتار دو کشور برمی‌گردد و امریکایی‌ها در پی تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران هستند و یا مسئله اصلی، نوع حکومت ماست، که حکومتی دینی است. بسیاری تصور می‌کنند محل نزاع، ساختار حکومت ماست که به تعبیر آنها بخشی انتخابی و بخشی غیرانتخابی است که البته آن تصور و این تقسیم‌بندی غلط است، چرا که همه بخش‌های حکومت ما، انتخابی است. پس دعوای اصلی ما با امریکا در چه زمینه‌ای است؟ امریکا از کدام رویکرد ما عصبانی است و نمی‌خواهد که ما آن را دنبال کنیم؟ به اعتقاد من، یکی از دعواهای اصلی ما با امریکا، اقتدار ملی است. یعنی ما می‌خواهیم ایران، جایگاه اول را در منطقه داشته باشد، اما امریکا

می‌خواهد جایگاهی را هم که امروز داریم، تضعیف کند. دعوای اصلی ما با امریکا (و یا حداقل یکی از دعواهای اصلی ما) این است: ما ایران قدرتمند می‌خواهیم و آنها ایران ضعیف. امریکا نمی‌خواهد ایرانِ مستقلِ آزادِ امروز، تبدیل شود به ایرانِ مستقلِ آزادِ توسعه‌یافته، پیشرفته و الگو برای کشورهای درحال‌توسعه و جهان اسلام. این موضوع بی‌تردید موضوع اختلاف اصلی ما با امریکاست؛ بسیاری از مسائلی که امریکایی‌ها در تبلیغات خود مطرح می‌کنند، مسائل فرعی است. امریکا از عظمت و اقتدار ایران هراس دارد. هدف اصلی او تضعیف ملت و دولت ایران و تضعیف نظام ماست؛ مگر آنکه نظام ایران وابسته به او و در اختیار خودش باشد. اگر ایران بخواهد مستقل و مقتدر بماند، برای امریکا غیرقابل قبول است.

برای اینکه این معنی بهتر روشن شود که محل دعوای ما با آنها کجاست، به چند جمله از گفته‌های مقامات امریکایی اشاره می‌کنم. این سخنان مربوط به اواخر دوره *کلینتون* است که در مجلس سنا راجع به ایران بحث شده است. یکی از مقامات دولت امریکا به بحث تحریم ایران می‌پردازد و در مقام پاسخ به این سؤال که تحریم باید ادامه پیدا کند و یا متوقف شود، می‌گوید: «اگر تحریم‌ها علیه ایران لغو شود، عملاً ابرقدرت شدن ایران را در منطقه تضمین می‌کنیم. ما نباید بگذاریم ایران، ابرقدرت منطقه باشد».[1] این همان موضع‌گیری است که در روزهای اخیر، بعد از بحث چشم‌انداز مطرح شده است. آنها با عصبانیت می‌گویند که ایران دنبال این است که به Regional Superpower (ابرقدرت منطقه) تبدیل شود و ما نباید بگذاریم ایران ابرقدرت منطقه شود. یکی دیگر از مقامات امریکایی می‌گوید هدف اصلی امریکا کاهش ارزش

---

1. P. Clawson, "What to do about Iran?", *The Middle East Quarterly*, March 1996, p. 96.

استراتژیک ایران و تبدیل ایران به یک کشور غیرمهم در منطقه مانند پاکستان است. می‌گویند ایران را باید تضعیف کنیم، ما ایران مقتدر را نمی‌توانیم تحمل کنیم. خود این آقای *آلفانس مارچلو داماتو*[1] که به اصطلاح پیشنهاددهنده طرح تحریم در مجلس نمایندگان امریکا بود و طرح تحریم به طرح داماتو معروف شد، می‌گوید: «نفت، رگ حیات ایران است» و چون طرح تحریم او برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز بود، می‌افزاید: «باید این رگ حیاتی را قطع کنیم».[2] ایرانِ باعظمتِ پیشرفتهٔ مقتدر و آباد برای امریکا غیرقابل تحمل است.

امریکایی‌ها برای رسیدن به این هدف از تمام فشارها علیه ما استفاده کرده‌اند. ابتدا با فشار اقتصادی، ما را در تحریم وسیع قرار دادند و دیگران را نیز تشویق کردند که همانند آنان رفتار کنند،[3] و البته گاهی موفق و گاهی نیز ناموفق بوده‌اند. این اواخر دیدید که امریکایی‌ها چقدر به ژاپن فشار آوردند تا در منطقه آزادگان سرمایه‌گذاری نکنند، قبلاً در سد کارون هم فشار آورده بودند تا ژاپنی‌ها را از وام دادن به ایران ممانعت کنند.[4]

اقدام دوم امریکایی‌ها، تضعیف قدرت سیاسی کشور ماست. آنها از طریق جنگ سیاسی و روانی، علیه اقتدار حکومت و اقتدار سیاسی ما تلاش می‌کنند و اقدام سوم آنان تضعیف قدرت فرهنگی است که آن را از طریق تهاجم فرهنگی دنبال می‌کنند؛ و نهایتاً تضعیف قدرت فناوری ایران است که لازم است نسبت به این موضوع به خصوص،

---

1. Alfanse Marcello D'Amato

2. Katzman, K., "The Iran Sanction Act", *CRS Report for Congress*, Congressional Research Service, The Library of Congress, Code; RS20871.

3. *The Washington Report on Middle East Affairs*, April 21, 1993.

4. *Los Angeles Times*, February 15, 1995.

توضیح بیشتری ارائه شود.

امریکا نمی‌خواهد ما دارای فناوری پیشرفته باشیم. امریکایی‌ها این مسئله را ـ نه تنها در زمان *بوش پسر*، حتی در زمان کلینتون و *بوش پدر* و *ریگان* نیز ـ تصریح کرده‌اند که تکنولوژی پیشرفته نباید در اختیار ایران قرار گیرد. البته دو نوع سخن بیان داشته‌اند. گاهی گفته‌اند ایران نباید فناوری پیشرفته داشته باشد و گاهی نیز گفته‌اند اگر ایران تکنولوژی پیشرفت داشته باشد، ممکن است به سمت سلاح‌های کشتار جمعی برود.[1] آنها در بیان دوم، در واقع بهانه خود را برای ممانعت ایران از دستیابی به فناوری‌های برتر مطرح ساخته‌اند. اما به‌هرحال در هر دو بیان، اصلِ هدف این است که ایران، مقتدر و قدرتمند نباشد. آشکار است که بحث سلاح‌های کشتار جمعی چیزی جز یک بهانه نیست. کلینتون هنگام اجلاس گروه ۷ (در سال‌های آخر دولتش) گفت که هدف ما در این اجلاس، تحریم ایران نسبت به اقلام مربوط به فناوری‌های پیشرفته است.[2] یعنی یکی از هدف‌های آنها در گروه ۷ (که حالا به گروه ۸ تبدیل شده است) این بود که ایران از فناوری پیشرفته محروم باشد. آنها گاهی برای اینکه به این عمل خصمانه، لباس مشروعیت بپوشانند، از عنوان «فناوری دومنظوره» استفاده می‌کردند و می‌گفتند تکنولوژی‌هایی که ممکن است در آینده برای سلاح کشتار جمعی استفاده شود، نباید در اختیار ایران قرار گیرد. امریکایی‌ها این روند را ادامه دادند تا در نهایت جنجال بزرگی را علیه ایران در خصوص فناوری پیشرفته هسته‌ای به راه انداختند.

---

1. Kenneth Timmerman, "The Time to Stop Iran's Nuclear Weapon", *Wall Street Journal*, April 21, 1993.

2. Gary Sick, "A Sensible Policy toward Iran", *Middle East Insight*, July-August 1995, Vol. XI, No. 5, p. 21.

جنجال هسته‌ای علیه ایران

امریکایی‌ها از تابستان ۱۳۸۱ جنجالی را علیه ایران آغاز کردند. جنجال از تلویزیون CNN و سایر رسانه‌های غربی شروع شد، به این صورت که تصویرهایی را از ایران نشان دادند و گفتند در سه نقطه ایران بمب هسته‌ای ساخته می‌شود. اراک، نطنز و اصفهان سه نقطه‌ای بود که نشان می‌دادند و می‌گفتند ایران از این مکان‌ها به عنوان مراکز اصلی برای ساخت پنهانی سلاح هسته‌ای استفاده می‌کند.[1] در طول چند هفته و ماه، صدها نوبت نقشه ایران را با ذکر مراکز هسته‌ای در صفحه تلویزیون نشان می‌دادند و این مراکز را با فلش مشخص می‌کردند و عکس‌های ماهواره‌ای امریکا را پخش می‌نمودند. این رسانه‌ها با گروهک‌های ضدانقلاب مصاحبه می‌کردند و جنجال می‌نمودند که آری، ایران مشغول ساختن بمب هسته‌ای است.[2] حتی گفتند ایران تا شش ماه دیگر بمب هسته‌ای خود را آزمایش خواهد کرد. تمام این جنجال‌ها برای این بود که نمی‌خواستند شاهد فناوری پیشرفته ایران در زمینه هسته‌ای باشند.

آنان هرگز فکر نمی‌کردند که با این تحریم شدید و با این فشارهای سنگینی که امریکا و اروپا و دیگران از همه طرف نسبت به ایران اعمال کردند تا ما را از فناوری پیشرفته محروم سازند، روزی برسد که ایران به دست متخصصان خود بتواند در صنعت بسیار پیچیدهٔ غنی‌سازی

---

۱. در ۲۳ مرداد ۱۳۸۱ از شبکه‌های مختلف تلویزیونی و رادیویی غرب اخباری مبنی‌بر وجود برنامه‌ای برای تولید جنگ‌افزار هسته‌ای در نطنز و اراک انتشار یافت.

۲. در ۲۱ آذر ۱۳۸۱ شبکه خبری CNN برمبنای گزارش مؤسسه علم و امنیت بین‌المللی در امریکا که توأم با پخش تصاویر ماهواره‌ای از دو مرکز نطنز و اراک بود، به جوسازی پرداخت. همچنین در ۲۲ آذر ۱۳۸۱ *کریستین امانپور* خبرنگار این شبکه با *محمد البرادعی*، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پیرامون دو مرکز فوق و ادعای جدید امریکا مصاحبه نمود که خود موجب واکنش‌های بین‌المللی گردید.

اورانیوم به موفقیت دست یابد. این تحول برای آنها قابل تصور نبود. یکی از دیپلمات‌های خارجی به یکی از مقامات ایران گفته بود که دستیابی شما به این فناوری، همه دنیا را دچار حیرت کرده است، چون شما به‌رغم شرایط تحریم توانستید به این توانمندی برسید. اگر یک کشور در شرایط عادی به آن برسد، مهم نیست، ولی شما با یک تحریم گسترده و فشار فوق‌العاده در طول این ۲۵ سال، به اینجا رسیدید و این بسیار مهم است.

بنابراین امریکایی‌ها به بهانه‌های مختلف روی آوردند و از اینجا شروع کردند که ایران اساساً نیاز به نیروگاه اتمی ندارد. گفتند اصل نیروگاه اتمی مورد نیاز ایران نیست تا به سوخت آن نیاز داشته باشد؛ چرا که غنی‌سازی ایران با هدف تهیه سوخت نیروگاه بوده است. گفتند ایران که منابع غنی نفت و گاز در اختیار دارد، چه نیازی به نیروگاه اتمی دارد؟ متأسفانه بعضی از افراد مغرض یا نادان در برخی از مطبوعات داخل کشور هم، شبیه همین سخنان را تکرار کردند که آری، ما نفت و گاز داریم و بنابراین نیازی به نیروگاه اتمی نداریم. آیا مگر امریکایی‌ها که خود از ذخایر فسیلی قابل توجهی برخوردار بوده و هنوز هم هستند، نیروگاه اتمی ایجاد نکرده‌اند؟ در حال حاضر امریکایی‌ها ۱۰۴ نیروگاه هسته‌ای دارند.[1] روس‌ها که دارنده بزرگ‌ترین منابع گاز جهان هستند (حدود ۴۵ درصد منابع گاز جهان متعلق به آنهاست)، در عین حال ۲۹ نیروگاه هسته‌ای دارند. آیا مگر انگلیس نفت ندارد؟ نفت برنت دریای شمال متعلق به آنهاست، اما ۳۵ نیروگاه هسته‌ای نیز دارند. چگونه است که این کشورها که نفت و گاز دارند، می‌توانند نیروگاه هسته‌ای داشته باشند، ولی ایران نمی‌تواند؟ می‌دانید که در کشور ما در حال حاضر

1. Paul Joskow, "United States Energy Policy During the 1990s", *Current History*, March 2002, p. 119.

سالانه حدود ۲۰ میلیارد دلار انرژی مصرف می‌شود. با احتساب روند رشد مصرف کنونی، تا ۲۰ سال دیگر این رقم به حدود ۴۰ میلیارد دلار می‌رسد. به عبارت دیگر ما ناگزیریم همه تولیدات نفت و گاز را در داخل کشور مصرف کنیم و دیگر صادراتی نداشته باشیم. بدیهی است که ما از هم‌اینک با برنامه‌ریزی باید قادر باشیم که از سایر انرژی‌ها استفاده نماییم.

خود امریکایی‌ها در زمان شاه توصیه کردند که ایران از طریق انرژی هسته‌ای، به میزان ۲۳،۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات پژوهشی امریکا در زمان رژیم گذشته، تحقیقی انجام داد که براساس آن تفاهم‌نامه‌ای با کشورهای غربی برای ساخت ۸ نیروگاه (برای تولید حدود ۱۰،۰۰۰ هزار مگاوات برق) به امضا رسید. ابتدا برای دو نیروگاه در بوشهر با آلمان‌ها، سپس برای دو نیروگاه در دارخوین با فرانسه و پس از آن، برای دو نیروگاه در اصفهان و دو نیروگاه دیگر در ساوه با آلمان‌ها تفاهم‌نامه امضا شد. رژیم شاه برای ۸ نیروگاه تفاهم‌نامه امضا کرد.[1] چطور آن وقت ایجاد نیروگاه اتمی لازم و مناسب بوده، اما حال که انقلاب شده و جمعیت ایران دو برابر گردیده و با توسعه‌ای که کشور پیدا کرده، نیاز به انرژی چند برابر شده است، ما نیاز به نیروگاه اتمی نداریم؟ آیا در آن زمان ایران، نفت نداشت و حالا نفت دارد؟ تولید نفت ایران در آن زمان که بسیار بیشتر از امروز بود. رژیم شاه در ماه‌های آخر، حدود شِش میلیون بشکه نفت تولید می‌کرد. چرا آن زمان نمی‌گفتند ایران نفت و گاز دارد، ولی امروز می‌گویند! آشکار است که اینها بهانه‌جویی است تا جمهوری اسلامی ایران را از دستیابی به این فناوری مانع شوند.

۱. *گزارش سازمان انرژی اتمی جمهوری اسلامی ایران*، اسفند ۱۳۸۱.

دولت ایران دو پیمان امضا کرده است: یکی معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای که معروف به NPT است و دیگری توافق‌نامه پادمان است. در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۴ این پیمان‌ها امضا شده و مجلس شورای ملی آن زمان، آنها را تصویب کرده است. برمبنای این پیمان‌ها، ایران حقوق و همچنین تعهداتی در برابر جامعه بین‌المللی دارد. در معاهده پیش‌بینی شده است کشوری که معاهده را امضا می‌کند، نباید در پی سلاح هسته‌ای باشد، اما در عین حال مجاز است از فناوری صلح‌آمیز نه تنها برخوردار باشد، بلکه در معاهده NPT در ماده ۴ تأکید شده است که کشورهای صنعتی و پیشرفته در زمینه صلح‌آمیز به این کشورها کمک کنند و تسهیلات لازم را فراهم سازند.[1] در اساسنامه آژانس نیز در ماده ۳ چند بند دارد که وظایف این تشکیلات را مشخص می‌کند. به موجب این بندها، وظیفه آژانس آن است که در فناوری صلح‌آمیز به کشورها کمک کند، حتی واسطه شود و از کشورهایی که فناوری و امکانات دارند، بگیرد و به کشورهایی که ندارند، برساند و در امر تحقیقات و فناوری تشویق و مشارکت بنماید.[2]

---

۱. ماده ۴ معاهده NPT:

۱. هیچ یک از مقررات پیمان حاضر به نحوی تعبیر نخواهد گردید که به حقوق غیرقابل تفویض هریک از دول طرف پیمان در راه توسعه تحقیقات و تولید و بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای به‌منظورهای صلح‌جویانه بدون تبعیض و طبق مقررات مواد ۱ و ۲ پیمان حاضر لطمه وارد سازد.

۲. کلیه دول طرف پیمان متعهد می‌شوند مبادله هرچه وسیع‌تر تجهیزات و مواد و اطلاعات علمی و تکنولوژیک را به‌منظور مصارف صلح‌جویانه انرژی هسته‌ای تسهیل نمایند و حق مشارکت در این مبادلات را دارا می‌باشند. به علاوه طرف‌های پیمان که قادر باشند باید همچنین انفراداً یا به اتفاق سایر دول یا سازمان‌های بین‌المللی در توسعه بیشتر استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌جویانه خصوصاً در سرزمین‌های دول طرف پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای هستند، با توجه لازم به احتیاجات مناطق در حال رشد جهان ـ تشریک مساعی نمایند.

۲. ماده ۳ موافقت‌نامه پادمان:

بنابراین آشکار است که ما معاهده‌ای را امضا کرده‌ایم که دو سو دارد. غربی‌ها آنچه به نفع ماست، زیر پا گذاشته‌اند و نه تنها به آن عمل نمی‌کنند، بلکه نقطه مقابل آن را عمل و در واقع معاهده را آشکارا نقض نموده‌اند. اما از سوی دیگر، از ناحیه آنچه علیه ماست، فشار می‌آورند؛ فشاری که مبنای صحیحی ندارد و مبتنی به اتهامات بی‌بنیان است و بالاخره شاهد بودیم که در شهریور ۱۳۸۲، شورای حکام قطعنامه‌ای علیه ایران تصویب کرد که مورد اعتراض ایران قرار گفت.[1]

چهار گرایش موجود و استراتژی ج.ا.ایران در قبال جنجال هسته‌ای

اولین فشار کشورهای غربی به ایران این بود که علاوه بر دو پیمانی که قبلاً امضا کرده است (یعنی NPT و پادمان)، تعهد جدیدی را نیز بپذیرد و پروتکل الحاقی معروف به ۲+۹۳ را نیز امضا و تصویب کند. همان‌طور که می‌دانید، بعد از ماجرای افریقای جنوبی، عراق و کره شمالی، شورای حکّام در سال ۱۹۹۳، گروهی تشکیل داد تا مقررات نظارتی سخت‌تری

آژانس دارای اختیارات زیر می‌باشد:

۱. تشویق و مساعدت در تحقیقات و توسعه و کاربرد عملی انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌جویانه در سرتاسر دنیا و یا (در صورت تقاضا) اجرای نقش واسطه به منظور تضمین انجام خدمات یا تدارک مواد، تجهیزات یا تأسیسات به وسیله یکی از اعضای آژانس به دیگری و اجرای هرگونه عملیات یا خدمات مفید در زمینه تحقیقات، توسعه یا کاربرد عملی انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌جویانه؛

۲. فراهم نمودن مواد، تجهیزات، تأسیسات و خدمات برطبق این اساس‌نامه به منظور تأمین نیازهای تحقیقاتی، توسعه و کاربرد عملی انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌جویانه از جمله تولید نیروی برق با توجه به نیازهای مناطق توسعه‌نیافته جهان؛

۳. ترویج تبادل اطلاعات علمی و فنی در خصوص استفاده صلح‌جویانه از انرژی هسته‌ای؛

۴. تشویق به آموزش و مبادله دانشمندان و متخصصین در زمینه استفاده صلح‌جویانه از انرژی هسته‌ای.

۱. قطعنامه شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مورد برنامه هسته‌ای ایران در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳ مطابق ۲۱ شهریور ۱۳۸۲ به تصویب رسید.

را برای کشورها تهیه کنند. اینها ظرف دو سال مقررات لازم را تهیه کردند که در سال ۱۹۹۵ تصویب شد و به همین دلیل عنوان «۲+۹۳» را در مورد آن به کار می‌برند؛ یعنی از سال ۱۹۹۳ شروع شده و پس از دو سال به تصویب رسیده است. این پروتکل، اختیارات بسیار وسیعی را به آژانس می‌دهد تا هر مکانی را که مورد سوءظن قرار گیرد، بازرسی و نمونه‌گیری کند تا مطمئن شود که آن کشور در پی سلاح هسته‌ای نیست. بنابراین، یک مورد فشار این است که جمهوری اسلامی ایران پروتکل ۲+۹۳ را امضا و تصویب کند.

در میان افراد صاحب‌نظر کشور ما چند نظر وجود دارد. یک گروه می‌گویند ما نباید به پروتکل ۲+۹۳ ملحق شویم؛ برای اینکه این پروتکل مداخله‌جویانه است، امنیت ملی و حاکمیت ملی ما را نقض می‌کند و اسرار کشور ما را افشا می‌سازد و بنابراین، نباید این پروتکل را امضا کنیم، بلکه باید در برابر این تعهد جدیدی که غربی‌ها می‌خواهند بر ما تحمیل نکنند، ایستادگی کنیم.

گروه دیگر معتقدند ما باید این پروتکل را امضا کنیم، از آن جهت که ما دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم و این مسئله را به صراحت اعلام کرده‌ایم که اساساً استراتژی ما سلاح هسته‌ای نیست و این نظر را رهبری و رئیس‌جمهوری و مقامات دیگر نیز به دفعات اعلام کرده‌اند. بنابراین، وقتی که ما دنبال سلاح هسته‌ای نیستیم و این استراتژی ماست، چه مانعی دارد که بازرسان بیایند و مکان‌های مشکوک (از نظر آنها) را بازرسی کنند تا برای جهان، صدق گفتار ما روشن شود. ما که خود پیشنهاددهنده منطقه خاورمیانه عاری از سلاح‌های هسته‌ای هستیم؛ ما که اعلام کرده‌ایم در این مسئله، شفافیت داریم؛ ما که گفته‌ایم آماده برای همکاری با آژانس هستیم؛ ما که سایر معاهدات خلع سلاح را امضا کرده‌ایم؛ درست و معقول آن است که این پروتکل را نیز امضا کنیم تا

اینکه: روشن شود امریکایی‌ها دروغ می‌گویند و اتهامات آنها بی‌اساس است؛ دشمن را رسوا کنیم، و کشورهای دوست ما هم نگران نباشند و بفهمند که ما چیزی پشت پرده نداریم و هرچه می‌گوییم راست و صادقانه است. حتی در میان این گرایش، عده‌ای عجله زیادی داشتند و در پی آن بودند که در مجلس (ششم) با سه فوریت، دولت را به امضای این پروتکل موظف سازند.

نظر دیگری هم وجود دارد که می‌گوید پروتکل را ما به صورت مشروط بپذیریم. اگر بناست ما پروتکل را امضا کنیم، باید بعد از امضا، اتهامات و فشارها متوقف شود. وقتی ما پروتکلی را امضا می‌کنیم و متعاقب آن آژانس می‌تواند هر مکانی را که مشکوک است، مورد بازدید قرار دهد و نمونه‌برداری کند؛ اگر باز هم اتهامات ادامه یابد و بگویند ایران دنبال سلاح است، این دیگر معنا ندارد. متقابلاً کشورهای غربی هم طبق معاهده NPT باید در مصارف صلح‌آمیز به ما کمک کنند و تحریم‌ها را بردارند. ادامه تحریم‌ها دیگر معنا ندارد و باید کشورهای صنعتی در مصارف صلح‌آمیز با ما همکاری کنند و مهم‌تر از همه آنکه، اجرای این پروتکل نباید به امنیت و حیثیت ملی ما لطمه‌ای وارد سازد.

در چارچوب این نگرش، ما می‌توانیم به طور موقت، عملیات غنی‌سازی را به حالت تعلیق درآوریم و فرایندی را به کمک آژانس دنبال نماییم تا اطمینان مراجع بین‌المللی و کشورها از صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های صنعت هسته‌ای ایران حاصل گردد. البته هر زمان که مواجه با رفتار یک‌سویهٔ کشورهای صاحب نفوذ غربی در آژانس شدیم، می‌توانیم همکاری خود را متوقف کنیم و غنی‌سازی را از سر بگیریم. چنین به نظر می‌رسد که این رویکرد ــ به دلیل بالا بودن درجه انعطاف‌پذیری آن ـ نسبت به دیگر رویکردهای موجود، منطقی‌تر باشد.

گرایش اخیر مخصوصاً از این نظر که امریکا را در جهان، تنها

خواهد ساخت و ترفندهای گام به گام او را برای اجماع‌سازی در میان کشورهای مختلف ــ در جهت ارجاع مستقیم موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران به شورای امنیت ـ بی‌اثر خواهد نمود و در مصوبات آتی آژانس، نفوذ او را برای ورودِ اتهام و اندراجِ تعابیری همچون «نقض جدی»، «انحراف» و «عدم پایبندی» نسبت به ایران، عمیقاً کُند و سست خواهد نمود، بیشتر مورد توجه صاحب‌نظران قرار دارد.

البته نظر چهارمی هم وجود دارد که می‌گوید ما باید خودمان را از این گونه معاهدات برای همیشه خلاص کنیم. این «الف» است که اگر ما آن را گفتیم باید تا «ی» آن را بسراییم. بنابراین برای اینکه کلاً خودمان را خلاص کنیم، بایستی از NPT هم خارج شویم و بقیه معاهدات خلع سلاحی را هم کنار بگذاریم و عطایش را به لقایش ببخشیم. طبق این نظر، ما به جای اینکه پیمان جدیدی را امضا کنیم، از آنهایی هم که قبلاً امضا کرده‌ایم، خارج می‌شویم. البته طبق مقررات معاهده NPT کشورها می‌توانند در شرایطی از NPT خارج شوند.[1] در این خصوص اشاره کنم که تاکنون حدود ۸۰ کشور جهان پروتکل الحاقی را امضا کرده و حدود ۳۵ کشور جهان هم آن را به تصویب رسانده و اجرایی کرده‌اند. کشورهایی مانند امریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا، استرالیا، کانادا و بسیاری از کشورهای دیگر، مثل ژاپن این پروتکل را امضا کرده‌اند و تلاش این است که بقیه کشورها هم برای امضای این پروتکل تشویق شوند.

---

۱. ماده ۱۰ معاهده NPT:

«چنانچه هریک از اعضاء پیمان تشخیص دهد حوادثی فوق‌العاده مربوط به موضوع این پیمان، منافع عالیه کشورش را به مخاطره انداخته است، این حق را خواهد داشت که در اعمال حق حاکمیت ملی خود از این پیمان کناره‌گیری نماید. این عضو باید کناره‌گیری خود را با اطلاعیه قبلی سه ماهه به کلیه اعضای پیمان و به شورای امنیت ملل متحد اعلام نماید...».

اتهامات بی‌اساس امریکا

تردیدی نیست که جنجال امریکایی‌ها علیه ما، دارای انگیزه‌های سیاسی است. امریکایی‌ها بعد از ۱۱سپتامبر دنبال این هستند که برای توسعه‌طلبی خود، فضای منطقه را فضای امنیتی کنند و از این فضای امنیتی استفاده نمایند. به همین دلیل در قضیه حمله اسرائیل به سرزمین سوریه (که هیچ کشوری نمی‌تواند آن را تأیید کند، یعنی تجاوز به یک کشور و بمباران خاک یک کشور طبق قواعد و مقررات بین‌المللی محکوم است)، در عین حالی که همه کشورهای جهان، اسرائیل را به نحوی محکوم کردند یا گفتند اقدام اسرائیل غیرقابل قبول بوده است، این تجاوز از سوی امریکایی‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد. این نمونه به همراه سایر شواهد، گویای آن است که امریکا قصد دارد در این منطقه برای وصول به اهداف خود، آتش جنگ و جدال را بیفروزد و فضای امنیتی به وجود بیاورد. در مورد عراق هم این جنجال را درست کردند و گفتند *صدام* دارای سلاح هسته‌ای و میکروبی است و جنگ را به راه انداختند. بعد هم تیم بزرگی آمد و ماه‌ها در عراق بود و سپس روشن شد که در آنجا خبری نبوده است.

اتهامات علیه ایران هم دنبال همان سیاست کلی است. در این مسئله هم مثل سایر موارد ثابت خواهد شد که امریکا دروغ می‌گوید و این موارد، اتهامی بیش نیست و جمهوری اسلامی ایران صرفاً دنبال اهداف صلح‌آمیز است. در این رابطه بعضی از صاحب‌نظران امریکایی درباره سیاست‌های افراطی و یک‌جانبه امریکا هشدار می‌دهند. از جمله آقای *برژینسکی* در مقاله‌ای در **اینترنشنال هرالد تریبون** می‌نویسد: «دکترین ایالات متحده در حال حاضر باعث نگرانی است. از آنجا که جهانیان نباید فکر کنند که امریکا به تنهایی دست به عملیات پیش‌دستانه علیه

کشورهای مظنون به داشتن سلاح‌های کشتار جمعی خواهد زد... به‌ویژه به دنبال تجربه بزرگ‌ترین خطای جاسوسی در تاریخ امریکا که هیچ سلاح کشتار جمعی در عراق پیدا نشد». وی در ادامه درباره ایران تأکید دارد که حملات پیشگیرانه علیه ایران تنها باعث دور جدیدی از افراطی‌گری در این کشور می‌شود که مورد نظر امریکا نیست و دامنه آن در سرتاسر خاورمیانه هم گسترده می‌شود، درحالی‌که امریکا به تنهایی نمی‌تواند نقش رهبری را برای برقراری امنیت بازی کند.[1]

پروتکل الحاقی

نکتهٔ دیگر اینکه جمهوری اسلامی ایران از ابتدا نسبت به پروتکل الحاقی با نظر مثبت مشغول بررسی بود و هنوز هم با نظر مثبت این پروتکل را مورد دقت و بررسی قرار می‌دهد. ما نسبت به این پروتکل دو مشکل اساسی داریم: مشکل اول تبعیض است. تاکنون ما هر معاهده‌ای را که امضا کرده‌ایم، با تبعیض مواجه شدیم و دیده‌ایم آن قسمتی که به ضرر ماست، عمل می‌شود و آنچه به نفع ماست، مورد ممانعت قرار می‌گیرد. در خود NPT و پادمان نیز یک چنین وضعی داشتیم و اینک در پروتکل نیز ما این مشکل را داریم. اگر برای ما روشن شود که دنیا می‌خواهد دست از این تبعیض بردارد، تصمیم برای امضای پروتکل کار سختی نخواهد بود.

مشکل دوم ما سوء استفاده است. ما از اینکه از پروتکل و اجرای آن سوء استفاده سیاسی شود، نگران هستیم. برای مثال قطعنامه‌ای که آژانس در شهریور سال جاری (۱۳۸۲) علیه ما صادر کرد، غیرعادلانه، حتی برخلاف اساسنامه پادمان و برخلاف NPT بود. پیداست که عده‌ای در دنیا

---

1. Zbigniew Brzezinski, “U.S. Must Give Up Paranoid Policies”, www.iht.com/articles/117730.html

دنبال ابزار برای مداخله می‌گردند، چرا که چنین درخواستی اولاً اعتبار حقوقی چندانی نداشت و ثانیاً در این قطعنامه حقوق اساسنامه‌ای ایران هم نادیده گرفته شد. از جمله بند ششم قطعنامه، اصل رضایت آزادانه و حق حاکمیت یک کشور را در انجام مذاکره و انعقاد قرارداد، مطابق قوانین بین‌المللی، نادیده می‌گیرد. همچنین اصل ۵۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ که می‌گوید: «اگر عقد یک پیمان با نقض اصول قوانین بین‌المللی متبلور در منشور سازمان ملل از طریق تهدید یا توسل به زور به دست آمده باشد، آن معاهده باطل است.»[1] اگر ما اطمینان پیدا کنیم که پروتکل الحاقی وسیله‌ای برای کسب اطلاعات طبقه‌بندی کشور نباشد و امنیت ملی و حیثیت ملی ما را خدشه‌دار نکند و تبدیل به ابزار جدیدی برای دشمنان نشود، مشکلات اصلی حل خواهد شد و ما می‌توانیم راه جدید خودمان را انتخاب کنیم.

ما معتقدیم استفادهٔ ابزاری از آژانس که یک مرکز بین‌المللی است، بسیار خطرناک خواهد بود و معتقدیم همه باید در قبال این مسئله مقاومت کنیم. به‌رغم همه این مشکلات، جمهوری اسلامی ایران با آژانس همکاری نزدیکی داشته و حتی سطح این همکاری را گسترش داده است. ما نگرانی‌های خود را با بیان و در لسان حقوقی با آژانس در میان می‌گذاریم، ضمن آنکه همکاری خود را نیز تداوم می‌بخشیم.

ترسیم افق آینده

در اینجا این نکته اساسی را متذکر می‌شوم که جمهوری اسلامی ایران مایل نیست مسائل صنعت هسته‌ای کشور که مسائل فناوری صلح‌آمیز و علمی است، به عاملی برای تنش در روابط بین ما و کشورهایی که با آنها

---

۱. *قوانین و مقررات داوری و عهدنامه وین درباره قانون معاهدات*، تهران: دفتر خدمات حقوق بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۱، ص ۲۱.

روابط خوبی داریم، تبدیل شود. ما روابط تجاری خوبی با اروپا و دیگر کشورها داریم. سیاست راهبردی جمهوری اسلامی ایران، اعتمادسازی، هم با کشورهای مختلف جهان و هم با سازمان‌های بین‌المللی است و در این زمینه از ظرفیت‌های خود استفاده خواهیم کرد. برای تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران، بی‌تردید منافع ملی، امنیت ملی و دفاع از حقوق مشروع ملت ایران، اصلی است که به هیچ عنوان قابل معامله و سازش نیست و برای تحقق این مهم، تمامی گزینه‌هایی که پیش رو داریم، مورد بررسی نظام و مسئولین قرار دارد و برای حفظ حقوق ملت در قبال هیچ تهدیدی، هراس به خود راه نخواهیم داد.

اشاره به این نکته بی‌مناسبت نیست که پاره‌ای از گمانه‌زنی‌هایی که نسبت به تصمیم سران نظام در مورد مسئله هسته‌ای کشور در روزهای اخیر در مطبوعات مطرح شده است،[1] با واقعیت منطبق نیست. این سخنان، بی‌اساس و نادرست است. ایران به طور جدی پروتکل الحاقی را در دستور کار خود دارد و به طور دقیق آن را مورد بررسی قرار خواهد داد و علاقه‌مند است علاوه بر آژانس، با کشورهای تأثیرگذار از جمله اتحادیه اروپا از طریق گفت‌وگو و ایجاد اعتماد متقابل (و درصورتی‌که از حفظ حقوق مشروع ملت ایران اطمینان پیدا کند، از طریق مذاکره)، مسائل را حل و فصل کند؛ در عین حالی که امیدواریم کشورهای غربی با مواضع غیردوستانه و برخلاف چارچوب معاهدات بین‌المللی ما را مجبور نکنند که گزینه‌های دیگری انتخاب کنیم.

در صورتی که انگیزه سیاسی خصومت‌آمیزی علیه ما در میان نباشد، ما آماده هستیم تا بدون محدودیت، نسبت به اجرایی کردن معاهدات خلع سلاح با دیگران وارد گفت‌وگو شویم و بالاخره همان‌طور که بارها

---

۱. پیش‌بینی مطبوعات نسبت به تصمیم نظام در روزهای ماه مهر ۱۳۸۲.

از سوی ج.ا.ایران به طور رسمی تأکید شده است، هیچ کشور و هیچ سازمانی نمی‌تواند کشور مستقلی را مجبور به امضای یک معاهده نماید. ما اگر روزی لازم بدانیم که معاهده‌ای را بپذیریم، باید خودمان به این نتیجه برسیم و سپس در چارچوب قانون و وفق قانون اساسی و مقررات دیگری که وجود دارد، آن را تصویب کنیم. الزام کشورها به پیوستن به معاهده برخلاف آزادی و اراده آزاد ملت‌ها و دولت‌ها و حاکمیت ملی است.

من امیدوارم با امعان نظر به گزینه‌های مختلف فراارویمان، ان‌شاءالله بتوانیم با بهترین شیوه، از بحرانی که امریکایی‌ها در زمینه مسائل هسته‌ای ایران به دنبال ایجاد آن هستند، عبور کنیم و بتوانیم از حقوق ملت ایران دفاع کنیم و در راستای آن هدف برتر که همانا اقتدار و توسعه کشور و پیشرفت در فناوری‌های نوین است، گام برداریم.

چشم‌انداز هویت ملی و دینی ایرانی

هویت یک ماهیت ترکیبی، تعاملی و سیال دارد. بسیار مهم است که در بحث هویت ملی و هویت دینی، بتوانیم آینده را به دقت ترسیم کنیم که در کجا قرار خواهیم داشت. معمولاً در بحث هویت جمعی، به هویت ملی، هویت دینی و هویت قومی پرداخته می‌شود؛ ضمن اینکه بحث هویت جهانی هم مسئلهٔ جدید دیگری است که به آن هم باید توجه شود. همچنین در بحث هویت در راستای برنامه‌های راهبردی و سیاست‌های کلی، ضروری است که آیندهٔ میان‌مدت را به نحوی ترسیم کنیم؛ ولو اینکه همراه با دقت کافی نباشد.

وقتی می‌خواهیم سیاست کلی را برای یک دوره ده ساله بنویسیم یا برنامه‌ای را برای پنج سال تدوین کنیم و یا آنکه چشم‌اندازی را برای مدت بلندتری مانند چشم‌انداز بیست ساله تدوین نماییم، ناچار هستیم برمبنای محاسبات علمی، آیندهٔ جامعه و کشور را پیش‌بینی کنیم. بگذریم از اینکه پیش‌بینی معمولاً خیلی دقیق و علمی نیست، اما واقعیت این است که از لحاظ علمی می‌توان حداقل پیش‌بینی‌های لازم را داشت. البته در علوم تجربی، پیش‌بینی‌ها دقیق‌تر است، اما در علوم انسانی، پیش‌بینی‌ها سخت‌تر خواهد بود. به هرحال، برمبنای محاسبات علمی ما نیاز به پیش‌بینی و آینده‌پژوهی داریم. در مرکز تحقیقات استراتژیک و در همه بخش‌های پژوهشی، مسئله بسیار حائز اهمیت،

موضوع آینده‌پژوهی است.

وقتی قدرت ملی مورد بحث قرار می‌گیرد، یکی از مؤلفه‌های قدرت ملی، اتحاد و انسجام است. اگر دشمنی بخواهد کشوری را تهدید و یا مورد هجوم قرار دهد، یکی از مسائلی که مورد بررسی قرار می‌دهد، جایگاه هویت ملی آن کشور است. می‌گویند فلان کشور مقاوم است، مردم آن همگی وطن‌دوست هستند، با انگیزه از منافع ملی خود دفاع می‌کنند و دارای غرور ملی هستند. اینها نکاتی است که در بحث قدرت ملی و امنیت ملی محاسبه می‌شود. در بحث سیاست خارجی هم، وقتی ملتی را متحد و هوشمند و منطقی و کشور و نظام را باثبات می‌بینند، به یک نحو با آن مواجه می‌شوند، ولی کشوری که دارای ثبات نیست و هر روز راهی را انتخاب می‌کند، قابل اعتماد نیست و دنیا به نحو دیگری با آن برخورد می‌کند. نژاد زرد به سخت‌کوشی، پرتلاش بودن، آرام بودن و مطیع بودن در برابر قانون معروف است. اینها از ویژگی‌های نژاد زرد است که دنیا در محاسبات خود، آنها را در نظر می‌گیرد.

هویت از دو بخش تشکیل می‌شود: یک بخش مربوط به سرزمین و زبان مادری و امثال آنهاست و بخش دیگر مواردی است که در اختیار مردم، سیاست‌گذاران و نخبگان جامعه می‌باشد. اگر ما تاریخ گذشته خود و مخصوصاً همین سی سال اخیر را ورق بزنیم، حوادث زیادی را می‌بینیم. یک زمانی عده‌ای تلاش می‌کردند هویت ما صرفاً دینی و اسلامی باشد. هرجا که آثاری از ایرانیت و ملیت می‌دیدند، می‌گفتند این یک نوع شرک است، ملیت یعنی چه؟ ما مسلمانیم و هرچه اسلام گفته است، باید در پی اجرای آن باشیم؛ حتی عده‌ای دنبال این بودند که به جای تعطیلات عید نوروز، تعطیلات ملی دهه فجر باشد. من این روند را که مربوط به سال‌های ۵۹-۱۳۵۸ است، کاملاً به یاد دارم. برخی، وقتی از

عشق به وطن و حبّ وطن سخن می‌گفتید، برافروخته می‌شدند و می‌گفتند اینها شرک است. اسلام فرای سرزمین و میهن و ملت است. بعضی‌ها هم به عکس، آن‌قدر بحث ملیت و ایرانیت را با غلظت می‌دیدند که از هرچیزی که رنگ و بوی ایرانیت در آن نبود، فرار می‌کردند. واقعیت این است که اینها افراط و تفریط‌های بی‌مورد و بی‌ثمر و گاهی مضر است.

هیچ اشکالی ندارد، ملتی انقلابی باشد، دهه فجر هم داشته باشد و ۲۲ بهمن سمبل و نماد آن باشد، عید نوروز هم داشته باشد. اینها با هم دعوایی ندارند و کنار هم می‌توانند قرار بگیرند. هیچ اشکالی ندارد که دفاع مقدسی باشد و انگیزه اصلی، انگیزه دینی برای دفاع باشد، اما انگیزه ملی هم در کنار آن باشد. چه اشکالی دارد؟ مگر منافات دارد؟ مگر دفاع از خانه (که میهن هم خانهٔ ماست) یک وظیفه دینی ما نیست؟ مگر آبادانی خانه (که میهن هم خانهٔ ماست) وظیفه دینی ما نیست؟ مگر اعتلای ملت ایران که بخشی از امت اسلام است، وظیفه دینی ما نیست؟ کجای عشق به سرزمین و ملت و وطن با عشق به خداوند و قرآن و اسلام در تضاد است؟ اینها با هم تضادی ندارند، رو در روی هم نیستند و تقابلی ندارند. گاهی در بحث قومیت هم عده‌ای دنبال افراط‌گری بوده‌اند. مگر ایرانی بودن با کُرد بودن یا بلوچ یا عرب بودن یا آذری بودن منافات دارد؟ اینها دایره‌هایی داخل یکدیگر و متحدالمرکز هستند، یک مرکزیت واحد برای همه این دایره‌هاست و این دایره‌ها همدیگر را احاطه کرده‌اند. همانند خیمه‌ای است، زیر خیمه دیگر. چتری است زیر چتری بزرگ‌تر و همه زیر چتر بزرگ امت اسلامی، زیر آن چتر ملت ایران و زیر آن چتر، قوم کرد یا قوم بلوچ است که آنها هم افتخار می‌کنند که ایرانی هستند. اینک با این مقدمه، به چند موضوع نظری در بحث هویت می‌پردازم.

چیستی مفهوم هویت

در علوم اجتماعی، هویت جمعی به اعضای یک گروه یا مقوله اطلاق می‌شود که اعضای آن، خودشان را متفاوت از دیگران (دیگر گروه‌ها و مقولات) و مشابه با اعضا درون گروه می‌دانند.[۱] در واقع هویت یک کاربرد دوگانه دارد. از سویی مبتنی‌بر شباهت‌هاست و از سویی بر تفاوت‌ها تأکید دارد. همچنین هویت در علوم اجتماعی (برخلاف ریاضیات) متحرک، منعطف، متغیر، فازی، غیرقابل پیش‌بینی و دارای روند و تداوم است. می‌توان هویت را براساس گذشته تعریف کرد، که براساس شباهت‌ها و تفاوت‌ها تعریف می‌شود.[۲]

هویت در نحوه پاسخ‌دهی به سؤال «من کیستم؟» مشخص می‌شود که در پاسخ به آن «من هستم» بروز می‌یابد.[۳] هویت به این معنی است که من چگونه خود را می‌بینم و چگونه دیگران را می‌بینم. پس هویت شامل دو بُعد درونی و برونی می‌شود. در واقع هویت به وسیله اجتماع تعریف و به وسیله دیگران تشخیص داده می‌شود و نه فقط به وسیله من.[۴] هویت به وسیله مشابهت[۵] و تفاوت[۶] مشخص می‌شود. شباهت با کسانی که مثل ما هستند و تفاوت با کسانی که مانند ما نیستند.[۷]

فرد از طریق سمبل‌ها و نمادهای آشکار (مثل لباس یا زبان) و نمادهای پنهان متوجه شباهت و تفاوت‌های خود با دیگری می‌شود. در

---

۱. ریچارد جنکینز، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه، ۱۳۸۱، ص ۱۹۷.
۲. *همان*.

3. Woodward, Kath, *Questioning Identity: Gender, Class, Nation*, London: Routledge, The Open University, 2000, p. 1.
4. *Ibid*., p. 213.
5. Similarity
6. Difference
7. *Ibid*., p. 7.

اینجا تفاوت، مفهومی رابطه‌ای[1] است و در رابطه با غیر یا چیزهای دیگر تعریف می‌شود. برای مثال دوشنبه روزی است بین یکشنبه و سه‌شنبه. تفاوت‌ها اغلب در برابر مخالفین، اغیار و در شرایط نابرابر فهمیده و درک می‌شود.[2] همچنین باید تأکید داشت که هویت در رابطه با محل و مکان تعریف می‌شود.

از نظر *کاستلز*[3]، هویت سرچشمه معنا و تجربه برای مردم است. وی هویت را فرایند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی دانسته است که بر منابع معنایی دیگر اولویت داشته باشد.[4]

گیدنز نیز در تعریف «هویتِ خود»[5] بر خصلت متمایزی که شخص برحسب زندگینامه‌اش به طور بازتابی می‌فهمد، تأکید دارد که به نظر می‌رسد برداشت دقیق و ظریفی از تعامل فرد و جامعه باشد. *دلا پورتا*[6] نیز تعریف خود را از هویت این‌گونه بیان کرده است: توانایی تعریف خود، دیگران و محتوای رابطه با دیگران که در جریان عمل به وجود می‌آید. در واقع ایجاد هویت منوط به تعریف مثبت (یا منفی) از خودمان و دیگران است و شامل رابطه با کسانی می‌شود که مخالفمان یا بی‌طرف هستند.[7]

اما جنکینز[8] با این مفروضه که هویت فرد، ساختهٔ اجتماع است،

---

1. Relational
2. *Ibid.*, p. 33.
3. Manuel Castels
۴. مانوئل کاستلز، *عصر اطلاعات (جلد دوم: قدرت هویت)*، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳.
5. Self-Identity
6. Donatella Della Porta
۷. دوناتلا دلاپورتا، *نظریهٔ جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: مؤسسه انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱، ص ۱۹۵.
8. Richard Jenkins

معتقد است که واژه هویت دو معنا دارد: اول «تشابه مطلق» و دوم «تمایز». بر این اساس، مفهوم هویت به طور همزمان میان افراد یا اشیا دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد؛ از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت[1] در واقع فعل شناسایی یعنی طبقه‌بندی کردن اشیا و افراد و «تثبیت» که در ارتباط با چیزها یا دیگران، هویت تعیّن یافته و در ارتباط با دیگران معنا می‌یابد. در مجموع هویت دارای چهار بُعد (یا معنی) است: تشابه، تفاوت، شناسایی و تثبیت. تثبیت در بافت روابط اجتماعی که بر درجه‌ای از بازتابی بودن[2] دلالت دارد، به معنای درک ضرورت حضور دیگران برای تبیین مفهوم هویت است. در واقع هویت را صرفاً می‌توان همچون بودن یا شدن فهم کرد که هیچ‌گاه تمام و حل شده نیست.[3] به همین ترتیب هویت را باید در چارچوب الگوی دیالکتیکی درونی ـ برونی درک نمود؛ یعنی حاصل تعامل من مفعولی با من فاعلی است.[4]

ضمناً خودِ جمعی[5] اشاره به جنبه‌هایی از خود دارد که شباهت‌یابی به دیگران یا اهمیت گروه‌های اجتماعی را برای فرد مشخص می‌سازد. خود جمعی از روابط بین شخصی اخذ می‌شود. با این پیش‌فرض که هویت جمعی و هویت اجتماعی هر دو یکی‌اند، باید گفت هویتِ جمعی[6] میزان تعلق ما را به یک گروه نشان می‌دهد.[7] مضافاً هویت جمعی دارای مشخصه‌های زیر است:

---

۱. *همان*، ص ۵.

2. Reflexity

۳. *همان*، ص ۶.

۴. *همان*، ص ۶۹.

5. Collective Self

6. Collective Identity

7. Woodward, *Ibid.*, p. 5.

الف ـ بین اینکه چگونه خودم را می‌بینم با اینکه دیگران چگونه من را می‌بینند، ارتباط برقرار می‌سازد.
ب ـ بین فرد و جامعه ارتباط برقرار می‌کند.
ج ـ هویت به وسیله تفاوت‌ها و شباهت‌ها مشخص می‌شود.
د ـ هویت شامل درگیری‌های[1] فعال است که تنش بین عاملیت انسانی و ساختار اجتماعی را نشان می‌دهد.[2]

گونه‌شناسی هویت

هویت اجتماعی (که همان هویت جمعی است) عبارت است از شیوه‌هایی که به واسطه آنها افراد و جماعات در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعات دیگر متمایز می‌شوند و حاصل آن برقراری روابط و پیوندهای هویتی و متمایز ساختن نظام‌مند نسبت‌های شباهت و تفاوت میان افراد و جماعت‌هاست. شباهت و تفاوت با هم، اصول پویای هویت و کنه زندگی اجتماعی هستند.[3] براین اساس باید گفت هویت جمعی، ذاتی نیست، بلکه محصول توافق است. هویت جمعی دارای انواع مختلفی است و می‌تواند مشتمل بر هویت جنسی، طبقاتی، خانوادگی، قومی، ملی و مذهبی باشد. به عبارت دیگر هویت دارای ابعاد مختلفی است و براساس چارچوب مرجع می‌تواند متنوع در نظر گرفته شود؛ به این معنی که افراد می‌توانند با تشبث و مرتبط کردن خود با اجتماعات و گروه‌های فرهنگی اجتماعی مختلف احساس هویت پیدا کنند. این به معنی در نظر گرفتن این اصل اساسی است که هویت ماهیتی چندپایه و

---

1. Engagment
2. *Ibid.*, p. 13.

۳. جنکینز، *همان*، ص ۷.

پیوندی[1] یا ترکیبی[2] و چندضلعی دارد.[3] مضافاً مفهوم ترکیبی بودن[4] بر آفرینش پویای فرهنگ‌های مختلف اشاره دارد و در واقع به معنی ترکیب فرهنگ‌های مختلف ناشی از مهاجرت، سنت‌های قدیم و جدید و یا فرهنگ مدرن (و یا استعماری) می‌باشد. این اصطلاح برای نخستین‌بار توسط *هومی ک. بابا*[5] در ۱۹۶۸ مطرح شد که به معنی کنش فعالانه برای تلفیق ارزش‌ها و فرهنگ‌های مختلف بود. علاوه بر این، مفهوم چندفرهنگی[6] نیز در ادبیات علوم اجتماعی رواج بسیار دارد که به معنی آن است که در یک جامعه متکثر و شهروندی چندقومیتی، امکان انطباق و همزیستی برابر و متعادل بین گروه‌های قومی و فرهنگی وجود دارد.[7]

منابع هویت ایرانی کدام است؟

قریب به اتفاق پژوهشگران مسائل تاریخی و فرهنگی جامعه ایران اتفاق نظر دارند که ایرانیان به دلیل شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی در معرض انواع هویت‌های جمعی بوده و به طور توأمان از جریانات متفاوت هویت‌ساز، متأثر بوده و هستند. البته این خصیصهٔ تمامی اجتماعات بشری و خصوصاً جوامع مستقر در مناطق مهم جغرافیایی جهان می‌باشد. جامعه ایران نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی و تاریخ طولانی، دارای انواع منابع هویتی است و این مهم مورد تأکید کثیری از

---

1. Hybrid
2. Synthetic

۳. ابراهیم حاجیانی، *جامعه‌شناسی هویت ایرانی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸، ص ۷۷.

4. Hybridity
5. Homy K. Bhabha
6. Multicultural
7. Woodward, *Ibid.*, p. 149.

محققان می‌باشد. آنان منابع متعددی را در این باره معرفی و مطرح نموده‌اند. یک تحقیق که در سال ۱۳۷۷ انجام شده، سطوح هویت جمعی ایرانیان را شامل موارد زیر دانسته است:

۱. نژاد (یا قومیت)؛

۲. شیعه و مناسک مذهبی و فرهنگ شیعه (یا سنی)؛

۳. مسلمان یا مسلمان‌زادگی و اعتقاد به اصول محکمات دینی، اعتقاد به حاکمیت نبوت و اسلام به‌عنوان سبیل رستگاری، اقبال به همدینان، وحدت‌خواهی فرامرزی و کوشش برای حل بین مسلمین براساس رهنمودهای قرآنی؛

۴. ایرانی: براساس دیرینگی تاریخی، چارچوب معیّن سرزمینی، عینیت‌یافتگی بیرونی در شاخص‌هایی مانند جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت، دوستداری مرز و بوم کشور، احترام به تاریخ، تکریم بزرگان، آداب و رسوم و واقعیت جغرافیایی و...؛

۵. تمدن ایرانی که به معنی هم‌سرنوشتی و همزیستی است و جوهره آن زبان فارسی و تاریخ می‌باشد. این وجه مورد قبول بسیاری از متفکرین معاصر ایران بوده است.

۶. تمدن شرق که ماهیت و محتوای اشراقی و عارفانه دارد و گرایش روح‌گرایانه و معنوی‌خواهانه دارد و تا حدودی در پی اعراض از تمدن غرب و دور شدن از مظاهر مدرنیته غربی دارد.

۷. شهروند جهانی، بی‌مرزی، جهان‌وطن‌گزینی و همدلی و همدردی با شادی‌ها و نابسامانی‌های جهانی است. وی در نهایت چهار عنصر اسلام، ایران، شیعه و تمدن ایرانی را مهم‌تر از سایر مؤلفه‌ها دانسته است.[1]

---

۱. نگاه کنید به: محسن خلیلی، «درآمدی بر بایستگی‌های ورود ایرانیان در عرصه گفت‌وگوی تمدن‌ها»، *مجله گفتمان*، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۴.

فراز و نشیب‌های تکوین هویت ایرانی

مؤلفه‌ها و عناصر هویت ملی در ایران دارای سابقه دیرینه و طولانی است و الزاماً نمی‌توان آن را به دوره ایران باستان و مقطع قبل از ورود اسلام به ایران محدود کرد؛ حتی اگر نگاه مسلط در بررسی آن فرهنگی ـ تاریخی باشد. این بدان‌معناست که محتوای هویت ملی ایرانی که دارای قدمتی ۷۰۰۰ ساله (و یا به تعبیری حداقل ۳۰۰۰ ساله) است. با این همه باید گفت هویت ملی ایرانیان در فراز و فرودهای تاریخی و در حافظه جمعی ایرانی، دچار تحولات فراوانی شده است. بنابراین به نظر می‌رسد روند شکل‌گیری آن و نیز مؤلفه‌ها و محتوای آن را بایستی در چند مقطع کلی زیر مورد بررسی قرار داد:

الف ـ دوران ایران باستان تا زمان ورود اسلام به ایران. با تأکید بر اینکه در این مقطع هویت ملی ایرانی و مؤلفه‌ها آن دچار تحول زیادی شده است. برای مثال نهضت‌های متعددی در زمان خود موجب تحولات عمیق در این دوره تاریخی شده که تأثیرات آن تاکنون نیز قابل مشاهده است.

ب ـ دوران اسلامی تا تشکیل حکومت صفویه. دو قرن اول هجری، تشکیل حکومت‌های محلی مانند سامانیان، آل‌بویه،... و تهاجم مغول مهم‌ترین فرازهای این مقطع تاریخی به شمار می‌آیند.

ج ـ دوره صفویه و اقدامات مؤثر سلاطین صفوی برای انسجام سرزمینی و هویتی در ایران تا دوره مشروطه. در این مقطع نمی‌توان به تأثیر شکست‌های مکرر ایران از روسیه و نیز تعاملات ایران و غرب بی‌توجه بود.

د ـ انقلاب مشروطه و جریانات فکری و فرهنگی اسلامی از یک سو و ملی‌گرایی که تحت‌تأثیر ناسیونالیسم اروپایی از سوی دیگر مطرح شدند.

هـ ـ دوران پهلوی اول و دوم و تلاش‌های متمرکز مؤثر و منسجم آنان برای تبلیغ هویت غربی و تظاهر به تأکید بر عناصر فرهنگی ایران باستان؛

و ـ انقلاب اسلامی و تحولات پرشتاب سه دهه گذشته به‌ویژه مسئله جهانی شدن، جنگ تحمیلی، توسعه ارتباطات و تحولات اجتماعی و اقتصادی در این مقطع.

باید توجه داشت که هنگامی که از هویت یا فرهنگ ملی در ایران سخن می‌گوییم، محتوا، مضامین و کیفیات آن متنوع است و خود این رگه یا عنصر (در شاکله هویت ایرانی) نیز خالص و ناب نیست. افزون بر اینها و علاوه بر ابعاد فرهنگی ــ تاریخی هویت ملی، باید از رویکردهای جامعه‌شناختی نیز (که در هنگام بررسی هویت ملی مطرح می‌شود) بهره برد. چرا که بخشی از مضامین هویت ملی، خاستگاه نوین و جدید دارند (برای مثال مفهوم شهروندی یا عنصر سرزمین). در این مقال، برخی آرای مطرح دربارهٔ محتوا و مضمون هویت ملی در ایران را مرور می‌کنم.

یکی از پژوهشگران با در نظر گرفتن فرضیه «تداوم تاریخی ایران» از دوره باستان تاکنون، معتقد است شباهت‌ها و محورهای مشترکی در تمام طول حیات اجتماعی ایرانیان قابل مشاهده است و «ایرانیت» این جامعه همواره حفظ شده است. غرض او از تداوم، ته‌نشین‌های ریز و درشتی است که در باطن جامعه ایرانی حفظ شده و ریشه داشته است. وی در مقایسه ایران با مصر، پاکستان، اندونزی و... که اسلام در آنها وارد شده، معتقد است ورود اسلام به ایران به عنوان مؤثرترین واقعه تاریخی در ایران مثل یک «جابه‌جا شدگی خانه به خانه» بوده است. وی مهم‌ترین محورها یا ویژگی‌های ذاتی هویت ایرانی باستانی را به قرار زیر معرفی کرده است (با جابه‌جایی بندها و تلخیص):

الف ـ اعتقاد به پروردگار یگانه (با تأکید بر نگاه عرفانی)؛
ب ـ تفکر جهانی و اندیشه حکومت جهانی (حتی اسکندر هم از کوروش تقلید کرده است)؛
ج ـ عدالت‌گرایی و مقابله با نابرابری‌های اجتماعی؛
د ـ نظم و حساب و کتاب؛
هـ ـ شهادت در راه عقیده، و اندوه‌زدگی که در موسیقی و شعر ایرانی موج می‌زند.
و ـ شکوه و تجمل و غرور ملی که نتیجه آن مجذوب شدن چشم‌ها و نشانه‌های آن کاخ تخت جمشید، کاخ شوش و ایوان مدائن بوده است و ایدۀ «صورت را با سیلی سرخ نگه داشتن» از تبعات فرهنگی و عمومی این طرز تلقی ایرانی آن است.
ز ـ اشراق *مانی* که نتیجه آن عرفان‌گرایی، ریاضت‌طلبی، مقابله با وابستگی دین به دولت، سازش و صلح و برادری انسانی بوده است.
ح ـ مهرپرستی و اعتقاد به نور روشنایی و آفتاب، مهرورزی، مهربانی و صلح؛
ط ـ زیبایی‌پرستی و گل‌دوستی، جشن‌های نوروز، سده مهرگان و مناسک آناهیتا، ایزد آب (سقاخانه‌های جدید).[۱]

وی معتقد است نقش حکومت‌های محلی مثل طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل‌بویه، **شاهنامه** *فردوسی*، تفکرات علم‌گرایی رازی، ابن سینا و بیرونی نیز در این میان مهم بوده است. اینان به‌رغم اینکه کشور ایران پاره‌پاره شده بود، در پی احیای فرهنگ ایرانی بوده‌اند. البته در این دوران، هویت ایرانی دو شاخه‌ای می‌گردد (دوفرهنگی) که نمونه آن *ابوحامد غزالی* و *نظام‌الملک* بوده است. وجه دیگر هویت ایرانی در این

---

۱. نگاه کنید به: محمدعلی اسلامی ندوشن، «ایرانی کیست؟»، *ایران فردا*، سال اول، شماره ۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ص ۱۰.

مقطع تاریخی، همزیستی عرفان و شریعت است که نمونه اعلای آن *مولانا*ست. بعدها شور و احساس ملی فردوسی و *دقیقی* به *سنایی* و *عطار* سپرده می‌شود. البته در این دوره بر اهمیت اندیشه و گرایش اشراقی و صوفی‌گرایانه در این دوره به‌عنوان شاخص هویت ایرانی تأکید شده، ادبیات و زبان فارسی مهم‌ترین وجه هویت ایرانی تلقی می‌گردد. در دوره سوم که مقارن ورود غرب، عقد قرارداد ترکمنچای و گلستان و همسایگی با انگلیس (از طریق هند) و مراودات با روسیه است، تجدد از طریق دو جریان حفر قنات (برای نان مردم) و قالب گلوله توپ‌ریزی (برای دفاع از کشور) به هویت ایرانی افزوده می‌شود.[1]

از دیدگاه یک پژوهشگر، «ایران» یکی از ارکان شکل‌دهندهٔ رودخانه هویت ایرانی است که با تفکیک آن از مفهوم «سنت» (به‌عنوان یک رکن دیگر هویت ایرانیان) چیستی میراث ایرانی توضیح داده می‌شود. او مضامینی مانند نجابت، شرافت، نژادگی، اصالت، عظمت، سخاوت، گشاده‌دستی، جلوداری، بزرگ‌منشی، جهان‌بینی آریایی، سرزمین و فلات خاص، ساختار نظام پادشاهی و اسطوره‌های شاهنامه‌ای، به‌عنوان یک آرمان فرهنگی و رفتاری، بازبودن فرهنگی «فردیت عارفانه»، «روایت فرّه‌وشی از قدرت» مشیت اهورایی، فرمانروایی مبتنی بر اخلاق، عدالت و نجابت، تساهل و مدارا، یادگیری و وام‌گیری و تعامل با دیگران، دین‌گرایی، وحدانیت و یکتاپرستی را جزو اساس هویت «ایرانی» دانسته است که در سه وجه میراث، ساختار سیاسی و ساختار دینی و فرهنگی ارائه شده است.[2] او همچنین وجه دیگر هویت ایرانی را سنت می‌داند که به نظر نویسنده می‌توان آن را ذیل بحث «ملی» در ایران قرار داد. به نظر

---

۱. *همان*، ص ۱۹.

۲. نگاه کنید به: فرهنگ رجایی، *مشکل هویت ایرانیان امروز*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۳-۷۳.

یکی از نویسندگان «سنت الگوهای گفتاری، کرداری و رفتاری است که در زندگی ایرانیان جاری است»[1] وی آن را عمداً از فرهنگ جدا کرده است؛ چرا که ماندگارتر است و دیرینگی دارد. او مؤلفه‌های سنتی هویت ایرانی را (ضمن تأکید زیاد بر گذشته یا سنت‌گرایی) اعتدال‌گرایی و میانه‌روی در پوشش، تغذیه، آب و هوا و مناسبات اقتصادی و بازاری، تفکرات فلسفی، رفتار ادبا و شعرای ایرانی و جوانمردی و فتوّت (مردانگی، مردمداری، خضوع، خاکی‌بودن) می‌داند.[2] از نگاهی دیگر خدامحوری، خانواده‌محوری، خانه‌مداری سه‌پایه هویت ایرانی تلقی شده است همچنین «غیرت فردی» و «حمیت ملی» همنوع دوستی، حق‌جویی، دانش‌پژوهی و خردگرایی و انسان‌گرایی در سطح گیتی از ارکان هویت ایرانی تلقی شده است.[3]

فراز و نشیب‌های تکوین هویت دینی ـ ایرانی

هویت دینی و مذهبی رکن دیگری از هویت جمعی ایرانیان را تشکیل می‌دهد چرا که بنا به دلایل متعدد تاریخی، مذهب، تدین، معنویت، خداگرایی و وحدانیت، جزء ذاتی هویت ایران و ایرانیان محسوب می‌شوند. به سخن دیگر نماد دین در فرهنگ ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد که جامعه ایرانی شباهت زیادی از این حیث با دیگر جوامع دارد.

یادآوری این نکته در اینجا لازم است که منظور از ترکیب هویت دینی این است که هویتی وجود دارد و این هویت از منشأ دین کسب تکلیف می‌کند و در واقع به تبع دین، خود را تعریف و مشخص می‌سازد.

---

۱. *همان*، ص ۱۳۵.
۲. *همان*، صص ۱۵۹-۱۳۷.
۳. نگاه کنید به: حمید کاشانی، جوهره هویت *ایرانی*، ۱۳۸۵ در: www.iranyad.ir

به نظر بسیاری از نویسندگان، دینداری و دین‌مداری یکی از عناصر ذاتی و اصلی هویت ایرانی در طول تاریخ به شمار می‌آید، به نحوی که امکان تفکیک آن از سرزمین، فرهنگ و سایر عناصر هویت ایرانیان وجود ندارد. به عبارت دیگر و همان‌طور که یکی از نویسندگان[1] تأکید کرده، یکی از عناصر اصلی تداوم تاریخی ایرانیان، دین‌مداری این مردم بوده است.

محققان یکی از عناصر اصلی فرهنگ و هویت ایران در قبل از اسلام را اعتقاد به یک پروردگار ناپیدا می‌دانند. ایرانی‌ها هرگز دوگانه‌پرست نبوده‌اند و انسان ایرانی همواره پیوندی میان خود و آسمان قائل بوده است. به نظر وی این اعتقاد به یگانه و ناپیدا، زمینه طرح گرایش‌های عرفانی را همواره و حتی بعد از ورود اسلام به دنبال داشته است. برهمین اساس وی تأکید دارد که اندیشه مهرپرستی به عنوان یک وجه هویت دینی در ایران باستان سابقه جدی و طولانی دارد و همین عاملی است که موجب رشد اندیشه‌های عرفانی شده است و رد پای اشراق مانی و مزدک را (در ۲۷۶ میلادی) می‌توان در همین خصوص شناسایی کرد.

بعضی معتقدند فلات ایران به سبب خصلت چهارراهی بودن، از معدود سرزمین‌هایی است که محل کشورگشایی، عبور و مرور بازرگان و فعالیت مبلّغان مذهبی ادیان برخاسته از فلسطین و شرق آسیا بوده است.[2] هرچند جزئیات ادیان باستانی ایرانیان (یعنی آن بخش از تاریخ دینی این سرزمین که سابقه آن به پیش از ورود آریاییان می‌رسد) در عمق تاریک تاریخ مدفون است و هنوز دین اقوام اصلی ساکن فلات ایران که به

---

۱. اسلامی ندوشن.
۲. نگاه کنید به: محسن ثلاثی، *جهانی ایرانی و ایران جهانی*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱.

دست آریایی‌ها از بین رفته‌اند و نیز جزئیات دین یا ادیان اقوام آریایی که در این فلات ساکن شده‌اند روشن نیست، اما از زمانی که نخستین دولت‌های مستقر و پایدار در فلات ایران تشکیل شده، گزارش‌های دقیق‌تری از باورهای دینی ایرانیان در دست است.[۱] *ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی* (متوفی در سال ۵۴۸ هـ. ق.) دین‌ها و کیش‌های ایران در دوران باستان را شامل مغان (کیومرثیان، زروانیان، زرتشتیان) و ثنویه‌گرایان (مانویان، مزدکیان، دیصانیان، مرفونیان، کنسرقیان و صیامیان و تناسخیان) دانسته است.[۲] در مقطع تاریخی بعدی، اسلام آخرین دین ابراهیمی است که وارد ایران می‌شود و تشابهات زیادی با سایر ادیان ایران از جمله زرتشت، مسیحیت و یهودی دارد که از جمله ویژگی‌های مشترک آنها می‌توان اعتقاد به یکتایی خداوند، زندگی اخروی، آفرینش انسان توسط خداوند، شیطان، معاد و روز داوری و رستاخیز جسمی بوده است.[۳]

به طور مشخص، نحوهٔ ورود اسلام به ایران و گسترش آن نشان از وجود زمینه‌های مشترک بین روحیه و خلقیات فرهنگی ایرانیان و دینداری آنان در طول تاریخ دارد. پذیرش اسلام در ایران را نیز بایستی در همین زمینه و سازگاری اسلام با وجود هویت دینی پرسابقه در ایران تحلیل کرد. علاوه بر اینها بایستی درخصوص جوهرهٔ هویت دینی در ایران به موارد زیر اشاره نمود:

الف ـ اندیشه فرّه ایزدی در روح ایرانی، یک ویژگی مهم هویت

---

۱. نگاه کنید به: حسین بکائی، «ایرانیان و ادیان»، *روزنامه اعتماد ملی*، ۱۲ آذر ۱۳۸۵، ص ۸.

۲. نگاه کنید به: محسن ابوالقاسمی، *دین‌ها و کیش‌های ایرانی در دوران باستان به روایت شهرستانی*، تهران: هیرمند، ۱۳۸۳، صص ۵۳-۲۷.

۳. *همان*، ص ۳۴۶.

ایرانی است. این بدان معنی است که در روح ایرانی یا آریایی، دین و دولت به هم می‌رسند و وحدت می‌یابند. اساساً در اندیشه ایرانی، اندیشه فرّه ایزدی (پادشاهی) با پیشوایی یکی و توأم است و این به اتحاد دولت و دیانت می‌انجامد.[1] یک پژوهشگر تأکید کرده است که اندیشه ایرانشهری به معنای وحدت شهریار و پیشواست و این تفکر، ساختار قدرت سیاسی ـ اجتماعی جامعه ایران را به وجود آورده است.[2]

ب ـ تحت‌تأثیر اندیشه فرّه مذهبی، ادغام دین و سیاست یکی از مبانی اصلی هویت دینی در ایران به شمار می‌آید و یکی از رگه‌های برجسته ایرانیان در طول تاریخ، این مسئله بوده است. در توضیح بیشتر باید گفت گسترهٔ دخالت و حضور دین و گرایش‌های دینی در هویت ایرانی، بسیار فراخ و گسترده بوده و ایرانیان دین را به عنوان یک عنصر مهم در تمامی ابعاد حیات اجتماعی و نیز رفتار فردی دخالت داده‌اند. نشانه‌های تاریخی این امر فراوان‌اند، از جمله علاقه‌مندی مستمر به نزدیک ساختن موقعیت پادشاهان به روحانیت، یا حرکات سیاسی علمای دینی در تمام مقاطع تاریخی و یا رشد جنبش‌های اجتماعی که درون‌مایه مذهبی داشته‌اند.

ج ـ بازگشت مستمر به عناصر جوهری دین در هنگام برخورد با فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و ادیان جدید و بازتولید درباره دین در عرصه زندگی فردی و جمعی که در ایده‌هایی مانند بازگشت به خویشتن نمود یافته است.

د ـ تمایل جدی ایرانیان به حفظ شاکله و بن‌مایه‌های هویت دینی

---

۱. محمودرضا افتخارزاده، *اسلام و ایران (مذهب و ملیت ایرانی)*، تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۷، ص ۲۳۰؛ داریوش، شایگان، *آسیا در برابر غرب*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۲۶۱.

۲. *همان*.

خود و در عین حال تلاش برای تقویت و توسعه عناصر زندگی دینی خود از طریق تولید انواع ترکیب‌های تازه. این امر که به منزلهٔ تداوم تاریخی عنصر دین در فرهنگ و هویت ایرانی است در تمامی دوره‌های تاریخی قابل مشاهده است. ایرانیان در هر مقطع زمانی و در هر عرصه یا زمینه‌ای در صدد حفظ روح مذهبی خود بوده و آن را تقویت و توسعه داده‌اند. این امر به‌ویژه در دورهٔ اسلامی به خوبی قابل شناسایی است.

آیا بین هویت ملی و هویت مذهبی ایرانی نسبتی هست؟

از لحاظ روش‌شناختی می‌توان کیفیت تعاملات میان هویت ملی و هویت مذهبی را در چارچوب تحولات تاریخی معاصر نیز مورد بررسی قرار داد. به سخن دیگر می‌توان محل‌ها و موقعیت‌های خطیر و گردنه‌های تاریخی را به‌عنوان شواهد و قرائن[1] این رابطه و کیفیت آن در تاریخ اخیر ایران مد نظر قرار دارد و تعاملات میان دو عنصر را واکاوی نمود. به این منظور و با توجه به مجموعه ادبیات موجود و تأملات مورخان و پژوهشگران، کیفیت دخالت هرکدام از ابعاد، در هر مقطع تاریخی و چند وجود روابط فی‌مابین آنها را مختصراً به بحث می‌گذاریم.

الف ـ جنگ‌های ایران و روس

مستندات تاریخی متعدد حکایت از چند نکته اساسی در این مقطع تاریخی دارد. از جمله:

۱. هدایت و رهبری علما و روحانیون برجسته به‌ویژه مراجع مقیم قم، تهران و نجف از جهاد سرسختانه سربازان ایرانی سرنوشت‌ساز بوده است و فتاوی جهادیه متعددی که از سوی مراجع بزرگ شیعه در این

---

1. Evidence

مقطع صادر شده است، گواهی بر رهبری علما در این حرکت دینی و ملی و مقابله با تجاوزات مستمر خارجی تلقی می‌شود.

۲. در کنار انگیزه‌های دینی، انگیزه‌های ملی و میهنی قوی برای دفاع از کشور و حفظ سرحدات سرزمینی و تمامیت ارضی در مقابل دست‌اندازی‌های دولت روسیه حائز اهمیت است.

ب ـ نهضت تنباکو

صرف‌نظر از مباحث مفصل تاریخی، می‌توان گفت جنبش تنباکو نیز محصول دخالت توأمان دو عنصر مذهب و ملیت در مقابل استعمار خارجی تلقی می‌شود؛ از این حیث که:

۱. رهبری نهضت با مراجع مذهبی به‌ویژه شخصیت برجسته تاریخی *میرزای شیرازی* و انگیزهٔ اصلی آن دینی بوده است.

۲. در عین حال حفظ منافع ملی و منافع تجار و بازرگانان ایرانی در قبال زیاده‌خواهی عوامل دولت انگلیس جزو انگیزه‌های مهم آن بوده است.

ج ـ نهضت مشروطه

نهضت مشروطه نیز محصول تلاش‌های مشترک نیروهای متعدد بومی و سیاسی با پایگاه‌های مختلف مذهبی و نیز روشنفکران تلقی می‌شود. از این حیث که:

۱. هدایت و رهبری علمای دینی (به‌ویژه علمای نجف، قم و تهران) در راهبری و هدایت و انگیزه‌دهی انقلابیون مسلمان، به‌عنوان عامل اصلی این انقلاب حائز اهمیت فراوانی است.

۲. دخالت و حضور نیروهای ملی و میهن‌پرست در نهضت مشروطه به وضوح نمایان است.

د ـ نهضت ملی کردن صنعت نفت

در این مقطع تاریخی نیز می‌توان شاهد حضور قوی و در عین حال توأمان رهبران سیاسی و رهبران مذهبی بود. در پژوهش‌های متعدد، تبیین شده است که هم بدنه اجتماعی و هم رهبران جنبش هر دو تعلقات مذهبی و ملی جدی را به طور هماهنگی دنبال می‌کردند.

هـ ـ انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

دخالت و حضور طیف وسیع لایه‌های اجتماعی نیز در مراحل مختلف مبارزه با رژیم پهلوی (به‌رغم مرزبندی‌های آشکار و پنهان کرانه‌های افراطی این نهضت) امری مشهود و غیرقابل انکار است. در این میان انگیزه‌های دینی به عنوان عامل اصلی نهضت و حرکت و در کنار آن انگیزه‌های ملی مانند حفظ استقلال کشور، حفاظت از منابع ملی و اصالت فرهنگ بومی در عین توجه به عنصر و مفهوم بیگانه و اجنبی (مشخصاً امریکا) و لزوم دفع شر استکبار جهانی از امت اسلامی از مضامین دینی و ملی مطرح در هنگامه انقلاب اسلامی بودند. رهبری حضرت امام (ره) به‌عنوان مرجع بزرگ جهان تشیّع با انگیزه‌های دینی و مذهبی و ملی و نقش اصلی و سرنوشت‌ساز هدایت وی در این انقلاب، قابل توجه است.

و ـ دفاع مقدس هشت‌ساله

هرچند در پاره‌ای اظهارنظرها نقش عامل ملی در دفاع مقدس هشت ساله بسیار کم‌رنگ شمرده شده، اما در واقع گرچه دفاع مقدس در این دوران محصول انگیزه‌های دینی بود، لکن دفاع از وطن و جنگ با متجاوز به‌عنوان انگیزه ملی نمی‌توان نادیده گرفت. حضور و بروز ارزش‌های مذهبی در جریان دفاع مقدس هشت‌ساله جای انکاری برای

زنده بودن و پویایی هویت دینی در این میان نمی‌گذارد.

جدول شماره (۱):

نسبت هویت‌های ملی و دینی ایرانی در رویدادهای مهم سیاسی اجتماعی معاصر

رویداد	دشمن مشترک	انگیزه‌های مذهبی	انگیزه‌های ملی	رهبری نیروهای مذهبی	نقش نیروهای ملی	تعامل و رابطه میان نیروها و انگیزه‌های دینی و ملی
جنگ‌های ایران و روس	دشمن خارجی	قوی	قوی	فتاوی مراجع	قوی	نسبتاً خوب
نهضت تنباکو	استعمار خارجی	بسیار قوی	قوی	به رهبری مراجع	نسبتاً قوی	خوب
نهضت مشروطه	استعمار داخلی	بسیار قوی	قوی	به رهبری مراجع	نسبتاً قوی	بسیار خوب
نهضت ملی‌کردن صنعت نفت	استعمار خارجی	قوی	قوی	رهبری روحانیت	رهبری ملی	نسبتاً خوب
انقلاب اسلامی ۱۳۵۷	استبداد داخلی استعمار خارجی	بسیار قوی	قوی	رهبری امام (ره) و روحانیت	متوسط	بسیار خوب
دفاع مقدس	دشمن متجاوز	بسیار قوی	قوی	رهبری امام (ره) و روحانیت	متوسط	خوب

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که نسبتی پویا و تعاملی بین هویت‌های دینی و ملی شهروند ایرانی وجود دارد.

هویت ایرانی و مسئله جهانی شدن

وقتی بحث جهانی شدن پیش می‌آید، عده‌ای با ناراحتی به آن نگاه می‌کنند و می‌گویند جهانی شدن مساوی است با فرسایش هویت ملی و مساوی است با هضم هویت ملی ما در هویت جهانی. اما به راستی آیا بحث جهانی شدن خطر بزرگی است که ما هویت ملی و فرهنگ ملی و اعتقادات و افتخاراتمان را از دست می‌دهیم؟ یا اینها قابل جمع است؟ در ادامه، ضمن کوشش برای پاسخ به این پرسش‌ها چشم‌انداز هویت ایرانی مورد توجه قرار می‌گیرد.

حسب مطالعه آماری که در سال گذشته و طی سنجشی که در سال ۱۳۷۸ انجام گرفت، نسبت به جامعه ملی، دینی، قومی و جامعه جهانی، نتایج جالبی به دست آمد. ابتدا سؤال شده بود که احساس تعلق و عضویت خودتان را نسبت به هریک از چهار جامعه بگویید، ۸۳/۸ درصد گفتند ملی، ۸۰/۸ گفتند دینی، ۷۱/۶ گفتند قومی، ۵۸/۵ گفتند جهانی. خود این نشان می‌دهد ملت ما دنبال تعامل بین اینهاست و نمی‌خواهد یک‌سویه و یک‌بُعدی باشد. سؤال شد که بدون اینکه به مسائل زندگی و خویشاوند و اقوام خود فکر کنید، می‌خواهید کجا زندگی کنید؟ در جامعه دینی، ملی، قومی یا جهانی؟ ۸۰ درصد گفتند در جامعه دینی می‌خواهیم زندگی کنیم. ۷۳/۱ گفتند در جامعه ملی و ایرانی، ۶۸ درصد گفتند در جامعه جهانی. ۴۶/۴ گفتند در جامعه قومی. می‌بینید علاوه بر اینکه شهروند ما به ملیتش احترام می‌گذارد، هیچ مشکلی نمی‌بیند که با جامعه جهانی هم نزدیک بشود و بخواهد در یک جامعه جهانی هم زیست کند. از مردم پرسیده‌اند که اگر امروز یک کشور خارجی به کشور ما حمله کند، شما چه عکس‌العملی انجام می‌دهید؟ حاضرید با جان و مالتان دفاع کنید؟ یا بی‌تفاوت هستید؟ ۸۲/۹ درصد

گفتند با جان و مال در برابر تهاجم بیگانه دفاع می‌کنیم. این مطالعه (که در سال گذشته انجام شده است)، نشان می‌دهد همچنان مقاومت و ایستادگی و استقلال‌طلبی و بیگانه‌ستیزی و دشمن‌ستیزی در خون ملت ماست. ۸۲/۹ گفته‌اند با جان و مال دفاع می‌کنیم. ۷۵/۷ گفته‌اند حداقل با اموال خودمان حاضریم وارد صحنه دفاع شویم. فقط ۲۱ درصد گفته‌اند که اگر هجمه‌ای شد، وظیفه نیروهای مسلح دفاع است و به ما ربطی ندارد. ۱۳ درصد هم گفته‌اند اگر بتوانیم به خارج برویم، می‌رویم. لذا این ۱۳ درصد در برابر ۸۲ درصد نشان می‌دهد ملت ما هویت ملی و دینی خودشان را به خوبی در برابر بیگانه حفظ کرده‌اند.

از مردم سؤال کرده‌اند برای یک فرزند چه نامی انتخاب می‌کنید؟ ۶۲/۱ گفته‌اند نام مذهبی انتخاب می‌کنیم. ۲۹/۹ نام ایرانی، ۴ درصد نام غربی، ۲/۶ قومی. این آمار هم نشان می‌دهد مردم ما چگونه به مسائل نگاه می‌کنند و این ارزش‌ها را متضاد با یکدیگر نمی‌بینند.

در این نظرسنجی، پرسیده‌اند نظرتان راجع به یک جامعه بزرگ اسلامی چیست؟ ۸۰ درصد گفته‌اند موافقیم. پرسیده‌اند آیا در جامعه جهانی ادغام شویم؟ ۷۳ درصد گفته‌اند اگر اصولمان حفظ شود، موافقیم. در پاسخ به این سؤال که آیا در جامعه ایرانی بمانیم و به هیچ سمتی نرویم و همین وضع را حفظ کنیم، ۶۸ درصد گفته‌اند، موافقیم.[1]

نتیجه این سنجش نشان می‌دهد مردم خودشان در فکر تعامل بین این مؤلفه‌ها هستند و اینها را در کنار هم می‌بینند و ما می‌توانیم به خوبی این تعامل را بین این مؤلفه‌ها برقرار کنیم و ان‌شاءالله آینده‌ای بهتر برای کشورمان با هویتی که هویت ملی و دینی است و با انسجام بیشتر و وحدت بیشتر برای دست‌یافتن به آرمان‌ها و اهداف ملی‌مان تلاش کنیم.

---

۱. رحیم ابوالحسنی، *تعیین و سنجش مؤلفه‌های هویت ایرانی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸، فصل چهارم، صص ۳۰۸-۱۴۵.

نتیجه نهایی مجموعه تأملات گویای آن است که روابط میان دو بُعد و در واقع دو ستون اصلی هویت جمعی مردم ایران در طول تاریخ از نوع تعاملی (و نه تقابلی) بوده و سیر تحولات و تغییرات سیاسی اجتماعی و فرهنگی نیز گویای وجود رابطه مثبت میان این دو می‌باشد. نشانه وجود چنین وضعیتی نیز همنشینی و همسازی مستمر این هر دو در تحولات و رویدادهای بزرگ اجتماع ایرانی می‌باشد.

چشم‌انداز آینده ایرانی با توجه به چالش‌های فراروی

منطق عده‌ای، صفر و صد است؛ می‌گویند یا تقابل یا تسلیم. گویی آنها قائل‌اند که تعامل همان تسلیم است! بنابراین برای اینکه تسلیم نشویم، باید در برابر دنیا بایستیم و تقابل کنیم و الا هویت‌مان را از دست می‌دهیم. اما آیا اصلاً چیزی به نام تعامل وجود ندارد؟ آیا در شرایط فعلی با دنیا تعامل نداریم؟ آیا هواپیمایی که از اینجا بلند می‌شود و به فلان کشور می‌رود و شما مسافر آن هواپیما هستید، مگر مقررات جهانی بر این پرواز حاکم نیست؟ در داخل کشور هم وقتی می‌خواهیم از پرواز هوایی شکایتی کنیم، می‌گوییم مقررات ایکائو نقض شده است. کشتی که از اینجا حرکت می‌کند و کالای شما را به غرب یا شرق می‌برد یا کالای آنها را برای ما می‌آورد، مگر از مقررات کشتیرانی جهانی تبعیت نمی‌کند؟ بخشی از مقرراتی که امروز در کشور ما اجرا می‌شود، آیا ما از تجربه جهان استفاده نکرده‌ایم؟ آیین‌نامه‌ای که در مجلس شورای اسلامی عمل می‌شود (جز مواردِ خاص) همان آیین‌نامه‌ای است که در همهٔ مجالس دنیاست. اینکه به وزیری رأی اعتماد می‌دهیم، آیا در سنت‌های ایران باستان ما بوده یا در روایات اسلامی بوده است؟ اینها را از غرب گرفته‌ایم. به وزیر رأی اعتماد می‌دهیم، وزیر را استیضاح می‌کنیم و امثال اینها، از کجا اقتباس شده است؟

اساساً علم، تجربه و هنر مرز نمی‌شناسد؛ و فرهنگ نیز همین‌طور است. بسیاری از کارهایی که ما امروز انجام می‌دهیم، حتی در آداب معاشرت، حتی در نحوهٔ لباس پوشیدن و بسیاری چیزهای دیگر از غرب گرفته شده است و هیچ اشکالی هم ندارد. ما از تجربه دیگران بهره می‌گیریم، آنها هم از تجربه ما بهره می‌گیرند. چه اشکالی دارد؟ انسان‌ها روابط انسانی با هم دارند: «اما اخٌ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق»،[1] این سخن امیرالمؤمنین به مالک است که فرمود به هر انسانی و به حقوقش باید احترام کنی؛ حداقل اینکه او همنوع توست. اسلام و پیامبر هم به عنوان رحمت همه جهانیان ذکر شده‌اند: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین».[2] بنابراین ما در بحث جهانی شدن باید هوشیار باشیم، وگرنه ضرر خواهیم کرد. لازم نیست که در برابر دنیا مقاومت کنیم یا تسلیم محض شویم، بلکه یک دیالکتیکی می‌تواند برقرار شود. چه بسا از این تز و آنتی‌تز، سنتزی متولد شود. آنجا که به اصول ملی و چارچوب‌های دینی لطمه‌ای وارد نشود، مشکلی نداریم.

یکی از مباحثی که در آینده‌پژوهی باید پیرامون آنها بحث و بررسی کنیم، این است که چگونه با دنیا تعامل کنیم؛ کما اینکه امروز مردم ما به راحتی این تعامل را انجام می‌دهند. البته اگر قدرت‌ها مداخله نکنند، مردم به خوبی با هم تعامل می‌کنند. هم به دینشان می‌رسند، هم به عاشورا و سینه‌زنی روز عاشورا می‌رسند و هم به عید نوروزشان می‌رسند و هم به ۲۲ بهمن می‌رسند و هم به مراسم قومی خودشان می‌رسند. از دنیا و مسائل جهانی هم بهره لازم را می‌گیرند، از همه امکانات جهانی هم استفاده می‌کنند، از اینترنت هم استفاده می‌کنند، از اطلاعات جهانی هم استفاده می‌کنند و... اگر مردم را آزاد بگذاریم، خود

---

۱. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، نامهٔ ۵۳.
۲. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

به خود این تعامل را انجام می‌دهند. بنابراین مهم است که در سیاست‌گذاری‌ها مخصوصاً در حوزه تربیتی، مدارس و دانشگاه‌ها به این موضوع توجه داشته باشیم. در پایان به چند نکته مهم اشاره می‌کنم:

۱. هویت اسلامی ـ ایرانی ما نزد افکار عمومی جهان مورد ملاحظه است. اگر بناست این هویت کارساز و قدرت‌ساز و مشروعیت‌بخش باشد و اگر بناست این هویت در سیاست خارجی ما تأثیرگذار و سازنده باشد و روابط خارجی ما را تسهیل کند و امنیت ملی ما را تأمین کند، باید برداشت دنیا از این هویت، برداشتی صحیح و مطابق با واقع باشد. اگر هویت ملی ما (که در واقع همان هویت ایرانی ـ اسلامی ما است) به گونه‌ای باشد که دنیا یک برداشت نادرستی از هویت ما داشته باشد، طبیعی است که بسیاری از تأثیراتی که باید داشته باشد، از دست خواهیم داد. اگر اصول‌گرایی، اسلام‌گرایی، دین‌گرایی، احترام به فرهنگ دینی و سنت‌های اصیلمان در غرب تحت عنوان بنیادگرایی تبلیغ گردد (البته معنی واژه بنیادگرایی بد نیست، ولی معنایی که در غرب از بنیادگرایی دارد، مخصوصاً ریشه آن به دوران قبل از رنسانس برمی‌گردد که معنای بدی از آن استنباط می‌شود)، این به ضرر ماست. امروزه شاهدیم برخی از ملت‌های آزاده‌ای که برای احقاق حقوق خود مبارزه می‌کنند، هویت آنها در تبلیغات غرب به عنوان هویت تروریستی معرفی می‌شود، که این تحریف مشکل‌زاست. هویت واقعی آنها که هویت مقاومت و ایستادگی است، به دلیل همین تبلیغات غلط تبدیل به هویت تروریستی شده است. یا مثلاً هویت مردم ایران که هویت احترام به دین و اصول است، تبدیل به بنیادگرایی شده است. یا حتی در دوره‌ای می‌گفتند ملت ایران متمرد و یاغی هستند. تبلیغاتی که می‌کنند متأسفانه می‌تواند دارای آثار منفی در رابطه ما با جهان باشد. ما باید در برنامه‌ریزی‌ها و تعامل‌هایمان با جهان به این نکته توجه کنیم و نگوییم دنیا هرچه می‌خواهد قضاوت کند، مهم

نیست؛ اتفاقاً قضاوت افکار عمومی تأثیرگذار است. ما باید افکار عمومی جهان را تصحیح کنیم. حتی اگر یک روزی می‌خواهیم فرهنگ خودی و اسلام را ترویج کنیم، باید این موانع را برداریم و هویت واقعی خود را به دنیا معرفی کنیم. به این مسئله در بحث هویت، یعنی انعکاس آن در افکار عمومی جهان، باید توجه کنیم.

۲. مسئله دوم مؤلفه‌های هویت ماست که باید به آنها توجه کنیم. ما یک هویت ملی و دینی داشته‌ایم و از ۲۲ بهمن یک هویت انقلابی هم به آن اضافه شده است؛ یعنی یک ملت انقلابی شدیم. به دنباله آن در هشت سال دفاع مقدس، ایستادگی ما باعث شد که تبدیل به یک ملتِ مقاوم و جهادی شویم. بعد هم در برنامهٔ بلندمدت و چشم‌انداز بیست ساله بنا شد که ما هویت توسعه‌ای، هویت پیشتازی و هویت الهام‌بخشی هم پیدا کنیم. قرار این است که به کشوری توسعه‌یافته، کشوری که در منطقه، پیشتاز و لااقل از لحاظ اقتصادی و فناوری جایگاه اول دارد و الهام‌بخش است، تبدیل شویم. پس این ویژگی‌ها به هویت ما افزوده شده است. البته امروز در دنیا و غرب ویژگی تاریخی اهمیت زیادی ندارد. بیشتر پیشرفت و صنعتی بودن برای آنها حائز اهمیت است. مثلاً کشورها دوست دارند روزی عضو هشت کشور صنعتی باشند (که اخیراً به تدریج، کم‌کم به سمت ۲۰ کشور در حرکت است)، یا عضو اتحادیه اروپا شوند و امثال آن و مهم این است که در علوم مختلف و تحقیقات در صدر باشند و از لحاظ اقتصادی، درآمد ناخالص داخلی، نرخ اشتغال و رشد اقتصادی در رتبه‌های اول دنیا قرار بگیرند. الان در دنیای صنعتی کشورها هویتشان را می‌خواهند با این موارد معرفی کنند. خیلی دنبال این نیستند که بگویند تاریخ گذشته‌شان چگونه بوده است (البته تاریخ خیلی پُرافتخاری هم ندارند، همین پیشرفت‌ها مربوط به ۲۰۰ سال اخیر است). آنها دنبال این هستند که از لحاظ اقتصادی، علمی و صنعتی در کجا قرار

دارند، دانشگاه‌هایشان چه رتبه‌ای در دنیا دارد، برند صنایع آنها چه نفوذی دارد و... .

بسیار مهم است که هویت ما تبدیل به «هویت توسعه‌ای و پیشتازی و الهام‌بخشی» شود. این کار، برنامه‌ریزی می‌خواهد. اینها دیگر هویت مربوط به خاک و خون و نژاد و امثال اینها نیست که ارثی و ناخودآگاه باشد؛ اینها ارادی است، هویت برنامه‌ای دارد و ما باید با برنامه به آن برسیم. یعنی باید تغییرات ایجاد کنیم. آینده‌پژوهی در اینجا به همین دلیل بسیار اهمیت دارد.

۳. هویت ما در این سی ساله، همواره با نام امام شناخته شده است. در هر کشوری می‌گفتیم ایرانی، می‌گفتند، خمینی! ما را با نام امام می‌شناختند. این هویت ما باید در دنیا حفظ شود. امام جزو شناسنامه این ملت است. جزو هویت ماست. نکند یک وقتی، عده‌ای نادانسته تلاش کنند رنگ امام در جامعه ما کمرنگ شود، فکر امام به انزوا کشیده شود، بعضی‌ها دلشان نمی‌خواهد که هویت ما هویت امام باشد؛ چون امام گفته میزان، رأی ملت است. بعضی‌ها خیلی از این معیارِ رأی ملت، خوششان نمی‌آید. می‌گویند رأی ملت باشد، ولی تشریفاتی باشد! یا برای مثال امام از مسئله زمان و مکان در فقه و پویایی فقه سخن گفته است، بعضی خوششان نمی‌آید؛ مخصوصاً آنهایی که با تحجر، بیشتر دمساز هستند، آنها خوشحال نیستند. امام فرمودند نظامی‌ها در احزاب سیاسی وارد نشوند، بعضی‌ها خوششان نمی‌آید. ایرانی که هویتش با هویت امام و اصول و خط و فکر امام عجین شود، به ذائقه بعضی‌ها سازگار نیست. در مجموع، ما باید به این نکته در هویت جمعی توجه کنیم که امام جزو هویت ماست.

۴. روحانیت جزو هویت ماست. مراجع تقلید جزو هویت ما هستند. ولایت جزو هویت ماست. این سرمایه‌های عظیم را کنار

نگذاریم. این به هم ریختگی به نفع کسی نیست. دشمنان ایران از آن ملتی نگران هستند که هویت ایرانی و اسلامی‌اش یکی باشد. دنیا از آن هویت و اقتداری می‌ترسد که در کنار هویت ملی ما امام باشد. اگر ما در انقلاب و در جنگ پیروز شدیم، نقش امام و نقش روحانیت بسیار تأثیرگذار بود. انگلیسی‌ها با همه سوابق بد تاریخی در کتاب‌های تاریخی خودشان به این نقش اعتراف کرده‌اند که روحانیت و امام چه نقشی را در کشور دارند، چه نقشی را در انقلاب داشته‌اند. غربی‌ها هم اعتراف کرده‌اند. در کتاب هفت جلدی تاریخی که کمبریج منتشر کرده است،[1] مخصوصاً در جلد هفتم بحث‌های مفصلی در مورد نقش روحانیت دارد و می‌گویند این انقلاب که توانست تحول بزرگ در ایران ایجاد کند، با نقش روحانیت و حوزه این کار انجام گرفت و با نقش امام به ثمر رسید. این کتاب می‌گوید سلاح مردم در این مبارزات نمازهای دسته‌جمعی و شهادت بود. مساجد سازمان‌هایی بودند که واحدهای انقلابی را تشکیل می‌دادند. سازمان روحانیت مبارز نقش عمده‌ای را ایفا کرد که در سال ۱۹۷۷ یعنی دو سال قبل از پیروزی انقلاب توسط آیت‌الله بهشتی سازماندهی شد. سازمان روحانیت مبارز در یک هماهنگی استراتژیک در سراسر کشور، نقش شگفت‌انگیزی را ایفا کرد.[2]

به راستی چه خاصیتی دارد که ما مردم را از حوزه‌ها و روحانیت و علما جدا کنیم؟ این چه دستی است که چهره‌های اصیل روحانیت را مشوش در جامعه معرفی می‌کند؟ فضا، فضای اتهام باشد؟ علیرغم اینکه مقام معظم رهبری در روز عید فطر آن همه تأکید کردند که فضا، فضای اتهام نباشد، باز هم می‌بینیم برخی رسانه‌ها دامن می‌زنند. این روند به

1. Petter Avery, G. R. G. Hambly and C. P. Melville, *The Cambridge History of Iran,* Vol. 7, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
2. *Ibid*, p. 762.

نفع ملت و کشور ما نیست.

۵. اگر دنبال هویت ملی و استحکام این هویت هستیم، قطب‌بندی درست نکنیم، شمال شهر و جنوب شهر درست نکنیم. پولدار و فقیر درست نکنیم. ما داریم جامعه را تکه‌تکه و قطبی می‌کنیم و این جامعه قطبی، سمّی مهلک برای اتحاد ملی است. دست به دست هم بدهیم و در پناه اصول اسلامی و ملی و با احترام به همه قومیت‌ها و با استفاده از تجربه جهانی یک تعامل سازنده‌ای را به وجود بیاوریم و دنبال آن هویتی باشیم که چشم‌انداز بیست ساله برای ما ترسیم کرده است (هویت توسعه‌ای، پیشتازی و الهام‌بخشی) و آن را بسازیم.

فصل سوم
فرهنگ و امنیت ملی

محیط آموزشی و امنیت ملی نظام

رسانه‌های گروهی و امنیت ملی

امنیت عمومی، امنیت ملی و چالش‌های فراروی

توسعه و امنیت ملی

محیط آموزشی و امنیت ملی نظام

موضوع بحث، امنیت ملی و نقش آموزش و پرورش در آن است. امنیت ملی به زبان ساده به مفهوم حفاظت از سرزمین، ملت، منافع و ارزش‌های یک ملت در برابر هرگونه تجاوز و یا تهدید به تجاوز است. اگر با همین تعریف ساده و اجمالی به مسئله امنیت ملی بنگریم، می‌بینیم به همان نسبت که در دنیای امروز ارتباطات، صنعت، تکنولوژی، مسائل سیاسی و مناسبات اجتماعی پیچیده شده، مسئله امنیت ملی نیز پیچیده‌تر شده است. شاید در گذشته، تجاوز پنهان یعنی تجاوزی که ملت و افرادی که به آنها تجاوز شده، خود از وقوع تجاوز بی‌خبر و بی‌اطلاع باشند، کمتر سابقه داشته است؛ اما امروز تجاوزهای مخفی و غیرآشکار، بخش بزرگی از تجاوزاتِ به یک ملت و یا یک سرزمین را تشکیل می‌دهند. شما چه بخواهید و چه نخواهید سیستم‌های مختلف شنود در کشورهای همسایه و یا از طریق سیستم‌های ماهواره‌ای بدون اینکه شما از آن مطلع باشید، امواج صوتی شما را استراق سمع می‌کنند. امروزه هر آنچه از طریق سیستم رادیویی و «ماکروویو» منتقل می‌شود، به راحتی قابل شنود است. تمام تلفن‌ها، به‌ویژه تلفن‌های بین‌المللی و بین شهری به راحتی از طریق ماهواره و از طُرق مختلفِ استراق سمع، قابل شنود است. فضای کشور شما زیر نفوذ و دید دیگران است و حتی تحرک هر پرنده‌ای اعم از هواپیما، هلیکوپتر و یا موشک در فضا توسط دیگران به

راحتی قابل تعقیب است. ماهواره‌ها در بالای سر شما هستند و به راحتی قادرند از سطح و حتی عمق سرزمین شما کسب اطلاع کنند. ماهواره‌ها قادرند منابع زیرزمینی سرزمین شما را نیز کشف، محاسبه و اندازه‌گیری کنند.

بنابراین با پیچیدگی تکنولوژی، نوع تجاوز هم تغییر کرده است. شما چه بخواهید و چه نخواهید، دشمن پیام خود را به مردم شما می‌رساند. چه پیام صحیح و سالم و چه پیام غلط و مسموم! در امکان شما نیست که مانع آن شوید. هرکس می‌تواند یک دستگاه گیرنده کوچک به نام رادیو در اختیار داشته باشد و با تغییر موج این رادیو هر صدا و برنامه‌ای را که برای آن منطقه فرستاده می‌شود، دریافت و استماع کند. کم‌کم امواج تلویزیونی نیز مانند امواج رادیویی خواهند شد. آنتن ماهواره، چه آزاد و چه ممنوع، با گذشت زمان و پیشرفت تکنولوژی در آینده‌ای نه چندان دور، برنامه‌های تلویزیونی کشورهای مختلف را به راحتی رادیو، در اختیار مردم قرار خواهد داد. شکل کار با گذشته متفاوت و مختلف است. با ارتباطات وسیعی که تکنولوژی به وجود آورده است، امروزه یک جاسوس به راحتی می‌تواند تمام اطلاعات مورد نظر خود را با یک فرستنده بسیار کوچک، در عرض چند ثانیه از طریق ماهواره به کشور مقصد منتقل کند. بنابراین تکنولوژی پیچیده شده و شکل تجاوز نیز فرق کرده است. امروزه دشمن به جای تجاوز نظامی، ابعاد و اشکال دیگر تجاوز را مدّ نظر دارد که در رأس آن تهاجم فرهنگی است. (هرچند که دشمن هرگز فکر تجاوز نظامی را نیز از سر بیرون نخواهد کرد).

امنیت توأم با استقلال

در برابر تهدیدهای مختلفی که یک جامعه با آن مواجه است، چه باید

کرد؟ و چگونه باید امنیت لازم را به وجود آورد؟ اساساً آموزش و پرورش به عنوان اولین پایگاه و جایگاهی که بناست نسل کودک، نوجوان و جوان ما را در صحنه اجتماعی و بر سکوی پرش جدیدی قرار دهد، چه نقشی باید ایفا نماید؟ به‌ویژه در کشوری مانند ایران اسلامی و با ویژگی‌هایی که نظام ما دارد. برخی از کشورها امنیت را از طریق استقلالِ کمتر راهیابی کرده‌اند و تز معروف «استقلال کمتر، امنیت بیشتر» را دنبال می‌کنند. یعنی یک راه دستیابی به امنیت بیشتر، تمکین به استقلالِ کمتر است. متأسفانه برخی از کشورها این راه غلط را برگزیده و پذیرفته‌اند که برای آسودگی خیال و جلوگیری از تجاوز دشمن، کشور خود را در اختیار یک قدرت بزرگ قرار دهند. این امر به قول معروف «خودکشی از ترس مرگ» است! یعنی ما خودمان کاری کنیم که دشمن دیگر نیازی به تجاوز نداشته باشد. در همه بخش‌ها، دشمن را سهیم و شریک کنیم تا دیگر نیازی به تجاوز نباشد. بنابراین در بخش سیاسی مقداری وابستگی؛ در بخش فرهنگی مقداری بی‌هویتی، تسلیم و تقلید کورکورانه؛ و در بخش اقتصادی اشتراک منافع با دیگران، حاصل این تفکر است. کشورهایی در اطراف ما وجود دارند که مُجری این روش‌ها هستند. در خود ایرانِ قبل از انقلاب اسلامی نیز، وضع چنین بود. مردم ما در گذشته با این شیوه کاملاً آشنا بودند و امنیت در ایران از طریق وابستگی در بخش‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تأمین می‌شد.

اگر کشوری بخواهد امنیت را توأم با استقلال کامل تأمین کند، کار مقداری مشکل و سخت خواهد بود. به‌ویژه کشوری که دارای آرمان‌ها و ارزش‌های مقدس است و مایل است هویت مستقل اسلامی و ملی خود را حفظ کند. برای کشوری که می‌خواهد در بُعد سیاسی دارای استقلال کامل و خود تصمیم‌گیرنده باشد و جلوی دخالت‌های نابجای دیگران را بگیرد و در بخش اقتصادی، به جای منافع مشترک به دنبال منافع خاص

ملت خود باشد، تأمین امنیت دشوارتر خواهد بود و بالمآل جامعه بار سنگین‌تری را بر دوش خواهد کشید. چنین کشوری دارای دشمنان فراوانی در سطح جهان و منطقه خواهد بود. پس ویژگی‌های نظام ما از یک‌سو و قدرت دشمن از سوی دیگر ایجاب می‌کند تا ما توان بیشتری را صرف امنیت ملی خود کنیم و آمادگی بیشتری را برای مقابله با دشمنان به دست آوریم.

امنیت و رسالت آموزش و پرورش

قبل از ادامه این بحث، به این نکته اشاره می‌کنم که اساساً در محیط آموزشی، که اولین محیطی است که کودک و نوجوان بعد از محیط خانه با آن آشنا می‌شود و تقریباً بهترین سنین و بیشترین وقت مفید کودک، نوجوان و جوان نیز در این محیط سپری می‌شود، یکی از مفاهیمی که با آن آشنا می‌شوند، مفهوم امنیت است. شاید در اولین روزهایی که کودک وارد این محیط جدید می‌شود، خود و والدین او عملاً با مسئله امنیت روبه‌رو می‌شوند. اولین نکته‌ای که ذهن پدر و مادر را مشغول می‌کند، یافتن مدرسه و آموزشگاهی است که پدر و مادر نسبت به آن امنیت خاطر داشته باشند. اگر پدر و مادر نگران باشند، اولین ناامنی اجتماعی از خود محیط آموزشی آغاز می‌شود. اگر اولیای دانش‌آموز نسبت به محیط آموزشی نگران باشند، در مورد چگونگی رفتار با کودک در محیط آموزشی تردید داشته باشند، از معلم، مدیر و محیط کلاس و مدرسه مطمئن نباشند، هرگز آرامش خاطر نخواهند داشت.

من در اینجا وارد بحث نقاط قوّت و ضعف مدارس غیرانتفاعی نمی‌شوم، اما این سؤال مطرح است که چرا والدین حاضر می‌شوند گاهی نیمی از درآمد سالیانه خود را به مدرسه غیرانتفاعی اختصاص دهند و گاه علاوه بر پول، با اصرار و التماس فرزندانشان را به یک مدرسه

غیرانتفاعی بفرستند؟ دلیل آن چیست؟ یک عامل این است که از مدارس دولتی بحق یا ناحق احساس ناامنی می‌کنند! شما ممکن است در بسیاری موارد وجود این احساس را در پدرها و مادرها نادرست بدانید، ولی متأسفانه واقعیت امروز جامعه ما این است.

در برابر این مسئله مهم، همه ما مسئولیم. ممکن است تصور شود که تمایل والدین به مدارس غیرانتفاعی برای این است که فرزندانشان راحت‌تر در کنکور قبول شوند، ولی به اعتقاد من نگرانی تنها مربوط به عبور از سدهای کنکور نیست، بلکه نگرانی اصلی از محیط مدارس دولتی است. ما بعضی از مدارس را به‌عنوان نمونه بررسی کردیم، البته ارگان‌های دیگر نیز ما را در این امر یاری نمودند. دیدیم کافی است که در یک کلاس، معلمی یک ساعت غایب باشد و یک ساعت کلاس بدون سرپرست بماند؛ در این مدت، نحوه تماس بچه‌ها، حرف‌هایی که بین آنها رد و بدل می‌شود، مجله و کتاب و رمان و حتی گاهی نوارها و عکس‌هایی که مبادله می‌شود، بحق، یک خانواده مسلمان و متدّین را نگران می‌کند. آیا این چنین محیط آموزشی، برای فرزندان جامعه محیط امنی است؟

البته در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی، نگرانی بیشتر از امروز بود، ولی ما وضع موجود را باید نسبت به مدارس ایده‌آل اسلامی بسنجیم. ما نباید وضع را با قبل از انقلاب مقایسه کنیم. امروز تعداد مسئولین و معلمین متدّین و دلسوز بسیار زیاد است. شاید در کمتر ارگانی بتوانیم این همه افراد دلسوز و متعهد را بیابیم. اما یک قطره سم کافی است که یک ظرف بزرگ آب را آلوده سازد. گاهی کافی است که یک فرد ناسالم محیط بزرگی را آلوده کند. گاهی مسائلی از بعضی محیط‌های آموزشی که البته تعداد آنها زیاد نیست، نقل می‌شود که حاکی از آلودگی محیط و وجود خطرات برای نسل جوان ماست.

مسئولیت سنگین امور تربیتی

اگر خدای ناکرده افرادی که در آموزش و پرورش ـ به عنوان مسئولین تربیتی که این رسالت سنگین و بسیار مهم و مقدس را بر دوش دارند ـ به وظایفشان آشنا نباشند، چه خواهد شد؟ اگر خدای ناکرده یک مسئول تربیتی در مدرسه تبدیل به مسئول ناامنی برای دانش‌آموزان شود، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ متأسفانه گاهی دانش‌آموزان از مسئول امور تربیتی گریزان‌اند و نه تنها او را ملجأ خود و مرجع درد دل و رفع مشکل خود نمی‌یابند، بلکه او را فردی می‌دانند که می‌خواهد عیب‌یابی و عیب‌جویی کند، تخلف آنها را پیدا کند، آنها را لو بدهد و حیثیت آنها را از بین ببرد. و در نتیجه احساس ناامنی می‌کنند. ممکن است بعضی از مسئولین حاضر در جلسه چنین قضاوتی را تند بدانند، اما متأسفانه این وضع وجود دارد و این یک واقعیت است. البته همه مسئولین امور تربیتی چنین نیستند، اما در مدارس ما نمونه‌های فراوانی از این دست وجود دارد.

برخی از دانش‌آموزان در پاسخ پرسشگرانی که از آنها در مورد احساس آنان نسبت به مسئولین امور تربیتی سؤال کرده‌اند، به جای آنکه آنان را پناهگاه تربیتی و ملجأ خود بدانند، از آنها به عنوان کسانی که می‌خواهند ایراد بگیرند، برچسب بزنند و حتی دنبال بهانه‌جویی و پرونده‌سازی هستند، یاد کرده‌اند! این مسئله بسیار مهمی است که محیط آموزشی باید برای اولیای دانش‌آموزان و نیز برای خود دانش‌آموزان محیط امنی باشد. اول باید دانش‌آموز از این محیط احساس امنیت کند تا این محیط آموزشی بتواند به او درس امنیت بدهد و او آمادگی لازم جهت امنیت جامعه و کشورش و مقابله با انواع خطرات و تهدیدات را پیدا کند.

این سخن به این مفهوم نیست که آموزش و پرورش تاکنون رسالت سنگین خود را انجام نداده است، بلکه مقصود این است که مسئولیت آن قدر سنگین است که ما نباید آنچه تاکنون انجام داده‌ایم، کافی بدانیم. باید تلاش کنیم در کنار همه کارهای خوبی که انجام گرفته است، نقایص موجود را رفع کنیم و کاری کنیم که محیط‌های آموزشی ما برای اولیا و دانش‌آموزان به یک محیط کاملاً امن مبدل شود تا آنها بتوانند رسالت سنگین امنیت جامعه را بر دوش گیرند. ذکر این مطلب به این دلیل بود که به اعتقاد من، همان‌گونه که درس تربیت، خداشناسی، ایمان و عشق از مدرسه‌ها و از آموزشگاه‌های ما باید شروع شود، درس امنیت نیز باید از محیط‌های آموزشی ما آغاز گردد. در مسئله امنیت ملی نیز رسالت و مسئولیت مهمی بر دوش نهاد آموزش و پرورش است.

تهدیدات نظامی دشمن

همان طور که گفته شد، دشمنان ما برای بر هم زدن امنیت کشور و تهدید نظامی از ابزار و وسایل مختلفی استفاده می‌کنند. این قدرت‌ها تلاش کردند تا این نظام نتواند به حیات خود ادامه دهد و بعد از اینکه به توفیقی دست نیافتند، کوشیدند آن را در مرزهای جغرافیایی خود محصور کنند و وقتی در این زمینه نیز شکست خوردند و ارزش‌های نظام و فرهنگ ما از مرزهای جغرافیایی نیز عبور کرد، امروز همه تلاش خود را به کار گرفته‌اند تا جلوی رشد و توسعه این نظام و تبدیل آن به یک کشور و یک نظام الگو در منطقه را بگیرند؛ و لذا امروز همه تلاش دشمن برای جلوگیری از رشد و توسعه ماست. البته نه اینکه تهدیدات دیگر را رها کرده باشد. دشمن از روز اول در پی تحریک همسایه‌های ما بوده است و الان نیز این تحریک را به صُور گوناگون ادامه می‌دهد. دشمن همواره خواسته است تا ما را مشغول تنازعات و کشمکش‌های

منطقه‌ای کند که امروز هم این سیاست ادامه دارد. شما دیدید که جنگ هشت ساله را بر ما تحمیل کرد. پس از جنگ، تلاش بعدی دشمن این بود که ما را وارد معرکه تهاجم عراق به کویت و درگیری این کشور با متحدین کند؛ ولی هوشیاری، بیداری و دقت عمل و تصمیم بجا و حساب‌شده مسئولین باعث شد که این توطئه دشمن نیز خنثی شود. هنوز هم دشمن دست‌بردار نیست، اما بحمدالله تاکنون ناموفق بوده است.

در مسئله جمهوری آذربایجان، دشمن در تلاش بود تا اختلاف و نزاعی را بین ما و یک کشور همسایه تازه استقلال‌یافته و کوچک به وجود آورد. در جنوب هم به همین ترتیب، دشمن تلاش می‌کند بین ما و همسایگان جنوبی همیشه کشمکش و اختلاف باشد. دشمن نمی‌خواهد ایران قدرتمند باشد و همواره تلاش می‌کند تا نیروی این نظام، صرف درگیری با دیگران شود تا به اهداف بلند خود دست نیابد و در نتیجه به جهان بگویند این نظام در تحقق آرمان‌های خود شکست خورده است. امروزه چه کسانی در جنوب تحریک می‌کنند؟ بعضی معتقدند همسایه‌های ما در جنوب ۶+۱ هستند. یعنی امریکا هم همسایه تحمیلی ما شده است! امریکا در جنوب عملاً خود را به‌عنوان یک همسایه غیرقانونی و غیرشرعی به منطقه تحمیل کرده است. آن‌قدر در کشورهای جنوب پایگاه درست کرده‌اند و آن‌قدر ناو در خلیج فارس و دریای عمان مستقر شده است که باید بگوییم همسایگان جنوبی ما ۶+۱ هستند!

ایجاد موانع در جهت رشد و توسعه کشور

تلاش بر این است که جمهوری اسلامی ایران نتواند به اهداف بلندمدت و آرمان‌های مقدس خود دست یابد تا در جهان و منطقه به

یک الگو مبدل شود. در عین حال که دشمن دست از این‌گونه توطئه‌ها برنداشته، اما بزرگ‌ترین توطئه دشمن بعد از پایان جنگ تحمیلی ایجاد موانع برای رشد و توسعه کشور است. امروز تلاش اصلی دشمن در بخش‌های اقتصادی و فرهنگی است تا مانع رشد و توسعه ما شود و به اَشکال مختلف تلاش می‌کند تا نگذارد روابط اقتصادی سالمی را با دنیای خارج برقرار کنیم. از آنجا که به طور طبیعی یک کشور نمی‌تواند بدون روابط صحیح اقتصادی با دنیا به رشد و توسعه قابل ملاحظه‌ای دست یابد، دشمن تلاش می‌کند تا روابط اقتصادی ما با دنیا را به روابط صرفاً تجاری تبدیل کند. یعنی هر وقت دلار نقد داشتیم، بتوانیم چیزی بخریم. این گونه رابطه را نمی‌توان رابطه اقتصادی نامید. برای چنین رابطه‌ای لازم نیست دولت تلاش کند، چه اینکه هر دلالی می‌تواند با پول جنس بخرد. آنچه ما نیاز داریم، روابط سالم اقتصادی است، نه روابط صرفاً تجاری. روابط اقتصادی خارجی که در آن انتقال تکنولوژی، آموزش علمی، فنی ـ حرفه‌ای، سرمایه‌گذاری، اعتبارات بلندمدت و آموزش مدیریت ملحوظ باشند؛ همه اینها یک رابطه اقتصادی را می‌سازد، وگرنه خرید جنس با پول نقد را نمی‌توان رابطه اقتصادی نامید.

از طرف دیگر دشمن می‌خواهد ما به تکنولوژی حساس و سرنوشت‌ساز دست نیابیم. از دید آنها اشکالی ندارد که تکنولوژی معمولی به جمهوری اسلامی ایران منتقل شود، اما تکنولوژی مدرن و حساس باید همواره از دسترس ما خارج باشد تا در عین حال که در کوتاه‌مدت مشکلات کشور حل می‌شود، در بلندمدت با مشکل بزرگ وابستگی و همچنین عدم توازن در رشد و توسعه با دیگر کشورهای منطقه و کشورهایی که در وضعیت مشابه ما قرار دارند، مواجه شود. دشمن در این راه تلاش فراوانی انجام داده و هرچند که مشکلاتی را نیز

برای ما به وجود آورده، اما چندان موفق نبوده است. شاید توانسته باشد در بعضی امور تحرک ما را کُند کنَد، اما خوشبختانه نتوانسته جلوی حرکت ما را بگیرد و بحمدالله حرکت ما همچنان ادامه دارد. مسئله رهبری جهان هم یک شعار توخالی است. این سخن که جهان امروز تک‌قطبی است و بنابراین یک کشور می‌تواند برای مسائل جهان تصمیم‌گیرنده باشد، سخنی است که هیچ‌وقت با واقعیت جهان منطبق نبوده است. در دنیای امروز صدها رقابت و تنازع وجود دارد و جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با توانمندی در دنیای امروز به اهداف رشد و توسعه خود دست یابد.

تکیه‌گاه اصلی نظام

تکیه‌گاه اصلی ما قدرت‌های درونی و داخلی ماست و ما به مردم خود تکیه داریم. تکیه‌گاه ما بیرونی نیست. ما نمی‌خواهیم با ورود به یک اتحادیه دفاعی، یا با برقراری روابط سیاسی ناسالم با قدرت‌های بزرگ، امنیت و منافع ملی خود را تأمین و تضمین کنیم. ما دنبال امنیت توأم با استقلال کامل هستیم، نه تأمین امنیت با استقلال کمتر. تکیه اصلی ما نیز در بخش فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و نظامی بر منابع خودی است. بی‌تردید نیروی انسانی نقش اساسی را در همه زمینه‌ها خواهد داشت. برای مقابله با این توطئه‌ها باید تلاش کنیم تا نسل جوان ما برای این مسئولیت بزرگ آمادگی لازم را کسب کند و در این میان تربیت و آموزش نسل جوان نقش بسیار مهمی خواهد داشت.

نقش تعهد در رشد و توسعه

مهم‌ترین مسئله آن است که چگونه جوانان عالِم و متعهد تربیت کنیم؟ اگر کشورهای صنعتی به جایی رسیده‌اند، در سایه علم و تعهد بوده

است. بعضی فکر می‌کنند که جهان غرب فقط در سایه علم به پیشرفت رسیده، اما این تصوری ناصحیح است. بی‌تردید پیشرفت آنها در سایه علم و تعهد بوده است. فکر نکنیم چون در غرب مفاسد اخلاقی زیاد است، پس تعهد شغلی و کاری مطرح نیست. متأسفانه باید بگویم در بعضی زمینه‌ها تعهد و وجدان کاری در غرب بیش از تعهد ما در این کشور انقلابی و اسلامی است. شما فکر کردید پزشکی که آنجا کار می‌کند، فقط متخصص است و متعهد نیست، اما پزشک ما متعهد است؟ پزشک خارجی اگر تعهد کرد که هشت ساعت کار کند، واقعاً به همان مقدار کار می‌کند. کارمند اداری یا کارگر اگر تعهدی کرد، به تعهد خود عمل می‌کند. ولی اینجا چطور؟ به معلم می‌گوییم چرا این‌طور کار می‌کنی؟! می‌گوید حقوقی که می‌گیرم به همین اندازه است که وارد مدرسه شوم و به مدیر مدرسه سلام کنم. اگر این‌چنین است، پس چرا استخدام شدی؟ چرا امضا کردی و تعهد دادی؟ چرا این بار سنگین را بر دوش گرفتی؟ پزشک می‌گوید این حقوق در این حد است که به بیمارستان بیایم و دو نفر را ویزیت کنم. چرا از اول این مسئولیت را پذیرفتی؟ چرا قبول کردی؟!

اگر تعهد شغلی و کاری و احساس مسئولیت اجتماعی خود را از دست بدهیم، چطور می‌توانیم ادعا کنیم که تعهد داریم. قطعاً فردی که این‌طور حرف می‌زند، نماز واقعی نمی‌خواند و مسلمان واقعی نیست. روزهٔ واقعی نمی‌گیرد و قطعاً تقوا هم ندارد. این‌طور نیست که در دنیای غرب فقط علم و دانش باعث پیشرفت آنها شده باشد، بلکه علم توأم با تعهد آنها را به پیشرفت رسانده است. البته تعهد آنها در همه بخش‌های زندگی نیست. این در حالی است که هدف اصلی ما تعهد در همه بخش‌هاست. ما در پی تعهدات گسترده اخلاقی هم هستیم که آنها در بسیاری از موارد با آن فاصله زیادی دارند.

شما در اروپا می‌بینید یک بیمارستان کوچک، کار یک بیمارستان بزرگ ما را انجام می‌دهد. گاهی سه اتاق عمل و سه تیم جراحی، کارِ ده اتاق عمل و ده تیم جراحی ما را انجام می‌دهد. دقت در عمل هم معمولاً بیشتر است. هماهنگی و همکاری بهتری هم بین بخش‌های مختلف وجود دارد. اگر پزشک متعهد باشد، ولی بخش استریل متعهد نباشد، یا مسئول نظافت بیمارستان یا مسئول آشپزخانه بیمارستان متعهد نباشد، کار آن پزشک هم بی‌ثمر می‌ماند.

در کشور سوئیس، طرح‌های فوق برنامه و پیشاهنگی آنها آن‌قدر مفید طراحی شده است که یک جوان در تابستان با رفتن به اردو برای سه تا چهار هفته مردِ کار می‌شود. بعد از دو اردو، مرد سازندگی می‌شود و می‌تواند بار مسئولیت را بر دوش گیرد. در یک قسمت از برنامه، دانش‌آموزان را به جنگل می‌برند و به مدت یک هفته، باید غذای مورد نیاز را خودشان از داخل جنگل تهیه کنند. دانش آموزانی که این دوره‌های پیشاهنگی را گذرانده باشند، برای استخدام اولویت دارند. آیا برنامه‌های فوق برنامه‌های ما هم چنین است؟!

روحیه از خودگذشتگی و نقش آموزش و پرورش

امروز رسالت بزرگ و بسیار سنگینی برعهده ماست. اگر دانش‌آموز ما در دبستان، دبیرستان و دیگر مراکز آموزشی، روحیه ایثار و فداکاری را پیدا نکرد و درس از خودگذشتگی را نیاموخت، بدانیم نمی‌توانیم در مقابل تهدیدات درونی و بیرونی علیه امنیت ملی، مقابله و ایستادگی کنیم. اساس همه‌چیز در فداکاری و ازخودگذشتگی خلاصه می‌شود. باید خودمحوری‌ها شکسته شود.

اگر نمی‌توانیم به دانش آموز هویت اسلامی بدهیم و آنها را مسلمان واقعی بسازیم، لااقل آنها را وطن‌دوست بار بیاوریم. امروزه متأسفانه در

بسیاری از بخش‌های جامعهٔ ما خودمحوری بر همه چیز غالب شده است. اگر عشق به معنویت، حق و خداوند در بعضی افراد وجود ندارد، لااقل عشق به وطن و ملت باید وجود داشته باشد. چرا این همه خودمحوری؟ چرا این همه تلاش برای خود؟ بیاییم دانش‌آموزان را به گونه‌ای تربیت کنیم که خودمحوری و خودیت در آنها شکسته شود. اگر جوان ما وطن‌دوست و ایران‌دوست شود، از خودمحوری فاصله خواهد گرفت. ایده‌آل ما البته خداپرستی و توحید است. عشق به خداوند است که در آن همه فضائل خواهد بود. اما نکند ما ملیت و عشق به وطن را از یک دانش‌آموز بگیریم و جای آن هم نتوانیم عشق به خداوند را جایگزین کنیم. این یک فاجعه است که عشق به خود و یا خدای ناکرده عشق به غرب و عشق به اجنبی در او به وجود آید. اگر بتوانیم ایثار و فداکاری و ازخودگذشتگی و احساس مسئولیت اجتماعی را در دانش‌آموزان زنده کنیم، پیروز هستیم و در آن صورت هیچ اسلحه‌ای علیه ما کارگر نخواهد بود.

حماسه پدافند هوایی در عملیات والفجر ۸

ما در زمان جنگ، در عملیات والفجر ۸، بیش از ۷۵ فروند هواپیما یا حداقل به اعتراف خود دشمن ۶۳ فروند هواپیمای عراقی را سرنگون کردیم. دوازده خلبان عراقی اسیر در این عملیات اعتراف کردند که ۶۳ فروند هواپیمای عراقی ساقط شده است. امریکایی‌ها هم مشابه این آمار را اعلام کردند. بعد از این عملیات چند تیم از امریکا، شوروی و فرانسه برای بررسی مسئله به بغداد رفتند. عراقی‌ها اعلام کردند که نیروهای خارجی در ایران با سیستم پدافندی جدید توانستند هواپیماهای ما را ساقط کنند. در عملیات قبل (عملیات بدر) فقط دو فروند هواپیما ساقط کرده بودیم. قبل از آن در عملیات خیبر فقط یک فروند هواپیما سرنگون

کردیم. ولی تعداد هواپیماهای ساقط‌شده در این عملیات حداقل به ۶۳ فروند رسید.

دلیل آن چه بود؟ نه وسیله جدیدی به دست ما رسیده بود و نه افراد جدیدی وارد این بخش شده بودند. حدود چهل نفر افسر و درجه‌دار مسلمانِ متعهد و ایثارگر را جمع کردیم و به آنها گفتیم همه فکرهایتان را روی هم بریزید تا بتوانیم در این عملیات به نحو مناسب از رزمندگان اسلام پشتیبانی کنیم. توکل ما به خداوند است، باید همه تلاش کنیم و فقط دو ماه فرصت داریم. افراد مخلصی مانند *شهید بابایی* و *تیمسار ستاری* و دیگر ایثارگرانی که بسیاری از آنها زنده و مشغول خدمت‌اند، شب و روز زحمت کشیدند. همه این افراد در ایام عملیات در شبانه‌روز چند ساعت بیشتر استراحت نداشتند. ایثار، اعتماد به نفس و اتکاء به خداوند و به کارگیری فکر و دانش و تجربهٔ کاری باعث شد که به حول و قوّه الهی آن ضربه شدید را به عراق وارد کنیم.

چون همه قرارگاه‌های پدافندی به نام فاطمه اطهر (س) بود، خود این عزیزان معتقد بودند که کار ما نبوده، بلکه عنایت و لطف فاطمه اطهر (س) بوده است. البته همین‌طور است، ولی به قول معروف از تو حرکت از خدا برکت. لطف حضرت فاطمه (س) هم شایستگی می‌خواهد و شایستگی در سایه تلاش و ایثار به دست می‌آید. البته نسبت به فداکاری‌های زمان جنگ بسیاری از مطالب باید در زمان مناسب در آینده گفته شود. خیلی از مسائل هنوز گفتنی نیست. بنابراین در دفاع مقدس هم هر وقت ایثار، فداکاری، اخلاص و خلاقیت بود، عنایات غیبی و لطف خداوند را هم شاهد بودیم و در نتیجه ضربه‌های سختی بر دشمن وارد می‌کردیم. ساختن این روحیه به دست شما مربیان جامعه است. شما باید با زحمت شبانه‌روزی خودتان آفریننده آن باشید.

موقعیت استثنایی ایرانیان

خداوند، استعداد، طبیعتِ مناسب و موقعیت جغرافیایی استثنایی را به ما ایرانی‌ها داده است. اندیشمندان و دانشمندان بزرگی را که پشتوانه فکری و فرهنگی ما هستند، به ما داده است. قرآن مجید ایرانی‌ها را چنین توصیف می‌کند: «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه»[1] آنهایی که خدا را دوست دارند و خدا آنها را دوست دارد. در برابر دشمن با غرور و عزت می‌ایستند و در میان خودشان با محبت و لطف و تواضع «اذلّة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین»[2]. پیامبر (ص) دست به شانه *سلمان فارسی* زد و فرمود این آیه در شأن قوم تو نازل شده است. شیعه و سنی این روایت را نقل کرده‌اند. پس مردم ما مورد لطف و عنایت الهی هستند؛ کشور خوب، مردم خوب، بهترین دین و امروزه بهترین نظام نیز نصیب ما شده است؛ آنچه باقی می‌ماند، جهاد و تلاش است که از طرف ما باید انجام شود. اگر از طرف ما کوشش و تلاش صورت بگیرد، خداوند ما را موفق خواهد نمود.

تخصص و تعهد و انجام ناممکن‌ها

یکی از مقاطع سخت، در ایام جنگ زمانی بود که انبارهای ما از لامپ رادار خالی شده بود. رادارهایی که داشتیم، یکی بعد از دیگری از کار می‌افتاد. وقتی لامپ رادار می‌سوخت، لازم بود لامپ جدید جایگزین آن شود، چون قابل احیا نبود. در انبار هم لامپی باقی نمانده بود. روزی رسید که فقط یک لامپ برای ما مانده. البته دشمن از وضع ما بی‌خبر بود. نمی‌دانستیم باید چه کنیم. از رئیس یک کشور دوست خواستیم که

---

۱. *قرآن مجید*، سورهٔ مائده، آیه ۵۴.
۲. *قرآن مجید*، سورهٔ مائده، آیه ۵۴.

تعدادی از این نوع لامپ‌ها را به ما بفروشند. اما حاضر نشدند و در نهایت یک لامپ به عنوان هدیه فرستادند. بعد از مدتی که آخرین لامپ ما هم سوخت، از این لامپ هدیه استفاده کردیم. دعا می‌کردیم این یکی سالم بماند. متخصصین را جمع کردیم و از آنها خواستیم برای احیای این نوع لامپ‌ها تلاش کنند، چون راه دیگری نداشتیم. تلاش شبانه‌روزی آغاز شد. یکی از این محققین که با یک تیم کار می‌کرد، حدود سه ماه خانه نرفت. می‌گفت با خدا عهد کرده‌ام تا این کار به اتمام نرسد، به خانه برنگردم. می‌گفت خروج از این کارگاه را فرار از جبهه می‌دانم. همان‌جا تخت زده بود و شب‌ها در همان کارگاه می‌خوابید. بالاخره توانستند بعد از چند ماه لامپ را احیا کنند. رئیس این تیم هیچ پاداشی را نپذیرفت و تنها درخواست او این بود که خدمت امام برسد و دست امام را ببوسد. وقتی خدمت امام رسید، امام پیشانی او را بوسید. بعد از این ملاقات می‌گفت نه تنها مزد کار گذشته را گرفتم، بلکه مزد کارهای آینده را هم گرفتم و بوسه امام را با چیز دیگری عوض نمی‌کنم.

حفظ هویت اسلامی

درست است دنیای صنعتی، تکنولوژی مدرن دارد و پیشرفته است، اما خداوند به ما استعداد درخشان و طبیعت مستعد داده است. بهره‌برداری صحیح از این استعدادها و منابع، نیاز به کوشش و فداکاری دارد. اگر بخواهیم در برابر تهاجمات دشمن نیز پیروز شویم، باید با تلاش و فداکاری توطئه دشمن را خنثی کنیم. مهم‌ترین مسئله آن است که هویت اسلامی خود را حفظ کنیم. امنیت ملی خود را تأمین کنیم. رشد و توسعه را در کشور چنان ادامه دهیم تا نظام ما الگو شود. فردا دشمن به ما لبخند تمسخر نزند که در یک نظام اسلامی، عقب افتادید! ما می‌توانیم پیشرو

باشیم. آیا کاری که جوانان ما در المپیاد کردند، نمونه نبود؟ خدا این لیاقت را به ما داده است. می‌توانیم به پیشرفت مطلوب برسیم. من معتقدم پایه و اساس امنیت ملی ما، روحیه ایثار و فداکاری جوان‌های ماست. اگر توانستیم جوان‌ها را بسازیم، قطعاً امنیت ملی ما تأمین است. قطعاً رشد و توسعه ما هم تأمین است. می‌توانیم کشور را بسازیم تا نظام و کشور ما الگو شود.

این بار سنگین را خداوند به دوش شما گذاشته و این توفیق را به شما داده است. یعنی توفیق هدایت جوان‌ها و نسل آینده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی لان یهدی الله بک رجلاً خیر لک مما طلعت علیه الشمس»[1] ارزش هدایت یک نفر از همه جهان بیشتر است. آینده جامعه ما، رشد و پیشرفت و عظمت ما، به دست توانمند شماست و در اختیار فکر و تلاش و ایثار و عمل صالح شماست. خداوند این لیاقت را به شما داده است که این رسالت را بر دوش داشته باشید. ان‌شاءالله در این آزمایش بزرگ الهی نیز پیروز خواهید شد و خداوند این توفیق را به شما خواهد داد. «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبّت اقدامکم».[2]

---

۱. شیخ کلینی، *فروع کافی*، صحّحه و قابله و علّق علیه علی‌اکبر غفاری، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۱ ق، ج ۵، ص ۲۸.
۲. *قرآن مجید*، سوره محمد، آیه ۷.

رسانه‌های گروهی و امنیت ملی

تاریخ، جامعه‌ای را نشان ندارد که دیرزمانی، فارغ از دغدغه‌ها و معضلات امنیتی، روزگار خود را سپری کرده باشد. در کنکاش تاریخی، مفهوم امنیت را دارای قدمتی کهن‌تر از مفهوم «اجتماع» و «جامعه» می‌یابیم. آدمی آن‌گاه که بر شکل و هویت اجتماعی خود نیز درنیامده بود، به امنیت به چشم همراهی دیرآشنا می‌نگریست. تعریف و تثبیت حریم امنیتی هر جامعه‌ای نخست نیازمند تعریفی از «خودی» و «دیگری» و ترسیم مرزهای هویتی بین این دو است.

نخستین مباحث فلسفی ـ سیاسی در عرصه مقولات امنیتی را شاید بتوان در آرای فلاسفه‌ای همچون ارسطو و افلاطون یافت. هر دوی این اندیشمندان، بر ایجاد و حفظ امنیت به مثابه یکی از اهداف و وظایف حکومت، اصرار ورزیده‌اند. در دنیای امروز که عصر مشارکت است، مفهوم و تعریف سخت‌افزاری امنیت ملی جای خود را به تعبیری نرم‌افزاری داده است.

استانلی هافمن[1] امنیت ملی را حمایت هر ملت از صیانت و دور نگه‌داشتن جامعه از حمله فیزیکی و جریان‌های ویران‌کننده بیرونی، تعریف می‌کند. ولی با تغییر تاکتیک و رویکرد امپریالیسم و استعمار از

1. Stanly Hoffman

شیوه‌های کهن مبتنی‌بر حمله فیزیکی و نظامی به شیوه‌های سلطه اقتصادی و فرهنگی، امروزه آنچه امنیت کشورهای جهان سوم را از جانب قدرت‌های بزرگ تهدید می‌کند، تنها حمله فیزیکی نیست، بلکه در دنیای امروز همچنان‌که هجوم دشمنان صرفاً نظامی نیست، مقابله با دشمنان یا رقیبان نیز صرفاً دفاعی ـ نظامی نیست، بلکه دفاعی ـ فرهنگی، هویتی و توسعه‌ای خواهد بود. به همین دلیل است که عده‌ای دیگر از نظریه‌پردازان قدرت و امنیت ملی (از جمله *رابرت مک نامارا*[1]) بر این باورند که در جوامع در حال مدرن، امنیت سخت‌افزاری نیست ــ گرچه ممکن است آن را دربربگیرد، ـ امنیت توسعه‌ای است و بدون توسعه، امنیتی وجود نخواهد داشت. مک نامارا معتقد است امنیت در گروِ فکرِ انسان و در سایهٔ توسعه عملی است. به خوبی می‌دانیم توسعه مفهومی کیفی است که از طریق فرایند فرهنگ‌سازی و ایجاد هویت فرهنگی دست یافتنی است. جامعه‌ای که گرفتار بحران هویت و به تبع آن بحران هجوم فرهنگی است، آسیب‌پذیر و در معرض تهدید است. جامعه‌ای که نتواند به توسعه دست یابد. طبعاً از اقتدار ملی و امنیت بالایی برخوردار نخواهد بود. این همان نکته مهمی است که استراتژیست‌های قدرت‌های بزرگ به خوبی به آن پی برده‌اند و برآن دست نهاده‌اند: «تشدید و یا ایجاد بحران هویت در کشورهای جهان سوم به منظور سلطه فرهنگی بر آنها». امروزه این هدف قدرت‌های بزرگ با استفاده از تکنولوژی ارتباطات و رسانه‌های گروهی عملی می‌گردد.

امنیت ملی مفهومی است که بدون اقتدار ملی دست یافتنی نخواهد بود. برخی از محققان مانند *مورگنتا*[2] در کنار توانایی‌های جغرافیایی، طبیعی، نظامی و سیاسی به مشخصات جمعیتی، خصائل ملی، ارزش‌های

---

1. Robert McNamra
2. Morgenthau

مشترک ایدئولوژیک، میزان همبستگی اجتماعی، وفاق و وحدت ملی به عنوان مؤلفه‌های اقتدار ملی اشاره می‌کنند. در همین رابطه است که مورگنتا اقتدار سیاسی را به مناسبات روانشناختی میان قدرت و آن که قدرت بر او اعمال می‌شود، تعریف می‌کند. مناسباتی که یکی می‌تواند از طریق نفوذ خود بر ذهن دیگری اثر گذارد.[1]

با عنایت به تعریف فوق به خوبی روشن می‌شود وقتی بیگانگان از طریق تکنولوژی ارتباطات، قصد نفوذ بر افکار و فرهنگ ملی کشوری را دارند، در واقع اقتدار و امنیت ملی آن کشور را هدف قرار داده‌اند و از طریق شیوه‌ای کاملاً نرم‌افزاری به همان اهدافی می‌رسند که در قرون گذشته با تاکتیک نظامی حاصل می‌شد؛ با این تفاوت که امپریالیسم مبتنی بر میلیتاریسم به دلیل انقلابات ناسیونالیستی کشورهای جهان سوم ناپایدار و سطحی بود، درحالی‌که امپریالیسم فرهنگی به دلیل نفوذ در ذهن، جان، اندیشه و فرهنگ مردم عمیق و پایدار است و به همین دلیل به مراتب خطرناک‌تر و تهدیدآفرین‌تر است. با این مقدمه نقش و اهمیت و تأثیر بسزای رسانه‌های گروهی در ایجاد و یا تهدید امنیت ملی به خوبی روشن می‌گردد.

مفهوم ارتباطات

وقتی با کسی ارتباط برقرار می‌کنیم، کار ما در حقیقت یک نوع اشتراک فکری و تفاهم اندیشه‌ای با اوست. به عبارت دیگر ما و او اطلاعات، عقاید و نظریات خود را با یکدیگر در میان می‌گذاریم و امیدوار هستیم که اشتراک فکر و اندیشه بین ما صورت گیرد. طرفین ارتباط، مفاهیم خود را از طریق ایجاد ارتباط به یکدیگر انتقال می‌دهند و قرابت فکر و

1. Hans Morgenthau, "Power and Ideology", in: *International Politics and Foreign Policy*, ed. by Jams Rosenau, New York Free Press, 1962.

اندیشه ایجاد می‌کنند. به طور کلی ارتباط را می‌توان به این صورت تعریف کرد: برقراری تفاهم و هماهنگی در بین فرستنده و گیرنده پیام.[۱] هدف از وسیله ارتباطی[۲] (که جمع آن وسایل ارتباطی[۳] است) به طور کلی جریان انتقال و برقراری ارتباط و تعامل است. این فرایند را در مجموع «ارتباط‌های جمعی»[۴] می‌گویند. وسیله ارتباط جمعی عبارت از آن وسیله ارتباطی است که مورد توجه جماعت کثیری می‌باشد.[۵]

از سوی دیگر وسایل ارتباطی دور بُرد را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد:

۱. وسایل چاپی و نوشتاری از قبیل روزنامه، مجله کتاب و...؛

۲. وسایل سمعی و بصری مانند رادیو، تلویزیون، ماهواره و اینترنت.

سه وسیله ارتباط سیاسی یعنی تلویزیون، رادیو، روزنامه (و اخیراً ماهواره و اینترنت) بیش از همه مورد توجه سیاستمداران و ارتباط‌گران سیاسی است. سیاستمداران از وسایل ارتباط جمعی سه بهره متفاوت می‌گیرند: نخست ارائه اطلاعات، دوم شخصیت‌پردازی و سوم شکل دادن به افکار عمومی و آماده کردن و جهت دادن به آن. امروزه، سیاستمداران به توانایی و نقش مؤثر وسایل ارتباطی عمده یعنی روزنامه، رادیو، سینما، تلویزیون، ماهواره و اینترنت در زمینه اطلاعات،

---

۱. نگاه کنید به: ابراهیم رشیدپور، *ارتباط جمعی و رشد ملی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸، صص ۳-۱؛ ابراهیم رشیدپور، *ارتباط جمعی و رشد ملی*، تهران: سروش، ۱۳۶۵، صص ۳-۱.

2. Medium

3. Media

4. Mass Media

۵. ژان کازنو، *جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی*، ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۳.

شخصیت‌پردازی و چهره‌سازی و جهت‌دهی به افکار عمومی آگاهی یافته‌اند و لذا اولین هدف سیاستمداران کنترل و دسترسی به این ابزار به‌ویژه رادیو و تلویزیون می‌باشد.[۱]

روزنامه‌ها با ارائه اخبار و تفاسیر، طرح دیدگاه‌ها، نقد مسائل جامعه و انتقاد از عملکرد دولت، مطلع ساختن حکومت و نمایندگان از نظرات و خواستهای مردم و منعکس کردن پاسخ‌ها و نظرات حکومت می‌توانند در ایجاد فرهنگ مشارکتی و باز کردن فضای سیاسی مناسب برای پیشرفت جامعه، نقش مهمی را ایفاء نمایند. اهمیت رادیو در کسب و حفظ قدرت سیاسی و یا در تضعیف حکومت‌ها در دوره معاصر، فوق‌العاده افزایش یافته است. برای نمونه می‌توان به نقش رادیوهای آزاد در شوروی اشاره کرد که بسیاری از صاحب‌نظران، نقش این رادیوها را یکی از عوامل فروپاشی شوروی دانسته‌اند.

در انقلاب‌ها و کودتاها نیز یکی از زمینه‌های مبارزه، نبرد بر سر تسلط بر وسایل ارتباط جمعی به‌ویژه رادیو و تلویزیون است. دریافت پیام رادیویی نیازی به داشتن سواد ندارد و همه جوامع و اقشار اعم از بی‌سواد و باسواد مخاطب آن هستند. اگرچه رادیو در حال حاضر فراگیرترین وسیله ارتباط جمعی در جهان است، ولی روز به روز بر اهمیت و جاذبه تلویزیون در ارتباطات افزوده می‌شود. تلویزیون از امتیازات رادیو و سینما هر دو برخوردار است و راحت‌تر به حوزه زندگی خصوصی افراد وارد می‌شود. امروزه اکثر سیاستمداران جهان یکی از راه‌های موفقیت در سیاست را از طریق تلویزیون جست وجو می‌کنند و تلاش می‌نمایند از طریق آن، پیام و تبلیغ سیاسی خود را ارائه کنند. تلویزیون در کسب و حفظ قدرت سیاسی و ایجاد رابطه بین

---

۱. نگاه کنید به: پرویز علوی، *ارتباطات سیاسی (ارتباطات، توسعه و مشارکت سیاسی)*، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۵، ص ۹۴.

حکومت و مردم و نیز تأثیرگذاری بر افکار عمومی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ به‌ویژه جایگاه خبری تلویزیون بسیار با اهمیت تلقی می‌شود.

نهایت آنکه تلویزیون و ماهواره و اخیراً اینترنت به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی «نفوذ در افکار عمومی» مورد شناسایی قرار گرفته است و توسط دولت‌ها یا بخش خصوصی در جهت اهداف مورد نظر به کار برده می‌شود. بنابراین تلویزیون و ماهواره وسیله‌هایی حائز اهمیت در شکل دادن به افکار عمومی در رابطه با سیاست داخلی و خارجی هستند.[1]

تبلیغات سیاسی

واژه تبلیغات سیاسی یا پروپاگاندا[2] از ریشه پروپاگاره[3] به معنی نشا کردن، منتشر ساختن، برانگیختن یا به حرکت واداشتن اندیشه خاصی است. به عقیده *لاسول*، تبلیغات سیاسی، کوشش کم‌وبیش عمومی و سنجیده‌ای است که هدف نهایی آن، نفوذ بر عقاید یا رفتار افراد برای تأمین مقاصد از پیش تعیین‌شده است. *بارتلت* تبلیغات سیاسی را کوششی برای تأثیرگذاری بر افکار و هدایت جامعه می‌داند که افراد جامعه برپایه آن بتوانند خود را با رفتاری خاص منطبق سازند.

گرت جورت تبلیغ سیاسی را تلاش سازمان‌یافته برای شکل دادن به ادراکات و دستکاری شناخت‌ها و هدایت رفتارها می‌داند. او تبلیغ سیاسی را با کنترل جریان اطلاعات همراه می‌داند. هدف از تبلیغ سیاسی می‌تواند تحت تأثیر قرار دادن افراد برای پذیرش نگرش‌های خاص باشد. البته *گوبلز*، تنها هدف تبلیغ را غلبه بر توده‌ها می‌دانست، ولی

---

۱. *همان*، ص ۳۴.

2. Propaganda

3. Propagaree

به طور کلی، هدف تبلیغات سیاسی، تغییر در نحوه ادراک و قضاوت‌های ارزشی مردم است تا براساس آن، رفتارهایی را از خود بروز دهند. بنابراین، تبلیغات سیاسی موجب گردآوری آراء، عضویت در احزاب و گرویدن به گروه‌های سیاسی می‌شود. با توجه به اهمیت تبلیغات است که امروزه سخن از قدرت‌هایی می‌رود که رهبری مغزها را در اختیار دارند؛ این قدرت‌ها حکومت‌ها نیستند، بلکه کنترل‌کنندگان اطلاعات و ابزار اطلاعاتی می‌باشند.[1]

ارتباطات سیاسی

با پیچیده‌تر شدن جوامع، اهمیت ارتباط از جنبه سیاسی هر روز افزون‌تر می‌گردد تا حدی که باید گفت در شرایط کنونی، ارتباطات مایه اصلی زندگی سیاسی است و بدون بهره‌گیری از وسایل ارتباطی و رسانه‌های گروهی، نظام‌های سیاسی قادر به نظم بخشیدن به جامعه و مشارکت دادن مردم در زندگی سیاسی نخواهند بود. مشارکت در زندگی سیاسی (از جمله عضویت در احزاب، انتخابات و ایجاد ارتباط متقابل با سیاستمداران) ایجاب می‌کند که مردم به رسانه‌های گروهی دسترسی داشته باشند. در ارتباط سیاسی، ارتباط‌گران تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از وسایل گوناگون ارتباطی و کاربرد تکنیک‌ها و به اتکاء قوانین مربوطه، بر مخاطبان تأثیرگذارند و آنان را با برنامه‌ها و افکار خود هماهنگ سازند و با جلب افکار و آراء عمومی، موقعیت خود را تحکیم بخشند و قدرت خود را گسترش دهند.

ایجاد نظم در جامعه، فراهم آوردن اطلاعات در زمینه قوانین زندگی سیاسی و ارائه آن به مردم، تعیین چگونگی و چرایی رفتار مردم در

---

۱. *همان*، صص ۷۵-۷۴.

حمایت از نظام و حاکمیت و متقابلاً خواست‌ها و نظرات مردم و چگونگی پاسخ حکومت به آن، ایجاد وفاق ملی و گفت‌وگو میان مردم، روشنفکران و حکومت، همگی از طریق ارتباطات سیاسی صورت می‌پذیرد.[۱]

رسانه‌های اطلاعاتی و خبری، واسطه اصلی میان سیاست‌گذاران و مردم هستند. آنها را بسیج می‌کنند تا اندیشه‌های جدید و تکنیک‌های جدید را بپذیرند. وظیفه دشوار رسانه‌های گروهی این است که ساختار سیاسی باثبات و پایداری را بنا کنند که در آن ساختار، محیط اجتماعی همگون و شایسته‌ای پدید آید و به گسترش توسعه ملی سرعت بخشد. در این راستا دو وظیفه مهم برای رسانه‌های گروهی قابل طرح خواهد بود: ۱) متحد ساختن مردم یک کشور؛ و ۲) تشویق آنان به مشارکت در توسعه ملی.

ایجاد مشارکت و تبادل افکار میان مردم یک جامعه با فرهنگ‌های متفاوت توسط رسانه‌ها می‌تواند با شیوه‌های غیرسیاسی موجب وحدت ملی شود. ضمناً رسانه‌ها به ظهور آن دسته از رهبران سیاسی که به مخالفین تغییر ارزش‌های اجتماعی حمله می‌نمایند، کمک می‌کنند و از این طریق، احتمالاً در آینده توجه مردم را به خود جلب می‌کنند. به عبارت دیگر رسانه‌های گروهی به پیدایش رهبران جدیدی کمک می‌کنند که مسئله می‌آفرینند و از نظر ایدئولوژیک متصدی توسعه ملی می‌شوند.

یکی از وظایف رسانه‌ها این است که بتوانند تمام نظام اجرایی را نقد کنند، زیرا انتقاد با رفع خطا و اجرای درست امور، سازنده است. نقش رسانه‌ها هدایت افکار عمومی، ساختن فرهنگ مردمی، پرورش

---

۱. *همان*، صص ۸۳-۸۲.

شهروندانی نقاد و ایجاد همبستگی اجتماعی در جامعه‌ای باز و کثرت‌گرا بسیار با اهمیت می‌باشد.[۱]

شرام[۲] درباره نقش رسانه‌های گروهی در توسعه ملی می‌گوید: «رسانه‌های گروهی درباره میزان و انواع اطلاعاتی که در کشورهای درحال‌توسعه در دسترس مردم قرار می‌گیرد، می‌توانند مشارکت کنند. آنها می‌توانند افق‌ها را گسترش دهند. به انتقال فکر کمک کنند و سطح فکر فردی و ملی را بالا ببرند. آنها می‌توانند همه این امور را خودشان مستقیماً انجام دهند.»[۳]

ایتیل دوسولا پول[۴] نیز اعتقاد داشت با توجه به مشکلات اساسی و تسهیل مباحثه‌ها و مذاکره‌های بعدی در یک سطح ملی، ارتباطات جمعی می‌تواند به اتحاد در یک کشور درحال‌توسعه کمک نماید. با وجود این، پول می‌دانست که چنان اتحادی میان اعضای یک جامعه ممکن است ماهیت سیاسی نداشته باشد، در عین حال احساس می‌کرد مسائل و مشکلات ملی که در رسانه‌های ارتباط جمعی بحث می‌شوند، می‌توانند شرایط لازم را برای توسعه (از قبیل مشارکت و تبادل آرا و افکار میان مردم یک جامعه که فرهنگ‌های متفاوتی دارند) فراهم آورند. او گفت: «سیستم رسانه‌های گروهی با شیوه‌های غیرسیاسی فراوانی، یک ملت را متحد می‌سازد. رسانه‌ها در سازماندهی ملی زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و سیاست‌های حزبی، نقش مهمی ایفا می‌کنند.»

---

۱. *همان*، صص ۹۳-۹۲.

2. Schram

۳. آمدی میخائیل هابت، «نقش رسانه‌های گروهی در جهان سوم»، ترجمه مصطفی امیدی، *فصلنامه رسانه*. زمستان ۱۳۷۱، شماره ۱۲، ص ۷.

4. Ithiel de Sola, Pool

هرگاه از ارتباطات جمعی درست استفاده شود، وسیله مؤثری برای همگرایی ملی یا تقویت احساس وابستگی به یک ملت در میان گروه‌های نژادی و مذهبی و قبایل مختلف یک کشور خواهد بود.

اگر چنین احساس مشترکی در مورد وظیفه‌شناسی ملی تقویت نشود و اگر مردم در آیین همگرایی مشارکت نکنند، توسعه و رشد اقتصادی یک کشور بسیار دشوار خواهد بود. برای رسیدن به اهداف ملی، باید ارتباطات جمعی با دیگر نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی همسویی داشته باشد.[1]

جامعه‌پذیری سیاسی و تحت تأثیر قرار گرفتن مردم جامعه نسبت به ارزش‌های نظام برای اداره مؤثر آن ضرورتی انکارناپذیر است. از طرف دیگر، نظام سیاسی باید موجبات پذیرش نقش از سوی مردم را فراهم سازد. باید طریقی را برگزید که گرایش‌ها و منافع گوناگون افراد و گروه‌ها از طریق تشکل‌های حزبی، گروه‌های ذی‌نفوذ و امثال آن بیان و ارضاء شود و بدین‌سان ارتباطات سیاسی زمینه‌ساز فعالیت و مشارکت سیاسی افراد جامعه گردد. پس رواج نوعی فرهنگ سیاسی که به آن «فرهنگ مشارکتی» می‌گویند، ضروری است. در این فرهنگ، افراد به صورت مثبت با بیشتر جنبه‌های نظام سیاسی برخورد می‌کنند. نقش ارتباطات سیاسی در ایجاد چنین فرهنگی بسیار قاطع و اساسی است.

از سوی دیگر، پیشرفت ارتباطات بین‌المللی به وابستگی متقابل دولت‌ها دامن زده است. البته در این پدیدار، شاهد یک ناسازه هستیم، به این معنی که ازیک‌سو استقلال ملی بدون کنترل بر ارتباطات معنی خود را از دست می‌دهد، اما از سوی دیگر نظام جدید ارتباطی، امکان کنترل و

---

۱. *همان*، ص ۱۳.

سانسور اطلاعات را از دولت‌ها سلب می‌کند. برای عبور از این تناقض می‌توان به این دیدگاه رسید که هرچه مردم با رسانه‌ها بیشتر پیوند داشته باشند و هرچه نظرات مردم در رسانه‌ها بیشتر منعکس شود، مشارکت مردم نیز بیشتر خواهد شد.

رسانه‌های همگانی پشتوانه و زیربنای تغییرات اجتماعی در توسعه ملی به شمار می‌روند. آنان در ایجاد، گسترش و تداوم ارزش‌های مؤثر در توسعه، نیز نقش بسزایی دارند. نادیده گرفتن این ارزش‌ها از طرف وسایل ارتباط جمعی و تأیید و تشویق ارزش‌های ضدتوسعه، لطمه‌ای جبران‌ناپذیر بر جامعه وارد و رسیدن به توسعه را مشکل و حتی گاه غیرممکن می‌سازد.[۱]

گسترش مشارکت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، به عنوان یکی از زمینه‌های اساسی پیشبرد برنامه‌های توسعه ملی نیز از وظایف مهم وسایل ارتباط جمعی است. رسانه‌ها قادرند در فضایی مردمی، در مجموعه‌ای از عوامل هماهنگ، با ایجاد باور میان مردم و حاکمیت و در نهایت ترغیب و تشویق مردم به مشارکت بیشتر، در امور مؤثر واقع شوند.

بسیاری از جامعه‌شناسان ارتباط جمعی معترف‌اند که رسانه‌های همگانی تأثیری چشمگیر بر تمامی ارکان جامعه دارند. پیامدهای این تأثیر از جهات شخصی، سیاسی، اقتصادی، زیباشناسی، روانی، اخلاقی، قومی و اجتماعی به قدری مؤثر است که هیچ گوشه‌ای از وجود انسان را به حال خود رها نمی‌کند. سرانجام رسانه‌ها در پیدایش عادت تازه، تکوین فرهنگ جهانی، تغییر در رفتار و خلق و خوی انسان‌ها، «دهکده جهانی» و همسایه شدن با ملل دوردست، سهمی بزرگ برعهده دارند.[۲]

---

۱. *همان*، صص ۱۶۸-۱۶۶.

۲. *همان*، صص ۱۲۰، ۱۵۱ و ۱۵۹.

رسانه‌ها و افکار عمومی

افکار عمومی عبارت از مجموعه گرایش‌های ذهنی افراد یک واحد اجتماعی نسبت به موضوعات مطروحه است. بهترین نوع افکار عمومی را افکار عمومی صمیمی و دیرپا دانسته‌اند، زیر از تعادل، ثبات و دوام بیشتری برخوردار است.

افکار عمومی زیربنای تبلیغات به شمار می‌رود. به بیان دیگر همه سعی و تلاش تبلیغات اعم از سیاسی، تجاری یا فرهنگی در جذب یا همسویی افکار عمومی است. امروزه در اغلب کشورها افکار عمومی یک قدرت واقعی است و اهمیت آن بستگی به رشد سیاسی مردم دارد و دولت و مسئولان کشور (حتی در نظام‌های سیاسی خودکامه و استبدادی) ناچارند به آن توجه کنند. مؤثرترین نوع تبلیغ، فرایندی است که مردم را بی‌اراده وادار به دیدن و شنیدن کند، به عبارتی اراده تفکر را از آنها سلب نماید. در این میان تبلیغات دیداری ـ شنیداری یعنی همان استفاده از رادیو و تلویزیون، مؤثرترین نقش را بازی می‌کند. تردیدی نیست که رسانه‌ها نقش زیادی در شکل‌دهی افکار عمومی دارند، با این حال از آنجا که افکار عمومی در پاره‌ای موارد بازتاب خواست‌های بی‌آلایش فطرت انسانی هستند، چه بسا شاهد پدیده‌های معکوس هستیم. بدین‌معنی که افکار عمومی درست نقطه مقابل رویه رسانه‌های گروهی رفتار می‌نمایند و آنها را تحت تأثیر خود ناگزیر به اصلاح روش می‌سازند. این پدیده را ما در جریان انقلاب اسلامی شاهد بودیم. بنابراین نباید نسبت به کارکرد رسانه‌ها در افکار عمومی، به صورت یک‌سویه قضاوت کرد.

در دوران فعلی، رابطه تنگاتنگی را می‌توان میان تبلیغات سیاسی، آگهی‌های تجاری، اخبار و حتی آموزش و پرورش مشاهده کرد.

بسیاری از اقتصاددانان، جامعه‌شناسان یا فلاسفه، خصوصاً در جوامع غربی، بر نقش فزاینده تلویزیون در عملکرد دموکراسی‌های جدید تأکید کرده‌اند.

رسانه‌ها همچنین با نمایش زندگی عده‌ای از شخصیت‌های فرهنگی به شهروندان منزوی، آنها را در زندگی جمعی تازه‌ای مشارکت می‌دهند. هنرمندان و سیاستمداران به تدریج چهره‌های آشنا می‌گردند و موضوع گفت‌وگو واقع می‌شوند. افراد با سیاستمداران نظرات و هویت مشترکی پیدا می‌کنند و علاقه یا نفرت مشترک خود را نسبت به سیاستمداران خاصی کشف می‌نمایند و این خود باعث تقویت انسجام گروهی در آنها می‌شود. سریال‌های تلویزیونی نیز همین نقش را ایفا می‌کنند. آنها در واقع الگوهای رفتاری عرضه می‌نمایند.

البته افکار عمومی پدیده‌ای تازه نیست، بلکه در گذشته نیز این پدیده برای متفکران و سیاستمداران مطرح بوده است. ارسطو و دیگر متفکران یونان و روم باستان به نقش افکار عمومی (به عنوان حامی قدرت حاکم یا عاملی برای سرنگونی) اشاره کرده‌اند. در زمانی که با نوزایش ایتالیایی زمینه برای شناخت واقعی دولت و حکومت شکل می‌گرفت، *ماکیاولی*[1] در کتاب **شهریار**[2] نوشت: «این ملت است که سزاوار توجه است، زیرا که از همه قوی‌تر و نیرومندتر است». از نظر *هابز*[3] نیز جهان تحت سیطره افکار عمومی است و *پاسکال* نیز افکار عمومی را ملکه جهان و قدرت را پادشاه ستمگر آن دانست. *ویلیام تمپل*[4] نظریه افکار عمومی را به مثابه منشأ قدرت طرح‌ریزی می‌کند و

1. Niccolo Machiavelli
2. *The Prince*
3. Thomas Hobbes
4. William Temple

می‌نویسد: «افکار عمومی، بنیاد و اساس هر حکومتی را تشکیل می‌دهد. در واقع، می‌توان گفت هر حکومتی به نسبتی که افکار عمومی از آن حمایت می‌کند، قوی یا ضعیف می‌شود».[1]

روسو تفکر دیگری را مطرح نمود و آینده را در فرمول مشهور خود «قرارداد اجتماعی» ترسیم کرد، که شعار کشورهای دموکراتیک شد و باقی ماند: «تنها اراده عمومی است که می‌تواند دولت را هدایت کند».

امروزه حکومت و دولت، موضوع افکار عمومی شده است و صاحبان قدرت در معرض داوری همگان قرار گرفته‌اند. صاحبان نفوذ دیگر نمی‌توانند قدرت را به دست بگیرند و یا آن را حفظ کنند، مگر با موافقت ضمنی یا آشکار نیروی ناپیدایی به نام افکار عمومی.[2]

درست در همین نقطه، نقش رسانه‌ها باز می‌گردد: رسانه‌های همگانی در زمره عوامل اساسی شکل دادن افکار عمومی در جهان امروز هستند. یعنی رسانه‌های عمومی می‌توانند به جای ارتقاء سطح آگاهی و فرهنگ، به تحمیق مردم دست یازند و رهبران و مدیران لایق را نالایق و برعکس مقامات نالایق را توانا نشان دهند.

در کتاب **مدیران مغزها** نوشته *شیلر*[3] چنین آمده است: «گردانندگان رسانه‌های جمعی در امریکا تصاویر و اطلاعات خاصی را می‌آفرینند، مرحله به مرحله کامل می‌کنند، پالایش و منتشر می‌سازند تا به وسیله آن باورها و گرایش‌ها و سرانجام رفتار ما را تعیین کنند. هنگامی که این گردانندگان، ماهرانه پیام‌هایی را خلق می‌نمایند که با واقعیت‌های زندگی اجتماعی مطابقت ندارد، اداره‌کننده مغزها لقب می‌گیرند». به خصوص،

---

۱. نگاه کنید به: علی اسدی، *افکار عمومی و ارتباطات*، تهران: سروش، ۱۳۷۱، ص ۴۱.

۲. *همان*، صص ۴۳-۴۱.

3. Friedrich Schiller

بعد از موفقیت‌های چشمگیری که از تبلیغات دکتر گوبلز در آلمان نازی به دست آمد، این عقیده حاصل شد که وسایل ارتباط جمعی بر عقاید و افکار عمومی اثر می‌گذارند. بعد از آن، این اندیشه در نظر مردم عادی و تحصیل‌کرده رواج یافت که وسایل ارتباط جمعی قدرتی مافوق تصور دارند و می‌توانند افکار فلسفی و سیاسی را منقلب نمایند، شکل تازه‌ای بخشند و تمامی رفتارها را آن‌گونه که می‌خواهند هدایت کنند. براساس همین اصل، این عقیده رواج یافت که مبارزات انتخاباتی از طریق تلویزیون، موجبات القاء بر انتخاب‌کنندگان را فراهم می‌آورد، زیرا حزبی که بیش از همه از تلویزیون استفاده می‌کند، لزوماً از انتخابات پیروز بیرون خواهد آمد. *لازارسفلد*[1] و پس از او دانشمندان دیگری مانند *کاتز*[2]، *کورت*، *لانگ* و *پول* تحقیقاتی در زمینه مطالعه اثرات وسایل ارتباط جمعی بر عقاید جمعی انجام داده‌اند.[3]

تبلیغات بین‌المللی و امپریالیسم فرهنگی

تبلیغات بین‌المللی صرف نظر از ملیت افرادی که کارهای تبلیغاتی می‌کنند، مرزهای جهانی را درمی‌نوردد، یعنی مؤسسات و افرادی از یک دولت معیّن به انتقال تبلیغات برای ساکنین یک کشور اقدام می‌کنند.[4] تبلیغات بین‌المللی دارای یک جنبه فرهنگی است که آن را «تبلیغات فرهنگی بین‌المللی»[5] می‌خوانند. برخی آن را «امپریالیسم فرهنگی» توصیف کرده‌اند. در چارچوب تبلیغات فرهنگی بین‌المللی، هنر،

---

1. Paul Lazarsfeld
2. Mark N. Katz

۳. نگاه کنید به: ابراهیم رشیدپور، پیشین، ص ۳۳.
۴. محمدعلی العوینی، *امپریالیسم تبلیغی یا تبلیغات بین‌المللی*، ترجمه محمد سپهری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۸.

5. International Cultural Propaganda

آموزش، وسایل سرگرمی و تفریحی، ورزش و غیره که در جوامع دیگر مؤثر است، به کار گرفته می‌شود و امپریالیسم فرهنگی پدیده‌ای است که همسنگ و همزاد تکنولوژی ارتباطات است.

مک لوهان[1] در سال ۱۹۶۰ درباره «دهکده جهانی» سخن گفت و اکنون می‌بینیم که دنیا به صورت یک دهکده درآمده است. ولی متأسفانه در حالی دنیا به صورت یک دهکده جهانی درآمده است که صاحبان تکنولوژی ارتباطات به علت تسلطی که بر آن دارند، جوامع انسانی و مسیر افکار عمومی را در جهت دلخواه خود سوق می‌دهند. برای مثال امریکا با داشتن تکنولوژی پیشرفته نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای یافته و در تلاش است تا جهان را به سمت امریکایی شدن پیش ببرد.

با نگاهی به آمار مربوط به میزان بهره‌وری وسایل ارتباط همگانی در نقاط مختلف جهان مشاهده می‌شود این امر بیشتر از آنکه یک عامل فرهنگی باشد، یک عامل سیاسی است، چرا که تسلط بر شبکه‌های ارتباطی در واقع تسلط بر فرهنگ، دانسته‌ها، مصرف‌ها و حتی تصمیم‌گیری‌های جهانیان است و در حقیقت فقر اطلاعات (همانند دیگر صور فقر) از سوی قدرتمندان دنیا به کشورهای محروم جهان تحمیل می‌شود.[2] قدرت‌های بزرگ از طریق پیام در جهان (همچون زمینه‌های دیگر تسلط و نفوذ) مصری‌ها یا آرژانتینی‌ها یا سوئدی ها را وادار می‌کنند بی‌آنکه خود بدانند، از دریچه چشم امریکایی، انگلیسی یا فرانسوی به جهان بنگرند. این تسلط و نفوذ در درجه اول از طریق خبرگزاری‌های بزرگ اعمال می‌شود. چهار خبرگزاری غربی یعنی «یونایتدپرس»، «آسوشیتدپرس»، «رویتر» و «خبرگزاری فرانسه» هستند که با شبکه

---

1. Marshal McLuhan

۲. نگاه کنید به: مهرانگیز پیوسته‌گر، «تهاجم فرهنگی و رسانه‌های گروهی»، دانشگاه آزاد اسلامی، *فصلنامه علمی ـ پژوهشی*، سال اول، شماره ۳، صص ۶۶-۶۵.

بین‌المللی و خبرنگاران پراکنده در سطح جهانی فعالیت گسترده دارند. از آنجا که روزنامه‌های جهان نوعاً اخبار خارجی خود را از این چهار خبرگزاری کسب می‌کنند، عملاً زمینه انحصار خبری و تک‌صدایی را در جهان پدید آورده‌اند. این وضعیت تا بدانجا رسیده که حتی برخی آن را با عنوان امپریالیسم اطلاعات محکوم نموده‌اند.[1]

سازمان‌های تلویزیونی کلیه کشورهای جهان قراردادهایی با مؤسسات تلویزیونی امریکایی، یا BBC و یا سازمان رادیو و تلویزیون فرانسه منعقد کرده‌اند و بنابر این قراردادها می‌توانند از فیلمهای مستند آنها که اغلب از طریق شبکه ماهواره‌ای مخابراتی امریکایی پخش می‌شود، استفاده کنند. کشورهای بزرگ بی‌آنکه به کوچک‌ترین فشار دیپلماتیک یا صرف کوچک‌ترین هزینه نظامی نیاز باشد، می‌توانند در سطح تحلیل‌ها و نفوذ بر افکار عمومی بر باقی دنیا اثر بگذارند. تعدادی از روزنامه‌های آنان به عنوان منشأ و منبع افکار و اخبار، مورد استفاده دیگر روزنامه‌ها قرار می‌گیرند که از آن جمله است «نیویورک تایمز» در ایالات متحده و «اکونومیست» در انگستان و «لوموند» در فرانسه. این سه نشریه را همیشه می‌توان روی میز کار سرمقاله‌نویسان جراید جهان دید. اینان پیش از آنکه شروع به نوشتن بحث‌ها و تحلیل‌های خود کنند، ترجیح می‌دهند نظر کسانی را که در مقام استادکار می‌شناسند، در خصوص موضوع مورد نظر بدانند.[2]

هربرت شیلر، استاد ممتاز دانشگاه کالیفرنیا، برای امپریالیسم فرهنگی چنین مشخصاتی را ارائه کرده است:

«واژه امپریالیسم فرهنگی نشان‌دهنده نوعی نفوذ اجتماعی است

---

۱. ژان لونی شراپیر، *نیروی پیام*، ترجمه سروش حبیبی، تهران: سروش، ۱۳۵۵، صص ۲۲۰-۲۱۹.

۲. *همان*، ص ۲۲۰.

که از طریق آن کشوری اساس تصورها، ارزش‌ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و همچنین روش زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند. امپریالیسم فرهنگی از طریق ارتباطات، پدیده‌ای اتفاقی و اضطراری نیست، بلکه برای کشورهای امپریالیستی که تلاش می‌کنند بدین‌وسیله تسلط اقتصادی و برتری سیاسی خود را بر ممالک دیگر برقرار و حفظ کنند، امری حیاتی است».

وی در دنباله نظریه خویش درباره سلطه فرهنگی راجع به مفهوم امپریالیسم فرهنگی و نقش خاص وسایل ارتباطی در فرایند عملکرد آن نیز می‌نویسد:

«وسایل ارتباط عمومی، بهترین نمونه بنگاه‌های عامل هستند که در فرایند رسوخ به کار گرفته می‌شوند. برای رسوخ کردن در سطح فراگیر، وسایل ارتباطی خود نیز، باید به وسیله قدرت سلطه‌گرِ رسوخ‌جو، قبضه شوند. این امر به طور گسترده، از طریق تجاری شدن رادیو ـ تلویزیون صورت می‌پذیرد.»[1]

به عقیده وی از همان سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که ایالات متحده با کمک نظامی به انگلستان و فرانسه برای غلبه بر آلمان هیتلری و کسب رهبری جهان تلاش می‌کرد، برنامه‌ها و سیاست‌هایی نیز در جهت استیلای فرهنگی و ارتباطی بر دنیا تدارک می‌دید.

شاهد بودیم که در جریان جنگ خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، بُعد تازه‌ای از انحصار و کنترل اطلاعات به نمایش درآمد. پیام‌ها و تصویرهایی که در سراسر کشور امریکا و جهان به گردش درمی‌آمدند،

---

۱. هربرت شیلر، *وسایل ارتباطی جمعی و امپراتوری امریکا*، ترجمه احمد میرعابدینی، تهران: سروش، ۱۳۷۷، ص ۲۰.

همگی از یک شبکه ارسال می‌شد و شبکه خبری کابلی CNN نیز به نوبه خود، مطالب را از دو منبع پنتاگون و کاخ سفید به دست می‌آورد. در نتیجه بیشترین فهم جهان از آنچه در خلیج فارس می‌گذشت، عملاً از یک منبع امریکایی کسب می‌شد.[1]

اکنون آشکار است که استعمار فرهنگی و امپریالیسم تبلیغی، تغییر و تحول در نظام ارزشی جوامع را هدف گرفته و برای تجزیه اراده ملی و نابود کردن قدرت مقاومت ملت‌ها به ایجاد تغییرات مناسب در نظام ارزشی جوامع می‌پردازد.

امپریالیسم فرهنگی و نابودی فرهنگ‌های ملی

بخش مهمی از روابط بین‌الملل، از روابط فرهنگی و ارتباطی تشکیل می‌شود. برخی از محققان انتقادی معتقدند فرهنگ‌های ملی کشورهای درحال‌توسعه، در نتیجه امپریالیسم فرهنگی کشورهای غربی ــ به‌ویژه ایالات متحده ـ عملاً رو به نابودی است و در این زمینه نقش مخرب رسانه‌ها از همه شدیدتر است.

دنیای کنونی را می‌توان به یک معنی، دنیای «ورای امپریالیسم»[2] دانست. بخش اعظم تاریخ جهان، به‌ویژه از سال ۱۹۴۵ به بعد، مربوط به منازعات مردم زیرسلطه برای رهایی خود از امپراتوری‌های اروپایی قرن نوزده و ایجاد کشورهای مستقل جدید در افریقا، خاورمیانه و آسیاست. اما سلطه اقتصادی غرب بدین‌معنا بود که بسیاری از کشورهای جهان سوم به‌رغم استقلال سیاسی، همچنان به شیوه‌های کاملاً پیچیده‌ای خود را وابسته به تحولات جوامع صنعتی غربی می‌بینند. بدین‌ترتیب، کشورهای جهان سوم دنبال کردن تعاریف و راه‌های توسعه مستقل

---

۱. *همان*، صص ۵۱ و ۳۲.

2. Post Imperialism

خاص خود را بسیار دشوار می‌یابند. روابط جدید، با روابط قدیمی امپریالیسم متفاوت است. این روابط جدید، که غالباً وابستگی و «امپریالیسم فرهنگی» خوانده می‌شوند، به‌عنوان شکل عمده‌ای از وابستگی مورد تحلیل واقع شده‌اند.[۱] جریان کسب استقلال سیاسی را شاید بتوان پایان ماجرا در نظر گرفت. اما درست‌تر این است که این فرایندها را در واقع باید آغاز یک تحول نوین پنداشت که شاید بتوان آن را امپریالیسم فرهنگی و یا وابستگی فرهنگی نامید. آگاهی یافتن از اینکه استمرار سلطه غرب بر کشورهای جهان سوم (حتی پس از استقلال رسمی) تا اندازه‌ای مبتنی بر تکنولوژی ارتباطات است، چندان دشوار نیست. اما این استقلال از یک نقطه ضربه‌پذیر بود و آن اینکه بر یک ایدئولوژی استوار بود که در بسیاری از مناطق جهان سوم پذیرفته شد و براساس آن، تنها یک راه برای توسعه اقتصادی پیش‌بینی می‌شود و آن تقلید فرایند توسعه جوامع سرمایه‌داری صنعتی غرب است.[۲]

اخبار کشورهای درحال‌توسعه از سوی رسانه‌های امپریالیستی تحریف می‌شود و این امر، از دو جنبه می‌تواند خطرناک باشد. یکی اینکه رسانه‌های غربی، آگاهانه، تصویر کشورهای درحال‌توسعه را در گزارش‌های خبری خود با تمرکز روی اخبار «داغ» (ناآرامی‌های سیاسی، کودتاها و بلایا و حوادث) غیر از آنچه هست، نشان می‌دهند، دیگر اینکه درباره تلاش‌هایی که برای عمران در این کشورها صورت می‌گیرد (هرچند چندان هیجان‌آور نیست، اما در حقیقت زندگی میلیون‌ها نفر را تغییر می‌دهد) گزارش‌هایی اندک ارائه می‌نمایند. افزون بر آن، چون بیشتر خبرهایی که به مخاطبان جهان عقب‌مانده می‌رسد، توسط

---

۱. نگاه کنید به: محمدسعید ذکایی، «امپریالیسم فرهنگی»، *فصلنامه رسانه*، سال دوم شماره ۸، ۱۳۷۰، ص ۵.
۲. *همان*، صص ۷-۶.

رسانه‌های بزرگ خبری تهیه می‌شود، مردم کشورهای جهان سوم، همان تصاویر تحریف‌شده را دریافت می‌کنند و این غرور ملی آنان را جریحه‌دار می‌کند و به احساس هویت فرهنگی‌شان آسیب وارد می‌آورد.[1]

در حوزه بایکوت کردن رسانه‌های اطلاعاتی جهان سوم، کنش‌های امریکایی قابل توجه است. هدف مبارزه امریکا علیه جهان سوم این بود که افکار عمومی را متقاعد سازد تقاضای ملت‌های غیرمتعهد برای ایجاد برابری اطلاعاتی و حفاظت از استقلال ملی و فرهنگی خود در برابر فرآورده‌های رسانه‌های تجاری، از برنامه‌های توتالیتاریستی تمایزناپذیر است. به عبارت دیگر تلاش این دولت‌ها برای توسعه سینما، تلویزیون و صنایع انتشاراتی ملی به‌عنوان اقدام‌های سانسورگرایانه وانمود شده‌اند. بنابر تفسیر غربی، حمایت دولت‌های جهان سوم از فرهنگی و اطلاعاتی، نفی آزادی بوده است. بر این اساس پایه مطبوعات آزاد باید بر مالکیت خصوصی استوار باشد و استدلال در این زمینه هم این‌گونه بسط یافته بود که بدون مالکیت خصوصی روزنامه، ایستگاه رادیو، تلویزیون یا سایر رسانه‌ها، آزادی مطبوعات وجود ندارد.[2]

تلاش برای فرهنگ واحد جهانی

سیاست‌گذاری و اقدام عملی ایالات متحده در زمینه جریان آزاد اطلاعات از اواخر جنگ جهانی دوم به شکل قابل ملاحظه‌ای موفقیت‌آمیز بوده است. این سیاست نظری و عملی، به استثنای دوره کوتاهی در اواخر سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ همواره مسلط بوده است. به

---

۱. شن مک براید، *یک جهان، چندین صدا*، ترجمه ایرج پاد، تهران: سروش، ۱۳۶۹، صص ۷۳-۷۲.
۲. شیلر، *همان*، صص ۸۲-۸۱

این ترتیب دروازه‌های جهان در برابر جریان نیرومند تصویرها و پیام‌های ساخت امریکا گشوده بوده و فرهنگ عامه امریکایی، جوانان را در سراسر کره زمین تحت تأثیر قرار داده است.

نیم قرن پیش، *هنری لوس*[1] در سرمقاله **لایف**، خطاب به امریکایی‌ها مصرّانه ابراز داشت: «باید از صمیم قلب وظیفه و موقعیت خود را به‌عنوان نیرومندترین و مهم‌ترین ملت در جهان بپذیریم و در نتیجه، نفوذمان را برای مقاصدی که مناسب می‌بینیم با استفاده از وسایلی که مناسب می‌دانیم، در دنیا اعمال کنیم». او افزود: «اکنون زمان آن فراسیده است که در حکم نیروگاهی باشیم که از آن آرمان‌ها به سراسر جهان منتشر می‌شوند». در واقع فرارسیدن عصر امریکایی می‌بایست از سوی نیرومندترین مجموعه‌های ارتباطات در ایالات متحده امریکا اعلام می‌شد. لوس به‌عنوان مدیر این مجتمع، پیش از دیگران دریافته بود که ترکیب نیروی اقتصادی و کنترل اطلاعاتی یا تصویرسازی، شکل‌دهی افکار عمومی (و یا هر نام دیگری که شما برای این مفهوم قائل شوید)، جوهر نوین قدرت در سطح بین‌المللی و داخلی است.

در ۱۶ فوریه ۱۹۶۲، *کندی* رئیس‌جمهور امریکا با صدور یک حکم اجرایی، پست مدیریت ارتباطات راه دور را در ادارهٔ برنامه‌ریزی اضطراری ایجاد کرد. حکم رئیس‌جمهوری با این عبارت آغاز شد: «ارتباطات راه دور برای امنیت و رفاه این ملت و رهبری امور خارجی حیاتی است».[2]

معاون وزیر کشور امریکا در سال ۱۹۶۲ اظهار داشت: «مسئله ما توسعه ارتباطات اصلاح‌شده با بسیاری پست‌های جدیدتر در سراسر جهان، به‌ویژه افریقا، آسیا و امریکای لاتین است. استعداد ایجاد ارتباط

---

1. Henry Luse

۲. *همان*، صص ۱۶۵-۱۶۴.

سریع با این مناطق عنصر لازم در مدیریت روابط بین‌الملل ماست. امروزه برقراری سریع ارتباط در سراسر این مناطق (افریقا و جهان سوم) برای منافع ما حیاتی به شمار می‌آید».[۱]

رضایت از جاسوسی ماهواره فضایی *جانسون*، رئیس جمهور وقت امریکا را واداشت تا آشکارا اعلام کند با وجودی که هزینه‌های تمامی برنامه فضایی در سال ۱۹۶۷ حدود ۴۰ میلیارد دلار است، «هزینه‌ای بیشتر از ده برابر این رقم نیز قابل توجیه است».

اکنون بسیاری از کانادایی‌ها احساس می‌کنند که بیشتر برنامه‌های در حال پخشی را که می‌بینند و می‌شنوند، به نیازهای یک کانادایی پاسخ نمی‌گوید. یک کانادایی دیگر به نام *هنری کامور*[۲] در سمپوزیومی با عنوان «تلویزیون امریکایی با ما چه کرده است؟» بر همین مسئله بیشتر تأکید می‌کند. او می‌نویسد: «کانادا در امتداد یک مرز بزرگ و بی‌دفاع در تماس با ایالات متحده است و فرایند امریکای آزمزی[۳] (تأثیرگذار) نه تنها تلویزیون ما، بلکه ارزش‌ها و تمامی جنبه‌های فرهنگ ما را نابود می‌کند. تلویزیون امریکایی توسعه هویت فرهنگی کانادایی را تقریباً غیرممکن ساخته است. تلویزیون امریکایی، تلویزیون را به عنوان یک هنر نابود کرده است. اغلب، به کانادایی‌ها گفته می‌شود که دشمنان بالقوه آنان، شوروی و چین هستند. به نظر من ایالات متحده دشمن بسیار خطرناک‌تری است».[۴]

وزارت دفاع امریکا در سراسر جهان، یک شبکه پخش دارد که دارای ۳۸ فرستنده تلویزیونی و ۲۰ فرستنده رادیویی است. صدای امریکا، برای

---

۱. *همان*، صص ۲۰۰-۱۹۹.

2. Henry Comor

3. Osmosis America

۴. *همان*، صص ۲۱۶-۲۱۵.

پیام‌گیر خارجی با وسعتی ناشناخته، در حدود ۸۴۵ ساعت در هفته و به ۳۸ زبان پیام می‌فرستد. برآورد می‌شود بیشتر از ۵٬۰۰۰ ایستگاه وابسته به این آژانس، در هفته حدود ۱۵٬۰۰۰ ساعت برنامه پخش می‌کنند.[1]

در حال حاضر چنین به نظر می‌رسد که یک قانون گرشام[2] فرهنگی در سطح بین‌المللی شکل می‌گیرد که براساس آن، کم‌ارزش‌ترین فرآورده‌های اجتماعی بیشترین میزان گردش را دارند. سیاست ناو جنگی، در حال حاضر ابزاری است که در قفسه اشیاء عتیقه نگهداری می‌شود، اما سیاست ارتباطات، حرفه پُررونق امروزی است.

خطاها و شکست‌ها در کشاورزی و صنعت حتی اگر گاهی فاجعه‌آمیز باشند، باز جبران‌پذیرند؛ اما الگوهای فرهنگی، وقتی مستقر شدند، به شکل پایان‌ناپذیری پایدار می‌مانند. همانندسازی فرهنگی که سال‌هاست در ایالات متحده اجرا می‌شود، اکنون سراسر جهان را تهدید می‌کند، فرهنگ‌های محلی به دلیل سرریز کردن‌های تولید انبوه و پخش تجارتی، در حال غرق شدن است.

اکنون این کشورهای فقیر و دولت‌های جوان هستند که برای دفاع از خود در برابر ارتباطات جدید، توانایی کمتری دارند. آنها به شکل فزاینده‌ای برای نصب تجهیزات و تهیه برنامه به سرمایه‌هایی تکیه دارند که ساختارهای پخش را در این کشورها، به سرعت به مینیاتوری از نظام‌های غربی تبدیل می‌کند. در این حالت، پخش برنامه با خواست‌های ملتِ واردکنندهٔ مورد نظر هماهنگی ندارد و اگر چیزی عرضه شود، تصویرها و سبک‌هایی از زندگی است که با مشکلات و نیازهای بیشتر

---

۱. *همان*، ص ۲۱۷.

۲. قانون گرشام (Cresham's Law) توسط سر تامس گرشام (۱۵۷۹-۱۵۱۹) تاجر انگلیسی بیان شد که مشعر است بر اینکه پول بد، با قرار گرفتن در گردش پولی، پول خوب را از گردش خارج می‌کند.

کشورهای «ندار» بی‌ارتباط است.

تصورات آرمانی دولت‌های «ندار» به شکل فزاینده‌ای در بند وسایل اطلاعاتی امریکایی قرار می‌گیرند. اقتدار ملی برای خلق نگرش و شکل‌دهی به عقاید شهروندان جهانِ درحال توسعه تضعیف و به شکل روزافزونی به نیروهای خارجی قدرتمند واگذار می‌شود.[1]

تبلیغات بین‌المللی کشورهای درحال توسعه از کمبود میزان بازدهی رنج می‌برد؛ و به رغم اختلاف نظام‌های سیاسی و درجات رشد اقتصادی، به تدریج نقش جهانی وسایل تبلیغات بین‌المللی افزایش می‌یابد. همچنین از آنجا که وسایل تبلیغاتی یکی از منابع قدرت می‌باشد، نوعی نابرابری در توزیع وجود دارد. این نابرابری در وجود اقلیتی پدیدار می‌شود که متولی فرستادن پیام می‌باشند، اما در مقابل اکثریتی هستند که دریافت‌کنندۀ این پیام هستند.

می‌توان گفت از نظر پیام، کشورهای جهان به دو دسته فقیر و غنی تقسیم می‌شوند: کشورهای ثروتمند کشورهایی هستند که به شکل اساسی متولی حاکمیت در کار فرستادن پیام می‌باشند. اما کشورهای فقیر، کشورهایی هستند که معمولاً دریافت‌کننده پیام می‌باشند. در پیشرفت اقتصادی و تقدم تکنولوژی، تکامل وسایل ارتباط جهانی را پدید آورد. بدین ترتیب تهیه، وارد کردن و یا ساختن آن محتاج به سرمایه زیاد، کارشناسان و تکنولوژی پیشرفته گردید و پیشرفت اقتصادی در ارتباطات بین‌المللی تأثیرگذار شد و کشورهای پیشرفته حاکم بر منابع اساسی خبر در جهان شدند.[2]

این در حالی است که کشورهای عقب‌مانده در اغلب اوقات مالک خبرگزاری‌های محلی هستند و یا اصلاً خبرگزاری ندارند و کاملاً از

---

۱. *همان*، صص ۲۸۲-۲۸۱.

۲. العوینی، *همان*، صص ۵۴ و ۵۷.

لحاظ امکانات، کادرهای اداری، تکنولوژی و تأثیرگذاری ضعیف می‌باشند. این ضعف و ناتوانی در مورد رادیوها و روزنامه‌های این کشورها نیز وجود دارد. حتی کار به جایی می‌رسد که این کشورها لاجرم به خبرگزاری‌های بین‌المللی تکیه می‌کنند که ابداً راهگشا نیست.

اگر بخواهیم نمونه‌ای از انحصار و تمرکز در ارتباطات بین‌المللی را نشان دهیم، باید بگوییم: از نظر تاریخی، بیش از یک قرن پیش خبرگزاری‌های «هاواس»[1] فرانسوی، «رویتر»[2] انگلیسی و «ولف»[3] آلمانی جهان اخبار را به مناطق نفوذ خود تقسیم کردند. این عمل در اوضاع و احوال حاکمیت استعمار غربی به منظور تسلط بر مناطق مختلف جهان و تقسیم آن در شکل مناطق تحت نفوذی که با احتیاجات فرانسه، پروس (آلمان فعلی) و انگلستان سازگار باشد، انجام شد.[4]

در سال ۱۸۵۶، خبرگزاری‌های سه‌گانه (هاواس، رویتر و ولف) برای هماهنگی فعالیت‌های خود و به منظور اجتناب از رقابت و کسب سودهای کلان با هم به توافق رسیدند. پس از امضای معاهده اخبار در سال ۱۸۷۰، انحصار بین‌المللی اخبار افزایش یافت، زیرا آنان جهان را به چند منطقه تقسیم کردند. براساس این معاهده، به خبرگزاری ولف اجازه انتقال اخبار در آلمان، اتریش، هلند، کشورهای اسکاندیناوی، روسیه و بالکان داده شد و خبرگزاری وین تحت نفوذ این خبرگزاری قرار گرفت. مناطق ایتالیا، سوئیس، اسپانیا، پرتغال و امریکای مرکزی و جنوبی به خبرگزاری هاواس واگذار شد؛ و مصر نیز در منطقه مشترک خبرگزاری

---

1. Havas
2. Reuter
3. Wolff

۴. *همان*، ص ۶۳.

هاواس و رویتر قرار گرفت.[۱]

از دیگر سو خبرگزاری رویتر به شرق دور، امپراتوری بریتانیا و ترکیه دسترسی پیدا کرد. اما خبرگزاری امریکا (The New York Associated Press) که عضو کوچک این انحصار به شمار می‌آمد، فقط ایالات متحده امریکا را تحت پوشش قرار داد و خبرگزاری روسیه (The Russian Telegraph Agency) ناگزیر به خبرگزاری ولف آلمان تکیه کرد.[۲]

از آنچه گذشت معلوم می‌شود علاوه بر انحصار و تمرکز در ارتباطات بین‌المللی، وسایل تبلیغات بین‌المللی، اخبار، حواشی و تحلیل‌ها را از طریق مصالحی که در چارچوب آن حرکت می‌کنند، انتقال می‌دهند. با توجه به مسائل سیاسی و اقتصادی ویژهٔ خبرگزاری‌ها، این یکی از مشکلات کشورهای در حال رشد است که هیچ خبرگزاری قدرتمندی را مالک نیستند و به همین دلیل مجبورند به این خبرگزاری‌ها اعتماد کنند و از مواضع آنها متأثر شوند.

نکته دیگر در همین زمینه به کارکرد رادیوها باز می‌گردد. تجربه به ما می‌گوید که معمولاً زمانی شنوندگان به رادیوهای خارجی گوش می‌دهند که مطالبی را که از این رادیوها به دست می‌آورند، نمی‌توانند از رادیوهای داخلی بشنوند و یا به خبرهای داخلی اعتماد ندارند و یا میل دارند از نقطه نظرات دیگران آگاهی داشته باشند و یا دستگاه‌های تبلیغاتی داخل، امکاناتی که بتواند برنامه‌های همطراز با استانداردهای بین‌المللی را ارائه دهند، در اختیار ندارند.

رسانه‌های گروهی جهانی و فرهنگ توده یا تجاری شدن فرهنگ

برخی از صاحب‌نظران، دوره جدیدی در موفقیت رسانه‌ها تحت عنوان

---

۱. *همان*، ص ۶۴.

۲. *همان*.

«عصر ماهواره» را مطرح نموده‌اند. این عده عموماً معتقدند جامعه جدیدی در حال شکل‌گیری است که خصوصیت عمدهٔ آن حاکمیت تکنولوژی ماهواره‌ای است. جامعه جدید که با تعبیری چون جامعه اطلاعاتی[1] نیز تعریف شده است، عمر کوتاهی دارد. واقعیت حکایت از این دارد که فرهنگ‌ها تنها تحت تأثیر عوامل درونی خود تغییر نمی‌پذیرند، بلکه عوامل خارجی نیز در این تغییرپذیری جدید مؤثرند. رابطه فرهنگ‌ها با یکدیگر، اثرگذاری شرایط سیاسی و اجتماعی و نقش تکنولوژی‌های جدید در تحول فرهنگ با اهمیت می‌باشد. در دوره جدید، پدیده ماهواره به طور جدی‌تر و همه‌جانبه مطرح شده و سیاست، اقتصاد، فرهنگ، ایدئولوژی، علایق، روحیات و رفتار آدمیان را در اقصی نقاط جهان تحت تأثیر قرار داده است. طراحان و اشاعه‌دهندگان تکنولوژی ماهواره‌ای در مقابل این سؤال که با گسترش و فراگیری ماهواره‌ای جهان، در آینده از گوناگونی فرهنگی خبری نخواهد بود و فرهنگ‌های ملی و بومی آسیب‌پذیر خواهند شد، معتقدند اگر فرهنگ بومی و محلی توان حضور و مبادله فرهنگی با فرهنگ ارائه‌شده توسط ماهواره را ندارد، بهتر است بمیرد. از نظر سازندگان و صاحبان تکنولوژی ماهواره‌ای، جهان باید به سوی یکسانی برود و از سوی مخالفین، اصل بر عدم پذیرش و برخورد و مقابله است. در عصر ماهواره رابطه فرهنگ‌ها در حالت اعتدالی و برابر، به مشارکت نخواهند پرداخت، بلکه نوعی تقابل فرهنگی صورت خواهد گرفت.[2]

در مطالعات انتقادی نوین که به‌ویژه در مکتب فرانکفورت سامان

---

1. Internantional Society

۲. نگاه کنید به: تقی آزاد، «تبادل و تقابل فرهنگی در عصر ماهواره»، *رسانه‌ها و فرهنگ (مجموعه مقالات)*، تهران: سروش، ۱۳۷۶، ص ۱.

گرفت، صنایع فرهنگی از دیدگاه کسانی چون *تئودور آدورنو*[1] و *ماکس هورکهایمر*[2] شامل بخش جدیدی از مؤسسات اطلاع‌رسانی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات و سینما بود که برای به ثمر رسانیدن خواست سودجویانه صاحبان صنایع به کار افتاد و نتیجه آن تولید تخدیرکننده محصولات فرهنگی، ایجاد بازارهای وسیع‌تر تجاری و سازگاری سیاسی بود. حاصل این صنعت فرهنگی «فرهنگ توده» نام گرفت که فرهنگی منفعل‌کننده و اسیرکننده است و «از جهان اداره‌شده» تراوش می‌کند. نظریه «صنایع فرهنگی» بیش از آنکه تحقیقات روشنگرانه‌ای را در ارائه مقوله ارتباطات نوین و فرهنگ به سامان رساند، جوهره نظام صنعتی جدید را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در حقیقت اساس نقد آدورنو و هورکهایمر این است که در شبکه پیوندها و ارتباط‌های رهبری‌شده، آگاهی انسان یکپارچه می‌شود، فردیت زوال می‌یابد و پدیدهٔ «ناتوانی من» در روند اجتماعی کردن یکپارچه انسان بروز پیدا می‌کند.[3]

به موجب نظریات اولیه اصحاب مکتب فرانکفورت، کارکردهای پنهان ارتباطات نوین و نقش سلطه‌گرایانه فرهنگ صنعتی در خلق افکار عمومی بیشتر در ساختار تکنولوژیک فرهنگ جوامع صنعتی نهفته است، اما آنچه کسانی مانند *هربرت مارکوزه*[4] تحت عنوان «فرهنگ بسته‌بندی‌شده» یا «تک‌ساحتی شدن انسان در جامعه صنعتی» مطرح می‌کنند، ناظر بر نوع جدیدی از آگاهی است که به وسیله نظام اجتماعی، شکل و رنگ می‌گیرد. از بین رفتن نظام مستقل نیازمندی‌های انسان در

---

1. Theodor W. Adorno
2. Max Horkheimer
۳. تئودور آدورنو، و ماکس هورکهایمر، *دیالکتیک روشنگری*، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو، ۱۳۸۴.
4. Herbert Marcuse

برابر شرایط و مناسبات اجتماعی، دستکاری تردستانهٔ آنها و هضم شیوه‌های اندیشیدن و سخن گفتن در نوعی یکپارچگی سرکوب‌کننده موجب می‌شود که نه تنها آگاهی فردی بلکه تمامی میراث‌ها و فراورده‌های فرهنگی و معنوی انسان، خصلت یک‌گونگی می‌یابند. به اعتقاد مارکوزه همه جوامع صنعتی پیشرفته اعم از سرمایه‌داری و سوسیالیستی دارای همین خصیصه هستند.[1]

یکسان‌سازی و همانند شدن خطوط کلی تمدن صنعتی اخیر نشان می‌دهد تمرکز و تنظیم، جایگزین استقلال فردی می‌شود و رقابت سازمان‌یافته عقلانی به‌گونه‌ای از تسلط مشترک اقتصادی و بوروکراسی سیاسی را به وجود می‌آورد و دستگاه‌های ارتباط جمعی و صنعتِ سرگرم‌کنندگی و وقت‌گذرانی و آموزش و پرورش در تلاش ساختن جامعه‌ای یکنواخت هستند.

آلتوسر[2]، رسانه‌های ارتباط جمعی را به عنوان بخشی از «دستگاه‌های ایدئولوژیک» از ابزارهای اساسی قدرت حاکم می‌داند که می‌توانند با ارائه تصویرهای مطلوب نظام جهانی یا اجتماعی، اندیشه مناسب را «بازتولید» کنند. نقشی که رسانه‌های جمعی در برآوردن نیاز «همانندجویی» و «فرافکنی» افراد دارند، (به نظر گروهی از صاحب‌نظران در مطالعات مکتب فرهنگ توده مانند *ادگار مورن*[3]) به تدریج فاقد جنبه‌های خلاقانه می‌شود، به سوی کالایی شدن و تجاری کردن فرهنگ سوق پیدا می‌کند. در حقیقت هدف‌های تجاری صنایع فرهنگی موجب

---

1. Marcuse H., *Soviet Marxism*, New York: Colombia University Press, 1985; Stephan Philip Caben, *The Security of South Asian*, New Delhi: Ristru Publication, 1987.

2. Luyis Altoser

3. Edgar Morin

می‌شود رؤیای خوشبختی در این فضای زیست فرهنگی، به کابوسی از تقلید، خشونت و آگاهی کاذب تبدیل گردد.

نهایت آنکه «تکنوپولی» نظامی است که در آن تکنولوژی به‌ویژه تکنولوژی‌های ارتباطی جای هر باور، قدرت، ارزش و اخلاقی را می‌گیرد و جامعه را به قربانگاه معنویت و اخلاق می‌برد.[1] انتقاد دیگری که در حوزه فرهنگی بر وسایل ارتباط جمعی وارد است، عبارت از جنبه عوام‌فریبی همزاد با پدیده صنعتی شدن و رشد مصرف است. غالباً پیش می‌آید که برای رضایت خاطر مصرف‌کننده از هیچ کاری فروگذار نشود و سعی می‌شود توجه او جلب گردد.

فرهنگ جمعی به اعتقاد ادگار مورن از نظر تاریخی مربوط به «صنعتی شدن ثانوی» است، یعنی صنعتی شدن روح. این حالت «برحسب هنجارهای جمعی تولید صنعتی که از طریق تکنیک‌های انتشار جمعی اشاعه پیدا کرده، ایجاد شد و ناظر به یک توده اجتماعی است». فرهنگ جمعی، ارزش‌های مصرفی را به مردم ارائه می‌کند؛ همان ارزش‌هایی که ویژه این فرهنگ است و نمایشگر فردی متوسط و عامی است. ادگار مورن معتقد است فرهنگ جمعی «فرآورده دیالکتیکی تولید ـ مصرف در بطن دیالکتیک کلی جامعه در تمامیت آن است».[2]

با توجه به مراتب فوق و در عین سرعت غلبه «تکنوپولی» می‌توان گفت فرهنگ‌های ملی در صورت مولد و زایا بودن و هماهنگ شدن اخلاق و نظریه‌های دینی آنها با مقتضیات جدید می‌توانند به حیات خویش ادامه دهد و در تلاقی با فرهنگ‌های جهانی و منطقه‌ای بر عمر خویش بیفزاید. ولی اگر یک فرهنگ ملی در حال رکود و رخوت باشد،

---

۱. نگاه کنید به: هادی خانیکی، «فرهنگ جمعی و رسانه‌های نو»، *رسانه‌ها و فرهنگ (مجموعه مقالات)*، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
۲. ابراهیم رشیدپور، *همان*، صص ۱۹۹-۱۹۸.

فرهنگ جهانی صرفاً باعث نمودار شدن این رکود و رخوت می‌شود و نه بیشتر. گناه انحطاط یک فرهنگ را نمی‌توان صرفاً برعهده فرهنگ‌های دیگر نهاد.

فرجام

۱. امنیت ملی کشورها مهم‌ترین عامل در حیات اجتماعی و بین‌المللی آنان می‌باشد. در دنیای امروزی ایجاد، حفظ و استمرار امنیت ملی صرفاً از طریق به‌کارگیری روش‌های سخت‌افزاری میسر نیست. به همین دلیل در نظریه‌های جدید، تعریف امنیت ملی با گزینه‌های کیفی دیگری مانند توسعه و فرهنگ تکمیل می‌شود.

۲. در عصر ارتباطات و اطلاعات یکی از مهم‌ترین ابزارهای فرهنگ‌ساز که در جهت توسعه به کار گرفته می‌شود، وسایل ارتباط جمعی است. از این نظر استفاده مثبت از رسانه‌های گروهی کشورها می‌تواند نقشی مهم و اساسی در ایجاد و استمرار امنیت داشته باشد، اما همین رسانه‌ها به سهولت می‌توانند امنیت ملی کشورها را تضعیف نمایند.

۳. بحران هویت در تعامل دوسویه با بحران مشارکت می‌تواند اقتدار ملی را بکاهد و امنیت ملی را تهدید نماید. تکنولوژی ارتباطی امروزه با پیوند یافتن با منابع قدرت‌های بزرگ غربی، وارد این حوزه و چنین تأثیری گردیده است.

۴. کارویژه مثبت رسانه‌های گروهی در عصر ما بسیار گسترده است:

- مردم را در پیوند سالم سیاسی قرار می‌دهد؛
- وفاق و گفت‌وشنود جامعه را ژرفا می‌بخشد؛
- به وحدت گفتمانی نخبگان و مردم کمک می‌کند؛

■ پرسشگری مردم و پاسخگویی حکومت را نهادینه می‌سازد؛
■ روند رو به بهبود ارتقاء قوانین و مقررات را تسریع می‌نماید؛
■ تأخیر فاز طولانی مسئله ـ راه‌حل را به حداقل می‌رساند؛
■ فرهنگ کار جمعی را تقویت می‌نماید؛
■ خرافه‌زدایی می‌کند؛
■ در فرایند نخبه‌پروری، ایفای نقش می‌کند؛
■ تعصبات کهنهٔ قومی ـ نژادی را پاک می‌کند؛
■ به پویایی و مصونیت فرهنگی جامعه کمک می‌کند؛ و
■ جامعه‌پذیری اجتماعی و سیاسی را بالاتر می‌برد.

۵. از منظر کارکردی، شاید بتوان دو مؤلفه زیر را برترین کارویژه مثبت رسانه‌های گروهی عصر حاضر دانست:

■ اتحاد مردم؛
■ مشارکت آنان در توسعه ملی.

۶. افکار عمومی، پدیدار نوینی است که در دو قرن اخیر شاهد تأثیرگذاری جدی آن بر حوزه‌های گوناگون هستیم. اکنون حتی قدرت‌های خودکامه ناگزیرند این عنصر مهم را در محاسبات خود ملحوظ دارند و از آزردگی یا لطمه به آن خودداری کنند. افکار عمومی در مقاطعی بازتاب خواست بی‌آلایش فطرت انسان‌ها در مخالفت با ستمگران بوده است. انقلاب اسلامی ما، یک نمونه از بیداری اسلامی افکار عمومی ملت در متن و بطن تبلیغات سیاسی و فرهنگ غربی‌مآب رژیم پهلوی بود، البته افکار عمومی که از معنویت تأثیر پذیرفته باشد، از سایر تأثیرات (از جمله تأثیرات رسانه‌های گروهی) عبور می‌کند و آنان را ناگزیر به قبول کارویژه مثبت می‌نماید. با این همه، باید پذیرفت رسانه‌های گروهی ـ به‌ویژه در غرب ـــ توان آن را یافته‌اند که افکار عمومی مردم خود را کاملاً تحت تأثیر قرار دهند. آقای شیلر در این

خصوص از جامعه امریکایی مثال می‌آورد و از اداره‌کنندگان مغزها در خلق پیام‌هایی نام می‌برد که با واقعیت‌های زندگی اجتماعی انسان امریکایی مطابقت ندارند، اما سرانجام رفتار او را تعیین می‌کنند.

۷. در عرصه بین‌الملل نیز ما شاهد اتفاقات تازه‌ای هستیم. امپریالیسم میلیتاریستی که با خیزش کشورها در پایان دو جنگ جهانی و دستیابی این کشورها به استقلال سیاسی عقب نشسته بود، اکنون با ابزار رسانه‌های گروهی، سلطه نوین خود را در ساختاری جدید (که محققان از آن با عنوان «امپریالیسم فرهنگی» یاد می‌کنند) رقم زده است. امپریالیسم فرهنگی اشاره به نوعی نفوذ در حوزه اجتماعی است که از طریق آن، کشوری اساس تصورها، ارزش‌ها، و هنجارهای رفتاری و همچنین روش زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌نماید. کوشش برای شناخت بهتر ماهیت امپریالیسم فرهنگی و دستیابی به نظریه‌های راهگشا دیری است که در کانون توجهات پژوهندگان و محافل علمی ـ سیاسی جهان قرار گرفته است.

۸. دهکده جهانی مک لوهان، اگرچه فرصتی برای بشر معاصر است، اما در عین حال از گزند تهدید امپریالیسم فرهنگی عاری نیست. اکنون، تجاری شدن فرهنگ و شکاف رسانه‌ای و خبری شمال ـ جنوب باعث شده است تا کشورهای درحال‌توسعه، تحت فشارهای زیادی قرار بگیرند. وجود چهار سازمان خبری قوی بین‌المللی غربی و هژمون آنها در تمام سطوح خبر و تحلیل، یکه‌تازی خبری غرب ازیک‌سو و زمین‌گیر بودن کشورهای درحال‌توسعه را از سوی دیگر، عیان ساخته است.

۹. یک نقد مهم از سوی متفکران یکی از مکاتب سرشناس غرب نسبت به رسانه‌های غربی‌شده، تهدیدات آنها را برای انسان غربی عیان ساخته است. آنان از «فرهنگ بسته‌بندی شده» و «تک‌ساحتی شدن انسان در جامعه صنعتی» سخن می‌گویند. از دیدگاه آنان، رسانه‌های گروهی

به عنوان بخشی از «دستگاه‌های ایدئولوژیک» به تدریج فاقد جنبه‌های خلاقانه می‌شود، به سوی کالایی شدن فرهنگ، سوق پیدا می‌کند و موجب می‌شود که رؤیای خوشبختی در این زیست‌بوم فرهنگی به کابوسی از تقلید، خشونت و آگاهی کاذب تبدیل گردد.

۱۰. فرهنگ‌های ملی در برابر چنین التهاباتی، چه رویکردی را باید برگزینند؟ فرهنگ‌های ملی در صورت مولد و زایا بودن و هماهنگ شدن اخلاق و دیدگاه‌های دینی و معنوی آنها با مقتضیات جدید، می‌توانند به حیات خویش ادامه دهند و در تلاقی با فرهنگ‌های جهانی و منطقه‌ای، گونه‌ای زندگی فرهنگی بالنده را تجربه نمایند. اما اگر یک فرهنگ ملی در حال رکود و رخوت باشد، فرهنگ جهانی به زودی، این رکود و رخوت را عیان می‌سازد. گناه انحطاط یک فرهنگ را نمی‌توان صرفاً برعهده فرهنگ‌های دیگر نهاد.

امنیت عمومی، امنیت ملی و چالش‌های فراروی

مسئله حفظ امنیت، تحکیم وفاق و وحدت، آرامش عمومی و مهار تنش‌های سیاسی به همفکری، تضارب آرا و بحث و بررسی عمیق نیاز دارد که از طریق تشکیل سمینارهای تخصصی، میزگردها و طرح نظرات مختلف، مطالعات و تحقیقات لازم می‌توان به دیدگاه و فرهنگ مشترک در زمینه امنیت عمومی و وحدت ملی دست یافت.

لزوم دستیابی به فرهنگ مشترک

امروز یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که در زمینه امنیت ــ مانند برخی دیگر از مسائل مهم اجتماعی ـ وجود دارد، این است که متأسفانه به یک اجماع ملی و فرهنگ مشترک نرسیده‌ایم.[1] هر گروه و تشکلی با واژگان مخصوص خود ابعاد خاصی را از این مسئله مهم مد نظر قرار می‌دهد و بر ابعاد و زاویهٔ خاصی از آن تأکید دارد، بدون آنکه همه زوایا و سطوح این مسئله مهم در یک مجموعه دیده شده باشد. متأسفانه در موضوعاتی چون اهداف، امنیت عمومی، استراتژی، سازوکارهای لازم، شاخص‌ها، الگوها و مدل‌ها وحدت نظری وجود ندارد.

---

۱. در این خصوص نگاه کنید به:
David and Frank Johnson, *Joining Together*, New Jersey: Prentice-Hall, 1986, pp. 397-411.

بسیاری از مشکلات مربوط به بخش امنیت عمومی، برخلاف ظاهر آن، درونی است و از اختلاف نظرهای مسئولین نظام نشئت می‌گیرد تا از بیرون نظام. در واقع در بحث امنیت عمومی، دارای نظر و تز واحدی نیستیم و مدل و شیوه مشخصی را اتخاذ نکرده‌ایم و لذا در استقرار امنیت با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستیم. در برخی از موضوعات هم، از یک ترکیب غیرحساب‌شده و غیرمتجانس از مدل‌ها و الگوهای مختلف برای ایجاد امنیت استفاده می‌کنیم که همین ترکیب ناهمگون برای ما مشکل‌آفرین شده است.[1] به همین دلیل در این شرایط، تشکیل گردهمایی‌ها برای نزدیک کردن نظرات مختلف مسئولان و متخصصان امنیتی، متفکران دانشگاهی و محققین بسیار ضروری، مفید و مؤثر است.

از جهت دیگر نیز این گردهمایی، اجتماع بسیار مبارکی است، چون هریک از اعضای شوراهای تأمین، شورای امنیت کشور و حتی شورای عالی امنیت ملی دارای ویژگی‌های مختلف، سمت‌ها و تخصص‌های متفاوت هستند. برای مثال یکی از اعضا، فرمانده نیروی انتظامی است که دارای تخصص در زمینه برقراری نظم، آرامش و امنیت عمومی و شیوه مقابله در برابر افراد متخلف و منحرف جامعه است. عضو دیگر از نیروی نظامی است که متخصص عملیات نظامی و نحوه مقابله با دشمن است. دیگری حقوق‌دان، رئیس دادگستری و مسئول احقاق حقوق مردم و پاسخ به تظلمات مردم منطقه است؛ و آن دیگری عنصر سیاسی و احتمالاً با وابستگی جناحی به عنوان فرماندار و یا استاندار است. عضو دیگر مسئول اطلاعات منطقه است و قاعدتاً باید از توطئه‌های پشت پرده دشمنان باخبر باشد. به هرحال این شوراها ترکیبی است از افراد با تخصص‌های مختلف و این اعضا تقریباً به طور نوبه‌ای هر دو سال

1. Dennis Wrong, *The Problem of Order,* Cambridge: Harvard University Press, 1994, pp. 202-240.

یک‌بار در حال تغییر و تحول‌اند. بنابراین لازم است نسبت به مفهوم امنیت، مدل امنیت و شیوه استقرار امنیت به نظر واحدی برسیم تا نسبت به موضوع امنیت عمومی مثل هم فکر کنیم و از زاویهٔ واحدی به تأمین امنیت نگاه کنیم.

بسیاری از اختلافاتی که در شوراهای تأمین، شورای امنیت کشور و یا حتی در شورای عالی امنیت ملی وجود دارد، مربوط به دیدگاه‌های مختلف در بحث امنیت است. یعنی اعضای این شوراها دارای دیدگاه‌ها و فرهنگ‌های مختلفی هستند. چون در مبانی با هم اختلاف نظر داریم، در تحلیل، تصمیم‌گیری و در نهایت در جمع‌بندی موضوعات دچار مشکل می‌شویم و حتی ممکن است به‌عنوان طرفدار این خط یا آن خط و یا وابسته به این جناح یا آن جناح همدیگر را تخطئه کنیم. درحالی‌که به اعتقاد من، مسائل جناحی دخالت چندانی در این‌گونه موضوعات ندارد، بلکه بیشتر نوع تفکر و اندیشه و نحوه نگرش، در بحث امنیت تأثیرگذار است.

در شرایط فعلی، نظم اجتماعی و امنیت عمومی با تهدیدات نوینی مواجه است و اسباب و ابزار مورد نیاز برای حفظ و تقویت آنها نیز باید متناسب با تحولات موجود باشد. قوه قهریه و قدرت پلیس که در گذشته تنها مظهر اقتدار دولت و توانایی کشور محسوب می‌شد، اولویت خود را از دست داده است و توجه به بُعد نرم‌افزاری بحث امنیت مانند مشروعیت، مسئولیت‌پذیری، فرهنگ، رفاه و... سیر صعودی خود را طی می‌کند. از طرف دیگر مسئله جهانی شدن، به معضلات و پیچیدگی مسائل اجتماعی به‌ویژه مسئله امنیت افزوده است.

بنابراین برگزاری چنین اجتماعاتی هرچند وقت یک‌بار لازم و ضروری است. برای نظام جوان و جامعه نوپایی که از عمر حکومتش ۲۲ سال بیشتر نگذشته، طبیعی است که برای اداره و مدیریت کشور و

مخصوصاً مدیریت بحران‌ها که متأسفانه در طول این مدت، تعداد آنها هم کم نبوده است، اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد.

اهداف و نقش امنیت عمومی

برقراری امنیت و نظم پایدار، تحکیم اقتدار و ثبات اجتماعی، رشد فضائل انسانی و ارزش‌های والای اسلامی، حفاظت از آزادی و حقوق مشروع فردی و اجتماعی و بالاخره ایجاد رضامندی عمومی و از میان بردن هرگونه ترس و هراس در میان مردم، از مهم‌ترین اهداف سیاست‌های کلان امنیت عمومی است. توجه به نقش نهادهای اجتماعی، گروه‌های سیاسی و اجتماعی، ساختار اداره کشور و جنبه‌های نرم‌افزاری امنیت عمومی مانند مشروعیت، هویت، مشارکت عمومی، اجماع نخبگان در مسائل اساسی کشور، حفظ تسلط فرهنگ ملی بر خرده فرهنگ‌ها، عمومیت‌یابی تفکر نظم و امنیت، تحمل‌پذیری و قانون‌گرایی در شرایط فعلی جامعه و جهان بسیار حائز اهمیت است.

بی‌تردید هیچ عنصری برای پیشرفت، توسعه و تکامل یک جامعه و همچنین شکوفایی استعدادها مهم‌تر از عنصر امنیت و تأمین آرامش لازم در جامعه نیست. هرگونه توسعه اجتماعی، خلاقیت و فعالیت ارزشمند بدون امنیت امکان‌پذیر نخواهد بود. حتی دستیابی به فناوری‌های پیشرفته که عامل اصلی سازنده قدرت در دنیای امروز است و از طرفی پایه و اساس امنیت نیز قدرت است، بدون داشتن جامعه آرام و امن امکان‌ناپذیر است.[1]

دولت و کشوری که دارای قدرت نیست، نمی‌تواند امنیت را تأمین کند. قدرت به مفهومی که در دنیای امروز مطرح است، به مفهوم قدرت

---

1. John Law, *Organizing Modernity*, Cambridge: Blackwell Publishers, 1994, pp. 94-110.

نظامی، قدرت پلیسی و قدرت اطلاعاتی نیست، بالاتر از همه اینها دستیابی کشور به فناوری‌های پیشرفته و رشد و توسعه است. دستیابی به فناوری، تعالی، خلاقیت، رشد فضائل انسانی و بالاخره دستیابی به انواع کمالات جز در سایه امنیت و آرامش امکان‌پذیر نخواهد بود. حتی اگر مسئولین کشور بخواهند درباره حل معضلات کشور بیندیشند و طراحی و برنامه‌ریزی مناسبی داشته باشند، فقط در سایه وجود آرامش و امنیت واقعی ممکن است.[1]

در سال‌های گذشته به دلیل مشکلات امنیتی، بسیاری فرصت‌ها را از دست داده‌ایم. گاهی یک بحران اجتماعی، ماه‌ها فکر مسئولین را مشغول می‌کرد و نمی‌گذاشت به مسائل اساسی کشور بیندیشند و گاهی موجب از دست رفتن فرصت‌های طلایی تصمیم‌گیری‌های مهم، عقلانی و سرنوشت‌ساز از سوی مسئولین کشور می‌شد. بنابراین حتی برنامه‌ریزی و اتخاذ تصمیمات صحیح، دقیق و حساب‌شده توسط مسئولین فقط در سایه امنیت مقدور است.

از همه مهم‌تر اینکه ایجاد، حفظ و تداوم امنیت موجب اعتماد عمومی مردم به اقتدار ملی و قدرت دولت خواهد شد. اگر مردم این اعتماد را نداشته باشند، هیچ فعالیت مهمی را انجام نخواهند داد. هرگونه سرمایه‌گذاری، فعالیت مهم اجتماعی، حتی سرمایه‌گذاری‌های علمی و فکری در صورتی امکان‌پذیر است که مردم به توان دولت و به اقتدار ملی اعتماد داشته باشند و بدانند دارای دولتی قدرتمند هستند که می‌تواند از حقوق مشروع آنها به خوبی دفاع کند. اگر این اعتماد از بین برود، هیچ فعالیت ارزشمندی در کشور انجام نخواهد شد و هیچ رشد و

---

۱. نگاه کنید به:
Partnerships for Development, World Bank 2000 Analysis, Washington D. C.: Creative Communications Group, 2000, pp. 1-3, 33-38.

توسعه‌ای نخواهیم داشت. همه فعالیت‌ها زمانی انجام خواهد شد که ما بتوانیم امنیت مورد انتظار مردم را برقرار کنیم و آن را تداوم ببخشیم. البته برای فعالیت‌های مهم اقتصادی و اجتماعی غیر از وجود امنیت باید احساس امنیت هم وجود داشته باشد. این نکته بسیار مهم است که گاهی ممکن است امنیت واقعی وجود داشته باشد، ولی در اثر جنگ روانی، شایعات و غیره احساس ناامنی در جامعه به وجود آید و یا جامعه دچار نوعی تصور ناامنی شود. در برخی از جوامع در سایه احساس ناامنی، گاهی کارآمدی نظام و قدرت دولت زیر علامت سؤال قرار می‌گیرد و تشدید این وضعیت حتی ممکن است به بحران براندازی منجر گردد.

مفهوم جدید امنیت

اولین بحث مهم این است که امنیت دارای چه معنا و مفهومی است؟ مفهوم امنیت در شرایط امروز جهان یعنی در عصر انفجار اطلاعات، پیوستگی جوامع، ارتباطات و اینترنت که تقریباً همه افراد جامعه می‌توانند به نحوی از مسائل و تحولات مهم جهان مطلع باشند، چیست؟ بی‌تردید امنیت نمی‌تواند معنا و مفهوم گذشته خود را حفظ کرده باشد. مثلاً در شرایط فعلی جهان، نرم‌افزار نقش اول را در موضوع امنیت خواهد داشت و از نقش سخت‌افزار روز به روز کاسته می‌شود. در مدل‌هایی که امروز در جوامع پیشرفته برای وجود یا عدم وجود امنیت استفاده می‌شود، دیگر بحث تعداد نفرات پلیس، نوع سلاح، امکانات مختلف نیروی انتظامی و یا حتی قدرت عکس‌العمل پلیس کمتر مطرح است و مسائل جدیدی مورد سنجش قرار می‌گیرد. مثلاً بحث شکاف‌های اجتماعی و نوع آنها مطرح است. آیا شکاف‌های اجتماعی، عمیق و غیرقابل ترمیم و یا محدود و قابل التیام است؟ یا مثلاً تحمل‌پذیری جامعه در زمینه اختلاف نظرها مطرح می‌شود که بسیار مهم

است. هرچه تحمل‌پذیری جامعه بیشتر باشد، با معیار مدل‌های جدید، جامعه دارای امنیت‌پذیری بیشتری است. هرچه عصبانیت و رویارویی بیشتر باشد و افراد نتوانند همدیگر را تحمل کنند و به افکار و نظرات دیگران گوش فرادهند، علامتی برای آسیب‌پذیر بودن جامعه است. یا بحث قواعد بازی، که هرچه در یک جامعه سیاستمداران و مردم جامعه، با قواعد بازی آشناتر باشند و رفتارشان برمبنای قواعد بازی باشد، استقرار امنیت در آن جامعه آسان‌تر و ساده‌تر خواهد بود؛ و برعکس هرچه قواعد بازی زیر پا گذاشته شود، آسیب‌پذیری جامعه برای ناامنی بیشتر خواهد بود.[1]

قواعد بازی

اگر قواعد بازی مورد توجه نباشد، ناامنی‌های شغلی، فرهنگی و اجتماعی بیشتر خواهد بود. اگر فعالیت گروه‌های سیاسی در چارچوب قواعد بازی نباشد، نگرانی و احساس خطر همه را فراخواهد گرفت. هرکسی فکر می‌کند شغل، آبرو، جایگاه اجتماعی و حیثیتش هر آن ممکن است مورد تهدید قرار گیرد. این امر می‌تواند ثبات فکری، طمأنینه و آرامش روحی مردم و به‌ویژه کارگزاران نظام را هدف قرار دهد. اگر قواعد بازی مراعات نشود، حزب «الف» اگر پیروز شد، اعضای حزب «ب» نمی‌دانند چه بلایی سرشان خواهد آمد. اگر حزب «ب» هم پیروز شد، افراد حزب «الف» دچار اضطراب می‌شوند و نمی‌دانند چگونه با آنها رفتار خواهد شد. بنابراین امنیت شغلی، حیثیت اجتماعی و آبروی اشخاص همواره در تزلزل خواهد بود و هیچ‌گاه آرامش فکری وجود نخواهد داشت.

چرا اعضای باشگاه‌های مختلف سیاسی با اعصاب راحت در مسائل

---

1. John Nagle and Alison Mahr, *Democracy and Democratization*, London: Sage Publications, 1999, pp. 64-89.

سیاسی وارد بازی نمی‌شوند؟ چرا هر گروه، از پیروزی گروه رقیب به شدت نگران است و به هر قیمتی نمی‌خواهد رقیب پیروز شود؟ چون نمی‌دانند داور چه کسی است؟ نمی‌دانند آیا داور یا داوران قواعد بازی را به خوبی می‌دانند یا نه؟ برای مثال اگر دو تیم بخواهند در یک میدانی بازی کنند، داور نداشته باشند، یا داور قواعد بازی را نداند و بی‌موقع از سوت استفاده کند و بی‌حساب کارت زرد یا قرمز نشان دهد، چه وضعی پیش خواهد آمد؟ آیا در آن شرایط انجام بازی امکان‌پذیر است؟ بازیکنان و تماشاگران در چه وضعی خواهند بود؟ در مسائل سیاسی هم همین‌طور است. فعالیت در مسائل سیاسی ـ اجتماعی؛ آرامش، طمأنینه و اطمینان به مسئولین رده بالای صاحب قدرت را می‌طلبد و همین آرامش و طمأنینه و اعتماد است که آستانه تحمل‌پذیری را بالا می‌برد. این طمأنینه در سایه قانونمندی امکان‌پذیر است و آشنایی به قواعد بازی و اجرای دقیق قوانین به‌عنوان مهم‌ترین ارزش در جامعه محسوب می‌شود.[1]

شکاف‌های اجتماعی

مسئله شکاف‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، قومی و طبقاتی نیز بسیار مهم است. در هر جامعه‌ای که این شکاف‌ها کمتر باشد، آن جامعه آسیب‌پذیری و تهدیدزایی کمتری دارد. بی‌تردید نظامی که دارای شکاف‌های اجتماعی کمتری است، از امنیت بیشتری برخوردار خواهد بود. امروزه متأسفانه برخی اقدامات مانند اقدامات حساب‌نشده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌تواند این شکاف‌ها را عمیق‌تر کند. رسانه‌های گروهی می‌توانند این شکاف‌ها را بیشتر و یا کمتر کنند. برنامه‌ریزی و

1. *Ibid.*, pp. 169-197.

بودجه‌ریزی کشور می‌تواند این شکاف‌ها را به تدریج از بین ببرد و یا به عکس شکاف‌ها را تبدیل به گسل نماید.[1]

امروزه انسجام فرهنگی را یکی از منابع تأمین‌کننده امنیت داخلی می‌دانند. غرض از این مفهوم، وجود سطح قابل قبولی از هماهنگی میان نهادهای متولی امور اجتماعی ـ فرهنگی در جامعه است که در نتیجهٔ آن، تضاد در حوزه نهادهای فرهنگی به حداقل برسد یا از بین برود.

اگرچه انسجام فرهنگی امری مطلوب می‌نماید، با این حال در طول تاریخ شاهد هستیم که در هر برهه و زمانی، واقعیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به گونه‌ای متحول و یا نو شده‌اند و در اکثر موارد با انسجام سابق در تعارض درآمده و یا خواستار تغییر آن گشته‌اند.

معمولاً در پاسخ به وضعیت فوق، دو واکنش متصور است: یکی حفظ انسجام فرهنگی سابق و مقابله با تحولات تازه و دیگری خروج از انسجام قبلی و تلاش برای بنای انسجامی نوین. بنابراین به طور طبیعی دو نوع انسجام فرهنگی را شاهدیم: ایستا و پویا. تجربه به ما می‌گوید انسجام‌های ایستا، در نهایت با شکست مواجه شده‌اند، اما انسجام‌های پویا (با تأکید بر نگاه به درون) می‌توانند در عمل موفق به بنای انسجام فرهنگی نوین بشوند.

همه ما شاهد تحولات در شکل‌گیری و تکثر نهادها و مؤسسات جدید اجتماعی هستیم که شهروندان با آنها در تعامل هستند. روزگاری یک جوان تنها با خانه و مدرسه در ارتباط بود و ارزش‌ها، هنجارها و اولویت‌ها از این دو مجرا منتقل می‌گردید و کمتر تضادی بین این نهادها وجود داشت. با تحولاتی که در نهادهای اجتماعی ـ فرهنگی پدید آمده، تعاملات یک شهروند با منابع متکثر و متعددی انجام می‌پذیرد. از سوی

1. *Ibid.*, pp. 201-221.

دیگر وجود تناقض و تضاد در هنجارها و ارزش‌هایی که هرکدام از این نهادها تبادل می‌نمایند، می‌تواند به انسجام فرهنگی خدشه وارد نماید. واقعیت در دهه اخیر گویای آن است که صرف وجود انواع گوناگون عوامل اجتماعی، به ناهمگرایی شدید میان بینش‌های کودکان، نوجوانان و نسل پدر و مادری می‌انجامد.[۱] از سوی دیگر تجربه نشان می‌دهد تأثیر عوامل گوناگون جامعه‌پذیری، لزوماً همواره با یکدیگر سازگار نیستند، بلکه ممکن است در تضاد با یکدیگر قرار گیرند. برای مثال خانواده ممکن است ارزش‌هایی کاملاً متفاوت از ارزش‌های محیط و یا گروه همسالان، ارزش‌هایی کاملاً متباین با ارزش‌های مدرسه داشته باشند.[۲]

فاصله فرهنگی بین نسل‌ها در دوران معاصر، نتیجه تفاوت آثار نهادهای فرهنگی ـ اجتماعی و دامنه رو به گسترش آن می‌باشد. بر این تکثر، حضور قوی و وسیع رادیو و تلویزیون در خانه‌ها را ـ که به واقع، خانه را از حریم خلوت فرد بودن خارج ساخته است ـ باید افزود. همچنین تفاوت گسترده دیدگاه‌های شناختی، هنجاری و رفتاری ـ که بین گروه‌های مرجع[۳] در اثر تحولات جوامع پدید آمده ـ آثار سرگردانی و تناقض مشهود در نسل‌ها به‌ویژه در کشورهای درحال‌توسعه را به جای نهاده است.[۴]

برای مثال درحالی که گرایش عمومی جوانان در کشورهای پیشرفته و نوصنعتی، در جهت تمایلات معنوی و دین‌باوری گسترش می‌یابد و انسان غربی، کاهندگی‌های عقل خودبنیاد را با ایمان و آگاهی دینی،

---

۱. آنتونی گیدنز، پیشین، ص ۸۶.

۲. یان رابرتسون، *درآمدی بر جامعه؛ با تأکید بر نظریه کارکردگرایی، ستیز و کنش متقابل نهادی*، ترجمه حسین بهروان، مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۲، ص ۱۳۳.

3. Reference Groups

۴. نگاه کنید به: امیرحسین علی‌نقی، «فرهنگ و انسجام»، *مطالعات راهبردی*، ش ۳، ۱۳۷۸، ص ۶۶.

مشحون می‌سازد، به دلیل نقش واپس‌گرایانه برخی گروه‌های مرجع در کشور خودمان، در مواردی شاهد پدیده واگرایی از خدامداری و دین‌باوری در میان نسل جوان کشورمان هستیم. بنابراین، اهمیت دارد که در خصوص شیوه‌های کارآمد ایجادِ انسجام فرهنگی با دقت و حساسیت بیشتری کار کنیم.

در کاربرد اندیشه‌های ایستا، معمولاً بر ایجاد محدودیت برای نهادهای فرهنگی ـ اجتماعی تأکید می‌شود. این شیوه اگرچه برخوردی مستقیم‌تر با مشکل است، با این حال راه‌حل مطلوبی به نظر نمی‌رسد. باید اصل «آزادی» را به‌عنوان جانمایهٔ «خلاقیت‌های فکری» مورد توجه قرار داد. اگر انسان‌ها اجازه نیابند در مسیری که صرفاً مربوط به خودشان است زندگی کنند، چشم‌اندازی برای شکوفایی، خودجوشی، خلاقیت و نیز توان ذهنی و شجاعت اخلاقی باقی نمی‌ماند و جامعه زیر بار بی‌تفاوتی جمعی در هم خواهد شکست و گرایش مستمر مردم به همنوایی، موجب پرورش انسان‌هایی با روان پژمرده، متجاوز، کوته‌بین و قالبی خواهد شد.[1]

اگر با تأکید بر نگاه به درون، انسجام فرهنگی پویا را مدنظر قرار دهیم، اولاً از یک طرف ضمن قبول گسترش نهادهای جدید فرهنگی ـ اجتماعی منطبق بر نیازهای روزافزون (البته متکی به برنامه‌ریزی آینده‌نگر)، نسبت به گسترش هم‌اندیشی و هم‌کوشی نهادهای فرهنگی همت خواهیم گمارد و ثانیاً با بازخوانی وظایف مساجد، کارآمدی‌های بیشتری را برای آن فراهم خواهیم ساخت. مسلماً غرض آن نیست که مسئولیت نهادهای فرهنگی ـ اجتماعی دیگر را بر دوش مساجد بار کنیم که چه بسا به لحاظ شرعی یا تاریخی فاقد چنین زمینه‌ای باشند، بلکه

---

۱. آیزا برلین، «مروری بر مفاهیم آزادی»، ترجمه کمال اطهاری، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، مهر ۱۳۶۸، ش ۳۱، ص ۵.

غرض آن است که ظرفیت مساجد را به عنوان کانون‌های مهم فرهنگی ــ اجتماعی به مراتب تقویت کنیم. شهید مطهری در این خصوص می‌گوید:

«اکنون ضرورت احیای مساجد بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. البته لازم است در کنار مساجد، رادیو و تلویزیون هم برنامه‌های مذهبی داشته باشند. حزب‌های اسلامی و کانون‌های تعلیمات سیاسی و مذهبی هم باید به وجود بیایند، اما اگر همه این نهادها، جای مسجد را بگیرند، آن وقت فاجعه به وجود می‌آید. راه جلوگیری از این فاجعه، تعطیل این نهادها نیست. بلکه این مساجدند که باید در وضعیت خود تجدید نظر کنند و در این میان سهم عمده و نقش اصلی به دوش روحانیت است.»[1]

نقش نظارت و افکار عمومی

مسئله نظارت و کنترل نیز می‌تواند معیار و شاخصی برای امنیت باشد. هر کشوری که در آن امکان نظارت و کنترل بر سیاست‌ها و عملکردهای دولت بیشتر فراهم باشد، از تهدیدزایی کمتری برخوردار است. در واقع نظارت دقیق و حساب‌شده بر حسن اجرای قوانین و مقررات، عاملی برای کشف و برخورد با تخلفات و انحرافات و در نتیجه عاملی برای پیشگیری از نارضایی و ناامنی اجتماعی است. همچنین با نظارت دقیق و اعلام نتایج نظارت می‌توان به بخش بزرگی از سؤالات مردم پاسخ منطقی داد و هر نظامی که شرایط پاسخگویی بیشتری نسبت به سؤالات جامعه داشته باشد، از امنیت بالاتری برخوردار خواهد بود.

از همه مهم‌تر، مسئله پشتوانه و حمایت مردمی از یک نظام است.

---

۱. مرتضی مطهری، *پیرامون انقلاب اسلامی*، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۴۶.

هرچه رابطه مردم با حکومت نزدیک‌تر باشد و اعتماد عمومی نسبت به نظام بیشتر باشد و مردم و مسئولین از ارزش‌های مشترکی حمایت کنند، امنیت بیشتری در آن جامعه خواهد بود. بی‌تردید نظامی که از حمایت افکار عمومی مردم برخوردار است، دارای شرایط تهدیدزایی پایین‌تری می‌باشد.[1]

این‌گونه موضوعات، در مدل‌های جدید امنیت به مفهوم نرم‌افزاری آن و نه به مفهوم سخت‌افزاری آن، جایگاه ویژه‌ای دارند. بنابراین اساساً امنیت در دنیای امروز معنا و مفهوم خاصی پیدا کرده است و با توجه به تحولات سریع اجتماعی باز هم این مفهوم در حال تغییر و تحول خواهد بود. هرچه ما به جلو برویم، نرم‌افزار اولویت بیشتری می‌یابد و سخت‌افزار جای خود را به نرم‌افزار خواهد داد.

مدل سنتی

متأسفانه ما هنوز در راهبردها، شاخص‌ها و مدل‌های امنیت، از مبانی و روش‌های سنتی استفاده می‌کنیم و نسبت به مدل‌های جدید، اجماع نظری وجود ندارد و از شاخص‌های توافق‌شده‌ای استفاده نمی‌کنیم تا بتوانیم برمبنای آنها، به قضاوتی صحیح و دقیق نسبت به موضوع امنیت برسیم. برای مثال برای مقایسه وضع امنیتی سال جاری نسبت به سال گذشته، معمولاً به آمار و ارقام مواردی چون تعداد مجرمین، تعداد زندانیان و یا تعداد شهدای افراد نیروی انتظامی و یا تعداد اسیر و معدوم از اشرار تکیه می‌کنیم. یعنی در واقع از مدلی استفاده می‌کنیم که در شرایط امروز جامعه نمی‌تواند به طور دقیق ترسیم‌کننده وضع امنیت باشد. امروز مدل‌های بسیار دقیق‌تری در بحث امنیت وجود دارد. چون

1. Nagle and Mahr, *op.cit.*

از مدل‌های جدید استفاده نمی‌کنیم، لذا قضاوت ما هم معمولاً دقیق نیست و به همین دلیل نمی‌توانیم برای آینده برنامه‌ریزی درستی داشته باشیم.

امنیت ملی و امنیت عمومی

در موضوع شاخص‌های امنیت پایدار در جامعه و همچنین مدل امنیت، یکی از مباحث مهم، مسئله رابطه امنیت عمومی با امنیت ملی است. همان‌طور که گذشت، مفهوم امنیت ملی دارای جنبه‌های متغیّر و متحول فراوانی است.[1] این چندبُعدی بودن در مورد امنیت عمومی نیز صدق می‌کند. پژوهشگران زیادی به دنبال پایان دوران جنگ سرد، از رابطه نزدیک این دو مقوله سخن گفته‌اند.[2] به نظر می‌رسد به دلیل اینکه مفهوم امنیت عمومی هم تغییراتی در معنای سنتی خود پیدا کرده و ساختاری چندبُعدی یافته است[3] و همچنین به دلیل قابلیت عرضه مفاهیم متضاد و گونه‌گون از آن،[4] باعث شده است تلقی‌های متفاوتی به‌خصوص در میان مسئولین و دست‌اندرکاران پدید آید، تا آنجا که حتی برخی مدعی

---

1. Robert Mandel, *The Changing Face of National Security: A Conceptual Analysis*, London: Green Wood Press, 1994.

2. Steven Spiegel, L., *World Politics in a New Era*, Harcourt, Brace College Publishers, 1995, p. 502.

۳. نگاه کنید به:

Barry Buzan, *People, States and Fear: The National Security Problem in International Relations*, Hempstead: Wheatsheaf Books, 1983.

Simon Schuster, *Common Security: A Blueprint for Survival,* New York: 1982.

4. B. J. Walker, "The Concept of Security International Relations Theory", University of California, San Diego, Institute of Global Confict and Cooperation, *Working Paper*, No. 3, 1988.

می‌شوند امنیت عمومی به اندازه کافی، توسعه مفهومی پیدا نکرده است.[۱] متقابلاً برخی دیگر با به‌کارگیری نگرش سلبی، امنیت عمومی را مترادف نبود ترس، نبود اجبار، نبود خطر خارجی و یا رفع نیازمندی‌های اجتماعی و یا ترکیبی از عوامل مذکور می‌دانند و آن را رسالت دولت به شمار می‌آورند.[۲] برخی دیگر هم نگرش ایجابی دارند و بیشتر به شرایط مطلوب و ایده‌آل نظر می‌کنند.[۳] یک مورد معروف از این نگرش، امنیت عمومی را «احساس رضایت و اطمینان خاطر» تعریف می‌کند.[۴] به‌هرحال ما هرکدام از این نگرش‌ها را که مبنای کار خود قرار دهیم، به این حقیقت بزرگ رهنمون می‌شویم که امنیت عمومی امروزه مانند کالایی حیاتی و پرارزش برای زندگی شهروندان محسوب می‌گردد.

تردیدی نیست که برای استقرار امنیت عمومی در جامعه نیاز به شیوه و مدلی داریم که مورد توافق و اجماع مسئولین و علاوه بر آن، دارای فرهنگ مشترک در بحث امنیت باشد. در مسئله امنیت ملی آنچه همواره مورد توجه است و به عنوان اهداف امنیت مطرح می‌شود، منافع حیاتی کشور است. یعنی مهم‌ترین هدف در امنیت ملی، حفظ منافع حیاتی است. در واقع امنیت ملی را می‌توان این چنین تعریف کرد: فراهم آوردن امکانات، مقدورات و شرایطی که بتوان به خوبی از منافع حیاتی کشور حراست نمود. برای رسیدن به این هدف، هرچه بهای کمتری را

---

1. Arnold Wolfers, "National Security as an Ambiguous Symbol", *Discord Collaboration*, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1962, Chap. 10.

۲. در این خصوص نگاه کنید به:
Dietrich Fisher, *Non-military Aspect of Security Approach*, Great Britain: Cambridge University Press, 1993, p. 10.

۳. در خصوص این مفاهیم و جایگاه آنها در امنیت نگاه کنید به:
Ibid., pp. 10-11.

۴. نگاه کنید به: هوشنگ عامری، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: آگاه، ۱۳۷۰، صص ۱۷۷-۱۷۸.

بپردازیم، موفق‌تر بوده‌ایم. برنامه‌ریزان امنیتی در چارچوب استراتژی «بهای کمتر، حراست بهتر»، حتی‌الامکان باید با هزینه کمتر از منافع ملی برای حفظ و تداوم منافع حیاتی اقدام نمایند.

بنابراین، از دید امنیت ملی، اگر منافع حیاتی کشور حفظ شد، امنیت تأمین شده است. همچنین در بحث امنیت ملی، وقتی موضوع تهدیدات مطرح می‌شود، تهدیدکننده معمولاً دشمن است و غالباً تهدیدات از سوی قدرت‌های خارجی و از ورای مرزها انجام می‌شود، ولی در امنیت عمومی اولاً هدف، ایجاد آرامش و نظم عمومی، تثبیت حاکمیت قانون و مقررات در جامعه، حفظ انسجام جامعه و تضمین منافع عمومی و خصوصی مشروع مردم است و ثانیاً تهدید عمدتاً از طرف دشمن نیست، بلکه از طرف افراد ناآگاه و یا منحرف و متخلف است. در بحث انتظامی و امنیت عمومی، پلیس جهت برقراری نظم و برخورد با متخلفان، معمولاً با مردم کشور مواجه می‌شود و استثنائاً در مواردی هم با دشمن مواجه است. برخورد پلیس غالباً با افراد متخلف و یا آلوده است. به همین دلیل وقتی ما نیروی نظامی را در شرایط اضطراری برای ایجاد نظم و امنیت وارد عمل می‌کنیم، باید با احتیاط زیادی عمل نماییم. چون نیروی نظامی با تاکتیک مقابله با دشمن آشناست و اساساً برای مواجهه با دشمن تربیت شده است. آموزش نیروی نظامی برای مقابله و برخورد و جنگ با دشمن است، در حالی‌که نیروی انتظامی برای مقابله با افراد منحرف و یا ناآگاه، تربیت شده است. به همین دلیل وقتی فردی از نیروی نظامی به نیروی انتظامی منتقل می‌شود، لازم است دوره‌ای در دانشگاه پلیس ببیند، چرا که او قبلاً همواره به فکر نحوه مقابله با دشمن بوده و حال آن که اینجا باید با هم‌وطنی مواجه شود که به گونه دیگری می‌اندیشد و یا منحرف و فاسد است. نیروی انتظامی می‌خواهد دشمن را برای همیشه براند، ولی نیروی نظامی می‌خواهد فرد منحرف را پس از

اصلاح به جامعه برگرداند. این جمله معروف است که: «نیروی نظامی باید اسلحه به دست باشد و پلیس باید اسلحه به کمر» چرا؟ چون کارکرد نیروهای نظامی با دشمن متجاوز است و کارکرد پلیس با مردم داخل کشور.

نکته‌ای که حائز اهمیت است اینکه تهدیداتی که مربوط به امنیت عمومی است، اگر برای مقابله با آنها برنامه‌ریزی درستی نشود و برای رفع آنها مدیریت نکنیم، ممکن است تبدیل به تهدید امنیت ملی شود. این بدترین شکل اداره کشور در بخش امنیت است. مدلی که به ما بگوید برخی از تهدیدات عمومی تبدیل به تهدیدات امنیت ملی شده، به مفهوم رسیدن به خط قرمز و مواجهه با خطر است. یعنی ما در استقرار امنیت عمومی ناتوان بوده‌ایم. در واقع وقتی تهدید بخش امنیت عمومی در حال تبدیل شدن به تهدید امنیت ملی شود، مفهوم آن عدم کارآمدی مسئولین در تأمین امنیت عمومی است.

شاخص ناکارآمدی

اگر طرحی که مربوط به امنیت عمومی است، در دستور شورای عالی امنیت ملی قرار گیرد، مفهوش این است که در انجام بخشی از وظایف، ناکارآمدی بوده است. مسائلی که در سطح امنیت عمومی است، اگر در سطح امنیت ملی مطرح شود، به معنای وجود اشکالاتی در بخش امنیت عمومی است. یعنی در اثر ندانم‌کاری‌ها، تهدید عمومی تبدیل به تهدید امنیت ملی شده است. برای مثال ممکن است گروه‌های مسلح برانداز داشته باشیم. اگر نتوانیم به این مسئله در زمان خود رسیدگی کنیم، یعنی وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، وزارت کشور و مسئولین امنیت داخلی نتوانند درست برنامه‌ریزی کنند و این معضل را حل کنند، ممکن است مسئله گروه‌های مسلح ضدانقلاب در یک مقطعی تبدیل به نگرانی در

بخش امنیت ملی شود و آن وقت به ناچار این بحث در سطح شورای عالی امنیت ملی مطرح شود و برای مقابله به جای استفاده از نیروی انتظامی از نیروی نظامی استفاده کنیم. در مسائل امنیت عمومی هر وقت مجبور شویم از نیروی نظامی استفاده کنیم، به معنای علامت هشداردهنده برای همه مسئولین امنیت است. باید بدانیم هرچه ورود نیروهای نظامی در صحنه مسائل داخلی کمتر باشد، به مفهوم حرکت صحیح و برنامه ریزی درست مسئولین امنیتی در مسائل امنیت داخلی است. همچنین در شرایط ویژه، هرچه حضور نیروهای نظامی در صحنه عمل طولانی‌تر باشد، به معنای ادامه وجود مشکلات در بخش امنیت است.

بنابراین، نباید بگذاریم مسائل امنیت عمومی به مسائل امنیت ملی تبدیل شود. برای مثال قرار است بحث مواد مخدر در دستور شورای عالی امنیت ملی قرار گیرد. این به معنای یک علامت خطر است. یعنی بحث مواد مخدر که یک بحث امنیت عمومی است، کم‌کم به تهدیدی برای نظام و کشور و در حد تهدید برای امنیت ملی تبدیل شده است. وقتی تعداد معتادین از درصد مشخصی فراتر رود و گردش مواد مخدر در جامعه از حدی بیشتر شود، طبیعی است که همه مسئولین سطح بالای کشور را نگران کند و به تهدید امنیت ملی تبدیل شود. وقتی مسئله مواد مخدر که یک مسئله مربوط به امنیت داخلی و عمومی است، در دستور کار شورای عالی امنیت ملی قرار می‌گیرد، به مفهوم آن است که در بحث امنیت عمومی دچار اشکال شده‌ایم و باید هرچه سریع‌تر اشکالات موجود را رفع کنیم.

مثال دیگر مسئله وجود اسلحه گرم در دست مردم است. اگر تعداد سلاح‌های قاچاق زیاد شود و استفاده غیرقانونی از این سلاح‌ها موجب نگرانی عمومی شود، معضل در حد بحث امنیت ملی خواهد بود و لازم

است در شورای عالی امنیت ملی مورد رسیدگی قرار گیرد که متأسفانه در کشور ما چنین است و این مسئله قبلاً در شورای عالی امنیت ملی مورد بحث قرار گرفته و مصوبات آن ابلاغ شده است.

مطالعه موردی؛ ماجرای کوی دانشگاه

متأسفانه در سال‌های گذشته چندین مسئله مربوط به امنیت عمومی به بحث امنیت ملی تبدیل شده است. یکی از نمونه‌های بارز آن مسئله کوی دانشگاه بود که در شورای عالی امنیت ملی مورد رسیدگی قرار گرفت. طرح مسئله کوی دانشگاه در شورای عالی امنیت ملی به مفهوم وجود اشکالات و ایرادات اساسی در برنامه‌ریزی و شیوه‌های اجرایی بخش امنیت عمومی بوده است. در واقع ما اشکال در مدیریت بحران داریم. یعنی مدیران کارآزموده و کارآمد برای زمان بحران تربیت نکرده‌ایم. استراتژی و برنامهٔ دقیق برای شرایط بحران آماده نداریم و لذا در وضعیت زردی که باید بتوانیم آن را هفته‌ها نگه داریم و به وضعیت سفید برگردانیم، به فاصله چند ساعت یا چند روز به وضعیت قرمز تبدیل می‌شود. بحث به فوریت از شورای تأمین به شورای امنیت کشور و از آنجا سریعاً به شورای عالی امنیت ملی منتقل می‌شود و متأسفانه مسئله‌ای که در حد یک مسئله متوسط امنیت داخلی است و ارتباطی به امنیت ملی ندارد، به عنوان بحث ملی در شورای عالی امنیت مطرح می‌شود. وقتی ما اعلام می‌کنیم مسئله در شورای عالی امنیت مطرح است، برای ناظران سیاسی و امنیتی منطقه و جهان مفهوم خاصی پیدا می‌کند. یعنی به دست خودمان مسئله کوچکی را به معضل بزرگی تبدیل کرده‌ایم. ممکن است برای ما این‌گونه مسائل عادی باشد، (برخی از افراد معمولی جامعه هنوز فرق شورای امنیت کشور و شورای عالی امنیت ملی را هم نمی‌دانند)، اما برای افکار عمومی جهان مفهوم خاصی

دارد و جای تأمل است که چرا مسئله کوچک در سطح شورای عالی امنیت ملی کشور، مورد رسیدگی قرار گرفته است. بنابراین، مدل فوق می‌تواند وضع امنیت عمومی و کارآمدی مسئولین امنیت عمومی را به خوبی مورد ارزیابی قرار دهد. هرچه تهدیدات امنیت داخلی به سمت تهدیدات امنیت ملی حرکت کند، به معنای عدم کارآیی مسئولین است و به عکس، هر مقدار از تهدیدات امنیت داخلی که با برنامه‌ریزی صحیح و حساب‌شده حداقلی تبدیل به آسیب‌پذیری شود، این علامت مثبتی است.

آسیب‌پذیری و تهدیدات

همچنین اگر آسیب‌پذیری‌ها تبدیل به تهدیدات شوند، به مفهوم علامت خطر و عدم توان مسئولین امنیتی جامعه است. ما نباید فهرست تهدیدات را هر روز طولانی‌تر کنیم و تعداد آنها را افزایش دهیم. تعداد تهدیدات، باید روز به روز کمتر شود. اگر در فهرست امنیت داخلی ما ده عنوان تهدید وجود دارد و سال بعد به یازده عنوان افزایش پیدا کرد و یکی از عناوین آسیب‌پذیری به تهدید تبدیل شد، بدین مفهوم است که برنامه‌ها و حرکت امنیتی ما دارای اشکال و ایراد است. کما اینکه کاهش عناوین تهدیدات و تبدیل آنها به آسیب‌پذیری به مفهوم موفقیت برنامه و شیوه اجرایی مسئولین است. این یک مدل است که می‌توان از آن استفاده کرد. البته ده‌ها مدل دیگر برای سنجش امنیت عمومی وجود دارد.

طبق این مدل، موفقیت در صورتی است که تهدیدات امنیت عمومی به تهدیدات امنیت ملی تبدیل نشوند و آسیب‌پذیری‌ها تبدیل به تهدیدات نگردند و به عکس بتوانیم تهدیدات را به آسیب‌پذیری تبدیل کنیم و یا برخی از تهدیدات امنیت ملی را به تهدیدات حوزه امنیت عمومی برگردانیم. اگر بتوانیم این قدم مهم را برداریم، موفقیت بزرگی

است. بنابراین، بررسی پیرامون مفهوم نوین امنیت، ترسیم شاخص‌های امنیتی و انتخاب مدل برای بررسی دقیق وضع امنیت کشور از ضرورت‌های اساسی بخش امنیت است.

نقش سخت‌افزار در امنیت

نکته دیگری که لازم است مورد تأکید قرار گیرد، اشتباهی است که برخی از نویسندگان در موضوع جایگاه سخت‌افزار و نرم‌افزار در بحث امنیت مطرح کرده‌اند. البته نرم‌افزار روز به روز جایگاه برجسته‌تری می‌یابد و از نقش سخت‌افزارها کاسته می‌شود، ولی در عین حال در شرایط فعلی کشورمان نباید از نقش سخت‌افزار غافل شویم و فکر کنیم که سخت‌افزار باید کنار گذاشته شود. حتی برخی فکر می‌کنند که در هیچ شرایطی، از سخت افزار نباید استفاده کرد. نکته مهم این است که داشتن قدرت و قوه قهریه را نباید با استفاده سریع از قوه قهریه اشتباه کرد. کمتر استفاده کردن از قوه قهریه غیر از نداشتن قدرت و توان قوه قهریه است. این دو مقوله نباید خلط شوند. ما از قوه قهریه فقط در حد ضرورت باید استفاده کنیم و حتی‌الامکان به جای سخت‌افزار باید از نرم‌افزار استفاده کنیم. این سخن درستی است، ما باید از پیشگیری استفاده کنیم تا مقابله. ما باید توان بازدارنده داشته باشیم و قوه قهریه کمتر در صحنه عمل حضور یابد.[1] اما داشتن قدرت، یک ضرورت است. این مسئله بسیار مهم است و نباید مغالطه‌ای در این زمینه صورت گیرد. این بحث نباید باعث شود که توان پلیس، توان نیروی نظامی و توان نیروی اطلاعاتی را کاهش و امکانات و بودجه کمتری به این بخش‌ها اختصاص دهیم و از لحاظ اجتماعی نیز اهمیت کمتری به این

---

1. Talcott Parsons, *The Social System*, New York: The Free Press, 1951 , pp. 251-297.

بخش‌ها بدهیم و یا در آموزش و تربیت آنها سرمایه‌گذاری کافی نکنیم و بگوییم جهان امروز جهان نرم‌افزار است. اینکه کجا باید از قدرت استفاده شود، یک بحث است و ضرورت داشتن قدرت، بحث دیگری است.

ضرورت بومی کردن مدل‌ها

شرایط فعلی کشور ما شرایط خاصی است. نباید با شعارهای زیبا اغفال شویم. نباید مدل امنیتی را که در کشورهای پیشرفته و غربی استفاده می‌شود، برای کشورمان عیناً کپی کنیم. آنچه در کشورهای صنعتی به عنوان شاخص و مدل شیوه‌های تأمین امنیت استفاده می‌شود، نباید فوراً در اینجا پیاده کنیم. این خطای بزرگی است. برخی از مدل‌ها در جوامع پیشرفته می‌تواند به‌عنوان مدل مناسب و مفیدی برای برقراری امنیت باشد، اما اجرای همان مدل در کشور ما ممکن است بسیار خطرناک باشد. فرهنگ حاکم بر زندگی مردم در غرب با فرهنگ ما بسیار متفاوت است. نحوه روابط اجتماعی، خانوادگی، شرایط محیطی، احساس مسئولیت، جایگاه اخلاق، نقش علم، عقل و عاطفه، نحوه پرورش کودکان، محیط‌های آموزشی و سایر مسائل اجتماعی و فرهنگی آنها کاملاً با ما متفاوت است. در غرب تجربه طولانی حکومت وجود دارد، ولی ما دارای تجربه ۲۲ ساله در کشورداری هستیم. برخی از مدل‌ها برای بعضی از جوامع مفید است، ولی برای جوامع دیگر غیرمفید و گاهی حتی مضر خواهد بود.

ما یک کشور انقلابی هستیم، جامعه انقلابی معنایش این است که بسیاری از اصول، ارکان، ساختارها و مقررات که دیروز در این کشور مورد توجه و عمل بوده، انقلاب، آنها را تغییر داده است. بنابراین خود انقلاب از این نظر که تحولات عظیم و وسیعی را در کشور در همه ابعاد

به وجود آورده، در کوتاه‌مدت یک آسیب‌پذیری برای امنیت عمومی است و استقرار نهادهای جدید و شیوه‌های نوین، نیاز به زمانی طولانی دارد. از طرف دیگر چون دولت ما یک دولت مستقلی است و در برابر ابرقدرت‌ها ایستاده است و نظم نوین جهانی را نمی‌پذیرد و در پی حفظ فرهنگ ملی، ارزش‌های دینی و خواست مردم است، بنابراین دشمنان فراوانی دارد که همواره علیه نظام ما توطئه می‌کنند، که نباید از دشمنان و طرح‌های آنان غافل باشیم.

بنابراین، شرایط ما، یک شرایط خاص و ویژه‌ای است. ما جزو کشورهای درحال‌توسعه هستیم و نه جزو کشورهای پیشرفته. کشورهای پیشرفته شرایط خاص خودشان را دارند و مسئله امنیت آنها برمبنای آن شرایط تنظیم می‌شود، ما کشوری درحال توسعه و از لحاظ مسائل سیاسی و اجتماعی در حال گذار هستیم، ولی شرایط اجتماعی ــ سیاسی آنها تثبیت شده است و یک جامعه صنعتی پیشرفته دارند، شرایط ما با آنها کاملاً متفاوت است. بنابراین در این زمینه باید کاملاً هوشیار باشیم.[1]

خطوط قرمز

یکی از مباحث مهمی که در اینجا مطرح است اینکه اختلافات سیاسی، تضارب آرا و شناور بودن برخی از اصول در یک جامعهٔ در حال گذار تا چه مرزی دارای آثار مثبت و از کجا دارای آثار منفی است. میزان و معیار مثبت و منفی بودن و حدودی که باید مراعات شود، چیست؟ تضارب آرا و اختلاف نظر می‌تواند رحمت و مصداق جمله معروف «اختلاف امتی رحمة» باشد؛ به شرط آنکه اولاً، بحث اختلاف نظر برای درک بهتر حقیقت و فهم بیشتر وظیفه باشد و نه چماقی برای کوبیدن

---

1. Dennis Chong, *Rational Lives*, Chicago: The University of Chicago Press, 2000, pp. 153-182.

طرف مقابل؛ ثانیاً اختلاف نظر نباید تبدیل به دشمنی، شکاف و تخاصم و کینه‌توزی شود؛ ثالثاً چارچوب‌ها و خطوط قرمز مشخص باشد و مورد مراعات قرار گیرد. هیچ کشور دموکراتیکی را در دنیا پیدا نمی‌کنید که برای احزاب و رسانه‌ها خط قرمزی نداشته باشد. در کشورهای اروپایی و غربی، اگر وزارت خارجه موضوعی را مصلحت نداند که در مطبوعات منتشر شود، محال است روزنامه‌ای آن را افشا کند. اگر سرویس داخلی یا سرویس خارجی و دستگاه اطلاعاتی آنها نخواهد مطلبی در رسانه‌ها مطرح شود، امکان ندارد آن مسئله طرح شود. لابد می‌پرسید اگر تخلف کردند و آن مسئله را افشا کردند، چه برخوردی با آنها می‌شود؟ آیا در دادگاه محاکمه می‌شوند یا روزنامه را تعطیل می‌کنند؟ اینها حداقل مجازات است.

غربی‌ها و مخصوصاً امریکایی‌ها، نسبت به رعایت خطوط قرمز خود که مبتنی بر جنبه‌های متعدد امنیت ملی آنهاست، حساسیت فوق‌العاده‌ای دارند. قانون آشوبگری مصوب سال ۱۹۱۸ صریحاً جنبه‌های زیر را سزاوار کیفر دانسته است:

«بیان کردن، چاپ کردن، نوشتن یا انتشار هرگونه توهین، خیانت، فحاشی درباره: دولت ایالات متحده، قانون اساسی، نیروهای ارتش و دریایی، پرچم، یا اونیفورم ارتش و نیروی دریایی یا بر زبان آوردن هریک از آنها با تحقیر، تمسخر، اهانت یا بی‌آبرویی.» همان قانون به ادارهٔ کل پست اختیار داده است که جلوی استفاده از تسهیلات پستی توسط هر شخص یا هر شرکتی را که بخواهند هریک از مفاد این قانون را نقض کند، بگیرد. این به معنای کنترل مفاد نامه‌ها و مجلات و کتب است. جالب توجه اینجاست که در اجرای این قانون، یک نشریه علمی به نام «ساینتیفیک امریکن» چون شامل مقاله‌ای بود که توانایی‌های یک دستگاه را برای کنترل کالیبر لوله‌های تفنگ شرح می‌داد، تعطیل گردید! همچنین

از ارسال ۹۲ عنوان نشریه تجاری و فنی امریکایی به مقصد انگلستان، جلوگیری به عمل آمد. اگرچه این موانع پس از پایان جنگ جهانی دوم قدری کاهش یافت، با این حال ارتباطات علمی و تکنولوژی به شدت در محدوده خط قرمز قرار دارد.

در سال ۱۹۸۵، رؤسای ۱۲ انجمن تخصصی امریکا طی نامه مشترکی به وزیر دفاع، نگرانی‌های خود را در زمینه کنترل‌های جدیدی که وزارت دفاع در مورد کنفرانس‌های علمی اعمال می‌کرد، خاطرنشان ساختند. به عقیده آنها، این گونه کنترل‌ها موجب اخلال در برگزاری و برنامه‌ریزی کنفرانس‌های فنی می‌شد. هرچند این نامه، منعکس‌کننده نارضایتی مهم‌ترین انجمن‌های علمی و تخصصی امریکا از چیزی بود که آنها آن را خودسانسوری و یا نادیده گرفتن احتمالی قانون امنیت امریکا خواندند؛ با این حال، منعکس‌کننده حساسیت شدید دولت در زمینه حفاظت از اطلاعات فنی ـ تکنولوژیکی نیز بوده و هست.[1] طبق یک بررسی انجام شده در سال ۱۹۸۰، زیان‌هایی که از ناحیه محدودیت‌های قانون امنیت ملی امریکا و قانون صادرات، متوجه شرکت‌های امریکایی شد، به حدود ۳۶ میلیارد دلار می‌رسید[2] که ظرف دو سال بعد از آن ۵۰ درصد بر این رقم افزوده شد. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که چارچوب‌های تعریف‌شده که ناظر به جنبه‌های متعدد امنیت ملی است، فوق‌العاده با حساسیت تعریف و اکیداً مراعات می‌شود.

مسئله خطوط قرمز در رسانه‌ها یکی از مسائل مهم کشورهای رو به توسعه است. با توجه به آثار متقابل حوزه‌های سیاست و رسانه‌ها می‌توان گفت که رسانه‌ها در دنیای مدرن سه تأثیر عمده بر جامعه

---

۱. ریلای هارولوسی، «کتمان علم»، ترجمه سعید بهنام، *مطالعات راهبردی*، ش ۳، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶.

2. Chong, *op.cit.*, p. 148.

می‌گذارند. اول، تغییر و تحول درخواست شهروندان است. به این معنا که خواست‌های شهروندان را افزایش، تعدیل و یا کاهش می‌دهند و یا عقلانی می‌نمایند. دوم، تغییر و تحول در کارویژه‌های دولتی که اصلاح عملکرد دولت و تصویر مردم از آن را شامل می‌شود و سوم، تغییر و تحول در انسجام فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه که تقویت یا تضعیف ارزش‌ها را به دنبال دارد.[1]

چنانچه بخواهیم بنیان‌های تئوریک خطوط قرمز رسانه‌ای را برای جوامع درحال‌توسعه تعریف کنیم، با توجه به مدل پیش‌گفته، در واقع خطوط قرمز رسانه‌ای در آن محدوده‌هایی ترسیم می‌شود که اول، خواست‌های جامعه را بسیار فراتر از ظرفیت‌های موجود به تنش وادارد. و دوم، انسجام ایدئولوژیک و بنیان گفتمان‌های وحدت‌ساز جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد. طبیعی است که خطوط قرمز در دوره‌های مختلف و موقعیت توسعه هر کشور ـ به لحاظ شکل و محتوا ـ متفاوت است؛ اما در همه حال، این امنیت ملی است که تعیین‌کننده خطوط قرمز خواهد بود.

در غرب، هیچ رسانه‌ای به خودش اجازه نمی‌دهد که از خط قرمز عبور کند و اگر تخلف کرد، برای همیشه از صحنه فعالیت سیاسی و

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر نگاه کنید به:

Gary Bertsch, K. Robert P. Clark and M. Wood, *Comparing Political Systems: Power and Policy in Three Worlds*, 4th (ed), NewYork: Macmillan, 1991.

Gabreil Almond, (General Editor), *Comparative Politics Today: A WorldView*, Boston, Torento: Little Brown and Company, 1974.

David Clinton, *The Two Faces of National Interest*, London: Louisiana State University Press, 1994.

Villy Bergstrom (ed), *Government and Growth*, Oxford: Clarenden Press, 1992.

فرهنگی خارج خواهد شد. منافع ملی، مصالح ملی و امنیت ملی شوخی‌بردار نیست. هیچ‌کس و هیچ مقامی نباید بتواند با آنها بازی کند. در کشور ما در این زمینه هنوز تمرین کافی نشده است. قبل از هرچیز در جامعه، باید قانون‌گرایی و قانون‌مداری تبدیل به یک ارزش عمومی شود، سپس باید مردم را به مشارکت عمومی تشویق کنیم، بعد از آن باید مردم را به تشکیل احزاب سیاسی ترغیب نماییم و سپس باید مشوق جامعه برای اظهار نظرات متفاوت و تضارب آرا و طرح آنها در رسانه‌های همگانی باشیم. اگر بر عکس حرکت کنیم، نتیجه معکوس خواهد بود. این مسئله فوق‌العاده مهمی است که در مسائل اجتماعی و سیاسی باید ترتیب و تقدم و تأخر دقیقاً مراعات شود. اگر کارهای خیلی خوب را در زمان مناسب و با ترتیب مشخص انجام ندادیم، ممکن است بسیار خطرناک باشد. بنابراین، کار شایسته و خوب در زمان مناسب، مفید و در زمان غیرمناسب، خطرناک خواهد بود.

نسبت به خط قرمزی که مطبوعات و رسانه‌ها باید مراعات کنند، اخیراً شورای عالی امنیت ملی چارچوبی را تصویب و ابلاغ کرده است. این مصوبه ویژه مطبوعات نیست، بلکه مربوط به صدا و سیما و سایر تریبون‌های عمومی نیز می‌شود. این مصوبه که مصوبه رسمی شورای عالی امنیت ملی است، در واقع همان چارچوبی است که مورد اجماع مسئولین رده اول نظام می‌باشد و همه رسانه‌ها باید آن را مراعات کنند تا منافع ملی، مصالح ملی و امنیت ملی ما خدشه‌دار نشوند. بنابراین یکی از ترتیباتی که ضروری است مراعات شود اینکه قبل از توسعه سیاسی و فرهنگی، خطوط قرمز مشخص شود، محدوده قانونی فعالیت‌ها روشن گردد، قواعد بازی تمرین شود و از همه مهم‌تر، فرهنگ مشارکت سیاسی، عمومی شود، و الا مثل باز کردن دریچه سد قبل از احداث کانال‌های لازم می‌تواند مخرّب باشد.

فرافکنی

نکته مهم دیگر اینکه برخی از مسئولین کشور گاهی مسئولیت خودشان را جابه‌جا می‌کنند. مشابه بحثی که در روانشناسی اجتماعی تحت عنوان «جابه‌جا کردن» مطرح است. اگر جلسه‌ای برای رسیدگی به مشکلات اقتصادی با مسئولین اقتصادی گذاشته می‌شود، آنجا بیشتر بحث امنیت مطرح می‌شود و همه مشکلات اقتصادی مثل مشکل رشد و توسعه، مشکل سرمایه‌گذاری، تورم، نقدینگی و... را به مشکل امنیتی برمی‌گردانند؛ وقتی جلسه امنیتی با مسئولین امنیت گذاشته می‌شود، در آنجا مشکلات اقتصادی و معیشتی و یا مشکلات فرهنگی مطرح می‌شود و همه ناکارآمدی بخش امنیت را به مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مربوط می‌کنند و در آنجا بحث بیکاری، تورم و امثال اینها مطرح می‌شود.

این شیوه بحث، بسیار گمراه‌کننده است که هر بخش نواقص کار خود را نبیند و یا کوچک کند و برای تبرئه خود نواقص بخش‌های دیگر را بزرگ نماید. البته مسئولینی که مسئولیت استراتژی و برنامه‌ریزی کلان را به عهده دارند، باید همه مسائل را مد نظر قرار دهند. اما از نیروی امنیتی به‌عنوان سرباز و مجری فرامین، این‌گونه بهانه‌جویی‌ها و مربوط کردن هر مسئله به مسائل سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی پذیرفته نیست. هر بخشی باید در چارچوب وظایف خود، موضوع را ببیند و نقایص کار خود را برطرف کند. این جابه‌جایی که هر گروه، مسئولیت را به دوش دیگری بیندازد، بسیار خطرناک است. ضمن اینکه مسئولین رده بالای کشور باید همهٔ این ریشه‌ها و عوامل اساسی را مد نظر قرار دهند، اما مسئولین بخشی نباید فرافکنی کنند و مسئولیت را از دوش خود بردارند. اقتصادی‌ها مسئولیت را به دوش امنیت، امنیتی‌ها به دوش اقتصاد،

مسئولین فرهنگ به دوش هر دو، و مسئولین سیاسی به دوش هر سه بگذارند! این شیوهٔ برخورد، ناصحیح و منحرف‌کننده است.

عوامل برون‌سیستمی مؤثر بر امنیت

بحث اصلی در مقوله امنیت عمومی با توجه به مشکلات موجود جامعه ما این است که در شرایط فعلی باید چه کنیم؟ در این زمینه به طور خلاصه به نکاتی اشاره می‌شود: اولین بخش از مواردی که برای استقرار امنیت عمومی در جامعه باید مد نظر قرار گیرد، برنامه‌های برون‌سیستمی، یعنی عوامل خارج از سیستم بخش امنیت است. مهم‌ترین عوامل بیرونی که می‌تواند در بخش امنیت تأثیرگذار باشد، از این قرار است:

۱. **بحث آموزش:** تبدیل مباحث امنیتی به فرهنگ عمومی در جامعه بسیار حائز اهمیت است. از سطح دبستان و راهنمایی تا سطح دبیرستان و دانشگاه؛ در هر مرحله‌ای در حد متناسب، باید مباحث امنیتی به دانش‌آموزان و دانشجویان آموزش داده شود. در مقام عمل هم بچه‌ها از کودکی برای حفظ امنیت، تمرین داده شوند. از نوجوانی دانش‌آموزان را برای ایجاد نظم، مشارکت اجتماعی، تضارب آرا، تحمل‌پذیری در برابر افکار مخالف و قانون‌پذیری و قانون‌مداری آماده کنیم. همین کاری که در کشورهای پیشرفته به نام فوق برنامه و یا پیشاهنگی انجام می‌شود.

برای پیشاهنگی و مسائل فوق برنامه در کشورهای صنعتی، سرمایه‌گذاری فراوانی می‌شود تا دانش‌آموزان را برای اجرای نقش اجتماعی خویش در جامعه آماده کنند. یعنی دانش‌آموزان را از دوره دبستان تا پایان دوره متوسطه، سالی یک تا دو هفته به اردوهای مختلفی می‌برند تا در این دوره‌ها درس زندگی اجتماعی را به آنها بیاموزند. متأسفانه در کشور ما به این بخش بسیار مهم، اهمیتی داده نمی‌شود و یا به صورت محدود و تشریفاتی عمل می‌شود. ما فکر می‌کنیم آموزش و

همچنین پرورش دانش‌آموزان، تنها با آموزش معلم در کلاس و پرورش آنان از طریق نصیحت معلم تربیتی امکان‌پذیر است. تربیت تنها با نصیحت کردن، خواندن رساله عملیه و کتاب اخلاق، صورت نمی‌گیرد. ما در عمل باید بچه‌ها را درست تربیت کنیم و پرورش دهیم، که یکی از راهکارهای آن، همان فوق برنامه است.

شما اگر طرح فوق برنامه کشور سوئیس را مطالعه کنید، بسیار آموزنده است. می‌بینید چگونه فرهنگ زندگی کردن را به دانش‌آموزان تعلیم می‌دهند. در کشورهای دیگر اروپایی هم مشابه این برنامه‌ها وجود دارد. ما باید در شیوه آموزش و همچنین در شیوه تربیت، تغییراتی را به وجود آوریم تا مسئله امنیت را به صورت فرهنگ عمومی درآوریم. در ابتدا باید محیط مدرسه و محیط خانه برای دانش‌آموز، محیط امن باشد و امنیت را در عمل در محیط مدرسه تمرین کند و اعتماد به نفس پیدا کند تا فردا بتواند وظایف خویش را در قبال جامعه و کشور به خوبی انجام دهد. متأسفانه فضای جامعه ما در سال‌های اخیر آن‌چنان سیاسی شده که جایی برای بحث امنیت، علم و دانش، پیشرفت و توسعه و دیگر مسائل اساسی باقی نمانده است.

۲. مبارزه سیستماتیک با جرایم: برای مبارزه با جرایم و تخلفات، از طریق سخنرانی، اطلاعیه و نصیحت نمی‌توان به نتیجه مؤثری دست یافت. بلکه این کار تنها از طریق مبارزه جدی و سیستماتیک با جرایم امکان‌پذیر است. به عنوان مثال، در مسئله رشوه آیا فکر می‌کنیم با نهی مردم از دادن رشوه و نصیحت کارمند در نگرفتن رشوه به جایی می‌رسیم؟! گرچه آموزش، نصایح و بیان احکام الهی در این زمینه ضروری است و همچنین برخورد و مجازات لازم است، ولی از دیدگاه حکومتی نباید به این‌گونه موارد اکتفا کنیم. باید از طریق ایجاد سازوکار و سیستم لازم جلوی این کار را بگیریم. یکی از این سازوکارها کم کردن

تماس مردم با کارمندان دولت است. ما باید کاری کنیم که تماس و رابطه مراجعه‌کنندگان با کارمندان به حداقل ممکن برسد. بی‌تردید از این طریق جلوی بسیاری از رشوه‌ها را گرفته‌ایم. در برخی از کشورهای اروپایی تماس مراجعه‌کننده با برخی ادارات فقط از طریق یک کارمند است. گردش کار پرونده در داخل اداره توسط مراجعه‌کننده نیست. مراجعه‌کننده با یکی، دو نفر تماس دارد و کار نهایی را هم از همان یکی، دو نفر تحویل می‌گیرد.

برای مثال برای گرفتن جواز یک ساختمان، آیا مراجعه به یک نفر و یا پنجاه نفر، مساوی است؟ در حال حاضر در شهرداری، مراجعه‌کننده باید به ده‌ها نفر مراجعه کند تا جواز ساختمانی دریافت نماید؛ با این میز، با آن میز، که خود به خود آلودگی به رشوه و سایر تخلفات را به همراه خواهد داشت. اما اگر شما تقاضایی در یک اداره دارید، فقط با یک نفر کارمند مواجه شوید و او تمام مدارک را از شما بگیرد و اگر نقصی در پرونده هست، خود او به شما بگوید که چگونه تکمیل کنید و بعد هم نتیجه نهایی را از او بگیرید، دیگر شما با ده‌ها نفر مواجه نشدید تا آلودگی به وجود بیاید. بنابراین می‌توانیم با یک طراحی دقیق، رشوه را به حداقل برسانیم.

امروزه در بسیاری از کشورهای پیشرفته، کارهای اداری با پست انجام می‌شود و اساساً شما با کسی در تماس نیستید. بسیاری از کارها امروز از طریق رایانه و پست الکترونیکی انجام می‌شود. شما در منزل خود کنار یک کامپیوتر نشسته‌اید؛ کار اداری، کار بانکی، تجارت، معاملات، جواز ساختمان، کار مالیاتی و سایر نیازمندی‌های خود را با همان کامپیوتر انجام می‌دهید. بنابراین به جای نصیحت، فریاد، تنبیه و دادگاه باید از طریق طراحی سیستم مناسب، جلوی بسیاری از جرایم را بگیریم.

حتی اگر تخلفاتی در نیروهای امنیتی مشاهده کنیم، باید از طریق سازوکار مشخص، جلوی آن را بگیریم. برای مثال پلیس راهنمایی ما برای جلوگیری از تخلفات با مردم مواجه می‌شود. در شب سرد زمستانی در خیابان یا جادۀ بین شهری در هوای سرد ساعت‌ها باید انجام وظیفه کند، حقوق مکفی هم به او نمی‌دهیم، برای خرج روزمره هم صدها مشکل دارد، بعد هم به او می‌گوییم که هیچ تخلفی نباید بکند. البته او نباید تخلف کند و ما نیز نباید با مسئله تخلفات با تسامح برخورد کنیم، بلکه حتماً باید با متخلف برخورد کنیم. اکثر افراد پلیس ما هم شرافتمندانه زندگی می‌کنند و آلودگی ندارند، ولی برای مقابله با اقلیت متخلف لزوماً از طریق بخشنامه و نصیحت موفقیت ما زیاد نخواهد بود. باید از طریق بخشنامه و ایجاد سیستم نوین، تماس مأمور را با مردم کم کنیم. بسیاری از تخلفات را با دوربین کنترل کنیم. در کشورهای اروپایی چه در شهر و چه در جاده‌های بین شهری به محض تخلف، فلاش دوربین به شما هشدار می‌دهد. با نور فلاش دوربین می‌فهمید سرعت شما غیرمجاز بوده یا سبقت غیرمجاز گرفته‌اید و یا از چراغ قرمز عبور کرده‌اید. شماره ماشین شما توسط دوربین ثبت می‌شود و چند روز بعد هم قبض جریمه از طریق پست برای شما ارسال خواهد شد. باید با نصب تجهیزات لازم در خیابان‌ها و جاده‌ها زمینه‌های نظارت غیرمستقیم را در جامعه فراهم کنیم. این یکی از شیوه‌ها برای جلوگیری از تخلفات احتمالی پلیس و یا حداقل کاهش تخلفات است.

۳. مشارکت عمومی: مسئله دیگری که در بحث امنیت بسیار مهم است، استفاده از کمک افکار عمومی است. از مردم باید استفاده کنیم. بحث مشارکت، فقط برای انتخابات و رفتن پای صندوق‌های رأی نیست. مشارکت اجتماعی باید در همه زمینه‌ها باشد. یک بخش هم، مشارکت مردم در زمینه امنیت است. یکی از مشکلات و تنگناها،

مشارکت ندادن عناصر محلی در امنیت منطقه است. برخی از جریانات و یا افراد متنفذ محلی می‌توانند نقش بسیار مؤثری در تأمین امنیت داشته باشند. عدم بهره‌گیری از آنها و یا بهره‌گیری ناقص و کمرنگ از توان آنها در برقراری امنیت به‌ویژه در مناطقی که جریانات قومی و مذهبی نمود قابل ملاحظه‌ای دارند و یا اتکاء نمودن به قدرت حکومتی و قدرت مرکزی صرف، از اشتباهات بخش امنیت است.

شما در کشورهای صنعتی می‌بینید که همه مردم، مخصوصاً افراد مسنّ، مأمور پلیس‌اند. اگر تخلفی انجام شود، قبل از آنکه پلیس مطلع شود، آن پیرزن یا پیرمرد شماره ماشین فرد متخلف را یادداشت می‌کند و به پلیس خبر می‌دهد. در واقع همه مردم، مأمور پلیس‌اند. ما هم باید کاری کنیم که عملی را که به‌عنوان منکر است، همه مردم به‌عنوان منکر باور داشته باشند و با آن مقابله کنند. در بحث امر به معروف و نهی از منکر، مشکل اصلی ما ایجاد اجماع در تشخیص منکر است که همه مردم آن را منکر بدانند. اگر عملی را همه منکر بدانند، بهترین مقابله با آن، افکار عمومی است. هیچ تنبیهی بالاتر از تنبیه فشار افکار عمومی نیست. حتی اگر حرفی هم زده نشود، مردم با نگاه غضب‌آلود می‌توانند متخلف را تنبیه کنند.

شما در یک کشور اروپایی که بوق زدن ممنوع است، اگر بوق بزنید، شما را دستگیر نمی‌کنند و به شما دستبند نمی‌زنند، ولی همه با نگاه غضب‌آلود، نگاه تحقیرآمیز و نگاه به یک فرد بی‌فرهنگ شما را مورد ملامت قرار می‌دهند و عمل شما را محکوم می‌کنند و با فشار سنگین روحی بر شما، وادارتان می‌کنند که آن عمل خلاف را هرگز تکرار نکنید. این نگاه‌های معترضانه بالاترین تنبیه و نهی از منکر است. باید نحوه رفتار مردم، بازدارنده باشد. افکار عمومی و عکس‌العمل مردم، بهترین پلیس است.

در یک روایت است که: «أمرنا رسول الله ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهره»، بسیار جمله زیبایی است. در این روایت آمده که پیغمبر به مسلمان‌ها امر کرد که در برابر فرد گنهکار و متخلف، چهره را ترش کنید. همین نگاه خشم‌آلود، یک مرحله نهی از منکر است. افکار عمومی، بسیار مهم است. اگر خلافکار بفهمد که با خشم مردم روبه‌روست و مردم از او متنفر خواهند بود، بازدارنده خواهد بود. باید مشارکت عمومی مردم را در صحنه امنیت شاهد باشیم و با حضور مردم، اطلاعات مردمی، نگاه و سخن بازدارنده و کیفردهنده مردم، اجرای نظم، قانون و مشارکت مردمی در تأمین امنیت را نهادینه کنیم.

۴. **آمایش سرزمینی:** بحث مهم دیگر در بخش امنیت، بحث آمایش سرزمین است. بسیاری از مسائل امنیت عمومی و حتی امنیت ملی باید در آمایش سرزمین حل‌وفصل شود. تمرکز یا عدم تمرکز در مدیریت، تقویت نهادهای محلی، طراحی مناسب بین منظومه‌های روستایی و شهری، اولویت شبکه‌های شرقی ـ غربی و یا شمالی ـ جنوبی، ایجاد قطب‌های آموزشی، صنعتی و کشاورزی و امثال اینها، در بحث آمایش باید مشخص شود. البته بخشی از این بحث وظیفهٔ شورای عالی امنیت ملی و بخش دیگر وظیفه دولت است. در این زمینه، شورای عالی امنیت ملی قدم‌هایی برداشته است که باید به تدریج تکمیل شود.

۵. **هماهنگی با مراکز تحقیقاتی ـ علمی:** نکته دیگر اینکه مراکز امنیتی و پلیس ما باید با مراکز تحقیقاتی و علمی کشور هماهنگ باشند. بسیاری از موضوعات اجتماعی نیاز به بحث تحقیقی دارد. باید همه مراکز تحقیقاتی به بخش امنیت کمک کنند، بخش امنیت هم باید با بخش تحقیقات هماهنگ شود. برای حل بسیاری از معضلات امنیتی نیاز به ریشه‌یابی داریم و باید علل اصلی و ریشه‌ای بسیاری از انحرافات، مشخص شود تا شیوه مقابله صحیحی با آنها طراحی گردد. در جرایم و

تخلفات، قبل از اینکه با آنها مبارزه کنیم، باید به ریشه‌یابی آنها بپردازیم و عوامل و ریشه‌های انواع بزه‌ها را در مسائل اجتماعی، اقتصادی و یا فرهنگی بیابیم.

شیوه مقابله با انواع مختلف جرایم نیز احتیاج به بحث و تحقیق دارد. در شرایط امروز جامعه بسیاری از شیوه‌های سنتی، جواب نمی‌دهد. نحوه مدیریت و کنترل در جوامع باز امروز با مدیریت در جوامع بسته دیروز کاملاً متفاوت است. برای مقابله با تخلفات و ایجاد نظم، نیاز به شاخص‌های جدید و مدل‌های کارآ داریم که مراکز تحقیقاتی با توجه به شرایط اجتماعی باید در این زمینه‌ها به بخش امنیت کمک کنند. بخش امنیت در سایه هماهنگی و همکاری با مراکز علمی و تحقیقات می‌تواند عمدتاً از اقدامات نرم‌افزاری، روانی و اطلاعاتی به جای سخت‌افزاری و برخورد فیزیکی استفاده نماید.

۶. **فراجناحی بودن در بخش امنیت:** یکی از مشکلات موجود در زمینه امنیت اجتماعی به‌ویژه امنیت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و قضایی دخالت دادن مسائل جناحی و خطی است. متأسفانه در کشور ما حتی سیاست خارجی هم قربانی مسائل جناحی است. حداقل به مسئله امنیت باید فراجناحی نگاه کنیم. واقعاً اگر در شرایطی که تظاهرات به مصلحت نیست، نباید به هیچیک از جناح‌ها اجازهٔ این کار داده شود. اگر تضعیف ارکان نظام، خلاف مصالح ملی است، نباید بین ارکانی که در اختیار این جناح یا آن جناح است، فرق گذاشت. تا زمانی که مجلس در اختیار آن جناح بود، توهین به نمایندگان خیلی خوب بود؛ حالا که در اختیار این جناح قرار گرفته است، توهین به نمایندگان توهین به نظام، مردم و آزادی است؟! اگر قاضی از این جناح باشد، حکمش فصل‌الخطاب است؛ اگر از آن جناح باشد، دادگاه سیاسی و جناحی است؟! نباید بگذاریم مسائل جناحی و خطی در مسائل امنیت عمومی و امنیت ملی دخالت

داشته باشند. البته افراد نیروهای مسلح، پرسنل وزارت اطلاعات و قوه قضائیه نیز به هیچ‌وجه نباید وارد مسائل حزبی شوند. سایر مسئولین امنیتی کشور نیز اگر در حزبی عضویت دارند، نباید در انجام مسئولیت خود مسائل حزبی را دخالت دهند. متأسفانه ما هنوز به اجرای قوانین و مقررات عادت نکرده‌ایم و خطوط قرمز مربوط به امنیت ملی، مصالح و منافع ملی را به‌عنوان مناطق ممنوعه نشناخته‌ایم.

۷. **ریشه‌یابی جرایم:** بی‌تردید مبارزه با جرایم، مبارزه با معلول است و ریشه‌یابی و حل معضلات اساسی، مبارزه با علت است. بسیاری از تخلفات و جرایم معلول بیکاری و عدم اشتغال، تورم و گرانی و مشکل اداره زندگی است. مشکل فرد گرسنه و بیکار با شلاق و زندان حل نمی‌شود. فاصله طبقاتی و نبود عدالت در جامعه، اقشار مختلف را به تقابل با یکدیگر می‌کشاند و منجر به نارضایتی در طبقات پایین جامعه خواهد شد. از طرف دیگر، نبود امنیت منجر به فرار سرمایه و فرار سرمایه منجر به رشد نرخ بیکاری و بیکاری منجر به ناامنی می‌شود. کما اینکه مشکل امنیتی منجر به کاهش تولید و کاهش تولید، عامل گرانی و گرانی عاملی برای ناامنی خواهد شد. بنابراین ملاحظه می‌کنید که چگونه بخش‌های امنیت و اقتصاد به هم وابسته‌اند.

بسیاری از ناامنی‌ها و عدم وجود نظم و انسجام در جامعه معلول مسائل فرهنگی است. نقش تعلیم و تربیت، محیط خانواده، مراکز آموزشی، صدا و سیما، سینما، مطبوعات و اخیراً ماهواره و اینترنت تأثیرات مستقیم در سلامت و یا فساد جامعه دارند. شاید هیچ عاملی برای آرامش و سلامت جامعه مهم‌تر از عامل فرهنگی نباشد، همان‌طور که عکس آن هم صادق است. تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی قادرند جامعه را وادار به تحریک و شورش و ایجاد ناامنی کنند.

حتی وجود مشکلات در روابط خارجی با کشورها می‌تواند عامل

مهمی برای برخی از ناآرامی‌ها در مناطق مرزی گردد. نقش عراق در ناآرامی‌های مناطق کردنشین در سال‌های گذشته، نقش طالبان در ایجاد مشکلات در مناطق شرق کشور از نمونه‌های بارز این مسئله است. برقراری رابطه خوب با کشورهای همسایه و استمرار دیپلماسی فعال و فشار سیاسی به کشورهایی که حامی و محرک مسائل مربوط به اختلافات قومی و ناسیونالیسم قومی ـ مذهبی هستند، می‌تواند مؤثر باشد.

عوامل درون‌سیستمی مؤثر بر امنیت

در قسمت درون‌سیستم نیز موضوعاتی است که توجه به آنها می‌تواند نقش مؤثری در تأمین امنیت داشته باشد، از جمله:

۱. تدوین راهبردهای امنیت عمومی و همچنین راهبردهای امنیت ملی: در بخش مسائل مربوط به امنیت ملی، طبق قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی باید سیاست‌های دفاعی ـ امنیتی را تصویب کند. این سیاست‌ها مبنای کلیه برنامه‌های فعالیت امنیتی کشور خواهد بود. همچنین در قانون اساسی آمده است که شورای عالی امنیت ملی باید این سیاست‌ها را در چارچوب سیاست‌های کلی نظام که مقام معظم رهبری آنها را اعلام می‌کنند، تدوین نماید. نقصی که در این زمینه وجود دارد، این است که سیاست‌های کلی نظام در این زمینه تدوین نشده است. امروز خوشبختانه، مجمع تشخیص مصلحت نظام در زمینهٔ امنیت ملی مشغول تدوین سیاست‌های کلی است. کمیسیون مربوطه در مجمع، سیاست‌های پیشنهادی را آماده کرده و موضوع در دستور مجمع قرار گرفته است. امیدوارم هرچه زودتر مجمع، سیاست‌های کلی بخش امنیت را به تصویب نهایی برساند و پس از تأیید مقام معظم رهبری، این سیاست‌ها ابلاغ گردد و این مصوبات مبنایی برای تدوین سیاست‌های

راهبردی امنیتی ـ دفاعی شود که شورای عالی امنیت ملی باید آن را تصویب کند.

از طرف دیگر مصوبات شورای عالی امنیت ملی در زمینه مسائل امنیت ملی، بهترین طریق هماهنگی بین نیروهای لشکری و کشوری است. یکی از مشکلاتی که در شورای تأمین وجود دارد، این است که اعضای شورای تأمین از دو فرماندهی تبعیت می‌کنند. برخی از اعضا مانند استاندار یا فرماندار و مسئول نیروی اطلاعاتی به دستگاه اجرایی و دولت متصل‌اند. نیروی انتظامی هم در شرایطی مثل امروز، از وزارت کشور تبعیت می‌کند، ولی نیروهای نظامی تحت فرمانِ فرماندهی کل نیروهای مسلح می‌باشند. راه حل این مشکل و ایجادِ هماهنگی لازم، مصوبات شورای عالی امنیت است. چون این مصوبات به امضای رئیس جمهور و رهبر معظم انقلاب می‌رسد، می‌تواند پیوند خوبی را بین همه مسئولین امنیتی برقرار نماید.

۲. **رفع مشکلات ساختاری:** مشخص نبودن شرح وظایف دقیق نهادها و ارگان‌ها و روشن نبودن مرز میان مسئولیت‌ها یکی از عوامل مشکل‌آفرین در بخش امنیت است. در حال حاضر موضوعاتی وجود دارد که از طرفی اطلاعات ناجا، از طرف دیگر وزارت اطلاعات و حتی حفاظت اطلاعات نیروهای مسلح درباره آنها فعال هستند؛ مشخص نبودن وظایف اینها در برخی از امور، باعث ورود مشترک همه آنها می‌شود. این امر موجب اقدامات متضاد، ناهمگون، دوباره‌کاری و یا موازی‌کاری و خنثی‌سازی اقدامات یکدیگر می‌شود و در نهایت سرمایه‌های ملی و بسیاری از انرژی‌ها تلف می‌شود، بدون آنکه کار مطلوبی انجام گردد. همین امر موجب زیر سؤال رفتن کارآمدی نظام می‌شود. البته تشریح این بحث نیاز به فرصت دیگری دارد. باید دولت و مجلس شورای اسلامی و در بخش‌هایی، شورای

عالی امنیت ملی این نقیصه را برطرف کنند.

۳. **جایگاه پلیس در جامعه:** مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، جایگاه پلیس در جامعه است. پلیس باید جایگاه مطلوب خویش را پیدا کند. امروز در جامعه ما پلیس جایگاه مناسبی ندارد. پلیس باید دارای ابهّت و شأن خاص خود و احترام ویژه اجتماعی باشد. پلیس باید محبوب مردم باشد. در همه کشورها این چنین است. پلیس پناه مردم است، اگر فردی در خیابان تهدید شود، پناه او پلیس است. اگر به خانه‌ای حمله شود، فوری به کلانتری و پلیس تلفن می‌زنند. پلیس مورد اعتماد مردم است و مردم وقتی از پلیس پاسخ سؤال خود را می‌شنوند، احساس می‌کنند پاسخ مطمئن دریافت کرده‌اند. از طرفی پلیس مظهر اقتدار دولت و موجب ترس مجرمین و جنایتکاران است.

البته نیروی انتظامی ما مشکلات خاص خود را دارد. چند نیرو (کمیته، ژاندارمری و شهربانی) را در هم ادغام کرده‌ایم؛ ادغام افراد ناهمگون با تخصص‌های مختلف و بدون برنامه دقیق ما را به اینجا رسانده است. پلیس مشکلات فراوانی دارد که باید به آنها رسیدگی شود. حتماً باید افرادی مجرب، سالم، کارآزموده و دارای انگیزه کافی مسئولیت خطیر شغل پلیس را برعهده گیرند. با سرباز وظیفه نمی‌توان کار پلیس را انجام داد. یکی از اشتباهات بزرگ، ورود سرباز وظیفه در کار مشاغل پلیس است که اساساً کار ناصحیحی است. بسیاری از مشکلات نیز مربوط به همین مسئله است. امیدوارم وزارت کشور و نیروی انتظامی ما در این زمینه قدم‌های لازم را بردارد تا پلیس جایگاه خود را پیدا کند.

۴. **فناوری‌های پیشرفته:** مسئله دیگر کسب فناوری‌های جدید و پیشرفته است که پلیس نمی‌تواند از این فناوری‌ها هم در بخش اطلاعات و هم در بخش عملیات به دور باشد. البته تجهیز پلیس به فناوری

پیشرفته نیاز به بودجه، آموزش و تغییر ساختار دارد که باید توسط مسئولین مربوطه انجام شود.

در دنیای امروز و عصری که از آن به عنوان عصر «انقلاب در اطلاعات» نام می‌برند، «کسب داده‌ها و اطلاعات بهینه»، «سامان‌دهی» و از همه مهم‌تر «پردازش اطلاعات» نقشی مهم در حیات امنیتی، اقتصادی و فرهنگی جوامع ایفا می‌نماید. این امر، ضرورت‌های زیر را مطرح می‌سازد:

۱. دسترسی به تجهیزات فناوری اطلاعاتی؛

۲. توانمندسازی قابلیت‌های موجود از طریق امکان‌سنجی‌ها؛ و از همه مهم‌تر:

۳. تحلیل اطلاعات؛ آن هم اطلاعاتی که به طور مستقل و در تجمیع با گزینه‌های دیگر اطلاعاتی، بالاترین ظرفیت تحلیل را در بطن خود داشته باشند.

محققاً بخشی از گسست‌هایی که از بعد امنیت ملی می‌تواند به آسیب‌پذیری‌های تصاعدی تبدیل گردد، ناشی از فقدان اطلاعات و در مراحل بعدی عدم امتزاج داده‌های مستقل و محدود است.

مشهود است که ایجاد فرهنگ استفاده از اطلاعات و چگونگی دخل آن در امنیت ملی و امنیت داخلی، نیازمند پژوهشی سیستماتیک و تحلیلگرانی مستعد است. برای آنکه بتوان به ابعاد قضیه وقوف یافت، در اینجا به طور موردی به نقش فناوری اطلاعات در بهبود نظم اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم و یا ردیابی جرایم که در زمره عمده وظایف نیروها و ضابطین امنیت و نظم اجتماعی (یعنی پلیس) هست، اشاره می‌کنیم تا به مدد این نگرش اجمالی، بتوانیم امکان تعمیم‌پذیری را در واحدهای دیگر مورد توجه قرار دهیم.

مدل‌های فرسوده پلیسی، که منبعث از واکنش مستقل و مجرد در

قبال هر وضعیت پدید آمده می‌باشد و یا متکی بر شیوه‌های نگرش سنتی است، جوابگوی نیازهای امنیتی عصر حاضر نیست،[1] چرا که عصر حاضر نگرش دیگری را می‌طلبد که بخشی از آن به نحوه ارتباط داده‌های مستقل از یکدیگر و استنتاج حاصل از آن مربوط است. مجهز ساختن توان تحلیلی پلیس به شیوه‌های جدید که در ادبیات امنیت امروز جهان از آن تحت عنوان «پلیس هوشمند» یاد می‌شود، در درجهٔ اول، باور به نیازهای جدید، منبعث از شرایط نوین و قبول وجود تغییرات و فعل و انفعالاتی است که رویکردهای جدیدی را می‌طلبد. به عبارت دیگر، در درجهٔ اول باید مسئولین بالارتبه دستگاه‌های امنیت داخلی به این باور برسند که دیگر متدولوژی‌ها و فلسفه‌های سنتی نمی‌توانند جوابگو ـ و یا حداقل جوابگوی مؤثر ـ باشند و چاره‌ای جز خروج تدریجی و روی آوردن به سیستم‌های هوشمند وجود ندارد.

در این فرصت اندک به سه طرح که از مؤلفه‌های عقلایی قابل بازسازی و همچنین مدیریت‌پذیری بهره‌مندند و مبتنی بر تکنولوژی اطلاعات می‌باشند، اشاره می‌کنیم تا مدخلی در جهت ارتقاء امنیت گشوده باشیم.

الف ـ طرح ایجاد و توسعه زیرساخت‌ها:[2] اخیراً در گزارش‌های مربوط به امنیت داخلی بسیاری از کشورها صحبت از کامپیوترهای متحرک مستقر در خودروهای پلیس است که می‌تواند موجبات ارتباط پلیس متحرک با سایر منابع اطلاعاتی ساکن را فراهم سازد. فاصله تا این

---

1. "Intelligence-Led Policing: The Keyto Survival", *Jane's International Police Issues*, (January, 6, 1999).

۲. در این خصوص نگاه کنید به:
Robert Hamdorf, "Law Enforcement and Technology", *Conference Proceedings*, Australian Institute of Criminology, No. 18, 1998.

نقطه نه تنها سخت‌افزاری بلکه نرم‌افزاری نیز می‌باشد. در این جهت، مجهز نمودن افراد پلیس به کامپیوترهای متحرک بی‌سیم از دیگر تحولاتی است که امروزه در نیروهای انتظامی، بسیار متداول و رایج است. مجموعه این تجهیزات را باید دنباله تجهیزات ساکن دانست که در حال حاضر هم‌پایه «اسلحه» ارزیابی می‌شود. یعنی «اطلاعات» بهنگام و دسترسی به آن برای پلیس، همپایهٔ «اسلحه» است و شاید در مواردی فراتر از آن.

ب ـ پس از ایجاد زیرساخت‌های سخت‌افزاری ــ که چگونگی کیفیت و کمیت آن باید براساس پیش‌بینی دامنهٔ عملیات مورد سنجش قرار گیرد ـ گام مهم بعدی، کسب داده‌ها و از آن مهم‌تر تحلیل آنهاست.

در کشور ما، شبکه‌های داخلی[1] نهادها و دستگاه‌ها یا معمولاً وجود ندارند یا راه‌اندازی و ارتباط آنها به یکدیگر به بعد موکول شده‌اند. اگر شبکه‌های داخلی قبل از شبکه بین‌المللی اطلاع‌رسانی (اینترنت) شکل گرفته بودند؛ مسئله، ساختار دیگری می‌یافت، ولی متأسفانه این چنین نشد. در کشور ما قبل از وجود شبکه‌های اطلاع‌رسانی داخلی که از آن تحت عنوان شبکه‌های ملی یاد می‌شود، دسترسی به منابع بین‌المللی اطلاع‌رسانی به وجود آمد. فقدان تقدم بایسته و لازم وجود «شبکه‌های ملی» به‌عنوان پیش‌زمینهٔ ورود به شبکه‌های بین‌المللی، از جنبه‌های منفی این شیوه به حساب می‌آید. با بودن شبکه‌های ملی امکان تهیه بانک‌های اطلاعات تطبیقی برای شبکه‌های ملی فراهم می‌گردید که خود از ارزندگی زیادی برخوردار است. به‌هرحال به‌رغم تأخیر انجام شده، لازم است که کلیه دستگاه‌ها به فراخور نیاز نسبت به شکل‌گیری شبکه‌های داخلی خود و در جهت تقویت زیربنای سخت‌افزاری و همچنین نظام

1. Intranet

داده‌ای و تحلیلی اقدام نمایند و مضافاً در بهره‌گیری مطلوب از شبکه‌های بین‌المللی و تشکیل بانک‌های اطلاعاتی تطبیقی، اقدام کند و در این راستا نیز نیروی انتظامی می‌باید برنامه‌ریزی‌های لازم را به انجام برساند.

شبکه‌های اطلاع‌رسانی بین‌المللی که داده‌های اطلاعاتی وسیعی دارند، از وجود بانک‌های اطلاعاتی به هم‌پیوسته‌ای منفعت می‌برند که شبکه‌های داخلی در مقطع کنونی می‌توانند از تجارب آنها استفاده کنند. براساس آمارهای موجود، ۹۴ درصد پایگاه‌های اطلاعاتی در اختیار کشورهای پیشرفته و تنها ۶ درصد از آن متعلق به کشورهای درحال‌توسعه است که متأسفانه در میان کشورهای رو به توسعه، ما سهم چندانی در قیاس با کشورهای شمالی افریقا، آسیای جنوب شرقی و غرب آسیا نداریم.

ضرورت استفاده از ابزارهای اطلاعاتی نوین و چالشی که تقریباً در همه دنیا برای بهبود وضعیت عملکرد پلیس در جریان است، علاوه بر موارد فوق ضرورت‌های دیگری را مطرح می‌سازد، از جمله آموزش استفاده از تکنولوژی اطلاعات در سطح گسترده به پرسنل و دیگری روزآمدسازی ادواری سخت‌افزار و نرم‌افزار.

با این حال باید اذعان داشت که چه در حوزه‌های جرم و جنایت، راهنمایی و رانندگی و چه در مبارزه با مواد مخدر و هر آنچه در حیطهٔ وظایف پلیس قرار دارد، مدرن‌سازی تجهیزات مخابراتی و مواصلاتی به‌عنوان استخوان‌بندی اصلی[1] و نخستین گام‌ها تلقی می‌گردد.[2]

ج ـ از جمله بسترسازی‌های دیگر ـ و حتی شاید قبل از هرچیز ـ

---

1. Backbone

2. Keith Askew, "Criminal Inteligenc (CI) and Ciminal Intelligence Database (CID)"; David Thompson, "Investigative Skill for the 1990s and Beyond".

ایجاد روحیهٔ همکاری و آماده‌سازی نهادهای صاحب اطلاعات به برقراری ارتباط با یکدیگر است. مسلماً کشف علمی جرایم ـ نظیر آنچه امروزه در کشورها تداول می‌یابد ـ ناشی از ادغام اطلاعات چندین بخش اطلاعاتی است. هیچ نهادی به طور مجزا نمی‌تواند خود را مجهز به کلیه داده‌هایی سازد که به لحاظ تحلیلی می‌تواند به او مدد رساند. انحصارطلبی اطلاعاتی می‌تواند موجب سنگ‌اندازی‌های فراوان در بهره‌مندی از تکنولوژی نوین اطلاعات گردد و نهایتاً منجر به ناکامی در راه حصول به امنیت داخلی شود. در اینجا نکات دیگری را که در راستای بهره‌مندی مؤثر از تکنولوژی نوین اطلاعات لازم‌الرعایه است، به طور اختصار مورد اشاره قرار می‌دهیم:

۱. فناوری اطلاعاتی را نباید مقوله‌ای یک‌بعدی فرض کرد. تکنولوژی اطلاعات تنها در حوزه کاربردی مورد توجه نیست، بلکه در حوزه‌های نظری مقوله امنیت، جایگاه مهمی دارد و بایستی مورد توجه مراکز پژوهشی و دانشگاه‌ها قرار بگیرد.

۲. امروزه استفاده از تکنولوژی از دایرهٔ دوربین‌های کنترل در جاده‌ها، چهره‌نگاری و شبیه‌سازی جرم و جنایت در فضای مجازی کامپیوتری بسیار پیشتر رفته است.

۳. زمان استفاده از فناوری اطلاعاتی در کشورهای مختلف با یکدیگر تفاوت فاحش دارد، با این حال تقلیل فاصله در زمان اندک، امری ممکن و میسر است، مخصوصاً اگر با «عزم ملی» همراه باشد؛ عزمی که ناشی از باور به این معنی باشد که فناوری اطلاعات می‌تواند موجبات قوام امنیت را فراهم سازد.

کم کردن فاصله تکنولوژیک ما با کشورهای دیگر در این زمینه، فضای ویژه‌ای را می‌طلبد که در آن دو عنصر مادی و معنوی دخیل‌اند. از جمله عناصر معنوی: باور به نیاز، باور به ارتقاء امنیت داخلی از طریق

استفاده از تکنولوژی‌های نوین، فرهنگ‌سازی لازم برای عجین شدن و قبول فناوری‌های نوین و امثال ذلک؛ و عناصر مادی: بهبود خطوط مواصلاتی، ارتقاء کیفیت ارتباط، سنجش میزان و حدود سخت‌افزارهای لازم، آموزش مدیران و دست‌اندرکاران برای استفاده از شبکه و از این قبیل هستند.[1]

انتخاب الگوهای مدیریت‌پذیر به منظور کسب اطلاعات، ادغام اطلاعات موجود نهادهای مختلف، مدیریت اطلاعات قابل دسترس به‌عنوان مجموعه‌ای به‌هم‌تنیده و آشنایی با چگونگی آمیختن اطلاعات مستقل در یکدیگر و استنتاج کلی از یافته‌های موجود اطلاعاتی، ایجاد بانک‌های اطلاعاتی با تعهد بر تکمیل ادواری آنها، تکمیل اطلاعات دیجیتالی قبلی (که این امر تنها با مدد طراحان بانک‌های اطلاعاتی و همکاری نهادهای صاحب اطلاعات میسر است)، آموزش دائمی پرسنل به منظور دستیابی به آنچه امروز تحت عنوان «سیستم سریع هوشمند پلیسی»[2] از آن یاد می‌شود،[3] ایجاد واحد «تحقیقات پشتیبانی عملیات»[4] و... از دیگر نیازهایی هستند که بایستی در خصوص آنها اقدام شود و یا اقدامات کنونی با سرعت بیشتری دنبال گردد. شروع چنین کار عظیمی نباید از پایتخت باشد و یا خدای ناکرده منحصر به نمایش‌های تبلیغاتی شود. بهتر آن است که به طور هم‌زمان این طرح در چندین نقطه بزرگ و کوچک و به‌ویژه نوارهای مرزی (که اهمیت ویژه‌ای دارند) به اجرا درآید. بسط تکنولوژی و فناوری اطلاعات باید همراه دوره ارزیابی و

---

1. "Managing the Police", *Janes International Police Issues*, Oct. 1999.
2. Fast-Time Intelligence Policing System

۳. نگاه کنید به:

Sarah Gibbons, "A New Fast-Time Research System", *Security and Law Enforcement*, 3 Dec. 1988.

4. Operations Support Research

شناخت عوامل مقوم و بازدارنده صورت گیرد. به‌عبارت دیگر، باید نهاد مشخصی مسئولیت ارزیابی را به عهده گیرد تا عوامل سکون‌ساز را در مراحل ابتدایی بزداید. تردیدی نیست که استفاده از فناوری اطلاعات با سرعت و کیفیت مناسب می‌تواند منجر به تغییراتی شگرف ــ ولی در عین حال بطیء ـ در حفظ و ارتقاء امنیت کشور و سلامت اجتماعی گردد.

۵. **فرهنگ مشترک**: مسئله بسیار مهمی که بر آن تأکید فراوانی دارم این است که همه مسئولین امنیت کشور که مهم‌ترین رسالت و مسئولیت اجتماعی را بر دوش دارند، باید دارای فرهنگ مشترک باشند. در بحث الگوی امنیت، به‌ویژه امنیت عمومی، همه باید به یک اجماع نظر برسیم. بسیاری از اشکالات، ناشی از این است که ما در الگوی امنیت، اتفاق نظر نداریم. نخبگان سیاسی کشور ما باید به یک اجماع نظر برسند.[1] الان یک گروه، الگویی را می‌پسندند؛ گروه دیگر درست برعکس، آن الگو را مضر می‌دانند و الگوی دیگری را معرفی می‌کنند. باید به یک اتفاق نظر برسیم. یکی از راه‌های حل مشکل، تشکیل چنین سمینارها و تضارب آرا و همفکری و در نهایت تدوین استراتژی‌های لازم است. در نهایت امر هم، همه باید به زبان و فرهنگ واحد و مشترکی برسیم.

ما گاهی برای درک مطالب یکدیگر مشکل داریم. قبل از انقلاب تأسیس دانشگاه پدافند ملی برای همین منظور بود که تمام فرمانداران، استانداران و فرماندهان نیروی انتظامی، اطلاعاتی و نظامی به زبان و فرهنگ واحدی برسند. امروز هم دانشگاه استراتژیک که جایگزین دانشگاه پدافند ملی است، باید برای چنین هدفی باشد که زبان و فرهنگ واحد را در میان مسئولین سیاسی و امنیتی به وجود آورد.

---

1. Nagle and Mahr, *op.cit.*, pp. 215-225.

امروزه زبان ما زبان واحدی نیست. هرکسی در یک مرکز آموزشی و با یک نوع تخصص و یک سری اصطلاحات آشناست. لااقل اعضای شورای تأمین باید دوره کوتاهی را در دانشگاه استراتژیک ببینند، (مثلاً یک دوره شش ماهه) تا بتوانند دارای فرهنگ و زبان مشترک باشند و در سایه آن، مسائل امنیتی را ساده‌تر تحلیل کنند و خط‌مشی امنیتی را نیز بهتر ترسیم نمایند.

۶. **بهبود شرایط مادی و معنوی پلیس:** کلیه دست‌اندرکاران، مسئولین و کارکنان بخش امنیت اعم از دستگاه قضایی، پلیس و نیروهای اطلاعاتی باید دارای مزایای ویژه‌ای از لحاظ شرایط مادی و معنوی باشند. در بسیاری از کشورها، قضات، پلیس و ممیز مالیاتی از امکانات ویژه‌ای برخوردارند و دولت برای مشاغل حساس مانند قضاوت امکانات فراوانی را در نظر می‌گیرد. ایجاد شرایط بسیار خوب مادی و معنوی برای قضات و پلیس برای آن است که جلوی انحراف آنها گرفته شود. در مشاغلی که جان، مال، آبرو و کلیه حقوق مردم در اختیار تصمیم‌گیری مسئولین این مشاغل است، زمینه افزایش تخلف آنها هم وجود دارد و تخلف آنان به مفهوم ایجاد بی‌اعتمادی کامل در جامعه است. در واقع هرچه برای این‌گونه مسئولین سرمایه‌گذاری کنیم، برای اعتماد جامعه که مهم‌ترین ارزش جامعه است، خرج کرده‌ایم. از طرف دیگر تخریب شخصیت پلیس و قاضی نیز یک گناه نابخشودنی است. نویسندگانی که نیروهای امنیتی و قضات را مورد تحقیر قرار می‌دهند، علیه آنها مقاله می‌نویسند و اتهام می‌زنند، کاملاً در اشتباه‌اند. آنها که افراد ناآگاه را وادار می‌کنند که علیه مسئولین امنیت شعار دهند، در خطای بزرگی هستند. در واقع، ضربه به نیروهای امنیتی، ضربه به اعتماد عمومی، اقتدار دولت، امنیت عمومی و در نتیجه ضربه به منافع ملی است.

وحدت ملی

وحدت ملی نیز یکی از پایه‌های اساسی امنیت است. امروزه مسئله وحدت به صورت موضوع پیچیده‌ای در آمده است. در شرایط امروز جامعه، باید حساب‌شده به مسئله وحدت نگاه کنیم تا بتوانیم شکاف‌ها را از بین ببریم. شکاف‌های عمیق می‌تواند بسیار خطرناک باشد. در مسائل اجتماعی برای ایجاد انسجام باید همه احساس کنند که علقه و هدف مشترکی دارند. شاید ایجاد محورهایی مانند قانون اساسی، منافع ملی، منافع حیاتی و مصالح ملی بتواند محورهای مناسبی برای وحدت ملی باشد. با شاخص‌هایی چون عدم تبعیض، تساوی همه مردم در برابر قانون و مشارکت همه مردم باید الگوهای لازم را برای وحدت ملی در جامعه به وجود آوریم.

در عصر جهانی شدن، توجه به مسئله «وحدت ملی» و حفظ آن بیش از هر زمان دیگر دارای اهمیت است. اگر در گذشته حفظ وحدت ملی برای حفظ تمامیت ارضی کشور ضروری بود، امروزه برای حفظ هویت فرهنگی، هویت سیاسی و تاریخی و نهایتاً استقلال کشور، حفظ آن ضروری‌تر است.[1]

در کشورهای کثیرالقومیه مثل کشور ما، حفظ وحدت ملی در هزاره جدید اهمیت حیاتی دارد. بین فرهنگ و سیاست و وحدت ملی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. هوشیاری اقوام، اقلیت‌ها و گروه‌های مختلف نژادی و زبانی در شرایط جدید و مقاومت در برابر تحرکات مختلف داخلی و خارجی بسیار اهمیت دارد. در این زمینه مسئله احساس مشارکت، امنیت، تعلق خاطر و علاقه به ایران اسلامی در میان همه گروه‌ها و اقوام، موجب قوام و تداوم وحدت ملی خواهد شد.

---

1. Partnerships for Development,. *op.cit.*, pp. 55-75.

در راستای تحقق بند (۱۵) از اصل سوم قانون اساسی، دولت مکلّف است که زمینه «اخوت» و «تعاون» را در میان مردم گسترش بخشد. بدیهی است که ایجاد این زمینه موکول به مطالعات وسیع‌تر و دستیابی به روندهای واگرا و همگراست که در سطح ملی دارای کنش‌ها و واکنش‌ها می‌باشند. احساس واگرایی می‌تواند در یک جامعه به برخی از شهروندان دست بدهد که معمولاً رفتارهای غیرملی یا ضدملی از این گونه افراد سر می‌زند. روحیه منفی واگرایی می‌تواند در حالت تشدید، به روحیه خودویژه‌بینی[1] منتهی گردد. در گذشته‌ها و در پاره‌ای از نوشته‌های جراید، نمودهای آن را از سوی برخی اشخاص شاهد بوده‌ایم. در این وضعیت شخص می‌کوشد به تعبیر یونگ، سایهٔ خودآگاه نامتعادل خود را به طور غیرمنطقی بر دیگران فرافکند. در نتیجه، گفتمان نابخردانه برتری قومی، مورد اشاعه واقع می‌شود.

تجربه به ما می‌گوید در جوامعی که از فرهنگ پایین‌تری برخوردارند، ویژگی‌های قوم‌گرایانه و ایل‌وندی[2] ظهور می‌یابند. این ویژگی در جوامع پیشرفته، کمتر تحریک‌پذیر است و نمی‌تواند زمینه واگرایی ملی را فراهم سازد. صاحب نظران مسائل اجتماعی معتقدند که خلأ هویتی و عاطفی می‌تواند زمینه گرایش‌های ایلی، عشیره‌ای، قومی و تباری را تحریک کند و جایگزین هویت ملی اشخاص گردد. از سوی دیگر، ممالک توسعه‌یافته در نفوذ سیاسی در جوامع عقب‌مانده در دو قرن گذشته، معمولاً به مدد همین تحریک‌پذیری قومی امکان موفقیت داشته‌اند. با این حال نباید وظایف دولت را در محدوده جلوگیری از تحریکات و نفوذها، خلاصه دانست.

در زمینه تقویت احساس همگرایی ملی، برنامه‌های خاصی باید

---

1. Particularism
2. Tribalism

تهیه و اجرا گردد. البته در فرایند توسعه، به طور طبیعی عواملی وجود دارند که زمینه‌های واگرایی را ـ هرچند اندک ـ فراهم می‌سازند. به طور نمونه می‌توان به تفاوت دانش‌آموختگی دو نسل موجود کنونی در کشورمان اشاره کرد. انقلاب به برکت خیزش مردم، توسعه گسترده دانش در کلیه سطوح را به ارمغان آورد. مطالعه شاخص‌های آموزش در سال‌های قبل و بعد از انقلاب نشان می‌دهد که تغییرات دو مقطع بیشتر از هرچیز شباهت به جهش و انقلاب به معنای واقعی کلمه دارد. تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، رشد شگفت‌آوری داشته است. نتیجه طبیعی این تحول، تفاوت سطح دانش دو نسل موجود است. این تفاوت، تفاوت دیگری را هم به دنبال خواهد داشت که یکی از آثار آن می‌تواند شکاف توافقی ضمنی دو نسل را منعکس سازد. در یک نگاه کلی این پدیده می‌تواند در امر مفاهمه درونی خانواده‌ها اختلال پدید آورد و به مثابه یک خلل در اخوت ملی ـ هرچند به میزان اندک ـ عمل نماید. یک پدیده دیگر که آن هم مولود انقلاب است، تعارضات فی‌مابین زنان و مردان است. زنان با پیروزی انقلاب از حقوق بیشتری برخوردار شدند و به دنبال تحولات متناوب اجتماعی و افزایش سطح آگاهی، گسترش رسانه‌ها و رشد شهرنشینی حقوق خانم‌ها در جامعه بیشتر و بیشتر گردید و مضافاً امکان دستیابی آنان به آن حقوق، بیش از گذشته فراهم شد. در گذشته ازدواج‌ها اغلب درون‌قومی یا درون‌خانوادگی بود و قواعد بستهٔ خاصی، زنان را از نظر شیوه زندگی، کار و ازدواج محدود می‌ساخت؛ اما امروز هنجارهای شیوه زندگی و کار و ازدواج و حقوق سیاسی و شهروندی زنان تحول یافته است. نکته دیگر آنکه زنان و دختران توانمندی‌های آموزشی بیشتری از آقایان و پسرها از خود نشان داده‌اند.

این تحول، یک تفاوت نسلی، بین نسل کنونی و خانواده‌ها و اقوام

گذشتهٔ آنان و همچنین یک تفاوت دیدگاه با جامعه مردان را، که با این روند به لحاظ ذهنی انطباق نیافته‌اند ـ به دنبال دارد. در نگاه ملی، این امر نیز می‌تواند ـ اگر چه در حد محدود ـ منجر به کاهندگی همگرایی ملی شود. البته عوامل دیگری نیز به طور بالقوه می‌توانند روند این کاهندگی را تقویت کنند، از جمله تفاوت طبقاتی و افزایش دهک‌های پایین و بالا.

دولت و رسانه‌ها (اعم از رسانه‌های دولتی و غیردولتی) باید ضمن آگاهی به تحولات مورد بحث، نسبت به ارتقاء اخوت ملی و کاهش عواملی که واگرایی را تشدید می‌نمایند، حساسیت داشته باشند. باید عواملی که هویت‌های غیرملی و یا کاذب را بزرگ‌نمایی می‌کنند و جایگزین هویت ملی می‌سازند و تعصبات واگرایانه را جایگزین عقل همگرایانه و احساس دینی ـ میهنی می‌نماید، به مدد آگاهی و پیام‌رسانی صحیح، از جامعه پاک گردد و از ایجاد زمینه‌ها و شرایطی که باعث تفرقه، خشونت، اختلاف و درگیری در میان اقوام مختلف و گروه‌های سیاسی خواهد شد، پرهیز شود.

روند رو به گسترش شکاف فکری، عقیدتی و ارزشی در جامعه، تهدیدی علیه امنیت و وحدت ملی می‌باشد. تجربه به ما می‌گوید که بسیاری از تنش‌ها و شکاف‌های موجود در جامعه ناشی از عدم وحدت در مبانی فکری، ارزشی و اقتصادی و سیاسی نخبگان جامعه است. باید همه به مهم‌ترین جوهره و اساس وحدت ملی یعنی قانون اساسی، پایبندی به مقررات و رفع زمینه‌های تفرقه توجه نماییم. وحدت ملی و امنیت ملی با «شعار» محقق نمی‌شوند، بلکه در عمل و با احساس مشارکت، دلگرمی، وفاداری، عدالت و احترام متقابل به افکار و نظرات یکدیگر و مراعات حقوق دیگران، استقرار خواهند یافت. باید در موضوعاتی که جزو منافع حیاتی کشورمان می‌باشد ــ مانند تمامیت

ارضی، استقلال، اسلامیت و جمهوریت نظام، رشد و توسعه کشور، دستیابی به فناوری‌های پیشرفته ـ همه نخبگان و مردم وحدت کامل فکری داشته باشند، در غیر این صورت حفظ گوهر حیاتی امنیت و وحدت امکان‌پذیر نخواهد بود.

توسعه و امنیت ملی

بی‌شک یکی از اهداف توسعه، امنیت است. استقرار امنیت ملی، امنیت عمومی، امنیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه، از اهداف مهم توسعه به شمار می‌رود. در برنامه‌های اول و دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیز بخشی از برنامه‌ها به مسئله امنیت، اختصاص یافته است. از طرف دیگر، اساساً ادامه زندگی و حیات جامعه بدون داشتن امنیت، امکان‌پذیر نیست و یکی از اهداف مهم امنیت، ایجاد زمینه‌های لازم برای رشد و توسعه است. حرکت در مسیر رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی و همچنین سرعت بخشیدن به آن، کاملاً بستگی به ارتقاء و تحکیمِ بخش امنیت دارد و ناامنی بزرگ‌ترین مانع برای رشد و توسعه است.

امنیت و توسعه دو وظیفه مهم دولت

گرچه در جوامع مختلف، برداشت‌های متفاوتی از توسعه و امنیت وجود دارد، اما هر دو مقوله جزو اهداف مهم جوامع بشری به شمار می‌روند. همچنین تأمین هر دو عنصر توسعه و امنیت از وظایف مهم هر دولتی می‌باشد. یکی از وظایف مهم دولت اسلامی نیز تأمین امنیت و حرکت در مسیر توسعه است. در پیام معروف *امیرالمؤمنین* به *مالک اشتر*[1] نیز بر

---

۱. *نهج البلاغه*، صبحی صالح، نامه ۵۳.

هر دو مسئله مهم تأکید شده است. البته در گذشته، در وظایف دولت به مسئله امنیت بیشتر توجه می‌شد و گاهی دولت‌ها توسعه و رشد را صرفاً به دلیل مسائل امنیتی دنبال می‌کردند. قبل از دو جنگ جهانی اول و دوم، هدف اصلی فعالیت‌های علمی و صنعتی در بسیاری از کشورهای غربی، دستیابی به قدرت نظامی برتر و سلاح‌های مدرن‌تر بوده است. اساساً بعضی از دانشمندان معتقدند هرگونه تحول صنعتی و تکنولوژیکی در سایه تحول صنایع نظامی به وجود آمده است. حتی بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از تحولات علمی و صنعتی در امریکا، اروپا و شوروی به منظور دستیابی به تکنولوژی برتر نظامی بوده است.

تحول در مفهوم توسعه و امنیت

مفهوم توسعه و امنیت در دهه‌های اخیر تغییر زیادی یافته است. در واقع مفاهیم مهمی مانند توسعه و امنیت همواره درحال توسعه بوده و با گذشت زمان، تحولات اساسی در این مفاهیم به وجود آمده است. امنیت در گذشته بیشتر به مفهوم مصون ساختن یک کشور در برابر تهاجم بیگانه و یا برخوردها و جنگ‌های داخلی بوده است؛ اما امروز این مفهوم، امنیت شغل، امنیت درآمد، امنیت فرهنگی و اجتماعی، امنیت قضائی، امنیت بهداشت، امنیت زیست محیطی، ایمنی از جرایم و جنایات و امثال اینها را نیز شامل می‌شود.

در بحث توسعه، امنیت را به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های مهم تلقی کرده‌اند، به گونه‌ای که بدون آن، توسعه امکان‌پذیر نیست. فرض کنیم در کشوری آرامش برقرار است؛ مردم به قانون احترام می‌گذارند؛ دزدی، تجاوز، قتل و انواع بزه‌ها به حداقل ممکن رسیده است؛ تهاجم خارجی وجود نداشته و مرزها هم امن است؛ آیا صرفاً با تأمین این‌گونه شرایط،

حرکت توسعه شتاب می‌یابد، موانع توسعه از بین می‌رود و شرایط برای سرمایه‌گذاری، به‌عنوان یکی از ارکان توسعه آماده می‌شود؟

امنیت سیاسی

اولین امنیت مدنظر سرمایه‌گذاران و برنامه‌ریزان بخش خصوصی، امنیت سیاسی، به مفهوم ثبات دولت و حاکمیت و همچنین ثبات سیاست‌ها و خط‌مشی مرکز قانون‌گذاری، بخش قضاء و بخش اجرایی و دولت است. سرمایه‌گذار می‌خواهد از وجود امنیت، در صورت آشکار ساختن سرمایه خود، اطمینان حاصل کند. در جامعهٔ ناامن، سرمایه‌دار، سرمایه خود را مخفی و یا از کشور خارج می‌کند. یا اگر فرد وطن‌دوست و دلسوزی باشد و آن را از کشور خارج نکند، لااقل آن را آشکار نمی‌سازد. وقتی سرمایه آشکار می‌شود و در برابر دید همگانی قرار می‌گیرد، همه می‌توانند آن را مورد ارزیابی، بازرسی و حسابرسی قرار دهند. در صورتی سرمایه‌دار حاضر است پول، سرمایه و امکانات خود را به کار گیرد و روی زمین حبس کند، که لااقل به ثبات نظام حاکم و همچنین قانون و مقررات کشور اعتماد و تضمین لازم برای حفظ سرمایه و سود آن وجود داشته باشد. اما اگر احتمال دهد که ظرف یک ماه یا یک سال دیگر، قانون جدیدی در مجلس یا مصوباتی در دولت و یا خط‌مشی جدیدی در قوه قضائیه، سرمایه و یا سود معقول او را به هر نحو و به هر میزان به خطر می‌اندازد، به همان نسبت برای سرمایه‌گذاری متزلزل خواهد شد.

امنیت قضایی

امنیت قضایی نیز بسیار اهمیت دارد. اگر به دادگاه‌های کشور اعتمادی نباشد و احتمال حاکم بودن سلیقه قاضی به جای قانون وجود داشته

باشد و رفتار دستگاه قضایی نیز غیرقابل پیش‌بینی باشد، یا استقلال دستگاه قضایی و یا سلامت آن مورد تردید باشد، آیا کسی حاضر است سرمایه‌گذاری کند؟ عرضهٔ سرمایه براساس این اعتماد است که اگر فردا کسی به اموال و حقوق صاحب سرمایه تجاوز کرد یا مانع فعالیت او شد، دادگاه و محکمهٔ مستقلی هست که بتوان در آنجا تظلم و دادخواهی نمود و در آن محکمه طبق قانون، مقررات و عدالت و با دقت به شکایت رسیدگی و احقاق حق خواهد شد. و قدرتی خارج از دادگاه نمی‌تواند بر حکم عادلانه قاضی تأثیر بگذارد. بی‌شک بدون امنیت قضایی هیچ‌کس حاضر نیست وارد فعالیت اقتصادی شود.

امنیت فرهنگی

امنیت فرهنگی نیز لازمه توسعه است. اگر کسی بداند که با به کارگیری سرمایه در بخش واسطه‌گری و دلالی، کسی از میزان فعالیت و سرمایه و سودش مطلع نمی‌شود و کاری به او ندارند، سود کلان نیز می‌برد، گرچه با این کار اقتصاد جامعه را نیز تخریب می‌کند؛ ولی به محض اینکه این سرمایه را روی زمین قرار داد، به‌عنوان یک سرمایه‌دارِ زالوصفت و خونخوار لقب می‌گیرد؛ قطعاً سرمایه‌گذاری نخواهد کرد. او تا دلال مخرب اقتصاد است، فرد محترمی در جامعه است و همه به او احترام می‌کنند، چون کسی از میزان سرمایه و سود او مطلع نیست. با ظاهری معمولی و ساده، عزیز و محترم است. ولی تا این سرمایه به یک کارخانه یا یک مزرعه و یا یک دامداری تبدیل و میزان آن برای همه معلوم شد، به یک عنصر منفور و ضدارزش در جامعه تبدیل می‌شود؛ به این ترتیب کسی دنبال سرمایه‌گذاری و تولید نخواهد رفت.

تا امنیت فرهنگی نباشد، نباید منتظر توسعه باشیم. وقتی در جامعه

و در قالب قانون، ثروتمند بودن و سرمایه‌دار بودن ضدارزش است، به چه دلیل کسی حاضر شود برای رشد و توسعه کشور سرمایه‌گذاری کند؟ البته این طور نیست که سرمایه‌داری اگر با معیارهای اسلامی منطبق نبود، ارزش است، بلکه ما سرمایه را در چارچوب مقررات اسلام و معیارهای اسلامی قبول داریم. ولی اگر صاحب سرمایه در چارچوب اسلام و مقررات کشور فعالیت نمود، باید از امنیت کامل فرهنگی برخوردار باشد. باید احترام، آبرو و حیثیت صاحب سرمایه محفوظ باشد. فرزند او در مدرسه و جامعه به‌عنوان بچه سرمایه‌دار مورد استهزا قرار نگیرد. اگر این مصونیت نباشد، سرمایه در مسیر مخرّب قرار خواهد گرفت.

امنیت فرهنگی دارای مفهومی وسیع و گسترده است. این امر طیف گسترده‌ای را به خود اختصاص داده است. از تبلیغات روزنامه‌ها و رسانه‌های عمومی گرفته تا افکار عمومی جامعه و تفکرات حاکم بر بخش‌های مختلف قدرت، همه در این حوزه قرار دارند.

اگر امنیت به مفهوم وسیع کلمه به وجود آمد، ثروتمند حاضر است ثروت خود را در مسیر صحیح و به نفع جامعه به کار گیرد. البته اگر معتقد باشیم که در اقتصاد، بخشی هم به عنوان اقتصاد خصوصی و یا تعاونی و بالاخره غیردولتی وجود دارد، والا اگر قرار باشد همه‌چیز دولتی باشد، آن‌وقت نیازی به این بحث‌ها نیست؛ چه اینکه در آن شرایط، کارخانه، مزرعه، شرکت، خدمات و همه چیز دولتی است و وقتی همه‌چیز دولتی شد، این بحث‌ها هم منتفی خواهد بود. اما اگر بپذیریم که دوران اقتصاد دولتی به سر آمده و ورشکستگی آن عیان شده و اجرای آن پرهزینه و کم سود است، آن‌وقت چنین بحث‌هایی باید مطرح شود. اگر معتقد شدیم که ثروت و منابع خصوصی مردم باید در بخش مولد به کار گرفته شود و نباید در بخش دلالی که تورم‌زا و مشکل‌آفرین

است، مصرف شود؛ آن‌وقت باید این سرمایه‌ها را در بخش تولید جذب و به سرمایهٔ مولد کالا و خدمات تبدیل گردد و در آن شرایط نیاز به امنیت به مفهوم جامع آن داریم.

تحول در مفهوم توسعه

معنای توسعه و رشد هم در حال تغییر و تحول است. اگر دیروز توسعه تنها به مفهوم رشد اقتصادی بود، اگر دیروز هدف توسعه تنها بالا رفتن درآمد ناخالص داخلی و درآمد سرانه و یا ارتقاء قدرت خرید افراد جامعه بود، امروز توسعه به این معنا و مفهوم محدود نمی‌باشد. در گزارش سالانهٔ برنامه عمران سازمان ملل متحد که با همکاری انتشارات دانشگاه آکسفورد تحت عنوان گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۶ منتشر شده است، آمار و ارقام بسیار مفیدی به چشم می‌خورد. این گزارش سالانه، یکی از کتاب‌های بسیار خوبی است که در زمینه رشد انسانی منتشر می‌شود. در این کتاب به اهمیت توسعه انسانی و پیوندهای آن با رشد تکیه شده است.[1]

۱. غالباً بر این نکته تأکید شده است که توسعه انسانی از راه‌های متعدد و مختلفی بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد. در سال‌های اخیر طی مطالعات متعددی که به عمل آمده، قوّت و تنوع پیوند بین این دو به طور مستند نشان داده شده است. در تحلیل اقتصادی اخیر بسیاری از این پیوندها در نظریه‌های جدید رشد گنجانده شده است. به‌عنوان یک حقیقت اساسی، مردم تندرست و برخوردار از تحصیلات خوب، اقتصاد را مولدتر می‌سازند؛ اما این بدان معنی نیست که تنها هدف سرمایه‌گذاری در بهداشت و آموزش و پرورش، بهبودِ بهره‌وری و مولد بودن است و یا هر سرمایه‌گذاری که مولد نباشد، نباید انجام گیرد. درصورتی‌که در تحلیل اقتصادی ثابت شود این قبیل سرمایه‌گذاری‌ها برگشت اقتصادی کمی دارد، هیچ‌کس به طور جدی پیشنهاد نمی‌کند سرمایه‌گذاری صورت نگیرد، چه اینکه توسعه قابلیت‌های انسانی، خود یک هدف مستقل است.

United Nations Development Program (UNDP), *Human Development Report 1996*, NewYork: Oxford University Press, 1996.

رشد بی‌ریشه

در این گزارش عناوین بسیار جالبی مطرح شده است. مثلاً به‌عنوان «رشد بی‌ریشه»، به مفهوم رشدی که سبب نابودی هویت فرهنگی می‌شود، اشاره شده است. در واقع باید رشدی را که مروّج فرهنگ بیگانه و مخرّب فرهنگ خودی است و به عبارت دیگر فرهنگ وارداتی بیگانه را همراه خود دارد، «رشد بی‌ریشه» بنامیم. این رشد نمی‌تواند برای آینده جامعه مثبت ارزیابی شود. در این گزارش آمده است که حدود ده هزار فرهنگ متمایز در جهان وجود دارد، اما بسیاری در خطر به حاشیه رانده شدن و نابودی‌اند. این گزارش وضع اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بالکان را میراث اندوهبار دولت‌هایی می‌داند که از نظر فرهنگی سرکوبگر بودند. همین گزارش نمونه‌های خوب در این زمینه را سوئیس و مالزی ذکر می‌کند.[1] *گاندی* درباره تنوع فرهنگی نکته جالبی دارد او می‌گوید: «نمی‌خواهم دور تا دور خانه‌ام را دیوار بکشم و پنجره‌هایش را ببندم. می‌خواهم فرهنگ‌های همه سرزمین‌ها تا آنجا که ممکن است آزادانه به خانه‌ام راه یابد. اما نمی‌گذارم هیچیک از این فرهنگ‌ها مرا از خانه‌ام بیرون کند.»

---

۱. برخی از شکل‌های جدید رشد اقتصادی در پی همگن‌سازی فرهنگ‌های متنوع است. تصور بر آن است که حدود ده‌هزار فرهنگ متمایز در جهان وجود دارد، اما بسیاری از آنها به حاشیه رانده شده یا در حال نابودی‌اند. بعضی نیز آگاهانه و از روی عمد به این سرنوشت دچار می‌شوند. به زعم رهبران پاره‌ای از کشورها، فرهنگ‌های سنتی مانع نوسازی و توسعه بوده‌اند. سیاست شوروی در آسیای مرکزی نشانه عدم مدارای فرهنگی بود. اسلام از قرن‌ها پیش در منطقه رواج یافته و مراکز بزرگ فرهنگی و آموزشی در شهرهای بزرگ مثل سمرقند و بخارا دایر بوده است. اما فشار شوروی برای صنعتی کردن سریع منطقه جای چندانی برای آزادی مذهبی نگذاشت و اسلام سرکوب شد. بسیاری از مسجدها و مکان‌های مقدس تخریب شد. استفاده از خط عربی به زور ممنوع گردید. در نتیجه، به دنبال فروپاشی شوروی، کشمکش‌های قومی چندی در جمهوری‌های سابق شوروی به وجود آمد. (*Ibid.*)

رشد بی‌آینده

این گزارش مقوله دیگری را تحت عنوان «رشد بی‌آینده» مطرح می‌کند و این‌گونه رشد را در کشورهایی می‌داند که نسل کنونی، منابع مورد نیاز نسل‌های آینده را مصرف می‌کند. رشدی که موجب نابودی جنگل‌ها، آلودگی آب‌ها، انهدام تنوع زیستی و تهی کردن کشور از منابع طبیعی شود و به دلیل تقاضای کشورهای غنی و عدم محافظت کشورهای درحال توسعه، اکثریت مردم کشورهای فقیر به زمین‌های بایر و حاشیه‌ای رانده شوند.[1]

رشد بی‌رحمانه

در همین گزارش تعبیر دیگری نیز به‌عنوان «رشد بیرحمانه»، به چشم می‌خورد که به مفهوم رشدی است که در آن منافع و مازاد اقتصادی عمدتاً نصیب پولدارها می‌شود و میلیون‌ها مردم دست به گریبان فقری هستند که به‌طور مداوم بر عمق آن افزوده می‌شود. آماری در این زمینه آمده است که طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ تولید ناخالص ملی جهان ۴۰

۱. رشد می‌تواند از نظر فیزیکی مخرب باشد. موجب نابودی جنگل‌ها، آلودگی رودخانه‌ها و تهی شدن منابع طبیعی گردد. این پیامدها البته نامطلوب است و برای مردمی که امروز زندگی می‌کنند و در هراس‌اند که رشد کنونی تداوم نیابد، نگرانی در مورد نسل‌های آینده بیشتر است. رشد می‌تواند بنیادهای خویش را نیز ببلعد. مردم در بسیاری از کشورها، هم‌اکنون برای نسل‌های آینده بدهی فراوانی ایجاد کرده‌اند. مسائل از حدّ محیط زیست فراتر می‌رود. آنچه به طور کلی لازم است یک نظام اجتماعی و اقتصادی نرمش‌پذیر و سالم است که در برابر ضربه‌ها و بحران‌ها مقاوم باشد و امکانات رفاه نسل‌های آینده را تضمین کند. حفظ امکانات برای فردا بدین‌معنی نیز هست که از هم‌اکنون، نسل‌های آینده را زیر بار قرض‌های داخلی یا خارجی نبریم و یک نظام سیاسی ناپایدار و غیردموکراتیک را به میراث برایشان بر جای نگذاریم. این امر مستلزم آینده‌نگری و راهبری سیاست‌گذاران کنونی است، چون نسل‌های آینده در تصمیم‌گیری‌های جاری ما، حق رأی ندارند. (*Ibid.*)

درصد افزایش یافته، ولی در همان حال ۱۷ درصد بر تعداد فقرا افزوده شده و درآمد سرانه بیش از یک میلیارد نفر کاهش یافته است.[۱]

رشد بی‌سروصدا

این گزارش همچنین عنوان «رشد بی‌سروصدا»، به مفهوم رشدی غیرمتوازن با رشد سیاسی و گسترش دموکراسی در جامعه را مطرح ساخته است. دولتی می‌خواهد با دیکتاتوری و سرکوب سیاسی هر نوع صدای مخالف را خاموش کند. مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی کاهش می‌یابد، اما در عین حال ممکن است درآمد مردم رشد پیدا کند.[۲]

---

۱. در بسیاری از کشورها رشد اقتصادی با نابرابری‌های رو به گسترش همراه بوده، بدین‌معنی که داراها در اوج فقر فزاینده، ثروتمندتر شده‌اند. این رشد بی‌رحمانه است. در بسیاری از کشورها نابرابری در حال رشد پابه‌پای ادغام اقتصاد کشور در اقتصاد جهانی پیش می‌رود، چون نیروهای جهانی شدن، به نابرابری‌ها درون این یا آن کشور نیز شدت بخشیده‌اند. بعضی از کشورهای امریکای لاتین نمونه‌های رشد بی‌رحمانه‌اند. در چندین کشور تلاش‌های جدی در زمینه اصلاحات ارضی و گسترش آموزش و پرورش به عمل آمده، اما اینها نیز به جای کمک به فقرا بر ثروت اغنیا افزوده است. از این گذشته تا همین اواخر سیاست‌گذاری صنعتی برپایه جایگزینی واردات بوده و غالباً از تولیدِ سرمایه‌بر استفاده شده و این همه به زیان رشد کشاورزی بوده است. پس جای شگفتی نیست که فقر در منطقه در دوره ۱۹۹۰–۱۹۸۵ از ۲۳ درصد به ۲۸ درصد افزایش یافته، درحالی‌که این دوره، دوره رشد اقتصادی بوده است. (*Ibid.*)

۲. رشد اقتصادی همیشه با مشارکت هرچه بیشتر و دموکراسی همراه نیست. بسیاری از کشورها که در زمینه رشد اقتصادی دستاوردهایی داشته‌اند، از دموکراسی بسیار دور بوده‌اند. در کشورهای آسیای خاوری اتحادیه‌های کارگری سرکوب می‌شوند و حقوق کارگران مورد انکار قرار می‌گیرد، با آنکه درآمدها به سرعت بالا می‌رود و توزیع نیز تا حدّ زیادی عادلانه است. اما به طور قطع برای رسیدن به رشد اقتصادی لازم نیست دموکراسی زیر پا نهاده شود. بسیاری از کشورهای صنعتی، دموکراسی را با توسعه در هم آمیخته‌اند. در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه ضمن وجود نظام‌های دموکراتیک، رشد اقتصادی بسیار خوب بوده است. دموکراسی فعال به راه‌هایی چند می‌تواند در رشد اقتصادی مؤثر باشد. نظام‌های باز و شفاف می‌تواند موجب کاهش

رشد بدون اشتغال

گزارش توسعه انسانی ۹۶ همچنین بحث بسیار مفصلی راجع به رشدهایی که اشتغال‌زا نیست، به عنوان «رشد بدون اشتغال» و خطرات این‌گونه رشدها دارد. با اینکه به صورت طبیعی در کنار هر رشدی معمولاً باید اشتغال بیشتر و کاهش بیکاری را ببینیم، اما برای مبارزه جدی با بیکاری، اشتغال‌زایی باید به عنوان یک محور اساسی در برنامه‌ریزی مد نظر قرار گیرد.[1] در یک اقتصاد سالم معمولاً باید سالانه حدود ۲ درصد از نرخ بیکاری کاهش یابد؛ در عین حال که هیچ کشوری موفق نشده درصد بیکاری را به صفر برساند. پیشرفته‌ترین کشور در این زمینه ژاپن با نرخ بیکاری ۵/۲ درصد است و در میان کشورهای صنعتی نیز بالاترین نرخ بیکاری مربوط به اسپانیا با رقم ۲۳درصد می‌باشد.[2] بنابراین رشدی مورد نظر ماست که بتواند اشتغال‌زا باشد و فرصت‌های شغلی بیشتری را برای جامعه به وجود آورد و نرخ

فساد و حکومت خودسرانه شود. اما در هر حال این مسئله که دموکراسی برای رشد خوب است یا بد، بحث دیگری است. مسئله واقعی این است که آیا رشد به دموکراسی کمک می‌کند یا نه. دموکراسی و مشارکت به خودی خود ارزشمندند؛ اعم از اینکه موجب افزایش رشد بشوند یا نشوند. (*Ibid.*)

۱. این تضمین که رشد اقتصادی موجب افزایش فرصت‌های شغلی شود که به انتظارهای مردم پاسخ مثبت می‌دهد، باید در رأس همه هدف‌های سیاست‌گذاری در تمام کشورها قرار گیرد و به یک هدف جهانی تبدیل شود. نرخ بیکاری خاصه در کشورهای صنعتی، بالا و رو به افزایش است. بیکاری تقریباً در همه کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی رو به ازدیاد است و در سال ۱۹۹۳ از ۲/۵ درصد در ژاپن تا ۲۳ درصد در اسپانیا نوسان داشته است. بیکاری بر ۳۵ میلیون نفر تأثیر نهاده است و حدود چهار میلیون یا بیشتر «کارگر سرخورده» وجود دارد و اینها کسانی هستند که مأیوس از پیدا شدن شغل قابل قبول، از ثبت‌نام خویش به‌عنوان بیکار خودداری ورزیده‌اند. (*Ibid.*)

۲. در سال ۱۹۹۳ نرخ بیکاری در ژاپن ۲/۵ درصد، انگلستان ۱۰ درصد، فنلاند ۱۸ درصد و در اسپانیا ۲۳ درصد بوده است. (*Ibid.*)

بیکاری را کاهش دهد.

نقش آموزش و مهارت فنی

اگر ما نتوانیم آموزش و کسب مهارت‌های فنی در نیروی کار را همپای رشد و توسعه قرار دهیم، نتیجه آن ورود صنایع جدید و حضور کارشناسان خارجی و یا ناکامی در استفاده از ظرفیت کامل خواهد بود.

یکی از دانشمندان، با مثالی می‌گوید در بعضی از کشورها سخت‌افزار به اندازه کافی وجود دارد، اما تولید با آن امکانات وسیع، متناسب نیست. مثل اینکه پشه‌ای را با یک قطار از جایی به جایی منتقل کنیم! واقعاً گاهی تولید با سرمایه‌گذاری‌ها اصلاً متناسب نیست. اگر پولی را که صرف سرمایه‌گذاری شده، در یک بانک بگذاریم، بهره آن چند برابر محصول آن سرمایه‌گذاری است. مشکل اصلی در این زمینه، ضعف مدیریت، نظارت، تخصص و عدم آشنایی با دانش و تکنولوژی روز است.

توسعه انسانی

خوشبختانه امروز می‌بینیم حتی سازمان ملل متحد گزارش سالانه‌ای تحت عنوان «توسعه انسانی» منتشر می‌کند و به این بعد توسعه، یعنی پیشرفت توسعه انسانی همپای رشد اقتصادی اهمیت می‌دهد. طبق نتیجه‌گیری آماری این گزارش، توسعه انسانی زیربنای اصلی برای رشد پایدار است. رشد کوتاه‌مدت بدون توسعه انسانی امکان‌پذیر است، اما رشد پایدار حتماً باید با رشد انسانی، به‌ویژه در زمینه آموزش توأم باشد. نمونه خوبی که در این گزارش به آن اشاره شده، کشور مالزی است. نرخ رشد سالانه این کشور در طول ده سال گذشته بیش از ۸ درصد بوده و در عین حال تورم سالانه آن کاهش یافته و دارای رشد

اشتغال‌زا بوده و نرخ بیکاری سالانه این کشور نیز کاهش پیدا کرده است.[۱]

تحولات مثبت در مفهوم توسعه

خوشبختانه جهش مفهوم «توسعه» به سمتی است که به نفع «امنیت» سوق پیدا خواهد کرد. به این معنا که رشد اقتصادی بدون بالا بردن مهارت‌های فنی کارگران به مفهوم عاطل ماندن سرمایه یا بیکاری است. یعنی صنعت، پیشرفت خود را به دست آورده است، اما دست‌اندرکاران قادر به کار کردن و همپایی با آن نیستند. کارگر در کارخانه قدیمی کارگر خوبی بوده، ولی برای کارخانه جدید کاملاً ناآشناست و ناچار به جرگه بیکارها ملحق می‌گردد. مسئله امنیت بهداشتی و سلامت مردم هم باید مد نظر قرار گیرد. برای مثال در آمار کشور مالزی می‌بینیم که وضع بهداشت بهتر، متوسط عمر طولانی‌تر و به اصطلاح امید زندگی بیشتر شده و در طول ده سال گذشته از ۵۳ سال به ۷۱ سال رسیده است. بنابراین رشد این کشور همه‌جانبه بوده است.

بی‌شک توسعه به این مفهوم، بسیاری از مشکلات امنیتی را نیز

---

۱. میانگین رشد تولید ناخالص داخلی مالزی در فاصله سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۶۰، سالانه ۶/۹ درصد و طی دهه گذشته سالانه بیش از ۸ درصد بوده است، این یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در جهان است. رشد با اشتغال کامل و تورم پایین همراه بوده و مالزی را از حالت یک کشور تولیدکننده کالاهای ابتدایی به کشور سازنده کالاهای صنعتی پیشرفته تبدیل کرده است. مالزی از نظر صدور نیمه‌رساناها در جهان مقام سوم را بعد از ژاپن و ایالات متحده امریکا دارد. در زنجیره مداوم علت و معلول‌ها، رشد سریع و توسعه انسانی متقابلاً یکدیگر را به پیش رانده‌اند. معیارهای بهداشتی بهتر شده و در فاصله ۱۹۹۳-۱۹۶۰ امید زندگی از ۵۳ سال به ۷۱ سال رسیده است. نرخ مرگ و میر نوزادان از ۷۲ به ۱۳ درصد تنزل یافته است. در آموزش و پرورش بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۶ بر تعداد دانش‌آموزان ابتدایی به میزان یک‌سوم افزوده شده است. تقریباً همه کودکان ۶ تا ۱۱ ساله در سال ۱۹۹۳ به مدرسه رفته‌اند. (*Ibid.*)

حل می‌کند و تعارض رشد و امنیت را به تعاون این دو تبدیل می‌نماید. اگر در کنار توسعه، عدالت اجتماعی نباشد، بی‌تردید مشکلات امنیتی فراوانی را به همراه خواهد داشت. خوشبختانه عدالت امروز مورد نظر اکثر کشورهای مهم جهان قرار گرفته است. مسئله عدالت اختصاص به کشور ما یا مسلمانان ندارد، بلکه مورد توجه جهانیان قرار گرفته است. شما امروز کمتر کشوری را می‌بینید که در بحث رشد و توسعه به مسئله عدالت اجتماعی توجه نکند. به دلیل اینکه اگر عدالت نباشد، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد. مشکلاتی که حتی می‌تواند اساس رشد و توسعه را به خطر بیندازد و همه ساخته‌ها را ویران کند. نتیجهٔ توسعه بدون عدالت، از دست دادن مردم در فرایند توسعه است. خوشبختانه مسئله فقر و ضرورت مبارزه برای ریشه‌کن کردن آن، امروز در دنیا به تدریج در بحث رشد و توسعه مورد توجه قرار گرفته است.

توسعه همه‌جانبه

در کشور ما در عین حالی که با مسائل خاص خود روبه‌رو هستیم، اما در بحث توسعه یک توسعه همه‌جانبه را مد نظر قرار داده‌ایم و تنها به رشد اقتصادی بسنده نکرده‌ایم. به طور طبیعی اجرای برنامه توسعه مخصوصاً برنامه توسعه اول با مجموعه‌ای از مشکلات امنیتی توأم بوده است. وقتی در برنامه توسعه، بحث تعدیل مطرح شد، توسعه، ناظر به روش‌های تعدیل اقتصادی و به صفر رساندن تدریجی کسر بودجه و در واقع منجر به حذف یک منبع درآمد مهم، یعنی منابع بانک مرکزی (به دلیل اثر تخریبی چاپ اسکناس بر اقتصاد) می‌گردد که بی‌تردید بروز تبعات اقتصادی و امنیتی حداقل در کوتاه‌مدت غیرقابل انتظار نخواهد بود. مسئله تعادل بودجه و حذف کسر بودجه که خوشبختانه در برنامه اول

توفیق آن حاصل شد، کار بسیار مهمی بود. یکسان کردن نرخ ارز نیز آسان نیست. گرچه ما به صورت کامل به این هدف دست نیافتیم، ولی توانستیم حداقل از پنج، شش نرخ ارز به دو نرخ برسیم. اینها کلاً تبعات اجتماعی و امنیتی دارد. اساساً رونق اقتصادی، تورم و دیگر مشکلات اقتصادی کوتاه‌مدت را به همراه خواهد داشت.

یکی از آثار ایجاد قطب‌های جدید صنعتی در برنامه توسعه، مهاجرت‌های سریع جمعیت از منطقه‌ای به منطقه دیگر است. این مهاجرت‌ها مشکلات امنیتی فراوانی را به همراه خواهند داشت. مسئله دیگر، مشکل افراد کم‌درآمد است که این مشکل را نمی‌توان به سرعت حل کرد. وقتی در جامعه بحث تعدیل مطرح می‌شود، قاعدتاً در شرایطی است که خزانه تهی و خالی مانده است و به همین دلیل، توسعه همزمان با تأمین اجتماعی و گسترش سیاست‌های حمایتی برای قشرهای کم‌درآمد ممکن نیست. مسئله کاهش سوبسید نیز مشکلات فراوانی را در بعد امنیت، به وجود می‌آورد. تبدیل یک اقتصاد بسته و نیمه دولتی و برنامه‌ریزی شده که با دخالت‌های گسترده دولت همراه بوده، به یک اقتصاد نسبتاً آزاد و بالنده، کار آسانی نیست.

آثار تعدیل و آزادسازی

خوشبختانه اجرای برنامه توسعه کشورمان با کمترین ضایعات از سخت‌ترین مراحل خود عبور کرده است. برنامه اول، سخت‌ترین بخش برنامه توسعه بود که به ساده‌ترین شکل از آن عبور کردیم. برخی از کشورها به دلیل مشکلات اجتماعی حتی ناچار شدند برنامه توسعه را تعطیل کنند. آرژانتین در برنامه توسعه نتوانست تعدیل مورد نظر را به خوبی اجرا کند. آن‌قدر مشکلات اجتماعی و سیاسی (مثل اعتصابات گسترده کارگری و تحرکات احزاب سیاسی) به وجود آمد که دولت

سقوط کرد. در شوروی در دوران حکومت *گورباچف*، پیامدهای تحولات نوین اقتصادی (پرستوریکا)، شیرازه زندگی اجتماعی و سیاسی را تا حدی به هم ریخت که منجر به فروپاشی یک ابرقدرت شد. هنوز هم در این کشور مشکلات داخلی فراوان و انواع ناهنجاری، ناامنی و فساد مشاهده می‌شود و قاعدتاً عبور از این مرحله سالیان دراز طول خواهد کشید. چینی‌ها که سال‌ها زودتر از شوروی به اصلاحات دست زده بودند، با تدبیر و سرعت مناسب و با استفاده از حزب کمونیست و دستگاه‌های نظامی و انتظامی توانستند عوارض خطرناک این تحولات را به حداقل برسانند. چینی‌ها می‌گویند ما درها و پنجره‌ها را باز کردیم تا هوای تازه وارد شود، اما همراه آن گرد و غبار و حشرات هم وارد شدند (مقصود ناهنجاری‌ها و بی‌ثباتی‌های اجتماعی است). اما علاج ناامنی‌های اجتماعی آن نیست که ما دوباره درها را ببندیم و به سیاست‌های بسته اقتصادی روی بیاوریم، بلکه باید تدابیری بیندیشیم. همان‌گونه که برای پنجره‌ها توری درست می‌کنند، ما نیز باید فیلترهایی تعبیه کنیم که ضمن جریان آزاد سرمایه و تکنولوژی و ابتکار، عوارض سوء سیاست‌های درهای باز را تقلیل دهیم. کشور ما خیلی خوب توانست از این مرحله عبور کند. عمدتاً هم مدیون بیداری و آگاهی مردم و آمیختگی دین و سیاست بود. واقعاً حمایت و پشتیبانی مقام ولایت از برنامه، باعث شد که مردم مسلمان معتقد ما راحت‌تر مشکلات را تحمل کنند و بنابر وظیفه دینی و ملی خود از برنامه حمایت نمایند.

تلقی امنیت به‌عنوان یک ارزش

برای ایجاد پیوند بین توسعه و امنیت چه باید کرد؟ در اینجا دو مسئله اساسی وجود دارد: ابتدا ما باید «امنیت» و «توسعه» را به یک ارزش و

فرهنگ در جامعه تبدیل کنیم. هیچ کاری بدون برخورداری از باور و ایمان مردم و مشارکت جدی و عمومی مردم به خوبی و به راحتی انجام نخواهد گرفت. بحث امنیت و توسعه نیز از این قاعده مستثنی نخواهد بود.

باید امنیت ملی و عمومی و ایجاد نظم و آرامش در جامعه را به یک فرهنگ تبدیل نمود. قانونمند شدن جامعه، انضباط، احترام به قانون، باید به یک فرهنگ عمومی تبدیل شود. امنیت تنها کار پلیس یا نیروی انتظامی یا نیروهای اطلاعاتی و امثال اینها نیست. تمام دستگاه‌های فرهنگی و تبلیغی از آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها گرفته تا رسانه‌های گروهی همه و همه باید دست به دست هم دهند تا نظم، انضباط و احترام به قانون به یک ارزش تبدیل شود. به طوری که اگر یک فرد از اعضای خانواده کار خلافی انجام داد، نتواند آن را برای خانواده خود نقل کند. هنوز متأسفانه در فرهنگ جامعه ما بسیاری از کارهای خلاف، نوعی زرنگی تلقی می‌شود! شخصی که بتواند از مالیات فرار کند، از اینکه موفق شده به اصطلاح سرِ ممیز مالیاتی کلاه بگذارد، در طول سال نزد دوستانش افتخار می‌کند! متأسفانه هنوز اینگونه خیانت‌ها و دزدی‌ها به عنوان افتخار در جامعه مطرح است. گاهی بعضی از کارهای خلاف در میان همکاران به‌عنوان یک افتخار قابل طرح نیست، ولی متأسفانه در داخل خانواده و دوستان صمیمی به‌عنوان افتخار مطرح می‌شود. این گونه تفکرات باید از بین برود. این امر مستلزم یک تحول عمیق فرهنگی است. تا این تحول انجام نگیرد، ما به اهداف بلند خود نخواهیم رسید. نیروهایی که مسئول مستقیم امنیت هستند، مثل نیروهای انتظامی و نظامی، باید در جامعه از احترام و جایگاه ویژه برخوردار گردند. تا این احترام ویژه به وجود نیاید، امنیت هم به خوبی و به سادگی تأمین نخواهد شد.

توسعه به‌عنوان یک ارزش

در بخش توسعه هم همین‌طور است. اگر ما توسعه را به یک ارزش تبدیل نکنیم، به توسعه واقعی نخواهیم رسید. مقام معظم رهبری در برنامه اول فرمودند که برنامه باید تبدیل به یک ارزش شود. همپایی و همراهی با برنامه و اجرای آن باید ارزش شود و فاصله از برنامه باید به عنوان یک ضدارزش تلقی شود. اگر در جامعه ما مردم به‌ویژه نسل جوان به توسعه کشور عشق بورزند، تا آنجا که کاری که انجام می‌دهند برای حقوق و مزد نباشد و درسی که می‌خوانند برای مدرک نباشد و همه این فعالیت‌ها به عنوان وظیفه و ارزش به یک فرهنگ همگانی تبدیل شود، قدم بسیار مهمی برداشته شده است.

جایگاه امنیت در برنامه

ما باید در برنامه‌ریزی به صورت عمیق‌تر و دقیق‌تر به جایگاه و سهم امنیت نگاه کنیم. بحث این نیست که چند درصد تولید ناخالص ملی را به امنیت اختصاص دهیم، بلکه اساساً در برنامه‌ریزی، امنیت به عنوان یکی از اهداف توسعه، باید مد نظر قرار گیرد. این مسئله بسیار مهم است. بخشی از برنامه‌های امنیتی حتی در برنامه پنج‌ساله هم نمی‌گنجد؛ باید این مهم در برنامه‌های ۲۵ و ۳۰ ساله مطرح گردد. بحثی که الان در دولت به عنوان برنامه ۲۵ ساله مطرح شده، فرصت بسیار خوبی برای برنامه‌های بلندمدت امنیتی است. اگر ارگان‌های مسئول فعال شوند، می‌توانند دیدگاه برنامه را به یک دیدگاه امنیتی تبدیل کنند.

برای مثال در بحث آمایش سرزمینی، مگر می‌توان آمایش را بدون دید امنیتی اجرا کرد و آنگاه، برقراری امنیت را از مأمورین انتظار داشت؟

جاده جدیدی که باید ایجاد شود، جاده‌ای را که می‌خواهید به بزرگراه تبدیل کنید، مسیری که برای عبور کابل برق در نظر می‌گیرید، مکانی را که برای احداث سد در نظر می‌گیرید، همه این برنامه‌ها باید در یک چارچوب آمایش سرزمینی با دید امنیتی ترسیم شوند. اگر در بحث آمایش و در برنامه‌ریزی‌های ما مسائل امنیتی، مورد توجه قرار گیرد و برنامه‌ریزان در نظرات و دیدگاه‌های خود به مسئله امنیت توجه بیشتری داشته باشند، بی‌تردید می‌توانیم مشکلات امنیتی را به طور زیربنایی و با برنامه‌ریزی بلندمدت و به راحتی حل کنیم.

فصل چهارم
مسائل اجتماعی ـ اقتصادی

فناوری، مدارهای توسعه و چالش‌ها

توسعه و عزم ملی

ثروت ملی یا قدرت ملی؟

ارزش کار از دیدگاه اسلام

زن و اشتغال

نقش «استاندارد» در توسعه اقتصادی و فرهنگی

فناوری، مدارهای توسعه و چالش‌ها

بی‌تردید مسئله علم و تکنولوژی در زندگی امروز در ابعاد مختلف، تأثیرگذار و بلکه سرنوشت‌ساز است. اساساً توسعه در شرایط فعلی جهان بدون دستیابی به فناوری پیشرفته امکان‌پذیر نیست. تفاوتی که امروز بین جهان درحال‌توسعه و جهان توسعه‌یافته وجود دارد، با معیار سرمایه، حجم تجارت، منابع طبیعی، حتی تجهیزات صنعتی و تعداد دانش‌آموختگان نیست؛ بلکه معیار اصلی تفاوت بین دنیای پیشرفته صنعتی و جهان غیرصنعتی، فناوری به‌ویژه فناوری پیشرفته است.

آنچه امروز کشوری را توسعه‌یافته یا عقب‌مانده معرفی می‌کند، میزان بهره‌گیری از فناوری در فرایند تولید است. اگر امروز شاهد توان قابل توجه اقتصادی کشورهایی همچون ایالات متحده، ژاپن، آلمان و انگلیس هستیم و همچنین رشد بالای اقتصادی کشورهایی چون چین، کره جنوبی و مالزی را شاهدیم، تنها به دلیل درک درست و مناسب از ماهیت فناوری و به‌کارگیری مناسب آن در فرایند تولید می‌باشد. بررسی سیاست‌ها و برنامه‌های کشورهای صنعتی و تازه‌صنعتی‌شده، گویای این واقعیت است که این کشورها به اهمیت و جایگاه فناوری واقف بوده و فناوری را به‌عنوان محور توسعه اقتصادی ــ اجتماعی خود تلقی نموده‌اند.

در بحث قدرت نیز چنین است. در دنیای امروز یکی از عناصر

اصلی تشکیل‌دهنده قدرت، اعم از قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و قدرت فرهنگی، مسئله فناوری به‌ویژه فناوری پیشرفته است. آنچه توانست پایان جنگ جهانی دوم را تسریع بخشد، شکافت هسته‌ای بود، نه قدرت نظامی متعارف و نه تصمیم سیاستمداران. بنابراین امروز فناوری، سازندهٔ قدرت است. در امور نظامی دنیای امروز، با دستیابی به فناوری الکترونیک و جنگ الکترونیک (جنگال)، می‌توان بسیاری از ابزار پیشرفته نظامی دشمن را بی‌اثر ساخت. از هواپیما گرفته تا رادار، موشک و بمب‌های هدایت‌شونده و تا هر تجهیزاتی که هدایت الکترونیکی دارد، با جنگ الکترونیک از کارآیی ساقط می‌شوند. بنابراین می‌بینیم که فناوری تا چه حد در صحنه نظامی امروز می‌تواند تأثیرگذار باشد.

نقش فناوری در الگوی زندگی و سیاست

فناوری نه تنها در بحث توسعه و در بحث قدرت، بلکه در بسیاری از مسائل حیات اجتماعی از جمله اخلاق، روش‌ها و جایگاه اقشار مختلف جامعه نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. حتی دستاوردهای صنعتی و فناوری‌های پیشرفته، تفاوت زن و مرد را در اداره جامعه و تأثیر جنسیت در مشاغل مختلف را به حداقل رسانده است. اگر دیروز توان جسمی به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در بخش فعالیت‌های اقتصادی محسوب می‌شد که مردان از این امتیاز بهره‌مند بودند، امروز نقش این عامل در حد بسیار زیادی تنزل یافته است. برای مثال در فناوری اطلاعات، همان نقشی که مرد می‌تواند ایفا کند، زن نیز می‌تواند. همان‌طور که صنعت، چهره زندگی را دگرگون کرد و شرایط زندگی، نحوه روابط و رفتار اجتماعی مربوطه به دوران کشاورزی را کاملاً تغییر داد، وضع مسکن را تغییر داد، نحوه رفت و آمد را عوض کرد و حتی در نوع غذا، پوشاک،

تفریحات، ورزش و اخلاق اثر گذاشت؛ امروز نیز فناوری‌های پیشرفته، ما را از مرحله صنعتی عبور داده و به مرحله جدیدی وارد کرده است و این مرحله نوین در سراسر زندگی ما تأثیرگذار خواهد بود.

فناوری پیشرفته حتی در مسائل سیاسی و جایگاه ژئوپلتیک و ژئواکونومیک کشورها نیز تأثیرگذار خواهد بود. آیا منطقه خلیج فارس در دهه‌های آینده از لحاظ سیاسی و اقتصادی اهمیت خود را از دست خواهد داد؟ آیا بشر برای سوخت‌های فسیلی به زودی جایگزینی پیدا خواهد کرد؟ پاسخ به این سؤال تنها با درک روند تحولات فناوری امکان‌پذیر خواهد بود. تعدادی از محققین، اعتقادی راسخ به اقتصاد انرژی مبتنی‌بر هیدروژن و یا هم‌جوشی هسته‌ای دارند. برخی بر این باورند که سرانجام روزی انرژی ـ آنچه آن را انرژی نقطه صفر می‌نامند ـ از خلأ فضا استحصال خواهد شد. برخی دیگر معتقدند که جایگزین کردن اتانول به جای بنزین معمولی می‌توانند تأثیر عمده‌ای بر ذخایر باقیماندهٔ انرژی بگذارد.[1] طراحی و ساخت خودروهای شهری که با پیل سوختی کار می‌کنند، در آینده نه چندان دور انجام خواهد شد. همچنین الگوی مصرف انرژی نیز ممکن است بهبود یابد.

با این همه، اگر تحول قابل ملاحظه‌ای در جایگزینی منابع انرژی رخ ندهد، سوخت‌های فسیلی و مناطقی که ذخایر این نوع سوخت در آن قراردارد، همچنان از نظر اقتصادی و در محاسبات سیاسی قدرت‌های بزرگ جهان اهمیت فوق‌العاده‌ای خواهند داشت. در چنین وضعیتی، تقاضا برای سوخت‌های فسیلی، همپای توسعه و گسترش اقتصاد آسیا و قسمت‌های دیگر جهان درحال‌توسعه افزایش خواهد یافت و بر وابستگی امریکا به سوخت فسیلی خارجی نیز افزوده خواهد شد. آنگاه

---

1. R. James Woolsey and Richard G. Lugar, "The New Petroleum", *Foreign Affairs*, Jan/Feb.1999.

اهمیت تولیدکنندگان نفت منطقه خلیج فارس روز به روز افزایش خواهد یافت.[۱]

فناوری و مسائل فرهنگی

همچنین فناوری نقش بسیار مهمی در ابعاد مختلف فرهنگی ایفا می‌کند. امروز فناوری نوین است که تبادل اطلاعات و افکار و اندیشه‌ها را برای ما تسهیل کرده است. البته ممکن است این پدیده مشکلاتی را هم برای مردم به همراه آورده باشد.[۲] *برتراند راسل* در این زمینه می‌گوید: «آنچه علم و تکنولوژی برای ما به ارمغان آورد، افزودن لوازم زندگی و آسایش، افزودن ابزار و وسایل مخرب در جنگ‌ها و جانشین کردن تفریحات مبتذل و ناسالم به جای تفریحات سالم و هنری می‌باشد.[۳] با این حال اگر از جنبه منفی مورد توجه راسل و برخی مشکلات موجود صرف نظر و بر جنبه‌های مثبت علم و تکنولوژی تأکید کنیم، تحولات بسیار عظیمی را شاهد خواهیم بود که توسط فناوری پیشرفته در جهان امروز به وجود آمده است.

فناوری جدید، همه مسائل مربوط به آموزش را تحت تأثیر خود قرار داده و خواهد داد. برخی دانشمندان بر این باورند که برای کودکی که پیش از رسیدن به سن شش سالگی صدها ساعت را صرف تماشای

---

۱. نگاه کنید به:

Jame N. Healy, *Your Child's Growing Mind: A Guide to Learning and Brain Development from Birth to Adolescenc*, New York: Doubleday, 1994; "Understaning TV's Effects on the Devloping Brain", *AAP News*, May 1998.

۲. نگاه کنید به:

E. F. Schumacher, *Small is Beautiful*, New York: Harper and Row, 1973.

3. B. Russell, *The Prospects of Industrial Civilization*, New York: The Century Company, 1923, p. 186.

فیلم‌های پرهیجان و بازی‌های پرسرعت رایانه‌ای کرده است، احتمالاً آرام نشستن در کلاس‌های درس معمولی که آهنگ فعالیت در آنها بسیار کندتر می‌باشد، مشقت‌بار خواهد بود. بنابراین باید به ابداع شیوه‌ها و روش‌های جدید آموزشی پرداخت. هرگاه به درک و شناخت کاملی از فناوری‌های جدید دست یابیم و نحوه صحیح به کارگیری آنها را فراگیریم، فرصت و امکان خوبی برای تغییر و تحول مثبت در روش‌های آموزشی فراهم خواهد آمد.

فناوری‌های جدید، الگوی سکونت و تجارت را نیز دستخوش دگرگونی خواهد کرد. مکان‌های جدید، امکان اختلاط اجتماعی جدید و پیدایش ایده‌های نو را فراهم خواهند آورد، واژگان و وسایل جدید بیان، به وجود خواهند آمد و نمادهای فرهنگی جدیدی پا به عرصه ظهور خواهند گذاشت.[۱]

اکنون بازاریابی، دادوستد و تجارت الکترونیکی همچنین قسمتی از یک واقعیت گسترده هستند که در حال ایجاد الگوهای جدید، هم از لحاظ محل کار و هم از لحاظ شیوه و روش می‌باشند و موجب پیدایش کارآیی‌های جدیدی در تجارت شده است. با این روند تحول، مقامات تصمیم‌گیرنده برای آنکه بتوانند مطابق الگوهای جدید فناوری عمل نمایند، به ساختارها و فرایندهای سازمانی متفاوتی نیاز دارند، البته طرح‌ریزی و ابداع چنین ساختارها و فرایندهایی همواره دشوار بوده است و در آینده هم آسان نخواهد بود.[۲]

---

۱. نگاه کنید به:
Michael Vlahos, "Entering the Infosphere", *Journal of International Affairs*, Spring 1998.

۲. نگاه کنید به:
Steve Lohr, "Computer Age Gains Respect of Economists", *New York Times*, April 14, 1999.

جایگاه فناوری در کشور ما

متأسفانه در فرهنگ جامعه، در افکار عمومی و حتی در میان مسئولین ما هنوز فناوری جایگاه اصلی خود را نیافته و این، موضوعِ نگران‌کننده‌ای است. با نگاه به مطبوعات و جنجال‌های سیاسی در کشور، می‌توان دریافت که همه دعواها بر سر تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی و برعکس، یا تقدم توسعه فرهنگی و یا توسعه همه‌جانبه و متوازن (به مفهوم توسعه توأمان سیاسی و اقتصادی) است. آنچه مطرح نمی‌شود، توسعه تکنولوژیکی است که مهم‌ترین بخش توسعه است. ممکن است گفته شود وقتی توسعه فرهنگی مطرح می‌شود، ضمن توسعه فرهنگی، توسعه تکنولوژیک هم خواهد بود؛ اما چنین نیست. فناوری پیشرفته و تکنولوژی، جایگاه ویژه‌ای دارد و ما باید در کنار توسعه انسانی، توسعه فرهنگی، توسعه اقتصادی و حتی توسعه فرهنگی و علمی؛ برای توسعه فناوری و مخصوصاً فناوری پیشرفته، جایگاه خاص و ویژه‌ای قائل باشیم. امروز فناوری‌های پیشرفته، تمام برنامه‌ریزی‌های دهه‌های گذشته را منسوخ کرده است. اگر گفته شود که در بخش فناوری، از زمان، بسیار عقب هستیم، سخن گزافی نگفته‌ایم. گاهی متأسفانه در این کشور در دهه اول قرن ۲۱ افرادی به دنبال فناوری‌های مربوط به دهه ۵۰ و یا حداکثر مربوط به دهه ۶۰ قرن گذشته هستند.

اگر سیاست جمهوری اسلامی ایران بر احیای فرهنگ و تمدن اسلامی و حفظ شیوه زیست ملی باشد، بر این اساس باید نیروی کار خود را به شغل‌هایی هدایت نماید که در آینده توان رقابت در بازارهای بین‌المللی و کسب درآمدهای بالا را داشته باشد. توسعه فناوری در جهت حفظ اقتدار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و شیوه زیست ملی ما بسیار حیاتی است و لازم است که برای حضور در رقابت‌های سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی و بین‌المللی به طور گسترده از فناوری بهره گیریم.

ادامه وضعیت موجود فناوری در کشور، چشم‌انداز روشنی را برای ما ترسیم نمی‌کند. پایین ماندن سطح فناوری در بخش‌های تولیدی و خدماتی، سبب کاهش قدرت رقابت در بازارهای بین‌المللی؛ وابستگی کشور به ارز حاصل از فروش مواد خام؛ بیکاری بیش از حد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مهاجرت بخشی از آنان به خارج از کشور؛ عدم سرمایه‌گذاری جدی در بخش تولید و در نهایت کاهش شدید اقتدار اقتصادی کشور و بالتبع کاهش قدرت سیاسی و نظامی کشور خواهند شد. البته چالش‌های ایران در امر فناوری در بحث دیگری مطرح خواهد شد. چنین به نظر می‌رسد که عدم توجه به توسعه فناوری، کشور را در رقابت‌های بین‌المللی بسیار آسیب‌پذیر خواهد نمود و جز فقر و تهیدستی چیز دیگری در انتظار کشور نخواهد بود. لذا حل مسائل و مشکلات توسعه فناوری کشور از مسائل حیاتی و ضروری می‌باشد که باید همه مسئولین کشور در دستور کار خود قرار دهند و برای رفع آن همت گمارند.

جایگاه فناوری پیشرفته در جهان امروز

تغییر برخی شاخص‌های مهم صنعتی، تحولات جدیدی را نوید می‌دهد. برای مثال تغییر ترکیب نیروی انسانی شاغل کشورهای صنعتی در بخش اطلاعات و ارتباطات و سایر بخش‌های با فناوری پیشرفته؛ بالا بودن سهم صادرات محصولات با فناوری پیشرفته در کل صادرات صنعتی، سهم بالای این کشورها در تولید این محصولات (به طور نمونه در سال ۱۹۹۶، ۷۳ درصد تولید جهانی صنعت الکترونیک در اختیار کشورهای صنعتی بوده است)، بالا بودن ارزش و سهم خدمات برخوردار از فناوری پیشرفته، رشد میزان سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های پیشرفته و.. همگی

نشان‌دهنده آن است که بخش عمده‌ای از ظرفیت‌های اقتصادی کشورهای صنعتی به تولید کالاها و خدمات با فناوری پیشرفته اختصاص یافته است؛ فناوری‌هایی که ارزش افزوده و دستمزدهای بالا و سودهای سرشار و قدرت رقابت در بازارهای بین‌المللی را دارا می‌باشند.

برای مثال بودجه فناوری اطلاعات در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی در امریکا به دو برابر، در ژاپن به چهار برابر و در برخی کشورهای آسیای جنوبی شرقی به سه برابر افزایش یافته است. دولت امریکا در سال ۱۹۹۷ به تنهایی حدود ۲۷ میلیارد دلار در زمینه فناوری اطلاعات سرمایه‌گذاری کرده است.[1] در مثالی دیگر صنایع عمده مولد ICT در استرالیا درآمدی معادل ۷۴ میلیارد دلار در سال‌های ۹۹-۱۹۹۸ داشته است و انتظار می‌رود که این رقم در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ به حدود ۱۰۰ میلیارد دلار برسد که یک رشد قابل توجهی در مقایسه با سال‌های قبل است.[2] این گرایش، تحولات پیش‌بینی‌نشده‌ای را در کلیه ساختارها، از جمله ساختار اشتغال کشورهای توسعه‌یافته پدید آورده است. به طور نمونه از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ اشتغال در بخش کامپیوتر، قطعات الکترونیک و مخابرات ایالات متحده به ترتیب ۴۴ و۲۶و ۱۴درصد رشد داشته است، درحالی که بخش وسایل موتوری و صنایع فولاد به ترتیب ۱۴درصد و ۵۱ درصد کاهش داشته است. براساس گزارشی که توسط National Software Alliance انتشار یافته است، پیش‌بینی می‌شود که در سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱، تنها ایالات متحده امریکا برای دستیابی به رشد پیش‌بینی شده، هر سال به ۱۳۷ هزار

1. *Reports to Congress under the Paperwork Reduction Act of 1995*, Retrieved in: www.whitehouse.gove/omb/inforeg_prarep1/

2. Houghton, John W., "Impact of the ICT Industry in Australia", *Australian Computer Society*, 2001, p. iii, Retrieved in: www.e-innovation.org/stratinc/files/library/ict/47.ICT_Australia.pdf.

متخصص نرم‌افزار جدید احتیاج خواهد داشت.[1]

فناوری‌های پیشرفته بر تراز دادوستد تکنولوژی کشورها نیز تأثیر نهاده است. درحالی که در سال ۱۹۹۰، واردات و صادرات تکنولوژی در کشور ژاپن به حالت برابر رسیده بود، در اثر تحولات ده‌سال اخیر، یک باره در سال ۱۹۹۹ به وضعیتی متفاوت می‌رسد. در این سال ژاپن با ۹۶۱ میلیارد ین صادرات تکنولوژی در برابر ۴۱۰ میلیارد ین واردات، نسبت صادرات به واردات تکنولوژی خود را به ۲/۱۳ می‌رساند.[2]

از سوی دیگر کشش بازار فناوری‌های پیشرفته به شدت در حال تحول است. برای مثال بازار «فناوری اطلاعات» طی دهه ۹۵-۱۹۸۵، به طور متوسط سالانه ۱۴ درصد رشد داشته است. این به آن معنی است که این کشورها در تولید محصولاتی تمرکز یافته‌اند که نیاز بازار به آنها به شدت در حال افزایش است. بی‌تردید در دنیای امروز اقتدار اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی ملت‌ها در گروی توان بهره‌گیری از فناوری‌های پیشرفته در فرایند تولید می‌باشد.

مفهوم فناوری

اولین گام در جهت توسعه فناوری، شناخت کامل و جامع از ماهیت آن است. اولین‌بار در سال ۱۹۵۷ بود که به واژه انتقال فناوری اشاره شد و در اوایل دهه ۶۰ این موضوع به تدریج توجه جدی پژوهشگران را به خود جلب کرد. در پی این توجه، از اواسط دهه ۶۰ تا ۸۰ بر میزان نوشته‌های مربوط به انتقال فناوری افزوده شد. یک بررسی کتاب‌شناختی در ایالات متحده امریکا به ۱۲۰۰ عنوان کتاب و مقاله

---

1. www.programmersguild.org/archives/lib/shortage/cw19980109shortage.htm
2. Statistics Bureau of Statistics Center, *Ministry of Public Management*, Home Affairs, Posts and Telecommunication, Japan, (April 2000).

اشاره دارد که این تعداد تا سال ۱۹۸۰ به بیش از ۲ هزار عنوان رسیده است.

با این همه و به‌رغم حجم زیاد نوشته‌های موجود در این باب، هنوز شماری از سؤالات به‌ویژه آنهایی که ناظر به روندهای متأخرند، بی‌جواب مانده‌اند. به‌رغم تعاریف متعدد، هنوز نه تعریف واحد و مورد اتفاقی از فناوری وجود دارد و نه از عناصری که دخیل در امر فناوری هستند، شناخت دقیقی وجود دارد. دیگر اینکه درباره برخی از راه‌های انتقال فناوری و همچنین درباره تبعات این انتقال برای برخی بخش‌ها اطلاعات، جزئی و اندک است. سرانجام اینکه درباره ماهیت تأثیر انتقال تکنولوژی بر کشورهای درحال توسعه اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. این اختلاف نظر در زمینه فرایند انتقال، شرایط انتقال و خصوصیت یا پیچیدگی تکنولوژی منتقل‌شده، پدید آمده است.

با این حال یک تعریف نسبتاً مشهور، تکنولوژی را در معنای وسیع آن عبارت می‌داند از: «مجموعه‌ای شامل دانش خاص، سازمان‌ها و شیوه‌ها، ماشین‌آلات، ابزارها و تجهیزات و مهارت‌های انسانی که با هم جمع می‌شوند تا فرآورده‌های مطلوب جامعه را تولید کنند.» با توجه به این تعریف، انتقال تکنولوژی، زمانی مطرح می‌شود که یک شیوه تولید از جایی به جای دیگر منتقل می‌شود. این انتقال می‌تواند از یک آزمایشگاه پژوهشی به یک جایگاه یا مرکز تولیدی یا از یک جایگاه تولیدی به جایگاه تولیدی دیگری صورت گیرد. محققان مسائل فناوری، حرکت بر محور پژوهش، توسعه و تولید را انتقال «عمودی» و حرکت از یک مرکز تولید به مرکز دیگر را انتقال «افقی» نامیده‌اند.

بین فرایند انتقال تکنولوژی و انتشار تکنولوژی، تفاوت‌هایی وجود دارد. به این معنی که انتقال «جابه‌جایی هدفدار تکنولوژی» است، درحالی که انتشار «جابه‌جایی تکنولوژی بیشتر برمبنای تقلید و

کمتر برمبنای برنامه‌ریزی است».

انتقال ممکن است داخل یک کارخانه انجام شود و تکنولوژی مورد استفاده در یک بخش به بخش دیگر منتقل می‌شود. از منظر دیگری نیز انتقال تکنولوژی را می‌توان صورت‌بندی کرد. انتقال فناوری ممکن است در سطح کشور و یا از یک کارخانه به کارخانه دیگر صورت گیرد. این انتقال از جانب تولیدکنندگان ماشین‌آلات، یا ارائه‌دهندگان روش تولید به مقصد مصرف‌کننده انجام می‌شود و یا ممکن است از مرزهای ملی نیز بگذرد. نوع انتقالی که معمولاً در کشورهای درحال‌توسعه از آن بحث می‌شود، همین نوع آخر است. فرایندهای مربوط به انتقال عمودی و افقی به طور عمده در درون یک اقتصاد واقع می‌شوند، درحالی که انتقال بین‌المللی از مرزهای سیاسی و اقتصادی می‌گذرد.

گفتنی است که تفاوت این دوگونه انتقال به حدی است که دو گونه رفتار کاملاً متفاوت را می‌طلبند؛ هرچند که هر دو در افزایش نوآوری و ظرفیت‌های تولید نقش دارند. همچنین مدیریت انتقال دارای وجوه چندی است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

انتقال عناصر دانش فنی از یک کشور به کشور دیگر می‌تواند از طرق متفاوت صورت پذیرد، از قبیل:

۱. کتاب، نشریه و دیگر وسایل اطلاعاتی چاپی همچون نوشته‌های تجاری، استانداردها و اطلاعات ثبت‌شده؛

۲. انتقال آموزش از کشور مبدأ به کشور مقصد؛

۳. تماس‌ها و مشاهده‌های پرسنلی غیررسمی از طریق مسافرت، گردهمایی، جلسه و بازدید از مراکز تولید؛

۴. مبادله اطلاعات و کارکنان از طریق برنامه‌های تعاون فنی؛

۵. استخدام کارشناسان خارجی و برقراری ترتیبات مشاوره‌ای؛

۶. وارد کردن ماشین‌آلات و تجهیزات، همراه با نوشته‌ها و

اطلاعات فنی مربوطه؛

۷. وارد کردن محصولات واسطه‌ای به‌ویژه آنهایی که تکنولوژی‌بر هستند؛

۸. مهندسی معکوس؛

۹. تهیه مشخصات، استانداردها و آموزش‌دهی توسط واردکنندگان؛

۱۰. موافقت‌های رسمی برای استفاده مناسب از مهارت، حق انحصاری اختراع، فرایندهای تولید و علایم تجاری؛ و

۱۱. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که عناصر ضروری دانش فنی را به همراه خود می‌آورد.

برخی از این سازوکارها، هم برای انتقال دانش فنی عمومی مفیدند و هم برای انتقال اطلاعات و مهارت فنی خاص که برای استفاده از فرایندی خاص یا تولید محصولی معین لازم است. ردیف‌های ۱ تا ۵ برای هدف‌های کلی‌تر انتقال دانش، کارآمد است. ردیف‌های ۶ تا ۱۱ بیشتر سازوکارهای خاص انتقال هستند.

بعضی از شاخص‌های کلی که منعکس‌کننده میزان و چگونگی انتقال تکنولوژی است، عبارت است از: ارزش ماشین‌آلات و کالاهای سرمایه‌ای وارده، مقدار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، هزینه پرداخت‌شده برای استفاده از حق انحصاری و دانش فنی (که معمولاً در هزینه پروانه ساخت و حق امتیاز مندرج است)، مبادله در امر محصولات تکنولوژی‌بر و ارزش کمک‌های فنی دوجانبه و چندجانبه (این مقوله آخر شاخصی است که به‌عنوان شاخص انتقال فنی از آن یاد می‌شود).

نکته دیگر اینکه فناوری زبان مشترک ارتباط دو بخش صنعت و دانشگاه است که امکان کاربرد یافته‌های دانشگاهی را در مراکز صنعتی فراهم می‌سازد. چنانچه مأموریت دانشگاه را آموزش و پژوهش و مأموریت صنعت را تولید در نظر بگیریم، مأموریت فناوری، ارائه

خدمات مهندسی می‌باشد. به طور کلی مراحلی که در آن با استفاده از یافته‌های علمی بتوان محصولی را برای تأمین نیازهای انسانی تولید نمود، به صورت زیر طبقه‌بندی می‌شود:

تحقیقات بنیادین، تحقیقات کاربردی، تحقیقات توسعه‌ای، آزمایش، طراحی، مهندسی ساخت، تعمیر و نگهداری، تولید و در نهایت عرضه به بازار. باتوجه به این نکته، فناوری نه محدود به بخش صنعت است و نه محدود به بخش آموزش، بلکه پیونددهنده این دو قسمت است. توسعه فناوری زمانی اتفاق خواهد افتاد که این سطوح بتوانند تعاملی مناسب داشته باشند و فعالانه عمل نمایند.

فناوری اطلاعات

در فناوری اطلاعات، تاکنون گام‌های عظیمی برداشته شده است و پیشرفت همچنان ادامه دارد. این مسئله تأثیرات اجتماعی مهمی را در پی خواهد داشت. استفاده از اینترنت در سراسر جهان به نحو شگفت‌انگیزی افزایش یافته است. روند ماشینی شدن گسترده‌تر شده و هزینه کالاها کاهش پیدا کرده است و شبکه‌های رایانه‌ای در هر نقطه از جهان توسعه پیدا می‌کنند، نرم‌افزارها روز به روز هوشمندتر می‌شوند و رایانه‌ها از نظر ظرفیت صوتی و تصویری، پیشرفت‌های قابل توجهی می‌یابند. با فرارسیدن سال ۲۰۲۰ و شاید قبل از آن، دسترسی به اطلاعات تقریباً همگانی و جهانگیر خواهد شد و تخصص‌های بسیاری در اشکال مختلف و در مقیاسی جهانی وجود خواهند داشت. تمامی جهان به هم مرتبط و متصل خواهند شد، به گونه‌ای که ارسال و دریافت علائم صوتی، تصویری و سایر علائم الکترونیکی از هر ایستگاه در هر کجا از جهان به ایستگاه دیگر تقریباً به صورت آنی ممکن گردد.

فناوری اطلاعات بخش عمده محیط ما را ـ هم از لحاظ وسایل و

هم در مورد ارتباط با افراد ـ تحت تأثیر قرار خواهد داد. با فرارسیدن سال ۲۰۲۰ اکثریت افراد در جوامع پیشرفته، وسایل اطلاع‌رسانی شخصی خود را در حالی به همراه دارند که نیروی مورد نیاز آنها احتمالاً از انرژی جنبشی حاصل از راه رفتن تأمین خواهد شد! در چنین دنیایی، یک محیط کار مجازی (مطابق نیاز ما و هر زمان که اراده کنیم) همراه ما خواهد بود و افراد و اطلاعات فراوان، در هر زمان و مکان قابل دسترسی می‌باشند. هنگام سفر، خودروها معمولاً دارای گیرنده GPS و در ارتباط شبکه‌ای با پایگاه‌های مرکزی خواهند بود و دسترسی دائمی به آخرین اطلاعات ترافیکی و جغرافیایی امکان‌پذیر می‌شود. سرگرمی‌ها و تفریحات، ویژگی و حال و هوایی جهانی به خود می‌گیرند و مردم قادر خواهند بود با هر فرد یا گروهی که با آنها در زمینه‌های هنری، سیاسی، نژادی و قومی و یا دینی علایق مشترکی داشته باشند، ارتباط برقرار کنند و همکاری نمایند. این تصویر آینده، ابداً رؤیا نیست و روند کنونی، تحقق آن را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. تمامی این حقیقت در سایه «فناوری اطلاعات» معنا و تجسم پیدا می‌کند.

خیزش فناوری اطلاعات

بخش اطلاعات و ارتباطات به صورتی چشمگیر در کشورهای پیشرفته رشد یافته است و بخش تولید تجهیزات رایانه‌ای، پیکان رشد آن را تشکیل می‌دهند؛ آن‌چنان که در سال ۱۹۹۲ علی‌رغم رشد اقتصادی اندک کشورهای توسعه‌یافته در سطح یک تا دو درصد، رشد بخش اطلاعات و ارتباطات با رقم ۱۰ درصد، در صدر تمامی فعالیت‌های جهان قرار داشته است.[1] به طور نمونه از ۲۴۳ میلیارد دلار صادرات خدمات امریکا

---

۱. *گزارش یونیدو از اوضاع اقتصادی جهان در سال ۱۹۹۲*، انتشارات وزارت صنایع، ۱۳۷۱.

در سال ۱۹۹۶، ۱۰۰ میلیارد دلار آن (۴۱ درصد) مربوط به خدمات مخابراتی، کامپیوتر، اطلاع رسانی و... بوده که از فناوری بالایی برخوردار بوده‌اند. این رقم برای ژاپن ۳۷/۵، آلمان ۴۱/۳ و انگلیس ۳۲/۵ میلیارد دلار بوده است.[1] از سوی دیگر آمارها حکایت از آن دارند که تنها در سال ۱۹۹۸، تجارت الکترونیک بین شرکتی[2] در امریکا ۶۷۱ میلیارد دلار بوده که ۹۲ میلیارد دلار آن معاملات اینترنتی و ۵۷۹ میلیارد دلار آن معاملات تبادل داده‌ها به صورت الکترونیک به روی شبکه خصوصی بوده است. همین آمار پیش‌بینی می‌کند که تا دو سال دیگر (۲۰۰۳) تجارت الکترونیک بین شرکت‌ها در این کشور به حدود ۲۰۰۰ میلیارد دلار برسد.[3]

فناوری اطلاعات یک نمونه واضح از پدیده‌ای است که به موجب آن امروز فناوری‌های پیشرفته به سرعت وارد بازار می‌شوند و رشد می‌یابند. همان طور که اشاره شد، بازار فناوری اطلاعات طی دهه ۹۵-۱۹۸۵ به طور متوسط سالانه بیش از ۱۴ درصد رشد داشته و این در حالی اتفاق افتاده که رشد اقتصاد جهانی طی آن دهه بسیار کمتر از این مقدار بوده است.[4] همچنین رشد بسیار بالای سایت‌های اینترنت؛ در دوره ۹۷-۱۹۹۶ امریکا ۴۱ درصد، ژاپن ۹۱ درصد، آلمان ۵۹ درصد،

---

1. *World Development Indicator*, 1998.
2. B2B E-Commerce
3. Michael Pastore, "Higher Growth Rates Predicted for B2B E-Commerce", *E-Commerce News*, Dec. 1999.
۴. میانگین رشد سالانه بازار فنّاوری اطلاعات در مناطق مختلف جهان (امریکای شمالی ۹/۴٪، امریکای لاتین ۱۵/۶٪، اروپای غربی ۱۵/۶٪، اروپای شرقی، خاورمیانه و افریقا ۱۰/۶٪ و آسیا و پاسیفیک ۱۸/۹٪) در سال‌های ۹۵-۱۹۸۵ برابر با ۱۴ درصد می‌باشد.
Mansel, R. and When, U., *Knowledge Societies Information Technologies for Sustainable Development*, NewYork: Oxford University Press, 1998, p. 20.

چین ۳۳ درصد، اندونزی ۱۰۰ درصد و مصر ۲۱ درصد) و همچنین کامپیوترهای شخصی (در دوره ۹۷-۱۹۹۶، امریکا ۱۶ درصد، آلمان ۱۰ درصد، فرانسه ۴۱ درصد، چین ۳۶ درصد، اندونزی ۲۹ درصد و مصر ۷۰ درصد)[1] به‌عنوان نمونه‌هایی از محصولاتی که در عصر اطلاعات مورد استفاده قرار می‌گیرد، حاکی از آن است که کشورهای صنعتی در تولید محصولاتی تمرکز یافته‌اند که از یک طرف نیاز بازار برای آن بسیار شدید است و همچنان رو به رشد می‌باشد و از طرف دیگر خود آنان سهم بالایی در مصرف این تکنولوژی‌ها دارند. برای نمونه در سال ۱۹۹۷ در امریکا به ازای هر ده هزار نفر، ۴۲۲ سایت اینترنت وجود داشته است. این رقم برای ژاپن ۷۵، انگلستان ۱۴۹، آلمان ۱۰۶، هند ۰/۰۵، کره جنوبی ۲۸ ترکیه ۳/۶، عربستان ۰/۱۵ و ایران تقریباً صفر بوده است.[2] در این زمینه آمار روزآمدتری نیز وجود دارد. تعداد کاربران اینترنت در امریکا ۵۳/۳ درصد جمعیت آن کشور، در سنگاپور ۵۰ درصد، در کویت ۵ درصد، در عربستان و امارات ۱/۴ درصد بوده است. درحالی که در ایران تنها حدود یکصد هزار نفر کاربر یعنی ۰/۱۵ درصد جمعیت کشور از اینترنت استفاده می‌کنند.[3]

پیش‌بینی مالزی در زمینه درآمد بخش فناوری اطلاعات در سال ۲۰۲۰، ۲۰۰ میلیارد دلار است، درحالی که در سال ۲۰۰۰، فقط ۵ میلیارد دلار از فناوری اطلاعات درآمد داشته است.

فناوری و مدار توسعه‌یافتگی

صادرات فناوری پیشرفته در پنج قدرت صنعتی جهان طی دوره

---

1. Pastore, *Ibid.*

۲. *همان.*

3. *Worldwide Country Data*, www.nua.net/surveys, (July 2000).

۹۰-۱۹۷۰ از رشد بسیار بالایی برخوردار بوده و امکانات جدیدی برای این کشورها فراهم نموده است. در این مدت، صادرات آلمان از ۵ به ۷۳ میلیارد دلار، انگلستان از ۳ به ۴۶ میلیارد دلار و فرانسه از ۲ به ۳۹ میلیارد دلار افزایش یافته است.

تحولات بعد از سال ۱۹۹۴ تا سال ۲۰۰۰ نیز باز هم رشد شدیدتر بازار فناوری‌های برتر صنعتی[1] را نشان می‌دهد. تقریباً در تمامی رشته‌های صنعتی، شاهد رشد بازار فناوری هستیم: در طراحی و مونتاژ خودرو از ۵/۶ میلیارد دلار به ۴۹ میلیارد دلار و ماشین ابزار از ۲۶/۶ میلیارد دلار به ۶۲/۴ میلیارد دلار. تنها در سال ۲۰۰۰ نزدیک به ۵۰ درصد کاربرد روبوت‌ها در صنعت مونتاژ اتومبیل بوده و همین، منجر به وزن سنگین‌تر بازار فناوری پیشرفته در این زیربخش صنعتی شده است.[2]

ترکیب صادرات این کشورها نیز می‌تواند ویژگی تولیدی آنها را به خوبی نشان دهد. رقم بالای صادرات محصولات با فناوری پیشرفته و همچنین سهم بالای این محصولات در صادرات کارخانه‌ای این کشورها نمایانگر این مطلب است که تولیدات این کشورها، اغلب در زمینه محصولات با فناوری بالا می‌باشد، به علاوه سهم بالایی را در تولید این محصولات در سطح جهان دارا می‌باشند.

امریکا در سال ۱۹۹۶، ۱۹۸ میلیارد دلار صادرات محصولات با فناوری پیشرفته داشته است که ۴۴ درصد صادرات کارخانه‌ای این کشور می‌باشد.[3] مطالعات انجام‌شده نشان می‌دهد که دادوستد تکنولوژی

---

1. Advanced Manufacturing Technologies
2. *Industry Canada*, Based on Commerceial Market Research, www.strategis.go.ca, (Jan 2001).
3. *Building Innovative Knowledge Societies for Sustainable Development 1997.*

پیشرفته صنعتی (ATM) در کل جهان در فاصله سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ به ۲/۵ برابر رسیده است.[1]

همچنین بنا بر برآورد CNOCED، ۹۰ درصد انتقال فناوری در جهان به صورت مبادله در انتقال تکنیک بین کشورهای صنعتی بوده است که دارای اقتصاد بازار آزاد می‌باشند. شایان ذکر است که ظرفیت جذب فناوری برای کشورهای پیشرفته ۱۲ و برای کشورهای جهان سوم برابر ۲ می‌باشد.[2]

این ارقام نمایانگر این نکته است که درحالی که امروزه بخش عمده ظرفیت‌های اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته به تولید کالا و خدمات برخوردار از فناوری پیشرفته اختصاص دارد، در کشورهای درحال توسعه بیشتر ظرفیت‌ها در تولید کالاهای مبتنی بر کارهای یدی و طاقت‌فرسا و آلوده‌کنندهٔ محیط زیست می‌باشد که ارزش افزوده بالایی هم ندارند و در نتیجه سود و دستمزدهای پایینی نیز به آنها تعلق می‌گیرد. این روند دلیلی برای افزایش شکاف میان این دو دسته کشورها می‌باشد. به طور نمونه قیمت واقعی انرژی طی دوره ۹۸-۱۹۸۵ یک روند نزولی داشته است. کشورهایی که تولیدکننده این محصولات و صادرات آنها متکی بر آن بوده، با گذشت زمان از قدرتشان کاسته و درآمدهای کمتری نصیب آنان شده است و لذا با کاهش قدرت خرید مواجه گردیده‌اند. به بیان دیگر گروه اول، ظرفیت‌های خود را به صنایعی اختصاص داده‌اند که مبتنی بر فکر و دارای ارزش افزوده بالایی است و در نتیجه سهم بالایی از درآمدهای جهان را به خود اختصاص می‌دهند و گروه دوم ظرفیت‌های

---

1. Growth Prospects for Industry - Advanced Manufacturing Technologies, *World Demand Outlook*, www.strategis.gc.ca, (Jan 2001).

۲. محمود نجفی ابرندآبادی، «جدال استراتژی‌ها بین کشورهای صنعتی و کشورهای درحال‌توسعه»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۲۸-۱۲۷.

خود را به کارهایی با ارزش افزوده پایین اختصاص داده‌اند که دستمزدهای پایین در تقسیم کار جهانی به آنها تعلق می‌گیرد. در نتیجه ماحصل این فعالیت‌ها افزایش شکاف بین این دو دسته و سلطه گروه اول بر گروه دوم خواهد بود. از همین جا آشکار می‌شود که رابطه مثبت و معنی‌داری بین جایگاه کشورها در مدار توسعه‌یافتگی و ظرفیت تکنولوژیک آنها وجود دارد. هرچه ظرفیت فناوری کشوری کمتر باشد، آن کشور در مدار پایین‌تری از توسعه قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، کشورهای توسعه‌یافته با در اختیار گرفتن ابزارها و امکانات پیشرفته در جهان امروز، نه تنها از مزایای جدیدی در تولید کالا و خدمات برخوردار می‌شوند و قدرت اقتصادی خود را تقویت می‌کنند، بلکه با در اختیار داشتن این تکنولوژی‌ها به راحتی می‌توانند در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی نیز اعمال نفوذ نمایند. به بیان دیگر اقتدار نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ملتی در توان استفاده آن از تکنولوژی‌های پیشرفته می‌باشد. در غیر این صورت نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه از نظر سیاسی و اجتماعی نیز ضربه‌پذیر خواهد شد.

چالش‌های انتقال تکنولوژی

از دیدگاه علمی، انتقال فناوری راهبردی است سازمان‌یافته که از مرحله شروع ایده‌ها تا مراحل ساخت و تولید برای استفاده مصرف‌کنندگان را دربرمی‌گیرد. انتقال فناوری در طول مراحل گذار از ایده اصلی علمی به فرایند توسعه و ساخت صورت می‌گیرد. جست وجوی ایده باید در تمامی مسیر بین علم و تولید انجام شود، زیرا هیچ نقطه خاصی وجود ندارد که احتمال یافتن چنین ایده‌هایی در آنجا بیشتر از سایر نقاط باشد.

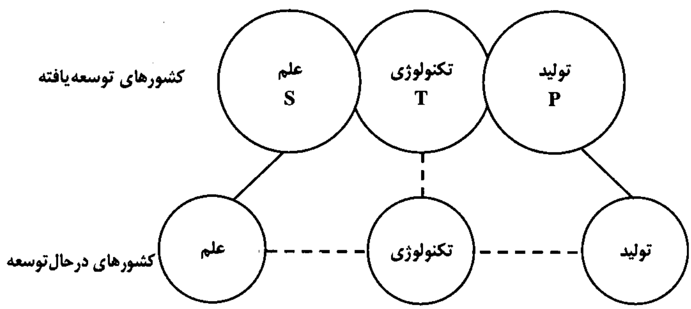
مفهوم عملی انتقال فناوری، ارتباط ایده‌های در حال تکمیل در تعامل با ایده‌های کامل‌شده است. در مسیر مزبور مرتبط شدن ایده‌های در حال تکمیل در سطح بالاتر با مبدأ ایده‌های علمی به وقوع می‌پیوندد. در پردازش یک فن، شخص مناسب، زمان مناسب و مکان مناسب لازم است. متخصصان انتقال فناوری یا واسطه‌گران ایده‌ها، معمولاً پایین‌تر از مرحله اکتشافات علمی، موقعیت‌ها را جست‌وجو می‌کنند و فرد غیراهل علم، فاقد توانایی لازم برای ربط ایده‌ها و مفاهیم بسیاری است که بعدها در پایین مسیر به کاربردهای تولیدی منجر می‌شوند.

اساساً ایده‌ها از علم نشئت می‌گیرند و مسیری را طی می‌کنند که از مجرای فناوری به مرحله تولید و سپس کاربرد مصرفی یا تولیدی می‌رسند. ذهنی که به نحو مناسب آماده شده است، ارتباط را تشخیص می‌دهد. دانشمندان به دلیل تشخیص معنا و اهمیت رخدادهای پیش‌بینی نشده در مقوله‌های دانش یا فناوری، از امری پیش‌بینی نشده که در فرایندی مشاهده می‌کنند، برای آن کاربرد عملی محتملی تشخیص می‌دهند. البته امکان این احتمال برای آحاد جامعه در کل به مراتب پایین‌تر است. اگر چه بخش عمده‌ای از دانش به صورت تصادفی آشکار می‌شود، ولی قرار داشتن به صورت فعال در درون جامعه علمی ضروری است.

روابط فی‌مابین نهادهای علم، تکنولوژی و تولید تبیین‌کننده موقعیت علم و تکنولوژی کشورهاست. بررسی‌های موجود نشان می‌دهد که نهادهای علوم، تکنولوژی و تولید در کشورهای توسعه‌یافته در ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ با یکدیگر هستند. متقابلاً کشورهای درحال‌توسعه از این نظر دچار تفرق‌اند. نکته دیگر، کیفیت ارتباط نهادهای علم، تکنولوژی و تولید کشورهای درحال‌توسعه با نهادهای متناظر در کشورهای توسعه‌یافته است. تصویر (۱) نشان می‌دهد که ارتباط نهادهای

علمی کشورهای توسعه یافته با نهادهای مکمل نسبتاً قوی است. با این حال ارتباط نهادهای تکنولوژی کشورهای درحال توسعه با نهادهای مربوطه بسیار ضعیف است. این صورت‌بندی حکایت از آن دارد که علم در کشورهای درحال توسعه می‌کوشد همپا با کشورهای توسعه‌یافته حرکت کند و تولید نیز چنین است. درحالی که تکنولوژی به‌عنوان پشتوانهٔ تولید در این تعاملات حضور ضعیف و ناکارآمد دارد. بنابراین ملاحظه می‌شود که انتقال فناوری در مناسبات کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه کمترین جایگاه را دارد.

تصویر ۱. روابط بین علم، تکنولوژی و تولید



رشد تکنولوژی، رشد اقتصادی و دموکراسی

میراث مشترک بسیاری از کشورهای درحال توسعه این است که طعم استعمار اروپایی‌ها را در گذشته‌ای نزدیک چشیده‌اند. هرچند اکثر این کشورها سرانجام به طور رسمی به استقلال سیاسی دست یافتند، با این حال در ماهیت تجربه استعمار و اثرات آن بر توسعه سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک در قاره امریکا، آسیا و افریقا تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد.

در دوران استعمار، نرخ رشد اقتصادی بیشتر مستعمرات، صفر یا اندک بود. در دوره‌ای که رشد اقتصادی در اروپا و امریکای شمالی به صورت مداوم و به سرعت جریان داشت، در کشورهای دیگر به خصوص در آسیا بر میزان فقر افزوده می‌شد. بنابراین یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای درحال توسعه، هم قبل و هم پس از استقلال، کاستن از فاصله بین خود و کشورهای صنعتی بوده است.

در حال حاضر اصلی‌ترین ویژگی کشورهای درحال توسعه، در سطح پایین فعالیت صنعتی و استفاده اندک از تکنولوژی در امر تولید خلاصه می‌شود. بنابراین سطح بازده اقتصادی آنها نازل و بهره‌وری کارگران پایین است. علاوه بر آن سطح بیکاری بالاست، کم‌کاری رواج دارد، از منابع طبیعی موجود استفاده اندکی می‌شود، کمبود سرمایه و دانش نیز مشهود است. همه اینها موانعی در راه رشد اقتصادی این کشورها هستند. افزون بر این، فقر و گذشتهٔ استعماری، غالباً به وابستگی سیاسی و اقتصادی مداوم این کشورها به کشورهای ثروتمند صنعتی منجر می‌شود.

به دلیل پیشینه‌ای این چنین، غالب کشورهای درحال‌توسعه، اکنون به دو هدف رشد بازده اقتصادی و استقلال سیاسی اولویت بالایی می‌دهند. اهداف فرعی مانند امحای فقر، یا ذیل مسئله رشد قرار می‌گیرد یا تدبیر این امور به بعد از تحقق هدف اصلی (یعنی رشد) وانهاده می‌شود. به همین صورت، افزایش کنترل دولت بر اقتصاد به‌عنوان هدفی در جهت تقویت اهداف اصلی شمرده می‌شود. این هدف‌های توأمان یعنی اهداف اقتصادی و سیاسی به صورت مسئله‌ای مهم در تحقیقات و سیاست‌های مربوط به انتقال تکنولوژی درآمده است. اهداف دوگانه یادشده، گاه یکدیگر را تقویت می‌کنند و گاه سمت وسوی حرکتشان در جهتی خلاف هم است.

پیوند نزدیک تکنولوژی و رشد اقتصادی از یک طرف و رابطه آشکار اقتصاد با سیاست، به طور مشخص تبیین سیاست‌های چندوجهی و سازگار در حوزه‌های مورد اشاره را اجتناب‌ناپذیر می‌سازند. چنین به نظر می‌رسد که چالش‌های بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه در زمینه علوم و تکنولوژی، عمدتاً از موانع اصلی توسعه این کشورها تأثیر می‌پذیرند.

یکی از فراگفتمان‌هایی که گاه چالش اصلی به حساب می‌آید، مقوله دموکراسی است. واقعیت آن است که برخی دموکراسی را در جامعه زمینه‌ساز هرج‌ومرج می‌دانند و معتقدندکه تداوم نهادها و دستاوردها را مورد تهدید قرار می‌دهد. از سوی دیگر برخی در مورد دموکراسی تلقی غیردقیقی دارند و با ایده‌آلیزه کردن آن، آن را بسترساز اصلی توسعه و رافع بخش عمده موانع می‌شناسند. برای رسیدن به دیدگاه دقیق‌تر در این زمینه باید تجارب کشورها را مورد ارزیابی قرار داد. در اینجا تنها می‌توان بر این نکته تأکید کرد که نتایج موفقیت‌آمیز تاریخی و معاصر در این زمینه نشان می‌دهند که توسعه در کلیه ابعاد آن به‌ویژه توسعه علم و تکنولوژی بیش از هر عامل دیگری به عواملی مانند ثبات داخلی، پذیرش در بازارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، استقلال نسبی دولت در سیاست‌گذاری‌های دموکراتیک (یا حتی غیردموکراتیک)، زیربنای سالم و دستگاه اجرایی توانا، کاهش فساد و حداقل توافق میان گروه‌ها و جناح‌ها درباره اهداف رشد بستگی دارد.[1] بنابراین چنین به نظر می‌رسد که تلقی حدّ اقلی یا حدّ اکثری از نقش دموکراسی در روند توسعه نمی‌تواند از دقت کافی برخوردار باشد.

---

۱. آدریان، لفت ویچ، *دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۲۲.

شاخص‌های ارزیابی تکنولوژی

می‌دانیم که نماگرهایی که بیان‌کننده موقعیت تکنولوژیکی یک کشور هستند، از اهمیت زیادی برخوردارند و در زمره شاخص‌های استراتژیک، طبقه‌بندی می‌شوند. این شاخص‌ها امکان هدف‌گذاری کلان و سیاست‌گذاری‌های استراتژیک را محقق می‌سازند. در اوایل دهه ۸۰ از سوی «اسکاپ» شاخص تکنولوژی براساس عوامل متشکله آن یعنی انسان‌افزار، سخت‌افزار، سازمان‌افزار و اطلاعات‌افزار تعریف شد. براساس این تعریف، برخی سازمان‌ها در ایران دست به کار تعیین موقعیت شاخص‌های تکنولوژی در کشور شدند. آخرین مطالعاتی که در این زمینه حول ۱۳ شاخه صنعتی به انجام رسیده است، تصویر فناوری موجود و موانع آن را در این شاخه‌ها نشان می‌دهد. این تصویر گویای آن است که ناترازی آشکاری بین این عوامل وجود دارد. همین مطالعه نمایان می‌کند که در برخی فعالیت‌های صنعتی وضعیت ماشین‌افزار در ایران حتی از برخی از کشورهای بسیار پیشرفته برتر است، درحالی که در حوزه‌های سازمان‌افزار و انسان‌افزار، وضعیت اصلاً رضایت‌بخش نیست. این بررسی مشخص می‌سازد که موضوع «مدیریت تکنولوژی» و چگونگی هدایت منابع در جهت توسعه تکنولوژی به نحو بایسته مورد توجه مسئولان نبوده است و احتمالاً اکنون نیز از توجه کافی برخوردار نیست.[1]

شاخص مورد توجه «اسکاپ» در سال‌های اخیر قدری توسعه یافته است. گزارش‌های جدید تخصصی علم و فناوری برخی کشورهای

---

۱. مدیریت تکنولوژی به آن رشته از فعالیت‌های مدیریتی مربوط می‌شود که ضمن همکاری و کوشش در جهت ایجاد بسترهای لازم برای توسعه تکنولوژی، رشد پایدار متوازن و متناسب با منابع و امکانات را امکان‌پذیر می‌سازد.

توسعه‌یافته، حکایت از تعاریف جامع‌تر و کارآمدتری دارد.[1] در سال‌های اخیر شاخص‌های منعکس‌کننده تکنولوژی به قرار زیر معرفی شده‌اند:

۱. **حق ثبت اختراعات یا پَتنت‌های ثبت‌شده:**[2] به صورت مرجع و به تفکیک رشته‌ها و فعالیت‌ها، منعکس‌کننده تحولات فناورانه و یا نوآورانه است. از این شاخص، برای تعریف شاخص‌های دیگر از قبیل نسبت تولید ناخالص داخلی به پَتنت‌های ثبت‌شده استفاده می‌گردد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که رابطه مستقیمی بین پَتنت‌های ثبت‌شده و تولید ناخالص داخلی کشورها وجود دارد. این به معنای آن است که هرچه اختراعات ثبت‌شده بیشتر باشد، تولید ناخالص داخلی نیز بیشتر است.[3]

۲. **درجه فشردگی تکنولوژی:**[4] شاخصی است که از میزان تعداد دفعاتی که یک گروه پَتنت در یک تکنولوژی مورد استناد قرار می‌گیرند، استخراج می‌گردد. این شاخص مبین دامنه به کار رفتن پَتنت‌ها در تکنولوژی‌های مورد استفاده در یک فعالیت به خصوص می‌باشد.

۳. **فعالیت تکنولوژیک:** نسبت پَتنت‌های ثبت‌شده در یک کشور به کل پَتنت‌های ثبت‌شده در همان سال در ایالات متحده امریکا می‌باشد.

۴. **درجه خوداتکایی تکنولوژیک:**[5] با تقسیم فناوری حاصله از پژوهش و توسعه کشور به کل رقم فناوری داخلی و وارداتی محاسبه می‌شود.

---

1. Micheal B. Albert, *Global Patenting Trends*, US Department of Commerce, Office of Technology Policy, 1988.

۲. پتنت‌ها (Patents) در مرز بین علم و تکنولوژی قرار دارند و به عبارت ساده‌تر تکنولوژی را متولد می‌سازند.

3. *International Plans, Policies and Investments in Science and Technology*, (April 1997).

4. Current Impact Index (CII)

5. Technical Self-Reliance

۵. موازنه پرداخت‌ها و دریافت‌ها برای فناوری:[1] این شاخص با محاسبه و میزان پرداخت‌ها و دریافت‌ها در زمینه فناوری و مقایسه آن با کشورهای پیشرفته استخراج می‌گردد.

علاوه بر شاخص‌های فوق، شاخص‌های دیگری از قبیل: استقامت تکنولوژیک[2] و زمان سیکل تکنولوژی[3] مورد استفاده می‌باشد. مطالعات اخیر با بهره‌مندی از محاسبه شاخص‌های فوق نتایج قابل توجهی به همراه داشته است که به شماری از آنها اشاره می‌گردد:

۱. بررسی شاخص استقامت تکنولوژیکی در امریکا نشان می‌دهد که در تکنولوژی خودرو، امریکایی‌ها مجدداً فضای اشغال‌شده به دست ژاپنی‌ها را باز می‌ستانند. ضمناً در تکنولوژی اطلاعات، فاصله بین امریکا و ژاپن اگرچه زیاد نیست، اما همواره به نفع امریکا افزایش پیدا می‌کند. بررسی درجه فشردگی تکنولوژی در استرالیا و ایرلند نشان می‌دهد که این دو کشور از نظر تکنولوژی بهداشت و درمان موقعیت ممتازی دارند. همچنین تایوان و کره، برخی فشردگی‌های تکنولوژیکی بالایی را در حوزه فناوری اطلاعات دارا می‌باشند.

۲. کشور کره در دهه ۹۶-۱۹۸۶، پَتنت‌هایی ۳۰ برابر دهه قبل از آن داشته است. در مورد تایوان این رقم ۱۰ بوده است. چین و سنگاپور بیشترین رشد را از این نظر داشته‌اند. چین در ۵ سال ۹۱-۱۹۷۸، رشد ۱۷ درصدی نسبت به پنج سال قبل از آن داشته و سنگاپور نیز در همین مدت از رشد ۹ درصدی برخوردار بوده است. برزیل، هند و ایرلند ظرف ۹۶-۱۹۹۲ رشدی دو برابر داشته‌اند.

۳. گفتیم که پیوند بین «مرزهای دانش» و «تکنولوژی» در «پَتنت»

---

1. Ratio of Technology Balance of Payment
2. Technological Strength
3. Technology Cycle Time

تجسم می‌یابد. بررسی‌ها نشان می‌دهد به صورت قابل توجهی در حوزه «بهداشت و درمان» رشد یافته‌اند. از میان ۵ حوزه مورد مطالعه، حوزه‌های «بهداشت» و «مواد پیشرفته» بیشترین پیوند را با پژوهش‌های بنیادی داشته‌اند. در همان حال نوآوری در حوزه‌های تکنولوژی اطلاعات و خودرو، کمترین وابستگی را با پژوهش‌های بنیادی داشته‌اند.

۴. اگرچه تحقیقات کاربردی، نقش پراهمیتی ایفا می‌کنند، ولی اخیراً گرایش و برگشت دوباره‌ای به سمت تحقیقات پایه شکل گرفته است و امروزه برنامه‌های بیشتری برای حمایت از تحقیقات پایه که با اولویت‌های بخشی تعریف شده‌اند، به تصویب می‌رسد.

۵. همان‌طور که اشاره شد، تکنولوژی اطلاعات روندی شتاب‌آلود به خود گرفته است. مطالعه تغییرات شاخص‌های تکنولوژی ازیک سو و هدف‌گذاری‌های اعلام‌شده از جانب برخی کشورها از سوی دیگر، حکایت از آن دارد که جهش بزرگی در این حوزه مورد توجه مسئولان آن کشورها می‌باشد. توسعه بزرگراه‌های اطلاعاتی، احداث پارک‌های نرم‌افزار و تقویت استخوان‌بندی مخابراتی از جمله رویدادهایی است که تحولات شاخص‌های تکنولوژی در سال‌های اخیر گویای آن است.

ایران و فناوری در برنامه توسعه

در قانون برنامه سوم، محورهای توسعه علوم و فناوری در کشور معطوف به نیازهای توسعه ملی، قابلیت‌های کشور در زمینه‌های مختلف و سهیم شدن در فرایند علوم و فناوری جهانی بوده و در جهت هدفمند کردن بیشتر آموزش، تحقیقات و فناوری پیش‌بینی‌هایی صورت گرفته است. در قانون برنامه سوم توسعه، همچنین پیش‌بینی شده است که در امر توسعه ملی و دستیابی به اهدف آن، جایگاه تحقیقات به نحوی تبیین شود که تحقیقات کاربردی در جهت حل مسائل و مشکلات و معطوف به تقاضای بخش‌های

اقتصادی و اجتماعی و متکی به منابع مالی بخش دولتی و غیردولتی، و تحقیقات بنیادی معطوف به سیاست‌های دولت و منابع دولتی باشد.

اصلی‌ترین محورهای توسعه علوم و فناوری در ایران براساس قانون برنامه سوم توسعه به شرح زیر است:[1]

■ استفاده از علم و تحقیقات و فناوری برای خلق مزیت‌ها در اقتصاد کشور؛

■ متعادل کردن سهم دانش و اطلاعات، سخت‌افزار و مدیریت تخصصی در تولید کشور؛

■ متمرکز نمودن بخشی از فعالیت‌های تحقیقات و فناوری بر روی زمینه‌های نو و بدیع به منظور ایجاد موقعیت بلندمدت علمی و اقتصادی برای ایران و جهان؛

■ مصون‌سازی فعالیت‌های علمی، پژوهشی و فناوری از بحران‌های مقطعی اقتصادی و تحولات سیاسی و مدیریتی؛

■ اصلاح و تقویت نظام پژوهش کشور با تأکید بر ساماندهی ساختار مدیریت بخشی؛

■ تقویت و گسترش ارتباط مراکز علمی ـ پژوهشی با دستگاه‌های اجرایی و سایر کاربران در بخش‌های مختلف؛

■ توسعه تقویت و تکمیل نظام اطلاع‌رسانی علمی کشور؛

■ تقویت و گسترش روابط علمی و پژوهشی مؤسسات آموزش عالی و پژوهشی با مراکز علمی بین‌المللی؛ و

■ ایجاد زمینه اجرایی پژوهش‌های فراملی برای مشارکت در حل مسائل بین‌المللی.

---

۱. *سند برنامه بخش پژوهش در برنامه سوم توسعه*، شورای مشترک توسعه علوم و فنّاوری و آموزش و پژوهش، ۱۳۷۹.
http://dbase.irandoc.ac.ir/00257/00257678.htm

اما آیا به راستی برنامه سوم خواهد توانست بر چالش‌های پیش رو غلبه نماید؟ در ادامه بحث به چالش‌های فراروی توسعه فناوری کشور پرداخته می‌شود.

تنگناهای توسعه فناوری در کشور

بحث مهمی که در زمینه فناوری باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، مشکلات موجود بر سر راه توسعه فناوری در کشور است. این مشکلات را می‌توان به دو قسمت مجزا تقسیم نمود: دسته اول مشکلاتی هستند که به طور مستقیم مربوط به سازمان‌ها، برنامه‌ها و بخش‌های درگیر با فناوری می‌باشند، برای مثال مشکلاتی که در واحدهای تحقیق و توسعه (R&D) وجود دارد. دسته دوم، مشکلاتی هستند که تنها مربوط به امر فناوری نمی‌باشد و یک مشکل خارج از حوزه فناوری است، مانند مشکلات ساختاری که در بخش اقتصاد وجود دارد و بر روند توسعه فناوری اثر می‌گذارند. در نتیجه برای حل مشکلات توسعه فناوری با دو نوع راه‌حل مواجه خواهیم بود، اول، راه حل‌هایی که مربوط به بخش فناوری می‌شوند و به طور مستقیم می‌توانیم با اتخاذ سیاست‌هایی برای آنان به رفع مشکلات بپردازیم. ولی برای حل مشکلات دسته دوم که عمدتاً ساختاری هستند، به راحتی نمی‌توان راهکار، ارائه داد. رفع این مشکلات به اصلاح نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه وابسته است که کاری عظیم و در عین حال ضروری برای توسعه کشور است.

۱. فقدان برداشت صحیح از ماهیت و اهمیت فناوری

بررسی مشکلات توسعه فناوری در کشور، زمانی مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که اعتقاد و عزم کافی برای توسعه فناوری در کشور وجود

داشته باشد. تا موقعی که در کشور ما چنین اعتقاد و التزامی به وجود نیاید، تلاش اساسی در راستای شناخت و رفع موانع آن انجام نخواهد شد. بنابراین، اولین و مهم‌ترین مانع و مشکل توسعه فناوری در کشور ما، عدم درک صحیح و دقیق از مفهوم و اهمیت فناوری و فقدان عزم کافی برای اجرای برنامه‌های توسعه فناوری است. متأسفانه هنوز برخی از مسئولین و سیاست‌گذاران کشور به اهمیت و جایگاه فناوری در توسعه کشور به خوبی پی نبرده‌اند. عدم دوراندیشی و آینده‌نگری کافی برنامه‌ریزان کشور، عدم آگاهی کامل از تحولات اقتصادی جهان و چشم‌اندازی که برای آینده وجود دارد، باعث شده که توسعه فناوری در کشور از اهمیت لازم برخوردار نباشد و این عدم آگاهی موجب عدم اتخاذ سیاست‌های اساسی و اصولی لازم برای این حوزه شده است.

در یک نگاه کلی، متأسفانه ما از یک نظام جامع و فراگیر توسعه فناوری با مؤلفه‌ها و نظام‌های مشخصی در عرصه‌های پژوهشی، انتقال فناوری و مهندسی و مشاوره که متناسب با نیازها و با اهداف عمل نماید و از تشکیلات هماهنگ و مدیریت کارا برخوردار باشد، محروم هستیم.

همان‌طور که اشاره شد، فناوری تنها منحصر به ماشین‌آلات نیست، بلکه علاوه بر ماشین‌آلات و دانش لازم، نحوه استفاده از آنها شامل توانایی طراحی و ساخت، توانایی تحقیق و توسعه، دانش فنی و اطلاعات و سازماندهی و مدیریت نیز از اجزای آن می‌باشند. تصور غیردقیق از مسئله فناوری و منحصر کردن آن به سخت‌افزار، یعنی ماشین‌آلات و تجهیزات باعث می‌شود که مفاهیم انتقال و توسعه فناوری نیز درست درک نشوند. انتقال فناوری، خرید ماشین‌آلات نیست؛ همچنین توسعه فناوری کشور به معنی توسعه کارخانجات با تجهیزات

پیشرفته و ربات‌های تمام اتوماتیک نیست؛ همچنین به مفهوم توسعه استفاده از کامپیوتر و وسایل پیشرفته الکترونیکی در ادارات و یا رفت‌وآمد خودروهای جدید در نظام حمل‌ونقل کشور و ساخت جاده‌ها و اتوبان‌های مناسب و نظایر اینها نیست. بلکه تمامی اینها از آثار فناوری می‌باشند. چه بسا کشوری از توان علمی و فنی بالایی برخوردار باشد، ولی در محیط ظاهری آن، حجم وسیع تجهیزات پیشرفته مشاهده نشود. نتیجه چنین نگرشی به فناوری، انبوه ماشین‌آلات و تجهیزات خریداری‌شده در کارخانجات کشور می‌باشد، که خود نه تنها به تولید کمک نکرده‌اند، بلکه به معضلی برای صنعت کشور تبدیل شده‌اند و از ظرفیت این ماشین‌آلات نیز استفاده درستی نمی‌شود.

برخی از صاحب‌نظران، فناوری را عبارت از کارخانه‌ها و تجهیزات صنعتی به علاوه نیروی انسانی متخصص و دانش فنی حاصل از دانشگاه‌ها می‌دانند، از نظر اینها توسعه فناوری نیز به توسعه این دو بخش منحصر می‌شود، درحالی که توجه به سطوح مختلف فناوری و سازماندهی لازم برای آن به خوبی وجود لایه‌ای مستقل از صنعت و دانشگاه به نام فناوری را نشان می‌دهد که نیازمند مسئولان و برنامه‌ریزی ویژه نیز می‌باشد. عدم توجه به این لایه باعث می‌شود که هیچ‌گاه ارتباط مورد انتظار بین صنعت و دانشگاه نیز تحقق نیابد.

مراکز طراحی و مهندسی، تحقیق و توسعه و انتقال فناوری، مراکزی هستند که بایستی مستقل از دانشگاه و صنعت در زنجیره فناوری یک کشور تشکیل شود و از آنها حمایت‌های مالی و قانونی لازم صورت گیرد. ساختار و سازماندهی این مراکز با ساختار دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی متفاوت است. برای مثال در یک پروژه انتقال فناوری از طریق همکاری مشترک در طراحی یک کارخانه، اساتید دانشگاه و محققین صاحب‌نظر نمی‌توانند طرف همکاری باشند، بلکه برای این‌کار یک تیم

طراحی توانمند مورد نیاز است.

به دلیل عدم توجه به این مسئله، هسته اصلی فناوری یعنی تحقیقات توسعه‌ای، مهندسی، طراحی مهندسی ساخت و تعمیر و نگهداری مورد توجه لازم قرار نگرفته است. لذا سرمایه‌گذاری‌های عظیمی که در دو بخش دانشگاه و صنعت صورت گرفته، به دلیل در ارتباط نبودن این حلقه‌ها (یعنی دانشگاه، فناوری و صنعت) بازدهی قابل ملاحظه‌ای نداشته و گاهی به مشکلات جدیدی نیز منجر شده است.

عدم وجود مسئول مشخصی که به ارزیابی و برنامه‌ریزی بخش فناوری به طور مجزا از صنعت و دانشگاه بپردازد، باعث شده است که در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست گذاری‌های اقتصادی، صنعتی و علمی کشورمان ملاحظات تکنولوژیک در نظر گرفته نشود. متأسفانه در کشور ما هنوز استراتژی توسعه فناوری مشخص نیست و حمایت‌های لازم از متولیان فناوری به عمل نمی‌آید. عدم توجه به بخش فناوری باعث بیکار ماندن مهندسین و متخصصین و عدم استفاده مناسب از آنها در صنعت نیز شده است. این تصور که تربیت نیروی انسانی مورد نیاز در بخش فناوری را دانشگاه به تنهایی به عهده دارد، تصور نابجایی است و مرحله نهایی آموزش و تربیت مهندسین و متخصصین فنی بایستی در مراکز ویژه فناوری انجام گیرد. در غیر این صورت تمامی سرمایه‌گذاری‌های انجام‌گرفته در آموزش و پرورش و آموزش عالی در رشته‌های مختلف فنی به هدر می‌رود و نتیجه آن قابل استفاده در صنعت نخواهد بود.

اگر مفهوم فناوری به درستی شناخته شود، روشن می‌شود که برنامه‌ریزی و توسعه فناوری نیازمند نگاه جامع به آن است. دانش فنی مورد نیاز به انواع تکنولوژی با تمام تنوع و تکثری که دارند، در

تحقیقات پایه‌ای، به چند رشته پایه علمی و مهندسی ختم می‌شوند. روش‌ها و استانداردهای تحقیق، تحلیل و طراحی سیستم، مدیریت پروژه و بسیاری مسائل دیگر شبیه و نزدیک به هم می‌باشند.

ارتباطات موجود میان تکنولوژی‌ها محدود به شباهت‌های علمی آنها نیست، برخی تکنولوژی‌ها از نظر تأمین مواد اولیه وابسته به تکنولوژی‌های دیگر هستند. همچنین ابزار و تجهیزات مورد استفاده در یک فناوری، خود، بخشی از یک فناوری دیگر است. این ارتباطات و وابستگی‌ها باعث می‌شوند که برنامه‌ریزی و تعیین استراتژی فناوری بدون نگاه جامع و کلان میسر نگردد. در نتیجه سیاست‌گذاری جهت حل مشکل یک بخش بدون در نظر گرفتن بخش‌های دیگر نمی‌تواند در حل مشکلات توسعه فناوری مؤثر واقع شود.

امروز نه منابع طبیعی، نه سرمایه و نه دیگر عوامل، هیچیک به اندازه فناوری در توان و اقتدار اقتصادی کشور مؤثر نیستند. چه بسا کشورهایی مانند کره جنوبی، مالزی، چین و سنگاپور بدون بهره‌مندی از منابع غنی و سرشار و سرمایه‌های کلان، تنها با رشد تکنولوژیکی خود توانسته‌اند به قدرتی اقتصادی در دنیا مبدل شوند. اگر نقش فناوری در رشد اقتصادی، کیفیت صادرات، ارزش افزوده کالاها و کسب درآمد بیشتر با صرف منابع و انرژی کمتر، برای مسئولان ارشد ما به درستی شناخته نشود، در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها از این عامل مهم اقتدار غفلت خواهد شد.

۲. فقدان نظام جامع برای توسعه فناوری در کشور

با توجه به ماهیت و پیچیدگی فعالیت‌های توسعه تکنولوژیکی و انجام این گونه فعالیت‌ها در شرایط عدم اطمینان و همچنین ضرورت پیوند توسعه فناوری با توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به طور دقیق‌تر،

بهره‌گیری از توسعه فناوری در راستای توسعه ملی، همواره در مورد ضرورت برنامه‌ریزی و توسعه تکنولوژیکی سخن گفته می‌شود. اما آنچه در عمل دیده می‌شود، محدود ماندن این همه در کلام و نوشته و نبود یک برنامه جامع برای توسعه تکنولوژیکی است که یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی تکنولوژیکی کشور به حساب می‌آید.

در تمام طول تدوین و اجرای هشت برنامه توسعه در بیش از چهار دهه، هیچ‌گاه برنامه توسعه تکنولوژیکی به صورت جامع در برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تدوین نشده است. هرچند در برنامه پنج‌ساله دوم توسعه اقتصادی ـ اجتماعی (۷۸-۱۳۷۴) فناوری به عنوان ابزاری برای حل مشکلات و توسعه کشور ذکر گردیده[1] و به عنوان یک خط‌مشی اساسی برنامه آمده و همچنین در خط مشی‌های اساسی دیگر برنامه بر آن تأکید شده است (مانند افزایش بهره‌وری، تربیت نیروی انسانی و تلاش در جهت کاهش وابستگی اقتصاد کشور به درآمدهای حاصل از نفت و توسعه صادرات غیرنفتی)، ولی به دلیل عدم برنامه‌ریزی دقیق در این حوزه، سیاست‌های فوق نیز نمی‌تواند مؤثر واقع شود. زیرا لازمه یک برنامه بهینه، بررسی و تعیین وضعیت موجود، شرایط، امکانات و ظرفیت‌ها و همچنین تقاضا و نیازهای تکنولوژیکی است. همچنین همان‌طور که اشاره شد، در برنامه سوم محورهایی برای توسعه ذکر شده، اما هیچ‌گاه یک بررسی جامع در این مورد و حتی در مورد ظرفیت‌ها و توانایی‌های موجود صورت نگرفته است. عدم توجه به تعیین ظرفیت‌ها و توانایی‌ها و نیازها، نخستین پیامد زیانبار خود را در تعیین اهداف و استراتژی‌های توسعه فناوری نشان می‌دهد. مشکل اساسی در هدف‌گذاری‌ها، تصورات غلط توسعه سریع

---

۱. *قانون برنامه دوم توسعه*، ص ۹۹.

در کوتاه‌مدت، نداشتن استراتژی و اولویت‌های توسعه صنعتی، عدم توجه لازم به تغییرات سریع فناوری جهانی و به طور کلی ماهیت و اهمیت فناوری است. توسعه فناوری ایران، همچنین از سیاست‌های جامع و مدون در زمینه‌های مختلف و به‌هم پیوستهٔ علم، فناوری و صنعت محروم است.

بخش زیادی از مشکلات برنامه‌ریزی توسعه فناوری، به نبود مسئول مشخصی برای این امر برمی‌گردد. با توجه به اینکه توسعه فناوری احتیاج به ایجاد هماهنگی در بخش‌های مختلف اعم از دانشگاه، مؤسسه‌های تحقیق و توسعه، بخش صنعت و سایر بخش‌های اقتصادی کشور دارد و فعالیت آنها به یکدیگر وابسته است. حاصل فعالیت منظم و هماهنگ تمامی این بخش‌ها نهایتاً به توسعه فناوری منجر خواهد شد. لذا وجود یک مسئول فرابخشی در این حوزه جهت هماهنگی بخش‌های مختلف لازم و ضروری است. متأسفانه عدم وجود چنین مسئولی در وهلهٔ اول باعث شده است که فعالیت بخش‌های مختلف در ارتباط با توسعه فناوری با یکدیگر هماهنگ نباشد و امر توسعه فناوری در کشور به یک امر فرعی مبدل شود و برنامه‌ریزی برای آن به بخش‌های مختلف واگذار گردد. بخش‌بخش شدن و برنامه‌ریزی بخشی، منافی با انجام و پیوستگی درونی نظام فناوری است. این امر باعث دوباره‌کاری‌های زیادی در تحقیقات و انتقال دانش فنی شده و سرمایه‌گذاری بر روی یک نوع فناوری باعث ایجاد وابستگی شدید به فناوری‌های دیگر به واسطه نیاز به مواد اولیه و ماشین‌آلات و قطعات شده است.

دوم، بخش‌هایی از فرایند توسعه فناوری مورد حمایت قرار نگرفته است. به دلیل نبود مسئولی مشخص برای فناوری، هسته اصلی فناوری یعنی تحقیقات توسعه‌ای، مهندسی طراحی، مهندسی ساخت و تعمیر و نگهداری، علی‌رغم ظرفیت‌های خالی و توانایی‌های بالقوه‌ای که در آن

وجود داشته، مورد بی‌مهری قرار گرفته است. در واقع، علت اصلی عدم توجه به برنامه‌ریزی دقیق در توسعه فناوری بیشتر به مشکل اول، یعنی عدم آگاهی از ماهیت و اهمیت فناوری نزد برخی از مسئولان و برنامه‌ریزان کشور برمی‌گردد که باعث شده است به امر توسعه فناوری توجه لازم مبذول نگردد.

و بالاخره مهم‌تر از همه اینها، استخراج موقعیت کشور از نظر شاخص‌های تکنولوژی است که پیشتر به حساسیت شاخص‌های تکنولوژی اشاره شد و اینکه تا چه اندازه در برنامه‌ریزی فناوری کشورها، مورد توجه مسئولان و برنامه‌ریزان قرار می‌گیرد. بنابراین لازم است دستگاه‌های مسئول در این خصوص اقدام کنند و بر این اساس سالانه «کارنامه ملی فناوری کشور» را منتشر نمایند. این کارنامه سالانه امکان ارزیابی برنامه‌ها را ـ غیر از هم‌سنجی موقعیت کشور با سایر کشورها ـ نیز فراهم خواهد ساخت.

۳. وجود برخی حلقه‌های مفقوده در نظام فناوری کشور

توسعه تکنولوژیکی، علاوه بر تأسیسات زیربنایی عام مانند ارتباطات، آب، برق و امثال اینها، مجموعه‌ای از موضوعات همچون مؤسسات و مراکز پژوهشی، مؤسسات مهندسی و مشاوره‌ای، استاندارد و کنترل کیفی، مراکز نمونه‌سازی، سازندگان و پیمانکاران را طلب می‌کند. با توجه به نقش حیاتی اطلاعات و اطلاع‌رسانی در توسعه تکنولوژیکی و تنگناهای موجود در این زمینه، شاید مهم‌ترین مسئله، تنگناهای برخاسته از ضعف اطلاعات و به‌ویژه اطلاعات تکنولوژیکی است که خود را در دو وجه کاملاً مشخص نشان می‌دهد. اول کمبود شدید اطلاعات جامع، صحیح و بهنگام و دوم همین اندک اطلاعات موجود نیز از حداقل تمرکز و نظام‌یافتگی و مدیریت لازم برای فراهم آوردن امکان بهره‌گیری

از آن در توسعه تکنولوژیکی برخوردار نیست.

کاستی‌های اطلاعاتی، به طور مستقیم و غیرمستقیم تشدیدکننده سایر تنگناها مثل تنگناهای برنامه‌ریزی، تهیه بودجه و به‌کارگیری و تهیه نیروی انسانی شده است. با وجود درک ضرورت نظام‌های اطلاعاتی، تلاش سال‌های اخیر به هیچ وجه پاسخگوی نیازها نبوده است. مشکل اساسی تنها کمبود بانک‌های اطلاعاتی و مراکز اسناد و کتابخانه‌ها نیست، بلکه فراتر و مهم‌تر از آنها نبود نظام ملی اطلاعات و اطلاع‌رسانی به صورت یک شبکه هماهنگ و به هم پیوسته است و هنوز یک تشکیلات مرکزی در سطح ملی حتی با حداقل امکانات و توانمندی‌های لازم وجود ندارد. هنوز زیرنظام‌های اطلاعاتی تخصصی برای توسعه تکنولوژیکی برای مشخص کردن وضعیت و توانمندی‌های موجود کتابخانه‌ها و مراکز اسناد، مؤسسات مطالعاتی، پژوهشی، طراحی و مهندسی و مشاوره‌ای، اطلاعات مربوط به نیروی انسانی مشخص در علوم و فنون، اطلاعات مربوط به طرح‌های توسعه تکنولوژیکی، استقرار نیافته‌اند. بنابراین، همین اطلاعات اندکِ موجود نیز به خوبی توزیع نمی‌شود.

در زمینه سایر نهادهای زیربنایی بررسی‌ها نشان می‌دهد که با وجود برخورداری ساختار علمی ــ صنعتی کشور از مجموعه عظیمی از سخت‌افزارها (ماشین آلات، تجهیزات، ابنیه و تأسیسات)، این ساختار به دلیل تنگناهای بنیادین در کنار نبود تشکیلات اجرایی کارآ و پشتیبانی لازم علمی ـ تکنولوژیکی، همچون مؤسسات مطالعاتی و پژوهشی، مهندسی و مشاوره طراحی و مدیریت و... از بهره‌گیری بهینه از این امکانات عظیم محروم مانده است. فعالیت‌های مؤسسات مهندسی و مشاوره‌ای با توجه به ضعف اطلاعات، نیروی انسانی و مدیریت، بیشتر در محدوده مطالعات مقدماتی باقی مانده و این مؤسسات در مطالعات و

طراحی تفصیلی، به جز در موارد محدود عاجز بوده‌اند. مقوله مهم استاندارد و استاندارد کردن که یکی از سازوکارهای اساسی توسعه تکنولوژیکی است، در کشور ما دچار کاستی‌های فاحشی است. فعالیت‌های مؤسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران و همچنین سازمان‌ها و مؤسسات صنعتی در توسعه و به کارگیری استانداردها در حد مقدماتی باقی مانده‌اند. ارائه خدمات طراحی صنعتی فرآورده‌ها و یا فرایندها، با وجود کوتاه‌تر شدن عمر تکنولوژی‌ها، به صورتی افزون، نوپا و بسیار محدود مانده است. مؤسسات طراحی با تعدادی انگشت شمار، با تنگناهای مشابه مؤسسات پژوهشی، همچون ضعف نیروی انسانی، عدم برخورداری از آخرین وسایل و نرم‌افزارهای نوین و نبود تقاضا از سوی صنعت روبه‌رو هستند. فعالیت‌های طراحی در واحدهای تولیدی — صنعتی، حتی در سطح مشابه‌سازی، چندان چشمگیر نیست. آزمایشگاه‌ها، چه به صورت مستقل و چه به‌عنوان واحدی از سازمان‌های پژوهشی و اجرایی و مؤسسات تولیدی ـ صنعتی و دانشگاهی، با توجه به کهنگی روش‌ها و تجهیزات و ضعف نیروی انسانی نمی‌تواند نقش واقعی خود را در توسعه تکنولوژیکی ایفا نمایند. وضعیت فعالیت‌های بازرسی فنی، آزمون فرآورده‌ها و کنترل و تضمین کیفیت در واحدهای تولیدی کشور نیز، به دلیل عدم توجه به مؤلفه مهم کیفیت در تولید، بسیار نامساعد است.

تعداد مؤسسات تخصصی نصب و راه‌اندازی تجهیزات بسیار اندک و همین تعداد اندک نیز با عدم کفایت و کهنگی تجهیزات و عدم وجود روش‌ها و رویه‌های مناسب و سایر تنگناهای عمومی مؤسسات علمی و فنی روبه‌رو هستند. ساختار صنعتی کشور از وجود مؤسسات مدیریت پروژه و یا پیمانکاری عمومی محروم بوده و به این ترتیب ناچار است هزینه‌های هنگفت ارزی برای بهره‌گیری از خدمات مؤسسات خارجی را

تحمل نماید. در نتیجه می‌توان گفت که اول اینکه جامعه ما از داشتن نهادهای زیربنایی، از نظام‌های اطلاعاتی گرفته تا مؤسسات مطالعات و مدیریت، در حداقل کمیت و کیفیت لازم، محروم است و دوم ریشه این محرومیت را باید در تنگناهای اساسی‌تری همچون تنگناهای برنامه‌ریزی و نظام توسعه تکنولوژیکی و همچنین تنگناهای اجتماعی ــ فرهنگی جست‌وجو کرد.

۴. کمبود اعتبارات لازم جهت تحقیق و توسعه

یکی دیگر از شاخص‌های نشان‌دهنده مشکلات در امر توسعه فناوری در کشور، کمبود سهم هزینه تحقیقات در تولید ناخالص ملی است. این شاخص تا سال ۱۳۷۱ کمتر از ۰/۴ درصد بوده است. این سهم در برنامه پنج ساله اول و دوم، رشد نامنظمی را آغاز و در سال ۱۳۷۳ به ۰/۵ درصد رسیده است. سهم بودجه پژوهشی در بودجه دولت نیز تا سال ۱۳۶۷ همواره کمتر از یک درصد بوده و تنها از این سال به بعد، سهمی بیش از یک درصد داشته است. به‌طوری که در سال ۱۳۷۶، بودجه تحقیقات ۱/۳۸ درصد بودجه عمومی دولت بوده است.

مقایسه سهم هزینه R&D در تولید ناخالص ملی میان ایران و مجموعه کشورهای دیگر می‌تواند گویای کوچکی پتانسیل‌های ذخیره‌شده برای تحول تکنولوژیک باشد. سهم هزینه‌های تحقیقات در ایران در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۵ حتی از متوسط این سهم برای کشورهای درحال‌توسعه، کشورهای افریقایی، کشورهای عربی و کشورهای امریکای لاتین نیز پایین‌تر بوده و تنها در سال ۱۹۹۰ از متوسط این سهم برای کشورهای افریقایی بیشتر شده است.

در سال ۱۹۹۰ این شاخص برای ایران تنها ۰/۴۵ میزان این شاخص برای کشورهای درحال توسعه است. هرچند در سال‌های اخیر شاهد

توجه بیشتر مسئولین کشور به امور پژوهشی بوده‌ایم، اما این جهش یک باره در تعداد پژوهشگران و هزینه‌های پژوهشی نمی‌تواند گویای افزایش واقعی توان فنی و علمی جامعه باشد. چرا که ارقام کلی نمی‌تواند بیانگر نوع و کیفیت طرح‌های پژوهشی باشند، وجود چندپیشگی در بین پژوهشگران و شرکت گسترده دانشجویان در طرح‌های پژوهشی، از عوامل افزایش تعداد پژوهشگران است. برای مثال، آمار سال ۱۳۷۱ نشان می‌دهد که در این سال هر پژوهشگر به طور متوسط در اجرای ۱/۵ پروژه مشارکت داشته است. به عبارت دیگر، در هر پروژه به طور متوسط ۰/۶۸ پژوهشگر مشغول به فعالیت بوده است. این امر نشان می‌دهد که پروژه‌ها معمولاً کوچک، انفرادی و احتمالاً تکراری بوده‌اند. بنابراین افزایش هزینه‌های تحقیق و توسعه و افزایش تعداد پژوهشگران در سال‌های اخیر نمی‌تواند نشانه‌ای از افزایش ظرفیت‌های تحول تکنولوژیک باشد.

۵. نارسایی‌های آموزشی کشور

براساس نتایج سرشماری عمومی سال ۱۳۷۵، تعداد ۱,۵۰۰,۸۰۷ نفر فارغ‌التحصیل دوره‌های آموزش عالی در کشور وجود داشته است. برای اینکه بتوانیم مقایسه‌ای با سایر کشورها در این خصوص داشته باشیم، نسبت فارغ‌التحصیلان دوره عالی را به جمعیت سن مربوطه مورد بررسی قرار می‌دهیم. براساس شاخص توسعه انسانی این نسبت برای ایران ۰/۵ درصد بوده است. متوسط این رقم در سطح دنیا ۳/۸ و کشورهای صنعتی ۱۹/۲ است. بالاترین رقم در کشور کانادا ۳۳/۳ درصد است. همچنین تعداد دانشجویان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در سال ۱۳۷۸، بالغ بر ۱,۳۵۷,۱۵۲ نفر بوده است. به عبارت دیگر به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر، ۱۶۱۰ دانشجو در کشور وجود داشته است. این رقم برای کشورهای

صنعتی ۲۱۶۰، برای OECD ۳۷۱۷، کشورهای درحال توسعه ۷۳۲ و سطح جهان ۱۴۵۱ نفر می‌باشد.

شاخص دیگری که می‌تواند توان آموزشی کشور را نشان دهد، نسبت شاغلان دارای تحصیلات عالی می‌باشد. در سال ۱۳۷۵، بالغ بر ۱۶۱۷ هزار نفر شاغل متخصص وجود داشته است که ۱۰/۶ درصد از جمعیت شاغل در کشور را شامل می‌شده است. در این سال به ازای هریک میلیون نفر، ۲۰٫۷۴۱ نفر نیروی انسانی متخصص در کشور وجود داشته است. با توجه به میانگین آسیایی این شاخص در سال ۱۹۸۵ که برابر ۱۱٫۶۸۶ نفر بوده، کشور از نظر نیروی انسانی متخصص از وضعیت مناسبی برخوردار بوده است. ولی این نسبت از متوسط سطح جهان (۲۳٫۴۴۲ نفر) پایین‌تر می‌باشد. بالاترین نسبت مربوط به امریکای شمالی است که در سال ۱۹۸۵ دارای ۱۲۶٫۲۰۰ نفر متخصص به ازای هریک میلیون نفر جمعیت بوده است.

بر طبق آمارهای جدیدالانتشار سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، در سال ۱۹۹۹ سهم هزینه‌های عمومی کشور در آموزش، ۴/۳درصد تولید ناخالص داخلی بوده است. متوسط این رقم در کشورهای درحال‌توسعه ۳/۸، در سطح جهان ۴/۹ و کشورهای صنعتی ۵/۲ درصد بوده است. این رقم در برخی از کشورها بدین شرح است: کانادا ۷/۳، امریکا ۵/۳، انگلستان ۵/۵ و چین ۲/۳ درصد همچنین سهم آن از هزینه‌های دولت در ایران ۱۹/۲ درصد بوده است که ۱۴/۶ درصد آن مربوط به آموزش عالی و مابقی آموزش‌های ابتدایی و متوسط اختصاص یافته است. شاخص دیگر برای بررسی وضعیت آموزش در کشور، میانگین سال‌های تحصیل افراد بالای ۲۵ سال است. این رقم در سال ۱۹۹۲ در ایران ۳/۹ سال بود. متوسط کشورهای درحال توسعه ۳/۹، کشورهای صنعتی ۱۰ و جهان ۵/۲ سال بوده است.

این شاخص‌ها گویای آن است که از نظر کمّی، وضعیت آموزش در کشور نسبت به کشورهای درحال توسعه مناسب می‌باشد، ولی شکاف بزرگی نسبت به کشورهای صنعتی وجود دارد. نکته دیگر اینکه این ارقام تنها از نظر کمّی وضعیت آموزش در کشور را نشان می‌دهند و از کیفیت آمارهای ارائه شده اطلاعات دقیقی به دست نمی‌دهند. بحث کیفیت آموزش در تجهیز افراد به سرمایه علم و دانش بسیار مهم است که باید به آن توجه نمود و تنها به رشد کمّی آموزش بسنده نکرد.

برای بررسی کیفیت آموزش عالی می‌توان وضعیت بیکاری پنهان شاغلان دارای تحصیلات عالی را از طریق میزان بهره‌وری نیروی کار بررسی کرد. بهره‌وری شاغلان دارای تحصیلات عالی در خلال سال‌های ۱۳۴۵-۷۵ همواره رو به کاهش بوده، این کاهش در دوره ۷۵-۱۳۷۰ شدت بیشتری داشته و با رشد منفی ۱۰/۳ درصد مواجه بوده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که علی رغم افزایش جمعیت شاغل دارای تحصیلات عالی نسبت به کل جمعیت شاغل طی دوره فوق، کاهش بهره‌وری آنها نشان‌دهنده عدم تناسب ساختارهای اقتصادی کشور با میزان جمعیت شاغل دارای تحصیلات عالی است و یا به عبارت دیگر، گواهی است بر عدم ارتباط مناسب بین نظام آموزش و مفاد مواد درسی با نیازهای بازار کار.

۶. مشکلات مربوط به نظام اقتصادی

توسعه فناوری، زمانی می‌تواند در کشور تحقق یابد که عملکرد نظام اقتصادی کشور به گونه‌ای باشد که سطوح مختلف فناوری را فعال نماید. همان‌طور که اشاره شد، هرکدام از سطوح فناوری دارای یک عرضه و تقاضا می‌باشد. اگر نهادها و ساختار نظام اقتصادی به گونه‌ای شکل گرفته باشند که عملکرد آنان منجر به تشویق و ترغیب نوآوری و

ابداع و خلاقیت در تولیدکنندگان نگردد، هرگونه فعالیت و سیاست‌گذاری در جهت توسعه فناوری در کشور بی‌اثر خواهد بود. زیرا در یک نظام اقتصادی که رقابت پویا وجود ندارد و تولیدکنندگان برای رسیدن به سود، به ارائه محصولات جدید، با کیفیت بهتر نیاز ندارند و انگیزه‌ای برای ابداع و نوآوری وجود ندارد و سود این بنگاه‌ها از طریق استفاده از رانت‌ها و برخورداری از تسهیلات و امتیازات مختلفی برآورده می‌شود، در نتیجه تقاضایی برای کالاها و خدماتی که از فعالیت سطوح دیگر فناوری به دست می‌آید، وجود ندارد. به دلیل ساختارها و نهادهای نامناسب موجود در نظام اقتصادی کشور، تولیدکنندگان هیچ انگیزه‌ای برای تلاش درجهت توسعه فناوری ندارند. اگر فناوری را به عنوان یک محصول در نظر بگیریم، زمانی این محصول می‌تواند در بازار، عرضه شود و رونق پیدا کند که تقاضای کافی برای آن وجود داشته باشد. زمانی که تولیدکننده انگیزه‌ای برای توسعه فناوری در واحد مربوطه ندارد و می‌تواند با سطح فناوری موجود به سودآوری برسد، در سطح کلان نیز توسعه فناوری شکل نخواهد گرفت. به عبارت دیگر، یکی از مشکلات و موانع اصلی توسعه فناوری در کشور، عدم رقابت پویا میان تولیدکنندگان می‌باشد تا زمانی که رقابت تکنولوژیکی بین تولیدکنندگان به وجود نیاید، فناوری در کشور نمی‌تواند توسعه یابد.

نحوه شکل‌گیری صنایع در دهه‌های گذشته، نوع مالکیت، حمایت‌های مختلف دولت از صنایع، امتیازات و اعتبارات اختصاص یافته به آنان، دخالت‌های متعددی که دولت در بازار محصولات دارد، همگی دست به دست هم داده‌اند تا تولیدکننده انگیزه‌ای برای نوآوری و ابداع نداشته باشد. در این شرایط، تولیدکننده بیشتر بر واردات ماشین‌آلات اکتفا نموده و نیازی به جذب و توسعه فناوری ندیده است. به همین دلیل هسته اصلی فناوری به دلیل عدم وجود تقاضا برای

فعالیت‌های آنان، از رشد چندانی برخوردار نبوده است. بی‌توجهی به فناوری و کج نهاده شدن بنای صنعت، باعث شد که نظام تکنولوژیکی کشور از نظر ساختاری بسیار نامتعادل و ناقص پی‌ریزی شود و حلقه‌های مفقوده بسیاری از جمله مراکز طراحی و مهندسی، مراکز انتقال فناوری و مراکز اطلاع رسانی فناوری در آن پدیدار شود.

بالاخره توسعه فناوری، زمانی می‌تواند در کشور تحقق پیدا کند که نظام اقتصادی کشور، تولیدکنندگان را به استفاده از این پدیده ترغیب نماید. در غیر این صورت در یک نظام اقتصادی غیرپویا هر نوع سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی جهت توسعه فناوری بی‌نتیجه خواهد ماند. در نتیجه، سیاست گذاری و برنامه‌ریزی توسعه فناوری باید در جهت ایجاد انگیزه برای تولیدکنندگان تنظیم شود.

فرجام

آنچه امروز نیاز اصلی ما محسوب می‌شود، این است که بتوانیم موانع اصلی فناوری در کشور را پشت سر بگذاریم و راهبرد لازم را برای تحرک در بخش فناوری به وجود آوریم. بنابراین طرح سؤالات مهم و عناوینی که باید موضوع تحقیق و پژوهش در این زمینه قرار گیرد، بسیار اهمیت دارد. از جمله عناوینی که هم در مرکز تحقیقات استراتژیک و هم در سایر مراکز تحقیقاتی، می‌تواند موضوع پژوهش قرار گیرد، عبارت است از:

۱. تشریح مفهوم فناوری و تدوین تعریف مشخص و کوشش در جهت ایجاد برداشت یکسان؛

۲. بررسی نظام‌های توسعه فناوری در کشورهای پیشرفته و کشورهای درحال توسعه و پیشنهاد نظام جامع برای ایران با توجه به جهت‌گیری‌ها و اولویت‌های فناوری مورد نیاز کشور و با توجه به

اهداف و مقاصد ملی بلندمدت؛

شما می‌دانید امروزه فناوری‌های پیشرفته برای امنیت ملی کشورها تعیین‌کننده هستند. در امریکا مراکز تحقیقاتی مربوط به فناوری‌های حیاتی، هر دو سال یک‌بار گزارش کار خود را به رئیس‌جمهور امریکا و کنگره ارایه می‌دهند. به طور معمول، در ظرف دو سال، حدود ۳۰ پروژهٔ نو و تحقیق جدید در فناوری‌های پیشرفته در امریکا به کنگره و رئیس‌جمهور عرضه می‌شود. این امر اهمیت مسئله را نشان می‌دهد. اما امروز ما هنوز راهبرد جامعی در زمینه فناوری‌های پیشرفته در اختیار نداریم. دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در بخش اقتصادی، تحقیق جامعی در این زمینه انجام داده و سندی تحت عنوان «سند ملی برای فناوری»، حدود یک سال و نیم قبل، به مسئولین رده بالای کشور ارایه داده است که البته در این زمینه باید کارهای بیشتری انجام شود.

۳. بررسی مشکلات ناشی از ساختار نظام اقتصادی کشور که مانع رقابت فناورانه میان تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران می‌شود.

متأسفانه در شرایط فعلی فناوری در کشور ما مشتری ندارد. چرا که رقابتی در حوزه فعالیت‌های صنعتی وجود ندارد. ما باید زمینه رقابت سرمایه‌گذاران و تولیدکنندگان را به وجود بیاوریم تا زمینه رشد فناوری در کشور به دست آید.

۴. بررسی تحولات اقتصادی و فناوری‌های جهان و ترسیم چشم‌اندازهای آینده نظام جهانی؛

چه بخواهیم و چه نخواهیم به دلیل اینکه ما در صحنه رقابت جهانی قرار خواهیم گرفت، باید چشم‌انداز لازم را برای آینده داشته باشیم و این موضوع باید در دستور مطالعه ما قرار بگیرد.

۵. تعیین نقش‌های هماهنگ و سازگار میان عناصر اصلی فناوری یعنی سه عنصر اصلی آموزش، پژوهش و تولید؛

لازم است نقش هریک از این بازیگرها مشخص و رابطه آنها به دقت تبیین شود.

۶. نظام ارزیابی و نظارت برای سیاست توسعه فناوری در جهت اندازه‌گیری پیشرفت‌ها و تصمیمات لازم جهت دستیابی به مقاصد تعیین شده برای نظام فناوری؛

در این زمینه باید به کمک شاخص‌های فناوری، متناوباً جایگاه کشور و تحولات بخش‌های مختلف را مشخص کنیم و کارنامه ملی فناوری را به منظور سهولت در هدف‌گذاری، هم‌سنجی و برنامه‌ریزی به طور سالانه منتشر نماییم.

۷. بررسی حلقه‌های مفقوده و تکمیل زنجیره فناوری؛ از قبیل مراکز طراحی و مهندسی، ایجاد و تقویت مرکز جامع اطلاع رسانی و مراکز خدمات مشاوره‌ای، تقویت و تجهیز مؤسسات استاندارد و تقویت و گسترش مراکز نمونه‌سازی؛

۸. ایجاد یک نظام انگیزشی که در آن صنایع و مراکز تولیدی ما از ایده‌های نو استقبال کنند. البته تا زمانی که انحصار هست و تا زمانی که اقتصاد دولتی است، مشکل خواهیم داشت. با این حال باید سعی کنیم فضای رقابتی را در صحنه به وجود بیاوریم تا فناوری‌ها مورد اقبال قرار گیرند و محیط رقابتی مناسبی برای خلق و گسترش ایده‌های نو فراهم گردد؛

۹. بررسی حمایت‌های قانونی از مالکیت معنوی و حق امتیاز و اصلاح قوانین و مقررات موجود؛ تا زمانی‌که مالکیت معنوی در کشور ما حل نشود، پروانه برای فرد نوآور صادر نشود و قوانین موجود اصلاح نشود، مشکلات موجود ما تداوم خواهد داشت. بسیاری به دنبال نوآوری نمی‌روند، زیرا حق و امتیاز آنها مورد احترام قرار نمی‌گیرد و به راحتی توسط دیگران کپی می‌شود. ما باید از مالکیت معنوی حمایت و قوانین

لازم را در این زمینه تدوین و قوانین موجود را اصلاح کنیم.

۱۰. تبیین جایگاه دولت و بخش خصوصی در مسئله فناوری. جایگاه دولت و جایگاه بخش خصوص باید دقیقاً مشخص شوند. البته سیاست‌گذاری، اولویت‌بندی، برنامه‌ریزی، نظارت و حمایت وظیفه دولت است. همچنین فناوری‌هایی که دارای طبقه‌بندی است، باید دولتی باشد. اما بقیه امور را باید به بخش خصوصی واگذار کرد. خلق فناوری باید به عهده بخش خصوصی باشد. ما باید مرز بین فعالیت‌های دولتی و خصوصی را در بحث فناوری مشخص کنیم. انحصارات دولتی را تنظیم و محدود کنیم تا فعالیت‌ها رقابتی گردد.

توسعه و عزم ملی

همه ملت‌ها برمبنای باورها، فرهنگ، ارزش‌ها، منافع و مصالح خود دارای آمال، آرزوها و آرمان‌هایی هستند. روز دستیابی به آنها برای هر ملتی روز مهم، تاریخی، سرنوشت‌ساز و روز عزت در زندگی آنها محسوب می‌شود.

ملت بزرگ ایران نیز از دیرباز در پی دستیابی به آمال و آرمان‌های بسیار اساسی و مهم خودش بوده است. آرمان و آرزو و آمال یک جمع یا یک ملت تا زمانی که دارای استراتژی، اهداف مرحله‌ای و برنامه نباشد، همچنان در حد یک آرزو باقی خواهد ماند. از آن زمانی که آمال و آرزوی یک ملت، به یک هدف ملی تبدیل شود، در مسیر برنامه‌ریزی و سپس اجرا قرار می‌گیرد. هدف ملی از آن زمانی است که برای دستیابی به آمال و آرزو با یک اجماع و وحدت نظر، استراتژی، یک برنامه دقیق و مدیریت و رهبری همراه گردد.

به عنوان مثال مردم ما قرن‌ها در پی دستیابی به «حاکمیت ملی» بودند؛ حاکمیت و رأی مردم، حضور مردم و مشارکت مردم در سرنوشت خویش، تأثیرگذاری مستقیم در انتخابات و صندوق‌های آرا، آزادی نظر و بیان، حق انتقاد سازنده و سالم و اداره جامعه توسط خود مردم؛ اما قرن‌ها این موضوع به صورت آمال و آرزو باقی مانده بود. شاید اولین بار در حدود یک قرن پیش، این آرزو به هدف ملی تبدیل شد و در

انقلاب مشروطه راه خود را پیدا کرد و تحولات مهمی در سایه آن به وقوع پیوست. اما پس از مدتی متأسفانه نتوانست در مسیر این هدف ملی به راه خود ادامه دهد. دستیابی به اهداف ملی مهم است، ولی مهم‌تر از آن، نحوهٔ ادامه راه و حراست از آن است. چون دستیابی به هدف ملی یک پدیده نیست، بلکه یک فرایند است.

تبدیل آرزو به هدف ملی

در انقلاب شکوهمند اسلامی، بعد از ۱۶ سال مبارزه و تلاش، ملت ایران توانست به این آرزو که تبدیل به یک هدف ملی شده بود، دست یابد و همگان شاهد بودیم که برای دستیابی به این هدف ملی، باور، حضور، مشارکت و تلاش و جهاد همه مردم به عنوان اصولی ضروری مطرح بود. ملت ایران به این هدف ملی دست یافت و برای اولین بار در تاریخ کشورمان، مردم بر سرنوشت خویش حاکم شدند و توزیع قدرت و گردش آن را از نزدیک مشاهده کردند. برای مردم ایران، سال‌ها دستیابی به استقلال، نفی سلطه بیگانه، قطع دست اجانب و حاکمیت ارادهٔ ملی، به صورت یک آرزو بود، اما از زمانی که تبدیل به یک هدف ملی شد، همه مردم به خیابان‌ها آمدند، شعار نه شرقی نه غربی سر دادند و شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» را در خیابان‌ها فریاد زدند و ملت ایران توانست به این هدف ملی دست یابد و بدون تکیه بر قدرت شرق یا غرب و با تکیه بر خود، در برابر تهاجمات بیگانه بایستد و دست استعمار را برای همیشه از این مملکت قطع کند.

یکی از آرزوهای دیرین ملت ایران، مسئله توسعه است. آن زمانی که جهان را به شمال و جنوب تقسیم‌بندی می‌کردند و می‌گفتند کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی در نیمکره شمالی جهان قرار دارند، ما در این تقسیم‌بندی، در جنوب قرار گرفتیم. و آن روزی که تقسیم‌بندی

دیگری (بعد از جنگ جهانی دوم) به‌عنوان جهان اول، دوم و سوم رایج شد، ما در جهان سوم جای گرفتیم. بعد از فروپاشی شوروی که این اصطلاحات تغییر یافت و به جهان توسعه‌یافته و توسعه‌نایافته تبدیل شد و بعد دیدند این جمله کمی اهانت‌آمیز است و گفتند جهان توسعه یافته و درحال‌توسعه، ما را جزو کشورهای درحال‌توسعه قرار دادند.

توسعه، اگر در یک کشور در حد آمال و آرزو بماند، دستیابی به آن ممکن نیست. آن روزی دستیابی به آن ممکن است که به هدف ملی تبدیل شود. خوشبختانه در سال‌های اخیر، موضوع توسعه در بحث چشم‌انداز به عنوان یک هدف بیست ساله برای ملت ایران و در یک چارچوب حساب‌شده، مطرح شد. به اعتقاد من، کاری که مجمع تشخیص مصلحت نظام (در سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ که چشم‌انداز را به تصویب رساند و به تأیید مقام معظم رهبری رسید) انجام داد، به این معنا بود که آرزوهای دیرینه مردم ایران تبدیل به یک هدف ملی شده است. اما این آغاز راه است. اگر یک ملت می‌خواهد برای دستیابی به یک هدف بزرگ ملی خود تلاش کند، نیاز به آن دارد که همه الزامات آن هدف ملی را مد نظر قرار دهد و به همه لوازم آن پایبند باشد.

آیا چشم‌انداز محقق می‌شود؟

چشم‌انداز می‌گوید در سال ۱۴۰۴، ایران کشوری است توسعه‌یافته، با جایگاه اول اقتصادی، علمی، فناوری در سطح منطقه. اما آیا این یک بلندپروازی نیست؟ آیا ما می‌توانیم تا بیست سال دیگر (و با احتساب امروز که دو سال از آن تاریخ گذشته است، یعنی تا ۱۸ سال دیگر) به این هدف بزرگ و بلند ملی دست پیدا کنیم؟ همه چیز وابسته به حضور مردم است. اگر چشم‌انداز برای مردم ایران تبدیل به یک باور و یک هدف ملی شود، اگر تمام مردم و ارگان‌ها و نهادها، در برابر این هدف،

احساس مسئولیت ملی، قانونی و تاریخی کنند، به اعتقاد من کاملاً دست‌یافتنی است. اگر دولت به تنهایی بخواهد به این چشم‌انداز برسد، باید گفت وصول به آن محال است، اما اگر ملت ایران مصمم باشد که به این چشم‌انداز برسد، حتمی و دست یافتنی است.

برای دستیابی به توسعه، همه لوازم آن باید مد نظر قرار گیرد. توسعه دارای چارچوب و روند مخصوص به خود است. ما نمی‌توانیم از قوانین اجتماعی یا اقتصادی فرار کنیم. فقط در چارچوب آن مقررات و روند می‌توانیم به آن هدف دست پیدا کنیم. مگر دستیابی به توسعه اقتصادی بدون ثبات سیاسی و یا بدون ثبات اقتصادی امکان‌پذیر است؟

اگر قرار باشد هر هشت سال یک بار در کشور انقلاب کنیم، هیچ‌گاه به جایی نمی‌رسیم. اما اگر یک بار انقلاب کردیم و دوره‌های هشت‌ساله، زنجیره‌هایی را تشکیل دهند و هر هشت سال، ساختمان نیمه‌تمام هشت سال پیش کامل‌تر گردد، آن هنگام به توسعه دست خواهیم یافت.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که ما نمی‌توانیم هرچند سال یک بار یک چارچوب و مقررات و یک مسیر جدید پیش پای مردم بگذاریم. ما نمی‌توانیم در هر اعلامیه و در هر سخنرانی ـ که خوشبختانه یا متأسفانه مسئولین جمهوری اسلامی زیاد صحبت می‌کنند و ان‌شاءالله زیاد هم عمل کنند ـ طرح تازه‌ای بدهیم که موجب تزلزل مردم شود. برای آن کسی که سرمایه‌گذار است و یا پروژه بزرگی در حال اجرا دارد و یا آن کس که می‌خواهد در یک پروژهٔ چند ساله سرمایه‌گذاری کند، اینها هر بار باید مراقب باشند و سخنان مسئولین را به دقت گوش کنند که آیا سرمایه‌ها و برنامه‌های آنان می‌تواند در مسیر دیروز باشد و یا نه؟ آیا مقررات و مسیر کشور همان است که دیروز بوده و یا امروز سخن و راه جدیدی مطرح می‌شود؟ ما بدون ثبات سیاسی و اقتصادی نمی‌توانیم

به توسعه برسیم. اگر برای اقتصاد ما هر روز مقررات جدید و مسیر تازه اعلام می‌شود، و نمی‌دانیم فردا چه خواهد شد، نمی‌توانیم به اهداف ملی دست پیدا کنیم.

بی‌تردید برای دستیابی به توسعه یکی از لوازم و الزامات آن، ارتقاء بازار سرمایه است. مگر می‌شود بدون سرمایه به توسعه رسید؟ به اعتقاد برخی از محققین اقتصادی، علت تحول علمی، صنعتی و اقتصادی در دنیای غرب در قرون ۱۷ و ۱۸، از انباشت سرمایه شروع شده است. مگر می‌شود بدون انباشت سرمایه و امنیت سرمایه به هدف بلند توسعه ملی و توسعه اقتصادی دست یابیم؟ سرمایه‌ها و منابع مالی، برای تمام پروژه‌های مهم و صنعتی و زیرساختی و به‌ویژه صنعت مادر و بزرگی مانند نفت و گاز و پتروشیمی، به مثابه موتور محرک توسعه اقتصادی است. البته نفت برای ما در این منطقه هم قدرت اقتصادی، هم قدرت سیاسی و هم قدرت امنیتی است. نفت جایگاه خاص و ویژه خود را دارد. در بحث نفت و گاز ده‌ها بحث مهم و اساسی وجود دارد. آیا نفت را ذخیره کنیم و برای آینده نگه داریم؟آیا قدرت ما، در بالا بودن ذخایر یا در بالا بودن تولید ماست؟ یا اینکه قدرت ما، در توان تولید بدون افزایش تولید فعلی است؟ آیا قدرت ما در صادرات و قبضه کردن بازار نفت است؟ آیا قدرت ما در درآمد ارزی بخش نفت و گاز است؟ کدام است؟ تا استراتژی مشخص نشود و راه معلوم نگردد، ممکن است در مسیر راه دچار تغییر و تردید شویم. هیچ چیز برای پروژه‌های بزرگ و بلندمدت، خطرناک‌تر از تغییر و تردید نیست.

نحوهٔ تأمین مالی پروژه‌ها

بحث تأمین مالی پروژه‌های عظیم نفت و گاز موضوع بحث این کنفرانس است. ما برای اینکه به تولید بیشتر برسیم و یا قبل از تولید اگر

نیاز به اکتشاف مخازن جدید داریم، اگر می‌خواهیم به اکتشاف گسترده‌تر منابع و پس از آن تولید بالاتر دست یابیم و نفت را به ترمینال‌های صادراتی برسانیم و در بازارها حضور فعال‌تر داشته باشیم، بی‌تردید یک شرط اساسی آن، تأمین مالی پروژه‌های مهم نفت و گاز است. متأسفانه، در کشور در پروژه‌های مهم نفت و گاز معمولاً از طریق «فاینانس» یا «بای بک» عمل کرده‌ایم و کمتر به سراغ راه‌ها و برنامه‌های دیگر رفته‌ایم. برای دستیابی به سرمایهٔ لازم، راه‌های متنوع و فراوانی وجود دارد که برای هر میدان نفتی، سازوکار مناسب با آن میدان باید مد نظر قرار گیرد. آیا ما (به دلیل اینکه سرمایه داخلی ما گران و با بهره بالاست و یا سرمایه داخلی ما کفایت نمی‌کند) نیاز به سرمایه خارجی نداریم؟ بی‌تردید ما نیاز به سرمایهٔ مطمئن، آسان و با قیمت ارزان داریم و این هر سه شرط باید محقق شوند.

نکته مهم دیگر آن است که بدانیم کارفرمایان چگونه می‌اندیشند؟ مجریان و پیمانکاران چه می‌گویند و درد دل آنها چیست؟ تأمین‌کنندگان مالی چه نظری دارند؟ بخش مالی، مؤسسات مالی و اعتباری و بیمه چگونه فکر می‌کنند؟ آیا ما نیاز به یک تغییر در ساختار بخش مالی و اعتباری داریم؟ آیا نیاز به تغییر در سیاست‌ها داریم؟ اینها در زمره مسائلی است که این کنفرانس باید آنها را دنبال کند. با پایان یافتن سال جاری، دو سال از برنامه پنج ساله چهارم سپری شده است و در واقع ۱۰درصد زمان دستیابی به چشم‌انداز را از دست داده‌ایم. بنا به قولی، شالوده دست یافتن به چشم‌انداز، همین برنامه پنج‌ساله چهارم است. در این برنامه اگر بتوانیم تحرک لازم را داشته باشیم، امید به دستیابی به آن هدف ملی، برای ما امکان‌پذیر می‌شود. آنچه اندیشمندان باید در این کنفرانس دنبال کنند، این است که چگونه می‌توان یک تحول جدید به‌ویژه در بخش تأمین مالی ایجاد نمود.

ثروت ملی یا قدرت ملی؟

بعد از کشف نفت در ایران و جایگاه ارزشمندی که نفت در اقتصاد جهان پیدا کرد، همواره ایران به‌عنوان کشور نفت شناخته شده است. یعنی اگر در جهان از ایران نام برده می‌شد، عمدتاً با چهره یک کشور نفتی است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مقداری چهرهٔ ایران تغییر کرد و به جای اینکه ایران را صرفاً به‌عنوان کشور نفت بشناسند، ایران را عمدتاً به‌عنوان کشور انقلابی با نظام اسلامی شناختند. البته دشمنان ما هم سعی می‌کردند تا ایران را به‌عنوان کشوری که مرکز صدور انقلاب و یا صدور خشونت و یا احیاناً مرکز صدور تروریسم است، معرفی کنند. به هرحال از اوایل قرن بیستم، همواره در کنار نام ایران به‌عنوان مرکز فرهنگ و تمدن کهن که دارای ملتی بزرگ و هوشمندی است، از منابع زیرزمینی این کشور و خصوصاً نفت به‌عنوان منبع اصلی تحرک اقتصاد دنیای امروز، یاد می‌شده است.

منطقهٔ ابرنفت‌ها

در بررسی مؤلفه‌های قدرت و جایگاه ایران، بی‌تردید نفت و اخیراً «نفت و گاز» ـ چون امروز گاز به تدریج جایگاه واقعی خود را پیدا کرده است و قطعاً فردا جایگاه بهتری خواهد داشت ـ به عنوان یک مبحث مهم مطرح خواهد بود. به همین جهت موضوع نفت و گاز یک موضوع مهم

استراتژیک برای جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. اساساً امروز به منطقه ما به عنوان منطقه‌ای که ابرنفت‌ها و ابرگازها در آن جمع شده‌اند، می‌نگرند.

برخی از تفسیرها و تحلیل‌ها حاکی از این است که همه تحرکات مهم سیاسی، امنیتی و نظامی در منطقه ما به دلیل منابع نفت و گاز صورت می‌گیرد. در جنگ دومِ خلیج فارس، حضور به اصطلاح ائتلاف بزرگ علیه صدام در سال ۱۹۹۱ در رسانه‌ها به عنوان جنگ نفت اعلام شد. یعنی غرب هم نتوانست انکار کند که اگر سرباز به این سرزمین می‌آورد و به ظاهر از آزادی یک کشور به نام کویت سخن می‌گوید، هدف نهایی‌اش مسئله نفت است.

معلوم نیست اگر در این منطقه، منابع غنی نفت و گاز وجود نداشت، آیا باز هم همین حساسیتی که امروز نسبت به این منطقه هست، وجود داشت؟ البته نباید اهمیت منطقه حساس خلیج فارس را صرفاً از جهت منابع نفت و گاز دید. اهمیت منطقه از لحاظ ژئواستراتژیکی و ژئوپلتیکی نیز به اندازه و یا حتی بیش از ملاحظات ژئواکونومیکی آن است، اما در عین حال همواره نفت و گاز به عنوان یک مسئله اساسی برای نگاه جهان به این منطقه بوده و خواهد بود. بی‌تردید اهمیت این منطقه در فردایی که احتمالاً هیچ کشوری به جز پنج کشور منطقه، یعنی عربستان، ایران، عراق، کویت و امارات، توان صادرات نفت را نخواهند داشت، بیشتر خواهد شد.

آینده منابع تأمین انرژی

در سال ۲۰۲۵ بسیاری از کشورهایی که امروز صادرکننده نفت هستند، به جرگه واردکنندگان نفت خواهند پیوست. در آینده نه چندان دور تنها کشورهایی که جزو صادرکنندگان نفت خواهند بود، چند کشور این

منطقه می‌باشند. بنابراین جایگاه این منطقه در آینده و به‌ویژه پنج کشور ابرنفت، نسبت به امروز، به مراتب حساس‌تر و مهم‌تر خواهد بود. البته بحث اینکه انرژی جدیدی جایگزین سوخت فسیلی شود، سال‌هاست که مطرح است. اما بعید است به زودی به انرژی جایگزین دست یابند و ارزش سوخت فسیلی کاهش یابد، بلکه با توجه به نیاز روزافزون جهان به سوخت فسیلی اهمیت آن قطعاً بیشتر هم خواهد شد.

مطالعات مختلف حاکی از آن است که منابع هیدروکربوری تا سال ۲۰۵۰ همچنان به عنوان عمده‌ترین منابع تأمین انرژی باقی خواهند ماند. بررسی روند منابع هیدروکربوری و توزیع جغرافیایی آن نشان می‌دهد تا افق ۲۰۲۵ تنها پنج کشور (عربستان، کویت، عراق، امارات، ایران) با دارا بودن ۷۰ درصد از ذخایر منابع هیدروکربوری نفت و گاز جهان به عنوان عمده‌ترین تولیدکنندگان خواهند بود و این مسئله بر پیچیدگی محیط اقتصاد انرژی در آینده خواهد افزود، زیرا قدرت‌های بزرگ در پی مدیریت منابع محدود انرژی، برای مدیریت رشد اقتصادی رقبای استراتژیک خود می‌باشند.

کشور ایران، برای ایفای نقش مؤثر منطقه‌ای و جهانی، پیوند مؤثر با قدرت‌های رو به رشد آسیایی، تحکیم موقعیت سیاسی، امنیتی، ژئوپُلیتیک کشور، ایجاد هم‌افزایی مزیت‌های داخلی و پایه‌ریزی صنعت و اقتصاد ملی مبتنی بر صنعت نفت دانش پایه و تحقق کامل اهداف چشم‌انداز ملی خود، نیازمند استفاده از تمامی امکانات و ظرفیت‌های سرزمینی خود می‌باشد. در این راستا ضمن به کارگیری مزیت‌های بی‌بدیل خود، باید تلاش شود که هرچه سریع‌تر ظرفیت‌های بالقوه و نهفته سرزمینی به‌ویژه در حوزه پرچالش انرژی به فعلیت برسد و تبدیل به قابلیت‌هایی گردد که بر قدرت اقتصادی کشور به عنوان مهم‌ترین رکن قدرت ملی بیفزاید. با ارتقاء سطح قدرت ملی، به خصوص در بعد

اقتصادی آن، در قرن جدید می‌توان انتظار داشت که توان تعامل سیاسی ایران در روابط بین‌المللی افزایش یابد و از این طریق، منافع ملی کشور تأمین و امنیت ملی در سطحی بالاتر محقق گردد.

ذخایر عظیم گاز ایران با حدود ۲۷/۵ تریلیون متر مکعب یکی از نعمت‌های خدادادی است که در صورت به فعلیت درآمدن و استفاده بهینه و مؤثر از آن، می‌تواند به یکی از منابع تولید ثروت ملی تبدیل شود. با توجه به آنکه ذخایر گاز ایران به‌عنوان دومین ذخایر گاز جهان است و گاز به عنوان یک سوخت سازگار با محیط زیست شناخته می‌شود و با توجه به آنکه قرن بیست و یکم، قرن گاز نامیده شده و همچنین تقاضا و قیمت‌های جهانی گاز با نرخ‌های بالایی رو به رشد است، می‌توان انتظار داشت که با اتخاذ استراتژی‌های دقیق و روشن در چارچوب چشم‌انداز ملی، بتوان از این مزیت برای رشد ثروت ملی و تحکیم پایه‌های قدرت ملی و ارتقاء منافع ملی استفاده نمود.

قدرت یا ثروت

یکی از مباحث مهم و زیربنایی در کشور ما ــ و سایر کشورها ــ این است که آیا استراتژی ملی باید مبتنی بر تأمین قدرت ملی و به دست آوردن قدرت و تأمین آن و یا ثروت ملی باشد؟ یعنی اولویت با قدرت ملی است و یا ثروت ملی؟ بسیاری از اختلافات در داخل کشور و میان جناح‌ها، به همین مسئله زیربنایی برمی‌گردد. یکی از مشکلات ما در طول این بیست و هفت سال، این بوده که نتوانسته‌ایم در زمینهٔ «استراتژی ملی» به اجماع نظر برسیم که یکی از مباحث مهم آن این است که آیا اولویت با «ثروت ملی» است و یا «قدرت ملی»؟ آیا می‌خواهیم فضای ایران در روابط بین‌الملل همچنان فضای امنیتی باشد یا روزی می‌خواهیم به فضای سیاسی و فضای اقتصادی تبدیل کنیم؟

ایامی که تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای اول با اروپا مذاکره می‌کرد، یکی از اهدافش این بود که در کنار حفظ و نگهداری فناوری هسته‌ای، به روابط جامع اقتصادی با اتحادیه اروپا برسد و فضای امنیتی را به تدریج به فضای سیاسی اقتصادی تبدیل کند. امروز هر قراردادی که بخواهیم با یک شرکت خارجی منعقد نماییم، بحث ریسک مطرح است. اگر بحث سرمایه‌گذاری خارجی مطرح است و با مشکل مواجه‌ایم، به این دلیل است که جهان، فضای کشور ما را امنیتی می‌بیند. ما همواره هزینه بسیار بالایی را از لحاظ اقتصادی پرداخت می‌کنیم. سؤال این است که بخش اقتصادی ما تا کی می‌خواهد برای بخش سیاسی و امنیتی یارانه پرداخت کند؟ این همه که در کشورمان درباره یارانه بحث می‌کنیم، آیا درباره این گونه یارانه‌ها نباید بحث شود؟ آیا زمان آن نرسیده است که فضای کشور را عوض کنیم و این همه یارانه برای آن نپردازیم؟

استراتژی ملی چین

تجارت خارجی چین در سال ۱۹۷۸، ۲۰ میلیارد دلار بود. آمار نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۵ به رقم ۸۵۱ میلیارد دلار رسیده است. البته به گفتهٔ وزیر خارجه چین، واردات و صادرات چین به حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار رسیده است. جذب سرمایه خارجی در چین در چند سال اخیر به رقم ۳۵۰ میلیارد دلار رسیده است. حتی کمک‌های خارجی چین سالانه به حدود ۶ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. درآمد سرانه چین نیز هم اکنون ۱۱۰۰ دلار است و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۰ به ۳۰۰۰ دلار برسد. مبنای استراتژی ملی چین در طی سه قرن، قدرتمند شدن بود. رهبران نسل دوم، مبنای مدیریت کشور را افزایش ثروت و قدرت ملی قرار دادند. هم‌اکنون که رهبری چین در اختیار نسل چهارم قرار گرفته، اولویت بر تولید ثروت است و به تدریج مسئولیت تولید

ثروت را هم، از نهاد دولت به جامعه و نهادهای خصوصی منتقل می‌کنند.

اساس بحث این است که کشوری که همچنان در معرض تهدید و تضعیف است، باید در پی قدرت باشد و یا اینکه قدرت ملی در سایه ثروت ملی به دست خواهد آمد و این ثروت ملی است که قدرت ملی را می‌سازد و با پررنگ دیدن قدرت ملی به راحتی و به سرعت نمی‌توان به ثروت ملی رسید. البته نکته اصلی همه بحث‌ها، بحث اولویت است. همه قبول داریم که هم به قدرت و هم به ثروت نیاز داریم، اما بحث اولویت است که کدام یک در شرایط فعلی دارای اولویت است. همه برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌ها از نوع نگرش و دیدگاه برمی‌خیزد. ما قبل از تدوین سیاست‌ها باید در نگاه و استراتژی خود به اجماع نظر برسیم که متأسفانه هنوز تا دستیابی به اجماع نظر فاصله زیادی داریم.

یکی از اهداف ما در مذاکره با اتحادیه اروپا از طرح مباحث اقتصادی، تغییر فضا بود. اعلام آنها برای مذاکره جدی و جامع و قبول آنها برای تضمین سرمایه‌گذاری در ایران به این هدف کمک می‌کرد. چون در ۲۵ سال گذشته هیچ‌وقت دولت‌های اروپایی با ما مذاکره جدی نداشتند و حاضر نبودند بگویند که ما سرمایه‌گذاری را در ایران تضمین می‌کنیم یا بگویند ایران منبع استراتژیک انرژی اروپا خواهد بود. ولی در مسیر مذاکرات هسته‌ای خودشان همه اینها را در طرح‌های خود اعلام کردند. در بحث منبع استراتژیک انرژی، بحث اصلی، بحث صادرات گاز بود. اروپایی‌ها می‌گفتند ما می‌خواهیم ایران منبع استراتژیک تأمین گاز اروپا باشد. بحث فناوری‌های پیشرفته را مطرح می‌کردند که در اختیار ما بگذارند و موانعی را که امروز نسبت به فناوری‌های پیشرفته وجود دارد، به تدریج بردارند. در فناوری‌های هسته‌ای نیز اعلام کردند به جز چرخه

سوخت، سایر فناوری‌های هسته‌ای و تکنولوژی مدرن آن را در اختیار ما بگذارند و نیروگاه اتمی ساخت اروپا را به ما بدهند. اینها همه در گذشته، جزو فضاهای ممنوعه بودند.

طرح این موارد، عده‌ای را در داخل عصبانی می‌کرد که ما اینها را می‌خواهیم چه کنیم؟ تضمین سرمایه‌گذاری، روابط اقتصادی، فناوری‌های پیشرفته، نیروگاه اتمی، ورود در سازمان تجارت جهانی و امثال اینها به چه درد ما می‌خورد؟ و با تعبیرات موهن آنها را در حدّ آب نبات می‌دیدند. می‌گفتند شما بخشی از چرخه سوخت را موقتاً تعلیق کرده‌اید تا اینها را بگیرید؟! اینها اصلاً ارزشی ندارد! افکار عمومی را منحرف و به گونه‌ای مطرح می‌کردند که گویی ما می‌خواهیم غنی‌سازی را کنار بگذاریم. درحالی که مذاکرات کاملاً روشن بود. اروپا حاضر بود همه اینها را به ما بدهد؛ در برابر تأخیر در شروع غنی‌سازی و نه کنار گذاشتن آن برای همیشه. اختلاف اصلی صرفاً بر سر زمان بود. ما به اروپایی‌ها گفتیم که ما و شما مشکل زمان داریم و آنها هم قبول داشتند و می‌گفتند شما غنی‌سازی را به تأخیر بیندازید تا به اعتماد برسیم و بعد شروع کنید. البته اختلاف نظر داشتیم، آنها زمان چند ساله مدنظرشان بود و ما زمان چند ماهه و لذا می‌گفتیم دوران مذاکرات ما باید کمتر از یک‌سال باشد. بارها تأکید کردیم که بحث ما ماه است و نه سال. ما با اروپا در فروردین ۱۳۸۴ به تفاهم نزدیک شده بودیم، ولی فضای انتخابات ریاست جمهوری ایران و بعد نتیجه انتخابات، اروپا را به تردید و عقب‌نشینی کشاند و متأسفانه اروپا بیش از حد در این زمینه از خود ضعف نشان داد. آنها می‌گفتند باید چند ماه از دولت جدید بگذرد تا با سیاست دولت جدید آشنا شویم و سپس به تصمیم برسیم. خلاصه اینکه عده‌ای در کشور ما هنوز معتقدند که فضا همچنان باید امنیتی باقی بماند. برخی از اختلافات ما در کشور به اختلاف در مبنا برمی‌گردد. اختلافات

گاهی عمیق‌تر از حدّی است که مردم عادی می‌بینند.

در واقع پیچیدگی در روابط و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بازیگران جهانی، از ویژگی‌های عصر حاضر است. بازیگران بین‌المللی، رویکرد سیاسی ـ نظامی خویش را به رویکرد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تغییر داده و برای افزایش تأثیر کارکرد این رویکرد جدید به ارتقاء رشد اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی برمبنای رشد سرمایه و انباشت بیشتر آن روی آورده‌اند. تا ضمن تأمین رفاه جوامع خویش بتوانند منابع لازم مالی برای توسعه قدرت نظامیِ متکی به فناوری‌های پیشرفتهٔ نوین را فراهم آورند.

به این ترتیب قدرت‌های صنعتی در عصری که برپایه دانش آغاز شده است، تلاش دارند تا با برتری تکنولوژیک، در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، دفاعی و امنیتی برتری تسلط خود بر جهان را حفظ نمایند. بازیگران جهانی برای تحرک بخشیدن به رونق اقتصادی خود نیازمند منابع انرژی هستند. موفقیت هر کشور در این فرایند، منوط به شناخت دقیق محیط و میزان پیچیدگی‌های آن است. درک، شناخت و تجزیه و تحلیل محیط از نظر شدت، سرعت و جهت پیچیدگی‌ها، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

انقلاب اسلامی یا جمهوری اسلامی

یکی از مباحث مهم و زیربنایی در این زمینه، همان بحثی است که کم و بیش هنوز در گوشه و کنار فضای ذهن نخبگان ما خلجان می‌کند، اینکه آیا می‌خواهیم «جمهوری اسلامی ایران» باشیم یا می‌خواهیم «انقلاب اسلامی» باشیم. اگر بناست انقلاب اسلامی باشیم، رسالت بسیار بزرگی بر دوش داریم. یعنی ما انقلاب اسلامی هستیم و می‌خواهیم این فرهنگ را در سطح منطقه و جهان نشر بدهیم و قاعدتاً قدرت و ثروت خودمان

را هم در سایه آن می‌بینیم. بر این مبنا هر مقدار انقلاب اسلامی بسط و گسترش پیدا کند، به طور طبیعی بر قدرت و حتی ثروت ما افزوده خواهد شد. اما اگر می‌خواهیم «جمهوری اسلامی ایران» باشیم، رسالت اولیه و اولویت ما جمهوری اسلامی ایران است. پس باید مسیر دیگری را بپیماییم و با اقتدار نظام جمهوری اسلامی ایران در سایهٔ تأمین قدرت و ثروت به استحکام آن برسیم و هدف محوری ما هم حفظ و تکامل این نظام خواهد بود. از این دیدگاه بسط انقلاب اسلامی نیز منوط به پیشرفت کشور و قدرت نظام و الگوسازی آن خواهد بود. در واقع انقلاب کردیم تا به جمهوری اسلامی برسیم و دیگر نباید به گذشته رجعت کنیم. پس ما هنوز در مورد برخی مسائل اساسی اختلاف نظر داریم.

ما به صدها نشست و تحقیق و بررسی و همفکرهای گسترده نیاز داریم تا به نظر واحدی برسیم. همه ما مسلمان و ایرانی و دلسوز این کشور و نظام هستیم و باید کوتاه‌ترین راه را انتخاب کنیم. زمان و فضای زیادی در اختیار ما نیست که اختلاف نظرها را ادامه دهیم. ما در یک میدان مسابقه هستیم. یا همپای دیگران می‌دویم یا دیگران جلو می‌زنند و ما در آینده نیازمندِ به آنها خواهیم بود.

البته در جنگ هشت ساله، فضاهای امنیتی و نظامی بر ما تحمیل شد و ضرورت داشت که مقاومت و ایستادگی کنیم. بعد از پایان جنگ هم غرب همچنان فشار خود را بر ما ادامه داد تا ما هم وادار به عکس‌العمل شویم و فضای امنیتی کشور ادامه یابد. آیا در شرایط فعلی ما نباید تلاش کنیم تا به اتفاق نظر برسیم؟ آیا ما نباید ببینیم که در چه مقطعی باید ثروت ملی را به‌عنوان اولویت مد نظر قرار دهیم؟

اگر روزی تصمیم گرفتیم که ثروت ملی اولویت اول باشد، آن زمان نفت و گاز در سرلوحه این استراتژی خواهد بود. نه تنها منابع نفت و

گاز که هم منابع و هم صنایع نفت و گاز. ما باید هم منابع جدید را اکتشاف کنیم و هم در صنایع نفت و گاز شاهد یک تحول و رشد و توسعه باشیم و وابستگی خود را کم کنیم. همین‌طور که امروز صادرکننده نفت هستیم، در آینده صادرکننده تکنولوژی نفت و گاز هم باشیم. البته اگر اولویت قدرت ملی هم باشد، نفت و گاز جایگاه مهم خود را خواهد داشت؛ گرچه فعالیت اقتصادی در این فضا کمی سخت‌تر خواهد بود.

گاز برای مصرف داخلی و یا صادرات

با توجه به جایگاه امروز گاز، مباحث بسیار مهم و اساسی در این زمینه مطرح خواهد بود. ایامی که به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی در مجلس در زمینه گاز بحث می‌کردیم، به یاد دارم که موضوعات مهمی مورد بحث و بررسی و گاهی هم مورد اختلاف نظر بود. یکی از بحث‌هایی که همواره مورد گفت وگو بود اینکه آیا گاز برای جایگزینی سایر حامل‌های انرژی در داخل کشور و تزریق به چاه‌های نفت اولویت دارد یا برای صادرات؟ و اولویت با کدام است؟ اکثر نمایندگان در مجلس معتقد بودند اولویت اول برای ما مصرف داخلی و جایگزین کردن گاز در داخل به جای سایر حامل‌های انرژی است؛ هم به دلیل ارزان بودن گاز و هم به دلیل پاک بودن آن؛ هم از دید محیط زیست و هم از دید اقتصادی. گرچه امروز صادرات گاز می‌تواند به‌عنوان یک اهرم در سیاست خارجی و مؤلفه‌ای برای امنیت ملی، قدرت ملی و تحرک سیاسی ما مطرح باشد؛ ولی از طرف دیگر، صادرات نفت می‌تواند در این زمینه‌ها تأثیر بیشتری داشته باشد. با روند فعلی در سال‌های آینده ممکن است به تدریج قدرت صادرات نفت را از دست بدهیم. سیاست ما این بود که به جای صادرات نفت خام به تدریج

فرآورده را صادر کنیم، ولی متأسفانه امروز درست بر عکس شده است. ما نفت خام صادر می‌کنیم و فرآورده وارد می‌کنیم. این نشان آن است که در مهم‌ترین بخش ثروت ملی ما و در مهم‌ترین منبع درآمد ما ــ که متأسفانه امروز دولت نفت را به‌عنوان درآمد می‌بیند ــ هنوز استراتژی روشنی نداریم. ما نباید به نقطه‌ای برسیم که رده کشور ما در صادرات انرژی از وضع فعلی پایین‌تر بیاید. بی‌شک، نظامی که در پی دستیابی به توسعه‌یافتگی با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و دارای تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل می‌باشد، باید راهبردی روشن در زمینه مهم‌ترین منابع خود داشته باشد. استفاده مؤثر و بهینه از ذخایر گاز و اتخاذ یک استراتژی روشن در این مورد می‌تواند به تحقق اهداف ملی کمک کند و در ارتقاء «ثروت ملی» و «قدرت ملی» و حتی «امنیت ملی» کشور نیز نقشی تعیین‌کننده داشته باشد.

اولویت‌ها در موضوع گاز

باید سیاست و برنامه ما به گونه‌ای باشد که قدرت تولید بالاتر گاز ازیک‌سو و کاهش مصرف داخلی آن از سوی دیگر مدنظر باشد تا بتوانیم بعد از تأمین نیازهای داخلی، صادرات بیشتری داشته باشیم. بحث بهینه مصرف کردن سوخت، بحث یارانه‌ها، مبارزه با قاچاق سوخت و نحوه جایگزین کردن سایر حامل‌های انرژی به جای نفت باید جزو اولویت‌ها باشد. گرچه مسئله انرژی‌های نو در کشور دنبال می‌شود، اما هیچ‌کدام نقدتر از گاز نیست. البته گاز علی‌رغم همه مزیت‌ها، مشکلاتی هم دارد که یکی از آنها حمل و نقل و جابه‌جایی آن است. هر ساله در زمستان بحث افت فشار و یخ‌زدگی مطرح است. مسئله ذخیره گاز یکی از مشکلات است. آیا همان‌طور که به سهولت می‌توان نفت را ذخیره کرد و

حتی بخشی از آن را می‌توان روی آب‌های بین‌المللی شناور نگاه داشت، آیا به همان راحتی می‌توان گاز را هم ذخیره کرد؟ ما در شهرهای بزرگ و در کنار مراکز مصرفی بزرگ خود، نیاز به ذخیره داریم. متأسفانه زمانی که در سال‌های ۷۰-۱۳۶۹ اصرار داشتیم که همهٔ گاز صادراتی ترکمنستان را بخریم و آنها هم مایل بودند گاز خود را به ما بفروشند، وزارت نفت نپذیرفت. ما به عنوان شورای عالی امنیت ملی و همچنین رئیس جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی مُصّر بودیم، ولی وزارت نفت مخالفت می‌کرد. درحالی که با آن خرید ارزان‌قیمت گاز ترکمنستان در آن زمان می‌توانستیم مرکز بزرگی برای صادرات و واردات گاز در منطقه باشیم.

یکی از نکاتی که باید مد نظر ما باشد اینکه ابتدا به سراغ منابع مشترک گازی برویم و منابع اختصاصی را برای آینده بگذاریم. قدم‌های خوبی در سال‌های اخیر برداشته شده است، اما همچنان همسایه جنوبی ما ـ قطر ـ از این منابع مشترک بسیار بیشتر از ما استفاده می‌کند. بحث دیگر اوپک گازی است. از آنجا که قیمت گاز بی‌سامان است، با تأسیس چنین سازمانی باید به ساماندهی قیمت گاز در بازار جهانی بپردازیم.

در سیاست‌های کلی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز بر افزایش ظرفیت تولید گاز متناسب با حجم ذخایر کشور به منظور تأمین مصرف داخلی و حداکثر جایگزینی با فرآورده‌های نفتی؛ تلاش لازم و ایجاد سازمان‌دهیِ قانونمند برای جذب منابع مالی مورد نیاز داخلی و خارجی در امر نفت و گاز؛ بهینه‌سازی مصرف و کاهش مصرف انرژی، و جایگزینی صادرات فرآورده‌های نفت، گاز و پتروشیمی به جای صدور نفت خام و گاز طبیعی تأکید شده است.

بنابراین لازم است که راهبرد توسعه صنعت گاز با توجه به

سیاست‌های مصوب و با تأکید بر استراتژی توسعه ملی در راستای اهداف چشم‌انداز تنظیم شود. از این رو، ضمن تأمین نیاز رو به رشد مصارف خانگی، تجاری و صنایع داخلی با توجه به اهداف تعیین‌شده در سند چشم‌انداز، باید موارد دیگری را نیز در نظر گرفت، از جمله:

- تأمین گاز مورد نیاز جهت تزریق به میادین نفتی در راستای افزایش ضریب بازیافت از میادین نفتی؛
- افزایش میزان صادرات گاز به کشورهای مختلف با اولویت‌های ملی و استراتژیک؛
- رشد درآمدهای ارزی و متنوع شدن آن از طریق رشد درآمد حاصل از صادرات گاز؛ و
- رشد اشتغال‌زایی از طریق رشد صنعت گاز و صنایع انرژی بر، با تأکید بر بهینه‌سازی مصرف انرژی.

ارزش کار از دیدگاه اسلام

اسلام به عنوان آئین مقدس و دین زندگی و سعادت ما، کار و تلاش را معیار ارزش و تعالی معرفی نموده است و در ۱۴۰۰ سال قبل راهبر بزرگ امت اسلامی و مبلغ این آئین، دست کارگر را می‌بوسد. شما می‌دانید در آن عصر، بسیاری از معیارهایی که امروز در جامعه ما از برکت اسلام و قرآن به عنوان ارزش مطرح است، ضدارزش تلقی می‌شد و به عکس بسیاری از آنچه آن روز به عنوان ضدارزش تلقی می‌شد، ارزش‌های بزرگ و مقدسی بود که پیامبر (ص) آنها را برای مردم تبیین نمود.

امروز وقتی نظافت را به عنوان یک اصل و یک ارزش مطرح می‌کنیم، مورد قبول همه است و به‌عنوان یک مسئله روشن و بدیهی تلقی می‌شود و فهم جمله معروف «النّظافة من الایمان»،[1] برای همه آسان است. اما برای مثال در چند قرن قبل، *لویی چهاردهم* افتخار می‌کرده که در تمام عمرش حمام ندیده است! شما می‌دانید در اروپای سیصد، چهارصد سال پیش یکی از افتخارات اَشراف این بود که استحمام نمی‌کردند. من در سفر اخیرم به کشور هندوستان دریافتم که حمام در آن

---

۱. مجلسی، علامه محمدباقر، *بحارالانوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۲، ص ۲۹۱.

کشور نیز ارمغان مسلمانان ایرانی بوده است و ایرانی‌ها حدود ۵۰۰ سال قبل در آنجا حمام ساختند و به مردم استحمام را یاد دادند. حتی الان هم در بسیاری از بخش‌های هند حمام وجود ندارد و وقتی باران شدید می‌بارد، مردم در زیر باران، استحمام می‌کنند. ولی ایرانی‌ها در ۵۰۰ سال قبل به آنجا رفتند و برای مردم هندوستان در مناطق مختلف این کشور حمام ساختند.

امروز در قرن بیستم، وقتی از نظافت به‌عنوان یک ارزش سخن می‌گوییم، فهم آن برای ما آسان است. اما پیامبر اسلام در هزار و چهارصد سال قبل برای جامعه انسانی آن زمان، نظافت را به عنوان یک ارزش به ارمغان آورد. این مسئله نظافت یک مثال بود تا روشن شود چگونه اسلام در آن عصر تاریک موفق شد ارزش‌ها را به جامعه بشری معرفی و عرضه نماید.

مثال دیگر مسئله مقام و منزلت زن است. امروز در برخی از جوامع مخصوصاً در بخشی از جهان اسلام که اسلام راستین در آنجا حاکم است، زنان دارای احترام واقعی هستند. البته در بخش‌های بزرگی از جهان امروز هنوز زن مورد ظلم و ستم است و او را به‌عنوان موجودی که برای بهره‌برداری و لذت مرد آفریده شده است، می‌بینند (گرچه آن را به صراحت اظهار نمی‌کنند، ولی متأسفانه در عمل این چنین است). قبل از ظهور اسلام، داشتن دختر در خانه به عنوان ننگ تلقی می‌شد. قرآن مجید در این باره می‌گوید: «و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسوداً و هو کظیم».[1] وقتی به یک پدر خبر می‌رسید که نوزادش دختر است، از ناراحتی سیمایش سیاه می‌شد و نمی‌توانست تحمل کند و بالاترین وظیفه خود را زنده به گور کردن آن کودک می‌دانست. پیامبر (ص) در

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نحل، آیه ۵۸.

چنان جامعه‌ای، خم شد و دست دخترش فاطمه (س) را بوسید. هر وقت از سفر یا جنگ برمی‌گشت، اول به خانه دخترش فاطمه زهرا (س) می‌رفت و هر وقت زهرا را می‌دید، دست او را می‌بوسید تا به جامعه انسانی ارزش زن و جایگاه و منزلت دختران را نشان دهد.

بوسه‌گاه پیامبر

همین پیامبر خم می‌شود و دست پینه‌بسته کارگر را می‌بوسد تا به بشر دیروز و امروز بفهماند دستی که برای تولید، برای خدمت به جامعه در حرکت است، باید مورد احترام همه باشد. که «الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»[1] کدام تعبیر از این تعبیر زیباتر است؟ پیامبر (ص) می‌فرماید: دست کارگر همانند دست مجاهد است. دو بازو بوسه‌گاه پیامبر است: دست مجاهد و دست کارگر. تا جامعه با این ارزش‌ها آشنا شود و برای همه روشن شود که همان‌طور که سرباز مجاهدی که برای دفاع از شرف، ناموس و کشور در برابر تجاوز دشمن مبارزه و فداکاری می‌کند و شب را بیدار می‌ماند، آن چشم مورد احترام است و هرگز چهره خشن جهنم را نمی‌بیند؛ چشمی هم که شب در کنار کار و تولید و دستگاه مولّد بیدار می‌ماند، محبوب خداوند و پیامبر است؛ برای اینکه کار و تلاش، شرف، عزّت، استقلال و حتی حیات جامعه را تضمین می‌کند. اگر یک روز این دست‌ها در حرکت و تلاش نباشند، دست جامعه به ناچار به سمت اجنبی دراز می‌شود.

کار و تلاش در دوران حاکمیت اسلام

امروز افتخار ما این است که در یک نظام اسلامی و مردمی کار می‌کنیم.

---

۱. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، بیروت: دار التراث العربی، ج ۷، ص ۳۷۸.

افتخار ما این است که در کشوری تلاش می‌کنیم که رهبر و پایه‌گذار نظامش شخصیت بزرگ و بی‌نظیری چون امام (ره) بوده است. واقعاً یکی از افتخارات بزرگ زندگی ما این است که ما در دوران امام بودیم و او را دیدیم و زیارت کردیم. من خودم، تا امام را ندیده و از نزدیک زیارت نکرده بودم، مقام امیرالمؤمنین و پیامبر برایم قابل درک نبود. وقتی کسی به زندگی امام نزدیک می‌شد، آن‌وقت احساس می‌کرد که پیامبر اسلام چه مقامی داشته است. امام یکی از شاگردان و پرورش یافتگان مکتب اسلام و مکتب امام صادق (ع) بود. افتخار امام این بود که شاگرد امام صادق است. وقتی امام صادق (ع) اسم پیامبر را می‌برد، رنگ سیمایش تغییر می‌کرد. افتخار امام صادق (ع) این بود که شاگرد مکتب پیامبر است. با این مقایسه شاید بتوانیم مقام و عظمت پیامبر اسلام را درک کنیم. افتخار ما این است که در نظامی کار می‌کنیم که این نظام به دست شخصیتی چون امام تأسیس شده است و امروز هم خوشبختانه همان راه ادامه دارد.

مسئولین و تواضع

آیا نباید به این نظام افتخار کنیم؟ نباید در برابر خداوند بزرگ شکرگزاری کنیم؟ امروز خوشبختانه در میان مسئولین، افرادی داریم که پست‌های ظاهری و مقام نه تنها آنها را مغرور نکرده، بلکه بر تواضع و فروتنی آنها در برابر مردم افزوده است. مسلمان واقعی کسی است که هرچه مقامش بالاتر رود، فروتنی و تواضع او بیشتر شود. «و لاترفعنی فی‌الناس درجة الاّ حَطَطْتَنی عند نفسی مثلها ولاتحدث لی عزاً ظاهراً الاّ اَحْدَثتَ لی ذِلّة باطنة عند نفسی بقدرها»[1] این دعای امام سجاد (ع) است.

---

۱. *صحیفه سجادیه*، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم، دعای ۲۰، ص ۱۲۰.

می‌گوید خدایا هرچه مقام من در میان مردم بالا می‌رود، به همان اندازه تواضع من بیشتر شود. اگر من یک پله بالا رفتم، یک پله تواضع من بیشتر شود. اگر در جامعه یک درجه اوج گرفتم، به همان اندازه در نزد خودم احساس کوچکی و ذلت نمایم.

اگر فردی به پُست و مقام و سِمتی دست یابد که موجب کبر و نخوت او شود و روحش را فاسد کند، آن مقام، یک بیماری است و از هر سرطانی بدتر است. ولی اگر مقام کسی یک درجه بالا رفت، به همان اندازه تواضع او بیشتر شد، نشانگر آن است که مسلمان واقعی است و تابع مکتب پیامبر و راه امام سجاد (ع) است.

اسلام دین شورا

اسلام دین شوراست و ما را به مشورت تشویق و تأکید می‌کند تا با مشورت و همفکری یکدیگر کارها را انجام دهیم. پیامبر با آن همه عظمت که اشرف مخلوقات بود، در کارهای مهم اجتماعی مردم را در مسجد جمع و با آنها مشورت می‌کرد. «و شاورهم فی الامر»[1] این دستور قرآن به پیامبر اسلام است که با مردم مشورت کن. تعبیر کلی قرآن این است که «و امرهم شوری بینهم»[2] امور مردم باید با شور و مشورت انجام گردد. مبنای اصلی نظام اسلامی، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی نیز همین اصل مشورت است.

از آغاز انقلاب اسلامی و به همت شهید بزرگوار آیةالله دکتر بهشتی این شورای اسلامی کار فعالیت خود را آغاز کرد. البته خیلی روشن است که در نظام اسلامی فعالیت شوراها باید در چارچوب مقررات اسلام و برای افزایش تولید، تقویت مدیریت و تحصیل رضای حق باشد. شورایی

---

۱. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۱۵۹.
۲. *قرآن مجید*، سوره شوری، آیه ۳۸.

که بخواهد تولید را پایین بیاورد، انضباط را به هم بزند و مدیریت را تضعیف کند، شورای اسلامی نیست. به هر جمعی نمی‌توان شورای اسلامی گفت. اعضای شورای اسلامی قبل از هرچیز دلشان برای انقلاب، نظام و کشور می‌تپد. وظیفه هر مسلمان ایرانی این است که اول دلش برای نظام، اسلام، انقلاب، کشور، ملت و میهن و بعد برای خود و خانواده‌اش بتپد.

فرهنگ نان حلال

یک ویژگی مهم که در فرهنگ کار از پدران ما به ارث رسیده و بزرگان به ما آموخته‌اند، این است که تلاش کنید تا نان حلال به دست آورید. فرهنگِ نان حلال و رزقِ حلال، فرهنگ بسیار ارزشمندی است. اگر فرهنگِ نان حلال، در زندگی ما حاکم باشد، امکان ندارد متعهدانه کار نکنیم. فرد کارمند، امکان ندارد در اداره کار نکند. یک نماینده مجلس امکان ندارد در مجلس وظیفه‌ای را که قانون برعهده او گذاشته است، انجام ندهد. این حرف غیرمنطقی، غلط و غیرمسئولانه است که وقتی به یک کارمند می‌گویی چرا کار نمی‌کنی؟ چرا پشت میز نشسته‌ای و جواب مراجعه‌کننده را نمی‌دهی؟ بگوید حقوق من به اندازه‌ای است که از خانه به اداره بیایم؛ همین یکی، دو ساعت هم که کار می‌کنم، زیادی است. چه کسی مجبورت کرده بمانی؟ چطور اگر فردا گفتند اخراج یا استعفا، التماس می‌کنی که بمانی؟ منِ کارمند، اگر دوست ندارم باید استعفا بدهم و بروم. مگر کسی ما را به زور استخدام کرده است؟ همه، خودشان و با پای خودشان آمده‌اند. نه یک بار و دوبار؛ ده‌ها بار تقاضا نوشته‌اند، حضوراً درخواست کرده‌اند، حتی این و آن را واسطه کرده‌اند تا استخدام شوند. اما وقتی که استخدام شدند و میزشان مشخص شد، کم‌کاری شروع می‌شود. کم‌کاری برای چه کسی؟ برای این مردم وفادار؟ برای این

مردم ایثارگر؟ این مردمی که در تمام مراحل، صداقت، لیاقت و مردانگی خودشان را نشان داده‌اند، چرا تنبلی کنیم؟ چرا برای کار کردن افتخار نکنیم؟ چرا برای عرق ریختن در این نظام و برای این مردم افتخار نکنیم؟ چرا وقتی به کارخانه می‌آییم، احساس نکنیم که مجاهدیم و در سنگر جهاد هستیم؟ خداوند اجر ایثارگر و مجاهد را به کارگر صالح می‌دهد. اجر کارگر حقوق آخر ماه نیست. اجر او بهشت است. اجر او از بهشت بالاتر است. «و رضوان من الله اکبر»[1] اجر او خشنودی خداوند است. اجر او این است که احساس می‌کند در سایه تولید، به استقلال کشورش کمک کرده، در سایه تلاش و کوشش او جامعه و کشور از وابستگی به دیگران، گرسنگی و فقر نجات یافته است.

مفهوم واقعی تعهد

اسلام، دینِ تلاش و فعالیت است، اسلام دینِ انضباط است. نکته مهم در اینجا اینکه در جوامع غربی برخلاف تصور بعضی از مردم که فکر می‌کنند آنجا همه‌اش فساد است، وقتی شما به محیط کار آنها می‌روید، می‌بینید همه مشغول کارند. واقعاً تعهد به معنای واقعی کلمه وجود دارد. ولی متأسفانه در کشور ما، تعهد کمتر دیده می‌شود. در آنجا اگر کارگر یا کارمند تعهد کند که ۸ ساعت کار کند، دقیقاً ۸ ساعت کار می‌کند. چرا در ژاپن از ۸ ساعت، ۷/۵ ساعت کار می‌کنند، ولی در ایران طبق آمار از ۸ ساعت کار، متوسط کار، کمتر از یک ساعت است؟ این نوع کار کردن برای ما به‌عنوان یک ایرانی، انقلابی و به‌عنوان مسلمانی که افتخارش دنباله‌روی از راه علی بن ابیطالب است، ننگ است. افتخار علی (ع) کار و تلاش بود. اطراف مدینه هنوز تابلوهایی نصب است که بر روی آن

---

۱. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۷۲.

نوشته شده است: «یَنبوُع علی»، چاه‌های علی، مزارع علی. هنوز آثار آن کاری که حضرت علی برای تحرک اقتصادی مدینه انجام داد، باقی است. آیا ما دنباله روِ واقعی راه علی، راه پیامبر و قرآن هستیم؟ قرآن می‌فرماید: «و ان لیس للانسان الا ماسعی»[1] هرچه داریم در سایه تلاش، کوشش، جهاد و مجاهده است.

بسیج کارگری

افراد ارزشمند، فداکار و ایثارگر کم نیستند. ما در ایام جنگ و در صحنه کار و کارخانه، بسیج کارگری را دیدیم. این انسان‌های مخلص در صحنه جنگ فداکاری کردند و شهید، مجروح و معلول دادند. کارگران مسلمان ما امروز بحمدالله همان شور و نشاط زمان جنگ را دارند. البته خداوند هم، همان اجر را به آنها خواهد داد. بسیج کارگری و شوراهای اسلامی باید پیشتاز نظم و انضباط و کار و تلاش باشند. امروز نیاز کشور، نظام و اسلام این است که کار و تلاش کنیم و بیشتر و بهتر تولید کنیم. امروز ما باید به ایران به‌عنوان، مهد اسلام و ام‌القرای جهان اسلام نگاه کنیم. باید آمار و ارقامی که به دنیا ارائه می‌دهیم، افتخارآفرین باشد. بدون ارائه آمار و ارقام نمی‌توانیم اثبات کنیم که نظام اسلامی بهترین نظام است. باید کیفیت را تبدیل به کمیت کنیم و روی کاغذ بیاوریم. کیفیت وقتی تبدیل به کمیت شد، برای دنیا بهتر قابل فهم است. اینکه در همین جلسه اعلام شد که در اثر تلاش و کار نهضت سوادآموزی، در ایران دیگر فرد بی‌سواد زیر ۳۵ سال نداریم، یک آمار افتخارآمیز و در سطح جهانی قابل ارائه است. آمار تولید باید به گونه‌ای باشد که قابل ارائه باشد. آمار ساعات کارِ مفید باید قابل قبول و قابل ارائه باشد.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نجم، آیه ۳۹.

انضباط و کیفیت کار

امروز هر کاری در ایران انجام می‌شود، به پای اسلام و مکتب نوشته می‌شود. اگر خوب باشد، به نام اسلام و نظام اسلامی نوشته می‌شود و اگر خدای ناکرده بد باشد، به نام اسلام نوشته می‌شود. امام صادق (ع) فرمود: «کونوا لنا زیناً ولا تکونوا علینا شیناً»[۱] کاری کنید که هرکس کار شما را ببیند، بگوید رحمت خداوند بر جعفر بن محمد الصادق با این شاگردانش. نکند کاری کنید که مردم بگویند این هم شیعه امام صادق! کاری کنید که زینت پیامبر، قرآن و اسلام باشید. همه بگویند اگر می‌خواهید کار، تلاش، فعالیت و انضباط یاد بگیرید، از ایران اسلامی یاد بگیرید.

چرا خودروی پیکان سال ۱۳۴۷ از ۱۳۴۸ بهتر است؟ پیکان ۱۳۵۶ از ۱۳۵۷ بهتر است؟ آیا خودروهای کشورهای صنعتی هم همین طورند؟ در کشورهای صنعتی هر مدل جدیدی امتیاز بیشتری دارد و دقت بیشتری روی آن انجام گرفته است. چرا هرچه می‌گذرد، وضع خودروی ما بدتر می‌شود؟

چرا در صادرات، سال اول جنسِ خوب صادر می‌کنیم. تا کار ما رونق می‌گیرد، جنس خراب می‌فرستیم و بازار صادرات را خراب می‌کنیم و بعد از مدتی کلاً بازار را از دست می‌دهیم؟ برای مثال، یک کشور اروپایی برای صادرات میوهٔ ایران به ما اعلام آمادگی کرده بود که بازار ما بر روی شما باز است. ماه اول و دوم میوه‌ها سالم بود، اما ماه سوم ردیف‌های روی کارتن، میوه سالم و ردیف‌های زیر کارتن، میوه خراب بود. کم کم بازار را از دست دادیم. همین کارها باعث شد که تقریباً درِ بازار صادرات میوه آن کشور، به روی ما بسته شود.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۷۱، ص ۲۸۶

تولیدات داخلی

حیثیت نظام، عظمت و شرف ما در گروی تعهد است. کیفیت تولید را باید بالا ببریم، همان‌طور که کمیت را باید بالا ببریم. چرا بگذاریم جنس خارجی در این کشور بازار داشته باشد؟ چرا مردم ما رغبت خرید جنس خارجی را داشته باشند؟ وقتی سؤال می‌کنیم که چرا جنس خارجی می‌خرد، می‌گوید می‌خواهم چیزی بخرم که سال‌ها کار کند. اگر جنس ایرانی بخرم، به خانه که می‌برم اطمینان ندارم چند روز کار می‌کند. ما باید کیفیت را بالا ببریم تا جنس ایرانی الگو شود. باید افتخار کنیم به جنسی که کارگر ایرانی با دست پاکش آن را تولید کرده است. جنس خارجی نباید بازار فروش داشته باشد. ما باید الگوی مصرف را تغییر دهیم تا مصرف کشور برمبنای تولیدات ساخت داخل باشد. مصرف جنس داخلی باید به یک ارزش تبدیل شود. اول از خودمان یعنی دستگاه‌های دولتی شروع کنیم. اگر کارخانه‌ای قطعه می‌خواهد یا می‌خواهیم کارخانه را توسعه بدهیم، اول در داخل کشور دنبال رفع نیازها باشیم، نه اینکه از ابتدا دنبال جنس خارجی بگردیم. در مرحله بعد هم، از مردم توقع داشته باشیم و از آنها بخواهیم که دنبال جنس خارجی نباشند.

فرهنگ اسراف

امروز استقلال کشور ما مرهون کار و تلاش و تولید هرچه بیشتر و بهتر و مصرف کمتر است. ما در همین برنامه پنج ساله دوم که وضع گندم را محاسبه می‌کردیم، متوجه شدیم ما بیش از نیاز کشور گندم تولید می‌کنیم، ولی علت نیاز به واردات گندم این است که حدود ۳۰ درصد آن اسراف می‌شود. بیش از ۲۰ درصد از نانی که پخته می‌شود،

دور ریخته می‌شود، برای اینکه کیفیت نان خراب است، برای اینکه نانوا به وظیفه‌اش عمل نمی‌کند، برای اینکه فرهنگ ما، فرهنگ اسراف است.

فرهنگ ایرانی و اسلامی به ما می‌گفت: که نان را ببوس، همان‌طور که قرآن را می‌بوسی. پدرها و پدر بزرگ‌های ما نان را می‌بوسیدند. امکان نداشت یک تکه نان روی زمین ببینند و از کنار آن عبور کنند، حتماً برمی‌داشتند و نان را می‌بوسیدند اگر تمیز بود، استفاده می‌کردند و گرنه در جایی قرار می‌دادند که نان زیر پا نرود. روزگاری نان به‌عنوان برکتِ حق مطرح بود، ولی امروز ۲۰ درصد از این نان، دور ریخته می‌شود. ما دقیق کار نمی‌کنیم. نانوای ما دقیق کار نمی‌کند.

دولت برای گندم سوبسید پرداخت می‌کند تا نان ارزان به دست مردم برسد. بعضی از کارشناسان معتقدند که باید نان را گران کرد تا مشکل اسراف حل شود. نان ارزان باشد یا گران، باید برای ما عزیز و به عنوان برکت خداوند مطرح باشد. آیا این درست است که ما نان را دور بریزیم و تنها راه حل این مشکل، گران کردن نان باشد؟! ما برای گران کردن نان مشکل داریم، به دلیل اینکه غذای اصلی مردم کشور ماست و گرانی آن به اقشار کم‌درآمد جامعه فشار وارد می‌کند. باید در جامعه، فرهنگ همه‌جانبه صرفه‌جویی، چه از لحاظ برنامه‌ریزی و چه از لحاظ عملی حاکم شود. تولید بیشتر، کار بیشتر، کیفیت بالاتر و صرفه‌جویی می‌توانند ما را به استقلال واقعی در بخش اقتصاد برسانند.

انضباط، کار و تلاش

خوشبختانه مردم ما از لحاظ استعداد کمبودی ندارند. خداوند به ما ایرانی‌ها استعدادی عطا کرده که حتی به اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها و امریکایی‌ها هم نداده است. ما از بهره هوشی بسیار بالایی برخورداریم.

خداوند، فرهنگ خوب یعنی اسلام را نیز به ما داده است که آنها این فرهنگ را ندارند. خداوند افتخار راهنمایی به راه فضیلت و سعادت را نیز شامل حال ما کرده است. آنچه از طرف ما باید انجام شود، انضباط، کار و جهاد است. باید کار و تلاش و فعالیت کنیم تا نصرت خداوند شامل حال ما گردد.

در زمان جنگ وقتی در مواردی به بن بست می‌رسیدیم، می‌دیدیم که با کار و تلاش و کوشش فوق‌العاده می‌توان مشکل را حل کرد. در عملیات والفجر ۸ چگونه توانستیم بیش از هفتاد فروند هواپیمای عراقی را سرنگون کنیم؟ گرچه توضیح و تشریح همهٔ دلایل آن موفقیت، در شرایط فعلی امکان‌پذیر نیست، ولی می‌توان گفت به دلیل تلاش و کوشش و فکر کردن و اندیشیدن توانستیم به این پیروزی برسیم. «و ان لیس للانسان الا ما سعی»[1] ما باید سعی کنیم، تا خداوند هم ما را موفق گرداند. همیشه گفته‌اند از تو حرکت، از خدا برکت. اگر ما تلاش لازم را انجام دهیم، قطعاً خداوند به ما کمک می‌کند. ولی اگر تلاش نکنیم، نمی‌توانیم منتظر نصرت حق باشیم.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نجم، آیه ۳۹.

زن و اشتغال

موضوع بحث، «تعاون، زن و اشتغال» است. در آغاز، بحث کوتاهی راجع به اصل مسئله تعاون خواهیم داشت و سپس به نقش زنان در صحنه اجتماعی و اقتصادی کشور بعد از انقلاب و مسئله اشتغال آنان می‌پردازیم. قانون اساسی ما به مسئله تعاون اهمیت فراوانی داده و در مباحث مجلس خبرگان قانون اساسی نیز به این مسئله، با اهمیت فراوان توجه شده است. علاوه بر این، اساساً مسئله تعاون، در تفکر دینی و فرهنگی ما ریشه دارد. همه با آیه شریفه «و تعاونوا علی البرّ و التقوی»[1] آشنا هستیم. این اهمیت و توجه عمدتاً برخاسته از عدم مقبولیت تفکر دولت‌سالاری در بخش اقتصاد، به مفهوم متداول در بعضی از کشورهای بلوک شرق سابق ازیک‌سو و تکاثر و انباشت سرمایه در دست عده معدود و خاص در جامعه، به گونهٔ معمول در کشورهای غرب، از سوی دیگر است.

در اصل ۴۳ قانون اساسی نیز به این مهم اشاره شده است که نباید دولت به یک کارفرمای بزرگ در کشور مبدل شود. هیچ‌وقت دولت یک تولیدکننده و یک توزیع‌کننده خوب نبوده و نیست. دولت صرفاً می‌تواند یک هدایتگر، سیاست‌گذار و ناظر خوب باشد. اساساً خداوند

---

۱. *قرآن مجید*، سوره مائده، آیه ۲.

متعال خواسته است که در جهان خلقت، کارها با رقابت‌های سالم پیش برود. دلیل اینکه کشورهای بلوک شرق نتوانستند روی پای خود بایستند و علی‌رغم آن همه تبلیغات با شکست مواجه شدند، صرف نظر از دلایل سیاسی و بین المللی، ناسازگاری ساختار اقتصادی آنها با طبع بشر و نظام خلقت و همچنین به فراموشی سپردن اصل «رقابت سالم» بود.

اصل رقابت سالم

در سفری که به شوروی و مسکو در زمان حاکمیت کمونیست‌ها داشتم، حین حرکت با اتومبیل سفارت، متوجه احتیاط بیش از حد راننده شدم. وقتی دلیل این همه احتیاط را با وجود خلوت بودن خیابان‌ها، سؤال کردم، راننده گفت در اینجا باید خیلی مراقب بود، چون بعضی از راننده‌ها عمداً دنبال تصادف هستند! چون راننده در صورت تصادف، خودرو را به تعمیرگاه می‌برد و تا تعمیر ماشین بیکار خواهد بود و حقوق خود را هم می‌گیرد! بنابراین هر تصادف، مساوی با حداقل یک ماه بیکاری و مرخصیِ با حقوق برای راننده است. این واقعیتِ یک اقتصاد دولتی است که در آن تصادف، آرزوی یک راننده دولتی برای فرار از کار است. رفتار این راننده، چنانچه مالک خودرو بود و یا در مالکیت آن سهیم و شریک بود، به گونه دیگری می‌بود و بی‌تردید با همه توان از وسیله خود مواظبت می‌کرد.

مغازه‌داری که مالک سرمایه خود است، حاضر است ساعت ۳ صبح به میدان تره‌بار برود، سبزی و میوه را تهیه کند و ساعت ۵ صبح هم با اشتیاق درب مغازه خود را باز کند و برای جلب مشتری با مراجعین نیز رفتار خوبی داشته باشد. ولی یک کارمند معمولاً درصورتی که مجبور باشد دفتری را امضا کند یا کارت بزند و در صورت تأخیر نیز حقوق او

کسر شود، با بی‌رغبتی ساعت ۸ صبح به محل کار می‌رود و برای گریز از کار و غیبت به انواع حیله‌ها متوسل می‌شود.

این طبیعت انسان است و نمی‌شود با آن مبارزه کرد. البته افراد استثنایی نیز هستند که در سایه ایمان و تقوا از بیت‌المال مانند مال شخصی خود مواظبت می‌نمایند و با همه مراجعین به عنوان بندگان خدا و برادران و خواهران خود برخورد می‌کنند. ولی به‌هرحال «و قلیل من عبادی الشکور»[1] تعداد این‌گونه افراد متأسفانه زیاد نیست. اکثر کارمندان دولتی نیاز به نظارت، جریمه و تنبیه دارند، تا ادارات دولتی سامان یابد. اساساً جامعه به رقابت سالم نیازمند است تا تحرّک منظم و مشتاقانه داشته باشد.

دولت نمی‌تواند کارفرمای خوبی باشد و نباید به یک کارفرمای بزرگ تبدیل شود. در قانون اساسی به دلیل مسائل امنیتی با توجه به شرایط آن زمان، مسئولیت بخش مهمی از اقتصاد به دولت واگذار شده است. البته این مسئله که از لحاظ امنیت ملی باید چه مقدار از اقتصاد کشور در اختیار دولت باشد، بحث جداگانه‌ای است و فرصت دیگری را می‌طلبد. به غیر از بخشی از اقتصاد که قانون اساسی آن را الزاماً در اختیار دولت قرار داده، هرچه بار دولت سبک‌تر باشد، به نفع مردم و رشد و توسعه کشور است.

تکاثر ثروت و تمرکز قدرت

نسبت به بخش تعاونی و بخش خصوصی باید گفت اگر سرمایه‌ها در دست افراد معدودی نباشد که منجر به تکاثر ثروت و تمرکز قدرت شود، قطعاً به نفع مردم خواهد بود. به تعبیر قرآن «کی لایکون دولة بین الاغنیاء

---

۱. *قرآن مجید*، سوره سبأ، آیه ۱۳.

منکم»[1] و این مسئله از لحاظ سیاسی و امنیتی دارای اهمیت است. بی‌تردید قدرت اقتصادی اثر مستقیمی در قدرت سیاسی و حتی قدرت فرهنگی دارد. اگر مردم را به مشارکت عام دعوت می‌کنیم، این مشارکت نباید منحصر به بخش سیاسی باشد، بلکه باید در برگیرنده مشارکت عموم در بخش‌های دیگر از جمله بخش اقتصادی نیز باشد.

چگونه می‌توان مردم را در بخش اقتصادی سهیم و شریک قرار داد و یک مشارکت عام به وجود آورد، بدون اینکه تکاثر ایجاد شود و قدرت اقتصادی که در نهایت فسادآور است، در اختیار افراد معدودی قرار نگیرد؟ «انّ الانسان لیطغی ان رأه استغنی»[2] همین که یک سرمایه‌دار متوجه شود تولید در انحصار اوست، انواع حیله‌ها را به کار می‌برد تا کالا را گران‌تر در اختیار مصرف‌کننده قرار دهد. تا ظرفیت انبار اجازه می‌دهد، اجناس را نگه می‌دارد و به انتظار افزایش قیمت‌ها این اموال را به بازار منتقل نمی‌کند. نظارت بر همه بخش‌های اقتصادی از طرف دولت نیز عملاً امکان‌پذیر نیست. یکی از روش‌های مناسب و عملی این است که مردم در فعالیت‌های اقتصادی سهیم و شریک شوند. یکی از وظایف بانک‌ها همین است. بانک می‌تواند پول‌های خُرد مردم را جمع و تبدیل به یک سرمایه کلان کند و در بخش تولید فعال شود.

نقش تعاونی‌ها در امنیت

بخش تعاونی، بخش بسیار مهمی است، چون افراد می‌توانند با سرمایه‌های کم کنار هم جمع شوند و سرمایه‌های اندک خود را برای حضور در بخش تولید، تبدیل به یک سرمایه بزرگ کنند. حضور مردم

---

۱. *قرآن مجید*، سوره حشر، آیه ۷.
۲. *قرآن مجید*، سوره علق، آیه ۶.

در صحنه اقتصادی از لحاظ سیاسی امر مهمی است. هنوز هم افرادی هستند که سرمایه‌های خود را در گوشه و کنار حبس کرده‌اند و از اینکه آن را به صحنه فعالیت‌های اقتصادی وارد کنند، واهمه دارند. بعضی افراد هم مایل نیستند به سرمایه آنها لجام زده شود. در یک اقتصاد ناسالم، وجود سرمایه لجام‌گسیخته به نفع سرمایه‌دار است. برخی از سرمایه‌داران استفاده از سرمایه در گوشه و کنار و به صورت غیرآشکار را نوعی امنیت می‌دانند. به محض اینکه سرمایه در روی زمین مستقر شود و در معرض دید همه از مأمور مالیات گرفته تا افراد مسئول و غیرمسئول قرار گیرد، مشکلات آغاز می‌شود. بسیاری از افراد می‌ترسند که سرمایه خود را روی زمین بگذارند. البته در بسیاری موارد، این ترس واهی است. نتیجه آن می‌شود که این پول‌ها در بخش واسطه‌گری و دلالی فعال شود که متأسفانه نتیجه آن هم تورم و گرانی است.

برای احساس امنیت بیشتر مردم، یک راه درست همین پوشش تعاون است. فردی که اطمینان ندارد همه سرمایه خود را یک جا سرمایه‌گذاری کند، می‌تواند در چندین تعاونی سرمایه‌گذاری کند و سهیم شود. با این کار هم او اطمینان پیدا می‌کند و هم انحصار شکسته می‌شود.

بنابراین، تعاونی‌ها حتی برای جا به جایی سرمایه از بخش واسطه‌گری و دلالی به بخش تولید می‌توانند نقش خوبی داشته باشند. هرگونه حرکت در این زمینه می‌تواند برای سلامت اقتصاد، مفید و ارزشمند باشد. تقویت بخش تعاونی به سود کشور است. برای همپایی رشد بخش فرهنگی با رشد اقتصادی کشور باید بخش تعاونی را تقویت نمود. همچنین برای مشارکت مردم در همه صحنه‌های اجتماعی، تقویت بخش تعاونی نقش مؤثری خواهد داشت. حضور

فعال مردم در بخش سیاسی بدون حضور آنان در بخش اقتصادی، تقریباً غیرممکن است.

زنان و اشتغال

مسئله حضور زنان در بخش اقتصادی و لزوم اشتغال آنان، مسئله بسیار مهمی است. البته به دست آوردن آمار دقیق بانوانی که در بخش اقتصادی فعالیت می‌کنند، کار آسانی نیست. آمارها معمولاً با واقعیت فاصله دارند. حتی در کشورهای بسیار پیشرفته صنعتی هم آمار با واقعیت فاصله دارد. البته درصد اختلاف آمار اعلام‌شده در کشورهای درحال‌توسعه با آمار واقعی بسیار بیشتر است. مسئله آمار در کشورهای غیرپیشرفته یکی از مشکلات اساسی در برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی است. حتی در مسائل سیاسی هم گاهی مشکل‌آفرین است. در همین چند روز پیش در انتخابات مجلس در لبنان دیدیم که واقعاً مردم با چه مشکلاتی مواجه شدند. برنامه انتخابات در آنجا با کشور ما کمی متفاوت است. هرکسی باید به اداره ثبت احوال محل خود مراجعه کند و یک ورقه بگیرد و با آن ورقه رأی بدهد. از طریق سازش با این ادارات ثبت احوال، همه کار می‌شود کرد؛ حتی گاهی به نام افراد متوفی ورقه می‌گیرند!

آنچه راجع به اشتغال زنان در کشور خودمان اعلام می‌شود، با واقعیت اختلاف فراوانی دارد. بسیاری از زنان در خانه فعالیت دارند و فعالیت آنها غیرقابل محاسبه است و جزو آمار قرار نمی‌گیرد. جالب اینجاست که گاهی فعالیت داخل خانه آنها از لحاظ اقتصادی هم بسیار ارزشمند است. باید بدانیم که اساساً در کشور خودمان و در سطح جهان حضور فعال خانم‌ها در صحنه‌های اجتماعی اعمّ از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و سایر بخش‌ها، صرفاً در دهه‌های اخیر شروع شده

است و سابقه طولانی ندارد.

وضع حقوق زنان در سوئیس

سوئیس یک کشور بسیار پیشرفته است و در اداره کشور هم مشارکت عام مردم وجود دارد. سیستم حکومت کانتونی در آنجا حاکم است و اداره کشور ویژگی‌های خاصی دارد. چندی پیش در بحثی که راجع به حقوق زن در سوئیس با یکی از مسئولین آن کشور داشتم، وی گفت تا سال ۱۹۷۴ در بعضی از بخش‌های سوئیس زن‌ها اصلاً حق رأی نداشته‌اند! این نکته برای خود من تعجب‌آور بود. این مسئله نشان می‌دهد که حضور خانم‌ها در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی در سطح جهان سابقه طولانی ندارد و شروع فعالیت‌های اجتماعی آنان عمدتاً در دهه‌های اخیر بوده است. البته در همین چند دهه، حرکت بسیار سریع بوده است. حتی در بخش آموزش عالی در برخی از کشورهای پیشرفته رفع ممنوعیت حضور زنان در بعضی از دانشگاه‌های مهم در همین دهه‌های اخیر انجام شده است. برای مثال تا سال ۱۹۷۹ ورود دختران به دانشگاه کمبریج ممنوع و این دانشگاه ویژه پسران بوده است!

حقوق زنان در اسلام

خوشبختانه حقوق زنان در آئین مقدس اسلام در چهارده قرن قبل در بسیاری از زمینه‌ها از وضع حقوق امروز آنان در کشورهای پیشرفته بسیار بهتر بوده است. اسلام مقام و منزلت زن را در حدّ واقعی آن، به جامعه بشری معرفی کرده است. تا چند دهه پیش در بسیاری از کشورهای اروپایی زن نسبت به اموال غیرمنقول مانند خانه و زمین حق مالکیت نداشته است، اما در اسلام از چهارده قرن پیش در مسئله مالکیت هیچ محدودیتی برای زنان نبوده است. از دیدگاه اسلام، فعالیت زنان در

تمام صحنه‌های اقتصادی و تملک اموال اعم از منقول و غیرمنقول مجاز است. در جوامع اسلامی از زمان پیغمبر، خرید و فروش خانه و زمین توسط زنان انجام می‌گرفته است و در قوانین اسلامی در بخش اقتصادی، زن و مرد دارای حقوق و اختیارات مشابهی می‌باشند.

از دید اعتقادی و فرهنگی کاملاً روشن است که از دیدگاه اسلام، مرد بودن یا زن بودن امتیازی نیست. منطق قرآن این است: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»[1] اساس، کرامت، پاکدامنی، تقوا، شرافت انسانی، عزت نفس و مقامات معنوی است. مقام یک خانم ممکن است در پیشگاه خداوند از هزاران مرد، بالاتر باشد. به عکس ممکن است جایگاه و منزلت یک مرد نیز از هزاران زن، برتر و بالاتر باشد. نمونه اتم و اکمل مقام و منزلت زن، فاطمه اطهر (س) است که همه ما به عظمت مقام این بانوی بزرگ آشنا هستیم. این نمونه بیانگر آن است که از دیدگاه اسلام زن بودن یا مرد بودن مطرح نیست. آیه شریفه سوره نحل که می‌فرماید: «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینّه حیاة طیبه»[2] بهترین شاهد است که خداوند حیات و زندگی پاک و بدون هیچ آلودگی و آلایش را برای مرد و زنی قرار داده است که عمل صالح را به ایمان ضمیمه کرده باشند. معیار، ایمان و عمل صالح است و در راه رسیدن به هدف که حیات طیبه است، مرد و زن یکسان‌اند و راه کمال برای خانم‌ها کاملاً باز است.

اَشرافی‌گری، فرهنگ ضدّکار

تاریخ کشور ما به عنوان یک کشور اسلامی همواره شاهد فعالیت گسترده زنان در بخش اقتصادی بوده است. در گذشته خانه‌دار بودن ویژه زنان

۱. *قرآن مجید*، سوره حجرات، آیه ۱۳.
۲. *قرآن مجید*، سوره نحل، آیه ۹۷.

اشراف بود. به غیر از اشراف، در همه خانواده‌ها، زنان در فعالیت بیرون خانه هم نقش داشتند. در دورانی که بخش بزرگی از مردم به کار دامداری می‌پرداختند و زندگی بخشی از مردم به صورت عشایری بود، زنان نقش اساسی برعهده داشتند. امروزه هم در میان عشایر، بیشترین کارهای مربوط به دامداری برعهده زنان است. بخش تولیدی برعهده زنان و بخش تجاری آن برعهده مردهاست. وقتی شیر، ماست، پنیر، خامه، روغن و کره توسط زنان آماده می‌شود، مرد برای فروش به بازار می‌رود. در واقع همه کارهای اصلی دامداری، برعهده زنان است. در بخش کشاورزی هم، چنین است. همین حالا در شمال کشور بخش قابل ملاحظه‌ای از کار کشاورزی و شالیکاری را زنان انجام می‌دهند. وقتی برنج برای فروش آماده می‌شود، مرد برای فروش به بازار می‌رود. در کار صنایع دستی، نساجی در کارگاه‌های کوچک، گلیم‌بافی و فرش‌بافی هم بار اصلی بر دوش زن‌هاست.

برای زنان اشراف، کار کردن کسر شأن بود. اساساً کار نکردن زن، جزو اشرافی‌گری بوده است و ربطی به دین ندارد. متأسفانه این اشرافیت در برخی از جوامع کم‌کم رنگ دین و مذهب به خود گرفته است. اینکه گفته می‌شود اگر زن در خانه بماند، با دین سازگارتر است، منشأ دینی ندارد. معیار اصلی کرامت، در خانه یا خارج از خانه، تقوا است. البته مفهوم این بحث این نیست که زن وقتی از خانه خارج می‌شود، مقررات و دستورات اخلاقی را که مد نظر اسلام است، فراموش کند. مسائل اخلاقی با قوّت تمام سرجای خود باقی است. اما اثبات یا نفی در خانه ماندن یا در بیرون خانه کار کردن، ربطی به اسلام ندارد. اساساً اسلام همه ما را به کار، کوشش و فعالیت تشویق می‌کند. البته وظیفه مادری و حفظ عفت از مواردی است که مورد تأکید اسلام است. برای خروج از خانه هم اسلام قواعد و مقرراتی دارد که باید دقیقاً مراعات شود.

لذت زندگی در سایه کار

بحث دیگری که حائز اهمیت است، آثار فعالیت زنان در صحنه اقتصادی است. ممکن است گفته شود که اگر زنـان در صـحنه اجتمـاعی حضـور فعال پیدا کنند، خود به خود از تعداد فرزندان هم کم می‌شـود و اهـداف برنامه کنترل جمعیت هم تحقق می‌یابد و رشد جمعیت متعادل می‌شـود. یا اینکه اگر زنان کار کنند، مشکلات زندگی برایشان ملموس‌تـر خواهـد بود. ولی مهم‌تر از همه اینها این است که وقتی فردی به کار مورد علاقـه خود، مخصوصاً کار تولیدی و هنری می‌پردازد و بـه آن عشـق مـی‌ورزد، این کار زندگی را لذت‌بخش‌تر می‌سازد. یک نقاش که تـابلویی را خلـق می‌کند، صرف نظر از ارزش مادی آن، تابلو را در واقع جزو وجود خـود می‌بیند. گاهی یک اثر مهم برای هنرمند همانند فرزندش عزیـز اسـت. او واقعاً حس می‌کند که بخشی از وجود خود را یعنی هنـر و ذوق خـود را بر روی تابلو جاودانه کرده است. نگاه یک قالیباف هنرمند، به نتیجه کـار خود زمانی که بافت فرشی ظریف و زیبا را به پایان رسانده، بدون توجـه به قیمت یا سود احتمالی آن، لذت‌بخش است. او در واقع ایـن فـرش را تجسم هنر و ذوق خود می‌بیند و احساس می‌کند تا این فرش هسـت، او هم زنده است. یک خانم هنرپیشه که نقش مهمی را در یـک فـیلم بـازی می‌کند، با پخش این فیلم، هر بار از تماشای آن لذت می‌بـرد. واقعـاً کـار خوب، لذت‌بخشِ زندگی است.

تفاوت در نوع استعدادها

واقعاً زنانی کـه اهـل ذوق و هنرنـد و دارای اسـتعداد سرشـار در زمینـه خاصی هستند، اگر از این اسـتعداد و هنـر خـود اسـتفاده نکننـد، مغبـون می‌شوند. البته بین مرد و زن گاهی در نوع استعداد تفـاوت‌هـایی وجـود

دارد. ممکن است مرد در برخی از زمینه‌ها استعداد بیشتری داشته باشد و برعکس، استعداد زن هم در بخش دیگری بیشتر باشد. ممکن است یکی در نقاشی، دیگری در معماری ذوق و استعداد بیشتری داشته باشد، ولی به هرحال در خلاقیت، در آفرینش هنر و کار تولیدی هیچ فرقی بین مرد و زن وجود ندارد. در بخش تعلیم و تربیت هم همین طور است، گاه زنان در این بخش توان و قدرت بیشتری دارند. چنین بحث‌هایی در مجلس شورای اسلامی هم کاملاً حس می‌شود. بین مرد نماینده با زن نماینده در فهم و درک مباحث و بیان آنها، فرقی نیست. بعضی از نمایندگان زن از بعضی مردهای نماینده به مراتب تواناترند، بهتر می‌اندیشند، بهتر طرح می‌دهند، بهتر صحبت می‌کنند و بهتر استدلال می‌کنند.

حضور زن در بخش‌های اقتصادی با معیارهای اسلامی هم منطبق است. چرا ما زمینه را برای زنی که واقعاً می‌تواند کاری را انجام بدهد، فراهم نکنیم. این تعاونی‌ها می‌توانند محیط و زمینه مساعدی برای فعالیت و کار زنان آماده نمایند. آماده نمودن محیط کار اهمیت فراوانی دارد. اینکه یک وزارتخانه دولتی این مسئولیت را برعهده گرفته، برای ایجاد اعتماد مردم بسیار مهم است. اگر به جای یک وزارتخانه یک شرکت آن را برعهده گرفته باشد، مردم کمتر اعتماد می‌کنند. وقتی یک وزارتخانه مسئول است و مجلس و دستگاه قضایی کشور بر آن نظارت دارند، مردم احساس اطمینان بیشتری می‌کنند.

آثار فرهنگی اشتغال زنان

مسئله دیگری که در اشتغال زنان قابل توجه است، آثار فرهنگی و اخلاقی آن است. واقعاً بیکاری امّ الفساد است. حتی در محیط کار، یک بیکار بقیه افراد را هم بیکار می‌کند. در یک اطاق اداره که باید سه نفر

کارمند کار کنند، اگر یک کارمند چهارم بیکار به آنها اضافه کنیم، مانع کار آن سه نفر خواهد شد. وقتی کسی بیکار شد، چاره‌ای ندارد جز اینکه وقت خود را یا به بطالت و یا خدای ناکرده، به گناه و غیبت و تهمت بگذراند. استفاده درست از ساعات بیکاری، کار آسانی نیست. علاوه بر منافع اقتصادی و اجتماعی، برای حفظ اخلاق جامعه نیز باید به مسئله اشتغال فکر کنیم و تلاش کنیم بیکاری را از بین ببریم. اشتغال تنها آثار اقتصادی ندارد، مهم‌تر از آثار اقتصادی، آثار فرهنگی آن است. مهم‌تر از مسئله فرهنگی باید به مسئله امنیتی توجه کرد. امنیت عمومی در کشور با اشتغال تضمین خواهد شد. بیکاری امنیت، آسایش، اخلاق و فرهنگ جامعه را تهدید می‌کند.

اشتغال از لحاظ فرهنگی برای سلامت خانواده و جامعه یک ضرورت است. لازم نیست یک خانم از اول جوانی تا آخر عمرش کار کند. ممکن است دو یا سه سال کار کند. ما باید زمینه را به گونه‌ای فراهم کنیم تا اگر خانمی یک سال هم فرصت دارد، بتواند کار کند.

اشتغال و احساس اعتماد

مسئله بعد، حس اعتمادی است که اشتغال در خانم‌ها به وجود می‌آورد. گرچه مسئولیت مالی خانواده و نفقه برعهده مرد است، ولی باید اعتراف کرد که همه مردهای جامعه ما دارای فضائلِ اخلاقی نیستند. گاهی بعضی مردها از قدرت اقتصادی به‌عنوان اهرم علیه زنان استفاده می‌کنند. زن اگر بداند شغلی دارد و اگر مشکلی پیش آمد، فردا می‌تواند زندگی خود را اداره کند، قادر خواهد بود رفتار مرد را متعادل کند. مرد دیگر بی‌جهت بهانه‌جویی نکرده و به زن اهانت و زورگویی نمی‌کند. می‌داند اگر چند نوبت به زن فشار آورد و رفتار غیرانسانی داشت، زن تحمل نخواهد کرد، چون برای اداره زندگی خود به او نیازی ندارد. به

اعتقاد من استقلال اقتصادی زن، در تعادل رفتار مرد مؤثر است. البته ممکن است گاهی اثر معکوس هم داشته باشد، ولی در مجموع، دارای آثار مثبت است و زندگی خانوادگی را سالم‌تر و به زندگی اسلامی و انسانی نزدیک‌تر می‌کند؛ چه اینکه بسیاری از رفتارهایی که در خانواده‌ها وجود دارد، منطبق بر آئین مقدس اسلام نیست. اگر وظایف زن و مرد در خانواده از دیدگاه اسلام تشریح شود، خواهید دید که اسلام مراعات حال خانم‌ها را بیشتر می‌کند و بسیاری از وظایفی را که معمولاً مردها از زنها انتظار دارند، جزو وظایف آنها قرار ندارد. به هرحال اشتغال می‌تواند در تنظیم رفتار مرد و زن و اخلاق خانواده بسیار مؤثر باشد.

نقش زنان در رشد و توسعه کشور

مسئله دیگر، رشد تولید ناخالص داخلی است. بی‌تردید اقتدار ملی به رشد تولید بستگی دارد. هرچه تولید ناخالص ملی بالاتر باشد، قدرت ملی بیشتر خواهد بود. در بحث قدرت ملی، مؤلفه‌های اقتصاد، فرهنگ، سیاست و توان نظامی به هم گره خورده‌اند. مؤلفه‌های قدرت ملی بر یکدیگر تأثیر مستقیم دارند. اساساً چرا بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه ما که دارای توان تولید و دارای ذوق و هنر است، بیکار بماند؟ چرا این قدرت را حبس کنیم؟ چرا این قدرت را تبدیل به ارزش افزوده نکنیم و چرا در خارج از منزل این توان را به کار نگیریم؟

بخشی از مخارج ما در بودجه ارزی است و نیازمندی‌های ارزی هم عمدتاً از فروش نفت تأمین می‌شود. باید اقتصاد خود را از اتکاء به نفت خارج سازیم و برای رهایی از اقتصاد تک‌محصولی و متکی به نفت به صادرات غیرنفتی روی آوریم و برای آنها بازار صادرات

پیدا کنیم. حداقل باید بازار منطقه را در دست بگیریم. بخش صنایع دستی و هنرهای سنتی ما می‌تواند برای کشور ما ارزآور باشد. اندونزی سالانه از صادرات کارهای دستی و هنری که عمدتاً کاردستی آنها روی چوب است و با زیبایی و ظرافت روی چوب هنرنمایی می‌کنند، میلیاردها دلار درآمد دارد. اینکه کشوری مثل اندونزی فقط از صنایع دستی خود، این همه درآمد داشته باشد، حامل پیام مهمی برای ماست. واقعاً هنر و ذوق ایرانی با هیچ ملتی قابل مقایسه نیست. این خودستایی نابجا از ملت خودمان نیست. واقعاً مردم ایران در طول تاریخ توان هنری بالایی را از خود نشان داده‌اند. چرا از این هنر و ذوق استفاده نکنیم و با کارهای دستی ارزنده و زیبا بازارهای منطقه و بازارهای بین‌المللی را قبضه نکنیم. در بخش کارهای هنری و دستی، قدرت خانم‌ها از مردها کمتر نیست. اصولاً در کارهای ظریف معمولاً حوصله خانم‌ها بیشتر است و ظریف‌تر و دقیق‌تر از مردها کار می‌کنند.

رهایی اقتصاد کشورمان از اتکاء به نفت، مستلزم یک عزم ملی است. زن و مرد باید در این وظیفه ملی شرکت کنند. این حرکت ملی برای امنیت ما هم بسیار مؤثر است. برای مثال در دوخت لباس، چرا بازار منطقه را قبضه نکنیم؟ در این هنر هیچ ملتی ذوق ایرانی را ندارد. هم اکنون بعضی شرکت‌های تولیدی ایرانی بهترین و مرغوب‌ترین لباس را به اروپا و امریکا صادر می‌کنند. شما می‌دانید ارزش افزوده در این بخش از مواد اولیه تا لباس دوخته، چقدر زیاد است. در کار دوخت لباس، زنان همپای مردها و حتی بهتر از آنها می‌توانند وارد فعالیت شوند. تعاونی‌های تولیدی را در زمینهٔ صادرات و ارزآوری باید فعال‌تر کنیم تا بتوانیم سهم مناسب در بازارهای خارجی داشته باشیم.

عمل صالح

چرا روی لباس خوب و صنعت خوب، اسم ایران نباشد؟ البته باید مراقبت کنیم کالایی که مارک و نشان ایران دارد و بر روی آن نوشته شده «ساخت ایران»، «المصنوع فی ایران»، و یا «Made in Iran» خوب، بی‌عیب، دقیق و حساب‌شده و همان گونه که قرآن می‌گوید «عمل صالح» باشد. تولید ما به‌عنوان ایرانی، به‌عنوان مسلمان، به‌عنوان ملت انقلابی باید به گونه‌ای باشد که مبلّغ کشور، فرهنگ و انقلاب ما باشد. هرکس نام ایران را روی کالا ببیند، احساس کند ایران یعنی اعتماد، دقت، ظرافت و استحکام؛ همان طور که امروز نام برخی از کشورها به عنوان بهترین نشان در جهان شناخته شده است. باید کاری کنیم که روزی نام ایران، جایگاهی در افکار عمومی جهان پیدا کند که بتواند با نشان‌های معروف دنیا رقابت کند. این مسئله مترادف با حیثیت و اقتدار ملی ما خواهد بود.

در یک کشور انقلابی و اسلامی همه برنامه‌ها و رفتارها باید به گونه‌ای باشند که امام صادق (ع) فرمود: «و کونوا لنا زینا»[1] زینت امام زمان، زینت امام صادق و زینت پیامبر اسلام باشند. هرکس در دنیا، کالا و کار ما را دید، باید به محصولات ایران به عنوان محصولات کشور انقلاب و تولید کشور اسلامی به دیده احترام نگاه کند.

---

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۸، ص ۴۰۰.

نقش «استاندارد»
در توسعه اقتصادی و فرهنگی

با توجه به اهمیت مؤسسه استاندارد و نقش آن در کیفیت کالا، ایجاد اعتماد عمومی و صادرات کالا ضروری است تا نسبت به معرفی بیشتر این مؤسسه در افکار عمومی و تقویت آن، قدم‌های مؤثرتری برداشته شود. اولین رسالت و مسئولیت این مؤسسه، نوعی یکسان‌سازی و ارتقاء کیفیت در فرهنگ تولید و عرضه کالا، فرآورده و خدمات است. برای حضور ما در بازار جهانی در زمینه صادرات، فرهنگ ما در تولید کالا و خدمات باید یک فرهنگ بین‌المللی باشد. ما نمی‌توانیم در بازارهای منطقه‌ای و جهانی حضور پیدا کنیم، بدون آنکه با فرهنگ جهان و منطقه در زمینه کالا آشنا باشیم. تولید و معرفی و عرضه کالا نیاز به آشنایی به فرهنگ و زبان جهانی دارد. این مؤسسه در این زمینه نقش بسیار مهمی می‌تواند برعهده داشته باشد. هرچه زمان می‌گذرد، دیدگاه مردم جهان در مسائل مختلف به همدیگر نزدیک‌تر می‌شود و در واقع، مرتب جهان کوچک‌تر می‌شود و کم‌کم تعبیر معروفی که می‌گوید جهان به صورت یک دهکده کوچک درآمده است، به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود. امروزه با پیشرفت تکنولوژی، بخش‌های مختلف جهان به هم نزدیک‌تر شده و نیاز به یک زبان واحد و فرهنگ واحد بیشتر احساس می‌شود. مقصود این نیست که ما فرهنگ خودی یا ملی را از دست بدهیم، بلکه بحث در این

است که در بخش صنعت، فرآورده‌ها و انواع کالاها و حتی در بخش خدمات، ما نیاز به یک همگونی با فرهنگ کشورهای دیگر داریم و این مسئله حداقل در مسئله صادرات، یک ضرورت است.

نقش استاندارد در صادرات

رسالت دیگر این مؤسسه، در بخش صادرات غیرنفتی است. ما ناچاریم اتکاء بودجه‌ای خود را از نفت و یا حداقل نفت خام برداریم. درآمد صادرات نفت خام درآمدی حداقلی است، ما باید از طریق تبدیل نفت به محصولات دیگر از ارزش افزوده آن استفاده کنیم و یا حداقل نفت را بعد از پالایش به صورت فراورده به فروش برسانیم. چون قیمت تولیدات یک بشکه نفت خام وقتی تبدیل به فراورده می‌شود، چند برابر می‌شود. و به جای آنکه نفت خام را با قیمت بشکه‌ای ۱۵ یا ۲۰ دلار بفروشیم، می‌توانیم فرآوردهٔ آن را ۵۰ دلار یا بیشتر به فروش برسانیم. واقعاً فروش نفت خام مغبون شدن واقعی است که البته در این مقطع چاره‌ای نداریم، ولی باید قدم به قدم به سمتی برویم که اتکاء خود را به صادرات نفت خام برداریم. راه اصلی آن هم توسعه صادرات غیرنفتی است.

برای توسعه صادرات غیرنفتی باید اول موانع را برطرف کنیم و سپس قدم‌های مطمئن برداریم. اگر در صادرات غیرنفتی قدم‌ها را با سرعت ولی نامطمئن برداریم، حتماً شکست می‌خوریم؛ همان‌طور که در صادرات میوه در برخی از کشورهای اروپایی دچار شکست شدیم. ورود به بازار جهانی سخت است، اما اگر از بازاری اخراج شدیم، بازگشت به آن بسیار مشکل‌تر و گاهی امکان‌ناپذیر است. برای مثال در صادرات میوه به یکی از کشورهای اروپایی دچار همین مشکل شدیم. نمونه‌های اولیه‌ای که صادر شد، بسیار خوب بود، اما با گذشت زمان متأسفانه

کیفیت جنس پایین آمد و همین سبب اخراج ما از این بازار شد. شاید تا چند سال دیگر هم نتوانیم موقعیت گذشته را در آن کشور به دست آوریم. این کار از جمله مسئولیت‌های این مؤسسه است.

صادرات و حیثیت ملی

از رونق صادرات و از به دست آوردن ارز مهم‌تر، حیثیت ملی ماست. امروز در مسئله امنیت ملی، یک بخش و یک مؤلفه، حیثیت ملی یک کشور و یک ملت است. زمانی نیروی انسانی یک مؤلفه اصلی در امنیت ملی بود. هر کشوری که جمعیت و جوان بیشتری داشت، قوی‌تر و قدرتمندتر بود و کشورهای دیگر از آن کشور می‌ترسیدند و حساب می‌بردند، زیرا قدرت در نیروی انسانی منحصر بود. درحالی که الان تعداد نیروی انسانی در مؤلفه امنیت ملی نقش چندانی ندارد و گاهی جمعیت زیاد ضعف‌هایی را هم برای یک کشور به همراه خواهد داشت. البته در این زمینه وضعیت کشورهای مختلف، متفاوت است. در کشور ما با شرایط موجود، جمعیت زیاد نمی‌تواند بر قدرت ملی ما بیفزاید یا در رشد و توسعه کشور به ما کمک کند. اساساً در کشورهای درحال توسعه یکی از مشکلات این است که بعضی از مؤلفه‌های قدرت ملی، پیشرفت و رشد مناسب دارند و برخی از مؤلفه‌ها دارای رشد قابل قبولی نیستند. این رشد ناموازن گاهی مشکلات را مضاعف می‌کند. برای مثال الان در بهداشت وضع ما خوب است و لذا نرخ مرگ‌ومیر بسیار پایین است، ولی در تولید، رشد خوبی نداریم. در کشورهای صنعتی پس از رشد و توسعه در بخش‌های مختلف اقتصادی و یا همپای آن در زمینه بهداشت رشد پیدا کردند، ولی رشد ما در بخش‌های دیگر ضعیف بوده، ولی در بهداشت رشد خوبی داشته‌ایم و جلو مرگ‌ومیر را گرفته‌ایم. در همه بخش‌ها رشد ما مناسب نبوده است.

باید همپای مصرف به همان نسبت تولید بیشتر داشته باشیم.

زمانی جمعیت زیاد، دشمن را می‌ترساند و نیروی انسانی یکی از مؤلفه‌های قدرت ملی حتی حیثیت ملی و در نتیجه امنیت ملی بود. ولی امروزه جای آن را صنعت و تکنولوژی گرفته است. امروزه اگر کالا و محصولات ما به صورت مرغوب و با کیفیت بالا به کشورهای دیگر صادر شود، حتماً پیشرفت صنعتی و تصرف بازار جزو مؤلفه‌های امنیت ملی ما خواهد بود. لزومی ندارد صنایع نظامی صادر کنیم تا قدرت ما به نمایش گذاشته شود، صنعت و تکنولوژی نظامی و غیرنظامی از یک مقوله است و لذا کشوری که در صنعت پیشرفته است، به طور طبیعی در صنعت نظامی هم بالقوّه پیشرفته است. آن کشوری که دارای دقت و تعهد در صنعت است، دارای تعهد اجتماعی و نظامی هم خواهد بود. کشوری که در صنعت عقب‌مانده باشد، در بخش نظامی هم پیشرفته نخواهد بود. آن چیزی که امروزه باید به دنیا عرضه کنیم، کیفیت بالای فرآورده است. باید دقت و تعهد و انضباط را در زمینه صنعت و کشاورزی و همه فرآورده‌ها بالا ببریم.

حتی در بخش فرهنگی و در زمینه معرفی انقلاب اسلامی و ویژگی‌های ملت ایران به جهان؛ یکی از راه‌های معرفی مؤثر ارتقاء کیفیت کالای صادراتی است. یعنی اگر کالای ما مرغوب نبود و کیفیت خوب و قابل قبولی نداشت و خدای ناکرده جنس صادراتی ما با نوعی تقلب همراه بود، هرچه هم بگوییم که ملت ما مسلمان و انقلابی است، دین و اخلاق ما برتر است، کسی از ما نمی‌پذیرد. اخلاق در جعبه میوه صادراتی ما تبلور پیدا می‌کند. اخلاق و تعهد در کیفیت کالای صادراتی ما تبلور می‌یابد. اگر اتومبیل سواری به کشوری صادر کردیم و یک سوم آن برگشت خورد، ضربه‌ای بر حیثیت ملی ما و بر آبروی کشور و ملت خواهد بود.

ضرورت حفظ ارزش نشان استاندارد

در اخذ گواهینامه استاندارد مهم این است که ما بتوانیم این کیفیت را تداوم بخشیم، وگرنه شرکتی ممکن است چند ماه و یا چند سال خیلی خوب کار کند و از هر نظر تولیدکننده خوبی باشد و فرآورده‌های آن هم منطبق بر معیارهای جهانی و منطبق بر استاندارد باشد، ولی به محض اینکه نشان استاندارد را دریافت و بر روی کالا نصب کرد، کم‌کم افت کیفیت پیدا کند؛ این هم بسیار خطرناک است. در اینجا دو خطر خواهد بود: یکی اینکه جنس خراب عرضه شده، دیگر اینکه نشان مؤسسه استاندارد بی‌اعتبار شده است.

یکی از مسائلی که باید کاملاً مراقب بود، این است که حیثیت نشان استاندارد در بازار و در افکار عمومی محفوظ بماند. اگر این نشان اعتبار خود را از دست بدهد، برای اعتماد عمومی نسبت به کیفیت کالا دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. اعتماد همه به این نشان است، اگر مردم ببینند کالایی که دارای نشان استاندارد است، پس از مدتی کیفیت آن تنزل می یابد، در واقع این نشان کاملاً بی‌ارزش خواهد شد. متأسفانه در سوابق تاریخ صنعت کشورمان در مواردی شاهد تنزل کیفیت بودیم. شاید مثال ماشین پیکان مثال مناسبی باشد. از سال‌های اولیه تولید این اتومبیل تا امروز، برخلاف همه اتومبیل‌های جهان، مرتب کیفیت آن پایین آمده است. اینکه دلایل این تنزل کیفیت چه عواملی بوده، بحث دیگری است، ولی به‌هرحال ناچاریم اصل تنزل کیفیت را بپذیریم. این سوابق آثار تخریبی بسیار زیادی در داخل و خارج کشور خواهد گذاشت. درحالی‌که ضروری است ما بتوانیم قدم‌به‌قدم با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی دنیا همگام شویم. باید بتوانیم در سطح جهان ذوق و هنر ایرانی و استعداد و هوش بسیار بالای مردم این سرزمین را به نمایش

بگذاریم. خوشبختانه خداوند به مردم ایران هوش سرشار و ذوق فوق‌العاده‌ای عنایت فرموده است و باید این نعمت الهی را در معرض دید جهان قرار دهیم که «و امّا بنعمة ربّک فحدّث».[1] بنابراین در مسئله صادرات یکی از مسائل مهم، مسئله فرهنگ است که اهمیت آن از آثار اقتصادی آن اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.

پس در زمینه مسئله استاندارد، یک بحث، صادرات غیرنفتی است. ما ناچاریم اتکاء به صادرات نفت را کم کنیم و به صادرات غیرنفتی روی آوریم. در این بخش، استاندارد نقش بسیار مهمی دارد. واقعاً نباید گذاشت کالاهایی که دارای کیفیت قابل قبول و در حدّ استاندارد نیست، صادر شود، ولو اینکه برای مدت کوتاهی ضرر کنیم. البته از آن طرف هم، نباید کالایی را که دارای کیفیت مطلوب است، برای دادن گواهینامه استاندارد معطل کنیم؛ باید تشریفات را کم کنیم و به کارها سرعت بخشیم. در صادرات حتماً باید حساب‌شده و مطمئن حرکت کنیم تا جلب اعتماد عمومی کنیم. باید کاری کنیم که کلمه «ساخت ایران»، معیار سلامت، دقت و صداقت گردد. باید نام ایران و کلمه «ساخت ایران» برای همه اعتمادآور باشد. با کلمه ایران احساس کنند تقلّب و دروغی وجود ندارد و جنس، مرغوب و با کیفیت است.

لزوم کار فرهنگی وسیع در زمینه استاندارد

برای آنکه نشان استاندارد جایگاه خودش را بیابد، ابتدا باید کار فرهنگی وسیعی انجام شود. اولین قدم مهم، فعالیت فرهنگی است. باید مردم را آشنا کنیم تا کالایی را که مهر استاندارد دارد، با رغبت بیشتر و با اعتماد کامل خریداری کنند و کالایی که مهر استاندارد ندارد، با شک و تردید

---

۱. *قرآن مجید*، سوره ضحی، آیه ۱۱.

به آن بنگرند. این باعث می‌شود تا همه تولیدکنندگان جهت اخذ مهر استاندارد تلاش کنند. وقتی یک شرکت یا مؤسسه‌ای ببیند که اگر تولیداتش نشان استاندارد نداشته باشد، رغبت عمومی برای خرید آن کالا کم است، خودش تلاش خواهد کرد تا گواهینامه استاندارد را دریافت کند.

با عمومی شدن فرهنگ استاندارد بسیاری از مسائل حل خواهد شد. اگر برای مردم ما فرقی نکند که فرآورده‌ای دارای نشان استاندارد هست یا نه، بی‌تردید توسعهٔ کار استاندارد با مشکلات فراوان و مخارج سنگین مواجه خواهد شد. باید توسعهٔ استاندارد در آینده شامل خدمات هم بشود، مثلاً شرکت‌های ساختمانی دارای مهر استاندارد باشند. حتی یک تعمیرگاه هم دارای نشان استاندارد باشد. اگر شما نیاز به خدمات داشته باشید، از تعمیر ماشین و تعمیر وسایل برقی منزل گرفته تا انواع گروه‌های تخصصی مختلفی که مردم روزانه به آنها نیازمندند، باید بدانند به هر کجا که دارای این نشان است، می‌توانند اعتماد کنند. آنگاه هم مردم احساس اطمینان می‌کنند و هم یک رقابت سالمی به وجود می‌آید تا همه، کیفیت کار را آن قدر بالا ببرند تا بتوانند این نشان را اخذ کنند. بازارهای خارج از کشور هم توجه به این نشان داشته باشند و بدانند با وجود این مارک می‌توانند به راحتی نسبت به کیفیت کالا اعتماد کنند. این فرهنگ را باید عمومی و همگانی کنیم. البته این کار عمدتاً کار رسانه‌های گروهی از قبیل صدا و سیما، مطبوعات و تمام نهادهایی است که می‌توانند افکار عمومی را در این گونه مسائل آشنا سازند.

قطعاً آغاز کار باید از طریق یک حرکت فرهنگی باشد که بی‌تردید موفق‌تر خواهد بود. البته دستگاه‌های مختلف صنعتی، کشاورزی، بهداشتی، قضایی و سایر ارگان‌ها باید در این زمینه همکاری کنند. در

سال‌های اخیر در مجموع، مجلس به‌عنوان ارگان قانون‌گذار کشور مصوبات خوبی داشته و حمایت لازم را انجام داده است. از زمان تأسیس این مؤسسه و از اولین قانون مربوط به این مؤسسه در سال ۱۳۳۹ و اصلاحات بعدی آن در سال‌های ۱۳۴۳، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۷۱، قانون‌گذار همواره حمایت جدی از این مؤسسه نموده است. البته این حمایت مورد نیاز بوده و ضرورت داشته است. به دلیل ضرورت حمایت از این مؤسسه است که رئیس شورای عالی استاندارد، بالاترین مقام اجرایی کشور یعنی رئیس جمهور است. این مسئله گویای این واقعیت است که از دید کشور و نظام، این مؤسسه دارای اهمیت فراوانی است.

استاندارد، عاملی جهت جلوگیری از اسراف

نکته دیگر مسئله اسراف است که امسال هم به عنوان سال مبارزه با اسراف اعلام شده است. یک بخش از مسئله اسراف مسائل شخصی است، مثلاً نانی که خریداری می‌شود، به اندازهٔ لازم باشد و نه بیشتر؛ غذایی که پخته می‌شود، صرفاً به اندازهٔ نیاز باشد. در سطح کشور هم ارگانِ مسئول آن، مؤسسه استاندارد است. چرا واقعاً این همه اسراف و تبذیر انجام می‌گیرد؟!

آماری که چندی پیش اعلام شد، نشانگر آن است که ما بزرگ‌ترین واردکننده گندم هستیم، درحالی که ما به اندازه کافی و در حد نیاز مصرف، گندم تولید می‌کنیم. حالا چرا وضع چنین است؟ شما ببینید در بخش برداشت محصول و کارخانه‌های آرد چقدر ضایعات داریم. آماری که وزارت کشاورزی می‌دهد، بیش از ۱۰ درصد ضایعات داریم. کل واردات گندم ما حدود ۱۵ درصد است که در واقع ۱۰ درصد آن مربوط به اسراف در مراحل برداشت و تبدیل آن به آرد است. پس برداشت

محصول و مراحل بعدی آن مطابق با استاندارد نیست، چه اینکه مطابق استانداردهای بین‌المللی باید ضایعات، حداکثر ۳ درصد باشد و بیش از ۳ درصد قابل قبول نیست. از این فاجعه‌آمیزتر وقتی است که این آرد به نانوایی می‌رسد تا تبدیل به نان شود. ضایعات در اینجا وحشتناک است. عده‌ای از نمایندگان دورهٔ چهارم مجلس شورای اسلامی که مدت‌ها روی این مسئله کار کردند، آماری ارائه می‌دادند که در مجموع، ۳۰ درصد ضایعات داریم. یعنی حدود ۳۰ درصد از نان پخت‌شده به مصرف نمی‌رسد که عمدتاً به دلیل پخت بد نان است. البته مصرف‌کننده هم در این زمینه مقصر است.

شاید بخشی از مشکلات مربوط به فرهنگ ما باشد که می‌گوییم سفره نباید بدون نان باشد. فرهنگ طرد سفره بی‌نان مربوط به زمانی بود که نانِ پخت روستا اگر چند ماه هم می‌ماند، کیفیت آن از بین نمی‌رفت و همان کیفیت اولیه خودش را حفظ می‌کرد. پس ضمن ضرورت اصلاح فرهنگ مردم و توصیه به عدم اسراف نان، بخش اساسی اسراف مربوط به کیفیت پخت نان می‌شود و این مسئله از وظایف این مؤسسه است. باید آموزش‌های لازم را در این زمینه داد و صنعت پخت نان را اصلاح کرد. نان به آن صورتی که امروز پخت می‌شود، قابل قبول نیست و در آن اسراف و تبذیر است.

این اسراف تنها در مسئله نان و گندم نیست. در میوه هم آمار گویای همین اسراف است. ضایعات در بخش باغداری، طبق آمار سال گذشتهٔ وزارت کشاورزی، در برخی از محصولات باغی نزدیک ۵۰ درصد بوده است که بخشی از این ضایعات ناشی از نحوه باغداری است. از غرس نهال و مقدار فاصله نهال‌ها اشکال داریم تا برداشت محصول. بیشتر باغات به گونه‌ای است که هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند وارد عمق باغ شود و لذا برداشت محصول متکی به کارگر می‌شود و

ده‌ها مشکل دیگر. پس استاندارد، مهم‌ترین مؤسسه‌ای است که می‌تواند با آموزش، برنامه‌ریزی و ارائه الگوهای درست جلوی اسراف، تبذیر و ضایعات را بگیرد و این مسئله در شرایط امروز کشور بسیار اهمیت دارد.

استاندارد، عامل اطمینان و آرامش

از همه مهم‌تر، استاندارد می‌تواند به مردم آرامش و امنیت لازم را بدهد و حتی سلامتی مردم را تضمین کند. هم‌اکنون استانداردهای اجباری در یکصد و چند مورد است، موارد استانداردهای اجباری را گسترش دهیم. البته نباید برای صنعت کشور مشکلات درست کنیم، ولی قدم‌به‌قدم باید موارد اجباری را گسترش دهیم. حتی برخی موارد مربوط به خطرات جانی نظیر برق‌گرفتگی‌ها و انفجار کپسول‌های گاز ــ گرچه بعضی از موارد ناشی از بی‌احتیاطی مصرف‌کننده است که باید آموزش آنها را جهت استفاده درست از این‌گونه وسایل بالا ببریم ــ مربوط به کیفیت نامطلوب فرآورده و محصول می‌باشد. مسمومیت‌های غذایی از چیست؟ بخشی از این مسمومیت‌ها مربوط به کیفیت فرآورده‌های غذایی است که به بازار عرضه می‌شود که حتی گاهی منجر به تلفات جانی هم می‌شود. بنابراین یک عامل تضمین سلامت مردم استاندارد است. البته بخش‌هایی از مسئولیت ها هم برعهده ارگان‌های دیگر مانند بهداشت و درمان، کشاورزی و صنعت است، ولی مؤسسه استاندارد به عنوان یک مرکز مادر، مسئولیت زیادی دارد.

مسئله دیگر، آرامش فکری مردم و جلوگیری از اتلاف وقت مردم است. قبلاً شیوه اطمینان از کالا این بود که از افرادی که آن کالا را خریده و استفاده کرده بودند، از کیفیت آن محصول سؤال می‌کردیم تا به کیفیت کالا اعتماد کنیم. روشن است که این روش در شرایط امروز

جهانی دیگر قابل اجرا و عمل نیست. علامتی که امروز می‌تواند به ما اعتماد بدهد، نشان استاندارد است. باید به گونه‌ای باشد که هرکس وارد فروشگاهی می‌شود، با دیدن این نشان، اعتماد کند و راحت و با آرامش خرید کند. البته استاندارد هم باید دقت کافی داشته باشد که خدای ناکرده این اعتماد خدشه‌دار نشود.

عمل صالح

در کشورهای توسعه‌یافتهٔ صنعتی وقتی در حاشیه پارچه‌ای، درصد نخ، پلاستیک و پشم نوشته شده، انسان به راحتی اطمینان می‌کند و می‌داند که آنچه نوشته شده، دقیق است. اگر روی عسل نوشته شده که طبیعی است، مطمئن می‌شویم که درست است. اما متأسفانه هیچ‌گاه نتوانستیم بر نوشتهٔ پشت محصولات مختلف یا سخن فروشنده کشور خودمان اعتماد کنیم! واقعاً اخلاق اسلامی کجاست؟ اینکه می‌گوییم تعهد، ایمان و اخلاق، پس اینها را کجا باید ببینیم؟ دین اسلام، دین عمل صالح است. مگر قرآن نمی‌گوید: «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینّه حیاة طیبه»[1] حیات پاکیزه و طیبه، حیاتی است که در آن انسان راحت است. زندگی مطمئن و آرامش واقعی در عمل صالح است. عمل صالح یعنی کار صحیح و درست. یعنی عمل سالم و بی‌غلّ و غش. عملی که در آن دروغ، تدلیس و تقلّب نیست. آیا این ننگ نیست که بر مشخصات نوشته شدهٔ پشت جنس اروپایی‌ها اطمینان داشته باشیم، ولی به سخن و نوشته مربوط به کالا در کشور خودمان ـ که یک کشور اسلامی است و به دین، اخلاق، فرهنگ و تاریخ آن افتخار می‌کنیم ـ اطمینانی نداشته باشیم؟

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نحل، آیه ۹۷.

ما باید این اطمینان را به وجود آوریم، ولو اینکه در قدم‌های اولیه نیاز به اجبار، زور، دادگاه، نیروی انتظامی و امثال اینها داشته باشیم تا به تدریج به یک فرهنگ و ارزش تبدیل شود. در واقع اگر برچسب جنس ایرانی دقیق نباشد و خلاف واقع باشد، خیانت به اعتقادات و اخلاق و به فرهنگ ایران است. تنها خیانت به جان و مال مردم نیست، بلکه خیانت به فرهنگ ملی است. باید با آنها برخورد کرد. این مهم است که وقت و عمر مردم تلف نشود. آنچه می‌بینند دو مرتبه سؤال نکنند. شما ببینید در معاملات ما در بازار و خیابان چقدر وقت مردم بر سر چانه‌زنی تلف می‌شود، چقدر قسم می‌خورند، چقدر بالا و پایین می‌کنند، آیا در خارج هم این طور است؟ در کشورهای پیشرفته مارک مشخص است، کیفیت مشخص است، قیمت هم مشخص است. نه وقت تلف می‌شود و نه اعصاب و ایمان خراب می‌شود. واقعاً چرا این همه وقت مردم و عمر مردم تلف می‌شود. بالاترین و بدترین اسراف‌ها، اسراف در وقت و عمر مردم است. برای این کار باید از یک راه و سیستم درستی استفاده کنیم و این مؤسسه می‌تواند در این زمینه کمک شایانی داشته باشد.

جمله معروف «نعمتان مجهولتان الصحّة و الامان»، دو نعمت بزرگ است که از دید مردم معمولاً مجهول و فراموش‌شده است: یکی سلامتی و دیگری امنیت؛ هر دو نعمت را استاندارد می‌تواند در بسیاری از موارد، تضمین کند. صحت و سلامت مردم با کیفیت درست و سالم کالاست؛ چه محصولات غذایی و کشاورزی و چه محصولات صنعتی و چه خدمات. امنیت و آرامش را نیز استاندارد می‌تواند تضمین کند. راحتی فکر مردم را می‌تواند به وجود آورد و این امر مهمی است. به خاطر این آثار پربرکت است که این مؤسسه باید جایگاه مهمی داشته باشد.

کار ستادی، وظیفه اصلی استاندارد

کار این مؤسسه کار بسیار سنگینی است. البته مواردی که مؤسسه استاندارد ترجمه‌کننده است، یعنی معیارهایی که دیگر کشورها به عنوان الگو، نمونه و شاخص تدوین کرده‌اند و ما در اینجا فقط ترجمه‌کننده آن هستیم، البته با اصلاحاتی و با نوعی تطبیق با فرهنگ بومی، کار آسان است. اما مواردی که تدوین‌کننده اصلی خودمان هستیم، تدوین استاندارد احتیاج به بررسی، تحقیقات و آزمایش‌های متعددی دارد و این کار، کار آسان و ساده‌ای نیست و حتماً در توان یک مؤسسه نمی‌باشد.

کاری که در سال‌های اخیر شروع شده که «استاندارد»، مؤسسات همکار را انتخاب کرده، کار درستی است. یعنی به تدریج باید این مؤسسه تبدیل به یک مرکز ستادی و نظارتی شود. البته به یک سری آزمایشگاه نیاز دارد، اما در نهایت باید کار اصلی به دستگاه‌ها و مؤسسات مختلف واگذار شود. در کار آموزش هم باید مؤسسات و شرکت‌هایی را به کار گرفت. فعلاً حدود ۱۰ شرکت همکاری دارند که این تعداد خیلی کم است و باید این امر توسعه یابد. مگر یک مؤسسه استاندارد در تهران یا در مراکز استان‌ها می‌تواند به همه موارد برسد و در بخش‌های مختلف آموزش دهد؟ مگر این کار شدنی است؟

در مسئله کنترل کیفیت محصول هم نمی‌توان کار را از خود محصول شروع کرد. از ابتدا و در آغاز فعالیت باید شروع کنیم. از محل فعالیت و سالن که باید بهداشتی باشد، کارگر که باید آموزش دیده باشد تا موارد بالاتر. مگر کیفیت کالا و فرآورده را می‌توان بدون این موارد کنترل کرد؟ نباید فقط به آزمایش چند مورد محصول در یک مقطع اکتفاء کرد. این کار نیاز به یک آموزش عمومی دارد؛ از مدیر و تکنسین و کارگر گرفته تا نوع کارخانه و تجهیزاتی که انتخاب شده است.

کارخانه‌ای که وارد شده است، اگر طبق استاندارد نباشد، دیگر نباید انتظاری از کیفیت خوب فراورده داشت. پس در همه موارد و مراحل این استاندارد باید مراعات شود و این کار احتیاج به آموزش عمومی و آموزش تخصصی دارد و برای این کار شرکت‌ها و مؤسسات مختلف باید مسئولیت را برعهده گیرند. در کار آزمایشگاه و تحقیقات هم همین‌طور است. مگر شما چقدر محقق دارید؟ مگر می‌توانید چقدر محقق داشته باشید؟ از همه امکانات کشور باید کمک گرفته شود. از دانشگاه‌ها باید کمک بگیرید. دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا می‌توانند تحقیق کنند و رساله بنویسند. بسیاری از مؤسسات و آزمایش‌های کشور می‌توانند کمک کنند. اینجا بیشتر باید کار ستادی انجام دهد.

لزوم توسعه فعالیت مؤسسه استاندارد

از طرف دیگر توسعه کار استاندارد یک ضرورت است. در طول این ۳۷ سال، تدوین استانداردهای ملی شما ۴۷۰۰ مورد بوده است و تا آخر برنامه دوم باید به ۷۰۰۰ مورد برسد. یعنی شما باید سالانه بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ مورد جدید استاندارد، تدوین کنید که کار بسیار سنگینی است. باید همه امکانات کشور را به کمک گرفت. این کار در توان یک مؤسسه نیست. منتهی این مؤسسه باید کار ستادی انجام دهد. به اضافه اینکه هرچه پیشرفت علم و تکنولوژی بیشتر شود، باید در موارد گذشته تجدید نظر شود. استانداردی که حدود ۲۰ سال قبل تدوین شده، با پیشرفت‌های امروز منطبق نیست. سرعت حرکت پیشرفت‌های علمی هم عادی نیست، بلکه سرعت، فوق‌العاده است. حتی در بعضی از بخش‌ها سرعت پیشرفت، باورناکردنی است. در برخی از موارد در یک دهه به اندازه چند قرن پیشرفت حاصل شده است. پس باید همه موارد گذشته

را تجدید نظر کرد. تجدید موارد گذشته، تدوین موارد جدید، نظارت بر مواردی که دارای مهر استاندارد هستند، نظارت بر شرکت‌هایی که گواهی استاندارد می‌دهند و همچنین اعطاء گواهینامه استاندارد به شرکت‌ها و مؤسسات بیشتر، وظایف مهمی است که به عهده این مؤسسه است.

شرکت‌ها و مؤسساتی که تاکنون گواهینامه دریافت کرده‌اند، مجموعاً ۵۵ شرکت‌اند و برنامه این است که تا آخر سال به ۱۵۰ مؤسسه برسد، حتی اگر تا آخر سال به ۱۰۰ مورد هم برسد، کار بسیار مهمی است. چون لازم است این مؤسسه آن شرکت را بازدید و کنترل و محصولات آن را آزمایش کند. این کار، ساده نیست. باید ضمن سرعت کار، از دقت آن کاسته نشود و با دقت بالا این گواهینامه‌ها صادر شود. بنابراین فعالیت این مؤسسه کار بسیار سنگین و ارزشمندی است.

مجلس شورای اسلامی با همه توان کمک خواهد کرد: هم در بحث قانون گذاری و هم در اعتبارات مالی که مورد نیاز این مؤسسه است و هم برای توانمندتر شدن و قدرتمندتر شدن این مؤسسه که بتواند با اقتدار بیشتری مسئولیت خود را انجام دهد. محصول کار و تلاش شما برای سلامت مردم، برای رشد اقتصاد و صادرات، برای حفظ فرهنگ، امنیت ملی و حیثیت ملی ما بسیار مهم و ارزشمند است. همه باید دست به دست هم بدهیم و کمک کنیم تا ان‌شاءالله این کار ارزشمند توسعه یابد. شما هم به دلیل شرایط ویژه کشور باید بر فعالیت و تلاش خود بیفزایید. نفع این کار هم به مردم و خود شما برمی‌گردد. هرچه کیفیت کالا ارتقاء یابد، آثار و ثمرات آن برای همه آحاد ملت، برای برادران و خواهران خودتان و برای کشور است. ما باید این قدم‌های مهم و مؤثر را برداریم.

در این زمینه، هم کالاهایی که باید منطبق بر استانداردهای بین‌المللی شوند و هم کالاهایی که در داخل به مصرف می‌رسند، باید با فرهنگ و نیازهای خود و با کاربردی که در کشورمان دارد، منطبق کنیم و اقدامات لازم را انجام دهیم. همچنین کالاهایی که می‌خواهیم به بازارهای منطقه‌ای صادر کنیم، باید ذوق و سلیقه مردم منطقه مخصوصاً از لحاظ شکل، رنگ و نوع بسته‌بندی را لحاظ کنیم. به هرحال، بسته‌بندی که پاکستان یا عربستان می‌پسندند، با بسته‌بندی که اروپا می‌پسندد، مشابه نیست. باید هم به بازارهای منطقه‌ای توجه کنیم، هم به مسائلی که مربوط به استانداردهای جهانی است و هم به آنچه مربوط به داخل کشور و مصرف داخلی است.

فصل پنجم
چهره‌های فرهنگی - سیاسی

مدرس، اسوهٔ جاودان

اندیشمند بی‌بدیل

وحدت حوزه و دانشگاه

مرجعیت و رهبری

ابی‌ذر زمان

سردار سخن

مدرس، اسوهٔ جاودان

سالروز شهادت فقیه مجاهد، شخصیت بزرگ و کم‌نظیر روحانی و سیاسی تاریخ ایران، رادمردی که در دوران سیاه و تاریک تاریخ سیاسی ایران درخشید و تشعشع انوارش همچنان ادامه دارد، آیت‌الله سید حسن مدرس (ره) را ارج می‌نهیم. همچنین روز مجلس روز نهاد عظیم مردمی و مقدس قانون گذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران را که مهم‌ترین نهاد در میان قوای سه گانه کشور است، گرامی می‌داریم.

سخن گفتن دربارهٔ مقام و شخصیت شهید مدرس کار آسانی نیست، چه اینکه درک شرایط تاریخی آن زمان برای ما آسان نخواهد بود. ما که امروز وظیفه نمایندگی مردم را در مجلس شورای اسلامی برعهده داریم، در نگاه اول، شاید فکر کنیم شهید مدرس هم مانند ما در یک مقطع زمانی نماینده‌ای در مجلس شورا بوده، منتهی از ما عالم‌تر، فهیم‌تر، فعال‌تر و شجاع‌تر بوده است. بی‌تردید بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی آن زمان چنین قضاوتی دقیق نخواهد بود. اولاً جایگاه مجلس آن زمان با جایگاه مجلس امروز کاملاً متفاوت بوده است. مجلس شورای اسلامیِ امروز، نه با استبداد مواجه است و نه با استعمار. مجلس شورای ملی آن زمان یک‌تنه می‌خواست هم در برابر استبداد و هم در برابر استعمار و نفوذ خارجی بایستد و مقاومت کند؛ آن هم در شرایطی که مجلس شورای ملی دوره‌های اولیه، برای اولین بار دموکراسی، انجام شور

و مشورت رسمی و قانون گذاری را در تاریخ ایران تجربه می‌کرد. در تاریخ ایران، برای اولین‌بار در یک چنین مکانی (که الان در آن جمع هستیم) نمایندگان مردم که در دوره‌های اولیه مجلس عمدتاً نمایندگان حقیقی و منتخبان واقعی مردم بودند، می‌بایست نظامی را برمبنای قانون و مقررات در این کشور تأسیس کنند؛ چه اینکه اداره کشور در آن مقطع در ارادهٔ یک فرد به نام شاه خلاصه می‌شد. بنابراین ضروری بود نسبت به همه مسائل مهم کشور و نهادهای لازم، قانون گذاری و مقررات مناسب وضع شود. مهم‌تر آنکه در آن شرایط، مشروطه و انقلاب مشروطیت در مجلس شورای ملی متبلور شده بود، یعنی تبلور انقلاب مشروطه و آثار آن در مجلس شورای ملی آن زمان بود. لذا شرایط سیاسی امروز کشور ما اصلاً با شرایط آن زمان قابل مقایسه نیست تا بتوان آن شرایط را لمس نمود.

در چنان شرایطی که استقلال و مبارزه با استعمار، آزادی و مخالفت با استبداد، تدوین و تصویب قوانین و مقررات لازم و حتی استقرار احکام اسلام و مقررات اسلامی به صورتی که همه مردم به اجرای آن موظف باشند، در مجلس شورای ملی خلاصه می‌شد، همه چیز آن مجلس مدرس بود. امام (ره) در بیانات خود نسبت به مدرس بر دو نکته تأکید دارند، یکی اینکه تا کسی استبداد رضاخانی را ندیده باشد، ارزش مدرس را نمی‌تواند درک کند. بیان امام چنین است:

«هرکس آن وقت را ادراک کرده، می‌داند که زمان رضاشاه غیرزمان محمدرضاشاه بود، آن وقت یک قلدری بود که شاید تاریخ ما کم مطلع بود.»[1]

همچنین امام (ره) می‌فرماید:

---

۱. صحیفه نور، جلد ۱۶، ص ۲۶۸.

«در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرس که القاب برای او کوتاه و کوچک است، ستاره درخشانی بود در تارک کشوری که از ظلم و جور رضا شاهی تاریک می‌نمود و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالی‌مقام را نمی‌تواند درک کند.»[۱]

نکته دیگر اینکه حضرت امام (ره) مشاهدات خودش را از مجلس آن زمان چنین ترسیم می‌نماید که مجلس بدون حضور مدرس، مجلس نبود. چون مرحوم امام در دوران جوانی وقتی به تهران می‌آمدند، گاهی در جایگاه مخصوص تماشاچیان در مجلس شورای ملی حضور پیدا می‌کردند. از دیدگاه ایشان وقتی مدرس در مجلس نبود، مثل اینکه در مجلس کسی نبود و در واقع یک کالبد بی‌جان بود. حتی آنهایی که با مرحوم مدرس هم مخالف بودند، می‌دانستند مجلس یعنی مدرس. آن روز که مدرس بود، مجلس، مجلس واقعی و سرنوشت‌ساز بود و وقتی نبود، گویی هیچ نبود. بیان حضرت امام در این زمینه چنین است:

«من مجلس آن وقت را هم دیده‌ام، کانّه مجلس منتظر بود که مدرس بیاید. با اینکه با او بد بودند، ولی مجلس کانّه احساس نقص می‌کرد وقتی مدرس نبود. وقتی مدرس می‌آمد، مثل اینکه یک چیز تازه‌ای واقع شده.»[۲]

«یک نفری غلبه می‌کرد بر همه مجلس، بر اهالی که در مجلس بودند غلبه می‌کرد یک نفری، تا توی مجلس نبود (من آن وقت مجلس رفتم، دیدم برای تماشا، بچه بودم، جوان بودم رفتم) مجلس آن وقت تا مدرس نبود، مثل اینکه چیزی در آن نیست،

---

۱. همان.

۲. همان، جلد ۱۶، ص ۲۶۹.

مثل اینکه محتوا ندارد. مدرس با آن عبای نازک و با آن ـ عرض بکنم ـ قبای کرباسی وقتی وارد می‌شد، مجلس می‌شد، یک مجلس.»[۱]

واقعاً بسیار مشکل است که ما در تاریخ یک بار دیگر شخصیتی مانند مدرس را در جایگاه نمایندگی مجلس بیابیم. نکته مهم اینکه امام (ره) الگوی نماینده خوب را، مدرس قرار دادند. از دید حضرت امام (ره)، الگو و مَثَل اعلای یک وکیل مردمی، عدالتخواه، شجاع و اسلام‌شناسِ آگاه و آشنا به زمان، مدرس است و لذا به مردم هم توصیه می‌فرمود که امثال مدرس را به‌عنوان نماینده انتخاب کنید. بنابراین، سخن گفتن از چنین شخصیتی و ترسیم منزلت و مقام وی در تاریخ کشورمان و همچنین تأثیر وی در سرنوشت ایران، در انقلاب مشروطه، در استقرار آزادی در جامعه ایران و استقلال میهن اسلامی کار آسانی نیست.

مواضع مدرس در مجلس شورای ملی

به طور اختصار به دو نکته از زندگی مرحوم مدرس اشاره می‌کنم: نکته اول مطالب و نکاتی است که وی در جلسات رسمی مجلس شورای ملی آن زمان بیان کرده است. نکته دوم، ویژگی‌هایی از شخصیت بزرگ و استثنائی ایشان است.

نسبت به بحث اول، واقعاً بیانات شهید مدرس اعجاب‌انگیز است. با نگاه به بخشی از صورت مذاکرات مجلس شورای ملی و بیانات مرحوم مدرس، حقیقتاً هیچ بخشی از سخنان مدرس نیست که اگر کسی آن را مطالعه کند، استفاده و بهره فراوان نبرد. نطق‌ها و سخنانی که شهید مدرس در هفتاد و پنج سال پیش، هشتاد سال پیش، نود سال پیش، یعنی

---

۱. *همان*، ج ۷، ص ۶۳.

حدود یک قرن قبل در آن شرایط تاریخی در مجلس آن زمان ایراد کرده، همین امروز برای ما تازگی دارد و قابل استفاده است. واقعاً اگر مطالب حدود یک قرن قبل مدرس را با مطالبی که امروز در مجلس شورای اسلامی مطرح می‌شود، مقایسه کنیم، آن وقت روشن می‌شود که مدرس چه شخصیت فوق‌العاده‌ای بوده است.

از یک طرف، هوش و استعداد سرشار و علم و دانش وسیع او، از طرف دیگر شجاعت، زهد و ساده‌زیستی‌اش، از سوی دیگر منطق قوی و بیان زیبایش، همه‌چیز دست به دست هم داده بود و یک شخصیت بی‌نظیری را به وجود آورده بود. واقعاً زندگی پر برکت مدرس منجی ایرانِ دیروز و هدایتگر جامعه امروز ماست. همین امروز و حتی در آینده، حق‌جویان می‌توانند از بیانات، تفکر و راه او به خوبی استفاده کنند و بهره جویند. بیانات شهید مدرس حتی در محدوده مذاکرات ثبت‌شده مجلس شورای ملی آن زمان یک مجموعه جامع و بسیار مفید است. البته روشن است نظرات سیاسی شهید مدرس و آثار وی را هرگز نمی‌توان در این محدوده خلاصه کرد، ولی اهمیت این بخش آن است که این آثار به مثابه اسناد متقن تاریخی، مطمئن و قابل اعتماد است، زیرا سخنان و کلمات ایشان در صورت مذاکرات مجلس دقیقاً ثبت شده است.

اهمیت مجلس از دیدگاه مدرس

مرحوم مدرس بر چند مسئله مهم تأکید فراوانی داشت. گرچه وی در مسائل و موضوعات مختلفی سخن گفته، اما وقتی در صورت مذاکرات مجلس دقیق می‌شویم، می‌بینیم بر چند مسئله تأکید بیشتری داشته است. یک بخش از تأکیدات شهید مدرس در زمینه تثبیت و استحکام مجلس شورای ملی است، چون او احساس می‌کرد که در آن شرایط جز مجلس هیچ پایگاه دیگری برای مقابله با استعمار و استبداد وجود ندارد. برای

مقابله با هجمه استعمار در آن زمان یعنی در آستانه جنگ جهانی اول، در دوران جنگ و بعد از آن، مقطعی که تاریخ سیاسی ایران با شرایط بسیار پیچیده و دشواری مواجه بود، عمدتاً مجلس مرکز مقابله و مبارزه با استعمار بود. در یک برهه، کشور در اشغال انگلیسی‌ها بود، در برهه دیگر در اشغال روس‌ها، در مقطعی هم محل رقابت این دو قدرت بود و حتی در یک مقطعی هم مورد رقابت بین این دو قدرت و امریکایی‌ها بود و در تمامی مقاطع، سدّ اصلی مقابله و ایستادگی در برابر تجاوزگران خارجی، مجلس بود. برای مقابله با استبداد نیز مجلس در خط مقدّم قرار داشت. تلاش مجلس بر این بود که قدرت شاه را محدود کند و یک نظام پارلمانی برمبنای قانون اساسی به وجود آورد که اسم آن را نظام مشروطه گذاشته بودند.

مدرس تلاش فراوانی داشت تا پایگاه مجلس لطمه نبیند. اولین تلاش او این بود که قدرت مجلس باقی بماند و تضعیف نشود. بی‌تردید مهم‌ترین معتَمد مردم در تمامی برهه‌های زمانی مجلس است، زیرا مردم از بخش‌های مختلف کشور افرادی را به عنوان وکیل و معتَمد خودشان برای مجلس انتخاب می‌کنند و لذا مجلس، امین و مورد اعتماد مردم است. مشروعیت دیگر قدرت‌های کشور هم از مجلس نشئت می‌گیرد. همین الان هم همین‌طور است، قوه مجریه وقتی مشروع و قانونی است که مصوبات مجلس را به خوبی اجرا کند و قوه قضائیه زمانی مشروع و سالم است که در محاکم، مصوبات مجلس را دقیقاً اجرا کند. این مجلس است که قوه مجریه از آن رأی اعتماد و اجازه فعالیت می‌گیرد و فعالیت همه وزراء با رأی اعتماد مجلس مشروعیت می‌یابد. مجلس بر کل دستگاه‌های اجرایی و قضایی و در واقع بر کل کشور نظارت دارد. بنابراین مجلس شأن و جایگاه بسیار مهمی دارد و لذا مدرس تلاش می‌کرد تا این جایگاه صدمه نبیند.

بخشی از بیانات مرحوم مدرس در این زمینه نشان می‌دهد که او تا چه حد برای استحکام مجلس تلاش کرده است. وی در یکی از نطق‌های خود در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی، اصل و بنیان کشور را «ملت» ذکر می‌کند. بسیاری از دعواها و مباحثی که همین امروز در جامعه ما مطرح است، از قبیل اینکه نقش مردم چیست؟ این نقش تا چه اندازه است؟ و امثال اینها، در بیانات مدرس آمده است. گویی وی به این دعواها و مباحث امروز ما هم به نحوی پاسخ می‌دهد:

«مملکت اصلش و بنیانش، ملت است. حقیقت مملکت عبارت است از ملتی که در آن مملکت جمع شده و تعینش می‌نمایند. دولت هم البته از جانب ملت یک خدمتی را وظیفه‌دار است. مجلس شورای ملی عبارت از مجموع ملت آن مملکت است، که حقیقتاً تمام ملت در مجلس شورای ملی جمع‌اند. عظمت ملت، همان عظمت شورای ملی اوست. هر ملتی بزرگواری و عظمت او به عظمت مجلس شورای ملی اوست.»[1]

چقدر بیان زیبا و مستحکمی است. مجلس به تعبیر حضرت امام (ره) عصاره ملت است. مجلس تبلور آراء، افکار و احساسات مردم است. به تعبیر مرحوم مدرس، عظمت یک ملت به عظمت مجلس آن است. هر اندازه که مجلس عظمت دارد، همان مقدار هم ملت دارای عظمت است. در یک بیان دیگر وقتی مدرس راجع به قراردادهایی که توسط وزراء، دولت یا رئیس‌الوزراء و یا دیگر مسئولین با مقامات خارجی بسته می‌شود، سخن می‌گوید، جایگاه مجلس را به خوبی تبیین می‌کند؛ که اگر قراردادی مورد تأیید مجلس نباشد، کاملاً بی‌ارزش است. در یکی از

---

۱. علی مدرسی، *مدرس*، تهران: انتشارات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۷۷.

جلسات مجلس که مربوط به سال ۱۳۲۹ هجری قمری است، یعنی درست نود سال پیش چنین می‌گوید:

«بنده هم عرض کردم که البته قرارداد وقتی آمد به مجلس و در مجلس تصویب شد، بر صلاح ملت و دولت ایران است. البته ما هم تشکر می‌کنیم و به قول بعضی‌ها شاید چراغان هم بکنیم، ولی باید دید که مرکز و نقطه قضا و قدر مملکت ایران اینجاست. ایران غیر از اینجا، نقطه قضا و قدر ندارد. اگر خدای نخواسته وزیر مختار ما در مسکو امضا کند و بنویسد که بعد از امضا به موقع اجرا گذارده می‌شود؛ دستش را که باید خرد کرد هیچ، گردنش را هم باید خرد کرد. هرچه متعلق به ایران واقع شود، بعد از تصویب اینجا باید اجرا شود. هرکس هر کاری بکند، یا وکیل است یا فضولی است. البته معامله فضولی را مالکش باید امضا کند و از باب اتفاق مالکش اینهایی هستند که در اینجا نشسته‌اند. خوب‌اند اینها هستند. بدند اینها هستند. به‌هرحال مرکز قضا و قدر ایران، این نقطه است. مالک ایران اینهایی هستند که در اینجا نشسته‌اند. یک وزیری برود یک جا امضا کند و بگوید بعد از امضا به موقع اجرا گذارده شود، نمی‌شود. فضولی است.»[1]

مدرس می‌گوید هر عملی که در کشور انجام می‌گیرد، در صورتی صحیح و درست است که وکلای مردم آن را انجام بدهند و یا توسط آنها تأیید و امضا شود و گرنه ناصحیح و فضولی است، چون توسط وکلای مردم انجام نشده است. مردم خودشان که مستقیماً نیستند، وکلای آنها هم اگر نباشند، پس عمل، فضولی است. اگر کسی مال کسی را

---

۱. *نطق مدرس در جلسه ۲۱۷*، یکشنبه ۲۶ صفر ۱۳۲۹ ه. ق.

معامله کرد بدون اجازه مالک، معامله فضـولی اسـت و وقتـی آن معاملـه نافذ است که بعداً صاحب مال امضا کند و قبول نمایـد. مرحـوم مـدرس می‌گوید: مالک تصمیمات، ملت ایران است و وکلای مـردم نماینـدگانی هستند که در مجلس نشسته‌اند.

هر وقت مرحوم مدرس در مجلس می‌دید یکی از نمایندگان سـخن و بیانی دارد که به نحوی عظمـت مجلـس را خدشـه‌دار مـی‌کنـد، فـوراً اعتراض می‌کرد. وی معتقد بود که برای تأسیس مجلس زحمات فراوانی کشیده شده است و عظمت و تقدس مجلس نباید زیـر سـؤال بـرود. در یکی از بیاناتش در سال ۱۳۳۳ هـ . ق در مجلس می‌گوید:

«لیکن عرض می‌کنم که خیلی مجلسِ مقدس باید ملاحظه بکند که این زحماتی که کشیده شده برای انعقاد یک همچو مجلسی، این زحمات را به هـدر نـداده باشـند. از اول تشـکیل و افتتـاح مجلس احساسات همچو می‌نمایاند که روز به روز ما به دسـت خودمان قوای خودمان را می‌کاهیم، و بنده یک نفر کـه شـخص خودم را حامی مشروطه می‌دانم، عرض می‌کنم که زیاده بر ایـن قوای خودمان را نکاهیم.»[1]

جایگاه و عظمت ملت

تجلیلی که مرحوم مدرس از ملت می‌کند، بسیار جالب است. اگر تـاریخ ایران را نگاه کنید، برای دستگاه استبداد آن زمان چیزی که اصـلاً ارزشـی نداشت، مردم بود. آراء، افکار و نظرات مردم بی‌ارزش‌تـرین متـاع بـرای هیئت حاکمه آن زمان بود. مدرس می‌خواست به مردم نسبت بـه مقـام و عظمت طبیعی آنها که خداوند به آنها ارزانی داشته اسـت، توجـه بدهـد؛

۱. *نطق مدرس در جلسه ۶*، یکشنبه غره ربیع‌الاول ۱۳۳۳ ه . ق.

درست همان چیزی که حکومت‌های استبدادی می‌خواستند آن را سرکوب کنند و از بین ببرند. مدرس می‌خواهد به مردم بگوید که آنها دارای چه عظمت و چه مقامی هستند. او در یکی از بیاناتش می‌گوید، معنی وکیل، حجةالاسلام، شاه، وزیر و رئیس‌الوزراء، نوکر ملت است. معنای همه اینها نوکری مردم است. وی می‌گوید:

> *«تمام این مقامات که از سلسله‌های مختلف هستند، شاه و رئیس‌الوزراء، پارلمان، حجةالاسلام، تمام اینها نوکر خلق‌اند. یکی اسمش شاه است، یعنی نوکر مردم. یکی اسمش رئیس‌الوزراء است، یعنی خدمتگزار مردم. باید تمام اینها نوکری بکنند».*

در اینجا یکی از نماینده‌ها به نام سردار معظم خطاب به مدرس می‌گوید: همه را نمی‌شود نوکر گفت، فرق دارد! مرحوم مدرس در پاسخ می‌گوید:

> *«من به زبان فارسی خودم حرف می‌زنم و زبان خود را می‌دانم. خدمتگزار مردم هستم. شما تحصیل‌کرده‌ها را نمی‌دانم. شما تحصیل‌کرده‌اید، طور دیگر می‌گویید، من نمی‌دانم. من می‌گویم پیغمبران خدا هم که از همه برترند، نوکر خلق‌اند. من می‌گویم آنها را خدا برای خلقش فرستاده، نفهمیدم ایراد کجا بود؟!»*[1]

تلاش مدرس بر این بود که احساس خودباوری، اعتماد به نفس و توجه به عظمت طبیعی خداداد را در مردم زنده کند؛ چه اینکه مردم هرچه

---

۱. *نطق مدرس درباره ماده چهارم برنامه دولت*. جلسه ۳۱، سه‌شنبه ۲۵ میزان ۱۳۰۰ برابر با ۱۶ صفر ۱۳۴۰ ه. ق.

بیشتر احساس قدرت و عظمت کنند و احساس نمایند که کشور تعلق به خودشان دارد، جایی برای استبداد و دیکتاتوری باقی نمی‌ماند. شهید مدرس در آن مقطع حساس، ضروری می‌دانست هرچه بیشتر احساس عظمت و اقتدار را در مردم زنده کند تا هم استبداد دو مرتبه زنده نشود و هم دست استعمار که به سمت کشور دراز شده بود، قطع شود. این یک بخش مهم و قابل ملاحظه از بیانات مرحوم مدرس است که در بسیاری از نطق‌ها و بیاناتش مشاهده می‌شود که نسبت به جایگاه ملت، جایگاه مجلس شورای ملی و مسئله مبارزه با استبداد آن همه حساسیت نشان می‌دهد.

آمیختگی دین و سیاست

بخش دیگر، بخش روابط خارجی و سیاست خارجی و مبارزه با استعمار است که شهید مدرس در این زمینه هم بسیار دقیق و حساب‌شده و متین سخن می‌گوید. نکاتی که در این زمینه مرحوم مدرس به آن تکیه دارد، بسیار جالب توجه است. به عنوان نمونه قسمتی از سخنان وی در مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی، یعنی هفتاد و پنج سال پیش راجع به سیاست خارجی چنین است. جمله معروف مدرس که «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست» هم در همین نطق است.

این جمله معروف مدرس، یعنی آمیختگی دین و سیاست، زیربنایی‌ترین اصل تفکر سیاسی اسلام است. در انقلاب اسلامی ایران هم در دوران ۱۶ ساله نهضت اسلامی و هم امروز در دوران حکومت اسلامی زیربنایی‌ترین اصل، همین اصل عدم جدایی دین از سیاست است. در مباحث سیاسی و اجتماعی اسلام، هیچ اصلی زیربنایی‌تر از این اصل نیست که: «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست

ماست.» دین و سیاست از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند، این اساسی‌ترین و مهم‌ترین اصل در فقه سیاسی و فقه حکومتی است.

اساس نهضت اخیر اسلامی که از سال ۱۳۴۱ شروع شد، بر همین اصل بود. افرادی هم که با نهضت مخالف بودند؛ در واقع مخالف با همین اصل بودند و می‌گفتند مسائل سیاسی به دین ربطی ندارد، دین کاری به سیاست ندارد و اساساً علما نباید در امور سیاسی وارد شوند؛ باید به سراغ تکالیف دینی، عبادات و اخلاق جامعه بروند.

امروز هم آنهایی که با حکومت اسلامی و نظام اسلامی مخالف هستند، تیشه را بر ریشه این اصل می‌زنند و می‌گویند دین لازم و ضروری است، منتهی برای ساختن آخرت؛ دین برای استقرار فضائل اخلاقی و برای ساختن حیات و زندگی توأم با سعادت برای جهان پس از مرگ می‌باشد. اما برای اداره امور این جهان، اسلام این مسئله را به خود مردم واگذار کرده است. دین شیوه حکومت را به تشخیص افراد جامعه، عقل، علم و تجربهٔ بشر واگذار کرده است و نظام خاصی به نام «حکومت اسلامی» وجود ندارد. از دید این گروه اساساً اسلام به مفهوم اعتقادات و احکامی است که آخرت ما را می‌سازد، ولی دنیای ما را باید عقل، علم و تجربه بسازد. تلاش این گروه این است که اصل مسلّم آمیختگی دین و سیاست را مورد تردید قرار دهند. حکومت اسلامی، اصل ولایت فقیه، نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، دفاعی و فرهنگی ما برمبنای این پایه و اصل زیربنایی یعنی اصل آمیختگی دین و سیاست قرار دارند. مرحوم مدرس یکی از شخصیت‌هایی است که برای تبیین و استحکام این اصل به صورتی زیبا و با مهارت، هم با بیان متین خود و هم با عمل دقیق خود و هم با تصویب قوانین لازم، همه تلاش خود را به کار بست. وی در یکی از بیانات خود، هدف اصلی مشروطه را اجرای همین اصل اعلام می‌کند:

«من و امثال من و بزرگ‌تر از من که مشروطه را تصدیق کردیم، برای این بود که یک اختلافی از بین برداشته شود. این معنی ندارد که دولت و ملت، سیاست و دیانت دو تا باشد. پیغمبر اکرم (ص) که مؤسس دیانت بود، رئیس سیاست بود. از آن وقت که اختلاف پیدا شد، ممالک اسلام رو به ضعف رفت.»[1]

شخصیتی مثل مرحوم نائینی هم نظام اسلامی را به خوبی تبیین کرد. وی در کتاب «تنبیه الأمة» که برای اولین‌بار نحوه تشکیل یک نظام اسلامی را تبیین نمود، بر این اصل مهم تکیه می‌کند. البته این نطق عمدتاً در زمینه بیان چارچوب سیاست خارجی است.

اصول روابط خارجی

مطالب مدرس در این نطق، همین امروز هم می‌تواند برای ما راهگشا و راهنما باشد. همین امروز در جامعه خودمان، تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد، دسته‌ای شعارزده شده‌اند. در هر بحثی شعارهای قشنگی می‌دهند، اما استدلال، بیان مستحکم و منطقی و مستدل و طرح عملی و اجرایی ندارند. دسته دیگر هم از آن طرف، مرعوب و خودباخته و حالت بریدگی پیدا کرده‌اند و از اعلام هر مطلب قاطع و غرب‌ستیزی ابا دارند. مرحوم مدرس نه مرعوب بود و نه شعاری، سخنان وی مستدل، منطقی و با صراحت لهجه و در عین حال همراه با طرح و برنامه عملی روشن بود. حتی مطالب آن روزِ مدرس، امروز هم می‌تواند مبنای روابط خارجی ما باشد. مرحوم مدرس در نطق سال ۱۳۰۲ هـ. ش (هفتاد و پنج

---

۱. *نطق مدرس درباره ماده پنجم برنامه دولت*، جلسه ۳۳، یکشنبه ۳۰ میزان ۱۳۰۰ برابر با ۲۱ صفر ۱۳۴۰ ه. ق.

سال قبل) در مجلس شورای ملی در بحث استیضاح دولت چنین می‌گوید:

«در قرون اخیره وضعیات دنیا در اثر کهنه شدن بعضی دول و غفلت بعضی دول و غرور بعضی دول در دنیای کهنه، بعضی دول به خیال ترقی خود افتادند، یا از هوشیاری، یا از احتیاج، یا از تجدد، بالخصوص در اروپا در قرون اخیره از صد، صد و پنجاه سال قبل یک دولت‌هایی وجود پیدا کردند. درصدد برآمدند که دول کوچک دنیا را بخورند. البته وضعیات دنیا همیشه این اقتضائات را داشته است، یک قسمت بزرگش مقارن شده است با عمر و دنیای ما، از زمان اجداد و پدران ما تا رسیده است به امروز.

البته مقتضای وضعیت ما، مقتضای دیانت ما با این دول سلم و صلح است. دیانت ما در این زمان اقتضای تعرض و حمله ندارد، مگر اینکه متعرضمان بشوند و وقتی که متعرض ما شدند، البته هر ضعیفی را اگر کسی متعرض شد باید به قدر مقدور و میسور عقلا، دیانتاً [و] سیاستاً در صدد دفع و رفع برآید.

ما نسبت به دول دنیا دوست هستیم، چه همسایه، چه غیرهمسایه، چه جنوب، چه شمال، چه شرق، چه غرب، و هرکسی متعرض ما بشود، متعرض آن می‌شویم، هرچه باشد، هرکه باشد، به قدری که ازمان برمی‌آید و ساخته است.»

این سخنان مدرس شبیه بیانات حضرت امام (ره) در بحث سیاست خارجی است. امام (ره) می‌گوید ما متعرض دولت‌ها و قدرت‌هایی می‌شویم که متعرض ما بشوند، هرکسی متعرض ما بشود، متعرض او

می‌شویم.[1] در ادامه مرحوم مدرس می‌گوید:

«پس هیچ فرق نمی‌کند، دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست. ما با همه دوست هستیم مادامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند، همان قِسم که به ما دستورالعمل داده شده است، رفتار می‌کنیم.

مقصود عرض بنده این است که من از هرکسی که بر ضدمان باشد می‌ترسم، از هر دولتی که بخواهد ذره[ای] دخالت در امور ما بکند، می‌ترسم، و باید توازن عدمی را نسبت به همه مراعات کرد، نه توازن وجودی.»[2]

اصل توازن عدمی که مدرس آن را بیان می‌کند، امروز اساس سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است که حضرت امام (ره) نیز بر آن تأکید داشت. می‌بینید که مرحوم مدرس در آن زمان بر این اصل تأکید داشته است.

اصول روابط علمی و فرهنگی با غرب

در عین حال که مرحوم مدرس در برابر دخالت بیگانگان، استعمار و قراردادهای استعماری به طور قاطع ایستادگی و مقابله می‌کرد و استقلال کشور برای او بسیار مهم بود، اما در عین حال، وی کسی نبود که رشد و توسعه کشور و آبادانی ایران مدّ نظرش نباشد. وی در بیانات متعددی به کسب علم و دانش و تجربه مفید از غرب تأکید دارد و می‌گوید باید این علوم را از خارج بیاموزیم، اساتید را از خارج بیاوریم و از آنها در اینجا استفاده کنیم. حتی توضیح می‌دهد که اگر دانشجو را به خارج

---

۱. *صحیفه نور*، ج ۱۹، ص ۲۴۲.
۲. *نطق مدرس در استیضاح دولت مستوفی الممالک*، ۲۵ شوال ۱۳۴۱ ه . ق (۱۳۰۲).

نفرستیم و اساتید خارجی را به کشور دعوت کنیم، بهتر است. وی می‌گوید:

«عرض می‌کنم که اولاً این عرض را که می‌خواهم بکنم شبهه نشود که از حیث حکم شرع آن باشد، که اگر ده هزار نفر شاگرد هم از ایران به اروپا برود هیچ مانعی ندارد. بلکه این عرض بنده از حیث امر سیاسی است و آن این است که: اول، مملکت خودمان را تجربه کرده‌ایم و در این مدت عمری که داشته‌ایم، خیلی شاگردها رفتند به اروپا، و خیلی از پول‌های این مملکت را در آنجا خرج کرده‌اند، لکن نقص مملکت ما کم نشده است. باید نحوی کرد که امروز که محتاج به علوم اروپا هستیم، علم را به مملکت خودمان بیاوریم. تجربیاتی که حکمای قدیم کرده‌اند، این است که هر مطلبی که محتاج به تحصیلات است، عُشر نتیجه می‌بخشد. چنانچه از اخبار اهل بیت هم همین مطلب درمی‌آید. یعنی ده یک از شاگردهایی که برای تحصیل می‌روند، عالِم بر می‌گردند.

لذا رأی بنده هم موافق است با رأی آقای حاج سید ابراهیم که اولاً باید معلم از خارج بیاوریم، ولو اینکه سالی یک کرور مخارج او باشد. ثانیاً اگر ممکن نشود که معلم بیاوریم، باید شاگرد برای معلمی فرستاد. والا ده نفر بر فرض فرستادید برای تحصیلات نظام، از اینها چند نفرشان می‌میرند، چند نفرشان منع برای ایشان پیدا می‌شود و بالاخره آیا یک نتیجه از آن حاصل بشود یا نشود، فایده از آنها ببریم یا نبریم؟»[1]

حتی وی در زمینه مسئله ترجمه کتب خارجی و غربی می‌گوید وزارت

---

۱. نطق مدرس در جلسه ۲۱۷، یکشنبه ۲۶ صفر ۱۳۲۹ ه. ق.

معارف ما باید دارالترجمه تأسیس کند تا کتاب‌های مفید به زبان فارسی ترجمه شود. واقعاً فردِ جامعِ این‌چنینی، در تاریخ کم سراغ داریم. می‌بینید گاهی بعضی از افراد هوس‌زده و خودباخته و غرب‌زده، مرعوب غرب می‌شوند؛ گروهی دیگر هم از آن طرف آن‌چنان پرحرارت و شعاری می‌شوند که گویی هرچه در غرب است، بد و نفرت‌انگیز است. شهید مدرس این چنین نیست، ضمن ایستادگی، شجاعت و مبارزه‌اش با استعمار و اهمیت فوق‌العاده‌اش به مسئله استقلال، در عین حال به همه نیازمندی‌های کشور هم توجه دارد، برای مثال در یکی از بیاناتش در همان سال ۱۳۰۲ می‌گوید:

«یکی از مطالبی که ظاهراً خیلی لازم باشد و از اصول است و در مقدمه پروگرام هم اشاره فرموده‌اند که اصول ذکر می‌شود نه جزئیات؛ مسئله‌ای است که در عرض اصول است و در اینجا ذکر نشده است و آن متعلق به وزارتخانه معارف است که در آن دارالترجمه باشد. مکرر بنده این مطلب را عرض کردم و تمام علوم و فنونی که به سوی مملکت جلب می‌شود، باید به لسان اهل آن مملکت ترجمه شود تا عمومیت پیدا کند و این مملکت تا دارالترجمه پیدا نکند و دارالترجمه در آن تأسیس نشود، مثل قرن سوم و چهارم، که علوم و فنون را از سایر السنه به لسان عربی ترجمه می‌کردند، و تا علوم و صنایعی که محل احتیاج مملکت است (یعنی احتیاج دنیوی) به لسان اهل مملکت ترجمه نشود، رفع احتیاج ما نمی‌شود. بلکه مالیه مملکت می‌رود، اخلاق مملکت می‌رود، ادبیات مملکت می‌رود، و عاقبت هم چیزی به دست نمی‌آید.»[1]

بنابراین، خیلی با صراحت، ضرورتِ تأسیس دارالترجمه را در وزارت

---

۱. *نطق مدرس در استیضاح دولت مستوفی الممالک*، ۲۵ شوال ۱۳۴۱ ه. ق (۱۳۰۲).

معارف مطرح می‌کند تا مردم و دانش‌پژوهان با پیشرفت‌های علوم تجربی غرب آشنا شوند و کتب علمی به فارسی ترجمه و منتشر شود. راجع به استخدام مستشار خارجی هم مرحوم مدرس می‌گوید: من مخالف با مستشارِ صاحب اختیار هستم. من می‌گویم دولت برای فواید عامه، مالیه و امور نظامی معلم استخدام کند. بیان مدرس در این زمینه چنین است:

«من مخالف با مستشار صاحب اختیار هستم. من می‌گویم دولت استخدام معلم بکند، هم از برای فوائد عامه، هم از برای مالیه و هم از برای نظام. معلم یا نوکر که تعلیم بدهد، آن هم نه مانند مستشاران و معلمین که ده سال، پنج سال آنها را استخدام بکنند و در یک اداره بیایند خدمت بکنند و وقتی که می‌خواهند بروند آن اداره مثل اول است، و یک نفر را تربیت نکرده.

ملخّص عرض بنده این است که با اختیار دادن به مستخدمین خارجه من مخالف هستم. فقط با معلمین متخصص، آن کسی که صاحب صنعت فنی باشد، موافقم. که آن را به این ترتیب استخدام کنند که دولت کنتراتش را به مجلس بیاورد و آن معلم وقتی بیاید، بفهمد که آمده دو یا سه، چهار سال یک اشخاصی را تعلیم و تربیت کند.»[1]

مدرس با دقت و هوشیاری کامل مسئله بهره‌برداری از علوم و دانش غرب در عینِ مراقبت کامل از عدم مداخله آنها را مطرح می‌کند. به همان اندازه که مدرس به مسئله استقلال و عزّت مردم توجه دارد، به مسئله رشد و توسعه هم توجه دارد. اساساً توسعه و آبادانی کشور برای مدرس یک اصل است. وی در مجلس ششم در بحث مالیات می‌گوید:

---

۱. *همان.*

«عقیده من این است که ما هر خدمتی که در نظر داشته باشیم به این مملکت بکنیم، چه برای اقتصاد، چه برای سیاست، چه برای دیانت، باید یک کاری بکنیم که این مملکت رو به آبادی برود».[1]

ایرانِ بزرگ

حتی آن زمان که در مجلس راجع به پالایش لغات غیرفارسی در متون قانونی بحث می‌شود، مرحوم مدرس نطق شیوا و شیرینی دارد که بسیار باارزش است. او می‌گوید: این افرادی که پیشنهاد می‌کنند که زبان فارسی باید پالایش شود، اول باید از آنها بپرسیم که اصلاً جغرافیا و یا تاریخ ایران را می‌دانند؟ این نطق مربوط به سال ۱۳۰۳ است. مدرس سخنان خود را چنین آغاز می‌کند:

«دو چیز تیره عقل است: دم فروبستن به وقت گفتن، گفتن به وقت خاموشی. در جلسه سابق و بعضی جلسات دیده می‌شود که از طرف بعضی از آقایان نمایندگان نسبت به بعضی از الفاظ که در قوانین هست و فارسی نیست پیشنهاد می‌شود که آن الفاظ تبدیل فارسی بشود. در این مسئله محتمل است دو نظر باشد. یکی نظر ادبی است، البته اگر یک جمله تمام کلماتش از یک لغت باشد، شاید در ادبیات مرغوب‌تر باشد تا اینکه هر کلمه‌اش از یک لغت و یک زبان باشد.
لکن اگر بنا باشد این پیشنهادات در نظریات یک نکات سیاسی درش باشد که برگشت این نکات سیاسی در حقیقت به

---

۱. جلسه ۲۲۸، ۶ خرداد ۱۳۰۷ برابر با ۷ ذیحجه ۱۳۴۶ هـ . ق. مذاکرات مجلس شورای ملّی.

وطن‌خواهی باشد، این مسئله به عقیده من در پاره‌ای پیشنهادات بر عکس است. مسئله وطن‌خواهی نیست، بلکه در بعضی پیشنهادات بر ضدوطن‌خواهی است.»[1]

وی در ادامه می‌گوید تا کسی نداند ایران تا کجا بوده و تاریخ آن چگونه بوده، نمی‌تواند راجع به این مسائل قضاوت کند. سپس می‌گوید گفته می‌شود ما تاریخ ۸ هزار ساله داشته‌ایم، دولت ۸ هزار ساله داشتیم؛ شما می‌دانید در ۸ هزار سال قبل، طول و عرض جغرافیایی این کشور تا کجا بوده است؟ عین بیانات مدرس چنین است:

«... حالا من می‌خواهم تشخیص وطن را بدهم. بدبختانه جهل من تقریباً با علم حق مساوی هست و نسبت به بعضی چیزها خیلی جاهلم. یکی سجل احوال سطح ارضی است که عبارت از جغرافیا باشد. یکی سجل احوال اقوام دنیا که عبارت از تاریخ باشد. یکی هم سجل احوال اشخاص.

...اینجا می‌گوییم دولت هشت هزار ساله‌ایم. خیلی خوب، دولت هشت هزار ساله باید زمین هشت هزار سال سابقش را وطن خود بداند و اقوام هشت هزار سال سابق تا حال را هموطنان خودش بداند، والا غلط می‌کند که می‌گوید من دولت هشت هزار ساله هستم.»[2]

بعد می‌گوید حضرت ابراهیم ایرانی بوده است. مگر شک دارید که حضرت ابراهیم و اسماعیل ایرانی بوده‌اند و استدلال می‌کند که کلمه ابراهیم و اسماعیل غیرمنصرف‌اند بنابراین واژه عربی نیستند، بلکه این

---

۱. *نطق مدرس در جلسه ۱۱۰*، یوم سه‌شنبه ۲۳ برج جدی ۱۳۰۳ برابر با ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۴۳ ه . ق.

۲. *همان*.

اسامی از لغات ایرانی است. بیان مدرس چنین است:

«عرض کردم چون از تاریخ اطلاع ندارم می‌گویم هشت هزار سال خیلی زیاد است. حضرت ابراهیم (ع) ایرانی بود، در اینکه هیچ گفت‌وگویی نیست؛ هیچ‌کس هم مدعی نشده است که حضرت ابراهیم از قوم دیگر است این بالا معارض است. هرکس هم از علم ادبیات سررشته دارد می‌داند که ابراهیم غیرمنصرف است. غیرمنصرف یعنی جرّ و تنوین داخلش نمی‌شود. جرّ و تنوین از خواص لغت عربی است. اگر خانه‌اش را هم بخواهید بابل است، پهلوی کرمانشاه خودمان ـ همین جا ـ همین بالا. آنجایی هم که در آتشش انداختند، آن هم نزدیک است. هرکس به کربلا و نجف برود می‌بیند. پسر این حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل بود این را هم گمان نمی‌کنم در تاریخ اشتباهی داشته باشد. اسحاق هم یک پسرش بود که جد پسر عموها و یهودی‌هاست. اسماعیل هم مال ما سادات است، پس اسماعیل که جد ماست، پدرش ایرانی بود.»[1]

سپس می‌گوید از ۸ هزار سال، صرف نظر کردیم؛ حالا بیایید ۱۴۰۰ سال قبل را بحث کنیم، آن زمانی که پیامبر ما مبعوث شد، آیا شما می‌دانید مرزهای ایران کجا بوده است؟ بعد می‌گوید: شبه جزیره عربستان، یمن و بسیاری از کشورهای عربی امروز، آن زمان جزو کشور ایران بوده است و استدلال می‌کند به آن روایت پیامبر که فرمود: «ولدت فی زمن الملک العادل». بیان مرحوم مدرس چنین است:

«زمان ابراهیم را هم بخشیدیم و از هزار و چهار صد سال قبل

---

۱. همان.

شروع کردیم. هزار و چهار صد سال قبل می‌دانید چه وقت است؟ الان هزار و سیصد و چهل سال از هجرت گذشته است. شصت سال قبل از هجرت را می‌گیریم که تقریباً ولادت پیغمبر اکرم است. پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که جد ماست می‌فرماید: ولدت فی زمن السلطان العادل، *می‌فرماید من فخر می‌کنم که زاییده شدم در زمان پادشاه عادل یعنی انوشیروان عادل. حالا این یعنی، پادشاه عادل خودم یا پادشاه عادل کس دیگر؟! یعنی پادشاه عدل خودم، پیغمبر ما رعیت دنیوی پادشاه عدل انوشیروان بوده است. انوشیروان پادشاه ایران بود یا روم یا چین؟ پادشاه ایران بوده است. اراضی ایران هم، کردنشین بود، لرنشین بود، عرب‌نشین بود. جزیرةالعرب هیچ وقت سلطانی غیر از سلطان ایران نداشت. منتهی طرز حکومت آن روز غیر از طرز حکومت امروز بوده است».[1]*

می‌بینید مرحوم مدرس بر این مسئله استدلال تاریخی، جغرافیایی و دینی می‌کند و می‌گوید چگونه می‌خواهید لغات غیرایرانی را پالایش کنید؟ در واقع مدرس می‌گوید لغات عربی هم ایرانی است، چون بخشی از کشورهای عربی جزو ایران بوده است. بعد می‌گوید اگر بخواهید مرا به فارسی صدا بزنید، باید چه بگویید؟ بیان مرحوم مدرس این است:

«مثلاً من را اگر بخواهند به فارسی صدا بزنند باید بگویند بزرگ خوب یاددهنده، سید حسن مدرس، فارسی‌اش بزرگ خوب یاددهنده است (خنده نمایندگان) یا آقایان رئیس را بخواهند فارسی صدا کنند: آقای بزرگ. خوب چی باید بگویند؟ (خنده

---

۱. همان.

نمایندگان).»[1]

مدرس دارای اطلاعات بسیار وسیعی در تاریخ، جغرافیا، سیاست، اقتصاد، امور نظامی و سایر مسائل اجتماعی، و واقعاً یک فرد صاحب‌نظر در مسائل مختلف اجتماعی بوده است. در علوم اسلامی که نیاز به بحث ندارد که از شخصیت‌های بزرگ و از علمای طراز اول بوده است. مدرس جزو ۲۰ نفر علمایی بوده است که مراجع نجف یعنی مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم حاج شیخ عبدالله مازندرانی (رحمةالله علیهما) آنها را به‌عنوان علمای طراز اول معرفی کردند. در آن فهرست ۲۰ نفره در کنار مدرس نام مرحوم آیةالله نائینی، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی دیده می‌شود که همه اینها بعدها جزو مراجع بزرگ شیعه شدند. بنابراین مدرس یک شخصیت فوق‌العاده‌ای بوده است.

ماهیت کار قضاوت

یکی از ویژگی‌های مدرس این بود که ضمن دقت و احاطه بر مسائل فقهی، وظایف دینی را روشن و به صورتی سهل و آسان و قابل اجرا مطرح می‌کند. برای مثال همین الان ما روی مسئله قضا بحث زیادی داریم که آیا قاضی باید مجتهد باشد یا نه، اگر مجتهد نبود، آیا باید مأذون از طرف مجتهد باشد یا نه؟ مرحوم مدرس این مسئله را به صورت خیلی ساده مطرح می‌کند و می‌گوید اساساً دادرسان دادگاه‌ها لازم نیست مجتهد باشند و بر این مسئله استدلال زیبایی دارد. او می‌گوید ما در مجلس، قانون وضع می‌کنیم و دادرس باید طبق قانون مصوّب مجلس عمل کند. در واقع، کاری که قاضی انجام می‌دهد،

---

۱. *همان.*

اصلاً قضاوت به مفهوم مصطلح فقهی نیست، بلکه امر به معروف و نهی از منکر است. آن قضاوتی که باید قاضی آن مجتهد باشد، قضاوتی است که قاضی برمبنای نظریات فقهی خودش بخواهد حکم صادر کند. آنچه امروز در دادگاه‌ها صادر می‌شود، نظر قاضی نیست. آیا الان قاضی انشای حکم می‌کند؟ یا در واقع این مجلس قانون‌گذاری است که احکام را مشخص کرده است. مرحوم مدرس می‌گوید اینها امر به معروف و نهی از منکر است. قاضی چه چیزی را می‌خواهد انشاء کند؟ قاضی فقط تطبیق مورد با موادّ قانونی برعهده‌اش می‌باشد. حقیقتاً قضاوت امروز فقط انطباق مصادیق با موادّ قانونی است. می‌بینید که وی چقدر مسئله را سهل کرده است. مسائلی که همین امروز هم ما گرفتار برخی از آنها هستیم. البته اگر مجتهد به اندازه کافی برای امر قضا داشته باشیم، مسلماً بهتر است که امر قضا به مجتهدین واجد شرایط واگذار شود، ولی روشن است که فاصله زیادی وجود دارد. مرحوم مدرس راه‌حل مناسبی را پیدا کرده است. بیان وی در این زمینه چنین است:

«لیکن عدلیه، مایه و حقیقتش علم است. باید احکام شرعی و حقوقی را بداند تا در عدلیه بنشیند. بنده نمی‌گویم مجتهد باشد، زیرا که مثلاً قضاوت در کار نیست. عمل کردن به علم است از باب امر به معروف و نهی از منکر هستند. عدلیه ما اقرار است و علم. سابق بر این یک حاکمی که یک سندی پیش او می‌بردند و می‌گفتند از فلان شخص طلب دارم، می‌فرستاد طرف را می‌آورد، به چوب می‌بست که فلان مبلغ را مطابق این سند باید بدهی. بعد که مشروطه شد، آمدیم این مسئله را اداری کردیم، گفتیم یک محکمه ابتدایی و یک محکمه استینافی و

یک محکمه تمیز باشد که هفت نفر علم پیدا کنند که این شخص مدیون است و مثل سابق نباشد که به زور و قوت از او بگیرند.»[1]

بنابراین، شهید مدرس مسئله را از باب امر به معروف و نهی از منکر حل می‌کند. البته ایشان مسئله قضاوت شرعی را هم توضیح می‌دهد و می‌گوید:

«مسئله قضاوت هم پیش‌بینی شده است که چه اشخاصی باشند. پیغمبر، یا امام، یا مؤمن (امتحن الله قلبه للایمان) غیر از این سه نفر کس دیگر قابل نیست که قاضی باشد. ولی کدخدای یک ده وقتی شخصی نزد او می‌رود و می‌گوید فلان کس صد تومان من را برده است، از باب امر به معروف و نهی از منکر می‌گیرد و می‌دهد. این دخلی به قضاوت ندارد. قضاوت محتاج به شاهد است، و وظیفه پیغمبر و امام و مؤمن (امتحن الله) عمل به علم است و باید معلومات داشته باشد که هر مسئله را بداند یا اگر نداند کتب فقه را باز کرده و بفهمد که این مسئله حکمش چیست.»[2]

بنابراین، مسئله قضاوت را که هم‌اکنون نیز در جمهوری اسلامی ایران مورد بحث است، از قبیل اینکه قاضی باید دارای چه شرایطی باشد، اگر مجتهد نبود، آیا می‌تواند متصدی امر قضاء باشد یا نه، مرحوم مدرس برای این موارد در آن زمان راه‌حل مناسب ارائه کرده است.

---

۱. *نطق مدرس در جلسه ۷۲*، تاریخ شنبه ۶ حوت ۱۳۰۰ برابر با ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ ه . ق.

۲. *همان*.

ویژگی‌های شخصیت مدرس

مسئله دوم در این بحث که به صورت مختصر به آن اشاره می‌کنم ویژگی‌های شخصیت مدرس است. ما عالم و فقیه زیادی داشته‌ایم، افراد با استعداد در کشور ما زیاد بوده است، اما کمتر شخصیتی مانند مدرس در تاریخمان سراغ داریم، زیرا شهید مدرس دارای ویژگی‌های استثنایی بوده است. ویژگی‌های شخصیت وی فراوان است. من فقط به چند نکته در این مورد بسنده می‌کنم. مرحوم مدرس در یکی از بیاناتش می‌گوید:

«من ده رئیس‌الوزراء و چهل، پنجاه وزیر را دیدم و رد کردم، اگر هرکدام از اینها در این مجلس مدعی شد که مدرس یک توقعاتی از من کرده است، آن شخص خیلی مرد است. یک کاغذ در هیچ کابینه ندارم. هیچ تقاضایی از کسی نکرده‌ام.»[1]

یکی از دلایلی که مدرس آن‌قدر با شهامت و قاطع می‌توانست در مجلس حرف بزند، همین است. او می‌گوید زندگی ۱۰ نفر به عنوان رئیس‌الوزراء یا نخست وزیر و ۴۰، ۵۰ وزیر را من در اینجا مورد بحث قرار داده و آنها را رد کرده‌ام، یک نفر بیاید و بگوید که من یک توقعی از او داشته‌ام. وقتی یک نماینده خودش را از همه قیدوبندهای مادی آزاد کرد، آن وقت می‌تواند آزاد باشد و آزاد سخن بگوید. به تعبیر حضرت امام (ره)، مدرس نه به مقام اعتنا می‌کرد و نه به دارایی و امثال ذلک.[2]

یک بار که جلسه مجلس بسیار طولانی می‌شود، شهید مدرس از رئیس مجلس می‌خواهد که جلسه را ختم کند، ولی نمایندگان مخالفت می‌کنند و می‌گویند بهتر است بحث ادامه یابد. مدرس می‌گوید اگر بناست جلسه ادامه یابد، من ناچارم جلسه را ترک کنم. به رئیس مجلس

---

۱. *نطق مدرس در استیضاح مستوفی‌الممالک*، شوال ۱۳۴۱ ه . ق (۱۳۰۲).
۲. *صحیفه نور*، ج ۱۶، ص ۲۶۹.

می‌گوید من قصد اهانتی ندارم، آقایان گوش می‌دهند، ولی من باید فکر کنم. در صورت مذاکرات مجلس چنین آمده است:

«مدرس: اگر صلاح می‌دانید امشب جلسه ختم شود...
رئیس: آقایانی که پیشنهاد آقای مدرس را تصویب می‌کنند، قیام نمایند.
رئیس: تصویب نشد.
مدرس: حالا که آقایان تصویب نمی‌کنند، من خسته شدم، آقایان گوش می‌دهند، من باید فکر کنم (در این موقع آقای مدرس برای خارج شدن از مجلس حرکت کردند).»[1]

مرحوم مدرس این چنین بود، هیچ‌گاه حضوری ظاهری در مجلس نداشت که در مجلس بنشیند، ولی حواسش به بحث نباشد و دقت لازم به جریان بحث نداشته باشد. آنچه در مجلس می‌گذشت، با حضور مدرس سندیت پیدا می‌کرد. گویی مدرس احساس می‌کرد که با حضور او اگر کار ناصوابی صورت بگیرد، یک نوع تقریر و موافقتی از طرف او محسوب می‌شود و در تاریخ ثبت می‌شود که با حضور مدرس این مصوبات انجام شده است و لذا همواره در مجلس با دقت به همه مباحث توجه داشت و در موارد لازم سخن می‌گفت.

ساده‌زیستی مدرس

در بحث مالیات وقتی مسئله مالیات اغنام و احشام در مجلس مطرح می‌شود، مدرس نکته‌ای را متذکر می‌شود که جالب توجه است. وی می‌گوید:

---

۱. جلسه ۲۰، دوشنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۳۳ ه . ق. مذاکرات مجلس شورای ملّی.

«خواهش می‌کنم آقایان قدری التفات بفرمایند. آقای وزیر مالیه هم التفات بفرمایند. اولاً این را عرض کنم که اگر صدهزار برابر مالیات فعلی بر اغنام و احشام مالیات ببندند، دیناری به بنده مالیات تعلق نمی‌گیرد. فقط امسال بنده از باب اتفاق مالیات‌بده شده‌ام چون خوراک من غالباً دوغ و ماست است و برای اینکه دوغ و ماست تهران هم لباس تجدد پوشیده، بنده مجبور شدم امسال دو تا ماده گاو بخرم و از این جهت مالیات‌بده شدم.»[1]

این زندگی مدرس است؛ مقداری دوغ و ماست. سرمایه زندگی مادی او هم دو رأس ماده گاو است که از شیر و ماست آنها استفاده می‌کند. وقتی یک شخصیتی این قدر ساده‌زیست شد و به زرق و برق مادی دنیا اعتنایی نداشت، آن‌وقت می‌تواند با چنان شهامت و صلابت و قدرتی در مجلس راجع به قلدر و مستبد زمان یعنی رضاخان سخن بگوید. وی می‌گوید:

«ما که از رضاخان ترسی نداریم. چرا حرف خودمان را در پرده بگوییم؟ باید بدون ترس و بی‌پرده گفت. ما که قدرت داریم سلطنت را تغییر بدهیم، قدرت داریم رئیس‌الوزراء را عزل کنیم، رضا خان را هم تغییر می‌دهیم، کاری ندارد. وقتی تصمیم بگیریم و بنا شود همچو قطعه قطعه‌اش می‌کنیم که کأنّه از مادر متولد نشده باشد. هر وقت تصمیم بگیریم، هر کاری بخواهیم می‌توانیم بکنیم.

همین الآن تصمیم بگیرید. رئیس‌الوزراء را بخواهید، استیضاح کنید، عزلش کنید برود پی کارش. رضاخان هم همین طور برود

---

۱. جلسه ۲۷۵، یکشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۰۷ برابر با ۲۵ صفر ۱۳۴۷ هـ. ق. مذاکرات مجلس شورای ملّی.

توی خانه‌اش بنشیند. دیگر چرا در پرده می‌گویید حکومت نظامی و چه و چه، اینها اهمیت ندارد، فوری عزلشان می‌کنیم. چرا وکلای این دوره سست‌عنصر هستند! آقایان! در مقابل قدرتی که مجلس شورای ملی دارد، هیچ‌چیز نمی‌تواند ایستادگی و مقاومت کند.»[1]

اصولاً وقتی فردی، ساده‌زیستی را برگزید و به هیچ قدرت و مقامی توجهی نداشت و تعلقی به دنیا پیدا نکرد، می‌تواند با این صلابت و قدرت در برابر قلدر و مستبد وقت بایستد، سخن بگوید و در برابر استبداد، مبارزه و ایستادگی کند.

مدرس از دیدگاه وکلای مجلس شورای ملی

در آبان ۱۳۰۵ وقتی که مرحوم مدرس در پشت همین مدرسه سپهسالار، مورد هجوم مزدوران رضاخان قرار گرفت و به بیمارستان منتقل شد، بحث‌هایی در مجلس مطرح می‌شود که حائز اهمیت است و صورت مذاکرات مجلس در این ایام خواندنی است. در این اظهارات، مقام و عظمت مدرس از زبان نمایندگان مجلس تبیین شده است. یکی از نمایندگان مجلس با اظهار تأسف از حادثه سوء قصد به جان مرحوم مدرس چنین می‌گوید:

«آقای مدرس قطع نظر از مقام روحانیت و اجتهاد و اینکه از طراز اول علمای ما بودند، در مسائل مهمه مملکتی ایشان یک قدم‌های برجسته برداشته‌اند و هر وقت یک قضایایی پیشامد می‌کرده که تصور می‌رفته است مصادمه با حیات سیاسی این

---

۱. جلسه ۱۴۸، پنجشنبه ۱۲ میزان ۱۳۰۱ برابر با ۱۳ صفر ۱۳۴۱ هـ. ق. مذاکرات مجلس شورای ملّی.

مملکت داشته باشد، ایشان برای وقوع خودشان در هرگونه مخاطره حاضر بوده‌اند. زحمات و مشقاتی که در راه تثبیت اصول حکومت ملی کشیده و متحمل شده‌اند، قابل تردید نیست و ماها هریک به نوبه خود فوق العاده متأثر هستیم.»[1]

یکی دیگر از نمایندگان مجلس، تأثر مردم و اجتماع اصناف مختلف مردم را در پشت درب بیمارستانی که مدرس در آنجا بستری بوده است، تشبیه به تأثر مردم در روز عاشورا می‌کند:

«آقای مدرس یک پیرمردی است از طراز اول علماء و مقام اجتهاد را دارد. تمام ماها دارای مذهب جعفری هستیم. مذهب ما این است «فاما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا» مدرس را این طور تشخیص دادیم که در مواقع سخت به ایشان رجوع کنیم. این عقیده مذهبی ماست. وزرای ما هم که مسلمان هستند، بنابراین این عقیده مذهبی‌شان است. مجلس خواست به دولت بگوید که ما آیینه انعکاس احساسات ملت تهرانیم. بنده خودم در شمیران بودم، وقتی آمد، رفتم به مریضخانه دیدم فوج فوج، دسته دسته، چه از طبقات علماء و چه از طبقات خودمان، چه از طبقات دیگر با یک حال انکسار و تضرع و قلب شکسته به قدری این مسئله را به نحو نفرت نگاه می‌کردند که می‌خواهم بگویم مثل روز عاشورا برای ملت تهران بود. یک ملتی که برای حفظ مقامات و قوه تقنینیه خودش این‌طور فداکاری می‌کند. البته باید تصدیق کرد که ملت ایران ملت چیزفهم حساسی است و در یک جاهایی که به حیثیت او بر می‌خورد، از پا نمی‌نشیند

---

۱. جلسه ۲۴، یکشنبه ۱۸ آبان ۱۳۰۵ برابر با ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ ه . ق. مذاکرات مجلس شورای ملّی.

تا به مقصد خودش برسد.»[1]

بنابراین، وقتی فردی فدایی مردم شد و برای خدا به صحنه آمد و فداکاری کرد، این چنین محبوب می‌شود که وقتی وکیل تهران مورد اصابت چند گلوله قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود و به بیمارستان منتقل می‌گردد، تهران به یک عاشورا تبدیل می‌شود.

این ویژگی‌ها، این فداکاری، زهد و بی‌اعتنایی به دنیا و اخلاص بود که مرحوم مدرس را به این مقام و عظمت رساند و او را به تعبیر امام (ره) جاودانه تاریخ کرد. مدرس نمرده است، مدرس زنده و جاودان است. افکارش و نظراتش همین امروز هم بهترین راهنما و وسیله هدایت برای مردم ما به‌ویژه برای نمایندگان مجلس شورای اسلامی است. به اعتقاد من یکی از بهترین متون، مطالب مدرس در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی است. در آن ادواری که مرحوم مدرس در مجلس بود ـ یعنی دوره دوم تا ششم ـ مجلس زنده، با نشاط، مردمی و اسلامی بود. لذا از مجلس هفتم (یعنی همان دوره‌ای که مدرس در تهران داوطلب شد و گفتند مدرس یک رأی هم نیاورده است و مدرس گفت آن یک رأی که من خودم دادم، کجاست؟) و دوره‌های بعد، دیگر مجلس کاملاً از مسیر خود منحرف شد و به جای اینکه مجلس، پایگاه مردم باشد، به پایگاه رضاخانی، پایگاه سلطنت و استبداد تبدیل شد. در ادواری که مجلس، مجلس واقعی بود، مدرس روح واقعی مجلس بود.

---

۱. *همان.*

اندیشمند بی‌بدیل

در میان همه علما، فقها، اندیشمندان و فلاسفه، استاد شهید مطهری جایگاه ویژه‌ای داشت. چرا این شخصیت عالی‌مقام به عنوان یک متفکر و اندیشمند یگانه و بی‌بدیل در عصر ما شناخته شد؟ این شهید بزرگوار دارای چه ویژگی‌هایی بود و چه خدمتی به جامعه و امت اسلامی کرده بود که امروز نه تنها در میان مردم این سرزمین، بلکه در میان همه اندیشمندان و متفکران جهان اسلام به عنوان یک شخصیت بزرگ و مورد احترام همگان شناخته شده است؟

گسترش و عمق دانش

اولین ویژگی این استاد، دانش و علم گسترده و عمیق او نسبت به مسائل اسلامی بود. ما عالم و فقیه فراوان داریم، اما فقیه به مفهوم اندیشمند و دانشمندی که به کنه معارف و فرهنگ اسلامی پی‌برده باشد، تعداد آنها انگشت‌شمار است. علامه مطهری فقیهی به معنای واقعی کلمه و عالمی ژرف‌نگر بود. او به اعماق علوم و فرهنگ اسلامی دست یافته بود. علاوه بر این، شهید مطهری عالمی نبود که تنها به علوم معمول و سنتی حوزه‌های علمی و دینی اکتفا کرده باشد. گرچه اساس سرمایه علمی این استاد از حوزه مقدسه علمیه قم و از اساتید بزرگوارش همچون امام راحل، مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم آیةالله العظمی بروجردی و دیگر

اساتید در عرفان و فلسفه بود، اما او به علوم سنتی که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد، اکتفا نکرد و با تلاش شبانه‌روزی خود به بسیاری از علوم مورد نیاز که برای هدایت نسل آن روز جامعه ضروری بود، دست یافت. پیامبر فرمود: «اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه»،[1] به تعبیر این روایت، او «اعلم» بود نه عالم. او دانشمندی بزرگ و کم‌نظیر در جهان اسلام بود.

اندیشمندان و متفکرانِ آشنا به علوم و معارفی که کمک به فهم و درک فرهنگ اسلام می‌نماید، فراوان‌اند، اما علامه مطهری شخصیتی نبود که به آشنایی با این‌گونه علوم اکتفا کرده باشد، بلکه او در بسیاری از این علوم در حد صاحب‌نظر و مجتهد بود. بسیاری از فقهای ما فقط در فقه و اصول به مقام اجتهاد می‌رسند و صاحب نظرند، ولی نسبت به سایر علوم اسلامی تنها در حدّ آشنایی با آنها قرار دارند. برای مثال به فلسفه و عرفان آشنایی دارند، علم کلام را خوانده‌اند، با تاریخ اسلام آشنا هستند، تفسیر قرآن را دیده‌اند، با منطق و ادبیات عرب آشنایی دارند، با حدیث و رجال کاملاً آشنا هستند؛ اما علامه مطهری در همه این علوم مجتهد و صاحب نظر بود. در منطق، کلام، فلسفه، تاریخ، حدیث، رجال و تفسیر مجتهد بود، بنابراین او فقط در فقه و اصول مجتهد نبود، بلکه در همه علوم مهم اسلامی به مقام اجتهاد رسیده بود و صاحب نظر بود. این یکی از ویژگی‌های علامه مطهری بود. امثال این شخصیت در تاریخ نادرند.

علامه مطهری با هجرتش از قم به تهران در فضای جدیدی قرار گرفت و از این فضا حداکثر استفاده و بهره‌برداری را نمود. ضمن اینکه محیط جدید نتوانست مسیر او را تغییر دهد. اساساً او به هر محیطی که قدم می‌گذاشت، در آن مؤثر بود و آن محیط را متحول می‌کرد. او

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۱۶۷.

شخصیتی نبود که وقتی از حوزه به دانشگاه آمد، دانشگاه در او اثر بگذارد، بلکه او در دانشگاه اثر گذاشت. حتی او شخصیتی نبود که محیط تهران در او اثر بگذارد. محیط تهران در روند کار تحقیقی او، در قلم و جهادش اثر منفی نگذاشت. او مثل یک عالم و مدرسی که در حوزه علمیه قم مشغول تلاش است، در تهران با همان عشق و با همان علاقه به کار تحقیق، تدریس و نویسندگی ادامه داد. البته این محیط جدید باعث شد تا با افکار و دنیای جدیدی آشنا شود. او در این محیط جدید، با بسیاری از علوم و افکار جدید که برای هدایت جامعه لازم بود، آشنا شد. اساساً فردی که می‌خواهد همانند پیامبر «طبیب دوّار بطبّه»[1] باشد و مشکلات جامعه را حل کند، فردی که می‌خواهد قادر به درمان بیماری‌های مهم اجتماعی و روحی جامعه باشد، باید با بسیاری از علوم انسانی عصر خود آشنا باشد. بنابراین استاد شهید در محیط تهران با بسیاری از علوم انسانی آشنا شد. آشنایی او با علومی از قبیل تاریخ جدید، فلسفه تاریخ، کلام جدید و فلسفه جدید کامل و گسترده بود و با دانش‌هایی از قبیل جامعه‌شناسی، روانشناسی، جرم‌شناسی، کیفرشناسی و علوم تربیتی در حد لازم آشنا گردید. در بسیاری از این علوم نه فقط با افکار و نظرات صاحب‌نظران آشنا شد، بلکه در مواردی آن‌چنان عمیق به بررسی و تحقیق پرداخت که خود صاحب‌نظر شد. وقتی ایشان وارد مباحث فلسفه جدید، کلام جدید و فلسفه تاریخ می‌شد، گاهی از متخصصین این رشته هم بهتر حرف می‌زد. حتی وقتی از مبانی فلسفه مادی بحث می‌کرد، از کسانی که ماتریالیست دو آتشه بودند، بهتر سخن می‌گفت. او ابتدا نظرات مخالفین را خوب می‌فهمید، خوب حلاجی و بیان می‌کرد و بعد رد می‌کرد. بنابراین یکی از ویژگی‌های علامه مطهری،

---

۱. *نهج‌البلاغه*، صبحی صالح، خطبهٔ ۱۰۸، ص ۱۵۶.

وسعت و عمق دانش او بود. به راستی اطلاعات وسیع این اندیشمند و دقت نظر او حیرت‌آور بود.

زمان‌شناس

دومین ویژگی که شهید مطهری را ممتاز ساخته بود، آشنایی او به مشکلات و مسائل روز و مسائلی بود که مورد ابتلاء نسل جوان آن روز جامعه بود. در واقع او دردآشنا بود و به همه مشکلات و شبهات روز و به آنچه دشمن می‌خواست نسل جوان ما را اغواء کند، کاملاً آشنا بود. «العالمُ بزمانه»[1] بود. او اندیشمند و دانشمندِ زمان خود بود. می‌دانست چه افکاری، چه مسائلی و چه شبهاتی مطرح است و می‌دانست که چگونه باید با این شبهات مقابله کرد. اندیشمند و دانشمندی بود که «کرّار غیرفرّار» بود. هر اندیشمند و متفکری که نسبت به اسلام، شبهه‌ای یا اشکالی داشت ـ حال هر قدر پیچیده‌تر بود ـ او بیشتر برای حل و پاسخ به آن استقبال می‌کرد. او خود در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید: به رئیس دانشکده الهیات آن زمان پیشنهاد کردم و گفتم اگر می‌خواهی در این دانشکده فلسفه مادی مطرح شود، بزرگ‌ترین دانشمند این رشته را دعوت کنید و کرسی درس در اختیار او قرار دهید تا او به صراحت مطالبش را مطرح کند و من جوابش را بدهم. او از هیچ صحنه علمی فرار نمی‌کرد. در تمام صحنه‌های علمی به استقبال مخالفین و حتی معاندین می‌رفت. انصافاً او شخصیتی بود که همواره از بحث و مباحثه و مناظره استقبال می‌کرد. کمتر شخصیتی را با این ویژگی‌ها و با این جامعیت که با اطمینان به استقبال هر مشکلی بشتابد، سراغ داریم.

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۷.

آزاداندیش

سومین ویژگی علامه شهید مطهری حریت و آزادگی این متفکر و اندیشمند بزرگ بود. وی در بعضی از نوشتارها و گفتارهایش راجع به سازمان روحانیت و اصلاحاتی که باید در آن انجام گیرد، تعبیر زیبایی دارد و می‌گوید: روحانیت شیعه دارای قدرت کافی است، اما دارای حریت کامل نیست. او می‌گوید استقلال روحانیت شیعه در طول تاریخ موجب شده تا در برابر تمام زورمندان، قلدران و حکام ظالم تاریخ بایستد و مبارزه کند، چون مستقل بوده و زیر سلطه حکومت نبوده است. اما در عین حال به دلیل اینکه برای تأمین نیازهای اقتصادی، نیازمند به مردم بوده، طِلق لسان نداشته و زبان و بیانش آزاد نبوده و بعضی از ملاحظات، همیشه مانع از اظهار نظر آزاد او بوده است. شهید مطهری خود دارای این حریت بود. آنچه می‌فهمید و لازم می‌دانست که تبیین کند، بدون هیچ ملاحظه‌ای بیان می‌کرد.

مبارزه در چند جبهه

چهارمین ویژگی شهید مطهری چندبعدی بودن شخصیت اوست. او به خوبی قادر بود در چندین جبهه یک‌تنه بجنگد. مانند آن فرمانده قوی که در میدان جنگ و صحنهٔ نبرد وقتی می‌بیند از هر سمتی به سویش حمله می‌کنند، به هر طرف حمله می‌کند و دشمن را عقب می‌راند و به جایگاهش بر می‌گردد. شهید مطهری این چنین بود. از یک سمت با طاغوت می‌جنگید و مبارزه می‌کرد، چهره‌ای بود مبارز و مجاهد. بعضی افراد در آن دوران امثال شهید مطهری را درک نمی‌کردند، فکر می‌کردند هرکه بیشتر و بلندتر داد بزند، او مبارزتر است. شهید مطهری وقتی کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» را نوشت، ضربه سختی برپایه‌های لرزان

سلطنت زد. در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» بنیان بسیاری از تفکرات غلطی را که حکومت غیردینی بر آنها استوار بود و مدعی بود که اسلام نمی‌تواند حاکم باشد، لرزاند و در واقع پایه‌های فکری حکومت سلطنت را متزلزل نمود. او در برابر طاغوت زمان ایستاد، مبارزه کرد و از چهره‌های بارز روحانیت مبارز تهران در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب بود. در همه جلسات شورای مرکزی جامعه، شهید بهشتی و شهید مطهری (ره) دو چهرهٔ بی‌نظیر و والای جامعه روحانیت مبارز بودند. اولین جبهه، جبهه مبارزهٔ وی با طاغوت، استبداد زمان و حاکمیت ظالمانه بود. در عین حال وی در چندین جبهه دیگر نیز می‌جنگید. با الحاد و کفر می‌جنگید. با التقاط می‌جنگید و با تحجر هم می‌جنگید. در زمان اوج مبارزه با طاغوت، شهید مطهری یک لحظه مبارزه با نفاق و التقاط را رها نکرد. به یاد دارم در سال ۱۳۵۶ یک روز که خدمت ایشان رفته بودم، در منزل، کتابی از گروهک نفاق فرقان جلوی ایشان بود. کتابی که به عنوان تفسیر قرآن نوشته بودند. فرمودند این کتاب را خوانده‌ای؟ گفتم مقداری از آن را خوانده‌ام. در حالی‌که تمام بدنش می‌لرزید فرمود ببین با قرآن چه کرده‌اند! غیرت دینی وی در حدّی بود که نمی‌توانست خیانت به اسلام را شاهد باشد. او عاشق مکتب بود.

عشق به مکتب

واقعاً کسی که با شهید مطهری آشنا بود، به خوبی حس می‌کرد که هیچ‌چیز برای او عزیزتر از اسلام نبود. حاضر بود همه‌چیز خود را فدا کند، اما خدشه‌ای به چهره اسلام وارد نشود. اگر می‌دید یک نفر می‌خواهد بر چهره اسلام خدشه‌ای وارد کند، نمی‌توانست تحمل کند. می‌دوید تا با همه وجود و هرچه سریع‌تر آن زخم را جبران کند و تا آن زخم را مداوا نمی‌کرد، از کوشش بازنمی‌ایستاد. اگر یک نفر در

روزنامه‌ای، مجله‌ای، و یا در کتابی به اسلام حمله می‌کرد، تا فکر نمی‌کرد و بهترین جواب را برایش تهیه نمی‌کرد، آرام نمی‌گرفت. او در تمامی این جبهه‌ها یک‌تنه می‌جنگید و مبارزه می‌کرد و احتیاجی به یاور و همراه نداشت.

شهید مطهری چهره‌ای است که می‌تواند بهترین الگو برای حوزه‌های علمیه و برای طلاب و فضلا باشد. اگر بخواهیم برای عشق به اسلام، برای حراست از فرهنگ اسلام الگویی پیدا کنیم، یکی از بهترین الگوها شهید مطهری است. او واقعاً عاشق مکتب بود. با همهٔ وجود، رسالت و وظیفه خودش را دفاع از فرهنگ ناب اسلامی می‌دانست. اگر بگوییم شهید مطهری یکی از پرشورترین و قوی‌ترین سربازان مدافع مرزهای فرهنگ اسلام بود، مبالغه نکرده‌ایم.

احیاگر کم‌نظیر

هضم بعضی از روایات پیامبر و ائمه هدی (ع) درباره علما و فقها برای ما کمی سخت است، اما وقتی به زندگی شهید مطهری نگاه می‌کنیم، فهم همه آن روایات برای ما آسان می‌شود. برای مثال روایت «ثلم فی الاسلام ثلمة لایسدّها شیء»،[1] یک عالم و یک فقیه که از دنیا برود، جای او پر نمی‌شود! اثر فقدان او به صورت رخنه‌ای، برای همیشه در تاریخ باقی است! وقتی زندگی شیخ انصاری را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم درست است «ثلم فی الاسلام ثلمة». وقتی زندگی شیخ طوسی را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم واقعاً «ثلم فی الاسلام ثلمة». واقعاً کجا می‌شود این‌چنین شخصیت‌هایی را پیدا کرد؟ وقتی زندگی امام (ره) را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم «ثلم فی الاسلام ثلمة». اساساً نشانهٔ فقیه واقعی همین

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸؛ *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۲۲۰.

است. فقیهی که مورد نظر اسلام است و آن همه از او تجلیل شده، فقیهی است که با فقدانش «بکت علیه الملائکة»[۱] با مرگ و فقدانش فرشتگان آسمان متأثر و گریان می‌شوند. فقیهی است که «ینتفع بعلمه»[۲] خود نفع می‌برد و نفع‌رسان است. فقیهی است که امین پیامبر است، «امناء الرسل».[۳] جانشین پیامبر است «ورثة الانبیاء».[۴] وقتی به زندگی شهید مطهری نگاه می‌کنیم، می‌بینیم این روایات چقدر زیباست و فهم آن چقدر ساده و آسان است.

به این بیان پیامبر توجه کنید که فرمود: «من جائه الموت و هو یطلب العلم لیحیی به الاسلام کان بینه و بین الانبیاء درجة واحدة فی الجنة»،[۵] پیامبر در این روایت می‌گوید عالم و پژوهشگری که درس می‌خواند و تحقیق می‌کند تا اسلام را زنده کند، هم‌درجه و هم‌مقام با پیامبران است. واقعاً چه کسی می‌تواند این تاج افتخار را بر سر بگذارد؟ «یحیی به الاسلام» باشد؟ محیی‌الدین باشد؟ چه کسی می‌تواند این لقب را دریافت کند؟ اسلام را زنده کند، شفاف کند، پرده را کنار بزند و چهره واقعی آن را نمایان سازد. عالمی که با دانش خود بتواند اسلام را زنده کند، چنین عالمی با انبیا و پیامبران در بهشت در یک درجه و در یک رتبه قرار دارد.

وقتی شما کتاب‌های شهید مطهری را ورق می‌زنید، زندگی شهید مطهری را نگاه می‌کنید، می‌بینید چگونه این شخصیت والای تاریخ، اسلام را حیات بخشید و زنده کرد. خدا را یاری و دین خدا را کمک کرد. «یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله»[۶] ای انسان‌های مؤمن، یاور

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۱۸.
۳. *همان*، ج ۱ ص ۲۱۶، ج ۲، ص ۳۶.
۴. *همان*، ج ۲، ص ۱۵۱.
۵. *همان*، ج ۱، ص ۱۸۴.
۶. *قرآن مجید*، سوره صف، آیه ۱۴.

خداوند و یاور اسلام و یاور قرآن باشید! خداوند شما را دعوت کرده برای یاری دین خود. قرآن چقدر زیباست! کدام کتاب این قدر شأن انسان را بالا برده است؟ آیا مقامی بالاتر از «انصار الله» سراغ دارید؟ انسان می‌تواند به جایگاهی برسد که یاور خداوند، یاور اسلام و محیی‌الاسلام لقب بگیرد. وقتی زندگی شهید مطهری را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم واقعاً او «ناصرالله»، «ناصرالاسلام»، «ناصرالقران»، «محیی‌الاسلام» و «محیی‌الدین» بود و به راستی این القاب شایسته این مرد بزرگ و این اندیشمند کم‌نظیر جهان اسلام است.

مرزبان تیزبین

عالم دینی و فقیه واقعی کسی است که از مرزهای اسلام به خوبی دفاع کند. فقیه باید حصن اسلام باشد. «الفقهاء حصون الاسلام»[1] او بهترین مدافع از مرزهای اسلام بود. شهید مطهری امروز می‌تواند بهترین الگو برای نسل ما باشد؛ برای نسلی که امروز می‌خواهد رسالت بزرگ دفاع از فرهنگ اسلام را بر دوش داشته باشد. اما حیف و هزار حیف که بدخواهان و دشمنان نگذاشتند در سال‌هایی که وجود شهید مطهری می‌توانست برای نظام اسلامی ما بسیار پرفیض و پربرکت باشد، از او استفاده کنیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ما نیاز به شخصیتی داشتیم که اندیشه سیاسی انقلاب را پرورش دهد و تبیین کند. جای شهید مطهری در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹، در تدوین قانون اساسی، در حل معضلات فکری حکومت، در تبیین ارکان نظام اسلامی، در تشریح روابط حکومت با مردم، در بیان روابط قوا با یکدیگر، در تشریح احکام اولیه و ثانویه، مصلحت نظام، ضرورت نظام، معضل نظام، حکم حکومتی، عُسر

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.

و حرج فردی و جمعی و امثال این مباحث واقعاً خالی بود.

ثلمهٔ واقعی

می‌بینیم به دلیل غیبت و عروج شهید مطهری، امام ناچار شد خود به میدان بیاید. وقتی تاریخ بعد از انقلاب را ورق می‌زنیم، می‌بینیم برای تشریح مسائل مهم فقه حکومتی کسی به صحنه نیامد تا خود امام ناچار شد مسائل سیاسی و فقه حکومتی را تبیین کند. خود امام ناچار شد ولایت فقیه را تشریح کند. خود امام حکومت اسلامی را تبیین کرد. خود امام ضرورت و مصلحت و احکام حکومتی را تبیین کرد. امام در مباحث ایدئولوژیکی خود به میدان آمد. امام خود در برابر مغزهای پوسیده‌ای که معتقد بودند اسلامِ چهارده قرن قبل، قادر نیست مشکلات امروز جامعه را حل کند، ایستاد و گره‌ها را باز کرد و امام راه را نشان داد. امام اصل زمان و مکان را مطرح کرد. همان اصل مشکل‌گشایی که با گذشت شش سال از رحلت امام هنوز جرئت نکرده‌ایم آن را به خوبی تبیین کنیم. جای شهید مطهری خالی! اگر شهید مطهری زنده بود، مگر می‌گذاشت حکومت اسلامی در وادی اندیشه این‌چنین غریب باشد؟ مگر می‌گذاشت امروز عده‌ای ناآگاه به حکومت اسلام و نظام اسلامی اتهام بزنند؟ او مگر تحمل می‌کرد! او با استدلال، با قلم، با بیان و با برهان روشن در برابر آنها می‌ایستاد و آنها را در صحنه فرهنگی منزوی می‌کرد.

در این مقطع حساس فعلی که اندیشه‌های اسلامی به صورت یک نظام حکومتی مطرح است، نه به صورت یک تئوری، نه به صورت مذهبی که فرصت ظهور و بروز پیدا نکرده، واقعاً جای مطهری خالی است. گرچه در این مقطع مهم و حساس، اندیشمندان، فضلا و علمای حوزه‌های علمیه به‌ویژه حوزه مقدسه علمیه قم این مهم را بر دوش دارند، اما همچنان جای شهید مطهری را خالی می‌بینیم و هنوز جای

خالی او پر نشده و هنوز غیبت این سرباز فداکار در صحنه‌های جهاد فکری و فرهنگی محسوس است.

صحنه دیگری که امروز با آن مواجه هستیم و جای شهید مطهری در آن خالی است، صحنه مبارزه فرهنگی اسلام در سطح جهانی است. امروز شاهد یک مبارزه روشن و آشکار بین فرهنگ اسلام و فرهنگ الحاد و کفر به مفهوم غربی و شرقی آن هستیم. دیروز که اسلام به صورت یک نظام، به‌عنوان یک قدرت مدیریت، به‌عنوان بزرگ‌ترین آتشفشان و به عنوان بزرگ‌ترین اهرم برای ایجاد جنبش‌ها و حرکت‌ها در سطح جهان مطرح نبود. اسلام، دیروز غریب بود و شیعه غریب‌تر. به کتب فقهای سابق نگاه کنید و ببینید چقدر شیعه غریب بوده است. وضع شیعه این چنین بود که نمی‌توانست حتی یک نماز جماعت داشته باشد. آن‌قدر در مضیقه و در فشار دشمن و آن‌قدر در محاصره بودند که شیخ طوسی با احتیاط می‌گوید: «یجوز لفقهاء اهل الحقّ ان یجمعوا بالناس الصلوات کلها و صلاة الجمعة و العیدین و یخطبون الخطبتین و یصلون بهم صلاة الکسوف مالم یخافوا فی ذلک ضرراً.»[1] این فتوای شیخ‌الطایفة نشان می‌دهد که وضع شیعیان در آن روزگار چگونه بوده است. ولی امروز روز حیات اسلام و روز جلوه چهره اسلام در سطح جهان است. بزرگ‌ترین مبارزه‌ای هم که امروز نظام اسلامی ما برعهده دارد، مبارزه فرهنگی است.

دعوای اصلی ما با جهان غرب

شاید به ذهن بعضی خطور کند که این همه مشکلاتی که امروز استکبار برای نظام به وجود آورده، به دلیل مسائل سیاسی یا نظامی است. نه،

---

۱. شیخ طوسی، *النهایة*، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۰۲.

دعوای اصلی جهان با ما نظامی یا سیاسی و یا اقتصادی نیست. آیا ترس دنیا از ما به دلیل اقتصاد ماست؟ به دلیل قدرت نظامی ماست؟ به دلیل قدرت سیاسی ماست؟ ترس دنیا از ما به دلیل قدرت فرهنگی ماست. ترس دنیا به دلیل اندیشه ماست؛ اندیشه‌ای که توانست جهان اسلام را به حرکت درآورد. چرا امروز این همه تضییقات برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده‌اند؟ امریکا با ما چه دعوایی دارد؟ جنگ ما با امریکا در چه زمینه‌ای است؟ به اعتقاد من بالاترین مبارزه و جنگ، جنگ فرهنگی است. دعوای ما با امریکا، فرهنگی است.

امریکا اعلام می‌کند دموکراسی برای اداره کشورها بهترین شیوه است. اما برای اداره جهان بهترین شیوه دیکتاتوری است و در جامعه بین‌المللی و در سطح جهان، دیکتاتوری یک ابرقدرت به‌عنوان رهبری جهانی، شیوه‌ای مطلوب است و بنابراین امریکا باید رهبر باشد. ما با این دیکتاتوری مخالفیم. دعوای ما با امریکا یک دعوای فرهنگی است. دعوای اصلی ما این است که اگر دموکراسی مطلوب است، باید در همه جا مطلوب باشد. امریکا در صحنه جهانی به چه دلیل رهبر باشد؟ امریکا با کدام انتخابات به رهبری دنیا برگزیده شده است؟ چرا امریکا با ژست یک رهبر با دیگر کشورها سخن می‌گوید؟

ما می‌گوییم باید قانون در روابط جهانی حاکم باشد، امریکا می‌گوید باید اراده کاخ سفید حاکم باشد. ما می‌گوییم اگر کشوری می‌خواهد تکنولوژی هسته‌ای صلح‌آمیز را به دست آورد، می‌تواند طبق معاهده عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای از تکنولوژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌جویانه استفاده کند. امریکا می‌گوید نه! معیار قانون نیست، بلکه معیار ارادهٔ من است. در واقع امریکا می‌گوید من معاهده‌ای را که به امضای ۱۶۰ کشور رسیده، قبول ندارم و اراده کاخ سفید از مصوّبات ۱۶۰ کشور بالاتر است. دعوا بر سر این است. قوانین و مقررات

بین‌المللی می‌گوید تجارت آزاد، ولی کاخ سفید می‌گوید مقررات بین‌المللی نباید حاکم باشد، بلکه ارادهٔ کاخ سفید باید حاکم باشد. تجارت با هر کشوری که امریکا خواست آزاد است و با هر کشوری که او نخواست، ممنوع است. ما می‌گوییم سازمان‌های بین‌المللی باید آزاد باشند، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شورای امنیت و کمیته‌ها و سازمان‌های وابسته به آن باید آزاد باشند، ولی امریکا می‌گوید همه اینها باید به‌عنوان ابزار من عمل کنند. این دعوای اصلی ما با امریکاست.

خوشبختانه، شیوه‌هایی که امریکا انتخاب کرده بسیار ساده‌لوحانه و کودکانه است و این هم از عنایت پروردگار است که دشمنان ما را از نادان‌ها قرار داده است. بی‌تردید اگر ما پاسداری از مرزهای فرهنگ اسلام را به خوبی انجام دهیم و این فرهنگ غنی و بزرگ در کشور ما و بر قلوب ما و بر جامعه ما حاکم باشد، این‌گونه تصمیمات امریکا پشیزی ارزش ندارد. مگر قبلاً تجربه نکرده‌اند؟ مگر در دوران جنگ تجربه نکرده‌اند؟ مگر در جنگ ۸ ساله از همه طرف ما را محاصره نکردند؟ مگر همه کشورهای بزرگ و منطقه، به دشمن کمک نکردند؟ اگر در این زمینه قبلاً ما با شواهد سخن می‌گفتیم و بعضی باور نمی‌کردند، بعد از حمله عراق به کویت خودشان به این مهم اعتراف کردند.

محاصره، عامل خودکفایی

اگر امریکا به ما هواپیما، قطعهٔ یدکی و موشک نداد، آیا ما ضرر کردیم؟ به عکس در سایه این محاصره‌ها، بزرگ‌ترین منافع، نصیب مردم ما شد. آیا اگر امریکا به ما هواپیما، موشک و تجهیزات نظامی می‌داد، ما امروز یک قدرت عظیم نظامی مثل سپاه در اختیار داشتیم؟ اگر دنیا به ما امکانات می‌داد، ما امروز یک قدرت عظیم مثل بسیج در اختیار داشتیم؟ اگر امریکا به ما امکانات می‌داد، آیا ما امروز یک ارتش مؤمن و

خوداتکاء در اختیار داشتیم؟ بی‌تردید ارتش به صورت همان ارتش نیازمند به تجهیزات غرب باقی می‌ماند. اما این فشارها باعث شد که ما روی پای خودمان بایستیم. در جنگ، مشکلات زیادی پیش آمد و روزهای بسیار سختی داشتیم. برای مثال، یک روز برادران ما در نیروی هوایی اعلام کردند که دیگر در منطقه جنوب دید راداری ندارند. چون دیگر لامپ رادار در انبار نداریم و نمی‌توانیم این لامپ را در بازار دنیا تهیه کنیم. لامپ سوخته را هم که نمی‌شود تعمیر کرد. در این شرایط حساس و در این تنگنا، برادران متعهد ما تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده این لامپ‌ها را بازسازی و احیا کنند. همه افراد صاحب نظر این رشته جمع شدند و شب و روز کار کردند تا اولین لامپ راداری را بعد از چند ماه تلاش احیا کردند و با احیای لامپ‌های سوخته، رادارها راه افتاد. آیا ما ضرر کردیم؟! روزی رسید که گفتند اف-۱۴ دیگر خاصیت ندارد، برای اینکه موشک فونیکس نداریم. اف-۱۴ هم به دلیل موشک فونیکس ارزشمند است. هرچه هم تلاش کردیم نتوانستیم این موشک را تهیه کنیم. گفتیم نمی‌شود کاری کرد؟ گفتند نه. متخصصین ما به این نتیجه رسیدند که موشک زمین به هوا را به موشک هوا به هوا تبدیل کنند. طبیعی بود که این طرح ده‌ها اشکال داشت. متخصصین مؤمن و مخلص ما کار کردند تا به نتیجه رسیدند. ما موشک هاگِ زمین به هوا را با تغییراتی بردیم روی هواپیمای اف-۱۴ و تبدیل کردیم به موشک هوا به هوا و با آن جنگیدیم و هواپیماهای عراقی را سرنگون کردیم. اینها از برکت چه بود؟ از برکت فشار دشمن، از برکت محاصره، در سایه این فشارها یک ارتش زنده و خوداتکاء متولد شد. یک سپاه قوی ظهور یافت. یک بسیج بزرگ و نیرومند به وجود آمد. امروز بحمدالله یک نیروی بسیار عظیم و قوی در اختیار داریم. نیرویی که به واسطه آن هیچ دشمنی جرئت تجاوز به خاک کشور ما را به خود نمی‌دهد.

تجربه نشان داده است که هرچه فشار بر ما بیشتر شود، بـه نفـع مـا خواهد بود. شما در همین چند هفته ببینید چـه حـوادثی رخ داده اسـت؟ در امریکا تصمیمی اعلام شد، اما تمام رسانه‌های جهان کلینتون را به بـاد تمسخر گرفتند. تمام سیاستمداران مـی‌گوینـد ایـن تصـمیم اشـتباه بـود. نشریه اشپیگل در یک تعبیر با معنا نوشـته اسـت: کلینتـون اسـلحه را در دست گرفت و ماشه را هم کشید، اما نمی‌دانست که سر لوله کدام طـرف است؟! به جای اینکه سر لوله طرف ایران باشد، طرف خود امریکا بود و او شلیک کرد. تعبیرات در سطح جهان این چنـین اسـت. امـروز امریکـا، امریکای شکست‌خورده و امریکای تنهاست. اگر مـا مـی‌خواسـتیم ثابـت کنیم که منزوی نیستیم، ما تنها نیسـتیم و امریکـا منـزوی اسـت، چگونـه می‌توانستیم ثابت کنیم؟ آیا از این بهتر می‌شـد؟! اینهـا چنـد سـال اسـت می‌گویند ایران منزوی است و محبوبیت ندارد. اگر این چنین است، پـس چطور امروز هیچ کشوری حاضر نیست تسلیم نظر شـما شـود. آیـا ایـن آزمایش به ضرر ما بود یا به نفع ما؟ حرفی که کلینتون در کنگره جهـانی صهیونیست‌ها اعلام کرد، در دنیای اسلام، به نفع ما تمام شد یا بـه ضـرر ما؟ این قدر هم احمقانه عمل کردند که در جلسه یهودی‌ها و بـا حضـور وزیر خارجه اسرائیل این تصـمیم را اعـلام کردنـد. همـه فهمیدنـد ایـن تصمیم به حمایت اسرائیل و صهیونیست‌ها بوده اسـت. روشـن شـد کـه اصلی‌ترین دشمن در برابر استکبار و صهیونیست‌ها و غاصبین، جمهوری اسلامی ایران است. آیا از ایـن بهتـر مـی‌شـد ایـران را در قلـوب صـدها میلیون مسلمان محبوب کرد؟ حال آیا ما ضرر کردیم یا آنها؟

شکاف در جبهه دشمن

می‌بینید که امروز چگونه این حادثه، باعث وحدت، وفـاق و یکپـارچگی در ایران اسلامی ما شده است. همه آنهایی که تا دیروز اختلافی داشـتند،

امروز آن اختلافات را کنار گذاشته‌اند. اگر دیروز انتقاد تند داشتیم، امروز باید آن را کنار بگذاریم. امروز دشمن با همه وجود به صحنه آمده است، ما هم باید با همه توان در صحنه باشیم. این تصمیم باعث وحدت بیشتر در درون جامعه ما شده است. اما آن طرف، در امریکا چطور؟ در آنجا خوشبختانه اختلافات بیشتری در بین جناح‌ها ایجاد شده است. از مجلس نمایندگان گرفته تا روزنامه‌نگاران تا سیاستمداران همه انتقاد دارند. همه می‌گویند این تصمیم اشتباه بوده است. همه می‌گویند این تصمیم غلط بوده است. ما هیچ ضرری نکردیم. اینکه امریکایی‌ها اعلام کنند تجارت با ایران را تحریم می‌کنیم، این نشانه صحت راه ماست. این نشانه مسیر درست ماست. این نشان می‌دهد که امام و راه او زنده است. نشان می‌دهد راه ما، راه اسلام است. نشان می‌دهد ما مسیر را درست انتخاب کرده‌ایم. نشان می‌دهد دولت ما، مجلس ما و ملت ما ضداستکبار و ضدامریکاست، پس ما ضرر نکردیم. به دلیل اینکه اهرم جدیدی برای خوداتکایی، استقلال بیشتر در بخش اقتصادی و تلاش بیشتر در سطح جامعهٔ ما به وجود آمده است. مسلماً این حرکت برای ما مبارک خواهد بود و برای دشمنان ما شکست جدیدی به حساب خواهد آمد، به شرط اینکه ما فرهنگ اسلام را رها نکنیم. اساس، فرهنگ اسلام است. اگر ما مجری این فرهنگ باشیم، این فرهنگ نجات‌بخش ما خواهد بود و همه مشکلاتی که دشمن پیش پای ما می‌گذارد، به نفع ما تمام خواهد شد. نصرت و یاری خداوند هم بدرقه راه مجاهدین و ایثارگران این راه خواهد بود. «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبّت اقدامکم».[1]

---

۱. *قرآن مجید*، سوره محمد، آیه ۷.

وحدت حوزه و دانشگاه

روز ۲۷ آذر، روز شهادت دکتر مفتح (ره) و به عنوان روز وحدت حوزه و دانشگاه است. لذا بحث را از این مسئله آغاز می‌کنم و سپس به نقش روحانیت در حراست از اسلام و مذهب و تشکیل یک نظام اسلامی اشاره می‌نمایم.

می‌دانیم که در قرون گذشته چیزی به نام دانشگاه به عنوان مرکز تعلیم و تعلّم و پژوهش و تحقیق در برابر مرکزی به نام «حوزه» مطرح نبوده است. در جوامع اسلامی و از جمله ایران، حوزه‌های علمیه علاوه بر علوم دینی، عهده‌دار تعلیم و تدریس همه علوم آن عصر بودند و مرکز دیگری برای این امور وجود نداشت. اگر به پانصد سال قبل برگردیم، می‌بینیم که بزرگ‌ترین مراکز علمی جهان از مرکز بزرگ علمی بغداد گرفته تا جُندی شاپور و سایر مراکز علمی فعال جهانی از آنِ دنیای اسلام بوده است. در واقع همه اندیشمندان و طالبان علم در سراسر جهان به این مراکز چشم دوخته بودند. اگر امروز به مراکز علمی اروپا مثل آکسفورد و یا کمبریج سر بزنید، احساس می‌کنید که در این مراکز همه چیز حتی نقشه ساختمانی آنها نیز از حوزه‌ها تقلید شده است. شما در دانشگاه‌های کمبریج و آکسفورد احساس می‌کنید که گویی در مدرسه فیضیه و دارالشفای قم هستید! محیط درسی، سبک ساختمان، حتی اتاق دانشجو و خوابگاه که در کنار مَدْرس و کلاس درس قرار گرفته، عیناً از

سبک مدارس قدیم ما اقتباس شده است. روش بحث و تحقیق این دانشگاه‌ها نیز کاملاً ملهم از حوزه‌های علمیه بوده است. البته از قرن هجدهم به بعد تغییرات و تحولات فراوانی در مواد درسی و در روش تدریس و تحقیق این مراکز به وجود آمده است.

انحراف خطرناک

چگونگی فاصله گرفتن حوزه‌ها از سایر علوم و انحصار آنها به علوم اسلامی و زمان آغاز این انحراف، می‌تواند بحث مهم و جالبی باشد. تا چند قرن قبل، حتی قبل از چند دهه اخیر، علومی مانند «هیئت»، «ریاضیات»، «موسیقی»، «فیزیک» و «شیمی» در حوزه‌ها تدریس می‌شده، ولی به تدریج همه این علوم کنار گذاشته شده‌اند. در تحولات ۵۰-۴۰ سال پیش و در مقطعی، حتی فلسفه، کلام، تفسیر، درایة و رجال نیز از مجموعه علوم حوزوی کنار گذاشته شد و درس‌های حوزه صرفاً به ادبیات عرب، فقه و اصول محدود گردید. خوشبختانه در این اواخر جلوی برخی از این انحرافات گرفته شد و حوزه‌ها تا حدّی شکل اصلی خود را باز یافتند. در اینجا لازم است از مدرسین و فضلای بزرگ حوزه علمیه قم، به‌ویژه شاگردان بنام حضرت امام (ره) که از سال‌های ۱۳۳۲ به بعد، خصوصاً قبل از آغاز نهضت اسلامی اخیر، فعالیت خود را آغاز کردند و برای ایجاد تحول در حوزه، جلسات متعددی تشکیل دادند و خود در قم تدریس بسیاری از دروسی را که قبلاً مرسوم نبود، برعهده گرفتند، تجلیل کنیم. درس کلام به مفهوم «کلام جدید» در حوزهٔ قم آغاز شد. یکی از مدرسین در مدرسه حجتیه، این درس مهم را شروع کرد و بسیاری از فضلا و طلاب از آن درس استفاده می‌کردند. (البته در مقطع اخیر درس فلسفه و عرفان توسط امام راحل (ره) و علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم شروع شد) درس درایة و رجال توسط یکی از مدرسین،

و چندین درس تفسیر توسط سایر مدرسین عالی‌مقام آغاز شد. البته درس تفسیر برای اولین بار توسط مرحوم علامه طباطبایی صاحب *تفسیر المیزان* آغاز شده بود. خوشبختانه این تحولات باعث شد که حوزه به سمت مسیر اصلی خود بازگردد.

دکتر بهشتی و تربیت نیروی انسانی

در اینجا باید از شهید بزرگوار آیةالله دکتر بهشتی که برنامه‌های نوینی را در دو مدرسه دینی در قم اجرا کرد، یاد کنیم. ایشان علاوه بر این برای دانش‌آموزان، یک دبیرستان به نام «دین و دانش» تأسیس نمود و مدت‌ها اداره آن را برعهده گرفت. نام این دبیرستان نیز بنابر گزینشی هشیارانه و دقیق، زیبا و به مفهوم توأم بودن دانش و دین و تفکیک‌ناپذیری این دو بود.

به این ترتیب در چهره حوزه، به دست پر توان علما، فضلا و بزرگانی که راه و خط اصلی را از امام راحل و مراجع بزرگ آموخته بودند؛ تحول بسیار عظیم و مهمی ایجاد شد. در سال ۱۳۴۰، برنامه‌ریزی جدیدی زیر نظر شهید دکتر بهشتی برای طلاب در مدرسه‌ای به نام «مدرسه علوی» انجام گرفت و در آنجا، در کنار ادبیات عرب و فقه و اصول، ریاضیات، ادبیات فارسی، شیوه نگارش، خطاطی، تاریخ، تفسیر، رجال و کلام نیز تدریس می‌شد. خود ایشان درس تاریخ و منطق را برعهده داشت و درسی را تحت عنوان «سیرة النبی» تدریس می‌کرد. پس از دو سال ایشان این برنامه را در مدرسه دیگری به نام «مدرسه حقانی» پیاده کرد. آثار و برکات آن مدارس امروز در سراسر کشور آشکار است و بسیاری از نیروهای خوب مجلس، قوه قضائیه و سایر ارگان‌ها از پرورش‌یافتگان آن مدارس محسوب می‌شوند. تعلیم و تربیت صحیح، روش‌های نوین و تدریس علوم مورد نیاز که توسط آن بزرگوار پی‌ریزی

شد، منشأ آثار و برکات فراوان گردید.

در این مقطع یکی از نام‌آوران تحول حوزه، شهید دکتر مفتح بود که در کنار فلسفه، نهج‌البلاغه را نیز تدریس می‌کردند. این تحولات، یک حرکت سرنوشت‌ساز و مهمی بود که از حوزه علمیه قم آغاز و به تدریج به سایر حوزه‌ها نیز سرایت کرد. علی‌رغم تحولات بسیار ارزنده در حوزه‌ها و تماس بیشتر حوزه با علوم مختلف در این سال‌ها، به هرحال دانشگاه و حوزه همچنان به صورت دو مرکز جدا و بی‌ارتباط و گاه رو در روی یکدیگر قرار داشتند.

علل تأسیس دانشگاه

در مورد تأسیس دانشگاه دو علت اساسی قابل ذکر است. یکی تحول بزرگی بود که علوم جدید به مفهوم علوم تجربی، در دنیای غرب در عرصه دانش و فناوری به وجود آورده بود. درس حوزه‌ها بیشتر فکری، ذهنی یا نقلی و متکی به منابع دینی است. منبع اصلی دروس دینی قرآن و سنت پیامبر و ائمه هدی (ع) است، ولی علوم جدید بیشتر متکی به مشاهده، فرضیه، آزمایش، تجربه، آمار و تحقیقات میدانی است. بنابراین روش، حوزه کار، و حتی مبانی این علوم، با علوم دینی کاملاً متفاوت بود. علوم جدید همراه با کالا و مصنوعات غرب وارد کشور شد و طبعاً فضای جدیدی نیز برای آشنایی و یادگیری این علوم مورد نیاز بود.

از طرف دیگر، در جامعه ما دین از سیاست جدا بود. عده‌ای متولیان دین و گروه دیگر متولیان سیاست و اداره کشور بودند. آنها که متولی دین بودند، مراکزی را برای فهم دین و ترویج دین به نام حوزه‌های علمیه به وجود آورده بودند و کسانی که در پی پرورش افراد برای مدیریت جامعه و اداره صنعت و تکنولوژی جدید بودند،

مراکزی را به نام دانشگاه تأسیس کردند.

وقتی دین از سیاست جدا باشد، طبعاً مرکزیت دین در اختیار علما، فقها و مراجع دینی؛ و مرکزیت سیاست نیز در اختیار قدرت حاکمه غیردینی و یا ضددینی قرار خواهد گرفت. قدرت حاکمه، مرکزیتی را برای رفع نیازهای خود و اداره کشور به نام دانشگاه به وجود آورد. در برابر این مرکز، علما نیز برای تبلیغ و ترویج دین، حوزه را در اختیار داشتند. پس به طور طبیعی دانشگاه و حوزه از هم فاصله گرفتند. این فاصله با مداخله تدریجی و رو به گسترش استعمار در دانشگاه‌ها در کشورهای جهان سوم، هم در متون کتاب‌های درسی و هم در ایجاد محیط غیراخلاقی و هم در اعزام استادانی با اهداف استثماری و استعماری بیشتر شد.

استقلال حوزه‌ها

روشن است که اِعمال نفوذ قدرت‌های غربی بر دانشگاه‌ها، به دلیل نفوذ کامل بر هیئت حاکمه، بسیار آسان، اما نفوذ آنها بر حوزه‌ها بسیار دشوار بود. استعمار می‌بایست ده‌ها سال تلاش کند تا یک طلبه بی‌سواد را به دام بیندازد. اگر در مواردی نیز موفق می‌شدند، در مدت زمان کوتاهی مسئله کشف می‌شد و آن روحانی‌نما، طرد می‌گردید. استعمار هیچ‌گاه، نه در نجف، نه در قم و نه در حوزه‌های دیگر، نتوانست در حوزه‌های علمیه نفوذ کند. حوزه نجف همواره مرکز مهمی برای مبارزه با استعمار بود. حوزه قم نیز از بدو تأسیس، مرکز مبارزه با استعمار و استبداد بوده است. البته حوزه علمیه قم یک حوزه جوان و حوزه نجف یک حوزه قدیمی و با سابقه بود. حوزه نجف در اواسط قرن پنجم، یعنی سال ۴۴۹ هجری قمری (۹۶۷ سال قبل) به دست توانای عالم بزرگ و کم‌نظیر شیخ طوسی (ره)، که او را رئیس امامیه و شیخ‌الطایفه

می‌نامند، بنیان‌گذاری شد. این حوزه آثار بسیار پربرکتی برای اسلام و تشیع به همراه داشت که بحمدالله، هنوز هم ادامه دارد، هرچند که دولت عراق در زمینه بهره‌مندی طلاب از این حوزه بزرگ ایجاد اشکال می‌کند، اما بی‌تردید در آینده نزدیک، شاهد درخشش مجدد این حوزه خواهیم بود.

نویسندگان غربی، به خصوص انگلیسی‌ها، در نوشته‌های تاریخی خود به عظمت این حوزه و نقش آن در مبارزه علیه استعمار اعتراف دارند. نوشته‌های انگلیسی‌ها بیشتر جالب توجه است چون عمده مبارزات نجف علیه انگلستان بوده است. جلد آخر کتابی که دانشگاه کمبریج راجع به تاریخ ایران منتشر کرده، حاوی اعترافات بسیار جالبی در این زمینه است. یک فصل این کتاب مربوط به فعالیت روحانیت در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ می‌باشد. در این فصل آمده که حوزه نجف در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مرکز مبارزه علیه استعمار بوده، و گاه در چند جبهه مبارزه می‌کرده است.[1]

اساس کار حوزه‌ها بر اسلام و قرآن استوار است. مبنای احکام اسلام و قرآن نیز استقلال و عزّت مسلمین، عدم استیلای بیگانگان بر مسلمانان، مبارزه با هرگونه ظلم و تجاوز و لزوم احقاق و استیفای حق است. بنابراین طبیعی است که استعمار نتواند در حوزه‌ها نفوذ کند. اما در دانشگاه‌ها دستشان بازتر بود و راحت‌تر نفوذ کردند. هرچه نفوذ استعمار و استبداد در دانشگاه‌ها گسترش می‌یافت، فاصله حوزه و دانشگاه هم عمیق‌تر می‌شد. این فاصله، خطر بسیار بزرگی برای جامعه اسلامی و اقتدار جهان اسلام به شمار می‌آمد.

---

1. Petter Avery, G. R. G. Hambly and C. P. Melville, *The Cambridge History of Iran,* Vol. 7, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, p. 748.

جرقهٔ وحدت

در حال حاضر دانشگاه، مرکزی است که مدیران آیندهٔ جامعه را پرورش می‌دهد و آماده ورود به بازار کار می‌کند. حوزه هم مرکزی است که محققین و اندیشمندان دینی را جهت تبلیغ و ترویج مسائل مذهبی تربیت می‌کند. اگر فاصله‌ای بین این دو مرکز باشد، می‌تواند به مفهوم فاصله در صحنه سیاست و مدیریت جامعه و جدایی بین دین و مدیریت جامعه و فاصله میان دین و اداره کشور تلقی شود. پیوند حوزه و دانشگاه یکی از صدها اثر پر برکت پیروزی نهضت اسلامی به دست مبارک امام خمینی (ره) بوده است.

یک سال پس از شروع نهضت اسلامی یعنی در سال ۱۳۴۲، دانشگاه به نهضت اسلامی پیوست و از آن به بعد در همه مراحل، دانشگاه در کنار حوزه قرار داشت. این همپایی و هماهنگی برای استبداد داخلی و استعمار خارجی یک فاجعه بسیار بزرگ بود. آنها دانشگاه را به وجود نیاورده بودند تا مرکز انقلاب اسلامی و کانون قیام علیه خودشان گردد.

منظره زیبای شبی که به مناسبت آزادی حضرت امام (ره) از زندان، در فروردین سال ۱۳۴۳ در مدرسه فیضیه قم جشن بزرگی ترتیب یافته بود، هرگز از خاطرهٔ تاریخ محو نخواهد شد.[1] دو دسته گل بزرگ سفید و قرمز از تهران به این مجلس جشن آورده بودند که دسته گل قرمز از طرف دانشگاهیان بود. در آن مقطع، ورود دانشجویان و تعدادی از اساتید دانشگاه با دسته گل به مدرسه فیضیه، بزرگ‌ترین ضربه به نقشه‌های استعمار و استبداد بود. آن شب در مدرسه فیضیه اولین جرقه‌های نور

---

۱. نگاه کنید به: *خاطرات دکتر حسن روحانی، انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۴۱)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۰۴.

وحدت حوزه و دانشگاه زده شد. حوزه و دانشگاه از آن روز در مبارزات علیه رژیم بهتر از گذشته در کنار یکدیگر قرار گرفتند. هر زمان در دانشگاه اعتصاب و تظاهرات بود و دانشجویان را کتک می‌زدند، قم فریاد می‌زد و هر وقت قم تحت فشار بود، دانشگاه به اعتراض برمی‌خاست. دانشگاه و حوزه در کنار یکدیگر دست به دست هم دادند و در مسیر مبارزه، خون طلبه و دانشجو بر روی سنگ فرش خیابان‌ها با هم مخلوط شد. در زندان و شکنجه، در تبعید، در تظاهرات خیابانی و در همه مراحل مبارزه، به‌ویژه سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، حوزه و دانشگاه در کنار هم بودند و این پیوند به صورت بسیار زیبا و طبیعی در نهضت عظیم اسلامی به وجود آمد. برای شکل‌گیری این رابطه، شخصیت‌های بنامِ حوزه و چهره‌هایی از دانشگاه بسیار مؤثر بودند. قبل از نهضت اسلامی، دشمنان نیز فاصله حوزه و دانشگاه را تشدید و بخشی از واقعیات را با مبالغه فراوان شایع می‌کردند. در ذهن علمای حوزه جا انداخته بودند که دانشگاه مرکز فساد است؛ در ذهن دانشجویان هم جا انداخته بودند که حوزه مرکز ارتجاع و افکار پوسیده توأم با خرافات است و حوزه می‌خواهد جامعه را به شرایط ۱۴۰۰ سال قبل برگرداند و اساساً با علم و ترقی مخالف است. از آن طرف به علمای اسلام تلقین کرده بودند که دانشگاه آن‌قدر فاسد و غیرقابل اعتماد است که قابل اصلاح نخواهد بود.

تأثیر حضور اندیشمندان حوزه در دانشگاه

در چنین جوّی شخصیت‌های بزرگ و بنامی از حوزه علمیه قم وارد دانشگاه شدند. ارزش این خدمتِ بسیار بزرگ و ارزنده در آغاز، ناشناخته بود. برای برخی قابل فهم نبود که چطور شخصیت بلندمرتبه‌ای چون علامه مطهری (ره) وارد دانشگاه شده است و در

دانشکده الهیات به تدریس فلسفه می‌پردازد. حتی برای بسیاری از علما این حضور نامفهوم بود. نمی‌دانستند این حضور پربرکت برای آینده کشور چقدر مؤثر و سرنوشت‌ساز است! شهید مفتح از همین شخصیت‌ها بود که از حوزه وارد دانشگاه شد. با حضور این چنین شخصیت‌هایی، دانشگاهیان از این دریچه به حوزه نگریستند و از طریق آنها با افکار حوزه آشنا می‌شدند. این نکتهٔ بسیار مهم و ارزنده‌ای بود که با ورود چهره‌های ارزندهٔ حوزه، تحول ارزنده‌ای در دانشگاه به وجود آمد. وقتی اعلام می‌شد که استاد مطهری در فلان دانشکده و در فلان آمفی تئاتر سخنرانی دارد، از ساعت‌ها قبل از شروع سخنرانی، ازدحام جمعیت شروع می‌شد. در سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ برای برنامه‌های سخنرانی شهید مطهری در آمفی تئاتر دانشگاه تهران از یک ساعت قبل جا نبود و درها بسته می‌شد. به خاطر دارم در سال ۱۳۴۸ دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران، شهید مطهری را دعوت کرده بودند. از یک ساعت قبل آمفی‌تئاتر مملوّ از جمعیت شده بود. این شخصیت بزرگوار، سخنرانی بسیار عمیقی در موضوع جهاد ارائه کرد و بعد به سؤالات حاضرین پاسخ داد. حضور این‌چنین افرادی در دانشگاه و طرح مباحث اسلامی از زبان آنان تحول بزرگی برای دانشگاه بود. اساتید و دانشجویان نغمه‌هایی را که بی‌خبری حوزه از جهان کنونی و نیازهای روز و بیگانگی آن با علوم و تحولات علمی جدید را تبلیغ می‌کردند، نادرست یافتند. آنان استاد مطهری را در مبانی حقوق از سایر اساتید بالاتر می‌دیدند. همه اساتید در برابر ایشان تواضع می‌کردند. وقتی استاد مفتح در دانشگاه سخنرانی می‌کرد، آنها می‌دیدند که ایشان در فلسفه و کلام استاد و به مباحث فلسفه جدید نیز کاملاً آشناست. ارتباط با این شخصیت‌ها، دید دانشگاه را نسبت به حوزه تغییر داد و دانشگاه قدم به قدم به حوزه نزدیک‌تر می‌شد. این

حرکت، به‌عنوان قدم‌های اولیه بسیار مؤثر واقع شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، افق جدیدی به وجود آمد. حوزه اساساً برای تأمین نیازهای فقهی و دینی جامعه به وجود آمده بود. دانشگاه نیز موظف شده بود تا نیازهای مدیریتی بخش‌های مختلف کشور را تأمین کند. در شرایطی که دین از سیاست جدا بود، جدایی دانشگاه و حوزه امری بسیار طبیعی بود. اما با آمیختگی دین و سیاست و وصول به نقطه مطلوبی که مسلمانان، روشنفکران و علمای بزرگ، قرن‌ها در پی تحقق آن بودند، این جدایی کاملاً غیرضروری بود.

مجاهدهٔ مستمر علما در طول تاریخ

برای پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش و جهاد بزرگی در طول تاریخ توسط اندیشمندان شیعه انجام شد. تصور کسانی که آگاه، عالم‌شناس و حوزه‌شناس نیستند، این است که (نعوذبالله) در دوران صفویه و قاجاریه، علمای بزرگ، درباری و اهل مبارزه و جهاد نبودند و ناگهان در سال ۱۳۴۰ با تحول ایجادشده، علما اهل جهاد و مبارزه شدند! این افراد با تاریخ شیعه و فعالیت‌های حوزه آشنا نیستند. اگر تاریخ حوزه‌ها را مرور کنیم، سراسر آن را جهاد و مبارزه خواهیم یافت. حراست و حفاظت از اسلام راستین و تشیع سرخ در برابر خطرات بزرگی که همواره آن را تهدید می‌کرده، کار آسانی نبوده است. در زندگی شیخ‌الطایفه می‌خوانیم که چگونه در بغداد بزرگ‌ترین و نفیس‌ترین کتابخانه شیعه که با خون دل گردآوری شده بود، به آتش کشیده شد. برخی از محققین نوشته‌اند ده هزار جلد کتاب نفیس که بعضی از آنها منحصر بفرد بود، در این آتش‌سوزی از بین رفت. کتابخانه بزرگ بغداد در کنار مرکزی بود که شیخ طوسی در آن تدریس می‌کرد. او بعد از سید مرتضی علم‌الهدی و بعد از شیخ مفید رهبری شیعیان را برعهده داشت. مرکز شیعیان و خانه

شیخ را آتش زدند و حتی منبر درس او را هم سوزاندند.[1] نوشته‌اند در درس شیخ‌الطایفه سیصد نفر مجتهد، از جمله علمای بزرگ اهل سنت حضور داشتند. او یک محقق بی‌نظیر بود، به گونه‌ای که بعد از او مدت‌ها کسی جرئت نمی‌کرد فتوایی برخلاف نظر شیخ بدهد. همه علما به خاطر عظمت این شخصیت بزرگ در واقع ناقل فتوای شیخ بودند. اما از خدا بی‌خبران، حتی کرسی درس چنین شخصیتی را هم به آتش کشیدند. وضع طوری شد که کسی جرئت نمی‌کرد در بغداد بگوید من شیعه هستم. حتی شیخ، امنیت جانی نداشت و لذا از بغداد به نجف هجرت کرد. این هجرت مبارک بود که باعث شد حوزه علمیه نجف تأسیس شود.

حرکت‌های سرنوشت‌ساز علما در دوره صفویه

علمای مکتب تشیع، فقه و اسلام راستین را با خونِ دل حفظ کردند. بعد از حکومت سلجوقیان، وضع تا حدّی بهتر شد. در دوره صفویه گشایشی ایجاد شد و علما در کنار دستگاه‌های دولتی حضور پیدا کردند. این کار آنان به چه منظوری انجام می‌شد؟ برای اینکه به دنیا برسند؟ برای اینکه وزیر شوند؟ برای اینکه به مقامی دست یابند؟ بر عکس، سراسر زندگی علما در این دوره وقف حراست و ترویج مکتب تشیع شد. آثار مرحوم مجلسی بزرگ را ببینید. اساس کار مرحوم محقق کرکی بعد از آمدن به ایران و رفتن به اصفهان، تألیف کتاب فقهی که به‌عنوان مرجع قانونی محاکم بود. مرحوم محقق، کتاب «جامع المقاصد» را در شرح «قواعد الاحکام» علامه حلّی نوشت. نسخه‌های این کتاب به سراسر ایران فرستاده شد تا همه قضات در سراسر کشور طبق این کتاب، احکام

---

۱. خوانساری اصفهانی، محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، طهران: مطبعة الحیدریة، ج ۶، ص ۲۱۷.

قضایی را صادر نمایند. اینها کارهای بسیار بزرگی بود که انجام گرفت و با تلاش همین علما بود که مذهب شیعه رسمیت یافت. همین‌ها بودند که قدرت شیعه را استقرار بخشیدند. از سراسر دنیای اسلام، کتاب‌هایی را که در دسترس نبود، جمع‌آوری کردند. مرحوم مجلسی توانست همه احادیث را گردآوری و آن دایرةالمعارف بزرگ را به نام «بحارالانوار»، تدوین نماید که به حق باید گفت بحار انوار و دریاهای نور است. اگر این تلاش‌ها نبود، بسیاری از منابع و بخش بزرگی از احادیث معصومین (ع) از دست رفته بود. اینها توانستند شیعه را حفظ کنند. علمای اسلام قدم به قدم به سمت هدف نهایی یعنی تأسیس یک حکومت محمدی و علوی حرکت کردند.

انقلاب مشروطه

در دوره قاجار، شاهد تلاش‌های مرحوم محقق قمی و ارسال نامه‌های او به فتحعلی‌شاه و همچنین جهاد علمای آن زمان علیه امپراتور روسیه بودیم. در جریان مشروطه، علمای نجف و علمای ایران توانستند یک نهضت بزرگ سیاسی، ملی و دینی را در این کشور به وجود آورند. در مشروطه یک قدم بسیار مهم به سمت آن هدف بزرگ برداشته شد. درست است که حکومت مشروطه و حتی مشروطه مشروعه، با حکومت اسلامی فاصله داشت، اما نسبت به حکومت قبلی یعنی حکومت استبدادی به هدف نزدیک‌تر بود. علمای بزرگی چون مدرس برای تأمین همین هدف به مجلس وارد شدند. تا دوره هفتم، چهره علما و معممین در مجلس فراوان بود، ولی از مجلس هفتم به بعد، البته وضع تغییر کرد و با قلدری رضاخان وضع، مجلس عوض شد.

در این دوران، قدم‌های بسیار مهمی برداشته شد. کاری که مرحوم مدرس و علمای بزرگ انجام دادند، کار کوچکی نبود. همین «قانون

مدنی» که توسط این علما نوشته شد، بعد از هفتاد سال، الان هم یک قانون نمونه، مستحکم و منسجم است. امروز بعد از هفتاد سال حتی اصلاح مواد این قانون کار ساده‌ای نیست، چون تقریباً متن فقه شیعه است که به صورت مواد قانونی تدوین شده است. در مجموع در این دوران خدمات بسیار بزرگی انجام گرفت. سیر تاریخ فعالیت‌های روحانیت و حوزه‌ها را پی می‌گیریم تا به تأسیس حوزه علمیه قم می‌رسیم که کاری بسیار با ارزش و بزرگ قلمداد می‌شود. امام (ره) در یکی از بیانات خود، راجع به حفظ حوزه در زمان استادشان مرحوم آیةالله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) می‌فرمایند آن روز حفظ حوزه از لحاظ سیاسی، مثل حفظ جمهوری اسلامی در زمان ما بود. ارزش حفظ حوزه در آن شرایط از لحاظ سیاسی به اندازه ارزش حفظ نظام در شرایط امروز بود. تأسیس حوزه در آن شرایط بسیار مهم بود. در شرایطی که رضاخان قلدر نمی‌خواست یک روحانی و یک آخوند در جامعه باشد و از یک معمم هراس داشت و در پی نابودی و ریشه‌کن کردن اساس روحانیت بود، حفظ حوزه تلاش و برنامه‌های پیچیده‌ای را می‌طلبید. علما با همه مشکلات، حوزه را حفظ کردند تا به اینجا رسید. آنچه امروز در اختیار ماست، نتیجه تلاش مستمر علما، فقها، بزرگان و مراجع در طول هزار و چند صد سال است. انقلاب اسلامی، ثمره همه آن تلاش‌هاست. تأسیس یک نظام و حکومت اسلامی و تشکیل جامعه‌ای برمبنای قرآن، سنت و شریعت ثمره آن مجاهدت‌هاست.

آمیختگی دین و سیاست

امروز قرار گرفتن دین و سیاست در کنار هم، باعث ناخرسندی غرب شده است. تصور غربی‌ها این بود که نظام اسلامی حداکثر شش ماه بیشتر دوام نخواهد آورد. آنها به صراحت می‌گفتند که روحانیت در

تخریب نیرومند است و توانسته نظام شاهی را نابود کند، ولی در مرحله نگهداری حکومت، مدیریت و سازندگی، توان لازم را ندارد و به راحتی می‌توانیم حکومت را از دستشان خارج کنیم. اگر استعمار از دشواری خارج ساختن حکومت اسلامی از دست علما و مردم مؤمن و مخلص آگاه بود، در آغاز امر حاضر بود برای جلوگیری از پیروزی انقلاب، میلیون‌ها نفر را قتل عام نماید. آنها براساس سوابق تاریخی قبلی خود مانند مشروطه مطمئن بودند که حکومت توسط وابستگانشان قبضه خواهد شد. در اوایل انقلاب نیز روند جاری، حوادث اولیه و چهره‌هایی که در رأس دولت قرار گرفتند، آنها را کاملاً امیدوار ساخت. آنها اگر می‌دانستند حکومت اسلام و قرآن به معنای واقعی کلمه در این کشور استقرار می‌یابد، مشکلات ما را در ماه‌ها و سال‌های اولیه انقلاب به مراتب بیشتر می‌کردند.

حوزه و دانشگاه برای یک هدف

امروز که دین و سیاست، آن گونه که آرزوی مرحوم مدرس بود و می‌گفت «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» کنار هم قرار گرفته‌اند و به بخش بزرگی از اهداف پیامبر اسلام و ائمه هدی (ع) و آنچه آرزوی همه علما و اندیشمندان و مجاهدین در طول قرن‌ها بود، رسیده‌ایم؛ حوزه و دانشگاه باید بیش از پیش کنار هم قرار گیرند، چون هدف اصلی حوزه و دانشگاه تأمین نیروی انسانی مورد نیاز نظام اسلامی است. در نظام اسلامی، هم فقه، تبلیغات اسلامی و اخلاق لازم است و هم وجود متخصصین علوم و فنون مختلف برای اداره کشور ضرورت دارد. حوزه علمیه امروز برای تأمین نیاز نظام اسلامی که در رأس آن قانون و فقه اسلامی قرار دارد، لازم است. دانشگاه هم امروز برای تأمین کادر مورد نیاز نظام اسلامی ضروری است. هر دو مرکز،

هدف واحدی را دنبال می‌کنند. هر دو در پی تحقق یک امرند و آن تأمین نیازهای حکومت و جامعه انقلابی ماست. امروز حوزه علمیه قم و دانشکده حقوق هر دو افرادی را تربیت می‌کنند که در یک اتاق کنار هم فعالیت می‌کنند. به عنوان قاضی، مشاور یا وکیل دادگستری که در کنار هم کار می‌کنند. نه تنها در قوه قضائیه، بلکه در مجلس هم تربیت‌شدگان حوزه و دانشگاه به‌عنوان نمایندگان مردم، وظیفه واحدی را دنبال می‌کنند. در بخش‌های مختلف اجرایی نیز چنین است. دانش‌آموختگان حوزه و دانشگاه، در دانشگاه، دبیرستان، مدرسه، مجامع مختلف، ارتش، سپاه و سایر بخش‌ها همه جا در کنار هم مشغول انجام وظیفه‌اند. حوزه علمیه، امروز تنها مبلّغ و مبین احکام دین تربیت نمی‌کند، بلکه افرادی را تربیت می‌کند که بتوانند علاوه بر تبلیغ احکام اسلام، پست‌های مدیریتی و اجرایی را نیز برعهده گیرند.

فرهنگ حوزه و دانشگاه

البته هنوز فرهنگ حوزه و دانشگاه با هم فاصله دارد و باید قدم به قدم به یکدیگر نزدیک شوند. تعیین روزی به‌عنوان روز وحدت حوزه و دانشگاه اولین قدمی بود که برداشته شد. در این ایام باید در این زمینه بیشتر کار شود. مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه، انحلال یکی از این دو و ادغام در دیگری نیست. ادغام نه شدنی است و نه مفید. باید دانشگاه و حوزه هر دو باقی بمانند. حتی در شرایط فعلی هر دو مرکز را زیر نظر یک مدیریت قراردادن هم امکان‌پذیر نیست. حوزه بر مسئله استقلال خویش پافشاری می‌کند. فکر می‌کنم حق هم همین است که حوزه کاملاً مستقل بماند. البته شاید در آینده، تشکیل یک شورا برای هماهنگی در سیاست‌گذاری‌ها و خط مشی‌ها مفید باشد.

در شرایط فعلی تبادل استاد و دانشجو، هماهنگ‌سازی بعضی کتب

درسی مانند تاریخ، تفسیر، فلسفه، کلام و امثال آنها و حتی حضور برخی از دانشجویان در کلاس‌های حوزه و به عکس می‌تواند مفید باشد. انجام تحقیقات مشترک، انتشار مجله یا حتی روزنامه مشترک به نزدیکی و قرابت این دو مرکز تا حدّ زیادی کمک خواهد کرد. اگر بتوانیم با برداشتن قدم‌های بعدی، فرهنگ این دو مرکز را به هم نزدیک کنیم تا تشابه فکری داشته باشند و در راهبردها، اجماع نظر پیدا کنند و با یک فرهنگ سخن بگویند، کار بسیار مهمی کرده‌ایم.

دشمن می‌خواهد فاصله بین حوزه و دانشگاه را زیاد کند. امروز هم در گوشه و کنار، گاه آشکار و گاه مخفی، توطئه‌های فراوانی به چشم می‌خورد. آنچه گاهی در برخی از سخنرانی‌ها، لابلای برخی از قلم‌زدن‌ها و حتی در برخی از کلاس‌های درس دیده می‌شود، نگران‌کننده است. نباید بگذاریم این تلاش‌ها موفق شوند.

برای ادامه و تقویت وحدت حوزه و دانشگاه، همان‌طور که باید در دانشگاه تحولات ادامه یابد، در حوزه‌های علمیه نیز باید در مواد درسی، شیوه درس و بحث و ایجاد تخصص‌ها، اقدامات لازم انجام گیرد. سخنرانی مقام معظم رهبری در مدرسه فیضیه در سفر اخیرشان به قم در راستای ایجاد تحول در حوزه بسیار مهم بود. بی‌تردید فضلا، مدرسین، علما و مراجع بزرگوار همگی این خط را دنبال خواهند کرد. این سخنرانی دقیقاً مسئله‌ای را که برای ایجاد فاصله بین حوزه و دانشگاه مورد نظر استعمار است، مورد تجزیه و تحلیل و نکوهش قرار داده است. حوزه باید متحول شود و علاوه بر تأمین نیازهای امروز جامعه و کشور، نیاز فردا را هم تأمین کند.

مسئله وحدت حوزه و دانشگاه امر بسیار مهمی است که فقط قدم‌های اولیه آن برداشته شده است و باید آن را تا پایان راه ادامه دهیم. دشمن تلاش فراوانی می‌کند تا ما به این هدف نرسیم و آرزومند است

که آمیختگی دین و دانش، که استاد شهید بهشتی (ره) در تأسیس دبیرستان «دین و دانش» در قم مد نظر داشت، محقق نشود. دشمن تلقین می‌کند که دین و دانش قابل جمع نیستند. این سخن رایج که روحانیت، همه پست‌های مهم را در اختیار دارد، دانشگاه ارزش خود را از دست داده است و فارغ‌التحصیلان دانشگاه تنها می‌توانند مشاغل رده سوم و چهارم را در اختیار داشته باشند، جز تهمت چیز دیگری نیست. واقعاً در مدیریت جامعه، ما چند نفر روحانی داریم؟ چند وزیر داریم که روحانی هستند؟ چند معاون وزیر، چند سفیر، چند استاندار، چند فرماندار، چند بخشدار و چند رئیس دانشگاه و دانشکده، روحانی هستند؟ همه می‌دانیم که در رده‌های بالای مشاغل مدیریتی حضور روحانیون زیاد نیست و این حرف‌های بی‌پایه، جزو شایعات نادرست است.

مرجعیت و رهبری

نهاد روحانیت، سازمان هدایتگر و وحدت‌بخش جامعهٔ اسلامی و مرجعیت، جایگاه بلند معنوی و دینی و مرجع تقلید بلندترین صاحب‌نظر مسائل اسلامی است که فتوا و حکمش برای مردم مطاع است.

خورشید فیضیه

هیچ‌کس فراموش نکرده است که از روزهایی که نهضت مقدس اسلامی آغاز شد و بعد از آن در همه مراحل، مرکز نهضت، حوزه علمیه قم و مرکز حوزه هم، مدرسه مبارکه فیضیه بود و آیت‌الله العظمی اراکی هم خورشید درخشان این مدرسه بود.

نزدیک غروب آفتاب که وارد صحن مدرسه می‌شدیم، درس خارج مرحوم آیة‌الله العظمی اراکی در مَدرس برگزار بود و موقع اذان مغرب که شاگردانش از مَدرس خارج می‌شدند، اکثر آنها از مدرسین، مجتهدین و علمای بزرگ بودند. پس از آن، نماز جماعت مدرسه فیضیه که شکوهمندترین نماز جماعت در این شهر مقدس بود، به امامت آن بزرگوار برگزار می‌شد.

قدم‌های آرام و استوار وی در میان فضلا و طلاب در موقع ورود و خروج به این مدرسه، همهٔ افراد بیداردل را تکان می‌داد. نگاه به چهره این مرد بزرگ، انسان را به یاد خدا، معنویت و فضیلت می‌انداخت.

تواضع، وقار، خلوص او در عبادت و خشوعش در نماز همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. اساساً نماز جماعت مدرسه فیضیه، نمازی بسیار پر برکت برای حوزه و برای نهضت اسلامی بود. انتشار بسیاری از خبرهای دست اول، پخش اعلامیه‌ها و ایراد سخنان مهم و انقلابی بین دو نماز و یا قبل و بعد از نماز جماعت مغرب و عشا، در همین مدرسه فیضیه انجام می‌شد. آن روز که حضرت امام (ره) از ترکیه به عراق تبعید و به نجف مشرّف شد، این خبر برای اولین بار توسط شهید طباطبایی‌نژاد اردستانی (که در فاجعه دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید) بعد از نماز مغرب و عشا در همین مدرسهٔ فیضیه اعلام شد و ده‌ها نمونه دیگر.

ویژگی‌های شخصیتی

آیة‌الله اراکی دارای استعداد و حافظه‌ای بسیار قوی بودند. برخی از شاگردان وی نقل می‌کنند که وقتی ایشان اقوال بزرگان، اساتید و فقها را می‌خواستند نقل کنند (که در درس‌ها معمولاً نقل به معنا می‌شود) متن عبارت را از حفظ می‌خواندند. یکی از شاگردان این مرحوم می‌گفت ایشان تمام دُرر حاج شیخ (ره) را حفظ بودند و در درس، جملات دُرر را از حفظ می‌خواندند.

مرحوم آیة‌الله اراکی از بنیان‌گذاران این حوزه مقدسه محسوب می‌شوند. آن روز که مرحوم آیة‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (ره) از اراک به این شهر آمدند و به آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) مشرف شدند و تصمیم گرفتند در این شهر بمانند تا قم برای همه شیعیان و آزادیخواهان مرکزی شود، آیة‌الله العظمی اراکی و شخصیت‌های بزرگی چون مرحوم آیة‌الله العظمی گلپایگانی و حضرت امام (ره) نیز به همراه این استاد بزرگوار به این شهر آمدند. یکی از

مدرسین می‌فرمود وقتی آیة‌الله العظمی حائری خواست به قم بیاید، از بعضی از شاگردان نزدیکش رسماً خواست که وی را در این سفر همراهی کنند و این سه بزرگوار جزو افرادی بودند که رسماً از آنها خواست تا همراه وی به قم هجرت نمایند، تا حوزه مقدسه علمیه قم تأسیس گردد.

البته از دیرباز، قم مرکز دینی و علمی شیعیان بود. از زمان ائمه هدی (ع) قم مرکز شیعه بود. حتی قبل از سفر حاج شیخ، قم دارای حوزه بود، ولی شکل‌گیری آن به صورت حوزه بزرگ و شکوهمند و به‌عنوان مرکز فرهنگی شیعه با آمدن مرحوم آیة‌الله العظمی حائری به این شهر می‌باشد. از حضرت امام (ره) نقل شده است که ایشان فرموده بود: از لحاظ سیاسی تأسیس حوزه علمیه قم در آن زمان به اندازه تأسیس نظام جمهوری اسلامی در زمان ما، ارزش داشت. یعنی همان‌طور که امروز نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان ام‌القرای جهان اسلام، تبلور و تجسم احکام الهی و به‌عنوان آینه منعکس‌کننده حکومت پیامبر و علی بن ابیطالب (ع) است، آن روز هم تأسیس حوزه علمیه قم چنین اثری را داشت؛ مرکزی که بتواند همه طلاب و علاقه‌مندان را جذب کند و از این مرکز همه هدایت‌ها به جامعه سرازیر شود. از این مرکز، نهضت‌ها و انقلاب‌ها پایه‌گذاری شود و بالاخره از همین مرکز، انقلاب شکوهمند و عظیم اسلامی ایران طراحی و آغاز گردد.

صدقه جاریه

آیة‌الله العظمی اراکی و دیگر علمای هم‌دوره‌اش، در کنار استاد بزرگوارشان به عنوان بانیان این مرکز مقدس و حوزه علمیه محسوب می‌شوند. این سنت حسنه و این صدقه جاریه از آنهاست و تا وقتی که این حوزه هست (که ان‌شاءالله تا ظهور ولی عصر (عج) با همین عظمت

و شکوهمندی باقی خواهد ماند) و عالمانی فرهیخته تربیت می‌کند و شعاع نور هدایتش به سراسر جهان می‌رسد، همه بانیان آن در ثواب و اجر آن، سهیم و شریک خواهند بود. خوشا به حال آنان که در زندگی خود، چنین توفیقات بزرگی را به دست می‌آورند. همانند مبارزینی که توانستند در این نهضت، انقلاب اسلامی را به ثمر برسانند و نظام جمهوری اسلامی را بنیان گذاری کنند؛ که تا زمانی که احکام الهی در این کشور پیاده و اجرا می‌شود و چهرهٔ تابناک اسلام از این کشور برای جهانیان نمایان می‌گردد و چشم‌های امید به این کشور دوخته شده و هدایت‌ها سرچشمه‌اش از این کشور است، اجر و ثواب آن برای همه افرادی است که این انقلاب را بنیان گذاری کردند و به ثمر رساندند. افرادی که به پیروی از امام بزرگوار، در همین خیابان‌های قم، در همین مسجد اعظم (یادمان نرفته طلبه‌هایی که در همین مسجد اعظم کتک خوردند) در مدرسه فیضیه، در حرم حضرت معصومه (س)، در مسجد بالای سر و در صحن بزرگ در شب عید نوروز کتک خوردند. یادمان نرفته طلبه‌هایی که در روز پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در خیابان‌های این شهر در کنار مردان و زنان این شهر و همچنین در مدرسه فیضیه در دوم فروردین آن سال شهید شدند. همه هدایت‌هایی که امروزه در سایه نظام جمهوری اسلامی ایران انجام می‌گیرد، آنها در ثوابش سهیم و شریک خواهند بود؛ چه آنهایی که شهید شدند و چه آنهایی که هنوز هستند و برای ادامه حرکت انقلاب و استقرار و تکامل این نظام تلاش می‌کنند.

سراسر زندگی این مرد بزرگ برای ما درس بود. فروتنی و تواضعش، ایثار و گذشتش. آنجا که احساس می‌کرد برای اسلام باید از خود بگذرد و خودیت خود را بشکند، به راحتی انجام می‌داد. چقدر جهاد بزرگ و عظیمی است و چقدر راه مشکلی است از جاه و مقام گذشتن، از ریاست گذشتن! بسیار کار سختی است، ولی او به آسانی از

این مسیر دشوار عبور کرد.

فقیه از دیدگاه امام هشتم (ع)

با ذکر روایتی از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، به ویژگی‌های زندگی این مرحوم و به بحث مرجعیت، می‌پردازیم:

قال الرضا (ع): قال علی بن الحسین (ع) «إذا رأیتم الرجل قد حسن سمته و هدیه، و تماوت فی منطقه، و تخاضع فی حرکاته، فرویداً لا یغرَّنّکم، فما أکثر من یعجزه تناول الدنیا و رکوب الحرام منها لضعف نیته و مهانته و جبن قلبه فنصب الدین فخّاً لها، فهو لایزال یختل الناس بظاهره فان تمکن من حرام اقتحمه»[1] امام هشتم (ع) می‌فرماید اگر عالم و فقیهی را دیدید (از ادامه این روایت معلوم می‌شود که این رجل، رجل علم است نه فرد معمولی) راه رفتنش، حرف زدنش و ظاهر عبادتش، با تقوا و با صراط مستقیم سازگار است و اهل خضوع و خشوع است؛ اغفال نشوید و تأمل کنید. زود قضاوت نکنید. به نحوه راه رفتن، به طمأنینه ظاهری، به خضوع ظاهری وی مغرور نشوید. بسیاری از اینها، در امتحان مال رفوزه می‌شوند. وقتی پولی به دستشان می‌رسد، نسبت به آن، حلال و حرام برایشان مطرح نیست. «فنصب الدین فخاً لها» برای به‌دست آوردن ثروت، دین را تله قرار داده‌اند. از آن حرکات با طمأنینه، از آن قیافه مقدس‌مأب، گول نخورید. اینها در پی به‌دست آوردن ثروت‌اند و در امتحان مال، شکست می‌خورند. «فان تمکن من حرام اقتحمه» از مال حرام نه تنها ابائی ندارند، بلکه با ولع در آن می‌اُفتند. بدون حساب و کتاب و دیوانه‌وار به‌سوی مال حرام می‌روند.

«و إذا وجدتموه یعفّ عن المال الحرام فرویداً لایغرَّنّکم فإنّ شهوات

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۸۴

الخلق مختلفة فما أكثر من ينبو عن المال الحرام و إن كثر، و يحمل نفسه علی شوهاء قبيحة فيأتی منها محرّماً». اگر در مسئله مال، خوب امتحان داد و اهل مال دنيا نبود و به مال حرام نزديک نشد، بايد نسبت به مسئله شهوت جنسی، امتحان شود. چه بسا افرادی که در برابر مال، متقی و خوددار هستند، ولی در برابر شهوت، ضعيف و ناتوان می‌باشند. تعبير امام اين است «يحمل نفسه علی شوهاء قبيحة» يعنی از زن بدقيافه هم نمی‌گذرند تا چه رسد به زيبارويان.

توانمندی فکری

اگر در اين امتحان هم پيروز شد و از لحاظ مالی و شهوت جنسی، انسان پاکی بود، باز هم تأمل کنيد و گول نخوريد. «فإذا وجدتموه يعفّ عن ذلک فرويداً لايغرّكم حتّی تنظروا ما عقده عقله، فما أكثر من ترک ذلک أجمع، ثمَّ لايرجع إلی عقل متين، فيكون ما يفسده بجهله أكثر ممّا يصلحه بعقله». آزمايش مهم ديگری مطرح است و آن مسئله عقل و دانايی و توانمندی فکری اوست. آيا اين فرد عقل متين و استواری دارد؟ مصالح اجتماعی را از مفاسد تميز می‌دهد؟ بجا سخن می‌گويد؟ بجا سکوت می‌کند؟ چگونه تصميم می‌گيرد؟ چطور اداره می‌کند؟ بايد عقل او ميزان و معيار شما باشد.

اگر توانست درست حرکت کند، صلاح و فساد را تشخيص دهد و عقل کامل داشت، آيا قابل اتکاء است؟ اگر عقل او هم کامل باشد، باز هم بايد تأمل کنيد. «فإذا وجدتم عقله متيناً فرويداً لا يغرّكم حتّی تنظروا أمع هواه يكون علی عقله؟ أويكون مع عقله علی هواه؟ و كيف محبّته للرئاسات الباطلة و زهده فيها فإنّ فی الناس من خسر الدنيا و الآخرة يترک الدنيا للدنيا، و يری أن لذّة الرئاسة الباطلة أفضل من لذّة الأموال و النعم المباحة المحلّلة، فيترک ذلک أجمع طلباً للرئاسة، حتّی إذاقيل له: اتّق الله

أخذته العزّة بالإثم فحسبه جهنّم و لبئس المهاد. فهو يخبط خبط عشواء يقوده أوّل باطل إلى أبعد غايات الخسارة، و يمدّه ربّه بعد طلبه لما لايقدر عليه في طغيانه»[1].

اگر دیدید عقلش هم کامل است، صبر کنید. هنوز هم امتحان‌های دیگری را باید این فردِ پیروز در برابر امتحان مال و شهوت و صاحب عقل کامل، پس بدهد. ببینید آیا هوای نفس او بر عقلش و یا عقل او بر هواهای نفسانی او مسلّط است؟ «و كيف محبته للرئاسات الباطله و زهده فيها» ببینید چقدر عشق به مقام دارد؟ نمونه کامل عقل آن است که بتواند در برابر مقام و ریاست صاحب گذشت باشد. اگر توانست در امتحان مال، شهوت جنسی، عقل و ریاست پیروز گردد، آن وقت به او اعتماد کنید.

ازخودگذشتگی

امتحان مقام، بالاترین امتحان‌هاست. در سال ۱۳۴۰، چقدر به امام اصرار کردند تا اجازه دهد رساله توضیح‌المسائل ایشان چاپ شود که قبول نمی‌کرد. چقدر دنبال آیةالله العظمی اراکی رفتند و قبول نکرد. آنهایی که اهل تقوا هستند، به مقامات دنیوی بی‌اعتنا هستند. دنبال ریاست نیستند. دنبال مقام و هوی نیستند، مگر اینکه واقعاً احساس تکلیف شرعی کنند.

آیةالله العظمی اراکی وقتی احساس کرد که مرحوم آیةالله العظمی خوانساری مجاهد که از نجف آمده است، باید تقویت شود، پشت سرش راه می‌افتد. می‌دانید که در مبارزه با استکبار انگلیس، علمای بزرگی مثل خوانساری‌ها و نائینی‌ها را از نجف اشرف تبعید کردند. این بزرگانی که در کنار مرحوم آیةالله سید محمدتقی شیرازی علیه استکبار و برای نجات

---

۱. *همان.*

مردم مسلمان عراق قیام و جانفشانی کرده بودند و با انگلیس مبارزه نمودند، به ایران تبعید شدند. وقتی آیةالله العظمی اراکی شخصیت بزرگوار آیةالله مجاهد خوانساری را دید و احساس کرد که تقویت این شخصیت به مصلحت اسلام است، پای درس ایشان نشست. نزدیکان وی، فضلا و علمای حوزه نقل می‌کنند که حتی حاضر نبود دوشادوش مرحوم آیةالله العظمی خوانساری حرکت کند، مقید بود یک قدم عقب‌تر راه برود و پشت سر او حرکت کند. می‌گفتند آقا! شما مجتهدید، درس خارج می‌گویید، عالم بزرگوار هستید، خودتان به صحنه بیایید. می‌گوید امروز وظیفه من تقویت این عالم مجاهد است. پای درس او هم می‌روم، پشت سر او هم راه می‌روم، چون تقویت او را وظیفه می‌دانم.

قهرمانان واقعی

مگر در همین حوزه مقدسه علمیه قم و در روزهایی که آیةالله العظمی بروجردی به این شهر آمد، امام خمینی پای درس ایشان نرفت؟ امام خواست مرجعیت و مدیریت حوزه را تقویت کند. از یکی از علمای بزرگی که آن زمان در مظان مرجعیت بود، نقل می‌کنند که وقتی آیةالله العظمی بروجردی به قم آمد، گفت خدا را شکر که این مسئولیت از گردن من برداشته شد.

بسیار مهم است که انسان بتواند در امتحان مقام و ریاست پیروز شود و از آن بگذرد. وقتی تشخیص داد که فردی اصلح است، برای مصلحت اسلام و نظام، پشت سرش راه بیفتد. ما در دوران زعامت و رهبری حضرت امام (ره) تواضع مرحوم آیةالله اراکی را نسبت به ایشان شاهد بودیم و دیدیم چگونه برای دیدن او راه افتاد و به منزل حضرت امام (ره) رفت. چون دنبال ریاست نبود، هوای نفس نداشت، تقویت امام را تقویت اسلام، نظام اسلامی، حوزه، تشیع و مسلمانان می‌دانست. لذا

به دیدن امام رفت تا از اسلام و نظام حمایت کند.

پس از رحلت حضرت امام و در دوران رهبری حضرت آیةالله خامنه‌ای چقدر آیةالله العظمی اراکی از رهبری ایشان به خاطر تقویت نظام اسلامی حمایت کرد و با تواضع حرف زد. با تواضع پاسخ تلگراف تسلیت را داد، چون حمایت از رهبری نظام را وظیفه مسلّم همه می‌دانست. هرکس خدمت آیةالله العظمی اراکی می‌رسید، ایشان تقویت نظام را به او توصیه می‌کرد.

مجلس طاغوت

سال گذشته در ماه شعبان با عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به محضر ایشان شرفیاب شدیم. فرمود قدر این مجلس را بدانید. در این مجلس علما، فضلا و مجتهدین حضور دارند، قدر بدانید. بعد ایشان از مجلس شورای ملی سابق یاد کرد و فرمود که در زمان طاغوت (از رضاخان به طاغوت اول و از محمدرضا به طاغوت دوم تعبیر می‌کردند) و مخصوصاً طاغوت اول، مجلس چه وضعی داشت؟ فرمود صدرالاشراف در قم پیش من آمد و برای من توضیح داد که مجلس طاغوت چه وضعی دارد. به من گفت نام خدا را در این مجلس بردن مثل رقص در محضر علما و مراجع است. بعد فرمودند اگر همه علمای بزرگ مثل صاحب جواهر، شیخ صدوق، شیخ انصاری نشسته باشند و یک نفر در محضر آنها برقصد، چقدر زشت و قبیح و بی‌تناسب است؛ صدرالاشراف به من گفت در آن مجلس، اسم خدا را بردن این‌چنین بود. تا این حد نام خدا و نام حق با آن مجلس بی‌تناسب بود! بعد فرمود قدر این مجلس را بدانید. قدر این نظام را بدانید. اگر این نظام را از دست شما بگیرند، نمی‌دانید چه بلایی بر سر اسلام و شیعه و مردم خواهد آمد. هر گروهی به محضر ایشان شرفیاب می‌شدند، ایشان تقویت نظام و

تقویت رهبری را توصیه می‌فرمودند. چرا؟ برای اینکه احساس وظیفه می‌کردند. برای اینکه محبتی برای ریاسات باطله در دل بزرگان ما نبوده و نیست.

لغزشگاه اصلی

امام هشتم (ع) فرمود: اگر دیدید عقلش کافی است، تأمل کنید. عجله نکنید. مغرور نشوید. ببینید نسبت به ریاسات باطله چگونه است؟ امام فرمود: «فان فی الناس من خسر الدنیا و الاخرة یترک الدنیا للدنیا و یری ان لذة الرئاسة الباطله افضل من لذة الاموال و النعم المباحة فیترک ذلک اجمع طلباً للرئاسة»[1] افرادی هستند که به خاطر دنیا، تارک دنیا هستند و از لذت‌های حلال به خاطر ریاست، صرف نظر می‌کنند. برای اینکه دور آنها جمع شوند، حاضرند از مال و شهوت و حتی از لذت حلال هم بگذرند.

باید نسبت به این‌گونه افراد هوشیار باشیم. بعد حضرت فرمود: «فهو یحلّ ما حرّم الله، و یحرّم ما أحلّ الله، لایبالی بمافات من دینه إذا سلمت له رئاسته الّتی قدیتّقی من أجلها فأُولئک الّذین غضب الله علیهم و لعنهم و أعدّلهم عذاباً مهیناً» همه پرهیزکاری و تقوای ظاهری‌شان برای ریاست است. فرمود غضب خدا بر اینها باد. اینها حاضرند ریاست خودشان بماند، ولو اینکه دین خدا باقی نماند. برای مقام، هر حلالی را حرام و هر حرامی را حلال می‌کنند.

رادمردان

بعد حضرت فرمود: «ولکنّ الرجل کل الرجل نعم الرجل هو الّذی جعل

---

۱. *همان*.

هواه تبعاً لأمر الله، و قواه مبذولةً فی رضی الله، یری الذلّ مع الحقّ أقرب إلی عزّ الأبد من العزّ فی الباطل، و یعلم إنّ قلیل ما یحتمله من ضرّائها یؤدیه إلی دوام النعیم فی دارلاتبید و لاتنفد و إنّ کثیر ما یلحقه من سرّائها إن اتبع هواه یؤدیه إلی عذاب لا انقطاع له و لایزول، فذلکم الرجل نعم الرجل، فبه فتمسّکوا، و بسنّته فاقتدوا، و إلی ربّکم به فتوسّلوا، فإنّه لاتردّ له دعوة و لاتخیب له طلبة»[1] مرد کامل و انسان والا کسی است که همه خواسته‌هایش را برای امر پروردگار فدا کند. عزت را فقط در کنار حق ببیند. اگر برای حق ذلتی ببیند، آن ذلت را بر عزتی که در کنار باطل و مسیر باطل باشد، ترجیح دهد. «فبه تمسّکو»، به او تمسّک کنید. «و بسنته فاقتدوا»، و به سنت و سیره و روش او اقتدا کنید. افرادی که از تمام هواهای نفسانی گذشته و در حق فانی شدند، اینها شایسته‌اند تا مقتدی باشند.

آیةالله العظمی اراکی، آیةالله العظمی گلپایگانی (که در سالگرد رحلت ایشان هستیم) مراجع بزرگ، علمای بزرگ و مؤسس این حوزه بزرگ، این چنین بودند که خداوند آنها را به این مقام و به این عظمت رسانده بود.

شما دیدید در تشییع جنازه آن مرد، چطور سراسر کشور به این مرد احترام گذاشت. همه شیعیان در سراسر جهان عزاداری کردند. در همین کشور یک هفته عزای عمومی اعلام شد و واقعاً جلساتی که در سراسر این کشور برگزار شد، نشانگر آن است که مردم ما به اسلام و روحانیت عشق می‌ورزند. سراسر حیات او برکت بود، امروز هم مردم از شاگردانش، از کتاب‌ها و آثارش استفاده می‌کنند. این پایان زندگی کسی است که در راه خدا حرکت کرده است و خداوند چنین مقام و عظمتی را به او می‌دهد.

---

۱. *همان*.

مرجع‌شناسی از دیدگاه روایات

نکته دیگر، مسئولیت خطیر زعامت و مرجعیت است. چه کسی لایق این مقام است و چه کسی فقیه واقعی است؟ در این خصوص از بیانات امام صادق (ع)، امام سجاد (ع) و سایر ائمه هدی (ع) استفاده می‌کنیم. آن کسی عالم است که وقتی نباشد، «ثلم فی الاسلام ثلمة لایسدّها شیء».[1] آن کسی که بود و نبودش فرق نمی‌کند، آیا او هم فقیه و مرجع و عالِم اسلامی است؟ نه. علامتش این است که وقتی نبود «ثلم فی‌الاسلام ثلمه لایسدّها شیء» امکان جایگزینی نباشد. فقیه و عالم متقی آن‌چنان بار رسالتی بر دوش دارد که وقتی از دست می‌رود، نمی‌شود کسی را جایگزین او کرد. تعبیر من این است که می‌گویم آن خاکریزی که دست آن عالم بود، با مرگ وی در آن رخنه‌ای ایجاد می‌شود که قابل ترمیم نیست، باید پایین‌تر رفت و آنجا یک خاکریز دیگر در برابر دشمن ایجاد کرد. عالم و فقیه از دید امام صادق (ع) دژ مستحکم دین است. «فقیه واحد اشدّ علی ابلیس من الف عابد»[2] یک فقیه و عالم متقی و با ورع در برابر وسوسه‌های شیطانی، از هزار انسان مؤمن، متقی و پرهیزکار مؤثرتر است و عصبانیت شیطان از یک فقیه بیشتر از هزار عابد است. فقیه، آن کسی است که شیطان از او ناراحت باشد. اگر شیطان از او خوشحال بود، دیگر فقیه نیست. اگر شیطان بزرگ از او خوشحال است، آیا او فقیه است؟ چطور می‌شود فقیهی که باید «حصون الاسلام»[3] باشد، شیطان بر چهره او لبخند بزند؟! مگر می‌شود؟!

امام صادق (ع) فقیه را به ما معرفی و ما را ارشاد می‌کند. «عالم ینتفع

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۱۶.
۳. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.

بعلمه»[1] عالمی که از علمش بهره جوید و به جامعه هم سود و نفع برساند. آنهایی که طبق بیان امام صادق (ع) مثل «نجوم سماء»[2] هستند و ستارگان هدایت‌اند. عالم، مرزدار اسلام و مراقب و پاسدار است. همانند کسی است که سر مرز ایستاده و مراقب است تا دشمن وارد نشود. پاسدار، آن کسی است که شب تا صبح بیدار می‌ماند تا دشمن از مرز عبور نکند و وارد حریم و حرم نشود. یعنی کسی که همیشه دستش روی ماشه است تا بر سینه دشمن نشانه رود. امام صادق (ع) می‌فرماید: «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته، یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا، و عن ان یتسلط علیهم ابلیس و شیعته النواصب، الا فمن انتصب لذلک من شیعتنا کان افضل ممن جاهد الروم و الترک و الخزر الف الف مرة لانه یدفع عن ادیان محبینا، و ذلک یدفع عن ابدانهم»[3] عالم باید در برابر دشمنان و شیاطین، پناه مردم باشد. عالم باید دشمن‌ستیز و شیطان‌ستیز باشد. عالمی که از مرزهای فرهنگی امّت اسلامی دفاع می‌کند، اثر ایستادگی او معادل با جهاد یک میلیون مجاهد در میدان جنگ با کفار است. چه اینکه مجاهد از جان مردم دفاع می‌کند و عالِم مدافع دین و فرهنگ جامعه است. اگر عالمی خطر را می‌بیند و اعتراض نمی‌کند، اگر یک عالم دشمن‌شناس و خطرشناس نیست، چگونه می‌تواند حصن اسلام باشد؟ چگونه می‌خواهد پاسدار اسلام باشد؟

بنابراین جایگاه فقیه در روایات، به خوبی به ما معرفی شده است. آیا برای مرگ هر عالمی، فرشتگان متأثر و گریان می‌شوند؟ مسیر آسمانی که اعمال از آنجا عبور می‌کنند، گریان می‌شوند؟ سرزمین و اماکنی که در

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۱۸؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۳.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۲۵: «ان مثل العلماء فی الارض کمثل النجوم فی السماء...».
۳. *همان*، ص ۵.

آنجا عبادت و انجام وظیفه می‌کردند، گریان می‌شود؟ «اذا مات المومن بکت علیه الملائکة و بقاع الارض التی کان یعبد الله علیها و ابواب السماء التی کان یصعد فیها بأعماله، و ثلم فی الاسلام ثلمة لایسدها شیء لان المومنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها»، عالمی که به عنوان حصن اسلام است، به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر است، «امناء الرسل»[1] و «ورثة الانبیاء»[2] هستند، اینها علمایی هستند که باید مقتدی و پیشوای مردم باشند.

پیچیدگی‌های جهان امروز

شرایط دیروز برای حراست از اسلام با شرایط امروز متفاوت است. شیوه دشمنان ما تغییر کرده است. نفع‌رسانی دیروز برای جامعه با نفع‌رسانی امروز متفاوت است. نیازهای جامعه امروز با نیازهای جامعه دیروز کاملاً متفاوت است. آیا امروز هرکسی می‌تواند این بار سنگین را بردوش گیرد؟ هرکس بتواند، دستش را می‌بوسیم.

در گذشته، بزرگان ما چون شیخ مفید، علم‌الهدی، شیخ‌الطایفه، محقق و دیگر علمای بزرگ در برابر یک خطر قرار داشتند و آن طواغیت زمان و سلاطین جور و یک مشت عامّه متعصب بود. در قرن پنجم، چرا شیخ‌الطایفه از بغداد هجرت کرد؟ چرا یکی از بزرگ‌ترین و نفیس‌ترین کتابخانه‌های شیعه در بغداد در آتش سوخت؟ به دلیل حکام ظالم و ستمگر و تعصب برخی از علمای اهل تسنن بود. شیخ دید جان همه علمای شیعه در بغداد در خطر است و لذا هجرت کرد. به نجف رفت و به برکت این حضور، حوزه نجف تشکیل شد. آن روز خطر، خطر داخلی و در درون خانواده اسلام بود. در داخل خانواده بزرگ

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۳۶، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲. *همان*، ج ۲، ص ۱۵۱؛ *اصول کافی*، ج ۱، صص ۳۲ و ۳۴.

اسلامی، خطراتی شیعه را تهدید می‌کرد که ما از کلمات شیخ مفید در «مقنعه» و کلمات شیخ‌الطایفه در «نهایه» به خوبی این خطر را حس می‌کنیم. شیخ مفید می‌فرماید: «و للفقهاء من شیعة الائمة أن یجمّعوا باخوانهم فی الصّلوات الخمس، و صلوات الاعیاد، و الاستسقاء، و الکسوف، و الخسوف، اذا تمکنوا من ذلک، و امنوا فیه من معرّة أهل الفساد».[۱] شیخ‌الطایفه هم چنین می‌گوید: «و یجوزُ لفقهاء اهل الحق ان یجَمّعُوا بالناس الصلوات کلها و صلاة الجمعه و العیدین و یخطبون الخطبتین و یصلون بهم صلاة الکسوف ما لم یخافوا فی ذلک ضرراً»،[۲] حتی نماز جماعت خواندن، نماز جمعه، نماز استسقاء و نماز عیدین خواندن به آسانی امکان‌پذیر نبود. شرایط و وضع آن زمان این‌گونه بود.

آن روز، دشمن در داخل خانواده اسلام بود که شیعه و حوزه را تهدید می‌کرد. چیزی به نام استعمار غرب در هزار سال قبل و پانصد سال قبل نبود. در قرن هفدهم بود که تحرک جدید و تحول صنعتی آغاز شد، در دهه‌های اولیه این تحولات در خود غرب، نهضت‌ها و انقلاب‌هایی بود که فرصت و قدرت تحرک علیه دیگران را از آنها سلب کرده بود. اما وقتی قدرت آنها مستحکم شد، حدود دویست سال قبل، حمله به اسلام و مسلمانان را آغاز کردند و به بلاد اسلامی دست‌درازی نمودند؛ همه جا از خاورمیانه گرفته تا خاور دور و افریقا. متأسفانه این تجاوز و تعدی امروز هم به اَشکال جدید آن ادامه دارد. همان‌هایی که امروز ادعای آزادی و دموکراسی دارند، ادامه‌دهنده همان تجاوزات هستند. بنابراین، دشمنْ عوض شده و شکل دشمنی هم، تغییر کرده است. علمایی که از نجف به ایران تبعید شدند، به دلیل مبارزه آنان با استعمار بود. مرحوم شیرازی بزرگ فتوا علیه استعمار و استثمار صادر

---

۱. شیخ مفید، *المقنعة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۲.
۲. *النهایة*، ص ۳۰۲.

کرد. سید جمال‌الدین اسدآبادی با استعمار مبارزه می‌کرد و هکذا تا نهضت اسلامی اخیر که هم مبارزه با استعمار خارجی بود و هم مبارزه با استبداد داخلی.

انتظار جامعه از فقها

از فقها و از علمای بزرگمان چه می‌خواهیم؟ آیا فقط از علما می‌خواهیم که احکام فقهی را استنباط کنند؟ البته یکی از رسالت‌های آنان همین است. اول، فقه و اجتهاد است. معنویت و تقوا است. اینها جزء پایه‌ها و اساس است. علم، تقوا، هوای دنیا نداشتن و دنبال ریاست نبودن و امثال اینها از شرایط مهم و اولیه است. به تعبیر حضرت امام (ره)، در تحریر، در بحث شرایط مرجعیت: «غیر مکبّ علی الدنیا و لاحریصا علیها و علی تحصیلها جاهاً و مالاً». بعد هم روایت معروف امام حسن عسگری (ع) را نقل می‌کند که فرمود: «فامّا من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلّدوه».[1] یکی از شرایط، حافظ دین بودن است. باید حافظ دین باشد، باید حصن اسلام باشد. باید دشمن را بشناسد. باید شیطان بزرگ را بشناسد. باید بداند امروز چه قدرت‌هایی و با چه شیوه‌هایی ما را تهدید می‌کنند و باید به مقام و ریاست بی‌اعتنا باشد. آنها که حرص دنیا و پست و مقام را دارند، برای مرجعیت صالح نیستند.

شرایط زمان و مکان

نکته دیگر اینکه گاهی احوط دیروز، امروز می‌تواند نه تنها احتیاط نباشد، که مضر هم باشد. البته اگر کسی در استنباط خود به احوط رسید، کسی

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۸۹

نمی‌تواند مانع او باشد. اما گاهی احوط استحبابی یا وجوبی دیروز ممکن است امروز برای چهره و معرفی دین مضر باشد. دیروز فتاوا را عده خاصی می‌دیدند. در گذشته که اساساً رساله فارسی نبود، رساله عربی بود. اگر رساله فارسی هم بود، دست همه نبود، اگر دست همه دوستان هم بود، دست دشمن نبود. دیروز دنیای ارتباطات نبود. دیروز جهان بزرگ بود، ولی امروز جهان کوچک شده است. به قول برخی نویسندگان، جهان امروز به یک دهکده کوچک تبدیل شده است. بنابراین باید به مسئله حیثیت اسلام در افکار عمومی و وهن دین توجه داشته باشیم. آیا اگر پایه‌های یک ساختمان استحکام و توان لازم را نداشته باشد و شما به عنوان احتیاط، سقف را سنگین کنید، این کار درست است؟ هرچه سقف را سنگین‌تر کنید، به ساختمان صدمه بیشتری زده‌اید و احتمال فرو ریختن سقف هم بیشتر است. باید محاسبه کنید. بدون محاسبهٔ پایه، اگر شما سقف را سنگین کنید، ساختمان محکم‌تر نمی‌شود، بلکه خطرناک‌تر می‌شود.

تنگ‌نظری‌ها

زمانی اگر در کنار فقه و اصول، طلبه‌ای دانش دیگری را فرامی‌گرفت، به‌عنوان یک نقطه ضعف او تلقی می‌شد. برای مثال در سال ۱۳۴۲ نزد استاد بزرگواری لمعه می‌خواندیم. یک روز با گریه به سر درس آمد و ما فکر کردیم حادثه مهمی رخ داده است. پس از چند دقیقه گریه گفت الآن که به فیضیه می‌آمدم، دیدم طلبه‌ای روزنامه دستش بود. اینها جواب امام صادق را چه می‌دهند؟! خوب آن زمان این‌گونه بود. چه بسا آن طلبه هم فرد آگاهی بود و می‌خواست بداند در کشور چه می‌گذرد؟ به‌هرحال خواندن روزنامه این همه گریه کردن نداشت! آن استاد هم فرد زاهد و متقی و فقیه و شخصیت بسیار محترمی بود، منتهی نظرش این

چنین بود. زمانی این‌گونه تفکرات بر حوزه، حاکم بود. حتی زمانی درس فلسفه خواندن عیب بود! اگر کسی می‌خواست درس تفسیر قرآن بگوید، بی‌سواد تلقی می‌شد. می‌گفتند روضه‌خوان است. اگر درس نهج‌البلاغه می‌گفت، بی‌سواد معرفی می‌شد. می‌گفتند فقیه نیست، ملاّ نیست، چون نهج‌البلاغه درس می‌دهد. یک مقطعی، این چنین بود. کتاب یا مقاله نوشتن نقص بود. اگر کسی می‌خواست کتاب بنویسد، مخصوصاً کتاب فارسی و اساساً کتاب غیرفقهی، دالّ بر بی‌سوادی او بود. به او می‌گفتند روزنامه‌نویس. اما می‌بینیم حضرت امام (ره) درس خود را تعطیل کرد و کتاب کشف اسرار را نوشت. شبهاتی در جامعه القاء کرده بودند که امام احساس کرد وظیفه دارد جواب بدهد. درس خود را تعطیل کرد و در خانه نشست تا کتاب کشف اسرار را بنویسد.

امام وقتی دید در تهران در مجلس شورای ملی یک مرد بزرگ به نام مدرس در مجلس داد می‌زند، حرف حق می‌زند، بلند می‌شود و برای استماع سخنان این عالم مجاهد به تهران می‌رود. به مجلس شورای ملی می‌رود تا نطق مدرس و وضع مجلس را از نزدیک ببیند. امام این چنین بود. نگفت که من از مدرسین حوزه علمیه قم هستم، اگر بروم در میان تماشاچیان مجلس بنشینم، از مقام و منزلت من کاسته می‌شود.

یک زمانی تفکر این چنین بود! بعضی می‌گفتند افتخار ما این است که غیر از فقه، هیچ کتابی را ندیده‌ایم. حتی اصول را هم بعضی‌ها قبول نداشتند. اگر می‌گفتند اصول فلانی قوی است، این عیب و نقص بود. اگر می‌گفتند فقه فلانی قوی است، آن وقت تمجید و تعریف بود. تفکر این چنین بود که اگر کسی غیر از کتب فقه و اصول کتاب دیگری را ندیده باشد، افکارش منزه‌تر و سالم‌تر است. اما آیا واقعاً امروز می‌توانیم با این تفکر، جواب نیازهای فرهنگی و فکری جامعه را بدهیم؟ آیا امروز در شرایطی که حکومت دست فقهاست و اسلام حاکم شده است،

می‌توانیم این چنین بیندیشیم؟! مگر شدنی است؟!

پیچیدگی تشخیص اعلم

آیا تشخیص اعلم امروز کار آسانی است؟ یکی از اساتید ما می‌فرمود که حاج شیخ[1] فرموده بود ای کاش می‌شد هر مجتهدی در یک کتاب فقهی متخصص شود. یکی متخصص صلوة، یکی متخصص صوم، یکی متخصص حج و هکذا. چون تخصص در تمام فقه، به دلیل وسعت آن امکان‌پذیر نیست. مگر تشخیص اعلم کار ساده و آسانی است؟ اگر تبعیض در تقلید امکان‌پذیر و مناسب بود، شاید بهترین راه، تبعیض در تقلید بود، ولی برای مقلدین و مردم بسیار مشکل‌آفرین خواهد شد و در شرایط امروز شاید به مصلحت جامعه اسلامی هم نباشد. واقعاً فقیهی که ۲۰ سال درس خارج بیع را گفته با آن فقیهی که ۲۰ سال در طهارت و صلوة کار کرده است، یکسان است؟ نظر فقیهی که ۲۰ سال در بیع و خیارات کار کرده، در آن مسائل قاعدتاً صائب‌تر از فقیهی است که ۲۰ سال در صلوة و طهارت کار کرده است و به عکس.

گسترهٔ فقه امروز

دیروز گسترهٔ فقه، گسترهٔ کتاب‌های فقهی و نیازهای زندگی ساده دیروز مردم بود، یعنی پنجاه و چند کتاب فقهی بود. ولی امروز گسترهٔ فقه، گسترهٔ جهان است و فقه به اندازه یک دنیای بزرگ و پیچیده با همه مسائلش گسترش دارد. فقه امروز بسیار پیچیده است. فقه ساده دیروز نیست. مقررات تجارت امروز به‌ویژه تجارت بین‌المللی با بیع و خیارات دیروز متفاوت است. البته پایه‌ها و مبانی در فقه ما وجود دارد، همان که

---

۱. حضرت آیةالله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره).

امام فرمود فقه پویا برپایه فقه سنتی. نه فقه پویا در برابر فقه سنتی، بلکه فقه جواهری پویا. اساس فقه، همان فقه سنتی است. مبانی همان است. اما خیلی کارها و تحقیقات جدید دیگری نیز باید انجام گیرد. هرچند این بحث، در حدّ علما و فضلا و مدرسین است، ولی من به عنوان یک طلبه به نکاتی در حدّ اطلاعات خود اشاره می‌کنم. آن روز که شیخ‌الطایفه از دنیا رفت، سال‌ها کسی جرئت نکرد حرف تازه‌ای بزند. صد سال و بیشتر، تا زمانی که امثال ابن ادریس و محقق پیدا شدند. اصلاً باب اجتهاد بسته شده بود. آن روزی که شیخ اعظم، شیخ انصاری از دنیا رفت، مدتی این باب بسته شد. آن روز که خراسانی‌ها از دنیا رفتند، مدتی چنین شد، یعنی کسی جرئت نمی‌کرد حرف جدیدی بزند. مدت‌ها باب اجتهاد بسته بود تا حضرت امام (ره) آمد و نکات مهمی را مطرح فرمود. شجاعتی که امام در فتوا داشت، کم‌نظیر بود. اصولاً یک بخش از شجاعت مرجع، شجاعت در فتواست. فقیه، باید بتواند نظری را که به آن می‌رسد، به صراحت اعلام کند. البته کار بسیار سخت و مشکلی است. ممکن است گاهی حیثیت و آبرو و جان او هم در خطر باشد و حتی تکفیر شود.

سلمان دانشمند و ابوذر انقلابی

امام باقر (ع) فرمود: «و الله لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله، و لقد آخا رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بینهما فما ظنکم بسائر الخلق؟ ان علم العالم صعب مستصعب لایحتمله الا نبیّ مرسل، او ملک مقرّب، او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان، قال: و انما صار سلمان من العلماء لانه امرؤ منّا اهل البیت فلذلک نسبه إلینا».[1] قسم به خدا اگر ابوذر انقلابی می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد، او را می‌کشت. قربة الی الله او را می‌کشت.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۱۹۰.

بعد فرمود امر ما صعب و مستصعب است. هرکس نمی‌تواند این بار را تحمل کند. فرمود سلمان منّا اهل‌البیت بود. سلمان جزو ما بود. حسابش با دیگران فرق می‌کرد. در سال‌های اولیه طلبگی وقتی به این روایت برخورد کرده بودم، می‌گفتم چطور می‌شود ابوذر انقلابی مسلمان مخلص فداکار، سلمان صحابی منّا اهل‌البیت را بکشد. ولی امروز معنای روایت برای ما خیلی روشن است. مگر می‌توان همه‌چیز را گفت! بسیاری از حرف‌ها هست که نه تنها نمی‌توان به عوام گفت، حتی در جمع خواص هم گفتن آن مشکل است. یکی از علمای تهران می‌گفت در همین سال‌های آخر عمر حضرت امام (ره)، خدمت ایشان شرفیاب شدم و به امام گفتم: آقا! اگر نظرات فقهی و فتاوای اخیر شما از قبل چنین بوده، چرا زودتر نفرمودید تا بدانیم، چون ما هم برمبنای تحریر[1] شما حرف می‌زدیم. خوب بود زودتر اعلام می‌فرمودید. امام فرموده بود من تقیه می‌کردم. عرض کرده بود آقا شما هم تقیه می‌کردید؟ فرموده بود بله، تقیه می‌کردم. گفته بود چرا تقیه می‌کردید؟ شما مرجع، رهبر، محبوب عام و خاص و مورد احترام همه هستید و همه مردم به نظرات شما احترام می‌گذارند، نیازی به تقیه نداشتید. امام در جواب فرموده بود: خدا هم تقیه کرده و همه‌چیز را نگفته است.

تعطیلی درس تفسیر امام (ره)

زمانی حضرت امام (ره) تفسیر قرآن می‌فرمود که به دلیل اعتراض بعضی‌ها، درس تفسیر را تعطیل کردند. من خودم خدمت امام شرفیاب شدم (آن وقت عضو شورای سرپرستی صدا و سیما بودم) گفتم آقا از شما خواهش می‌کنیم تفسیر را ادامه بدهید. ما ضبط کنیم، ولی پخش

۱. امام روح‌الله موسوی خمینی، *تحریر الوسیلة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.

نمی‌کنیم، برای آینده بماند. امام فرمود مصلحت نمی‌دانم. پس از چند ماه حجةالاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی، فرزند امام، اصرار کردند که یک بار دیگر مسئله را خدمت امام مطرح کنم. برای بار دوم خدمت امام مطرح کردم. امام فرمود که قبلاً گفتم مصلحت نیست. امام صلاح ندانست تفسیر قرآن را ادامه دهد!

بنابراین از یک طرف نیاز به شهامت در فتوا داریم که کار آسانی نیست. همیشه خلاف مشهور حرف زدن و فتوا دادن مشکل بوده است، ولی مبارزه با سنت‌های غلط و مبارزه با مقدسین احمق بسیار سخت‌تر و مشکل تر است. از طرف دیگر، امروزه دانش فقه، دانش پیچیده‌ای است. ما باید در برابر همه نیازهای جامعه پاسخگو و جوابگو باشیم. امروز دشمنان ما پیچیده عمل می‌کنند. باید اسلام را در برابر این دشمنان خطرناک و پیچیده حفظ کرد.

ابی‌ذر زمان

حوزه علمیه قم در طول ۶۰ سال گذشته، آیـةالله مشـکینی را یـک اسـتاد عالی‌مقام در فقه، اصول، تفسیر و به‌ویژه به عنوان استاد اخـلاق و عرفـان می‌شناخت. ایشان به ابی‌ذر حوزه معروف بود و حوزه علمیه قم یکـی از سرمایه‌های بزرگ خود را در این ایام از دست داد. وقتی بـا رحلـت ایـن بزرگان مواجه می‌شویم، آن روایاتی که می‌گوید: «ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء» برای ما روشن‌تر می‌شود. برخی از شخصیت‌ها بـه راسـتی بی‌بدیل و بی‌جایگزین هستند. کما اینکه در طول دهه‌های گذشته، جـای شهید مطهری، شهید بهشتی و امثال ایـن بزرگـان همچنـان خـالی مانـده است.

ابعاد سه‌گانهٔ حوزه‌های علمیه

حوزه‌های علمیه بر سه پایهٔ اصلی استوارند: پایه اول؛ علم و دانش است. اگر عالمان، بزرگان، فقها و اصولیون، در حوزه‌های علمیه نباشـند، حـوزه معنا و مفهومی ندارد. یک رکن بزرگ حوزه‌های علمی و دینـی مـا رکـن علمی آنهاست. بزرگانی که از گذشته در حـوزه کهنسـال نجـف و یـا در طول حدود ۹۰ سال اخیر در حوزه علمیه قم (حدود ۸۸ سال از تأسـیس حوزه علمیه قم می‌گذرد) در جایگاه بلنـد مرجعیـت، تحقیـق و تـدریس قرار داشتند و با بیان و قلم خود خدمت بزرگی به فرهنگ اسلام نمودنـد

و دانش‌های اسلامی را تعمیق و گسترش دادند. از شیخ طوسی‌ها، علامه حلّی‌ها، صاحب جواهرها، شیخ انصاری‌ها، آخوند خراسانی‌ها گرفته تا امام خمینی‌ها، محقق دامادها و صدها و هزاران استاد عالی‌مقام؛ که هریک به نوبهٔ خود افتخارات علمی بزرگی آفریدند.

پایهٔ دومی که حوزه‌های دینی بر آن استوار است، پایهٔ اخلاق و عرفان و فضائل اخلاقی است. اگر جایگاه اخلاق و عرفان در حوزه‌ها تضعیف شود، دیگر نمی‌توان گفت حوزه مقدسه علمیه. این تقدس حوزه‌ها از اخلاق و عرفان است. گرچه بزرگان حوزه‌ها همگی عملاً معلم اخلاق و تقوا بودند، ولی چهره‌هایی چون قاضی طباطبایی، حاج میرزا جواد آقا ملکی، حاج آقا حسین فاطمی و مرحوم آیت‌الله مشکینی چهره‌های معروف در زمینه اخلاق بودند. در واقع، همه طلاب و فضلا در زمینه فضائل اخلاقی نظیر ایثار و فداکاری، ساده‌زیستی، تواضع، حسن اخلاق، مردم‌دوستی، وقار و ادب و سایر ویژگی‌های اخلاقی مدیون این اساتید بزرگ هستند.

پایهٔ سومی که حوزه‌ها دارا هستند، پایه سیاست است، یعنی رسالت و وظیفه اجتماعی و سیاسی که حوزه علمیه بر دوش دارد. البته این پایه در طول نیم قرن گذشته، آشکارتر و روشن‌تر شده است، اما حوزه‌های علمیه همواره این رسالت بزرگ را از دیرباز بر دوش داشته‌اند. مرحوم شیرازی بزرگ، میرزا محمدتقی شیرازی، نائینی، آخوند خراسانی، آیت‌الله مازندرانی و ده‌ها چهرهٔ مبارز در حوزهٔ نجف و مراجع و علمای بزرگ قم مانند امام خمینی (ره)، از مبارزین معروف دهه‌های اخیر بودند.

قبل از پرداختن به این سه موضوع، به یکی دو روایت اشاره می‌کنم ـ که خدایش رحمت کند مرحوم آیت‌الله مشکینی سراسر سخنانش مشحون از روایات و سخنان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود:

پیامبر اکرم از عیسی مسیح نقل می‌کند که حواریون از عیسی مسیح

سؤال کردند که: «من نُجالس؟ قال: من یذکرکم الله رویتُه و یزیدُ فی علمکم منطقُهُ و یرّغبُکم فی الآخرة عَمَلُه».[۱] این بیان عیسی مسیح است که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام هم پای آن امضا کرده است. می‌فرماید: با کسی مجالست و رفت و آمد کنید که دیدن او و سیمای او شما را به یاد خداوند بیندازد. بیان، سخن، منطق و استدلال او بر دانش شما بیفزاید. رفتار و کردار و اعمالش به‌گونه‌ای باشد که شما را به آخرت ترغیب و دعوت کند. به راستی مرحوم آیة‌الله مشکینی این چنین بود. نگاه به سیمای پر از مهر و عطوفتش، انسان را به یاد خداوند می‌انداخت. نگاه ایشان به طلبه‌ها نگاه رئوفانهٔ یک پدر مهربان بود. من جزو طلبه‌هایی بودم که افتخار دارم از ۴۷ سال پیش از محضر ایشان فیض بردم و در درس اخلاق ایشان شرکت می‌کردم و همواره تا این ماه‌های آخر که در مجلس خبرگان رهبری ایشان را زیارت می‌کردم، از سخنانش بهره و فیض می‌بردم. همواره سیمای نورانی و پر از مهر و عطوفت وی انسان را به یاد خداوند بزرگ می‌انداخت. کلمات و سخنانش، همواره بر علم و دانش انسان می‌افزود و عمل و رفتارش ـ چه آنکه می‌دیدیم و چه آنکه می‌شنیدیم ـ انسان را از دنیا و دنیاپرستی و حبّ دنیا جدا می‌کرد و به آخرت رهنمون می‌ساخت.

مولای ما، موسی بن جعفر (ع) (که امشب، شب شهادت اوست) فرمود: «اذا مات المؤمن بکت علیه الملائکه»[۲]، وقتی مؤمنی وفات می‌کند، فرشتگان عزادار می‌شوند. این نکتهٔ عجیبی است که این انسان از آغاز آفرینش، در کنارش فرشتگان بوده‌اند. «و إذ قلنا للملائکه اسجدوا لأدم فسجدو الا ابلیس»[۳]، فرمان دادیم به فرشتگان که به آدم سجده کنند و

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۹.
۲. *همان*، ص ۳۸.
۳. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۳۴.

خضوع نمایند که البته این دستور بعد از آن بود که: «و علّم آدم الأسماء کلّها»[1]. آدم عالم و دانش‌آموخته که همواره فرشتگان در کنار عالمان هستند و این بی‌جهت نیست که بال خود را در پیش پای طالب علم می‌گسترانند. و این نه تنها در مقام علم و دانش و تعلیم و تعلم که در مقام جهاد و فداکاری نیز چنین است که: «یمددکم ربّکم بخمسة آلاف من الملائکة مسوّمین»[2] و یا «بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین»[3] آنجا که جانبازی و شهادت است، باز فرشتگان هستند و آنجا که عمل صالح است، باز فرشتگان هستند و کدام مؤمن متقی است که کمک فرشتگان کنار او نباشد و اینجاست که مؤمن فقیهی که روحش پرواز می‌کند، «بکت علیه الملائکه» آن فرشتگانی که همواره در کنار و یارش بودند و دوستش بودند و با او یک رفاقت دائمی داشتند، گریان‌اند. تنها نزدیکان، فرزندان، خانواده و دوستان نیستند که گریان‌اند، بلکه فرشتگانی که یار دائمی او بوده‌اند نیز متأثر و گریان‌اند. در هنگام مرگ هم همین فرشتگان روح آنان را به پرواز درمی‌آورند. «الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون»[4] فرشتگان همزمان با قبض روح افراد مؤمن، بر آنها سلام می‌کنند و بهشت الهی را به آنها بشارت می‌دهند.

این بیان مولای ما موسی بن جعفر(ع) است: «بکت علیه الملائکة و بقاع الأرض التی کان یعبد الله عَلیها» فرشتگان و اماکن عبادت فرد مؤمن در مرگش گریان‌اند. (ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم ـ از شما نامحرمان ما خاموشیم) همه زمین‌ها، همه زمان‌ها، همه فضاها، همه در کنار ما

---

۱. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۳۱.
۲. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۱۲۵.
۳. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۱۲۴.
۴. *قرآن مجید*، سوره نحل، آیه ۳۲.

فعال‌اند. همه شاهد و گواه اعمال ما هستند. آن شاهدان بیدار، آن زمین و زمان و فضا هم متأثر و گریان‌اند. این مسئله مهمی است که همه جای این عالم به هم پیوسته و بافته و دوخته شده است و این چنین نیست که عبادت، یک پیام بین انسان و خدای انسان باشد. بلکه این عبادت پیامی است که آثار آن زمین و زمان را هم دربرمی‌گیرد. «و أبواب السماء التی کان یصعد فیها بأعماله»، همه روزنه‌ها و دریچه‌هایی که این اعمال در هنگام صعود و پرواز از آنجاها عبور می‌کردند، آنها هم گریان‌اند. «و ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدُّها شیء لان المؤمنین الفقهاء حَصون الاسلام کحصن سُور المدینة لها»[1] و این چه مقام بلندی است که عالمان و اندیشمندان پاسداران قلعه دین هستند. مگر نگفت که عالمان در برابر ابلیس می‌ایستند و نمی‌گذارند که بر مستضعفین و ضعفای شیعه ما حمله ببرند، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا»،[2] آنکه حراست و حفاظت می‌کند، عالمان و اندیشمندان‌اند و از این جهت است که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «من وقّر عالماً، فقد وقّر ربّه» و ببینید که عالم و جایگاه عالم چگونه رنگ خدایی می‌گیرد که «صبغة الله و مَن أحسَن مِن الله صبغة»[3] احترام به عالم و اندیشمند، احترام به خداوند است.

البته روشن است عالمی که این روایات از آنها سخن می‌گوید، با همهٔ ویژگی‌هایی است که در خود روایات بیان شده است. اولین علامت و ویژگی آن «إنّما یخشی الله من عباده العلماء ان الله عزیز غفور»[4] است. علمی که در کنار آن خداترسی نباشد، علمی که در کنار آن اطاعت حق

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۵.
۳. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۱۳۸.
۴. *قرآن مجید*، سوره فاطر، آیه ۲۸.

نباشد، پیداست آن علمی نیست که این روایات از آن سخن می‌گوید. امام صادق (ع) می‌فرماید: «الخشیة میراث العلم و العلم شعاع المعرفة و قلب الایمان»، خداترسی میراث طبیعی و واقعی علم و دانش است. «و من حُرم الخشیة لایکون عالما»، آنکه در او خداترسی و خشیت خداوند نیست، بدانید علم هم در او نیست که علم همواره با خشیت است. «و إن شقّ الشعر فی متشابهات العلم»، اگر آن قدر عالم باشد که در تمام علوم پیچیده و متشابهات علم موشکاف باشد، باز هم اگر خشیت نباشد، او عالم نیست. با ذکر این روایات یادی نیز از مولایمان موسی بن جعفر (ع) کردیم.

استادی سخت‌کوش و تحوّل‌خواه

حال به سه نکته‌ای می‌پردازم که به اعتقاد منِ طلبه، پایه‌های اصلی حوزه‌های علمیه است. پایه اول علم، تعلیم و تعلم است. «من جائه الموت و هو یطلب العلم لیحیی به الاسلام»، آن طلب علمی که برای حیات اسلام است. «کان بینه و بین الأنبیاء درجة واحدة فی الجنة»،[1] آن وقت او در کنار پیامبران است، چون کارش، کار پیامبری بوده است. آنها که شاگرد اصول و فقه مرحوم آیة‌الله مشکینی بوده‌اند، از روانی بیانش و از دسته‌بندی زیبای مطالب درسش، سخن‌ها می‌گویند. یکی از علمای بزرگ و از اعضای خبرگان می‌گفت ۶۰ سال پیش من شاگرد درس رسائل او بودم و او مطالب را آن‌چنان بیان می‌کرد که شاگرد خسته نمی‌شد و برای همه قابل فهم بود. یکی از ویژگی‌های مرحوم آیة‌الله مشکینی طلق لسان و بیان روانش بود. در منبر و سخنرانی و خطبه نماز هم شاهد روانی بیان او بودیم. علاوه بر اینکه از حدود ۶۰ سال پیش

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۱۸۴.

یک استاد عالی‌مقام حوزه علمیه قم، آن هم در سطح سطوح عالی بوده، فوق‌العاده به درس و بحث پایبند بوده است. در دهه ۱۳۳۰، آن موقع که همسرشان مرحوم می‌شود، یکی از شاگردان کفایهٔ ایشان نقل می‌کرد که ما به محل درس آمدیم، برخی از طلبه‌ها گفتند بعید است که ایشان به دلیل فوت همسرش برای تدریس بیاید. پس خوب است دسته‌جمعی برای مراسم آن مرحومه و تسلیت به منزل استاد برویم. همان‌طور که داشتیم جمع می‌شدیم که برای تشییع آن مرحومه برویم، دیدیم آیت‌الله مشکینی آمدند. گفتیم ما شنیدیم حادثه‌ای برای شما پیش آمده و همسرتان مرحوم شده‌اند. ایشان فرمودند: بله، ولی من فکر کردم طلبه‌ها برای درس از راه دور به اینجا می‌آیند و من اگر امروز درس را تعطیل کنم، می‌ترسم به وقت آنها ظلم کرده باشم. لذا آمدم، درس را می‌گویم و بعد برای کفن و دفن و تشیع جنازه می‌روم. روح آن قدر بلند است که در هیچ حادثه‌ای آرامش را از دست نمی‌دهد. این گونه روحیات را در شرح حال امثال صاحب جواهر (ره) و در زندگی مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (ره) در مرگ فرزندش و در زندگی امام (ره) که در شهادت حاج آقا مصطفی همان کاری را کرد که در تشییع جنازهٔ دیگران می‌کرد، شنیده بودیم. این افراد استثناهای تاریخ هستند. یکی از ویژگی‌های این روح بلند، آرامش است. همواره در سیمایش آرامش را می‌دیدیم و احساس می‌کردیم. تقوا و توجه به حق، این آرامش را به انسان می‌دهد.

یک نکته در این بحث اینکه، کتب و آثار اساتید، علما و فقهای بزرگ به‌عنوان سرمایه‌های بزرگ در اختیار حوزه‌های علمیه است. برخی از این کتب به‌عنوان متون درسی در حوزه تدریس می‌شوند. همواره این فکر در طول ۷۰-۶۰ سال اخیر در حوزه مطرح بوده است که آیا حوزه در زمینه متون درسی نیازی به تحول دارد؟ آیا امکان‌پذیر

است متن دیگری جایگزین متن معمول شود؟ آیا ممکن است یک ماده درسی اضافه یا کم شود؟ آیةالله مشکینی جزو علما و بزرگان و اساتیدی بود که از شصت سال پیش دنبال این تحول در حوزه بود. گرچه به‌طور طبیعی این نوع تحولات به سختی و خیلی کُند در حوزه‌ها صورت می‌گیرد.

در سال ۱۳۴۰ بعد از فوت مرحوم آیةالله العظمی بروجردی، شهید بهشتی و مرحوم آیةالله ربّانی شیرازی و آیةالله مشکینی به این فکر افتادند تا مدرسه‌ای تأسیس کنند که در چارچوب نظم خاصی اداره شود. دارای حضور و غیاب، امتحانات سالانه و نیم‌سالانه باشد و در کنار درس‌های معمول آن زمانِ حوزه، دروس دیگری هم تدریس شوند تا طلبه‌ها بتوانند برای نیازهایِ دنیای امروز و حل معضلات جهان امروز آمادگی بیشتری داشته باشند. استارت این کار در سال ۱۳۴۰ در مدرسه علوی قم زده شد. در کنار شهید بهشتی و در کنار آیةالله ربّانی شیرازی، آیةالله مشکینی هم حضور داشت. در آن مدرسه، در آن سال، طلبه‌ها سیوطی، مغنی، حاشیهٔ ملاعبدالله و شرح نظام می‌خواندند. صبح روزهای پنج‌شنبه، شهید بهشتی تاریخ اسلام تحت عنوان «سیرة النبی» می‌گفت و مرحوم آیةالله مشکینی پنج‌شنبه‌ها حدود ساعت ۱۰ صبح و در سال‌های بعد روزهای جمعه درس اخلاق می‌گفتند. در برنامه‌ریزی آن مدرسه و در مسیری که آن مدرسه طی می‌کرد، ایشان در کنار آن دو بزرگوار حضور فعال داشت.

علاوه بر آن ایشان، در کتاب‌هایی که تألیف کردند، به دنبال این مسئله بودند که یک تحولی در متون درسی به وجود بیاورند و لذا کتاب‌های جایگزینی ایشان تألیف کردند. این ویژگی اول مرحوم آیةالله مشکینی بود که با همه جدّ و جهد و اجتهاد و کوشش در راه فراگیری، تدریس، آموزش طلاب و بیان حقایق دینی کوشا بود که البته از دیرباز

ایشان در کنار فقه و اصول و اخلاق، اهتمام ویژه‌ای به درس تفسیر قرآن هم داشت. ایشان در این اواخر، در حال تألیف تفسیر قرآن مجید بودند که تفسیر ۲۰ جزء آن را هم به پایان رسانده‌اند. حتی در این ماه‌های آخر زندگی که حال مزاجی ایشان خیلی مساعد نبود، مشغول نوشتن مطالبی بودند که به صورت کشکول جمع‌آوری و خوشبختانه چاپ شده است.

استاد اخلاقِ حوزه علمیه

پایه دوم در حوزه‌های علمیه، پایه اخلاق و عرفان است که اساس حوزه است و فقه و اصول و تفسیر هم برای دستیابی به همان است. اساساً همهٔ تلاش‌ها برای هدف است که «بعثتُ لأتمم مکارم الاخلاق»، اساس نبوت و بعثت هم برای همین هدف بوده است. مرحوم آیةالله مشکینی، استادی نبود که فقط اخلاق را تبیین و تدریس کند. اول خود متخلق شد، اول خود ساخته شد، اول خود عمل کرد و بعد آن را برای دیگران بیان کرد. بیان امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه چنین است: «أیها الناس انی و الله ما احثّکم علی طاعة اِلاّ و اسبقکم إلیها و لا انهاکم عن معصیة اِلاّ و أتناهی قبلکم عنها».[1] فرمود به خدا سوگند آنچه من گفتم که انجام بدهید، خود اول انجام داده بودم و آنچه گفتم ترک کنید، خود قبلاً ترک کرده بودم. آیةالله مشکینی نیز چنین بود. جمله‌ای از ایشان معروف است (گرچه من مستقیم این بیان را از خودِ ایشان نشنیده‌ام، ولی برخی از شاگردان وی می‌گویند که ایشان در درس اخلاق بارها گفته بودند) که آنچه من می‌گویم قبلاً عمل کرده‌ام. اگر عمل نکرده باشم، نمی‌گویم. آن چیزی را برای شما می‌گویم و توصیه می‌کنم که قبلاً به آن عمل کرده باشم.

---

۱. *نهج‌البلاغه*. صبحی صالح، خطبه ۱۷۵.

مرحوم آیةالله مشکینی کسی بود که سراسر زندگی‌اش زهد و تقوا و پاکدامنی و وارستگی بود.

یکی از نزدیکان ایشان برای من نقل می‌کرد که ایشان روزهای عسرت و توأم با سختی‌های زیادی در دوران طلبه‌گی داشته است. در آن سال‌ها، یکی دو روز بود که او و هم‌حجره‌ای‌اش هیچ‌چیزی در بساط نداشتند. ایشان به سمت حرم می‌آید. آقایی می‌رسد و سلام می‌کند و می‌گوید فلانی سلام رسانده و گفته که این پنج ریال را خدمت شما بدهم. آقای مشکینی خوشحال می‌شود و آن را می‌گیرد و در جیب می‌گذارد. وقتی از حرم بیرون می‌آید، یکی از طلبه‌ها به ایشان می‌رسد و می‌گوید من چیزی ندارم، اگر ممکن است پنج ریال به من قرض بدهید. ایشان هم آن پنج ریال را به او می‌دهد و به حجره‌اش برمی‌گردد. شب هنگام، کسی خدمت ایشان می‌رسد و می‌گوید من از اردبیل آمده‌ام، فلانی این پنج تومان را برای شما فرستاده‌اند. ایشان هم پنج تومان را می‌گیرد و خوشحال می‌شود که با این پول می‌تواند بعد از چند روز برای خودش و هم‌حجره‌ای‌اش غذایی تهیه کند. برای تهیه غذا حرکت می‌کند. وقتی از مدرسه بیرون می‌رود، طلبه‌ای می‌رسد و به ایشان می‌گوید وضع من خیلی بد است و برایم میهمان رسیده، اگر می‌شود به من پولی قرض بدهید. ایشان همان پنج تومان را از جیب درمی‌آورد و به ایشان می‌دهد و شب را گرسنه می‌خوابد. فردا بعد از درس، آقایی می‌آید و می‌گوید از اردبیل آمده‌ام و فلانی این پنجاه تومان را برای شما فرستاده است. ایشان می‌گیرد و می‌گوید فکری کردم و به یاد این آیهٔ شریفه افتادم که، «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»[1] خداوند پاداش نیکی را به ده برابر می‌دهد. پنج ریال، پنج تومان و پنج تومان، پنجاه تومان

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انعام، آیه ۱۶۰.

می‌شود. ایثار این است که دوست را بر خود ترجیح دهد. اینکه خود گرسنه بخوابد تا دیگری گرسنه نماند، بسیار ارزشمند است. این گونه افراد در تاریخ ما شخصیت‌های استثنایی هستند.

لازم می‌دانم در اینجا بر این نکته تأکید کنم که امروز کمبود جامعه ما قبل از هرچیز کمبود فضائل اخلاقی است. کمبود ما در بخش اقتصاد و سیاست نیست. کاری که امام (ره) کرد، آمیختگی دین و سیاست بود. سیاست و حکومت را در کنار دین قرار داد و روشن ساخت که دین واقعی نمی‌تواند از سیاست درست و صحیح جدا باشد. اما امروز یک کار دیگر باقی مانده و آن آمیختگی سیاست با اخلاق است. بسیاری از مشکلات ما از همین جا نشئت می‌گیرد. اخلاق در جامعه ما، روزبه‌روز تضعیف می‌شود و این مسئله، بار مسئولیت سنگینی را بر دوش حوزه‌های علمیه می‌گذارد. همان‌طور که آمیختگی دین و سیاست از این حوزه و از این مسجد اعظم و از این مدرسه فیضیه شروع شد، امروز آمیختگی اخلاق و سیاست هم باید از همین جا شروع شود. اخلاق فردی سخت است، اما سخت‌تر از آن، اخلاق سیاسی است. تقوای فردی سخت است، اما مهم‌تر از آن تقوای سیاسی است و امروز در جامعه اسلامی و کشور ما یک نیاز اولیه و مهم، بسط اخلاق و معنویت است. امروز بد اخلاقی‌ها را در رسانه‌ها، در انتخابات، در تریبون‌ها، در ادارات، در مجامع بزرگ مشاهده می‌کنیم. دروغ‌ها، افتراها، تهمت‌ها، شایعه‌ها، اهانت‌ها، ریا و دورویی‌ها متأسفانه نه تنها این انحرافات شایع شده‌اند که عادی شده‌اند. فرق اساسی بین یک جامعه اسلامی با جامعهٔ غربی همین اخلاق و معنویت است. اگر خدای ناکرده اخلاق در جامعه نباشد، آن جامعه نمی‌تواند اسلامی و آن حکومت نمی‌تواند مدعی پیروی از پیامبر و ائمه هدی (ع) باشد. حوزه علمیه قم امروز این وظیفه بزرگ را بر دوش دارد که با بداخلاقی‌ها مبارزه کند.

مجاهدی پیشتاز و نستوه

پایه سوم، سیاست است. آیةالله مشکینی از آن وقتی که امثال بنده در محضر و خدمتشان بودیم، همواره در مسائل مهم سیاسی در خط مقدّم بود. از سال ۱۳۴۱ که نهضت اسلامی آغاز شد تا سال ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب. در روز عاشورای سال ۱۳۴۲ که امام (ره) در غروب آن روز به مدرسه فیضیه آمدند و آن سخنرانی معروف را ایراد کردند، آن روز هرکسی حاضر نبود در صحن فیضیه بنشیند. یک فضای خاصی بود. در خیابان‌های بیرون مخصوصاً نزدیک شهربانی قم تعداد زیادی اتوبوس حامل کماندوها از تهران آمده بودند و تعداد زیادی نیز کامیون‌های ارتشی از پادگان منظریه قم آمده بودند. هر لحظه احساس می‌شد که به فیضیه بریزند و کشتار کنند. چون سابقه فروردین آن سال را همه در ذهن داشتند. با این حال، کسی که زودتر از همه به فیضیه آمده بود، آیةالله مشکینی بود. جزو اولین گروهی که به فیضیه آمده بودند. من آن روز خود شاهد بودم که ایشان در چند قدمی محل سخنرانی امام (ره) نشسته بود؛ با یک دنیا آرامش و طمأنینه[1]. در همان سال در دهۀ اول محرم، ایشان صبح‌ها در منزلی که نزدیک مسجد معصومیه بود (همان مسجدی که شب‌ها ایشان در آنجا اقامه جماعت می‌کردند) سخنرانی ایراد می‌کرد. و جمعیت عظیمی، پای منبر ایشان جمع می‌شد و در آن بیانات نکات مهمی را بیان می‌کردند. در تمام مراحل، ایشان در خط مقدم بودند. شما یک حادثه مهم در نهضت اسلامی پیدا کنید که آیةالله مشکینی در آن سهیم نباشد.

در سال ۱۳۴۳ در حادثه‌ای که پیش آمده بود و به «لیلة الضرب»

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نگاه کنید به: *خاطرات دکتر حسن روحانی، انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۴۱)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۷۴-۱۷۱.

معروف شد،[1] در اجتماع بزرگ طلاب در مدرسه فیضیه قبل از ماه رمضان، ایشان در آن اجتماع در مدرسه فیضیه سخنرانی مهمی ایراد کردند. وقتی خواستند مطلبی راجع به «لیلة الضرب» برای طلبه‌ها بگویند، دیدند که از شهربانی و ادارهٔ آگاهی، عده‌ای به مدرسه فیضیه آمده‌اند و نمی‌تواند درد دل کند و مطالب لازم را بگوید. ایشان آن‌چنان سرعت انتقال داشت که وسط سخنرانی یک مرتبه شروع کرد به عربی صحبت کردن و گفت: «لا تقولوا فی خارج الحوزة أن التروک حملوا علی الفوارس و شکوا إلی آیةالله الفلانیه و لم یجبهم استروا عیوب الحوزة سترکم الله». مطالب را به عربی برای طلبه‌ها توضیح داد. هرجا هم که لازم بود که فضلا و مدرسین حوزه اعلامیه بدهند، در اعلامیه‌ها، امضای ایشان، جزو امضاهای اولیه بود.

یک نکته در زمینه مسئولیت سیاسی در این مقطع اینست که بار مسئولیت سیاسی ما پایان نیافته است. دیروز برای تحقق نهضت اسلامی و امروز هم برای حفظ نظام اسلامی و مقابله با ابرقدرت‌هایی که با هجمهٔ بزرگ می‌خواهند انقلاب ما را از درون تهی کنند. آنجایی که دشمن بخواهد به ما حمله نظامی کند، (به اعتقاد من) جای نگرانی زیادی نیست. اگر دشمن بخواهد بر ما فشار اقتصادی وارد کند، باز هم جای نگرانی زیادی نیست، اما آن موردی که بسیار نگران‌کننده است، در زمینه فرهنگی است که بار آن عمدتاً بر دوش حوزه‌های دینی و بر دوش علماست. آنجا که هجمه فرهنگی است و می‌خواهند انقلاب را از درون تهی کنند. در این خصوص، *ادوارد شرلی*، یکی از مقامات سابق سازمان سیا، می‌گوید: «کلید اصلی برای ایجاد تغییر بنیادین در سیاست‌های ایران از بین بردن خصوصیات انقلابی رژیم ایران است و این فقط با تحریم

---

۱. *همان*، صص ۲۴۶-۲۴۲.

اقتصادی به دست نمی‌آید، باید نفوذ روحانیون از بین برود و عقاید انقلابی از درون تهی شود.» توطئه اصلی که امروز علیه نظام اسلامی طراحی شده، توطئه فرهنگی است، جدا کردن جوامع اسلامی از اسلام واقعی است، زدودن جهاد و فداکاری و به تعبیر آنها اسلام سیاسی از جوامع مسلمانان است. و *هنری پرشت*، مسئول اسبق میز ایران در وزارت خارجه امریکا، می‌گوید: «اگر موجی در تبلیغات به وجود آید که تردیدی در اساسی‌ترین وجوه انقلاب به وجود آید و بتواند از حریم روحانیت عبور کند و از آن طریق ولایت فقیه را بر کشتی تردید سوار کند، بار سنگینی از دوش امریکا برداشته خواهد شد.» آن چیزی که می‌تواند امریکایی‌ها را راحت کند، عبور از سدهای بزرگی است که یکی از آنها روحانیت و در رأس آن ولایت فقیه است. می‌گوید: «اگر بتوانیم اینها را بر کشتی تردید سوار کنیم، بار از دوش امریکا برداشته شده است.» آنها می‌دانند کجا را هدف قرار بدهند و می‌دانند آن کسی که می‌تواند در این جامعه و اجتماع، وحدت ملی، اقتدار ملی و بسیج ملی را به وجود بیاورد، روحانیت است و ما در برابر دشمن، نیاز به اقتدار ملی، وحدت ملی و بسیج ملی داریم و در هر سه میدان، آن جمعی که می‌تواند این بار را بر دوش بگیرد، روحانیت است. بی‌جهت نیست که پیامبر می‌فرماید: «فقیه واحد اشدّ علی الشیطان من ألف عابد»[1]، آن چیزی که خیلی بر شیطان سخت می‌گذرد و بر او ضربه می‌زند، عابد نیست. ضربه اصلی بر شیطان، عالم است که امام باقر (ع) فرمود: «عالم ینتفع بعلمهٔ افضل من سبعین ألف عابد»[2]، عالمی که علمش نفع‌رسان است، از هفتاد هزار عابد برتر و بالاتر است.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۱۶.
۲. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۳.

سردار سخن

مرحوم حجةالاسلام والمسلمین فلسفی (ره) را به عنوان سردار سخن، اندیشمند و دانشمند بنام کشور و خدمتگزار پرتلاش می‌شناسیم. نیاز به توضیح نیست که مرحوم فلسفی یک سخنور بی‌بدیل و استثنایی بود. از دهه ۱۳۲۰ که مرحوم فلسفی به‌عنوان یک سخنور معروف در تهران و سراسر کشور و حتی در جهان اسلام به شمار می‌رفت، تا آخرین روزهای حیاتش همچنان سرآمد و بی‌بدیل باقی ماند. کمتر کسی را سراغ داریم که در طول بیش از نیم قرن هماوردی برای او در جامعه یافت نشود. مرحوم فلسفی بنیان‌گذار یک سبک نوین برای ارائه فرهنگ پُرافتخار اسلام بود. تاریخ اسلام و شیعه، مبلّغین و گویندگان فراوانی به خود دیده است، اما مرحوم فلسفی توانست سبک نوینی را در ارائه و بیان مطالب، در سخنرانی به وجود آورد.

سبک نوین در سخنرانی

معمولاً سخنرانی ایشان «موضوع‌محور» بود. منبری‌ها و سخنران‌ها در آن ایام، معمولاً «آیه‌محور» یا «حدیث‌محور» بودند. آیه‌ای را مطرح می‌کردند یا حدیثی را از رسول خدا و یا ائمه (ع) مطرح می‌کردند و در اطراف آن سخن می‌گفتند، اما مرحوم فلسفی معمولاً چه در سخنرانی‌ها در دهه‌ها و چه در ماه رمضان و در سایر مناسبات، موضوعی را محور سخن قرار

می‌داد و برای ده یا سی جلسه در اطراف آن موضوع سخن می‌گفت. خود ایشان یک بار که در خدمتشان بودیم، می‌گفت پیدا کردن موضوع خوب برای سخنرانی، ۲۰ تا ۲۵ درصد یک سخنرانی است. جامعیت سخنان ایشان این بود که در کنار آیات و روایات و احادیث، از نظریه دانشمندان و اندیشمندان برای تبیین بهتر فرهنگ اسلام استفاده و بهره‌برداری می‌کرد. بیان ایشان فوق‌العاده روان و سلیس بود و ذوقی سرشار برای بیان مطالب داشت، به گونه‌ای که کسی با یک ساعت پای منبر فلسفی نشستن، احساس خستگی نمی‌کرد. همواره سخنرانی‌هایش از خرافه‌گرایی و از بیان مطالب سست و بی‌پایه مبرّا بود. مطالب و بیان منطقی و اصولی در موضوعاتی که مورد نیاز روز جامعه بود، اساس سخنرانی‌های او را تشکیل می‌داد.

قرآن می‌گوید «و قولوا قولاً سدیدا»،[1] قول سدید، سخن محکم، سخن منطقی، سخن استوار، سخن مطابق با واقعیت، سخن ثواب است (سدید و سدّ یعنی محکم و استوار و قاطع). در بیانی آمده است که «ما خطب رسول الله علی هذا المنبر الا و هذه الآیة یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیدا». در روایتی در ذیل این آیه، صاحب تفسیر المیزان نقل می‌کند که «ما جلس رسول الله (ص) علی هذا المنبر قطّ الا تلی هذه الآیة: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً»،[2] هر وقت پیامبر بالای منبر می‌رفت تا خطابه‌ای را ایراد کند، با این آیه شروع می‌کرد: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیدا»، سخن سدید یعنی سخن مطابق با واقع و مفید که مطالب لغو و بی‌پایه در آن نباشد. سخن سدید یعنی سخن محکمی که همانند یک سد در برابر انحراف‌ها بایستد و در برابر تهاجم‌ها قدرت مقاومت داشته باشد. منبر مرحوم فلسفی، بی‌تردید جزو

---

۱. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۷۰.

۲. تفسیر *المیزان*، ج ۱۶، ص ۳۵۳، به نقل از *الدرّ المنثور*.

مصادیق این آیهٔ شریفه بود: «و قولوا قولاً سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً»[۱]

جامعیت یک سخنور

شما همه به خاطر دارید که فلسفی دارای ویژگی‌های خاص خود بود. واقعاً شخصیتی بود که از مرزهای اسلام، به خوبی دفاع کرد. اگر در روایات آمده است: «الفقهاء حصون الاسلام»،[۲] حصن و قلعه محافظ فرهنگ اسلام، فقیهان و عالمان هستند. بی‌تردید مرحوم فلسفی جزو مصادیق این روایت بود. او به خوبی از حصن اسلام و از قلعه اسلام دفاع کرد. در روزهای پرفراز و نشیب سیاسی و اجتماعی، دوران حساس و دوران مبارزه؛ منبرهای تکان‌دهنده و تأثیرگذار از آن مرحوم فلسفی بود. از آن آغاز استبداد رضاخانی تا همهٔ فراز و نشیب‌های الحادی، گروه‌هایی که علیه دین و خداوند در جامعه ظهور یافته بودند تا گروهک‌های ضاله که مردم را به سمت ضلالت و گمراهی دعوت می‌کردند. همچنین دوران پر فراز و نشیب سیاسی، زمان نهضت ملی صنعت نفت، دوران مرحوم نواب صفوی، ۳۰ تیر، ۲۸ مرداد، فراز و نشیب‌های فراوانی بودند که مرحوم فلسفی همه را پشت سر گذراند. اما همه جا با یک موضع‌گیری صحیح و سالم و در صراط مستقیم بود. این کار، کارِ آسانی نیست. دنیای سیاست سیلاب‌های بنیان‌کن دارد. آنکه در صحنه سیاسی دهه‌ها استوار باقی بماند و از مسیر حق و از صراط مستقیم به راست و یا چپ منحرف نشود، کار بسیار سختی است. مرحوم فلسفی به خوبی در این صراط مستقیم حرکت کرد با پیوندی مستحکم با ولایت و با مرجعیت. مرحوم آیة‌الله العظمی بروجردی

---

۱. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۷۰ و ۷۱.
۲. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.

به‌عنوان مرجع علی‌الاطلاق شیعه کـه کمتـر در تـاریخ شـیعه نظیـرش را سراغ داریم. از سال ۱۳۲۲ که مرحوم آیـةالله العظمـی بروجـردی بـه قـم مشرف شدند تا سال ۱۳۲۵ که مرجعیت علی‌الاطلاق ایشان شـروع شـد تا سال ۱۳۴۰ که بـدرود حیـات گفتنـد، در آن ۱۶ سـال، مرحـوم آیـةالله العظمی بروجردی، مرجع علی‌الاطلاق شـیعیان بودنـد و مرحـوم فلسـفی پیوندی بسیار نزدیک با ایشان داشتند. طلبه‌های قم به یـاد دارنـد کـه در ایام زعامت آیةالله العظمی بروجردی، مرحوم فلسفی دهه آخر ماه صفر را معمولاً در قم سخنرانی می‌کردند. صبح‌ها در منزل مرحوم آیةالله العظمـی بروجردی و شب‌ها در صحن مطهر حضـرت معصـومه (س). سـخنان و بیانات ایشان، سبک سخنرانی جدیدی و نحوهٔ ارائه مطالب به طرز نوینی منطبق با شرایط زمان به مبلّغین می‌آموخت. او خدمت بسـیار بزرگـی در عرصهٔ وعظ و خطابه انجام داد. مرحوم فلسفی به هر شهری که می‌رفت، آن‌چنان مجالس باشکوهی برپا می‌شد که علاوه بـر هـدایتی کـه توسـط ایشان انجام می‌گرفت، مایهٔ اقتدار اسلام و مسلمان‌ها بود. مرحوم فلسفی وقتی به شهری می‌رفت، همهٔ علماء، متدینین، جوانان مـؤمن و مخلـص، احساس نشاط و غرور می‌کردند و قـدرت و انگیـزهٔ جدیـدی بـه نسـل جوان مسلمان داده می‌شد.

در سال‌های دهه‌های سی و چهـل کـه دانشـگاه فـارغ‌التحصـیلان و تحصیل‌کرده‌های علوم جدید را تحویل جامعه می‌داد، غرور علمی، نسـل جوان ما را تحت سیطره قرار داده بود. بعضی‌ها فکر می‌کردنـد آنچـه در جامعـه‌شناسـی، کیفرشناسـی، روانشناسـی، روانشناسـی اجتمـاعی، جرم‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و ده‌ها دانش جدید مطرح مـی‌شـوند، حرف‌های جدید دنیای غرب اسـت و در مکتـب اسـلام از ایـن مسـائل خبری نیست. آن کس که به صحنه آمد و برای نسل جوان و دانشمند مـا تبیین کرد که بسیاری از مسائل مطرح در دنیای امروز، بهتـر، دقیـق‌تـر و

عمیق‌تر در روایات ما از ائمه هدی (ع) برای ما به یادگار مانده است، مرحوم فلسفی بود. او کار بسیار بزرگی را در آن مقطع انجام داد. حضور او در صحنه سیاست (امروز که سیاست پرجاذبه و مطلوب است) آن روز که سیاست موجب فاصله گرفتن از تقدس و ایمان در نزد بعضی‌ها بود، آن روزی که تنها کسی مقدس و مؤمن بود که از سیاست فاصله داشته باشد، در آن شرایط مرحوم فلسفی در متن سیاست بود. علاوه بر اینکه واسطه‌ای بود بین مرجعیت و حوزه قم و قدرت و هیئت حاکمه در تهران. علاوه بر این چون ایشان مجالس عظیمی را اداره می‌کرد، نقد وی بلافاصله در سراسر کشور دهان به دهان می‌گشت و پخش می‌شد. اگر مرحوم فلسفی سخنی بالای منبر در نقد یک وزیر یا یک دستگاه یا یک اداره یا نخست‌وزیر یا کل هیئت حاکمه می‌گفت، به سرعت در تهران، قم و سراسر کشور منتشر می‌شد. لذا حتی قبل از آنکه ساواک تأسیس شود، به دلیل انتقادات صریحی که در سخنرانی‌ها مطرح می‌کرد، مرحوم فلسفی بارها ممنوع‌المنبر شد.

محقق اندیشمند

مرحوم فلسفی، به عنوان شخصیتی بود که علاوه بر منبر و سخنرانی یک دانشمند و اندیشمند بود. شما به کتاب‌های وی که ثمره و تدوین سخنرانی های ایشان است و با اصلاح و تکمیل خودشان منتشر شده است بنگرید و ببینید این شخصیت، دانشمند و محقق بوده است و نه یک سخنران معمولی. خود ایشان در جمعی فرمود: من وقتی وارد کتابخانه می‌شوم برای مطالعه، جزو بانشاط‌ترین ساعات زندگی من است. همیشه عشق به مطالعه و تحقیق داشت و یک محقق و اندیشمند بود. مبادا سخنوری مرحوم فلسفی، اندیشمندی و محقق بودن او را تحت‌الشعاع قرار دهد. او محقق و اندیشمند و در عین حال سخنوری بی‌بدیل بود.

در این مجلسی که علما و شخصیت‌ها و سخنرانان، اساتید، بزرگان منبر و شخصیت‌های مبارز که در طول انقلاب اسلامی نقش بسیار مؤثری داشتند و امروز نیز در حفظ این انقلاب که رسالت سنگینی بر دوش دارند، حضور دارند، مناسب می‌دانم نکته‌ای را بیان کنم:

چهار پایه قدرت ملی

از دیدگاه کلاسیک، قدرت ملی بر چهار پایه استوار است: قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، قدرت فرهنگی و قدرت نظامی یا امنیتی. اینکه کدام یک از این قدرت‌ها، قدرت اول و اساسی و بقیه قدرت‌ها، فرعی هستند، در مقاطع مختلف متفاوت بوده است. دورانی بوده که قدرت نظامی، قدرت اول بوده است. متأسفانه منشور سازمان ملل متحد و شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز برمبنای قدرت نظامی تدوین شده است. چه کشورهایی حق وتو دارند؟ آنها که در دنیا دارای بمب اتم هستند. در منشور ملل متحد برای پنج کشوری که دارای بمب اتم بودند، حق وتو قائل شده‌اند. اما بقیه که دارای قدرت نظامی برتر نیستند، باید تحت سلطه ابرقدرت‌ها و تحت سلطه سازمان ملل متحد و شورای امنیت باشند. پس اساس سازمان ملل بر پایه و مبنای قدرت است. اینکه چرا ۵ کشور حق وتو دارند، چون زورمند و قدرتمند هستند، چون قدرت آنها برتر و بالاتر است، هیچ دلیل دیگری ندارد. چرا باید هند با این جمعیت عظیم دارای چنین حقی نباشد، چرا باید دنیای اسلام با این عظمت دارای حق وتو نباشد، اما کشوری مانند انگلیس یا فرانسه دارای حق وتو باشند؟ چون آنها دارای بمب اتم هستند. بنابراین قدرت نظامی در گذشته به‌عنوان پایه اصلی قدرت بود و با همین قدرت هم دیگر کشورها را تسخیر می‌کردند و تحت سلطه و استعمار درمی‌آوردند. اما

در دهه‌های اخیر هرچه زمان می‌گذرد، جایگاه قدرت نظامی پایین و پایین‌تر آمده و جایگاه قدرت اقتصادی و یا قدرت فرهنگی یا سیاسی ارتقاء یافته‌اند. بی‌تردید در مقطع فعلی جهان، قدرت فرهنگی یکی از قدرت‌های بسیار بالاست. بسیاری از محققین هم معتقدند قدرت فرهنگی، قدرت برتر است و لااقل از دید مذهبی و قرآنی ما چنین است. پایه همه‌چیز فرهنگ است. پایه همه‌چیز اعتقاد است. پایه همه‌چیز ایمان است. فرهنگ قدرت اصلی است. چندی قبل می‌گفتند دیگر اصل سیطره بر زمین سپری شده است که کشوری اشغال شود؛ بلکه عصر سیطرهٔ استعمار نو به معنای سلطه بر سیاستمداران است. به قول یکی از محققین غربی: اگر شما در کشوری بتوانید وزارت دفاع، خارجه و کشور را تحت نفوذ درآورید و در اختیار شما باشند، آن کشور در اختیار شماست. یعنی سلطه بر دولتمردان به جای سلطه بر سر زمین. اما امروزه می‌گویند سلطه بر افکار و اذهان مردم مهم‌تر از سایر سلطه‌ها است. هر کشوری بتواند افکار کشوری را تحت سلطه درآورد، بر آن کشور غالب شده است و لذا در دنیای امروز، امریکایی‌ها که مدعی هستند باید بر دنیا مسلط شوند، می‌گویند معنای جهانی شدن آن است که همه مردم دنیا امریکایی بیندیشند و ارزش‌های امریکا را به‌عنوان ارزش‌های عمومی انسانی بدانند. پس تلاش بر این است که استعمارگران، سلطه‌گران، قدرت‌های بزرگ، بر اندیشه و افکار جوامع و نسل جوان مسلط شوند و متأسفانه ابزار آن را هم امروز در اختیار دارند. اینترنت یکی از آن ابزار است که به خانه همه راه پیدا کرده است. یک جوان با یک دستگاه کوچک کامپیوتر و با یک خط تلفن می‌تواند به تمام دنیا متصل شود. عجیب این است که شما با کاربران هر کشور و یا شهری که می‌خواهید با اینترنت متصل شوید، اول به امریکا وصل می‌شوید و از آنجا به هدف می‌رسید، مرکزیت آنجاست. هم اطلاعات جهانی در اختیار آنهاست و هم بهترین

وسیله برای اینکه افکار را به سمتی که خودشان می‌خواهند اغـوا کننـد و هم برای اینکه انواع مطالب را در اختیار نسل جوان قرار دهند. آنهایی که به اینترنت عادت کرده‌اند، کم‌کم اینترنـت مثـل آب و غـذا و هـوا جـزو ضروریات زندگی آنها شده است. اگر یک روز خط اینترنت قطـع شـود، گم‌شده دارند و نمـی‌تواننـد آن روز را بـه راحتـی بگذراننـد. مسـئله بـه صورت عادت روزمره و غیرقابل ترک درآمده است. هـر روز بایـد چنـد ساعت وقتشان را در کنار کامپیوتر بگذارند. در کنـار آن موضـوع دیگـر، ماهواره است کـه هـر روز وسـایل و امکانـات آن بـرای همـه کشـورها آسان‌تر و سهل‌تر می‌شوند. یک زمانی می‌شد از طریق ماهواره، پنج، ده یا بیست کانال دریافت کرد ولی امروز بحث چند هـزار کانـال اسـت. پـس غرب امروز ابزار را آماده کرده است. دانشمندان و اندیشمندانی کـه بایـد از دید آنها غذای فکری برای نسـل جـوان آمـاده کننـد، آنهـا هـم آمـاده شده‌اند. توطئه بزرگ در دنیای امروز، آن است که غرب بـر اذهـان نسـل جوان ما مسلط شـود و اگـر امـروز مـا بگـوییم بـالاترین خطـر، تهـاجم فرهنگی یا شبیخون فرهنگی است، سخنی به گزاف نگفتـه‌ایـم. در برابـر این خطر بزرگ چه کسانی مسـئول‌انـد؟ همـه، ولـی در رأس آن علمـاء، روحانیت، حوزه‌های دینی، مبلّغین و گویندگان هستند کـه در برابـر ایـن سیل بزرگ باید به صحنه بیایند.

اسلام‌گرایی عصر جدید

البته در کنار حرکت غرب، بحمدالله نویدهایی هم در دنیای اسلام داریـم. اسلام‌گرایی در میان نسل جوان در کشـورهای اسـلامی، حرکتـی بسـیار امیدبخش است. امروز نسل جوان ما چه در ایران، چه در لبنان و عراق و سایر کشورهای اسلامی حتی در ترکیه (کشورهایی که سال‌ها برای الحاد و سکولاریسم تبلیغ کردند) بیدار شده است و نهضت‌های اسلامی امـروز

در سراسر جهان در حال رشد است. اینکه شما می‌بینید امریکا با آن همه قدرت‌های نظامی، در افغانستان و عراق و لبنان و فلسطین اشغالی و منطقه و خلیج فارس درمانده شده، به دلیل بیداری و هوشیاری نسل جوان مسلمان در سراسر جهان اسلام است. بنابراین ما امروز امیدهای فراوانی هم داریم. امروز توطئه بزرگی توسط اسرائیل و امریکا در لبنان طراحی می‌شود، اما عده‌ای جوان مبارز فداکاری که سلاح‌های سبک و معمولی دارند، (حزب الله لبنان که نه پدافند هوایی دارد، نه موشک زمین به هوا دارد، نه هواپیما دارد، نه هلی‌کوپتر و نه حتی نیروی زرهی و تانک دارد. با ابزار کم و محدود) اما با ایمان راسخ، با پشتوانه توکل به خداوند توانستند پیروزی بزرگ را در جنگ سی‌وسه روزه بیافرینند. البته نباید یک طرفه نگاه کنیم، ما نور امید را در حال تابیدن می‌بینیم، اما توطئه دشمن را هم نباید کوچک بشماریم. بزرگ‌ترین این توطئه، توطئه فرهنگی است و این رسالت بزرگ امروز بر دوش دانشمندان است که فرمود: «علماء شیعتنا مرابطون»، مرابط مرزدار است، مرابط کسی است که سر مرز ایستاده است. «مرابطون بالثّغر الذی یلی ابلیس و عفاریته»،[1] آن مرزی که باید در برابر شیاطین ایستادگی و مقاومت شود. این کار توسط علمای شیعه، فقها و اندیشمندان و سخنوران انجام می‌گیرد و بحمدالله امروز حوزه‌های علمیه و علما و اندیشمندان در صحنه هستند.

توطئه دشمن

امروز دشمن، انقلاب، اسلام، روحانیت و ولایت فقیه را هدف قرار داده است. جملات یک سیاستمدار امریکایی گویاست که آنها دنبال چه توطئه‌ای هستند:

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۵.

یکی از مقامات سابق سیا، ادوارد شرلی، چنین می‌گوید: «کلید اصلی برای ایجاد یک تغییر بنیادین در سیاست‌های ایران از بین بردن خصوصیات انقلابی نظام ایران است که با قطع نفوذ روحانیت و از هم پاشیدن نظام ولایت فقیه امکان‌پذیر خواهد شد. باید نفوذ روحانیون از بین برود و عقاید انقلابی از درون تهی شود.» عده‌ای را در کشور آماده کرده‌اند تا به اسم آدم‌های انقلابی دوآتشه به علمای بزرگ ما، به اندیشمندان انقلابی بزرگ ما تهمت بزنند. چرا؟ برای اینکه نفوذ روحانیت باید شکسته شود. تا علما و حوزه‌ها و مرجعیت و اتصال بین مردم و علما هست، دشمن ناتوان است و کاری از پیش نمی‌تواند ببرد. می‌گوید با تحریم اقتصادی نمی‌توانیم کاری پیش ببریم، باید نفوذ روحانیون از بین برود. این حرف یک مقام رده بالای سیاست. بعد می‌گوید اگر نظام ولایت در ایران از هم بپاشد، آن وقت می‌توان پذیرفت که جمهوری اسلامی تغییر ماهیت داده است. اینها نمی‌خواهند جمهوری اسلامی ایران با محتوای اسلام و انقلاب اسلامی در کشور حاکم باشد، اینها نمی‌خواهند نظام ولایت در کشور حاکم باشد. یکی از نویسندگان امریکایی (*کنت تیمرمن*) می‌گوید: «ما باید درصدد روی کار آوردن یک حکومت دموکراتیک به جای حکومت روحانیت باشیم». هنری پرشت، مسئول اسبق میز ایران در وزارت خارجه امریکا، می‌گوید: «اگر از حریم روحانیت عبور کنیم و ولایت را بر کشتی تردید سوار کنیم، آنگاه بار سنگینی از دوش امریکا برداشته شده است».

بنابراین، طراحی آنها این است که ایمان مردم، اعتقاد مردم، پیوند مردم با روحانیت، پیوند مردم با ولایت تضعیف شود تا آنها بتوانند به اهداف واقعی خودشان برسند. امروز ما نیاز به فلسفی‌ها داریم. امروز باید روحانیت، علما و بزرگان رسالت سنگین فرهنگی خود را انجام دهند. خوشبختانه منزل مرحوم فلسفی (ره) به مرکز تربیت مبلّغ تبدیل

شد. از آیت‌الله مکارم شیرازی سپاسگزاری می‌کنیم که این قدم را برداشتند. وعظ و خطابه در کشور ما مظلوم بوده و هست. همه رشته‌ها دانشکده و دانشگاه، مدرک و جایگاه دارد؛ وعظ و خطابه نیز باید جایگاه بلندی داشته باشد. از یکی از علمای بزرگ قم می‌پرسند: برای منبر چند ساعت و برای درس خارج چند ساعت مطالعه می‌کنید؟ می‌گوید برای منبر یک هفته و برای درس خارج یک شب کار می‌کنم. کار ساده‌ای نیست. منبر خوب، پرمحتوا و حساب‌شده؛ نیاز به مطالعه، دقت، ذوق، هوشیاری و آشنایی با مسائل جامعه و جهان و سیاست دارد. فلسفی رفت، اما راهش در میان ما باقی است. همه ما باید تلاش کنیم این راه پُررهرو باشد.

نمایه‌ها

فهرست راهنمای سخنرانی‌ها

مناسبت	مخاطب	مکان	تاریخ	صفحات
۵. رویکردهای مختلف حوزه‌های علمیه؛ ضرورت نگاهی جدید				
ایام شهادت امام جواد (ع)	در جمع علمای شیعه و سنّی، مدرسین و طلاب حوزه علمیه امام خمینی (ره)	شهرستان گرگان، سالن اجتماعات حوزه علمیه امام خمینی (ره)	۱۳۸۷/۹/۹	۱۹۱-۲۱۸
۶. واقع‌بینی مسلمانان در عرصه فرهنگ و تنگ‌نظری غرب				
پنجمین گردهمایی سراسری مسئولین نمایندگی‌های فرهنگی خارج از کشور	مسئولین وزارت ارشاد و مسئولین فرهنگی سفارتخانه‌های ایران در خارج از کشور	فرهنگسرای نیاوران، تهران	مرداد ۱۳۷۲	۲۱۹-۲۴۳
۷. نقش آموزش و پرورش در انسجام اجتماعی				
به صورت مقاله	این مقاله در شماره ۴۲ مجله راهبرد، زمستان ۱۳۸۵ منتشر شده است.			۲۴۷-۲۷۲
۸. نگاهی به آسیب‌های اجتماعی و پیامدهای ناگوار				
هفدهمین گردهمایی سالانه ائمه جمعه سراسر کشور	ائمه جمعه سراسر کشور	مجتمع امام خمینی (ره)، تهران	۱۳۸۱/۷/۱۵	۲۷۳-۳۱۲
۹. نهضت خدمت‌رسانی از شعار تا کردار				
سمینار سالانه ائمه جمعه سراسر کشور	ائمه جمعه سراسر کشور	مجتمع امام خمینی (ره)، تهران	۱۳۸۲/۷/۱۵	۳۱۳-۳۴۴

۱۰. چشم‌انداز هویت ملی و دینی ایرانی				
آیین گشایش همایش «هویت جمعی در آینده ایران»	پژوهشگران و میهمانان مدعو	مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران	۱۳۸۸/۷/۱۴	۳۴۵-۳۷۴
۱۱. محیط آموزشی و امنیت ملی نظام				
کنگرهٔ سراسری آموزش و پرورش	مسئولین آموزش و پرورش سراسر کشور	اردوگاه شهید باهنر، تهران	۱۳۷۳/۵/۳۰	۳۷۷-۳۹۳
۱۲. رسانه‌های گروهی و امنیت ملی				
به صورت مقاله	این مقاله در شماره ۴۶ مجله راهبرد، زمستان ۱۳۸۶ منتشر شده است			۳۹۵-۴۲۹
۱۳. امنیت عمومی، امنیت ملی و چالش‌های فراروی				
همایش امنیت عمومی و وحدت ملی	مسئولین وزارت کشور و مقامات امنیتی کشور	وزارت کشور	۱۳۷۹/۱۱/۲۵	۴۳۱-۴۸۲
۱۴. توسعه و امنیت ملی				
سمینار توسعه و امنیت ملی	اساتید دانشگاه و میهمانان مدعو	دانشگاه تهران	۱۳۷۵/۱۲/۷	۴۸۳-۵۰۰
۱۵. فناوری، مدارهای توسعه و چالش‌ها				
اختتامیه همایش علم و فناوری	پژوهشگران و میهمانان مدعو	وزارت کار و امور اجتماعی، تهران	۱۳۷۹/۱۰/۲۱	۵۰۳-۵۴۹

۱۶. توسعه و عزم ملی				
افتتاحیه کنفرانس تأمین مالی پروژه‌های صنعت نفت	پژوهشگران و مسئولین وزارت نفت	مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران	۱۳۸۵/۹/۱۸	۵۵۱-۵۵۶
۱۷. ثروت ملی یا قدرت ملی؟				
افتتاحیه در همایش «راهبرد بهره‌برداری از ذخایر گازی کشور»	پژوهشگران و مسئولین وزارت نفت	مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران	۱۳۸۴/۱۲/۱۸	۵۵۷-۵۶۹
۱۸. ارزش کار از دیدگاه اسلام				
سمینار وزارت کار و امور اجتماعی	مسئولین وزارت کار	وزارت کار و امور اجتماعی	۱۳۷۳/۶/۲۳	۵۷۱-۵۸۲
۱۹. زن و اشتغال				
همایش وزارت تعاون	مسئولین وزارت تعاون	وزارت تعاون	۱۳۷۵/۶/۱۴	۵۸۳-۵۹۷
۲۰. نقش «استاندارد» در توسعه اقتصادی و فرهنگی				
بازدید نمایندگان مجلس شورای اسلامی از مؤسسه استاندارد	مسئولین مؤسسه استاندارد و نمایندگان مجلس شورای اسلامی	مؤسسه استاندارد	۱۳۷۶/۲/۳۱	۵۹۹-۶۱۴
۲۱. مدرس، اسوهٔ جاودان				
سالروز شهادت آیةالله مدرس (ره)	نمایندگان مجلس شورای اسلامی و میهمانان مدعو	ساختمان مجلس شورای ملی (سابق)	۱۳۷۷/۹/۱۰	۶۱۷-۶۴۷

۲۲. اندیشمند بی‌بدیل				
سالروز شهادت آیةالله مرتضی مطهری (ره)	اعضای جامعه روحانیت مبارز و مردم مسلمان تهران	مسجد قبا، تهران	۱۳۷۴/۲/۱۴	۶۴۹-۶۶۴
۲۳. وحدت حوزه و دانشگاه				
سالروز شهادت دکتر مفتح	اعضای جامعه روحانیت مبارز و مردم مسلمان تهران	مسجد قبا، تهران	۱۳۷۴/۹/۲۴	۶۶۵-۶۸۱
۲۴. مرجعیت و رهبری				
بزرگداشت آیةالله اراکی (ره)	فضلا و علمای حوزه علمیه قم و سایر شرکت‌کنندگان	مسجد اعظم، قم	۱۳۷۳/۹/۱۷	۶۸۳-۷۰۴
۲۵. ابی‌ذر زمان				
هفتمین شب درگذشت حضرت آیةالله مشکینی (ره)، رئیس فقید مجلس خبرگان رهبری	فضلا و علمای حوزه علمیه قم و سایر شرکت‌کنندگان	مسجد اعظم، قم	۱۳۸۶/۵/۱۷	۷۰۵-۷۱۸
۲۶. سردار سخن				
دهمین سالگرد مرحوم فلسفی	وعاظ و مبلغین تهران	حسینیه فاطمیون، تهران	۱۳۸۷/۶/۸	۷۱۹-۷۲۹

فهرست آیات

سوره مبارکه بقره (۲)

سوره مبارکه آل‌عمران (۳)

سوره مبارکه مائده (۵)

سوره مبارکه انعام (۶)

سوره مبارکه انفال (۸)

سوره مبارکه توبه (۹)

سوره مبارکه رعد (۱۳)

سوره مبارکه نحل (۱۶)

سوره مبارکه کهف (۱۸)

سوره مبارکه انبیاء (۲۱)

سوره مبارکه احزاب (۳۳)

سوره مبارکه سبأ (۳۴)

سوره مبارکه فاطر (۳۵)

سوره مبارکه زمر (۳۹)

سوره مبارکه شوری (۴۲)

سوره مبارکه محمد (۴۷)

سوره مبارکه حجرات (۴۹)

سوره مبارکه نجم (۵۳)

سوره مبارکه حشر (۵۹)

سوره مبارکه صف (۶۱)

سوره مبارکه ضحی (۹۳)

سوره مبارکه علق (۹۶)

فهرست احادیث

امام سجاد (علیه السلام)

امام باقر (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام)

امام کاظم (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام)

امام عسگری (علیه السلام)

امام زمان (عج)

نمایه اشخاص

«ص»

«ط»

«ع»

«غ»

«ف»

«ق»

«ک»

«ن»

«و»

«ه»

«ی»

نمایه اماکن

«ب»

«پ»

«ت»

«گ»

«ل»

«م»

«ن»

«و»

«ه»

«ی»